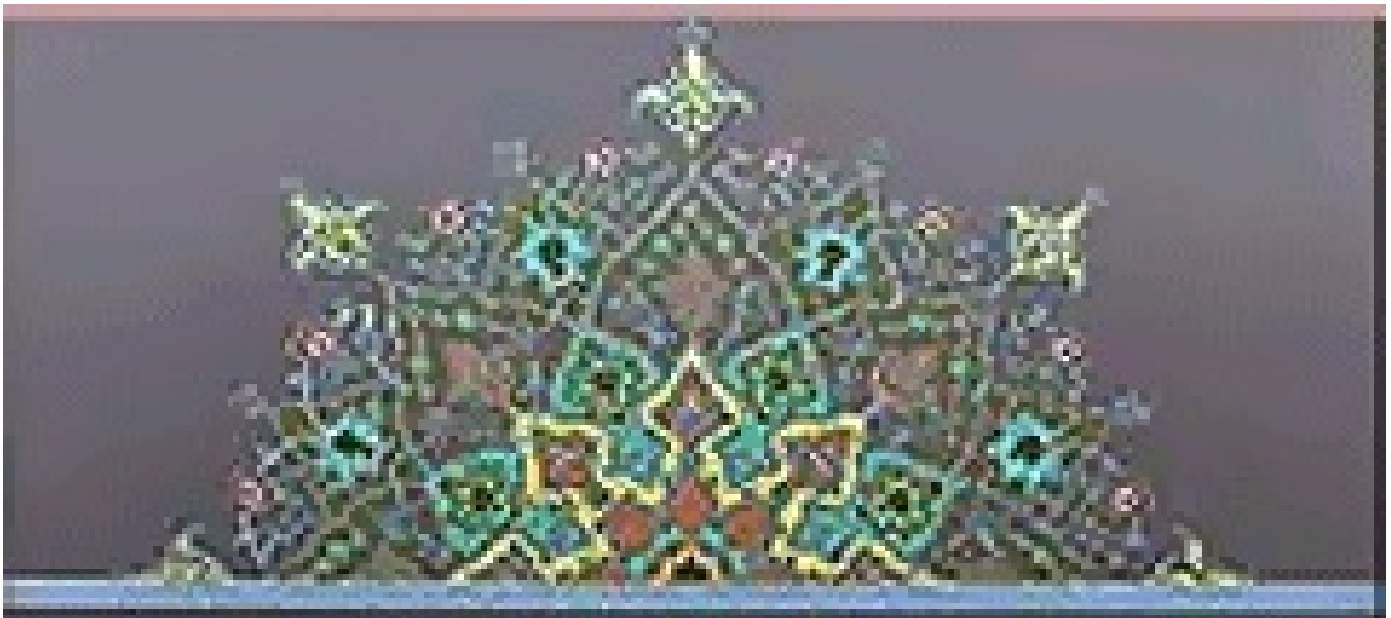

رنج های زهرا علیهاالسلام

جعفر مرتضی عاملی

بسم الله الرحمن الرحيم

رنج‌های زهرا علیهاالسلام

نویسنده:

سید جعفرمرتضی حسینی عاملی

ناشر چاپی:

دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
رنج‌های زهرا علیهاالسلام ----- ۱۷
مشخصات کتاب ----- ۱۷
مقدمه ----- ۱۷
پیشگفتار ----- ۱۸
مظلومیت زهرا ----- ۲۵
اشاره ----- ۲۵
مقام و عصمت زهرا ----- ۲۵
اشاره ----- ۲۵
سرآغاز ----- ۲۵
میلاد زهرا ----- ۲۶
مریم افضل است یا فاطمه؟ ----- ۲۷
منزلت زهرا ----- ۲۸
سرور زنان جهان ----- ۲۹
فعالیت‌های اجتماعی فاطمه ----- ۲۹
زهرا مادر پدرش ----- ۳۳
عصمت جبری؟ ----- ۳۴
تأثیر محیط در عصمت ----- ۳۵
امکان سرکشی ----- ۳۶
اشاره ----- ۳۶
زن نوح و زن لوط ----- ۳۶
آسیه زن فرعون ----- ۳۷
مریم دختر عمران ----- ۳۸

زهرا و غیب ----- ۳۹
اشاره ----- ۳۹
غیب در زندگانی زهرا ----- ۳۹
ارتباط فکری کافی نیست ----- ۴۲
پاکی زهرا از حیض و نفاس ----- ۴۳
تأویل روایات ----- ۴۴
زهرا اولین مؤلف در اسلام؟ ----- ۴۵
احکام شرعی در مصحف زهرا ----- ۴۶
تعارض در احادیث مصحف زهرا ----- ۴۸
تصویر تعارض به گونه‌ی دیگر ----- ۴۸
تلاشهای مذبوحانه و نقد کتاب سلیم بن قیس ----- ۴۹
اشاره ----- ۵۰
سرآغاز ----- ۵۰
از اعتبار انداختن قضایای خود ----- ۵۰
با همه دانشمندان مناقشه کردم.. ----- ۵۲
انکار زدن زهرا، تبرئه ستمگران ----- ۵۲
زدن زهرا برایم مهم نیست و ربطی به عقیده ندارد ----- ۵۳
گردنه‌ی صعب العبور ----- ۵۴
اجتهاد و خطا ----- ۵۵
کتاب سلیم بن قیس ----- ۵۶
کتاب سلیم قابل اعتماد است ----- ۵۶
منشأ ایراد به کتاب سلیم ----- ۵۷
دیدگاه شیخ مفید ----- ۵۹
اشاره ----- ۶۰

سرآغاز ----- ۶۰
استشهاد به اقوال دانشمندان ----- ۶۰
اجماع در مظلومیت زهرا ----- ۶۱
گفتار شیخ مفید در الارشاد ----- ۶۲
آنچه شیخ طوسی گفته، شیخ مفید نمی‌گوید ----- ۶۳
کتاب الاختصاص نوشته‌ی شیخ مفید ----- ۶۶
نسخه‌های کتاب الاختصاص ----- ۶۸
دیدگاه کاشف الغطاء و شرف الدین ----- ۶۸
اشاره ----- ۶۸
گفتار کاشف الغطاء ----- ۶۸
استدلال کاشف الغطاء ----- ۶۸
اشاره ----- ۶۸
کاشف الغطاء منکر ماجرا نیست ----- ۶۹
زدن زنان ----- ۷۰
پذیرش مردم ----- ۷۲
احتجاج زهرا ----- ۷۲
علی و بیان ماجرای زهرا ----- ۷۳
نبود دلایل احتجاج ----- ۷۳
عدم تذکر ماجرا به ابوبکر ----- ۷۴
دیدگاه سید عبدالحسین شرف الدین ----- ۷۴
شاهد و بلکه دلیل آنچه می‌گوییم، چنین است ----- ۷۵
شواهد و دلایل دیگر ----- ۷۷
محبت و احترام ----- ۷۷
اشاره ----- ۷۷

سرآغاز ----- ۷۷
نقاط بحث ----- ۷۸
خصومت علی و احترام زهرا ----- ۷۸
جایگاه زهرا نزد انصار و مهاجمان ----- ۷۹
که گفت: فاطمه در خانه است؟ ----- ۸۰
احترام زهرا نزد صحابه ----- ۸۱
علی متمرد است! ----- ۸۲
درخواست گذشت، دلیل بر منزلت زهرا ----- ۸۳
رضایت زهرا از شیخین ----- ۸۴
حیله‌های ناموفق ----- ۸۸
قبر فاطمه کجاست؟ ----- ۸۸
شجاعت جاحظ ----- ۸۸
ملاقات زهرا با مردان و مسأله حجاب ----- ۸۹
چرا فاطمه در را باز کرد؟ ----- ۹۱
اشاره ----- ۹۱
موضوعات فصل ----- ۹۱
غیرت و مردانگی علی ----- ۹۱
شجاعت علی کجاست؟ ----- ۹۲
زن پرده‌نشین در را باز نمی‌کند ----- ۹۳
چرا زبیر، یا فضه در را باز نکرد؟ ----- ۹۴
اگر علی پاسخ می‌داد ----- ۹۵
اگر فضه پاسخ می‌داد ----- ۹۸
شاهد و مثال ----- ۹۸
ترس مسلحان ----- ۹۹

چرا علی از امانت رسول خدا دفاع نکرد؟! ----- ۱۰۰
زدن زهرا یک مسأله شخصی؟ ----- ۱۰۱
فدک، یک مسأله سیاسی ----- ۱۰۲
وظیفه‌ی حاضران، نجات زهرا ----- ۱۰۳
از اینجا و آنجا ----- ۱۰۳
اشاره ----- ۱۰۳
آیا خانه‌های مدینه، در داشت؟ ----- ۱۰۴
مهاجمان وارد خانه نشدند پس چگونه زهرا را زدند؟ ----- ۱۰۵
اشاره ----- ۱۰۵
از من روایت نکن ----- ۱۰۵
من نمی‌گویم، علی می‌گوید ----- ۱۰۶
سماع روایت «زدن فاطمه» مایه‌ی بی اعتباری؟ ----- ۱۰۶
طعن نظام ----- ۱۰۶
تحریف کتاب المعارف ----- ۱۰۶
با بودن علی، انگیزه‌ای برای یورش به زهرا نیست ----- ۱۰۷
تعارض روایات ----- ۱۰۹
نفی، نیازمند دلیل ----- ۱۱۰
مصادره‌ی موقوف ----- ۱۱۱
سقط محسن به واسطه‌ی یک پیشامد طبیعی ----- ۱۱۳
آیا گریه‌ی زهرا جزع بود؟ ----- ۱۱۴
بیت الاحزان ----- ۱۱۴
بیت الاحزان، به زیان نه به سود ----- ۱۱۶
نهی از نوحه‌گری به باطل نه از گریه ----- ۱۱۷
منع از گریه بر میت ----- ۱۱۷

تورات و منع گریه بر مرده ----- ۱۱۸
داستان میخ در ----- ۱۱۹
اشاره ----- ۱۱۹
داستان میخ در ----- ۱۱۹
مؤتمر علماء بغداد در ترازوی نقد ----- ۱۱۹
شیوه بیانی ----- ۱۲۰
تعبیرهای رکیک ----- ۱۲۰
اشتباهات دستوری ----- ۱۲۰
تصحیح اشتباه ----- ۱۲۱
ملکشاه: جاهل دوستدار علم ----- ۱۲۱
حماقت و سبک عقلی ----- ۱۲۱
ترور ملکشاه و وزیرش ----- ۱۲۱
پادشاه جز به وزیرش اعتماد ندارد ----- ۱۲۱
شرکت کنندگان چه کسانی بودند؟ ----- ۱۲۲
یک اشکال دیگر ----- ۱۲۲
خلافت یا امامت؟ ----- ۱۲۲
تناقضات غیر قابل توجیه ----- ۱۲۳
متون و آثار ----- ۱۲۶
اشاره ----- ۱۲۶
پیشگفتار ----- ۱۲۶
مظلومیت زهرا در شعر شاعران عرب ----- ۱۲۸
اشاره ----- ۱۲۸
شعر یک سند تاریخی ----- ۱۲۸
اشاره ----- ۱۲۸

سید حمیری (و ۱۷۳ ق) ---- ۱۲۸
عبدالله بن عمار برقی (و ۲۴۵ ق) ---- ۱۲۸
قاضی نعمان (و ۳۶۳ ق) ---- ۱۲۸
مهیار دیلمی (و ۴۲۸ ق) ---- ۱۳۰
علی بن مقرب احسایی (و ۶۲۹ ق) از ادیبان و سخن سرایان معروف ---- ۱۳۰
شیخ علی بن عبدالعزیز خلیعی حلی (و ۷۵۰ ق) ---- ۱۳۰
علاءالدین حلی (مقتول ۸۷۶ ق) ---- ۱۳۱
مغامس حلی (اواخر قرن نهم هجری) ---- ۱۳۱
مفلح صیمری (و ۹۰۰ ق) ---- ۱۳۱
حر عاملی (و ۱۱۰۴ ق) ---- ۱۳۱
صالح فتونی عاملی (و ۱۱۹۰ ق) ---- ۱۳۱
سید حیدر حلی (و ۱۳۰۴ ق) ---- ۱۳۲
سید باقر هندی (و ۱۳۲۹ ق) ---- ۱۳۲
فاضل علامه، سید محمد قزوینی حلی نجفی (و ۱۳۳۵ ق) ---- ۱۳۳
حافظ ابراهیم «شاعر نیل» (و ۱۳۵۱ ق) ---- ۱۳۳
محقق اصفهانی (و ۱۳۶۱ ق) ---- ۱۳۳
کاشف الغطاء (و ۱۳۷۳ ق) ---- ۱۳۵
مظلومیت زهرا در احادیث معصومین ---- ۱۳۵
اشاره ---- ۱۳۵
دو روایت در برابر خواننده ---- ۱۳۵
در کتب مقدس ---- ۱۳۵
روایات رسول خدا ---- ۱۳۶
روایات امام علی ---- ۱۳۷
روایات فاطمه ---- ۱۳۹

روایت امام حسن ---- ۱۴۰
روایت امام سجاد ---- ۱۴۰
روایات امام باقر یا امام صادق ---- ۱۴۱
روایات امام باقر ---- ۱۴۱
روایات امام صادق ---- ۱۴۲
روایت امام کاظم ---- ۱۴۵
روایت امام رضا ---- ۱۴۵
روایت امام جواد ---- ۱۴۶
روایت امام حسن عسکری ---- ۱۴۶
مظلومیت زهرا در احتجاجات مذهبی ---- ۱۴۶
اشاره ---- ۱۴۶
قاضی عبدالجبار (متوفای ۴۱۵ ق) ---- ۱۴۷
سید مرتضی علم‌الهدی (متوفای ۴۳۶ ق) ---- ۱۴۷
شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ق) ---- ۱۴۷
ابوالصلاح حلبی (متوفای ۴۷۴ ق) ---- ۱۴۸
عبدالجلیل قزوینی (متوفای حدود ۵۶۰ ق) ---- ۱۴۸
یحیی بن محمد علوی بصری ---- ۱۴۹
سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ق) ---- ۱۴۹
خواجه نصیر طوسی (متوفای ۶۷۲ ق) ---- ۱۵۰
علامه حلی (متوفای ۷۲۶ ق) ---- ۱۵۱
شمس الدین اسفراینی (متوفای ۸۲۶ ق) و قوشجی (متوفای ۸۷۹) ---- ۱۵۱
فاضل مقداد (متوفای ۸۲۶ ق) ---- ۱۵۱
زین الدین بیاضی عاملی (متوفای ۸۷۷ ق) ---- ۱۵۱
ابن ابی جمهور احسائی و فاضل هروی ---- ۱۵۲

محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ ق) ---- ۱۵۲
ابن مخدوم عربشاهی (متوفای ۹۷۶ ق) ---- ۱۵۲
قاضی نورالله شوشتری (متوفای ۱۰۱۹ ق) ---- ۱۵۳
ابن سعد جزایری (متوفای ۱۰۲۱ ق) ---- ۱۵۳
شیخ حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ ق) ---- ۱۵۳
علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ق) ---- ۱۵۳
ابوالحسن فتونی (متوفای ۱۱۳۸ ق) ---- ۱۵۳
خواجویی مازندرانی (متوفای ۱۱۷۳ ق) ---- ۱۵۵
شیخ یوسف بحرانی (متوفای ۱۱۸۶ ق) ---- ۱۵۶
شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (متوفای ۱۲۲۸ ق) ---- ۱۵۶
سید عبدالله شبر (متوفای ۱۲۴۳ ق) ---- ۱۵۶
سید محمد قلی موسوی (متوفای ۱۲۶۰ ق) ---- ۱۵۶
سید محمد حسینی قزوینی (متوفای ۱۳۰۰ ق) ---- ۱۵۷
سید محمد باقر خوانساری (متوفای ۱۳۱۳ ق) ---- ۱۵۷
آیة الله مظفر (متوفای ۱۳۷۵ ق) ---- ۱۵۷
سید عبدالحسین شرف الدین (متوفای ۱۳۷۷ ق) ---- ۱۵۷
شهید سید محمد باقر صدر (متوفای ۱۴۰۰ ق) ---- ۱۵۷
محسن در متون و آثار ---- ۱۵۸
اشاره ---- ۱۵۸
آیا محسن در کودکی مرد؟ ---- ۱۵۸
پیروان حاجتمند ---- ۱۵۹
ذکر محسن بدون بیان سبب مرگش ---- ۱۶۱
ذکر سقط محسن بدون بیان سبب ---- ۱۶۲
ذکر سقط محسن با بیان سبب ---- ۱۶۳

مقدسی و سقط محسن ----- ۱۶۵
سقط محسن به سبب بی‌تابی در فراق رسول خدا ----- ۱۶۵
آیا این یک اشتباه تاریخی است؟ ----- ۱۶۶
حادثه در سخنان محدثان و مورخان ----- ۱۶۶
اشاره ----- ۱۶۶
زیارتنامه زهرا ----- ۱۶۶
تحریف مروج الذهب مسعودی ----- ۱۸۰
تحریف معارف ابن قتیبه ----- ۱۸۰
درهای خانه‌های مدینه در عهد رسول خدا ----- ۱۸۷
اشاره ----- ۱۸۷
تذکر ضروری ----- ۱۸۷
پیشگفتار ----- ۱۸۸
ادعا و توجیهات آن ----- ۱۸۸
مناقشه و رد ----- ۱۸۸
درهای خانه‌های مدینه در عهد رسول خدا ----- ۱۹۰
اشاره ----- ۱۹۰
اهالی مدینه بدون سلاح شب را به صبح نمی‌رسانند ----- ۱۹۰
دری از چوب عرعر یا ساج ----- ۱۹۰
دری از حصیر ----- ۱۹۰
دری از شاخه خرما ----- ۱۹۱
در یک لنگه یا دو لنگه ----- ۱۹۱
در بدون حلقه ----- ۱۹۱
لنگه‌ها و پرده‌ها ----- ۱۹۱
باز کردن در یا کنار زدن پرده ----- ۱۹۱

استدلال به حدیث «پرده خانه فاطمه» نادرست است ----- ۱۹۲
استدلال به داستان مغیره درست نیست ----- ۱۹۲
بستن در ----- ۱۹۳
در حجره را با دستم پیش کردم ----- ۱۹۴
در بدون قفل ----- ۱۹۴
در را فراز کردن ----- ۱۹۴
در بسته، مانع ورود و خروج ----- ۱۹۵
در زدن ----- ۱۹۵
پاسخ از پشت در ----- ۱۹۶
پشت در ----- ۱۹۶
حرکت در ----- ۱۹۷
دستش را روی در گذاشت و آن را به داخل راند ----- ۱۹۷
اگر روایات دروغ باشد ----- ۱۹۷
باز کردن در ----- ۱۹۷
در قفل ----- ۱۹۹
باز کردن قفل و بسته ماندن در ----- ۲۰۰
شکستن در ----- ۲۰۰
در کلیددار ----- ۲۰۰
بستن (رتاج) در ----- ۲۰۱
شکاف (درز) در ----- ۲۰۱
بلعیدن درها ----- ۲۰۱
درهای خانه‌های مدینه پس از وفات پیغمبر ----- ۲۰۲
درهای کعبه و خانه‌های مکه ----- ۲۰۴
اشاره ----- ۲۰۴

درهای مکه در عصر نبوت ----- ۲۰۴
درهای مکه پیش از فتح ----- ۲۰۴
در کعبه ----- ۲۰۵
خلاصه ----- ۲۰۶
اقدام برای آتش زدن در خانه فاطمه ----- ۲۰۶
اشاره ----- ۲۰۶
سرآغاز ----- ۲۰۶
در این فصل چه می‌خواهیم؟ ----- ۲۰۶
آتش زدن در یا تهدید بدان ----- ۲۰۷
خلاصه ----- ۲۱۰
پاورقی ----- ۲۱۱
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۲۳۲

رنج‌های زهرا علیهاالسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : عاملی جعفرمرتضی - ۱۹۴۴ عنوان و نام پدیدآور : رنج‌های زهرا علیهاالسلام مولف جعفرمرتضی العاملی مترجم محمد سپهری مشخصات نشر : قم نشر ایام دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی ۱۳۷۸. مشخصات ظاهری : ص ۶۵۶ شابک : ۹۶۴-۹۱۰۶۳-۰-۰-۸۱۳۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۹۱۰۶۳-۰-۰-۸۱۳۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : عنوان اصلی ماساه الزهراآ(ع . یادداشت : کتابنامه ص [۶۳۳] - ۶۵۶ موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ق۱۱ موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها شناسه افزوده : سپهری محمد، ۱۳۴۴ - ، مترجم شناسه افزوده : دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/ع۲م۲۰۴۱ ۱۳۷۸ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳ شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۵۳۹۱

مقدمه

بسم اللّه الرحمن الرحیم حمد و ثنای بی‌منتها خدای یگانه را و درود و سلام بر محمد فرستاده خدا، و خاندان پاکیزه‌اش. حوادثی که پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بر دخترش فاطمه علیهاالسلام گذشت و بلایا و مصائبی که زهرا علیهاالسلام با آن مواجه شد، شخص یا شخصیت دختر پیغمبر علیهاالسلام را به عنوان یک فرد به آن اندازه هدف قرار نداد که تفوق‌طلبی بر اصول ثابت اسلامی را به منظور دستیابی به مناصب و امتیازاتی که اگر این حوادث و وقایع را بوجود نمی‌آوردند، هرگز قادر به دستیابی بدان نبودند، و یا کسب مقامهایی که ابداً استحقاق آن را نداشتند. علت آن بود که در واقع زهرا علیهاالسلام سد منیع و قوی‌ای بود که راه تحقق بلندپروازیهای نامشروع و غیر قابل توجیه آنان قرار داشت؛ و نیروی تأثیرگذار و کوبنده و برنده در اظهار بطلان بلندپروازیهای آنان، و تأکید و تحکیم بطلان و عدم مشروعیت آن در شعور امّت، و در وجدان و ضمیر اسلامی انسانی آن. گاهی اوقات انسان در سیاق فهم تاریخ می‌بینند که برخی می‌خواهند وانمود کنند که در این خصوص، در حالتی از تردد یا تردید بسر می‌برند و می‌پرسند: آیا توجیهات معقول یا فرصتهای واقعی در جامعه وجود داشته که به آن حوادث و وقایع امکان دهد در عمل و واقعیت تحقق پیدا کند. اینان برای اظهار این حالت، درباره‌ی دقت و حتی درستی نقل حدیثی و تاریخی اینگونه حوادث پرسشهای [صفحه ۱۶] عدیده‌ای مطرح می‌کنند. به همین منظور اگر نتوانند آن را به صورت علنی و صریح رد و باطل کنند، هیچ اشکالی در ایجاد شک و تردید در وقوع همه‌ی این حوادث نمی‌بینند، به علاوه موضع این قبیل انسانها در داخل خود نیز یک اصل مسلّم غیر قابل تردید دارد که می‌گوید: پاسخ به این پرسشها و سپس یقین پیدا کردن از صحت این وقایع و حوادث به حد و حتم، ضرورتاً به معنای محکومیت قاطع، و ردّ صریح مشروعیت همه‌ی جامعه و فضایی که پدیدار گشت و نیز تخطئه‌ی صریح و تلخ عاملان اصلی این حوادث، و مرتکبان مصائب و بلایایی است که زهرا علیهاالسلام را از همه طرف در بر گرفت. آری، این همان چیزی است که اینان در صدد دوری از افتادن در آن هستند. هدف این مطالعه‌ی موجز عرضه‌ی همان پرسشهایی است که نتیجه‌ی آن نوعی شک و تشکیک نزد وی بوده است. علاوه بر آن ارائه توضیحات یا پاسخهای دیگری به پرسشها و یا شبهات مطرح شده پیرامون قضایای دیگر مربوط به زندگانی حضرت زهرا علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله. این مطالعه را تقدیم خوانندگان ارجمند می‌کنیم با تأکید بر احترام و تقدیر از خصوصیات شخصیتی همگان، و تأکید بر این نکته که نباید اختلاف دیدگاه، و اتخاذ موضع در مسائلی در این سطح از اهمیت و حساسیت در روابط مودّت‌آمیز خللی پدید آورد. از خداوند متعال توانایی و یاری می‌خواهیم و از درگاه او مسئلت داریم که راه راست، و گفتار درست، و صحت قصد، و خلوص نیت، و طهارت و صفای عمل به ما عنایت فرماید. او ولی ماست و هدایتگر به راه راست. بیروت، شعبان ۱۴۱۷ ه.ق جعفر مرتضی العاملی [صفحه ۱۷]

پیشگفتار

این کتاب به بررسی مسائلی می‌پردازد که در سالهای اخیر پیرامون مظلومیت زهرا علیهاالسلام و آنچه پس از رحلت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله بر او گذشت، و نیز مسائلی که گونه‌ای ارتباط با آن حضرت دارد، مطرح شده است. چگونگی طرح و بیان این مسائل ما را بر آن داشت تا به توضیح و تنقیح آن بپردازیم. امّا شایسته دیدیم پیش از ورود به بررسی مسائل مهم، خواننده‌ی ارجمند را به چند مطلب و نکته درباره‌ی پژوهشهای علمی تذکر دهیم که آگاهی از آن لازم و ضروری است. پیش از این بخشی از مسائل را در مقاله‌ای با نام «لست بفوق أن أخطی» در لبنان منتشر کرده‌ایم. نظر به اهمیت این مسائل و از آنجا که ممکن است خواننده‌ی گرانقدر به آن مقاله دسترسی نداشته باشد، آن را با نکات جدیدی در اینجا می‌آوریم. ۱- مسائلی که در این کتاب مورد نقد و بررسی ما قرار گرفته، در نوشته‌ها، مقالات، سخنرانیها و مصاحبه‌های مطبوعاتی یا رادیویی و تلویزیونی آمده است. ما به منظور رعایت عواطف و احساسات از تصریح به نام گوینده آن خودداری کرده‌ایم. زیرا نمی‌خواهیم کوچک‌ترین تشویش خاطری ایجاد کنیم. در گذشته و اکنون نیز به دوستی و محبت با همه علاقمند بوده و هستیم و برای همه آرزوی خیر و خوشی داریم. اگر نبود که توضیح برخی از مسائل را بر خود واجب دیدیم، اساساً به نشر این بررسی نمی‌پرداختیم. اگر فردی، آنچه در این کتاب آمده را بر وفق [صفحه ۱۸] قاعده‌ی: «کاد المریب ان یقول: خذونی» درباره‌ی خود تفسیر کند، این به خودش مربوط است ولی ما به او توصیه می‌کنیم که چنین نیندیشد. زیرا مقصود ما گفته است نه گوینده. ۲- در زندگانی علمی خود گاهی اوقات با افرادی برخورد می‌کنید که بناحق ادعای فرهنگ و معرفت دارند و القاب و عناوینی هم در پی نام خویش دارند. اینان برای بی‌اعتبار کردن مخالفان و منتقدان خود، آنها را مورد هجوم قرار می‌دهند. چنانکه یکی از همین افراد به یاری یزید بن معاویه برخاسته و لعن او را مایه‌ی بی‌ارزشی لعن‌کننده می‌پندارد. او می‌گوید: «اما این محافل در برخی جوانب به سب و لعن دچار شدند و لذا به لعن شمر لعین بسنده نکردند بلکه معاویه، یزید و بنی‌امیه را هم در جرگه‌ی کسانی قرار دادند که لعن آنان را لازم می‌دانند». [۱] . اگر ما هم با این قبیل افراد روبه‌رو شویم نه تنها از رویارویی با آنان هراس نداریم بلکه اگر ضرورت ایجاب کرد و یا احساس تکلیف شرعی نمودیم که در قبال افکار و اندیشه‌های آنان موضع‌گیری کنیم، همانند این کتاب خواهیم نوشت و به شیوه‌ی علمی، واقع‌گرایانه و بدور از هیاهو به نقد و بررسی موضوعات گوناگون طرح شده توسط آنان خواهیم پرداخت. زیرا آشکار و واضح است که در دین و عقیده و مسائل اهل‌بیت علیهم‌السلام جای هیچگونه نرمش و مصلحت‌اندیشی نیست. ما در این راه به ناسزاگوییهای ناروای این و آن توجه نمی‌کنیم و آن را چیزی جز سراب فریبنده نمی‌دانیم. (و لیحق اللّه الحق بکلماته و یبطل کید الخائنین). ۳- برخی معتقدند که بررسی و نقد افکار و اندیشه‌ها موجب رسوایی صاحب فکر و اندیشه می‌شود در حالی که لازم است اشتباهات او را پوشیده داریم و از اعلان آن خودداری نماییم. [صفحه ۱۹] در پاسخ اینان می‌گوییم: اولاً: اگر نقد و بررسی افکار موجب رسوایی است می‌بایست از اساس درهای علم و معرفت بسته و نقد سازنده ممنوع باشد. در حالی که در طول تاریخ نقد اندیشه‌ها حتی افکار بزرگان اندیشمندان، صفت بارز متفکران و عالمان خصوصاً پیروان مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده است. ثانیاً: افشای ممنوع، افشای مسائل شخصی افراد است نه نقد سازنده و واقعگرا و تصحیح اشتباه افراد در عقیده، ایمان و اندیشه. این از مسائلی نیست که می‌بایست حریم اشخاص حفظ شود تا نقد آن ممنوع باشد. خصوصاً هنگامی که این اشتباه موجب اشتباه در عقاید، امور دینی و مفاهیم ایمانی مردم شود. حفظ دین مردم از حفظ حریم افرادی که موجب سستی آن شده یا بدان دست‌اندازی می‌کنند، سزاوارتر و واجب‌تر است. انسان باید حد خود را بشناسد و پا از آن فراتر ننهد و به نکوهش قضایا و اصول ثابت دین، عقیده و ایمان مردم نپردازد. ثالثاً: نقد اندیشه نه جنایت است و نه افشاگری بلکه اصرار در طرح بدون دقت علمی مسائل مربوط به اصول ثابت دینی، مذهبی، تاریخی،... و تجاوز از حدود طبیعی است که به رسوایی صاحب خود می‌انجامد. ۴- برخی گمان می‌برند که خدشه وارد

کردن به بعضی از اصول، گونه‌ای نوآوری در اندیشه یا فرهنگ اسلامی یا تاریخی و مانند آن است. اما حقیقت این است که چنین کارهایی عموماً بیانگر بازگشت به طرح اموری است که دیگران در روزگاران گذشته آن را مطرح نموده‌اند و بسیاری از آنان هم‌اکنون نیز در مناقشات خود با شیعه امامیه گوشه‌هایی از آن را بیان می‌کنند و در لابلای احتجاجات کلامی و مذهبی آنان پراکنده است و بر پژوهشگران آگاه پوشیده نیست. و بحمداللّه شیعه [صفحه ۲۰] با وضوح و دقّت و احساس مسئولیت، و آگاهی تمام به آن پاسخ داده و می‌دهد. ۵- گفته‌ای هست که بارها شنیده و یا خوانده‌ایم. این گفته می‌رساند که نباید از طرح مسائل برای مردم بترسیم. قرآن اندیشه شکاکان را درباره‌ی پیامبر صلی اللّه علیه و آله برای ما نقل کرده است. اگر قرآن مواضع خصمانه آنان را بیان نمی‌کرد، چگونه می‌دانستیم که آنان می‌گفتند: پیغمبر، دیوانه، جادوگر و دروغگو است؟! می‌گوییم: اولاً: اینکه می‌گفتند: پیغمبر دیوانه، جادوگر و دروغگو است، اندیشه شکاکان نیست بلکه صرف ناسزاها و اهانتهایی است در چارچوب جنگ تبلیغاتی بر ضد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر زبان آورده‌اند. آنان خود بیش از دیگران به دروغ بودن و بطلان این گفته‌ها آگاه هستند. ثانیاً: برانگیختن سؤالات و القای تشکیکات و ناسزاها و سرازیر کردن اتهامات به سوی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و هر کس دیگر، فکر و اندیشه به شمار نمی‌رود تا چه رسد به نوآوری و یا احیای فکر. ثالثاً: هنگامی که قرآن از گفته‌های اینان سخن می‌گوید، در سیاق رد و زشت شمردن آن، سخن می‌گوید: بنابراین نه به صرف طرح آن بسنده نموده و نه آن را بلاتکلیف رها کرده تا در نفوس مردمی که آن اندازه علم و معرفت ندارند که آن را به دقت و با آگاهی و ژرف‌اندیشی به محاکمه کشند، غلیان یابد و حاکم شود. ۶- برخی می‌گویند: دانشمندان مسئولند که هرگاه بدعتها در داخل و خارج جامعه اسلامی آشکار شود، و با آن مبارزه کنند و علم خویش را آشکار نمایند وگرنه چنانکه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: «لعنت خداوند بر او باد». خداوند متعال فرموده: (ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیّناه للنّاس اولئک یلعنهم [صفحه ۲۱] اللّه و یلعنهم اللاعنون). [۲] . می‌گوییم: دقیقاً در عمل به همین مقوله است که در زندگانی علمی، خویش را ملزم کرده‌ایم که هرگاه در داخل و خارج جامعه اسلامی مسأله‌ای برانگیخته شود که بیانگر ایراد جدیدی در میراث فکری ما و دین اسلام و مذهب حق که حقایق آن بوسیله‌ی اسوه‌های اسلام و پرچمداران تشیع اصیل و استوانه‌های علمی محقق گشته است را با دلایل آشکار و براهین روشن نقد و بررسی علمی نماییم. ۷- برخی از مردم ادعای خود را دلیل قاطع برای اثبات آن قرار می‌دهند. جا دارد که اندیشمند در آن تأمل نماید و بدان دقّت کند. ۸- هرگاه کسی تلاش کند که دلایلی را که علما در خصوص یک مسأله بیان کرده‌اند، از بین ببرد، با قطع نظر از پیروزی یا شکست وی در این باره، اگر دلیل جایگزینی ارائه ندهد فی‌الواقع خواسته از عقیده‌ای که به گمان خودش دلیل آن را از بین برده، دست بردارد. زیرا نمی‌تواند به عقیده‌ای که دلیلی در اثبات آن ندارد، ملتزم باشد مگر اینکه در مسائل عقیدتی مقلد باشد و این را احدی از مردم نمی‌پذیرد. ۹- برخی می‌گویند: احدی حق ندارد او را نصیحت کند که بعضی از آراء و نظرات خویش را درباره مسائل عقیدتی، ایمانی و تاریخی که برخلاف اجماع علما و بزرگان مذهب است، برای مردم عوام بیان نکند. اگر چه هدف، آن باشد که وی را از افتادن در محذورات بزرگ حفظ کند. این هنگامی است که آنچه مطرح خواهد کرد خروج خطرناک از اصول و مبانی بشمار رود و عالمانی را که کتمان علم و بیّنات بر آنان حرام است.، بر آن دارد که با دلیل قاطع و حجت بالغه و شیوه مقابله به مثل و بلکه با هر شیوه مشروعی که در توضیح و تصحیح اندیشه وی مفید خواهد بود، [صفحه ۲۲] به رویارویی با او برخیزند. از این گذشته تبعات خطیر دیگری هم در پی خواهد داشت. از جمله: آثار و تبعات این مخالفتها نیز شیوه برخورد دیگران با او و روش نقد و بررسی آراء، دیدگاهها و نظرات وی، را می‌توان نام برد. ۱۰- او می‌گوید: «برخی می‌ترسند که ممکن است طرح مسائل فکری و عقیدتی با افکار گذشتگان که ممکن است صحیح باشد یا نه، برخورد داشته باشد». وی سپس به مردم می‌گوید: «عقل خود را به کسی نفروشید و آنگونه که قرآن می‌فرماید: (انا وجدنا آباءنا علی امهٔ و انا علی آثارهم مقتدون) [۳] ، جمود نورزید. زیرا هر نسلی باید بر پایه خرد و اندیشه خود به سوی حقیقت گام بردارد». سپس در لزوم طرح افکار و دیدگاههای

خود به این حدیث استدلال می‌کند: «اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یظهر علمه و الّا فعلیه لعنهٔ اللّه». وی این آیه‌ی کریمه را نیز دلیل طرح افکار خود بیان می‌کند: (ان الذین یکتمون ما انزلنا من البیّنات والهدی...). می‌گوییم: ما نمی‌دانیم این تصریح خطرناک چه توجیهی دارد که می‌گوید: برخی از عقاید مذهب بر حق ما (شیعه) ممکن است صحیح نباشد؟! گمان نمی‌کردیم که پیروان این مذهب افکار و عقایدشان را بدون دلیل و حجّت و به صرف تقلید کورکورانه مردود و نامعقول، از گذشتگان به ارث می‌برند! گمان نمی‌کردیم که شیعیان مصداق این آیه‌ی کریمه شده‌اند: انا وجدنا آبائنا علی امهٔ... شگفت‌تر اینکه عقایدمان را که به تعبیر وی از گذشتگان به ارث برده‌ایم، از بدعتها شمرده است و لذا لازم شده که بر پایه‌ی حدیث: «اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یظهر علمه»، علم خود را آشکار نماید؟! [صفحه ۲۳] ۱۱- شاید وی برای درمان علمی گفته‌های خود اظهار دارد که انگیزه‌های شخصی است و سپس به بیان تحلیلها و غیبگوییها و تهمتهای ناروا روی آورد تا مردم بدان مشغول شوند و حقیقت مطلب را فراموش نمایند. ما نمی‌خواهیم احدی را وادار کنیم که به همگان حسن ظن داشته باشد هر چند معتقدیم که حسن ظن- خصوصاً- در سطوح علمی چیزی است که برادران اسلامی و ایمانی ما بدان فرامی‌خوانند. لیکن کسانی را که سرگرم مباحث علمی هستند به یک نکته که خداوند سبحان واجب کرده توجه می‌دهیم و آن اینکه از تهمت، افترا و غیبگویی که تجاوز به کرامت مردم بدون اثبات طرق شرعی است، بپرهیزند و بدانند که این تعدی و تجاوز مردود است و مخالفت با احکام شرع و وجدان. در اینجا دو نکته‌ی دیگر را نیز یادآوری می‌کنیم: الف- چنین فهمی از مسائل از ارزش طرح علمی و فکری ارائه شده بوسیله‌ی این درمان نمی‌کاهد؛ در حالی که چه بسا می‌خواهد با چنین شیوه‌هایی مانع تأثیر آن شود، بلکه روح علمی و متانت دلیل، معیار و میزان پذیرش یا ردّ مسائلی است که وجهه‌ی همت ماست و در نردبان اولویتهای ما قرار دارد. ب- ممکن است توجیهی برای این سوءظن پیدا نکنیم. زیرا این معیارهای شرعی است که باید بر موضع رفتار ما حاکم باشد خصوصاً هنگامی بین دو طرف محاوره، رابطه‌ی دوستی طولانی برقرار باشد. این در صورتی است که یک طرف نخواهد به ترویج این افکار و تقویت و تحکیم آن با جوش و خروش بپردازد و احساس مسئولیت علمی و شرعی طرف مقابل را برای بیان آنچه حق و راستی می‌داند، برانگیزد. در چنین حالتی جای هیچگونه حرج و چشم‌پوشی نیست بلکه اگر به معارضه برنخیزد جای هرگونه تردید مقبول و معقول و قابل توجیه در راستی و درستی او هست. [صفحه ۲۴] ۱۲- او می‌گوید: آنچه گفته، اجتهاد او است و این حق همه است که اجتهاد کنند و با دیدگاه دیگران مخالفت نمایند. می‌گوییم: اشکال ندارد که هرکس اجتهاد کند و با دیدگاه دیگران مخالفت نماید. البته در صورتی که فقط و فقط به خود او مربوط باشد و صرفاً بیانگر عقیده‌ی شخصی‌اش و دیگران را در بر نگیرد. اما اگر این فرد بخواهد اجتهاد خود را که با اصول و مبانی ثابت مذهب که با براهین قاطع اثبات شده و متون صحیح، صریح و متواتر بر آن دلالت دارد، مخالف است، در میان مردم منتشر سازد و آنان را به گفته‌های خویش دعوت نماید، در چنین حالتی باید موضع ما در قبال او با موضعی که در قبال آن یکی اتخاذ می‌کنیم، فرق داشته باشد. باید افکار و دیدگاههای وی را نقد و بررسی کرد و مردم را از گرایش به این افکار مخالف با حقایق و اصول مذهب بازداشت و به روشنگری پرداخت و تفاوت و اختلاف دیدگاه وی با آرا و عقاید آنان را توضیح داد. هنگامی لزوم مقابله و رویارویی با گفته‌ها و دیدگاههای وی مورد تأکید قرار می‌گیرد که ببینیم اندیشه‌هایش را به عنوان اندیشه هماهنگ با افکار علمای ما و تحت شعار تجدد و نوگرایی برای مردم بیان می‌کند و حاضر نیست اقرار کند که این افکارش با بسیاری از حقایق ثابت عقیدتی و ایمانی مخالف است. این امر با امانت اندیشه وظیفه اخلاقی انسان ناقل و ناقد هیچ‌گونه سازگاری ندارد. ۱۳- ملاحظه می‌شود که برخی بیش از اندازه به عقل خود اعتماد می‌کنند و به آن نقش اساسی و تصمیم‌گیری قاطع می‌دهند. این امر گاهی اوقات در مسائلی دیده می‌شود که عقل جایی ندارد. اینان با این ادعا که عقل، علل احکام را درک می‌کند، آن را معیار و مقیاس همه چیز قرار می‌دهند. لذا متون را به آن عرضه می‌کنند، اگر محتوای آن را درک کرد و با آن هماهنگ و سازگار بود، می‌پذیرند و الّا [صفحه ۲۵] در رد و حکم به وضعی و جعلی بودن آن هیچ‌گونه اشکالی نمی‌بینند. ما این

مطلب را ضمن دو فرضیه توضیح می‌دهیم. از این دو فرضیه موضع اشکال روشن می‌شود: اولاً: ممکن است ظاهر نص در یکی از اموری که از شئون عقل است و عقل در آن مجال عمل و بر آن اشراف دارد، با عقل تناقض آشکار و صریح داشته باشد. در این حالت باید نص را به گونه‌ای تأویل کرد که با عقل موافق باشد و با اصول و قواعد تعبیر هماهنگ. اگر تأویل نص ممکن نباشد باید آن را رد کرد. این فرضیه از دیدگاه عالمان صحیح و پذیرفته شده است. ثانیاً: عقل فرد از درک حکمت یا علت مسأله‌ای که نص بیان می‌کند، عاجز باشد. چنان که اگر نص بگوید: زن حائض باید قضای روزه‌هایش را بگیرد امّا قضای نمازهایش را نه. یا اینکه روایت بگوید: خداوند سبحان در آخرالزمان گروهی از اولیا و گروهی از اشقیا را به دنیا بازخواهد گردانید تا اولیا کرامت و منزلت یابند و اشقیا در قبال گوشه‌ای از گناهان خود، کیفر ببینند و دلهای مؤمنان از آن خنک شود. در چنین حالتی که عقل فرد از تفسیر آن حکم یا فهم این حادثه (رجعت) که روایت از آن خبر می‌دهد، عاجز است، می‌بینیم که نص را رد می‌کند یا در صدد تأویل آن برآید و می‌گوید: منظور رجعت دولت و نفوذ است. در حالی که نه جای آن رد است و نه جای این تأویل. زیرا قرار نیست که عقل این شخص علت و حکمت همه احکام الهی را درک نماید. همچنان که عقلی که امروز بعضی از امور و اسرار را درک نمی‌کند، ممکن است فردا درک نماید. چه بسا عقل کسی الان نتواند بسیاری از مسائل را درک نماید اما نسلهای آینده در صدها سال بعد بتوانند آن را درک کنند. چنانکه در مورد بسیاری از اسرار زندگی و جهان هستی که قرآن از آن سخن گفته و ما امروز بعضی از آنها را شناخته‌ایم، چنین است. حتی اگر ما نتوانیم [صفحه ۲۶] برخی از علل اسرار را درک نماییم و همچنان در دایره مسائلی بماند که خداوند معرفت آن را برای خود برگزیده و شاید آن را به پیامبران و اولیای خود آموخته باشد، چه اشکالی پیش می‌آید؟! به نظر می‌رسد که زیاده‌روی در تقدیس عقل به اعتبار یگانه منبع شناخت و مقیاس رد و قبول متون و روایات قرار دادن آن، حتی در فرضیه‌ی دوم، از معتزله گرفته شده است. همین، مشکل عمده و یکی از علل شکست اندیشه معتزلی در دورانهای گذشته بود. تاریخ تکرار می‌شود. چه می‌بینیم که برخی به همان مقولات معتزلی که بطلان آن با دلیل ثابت شده بازگشت نموده‌اند. مقولات دیگری نیز بازگشت کرده که در گذشته‌های تاریخ رواج داشته و به دست فراموشی سپرده شده و در گوشه و زوایای تاریخ خفته است. این مقولات باطل گاهی اوقات با نام نوگرایی و تجدد و گاهی اوقات با عنوان مدرنیسم و اندیشه‌های نو مطرح می‌شوند. ۱۴- برخی ادعا می‌کنند که علت نقد افکارشان جوسازی علیه آنان است. زیرا از موقعیت ممتازی برخوردارند و دیگران تاب تحمل این جایگاه را ندارند. لذا برای سرنگون کردن آنان گروهها را تحریک می‌کنند تا به اهداف خود نایل شوند. می‌گوییم: اوّلاً: بسیاری از کسانی که این گفته‌ها را رد کرده‌اند و آن را به مناقشه و نقد کشانده‌اند، در اندیشه کسب «عنوان و مقام» نیستند. حتی اگر این عنوان یا اندیشه مرجعیت باشد، اصلاً در دایره‌ی تلاشهای آنان قرار نمی‌گیرد. ثانیاً: می‌بینیم صاحبان همین مقولات اتهام‌آمیز هستند که به طرح مسائل تحریک‌کننده مبادرت می‌ورزند و در این اندیشه بسر می‌برند که با استفاده از همه ابزارها افکارشان را پراکنده سازند و هم اینان هستند که برای رسیدن به این تصورات و اندیشه‌های خود، گاهی اوقات سطح بحران و تنش را بالا برده و گاهی [صفحه ۲۷] اوقات پایین می‌آورند. این مسأله را وقایع گذشته ثابت کرده است. ثالثاً: گذشته از این، معیار و میزان هر اندیشه‌ای، عناصر اقناع‌کننده‌ی آن و سنجش در ترازوی خطا و صواب و مقدار نزدیکی و دوری آن از حقایق دین و مذهب است. هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی علم‌غیب شود و ادعا کند که از درون مردم آگاه است و حقیقت انگیزه‌های آنان را می‌داند. این ادعا تأثیری در تصحیح یا تخطئه‌ی یک اندیشه ندارد و خطر آن را کاهش و یا افزایش نمی‌دهد. ۱۵- هنوز می‌شنویم که کسانی به طرح مسائلی در زمینه‌های مختلف می‌پردازند که نه با تأییدات دانشمندان همخوانی دارد و نه با بسیاری از پذیرفته‌های آنان که به دلایل قطعی عقلی و نقلی مستند است، هماهنگی. تلاشهایی انجام شده تا با کسانی که چنین مباحثی را مطرح کرده‌اند، مناظراتی صورت گیرد. ما در نامه‌های فراوان و از طریق چندین فرستاده از آنان خواسته‌ایم تا در یک مناظره علمی مکتوب و صریح به منظور روشن شدن مسائل و تشخیص حق از باطل با دلیل قاطع شرکت کنند. هدف ما این بود که اگر این

مناظره انجام شود به پاکسازی جامعه از پیامدهای منفی تبلیغات مداوم آنان منجر شود و مسائلی را که پسندیده نیست، پیش از اطمینان و یقین به صحت و سلامت آن مطرح شود همچنین بستن تمام رخنه‌ها و رفع همه‌ی اشکالات، متأسفانه به ما پاسخ رد دادند و حاضر نشدند در این مناظره علمی شرکت مگر اینکه در پشت درهای بسته و در چهار دیواری خانه‌ها انجام شود. ملاحظه می‌کنید که اسم این را مناظره هم می‌گذارند؟!. از نوشتن حتی یک کلمه که بتواند برخی مسائل را روشن کند، در پاسخ ما خودداری کرده‌اند و عذر آورده‌اند که وقت نوشتن ندارند. در حالی که همانند [صفحه ۲۸] گذشته هنوز هم همین مسائل را می‌نویسند و در اطراف و اکناف، گاهی برای اشخاص معین، گاهی برای اطلاع همگان و گاهی از طریق مقاله‌ها، خطابه‌ها و سخنرانیها در رسانه‌های همگانی. هنگامی که دیدند ما بر مواضع خود پافشاری می‌کنیم بر پایه‌ی قاموس خویش با هر چه به مذاقشان خوش می‌آمد از ما پذیرایی کردند و ما را به باد ناسزا و دشنام گرفتند و هدف تیرهای اتهام قرار دادند. گویی درخواست ما برای شرکت در مناظره‌ی علمی، کفر به خدای عظیم است یا چیزی زشت‌تر از آن، اگر وجود داشته باشد. شاید ساده‌ترین و کمترین سخنی که از آنان شنیدیم این باشد که بر پایه‌ی غریزه حرکت می‌کنیم و یا از عقب‌ماندگی و عقده‌ها رنج می‌بریم یا تحت تأثیر این یا آن شخص قرار گرفته‌ایم. علاوه بر این ما را دارای ذهنیت ایرانی و متعصب توصیف کردند. این اتهام، اتهام مورد پسند ماست. زیرا ما در برابر حقّ تعصب داریم و از آن دفاع می‌کنیم. این تعصب را خداوند سبحان و پیغمبران الهی و اولیا و برگزیدگان خداوند ستوده‌اند و قطعاً مورد رضا و خشنودی آنان است. با علم به اینکه ما پیش از چند ماه و قبل از نوشتن این کلمات از بهترین، دوستان و یاران آنان بوده‌ایم و اکنون نیز هستیم و چیزی صفای این محبّت و مودّت را بر هم نزده جز اینکه در ایام اخیر دریافتیم که تکلیف شرعی حکم می‌کند که از آنان بخواهیم برای حل مشکل در یک مناظره علمی آرام و متین شرکت کنند. ۱۶- این کتاب که هم‌اکنون در مقابل خواننده گرامی است بخش بزرگی از متون را از دهها و بلکه صدها منبع تقدیم می‌کند در حالی که در مدتی کمتر از پنج ماه نوشته شده است. این زمان، مدت بسیار اندکی است و به نویسنده اجازه پژوهش و کاوش چندانی نداد. خصوصاً که در خلال این مدت کارهای فراوان دیگری هم بود که ما را از انجام کوچکترین تلاشی در این باره بازمی‌داشت. [صفحه ۲۹] خود را نیازمند یادآوری و تذکّر این نکته به خواننده گرامی می‌دانیم که بسیاری از منابع مذکور در پاورقی‌های کتاب به اندازه‌ای فراوان بود که ترسیدیم مبادا در شماره‌ی جلد و صفحات دچار اشتباه شده باشیم. در بسیاری از موارد برای یک کتاب، از چندین چاپ استفاده کردیم. خواننده ارجمند این نکته را درخواهد یافت. تلاش ما در ذکر منابع- چنانکه عادت ماست- بر این مبنا صورت می‌گیرد که خواننده را در مقابل دقیقترین جزئیات و تفصیلات حادثه قرار دهیم تا با بهره‌گیری از ابزارهای شناخت و نظارت مستقیم بر مباحث مطرح شده و با اطّلاع از فضاها، شرایط و احوال حوادث، آن را بسنجد، بیندیشد و سپس نتیجه‌گیری کند و اتخاذ موضع نماید تا نگرش وی بر مباحث با دقت و ژرف‌نگری و بر پایه‌ی آگاهی و احاطه و برخوردار از اصالت و ثبات باشد. این شیوه را برخی از مردم که صدها و بلکه هزاران صفحه از نوشته‌های آنان را می‌خوانید، نمی‌پسندند. می‌بینید که در نوشته‌های خود در قلمفرساییهای منشیانه سرشار از واژه‌ها و ادعاهای عریض و طویل غرق شده‌اند بدون اینکه آن را با نص صریح تأکید و تقویت نمایند یا درهای شناخت مستقیم و فراگیر را به روی خواننده باز کنند مگر بخش بسیار اندکی که در دسترس عامه مردم است یا فقط آنچه که اندیشه او را تأکید می‌کند و بس. این نویسنده بسیاری از مسائلی را که مصلحت می‌بیند که بدان راه نیابی یا از آن آگاه نشوی، از تو پوشیده می‌دارد. اگر بخواهی بدان راه یابی یا از آن اطلاع پیدا کنی، چیزی از داده‌های اندیشه نزد خود نمی‌بینی. زیرا هیچیک از ابزارهای آن را در اختیار نداری و نویسنده هم- اگر می‌توانست- کاری نکرده که به چیزی دسترسی داشته باشی تا بتوانی بدان تمسک جویی و بدان دست یازی. [صفحه ۳۰] او از تو می‌خواهد که فقط فرهنگ و تجربه‌ی او را به عنوان یک فرد بخوانی و در افقهای او سیر کنی و دردها و آرزوها و احلام و حتی تخیلات و پندارهای او را لمس کنی و در ورای آن چیزی نیست مگر سراب، فقط و فقط سراب. ۱۷- بسیار متأسفیم که بگوییم: این کتاب نوشته نشده که یک موضوع محدود و دارای ابتدا و

انتها را مورد بررسی قرار دهد و عناصر پراکنده آن را جمع نماید و بین عناصر مختلف آن ارتباط برقرار سازد بلکه موضوعات مختلفی را بررسی می‌کند که برخی بکار گرفته‌اند تا در حوادثی که بر زهرا علیهاالسلام گذشته تشکیک کنند یا بنا به دلیل یا دلایلی در گفتگوی از آن حضرت، برانگیخته‌اند. ما در مقاله‌ای که پیش از این منتشر کرده‌ایم نکاتی بیان نموده‌ایم. در اینجا گزیده‌ای از آن را می‌آوریم: ۱- طرح احادیث متشابه یا مشکل فهم برای توده‌ی مردم، سپس پافشاری در تداوم این کار بدون تقدیم داشتن هرگونه تفسیر مقبول و معقول، نه کار پسندیده‌ای است و نه پیامدهای مفیدی به همراه دارد. خصوصاً هنگامی که این کار توسط افرادی صورت گیرد که مردم از آنان توقع دارند به مشکلات و توضیح مبهمات بپردازد. خصوصاً زمانی که این احادیث یا قضایای مشکل نهه برای متخصصان و اندیشمندان بلکه برای توده مردم اعم از بزرگ و کوچک، زن و مرد، و عالم و جاهل و از طریق رسانه‌های همگانی و در فضای آزاد مطرح شود. ۲- برانگیختن مسائل حساس و طرح پرسش برای کسانی که آنقدر ابزار شناخت ندارند که بتوانند گرهها و مشکلات را به گونه صحیح و سلیم حل کنند، آن هم بدون ارائه پاسخهای کافی و بلکه بدون هرگونه پاسخی، عالمان مخلص را بر آن می‌دارد که با تمام امکانات به رفع نقایص و بستن رخنه‌ها و ارائه پاسخهای صحیح بپردازند تا مردم بیگناه غافل دچار اشتباهات بزرگ و خطرناک نشوند. آنان باید فقط [صفحه ۳۱] و فقط به نقد اندیشه بپردازند و از هرگونه بدرفتاری و برخورد شخصی یا انتقام از دیگران خودداری ورزند. عالمان باید این کار را با حفظ کرامت و منزلت افراد و با شیوه علمی پیراسته و متین انجام دهند. این نکته را نیز یادآور می‌شویم که پیامدهای برانگیختن و طرح این مباحث بر عهده‌ی کسی است که برای نخستین بار به طرح آن پرداخته است نه بر عهده‌ی کسانی که به تصحیح و توضیح آن همت گماشته‌اند. دور از انصاف است که این مباحث در فضای آزاد طرح شود و سپس از دیگران خواسته شود که سکوت نمایند و متعرّض آن نشوند مگر در خفا و در چهار دیواری و پشت درهای بسته یا باز. از چنین درخواستی باید که امر به سکوت فهمیده شود. این نوعی انحصارطلبی است که حق سخن گفتن را در انحصار این آقا و آن حضرت والا قرار می‌دهد. ۳- در مسائل دینی و عقیدتی جای هیچ‌گونه نرمشی وجود ندارد. بنابراین هیچکس نباید چنین توقعی داشته باشد هرچند که از نزدیکان و آشنایان باشد یا از مقام و موقعیتی برخوردار. چرا که حق و دین بالاتر از همه اعتبارات است. ۴- مسائل عقیدتی و دینی مخصوص گروه معینی نیست بلکه به همه‌ی مردم با تمام اختلافات و در همه سطوح مربوط می‌شود. لذا هرکس حق دارد که در مقابل هر مقوله‌ای که این مسائل را زیر سؤال می‌برد، حساسیت نشان دهد و آن را با اهتمام تمام و احساس مسئولیت پیگیری کند تا موضع خود را در قبال آن روشن سازد. اما این مسئولیت را باید با رعایت حدود توازن و به شیوه علمی واقعگرا و متین و مسئولانه انجام دهد. این مسأله هنگامی مورد تأکید قرار می‌گیرد که بدانیم: الف: تقلید در مسائل عقیدتی جایز نیست بلکه هرکس باید در پی دلیل قانع‌کننده و قابل پذیرش باشد... بنابراین مسائل عقیدتی همچون مسائل فقهی [صفحه ۳۲] نیست که جاهل با استناد به ادله‌ی عامه در لزوم تقلید از مجتهد واجد شرایط به عالم مراجعه می‌کند و از او فتوا می‌گیرد. نه می‌توان مردم را از بررسی چنین مسائلی بازداشت و نه درست است که از آنان خواسته شود که همچون نابینایان بپذیرند و از پدران و اجداد خود یا از این عالم یا از آن دیگری تقلید کنند. همینطور صحیح و بلکه جایز نیست که از غفلت و پاک‌نهادی آنان سوءاستفاده شود و این مسائل به صورت ناقص و نامتوازن به آنان عرضه شود. زیرا چنین کاری با امانت علمی و شرعی که مراعات آن بر عالمان واجب است، سازگاری ندارد. ب: حساسیّت نشان دادن مردم در قبال مسائل دینی و عقیدتی و پیگیری آن با شور و نشاط از نشانه‌های عافیت و دلایل سلامت است و باید که تشویق و توسعه داده شود تا چه رسد به لزوم حفظ آن. این درست نیست که با هدف نابودی و محو این احساس مسئولیت مردمی با اتهامات بزرگ و خطرناک، آن را مورد تهاجم قرار دهند و به مقابله و رویارویی با آن بروند. بلکه باید به تأکید، تقویت و توجیه درست و سلیم آن همت گماشت تا این عقیده در رفتار و مواضع مردم خصوصاً در رویارویی با تهدیدات بیگانه، هر چه بیشتر در دل آنان ریشه دواند و تأثیر ژرف‌تری بر جای گذارد. ۵- علوم اسلامی فراوان است و از شمول و گستردگی آشکار برخوردار. علاوه بر این در بسیاری

از تفصیلات و جزئیات مسائل دقّت فوق‌العاده‌ای دارد. بنابراین هیچ اشکالی ندارد که عالم دینی در پاسخ دادن به بسیاری از پرسشهایی که در همه علوم از او می‌شود، درنگ نماید. زیرا پاسخ دادن به همه‌ی پرسشها در توان او نیست مگر اینکه در سطح پیامبران و امامان باشد. گفته‌اند: خداوند رحمت کند مردی را که حد خود را بشناسد و از آن درنگذرد. لذا اگر درباره‌ی این مسائل به گونه‌ی دقیق و [صفحه ۳۳] کافی مطالعه، تحقیق و بررسی نکرده تا بتواند آن را با دقت و شمول به مردم عرضه نماید، در این صورت حق ندارد که حکم قطعی صادر کند و به پرسشهای مردم در این باره پاسخ دهد. اگر انجام این کار ضرورت پیدا کرد باید به حدود کار ملزم باشد و مسئولیت آن را برعهده نگیرد و عذر خود را مبنی بر عدم مطالعه و تحقیق در این باره بیان نماید. هیچ اشکالی بر او وارد نیست اگر به بیان موارد اجماعی بزرگان علماء و استوانه‌های مذهب بسنده کند و به دیدگاههای فردی این یا آن توجه ننماید. زیرا نمی‌توان به دیدگاههای شاذ ملتزم بود و نظرات مشهور را که از سوی دیگران نیز تقویت شده، رها کرد. اما اگر بخواهد هر چه به ذهنش خطور می‌کند بیان نماید یا به هر پرسشی پاسخ مشکوک بدهد مثل اینکه هرگاه از او درباره‌ی چیزی بپرسند، پاسخ دهد: این ثابت نشده، یا صحت روایت معلوم نیست یا احادیثی در این باره هست ولی صحت آن ثابت نشده، مردم تا از مسئولیت جواب دادن بگریزند و مردم گمان خواهند کرد که از جزئیات همه چیز آگاه است و اشکالات وی درباره‌ی مسائل از موضع کارشناسی و مسئولیت و اطلاع و اندیشه عمیق است. در حالی که ممکن است حتی یک روایت هم ندیده باشد تا چه رسد به اینکه درباره‌ی آن تحقیق و مطالعه کرده باشد. این شیوه، مردود، غیرمنطقی و نامعقول است. ۶- هیچکس حق ندارد که از مردم بخواهد در مسائل اهتمام خویش به مواردی بسنده کنند که با اسانید صحیح و مطابق معیارهای رجالی در توثیق سند، از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم‌السلام به ما رسیده است. زیرا این بدان معنی است که همه مردم از سخن گفتن در همه‌ی مسائل و قضایای دینی، تاریخی و غیره سکوت کنند. حتی همین آقایی که از مردم چنین درخواستی دارد، اگر بخواهد در گفتارش به همان مسائلی بسنده نماید که با اسانید صحیح از معصومین علیهم‌السلام رسیده، خود را ناچار [صفحه ۳۴] خواهد دید که سکوت کند و در کنج خانه‌اش بنشیند. زیرا از این دست مسائل جز اندکی نخواهد یافت که آن هم طی چند روز به پایان خواهد رسید. علاوه بر این ما و او می‌گوییم: ثبوت قضایا متوقف بر این نیست که درباره‌ی آن روایتی از معصومین به سند صحیح وجود داشته باشد. بلکه قرائن دیگری هم هست که گاهی اوقات از درجه‌ی اعتماد بالایی برخوردار است. مثل روایت ضعیفی که مشهور بدان عمل کرده‌اند و یا اینکه روایتی با سند صحیح در مقابلشان بوده، بدان استناد نکرده‌اند و این را به رغم صحّت سند آن ترک نموده‌اند. همین‌گونه است اگر نص بیانگر اقرار فاسق به عقیده یا نقض گرایشات او باشد. در این صورت درست نیست که بگویند: این فرد فاسق است. بنابراین گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود. بر این اساس باید قرائن مختلف در قضایای فقهی و اصول دین و عقیده و تاریخ... مورد ملاحظه قرار گیرد. چه متخصصان بر حسب موارد وجود شواهد، در تقویت روایت ضعیف یا در تضعیف روایت قوی از این قرائن استفاده می‌کنند. ۷- از این آسان‌تر چیزی نیست که انسان موضع ایجاد شک و تردید و نفی اصول ثابت اتخاذ نماید و از التزام به مسائل و مسئولیت‌پذیری فرار کند. این نه دلیل علمی است و نه نشانگر دانشمند بودن کسی. دانشمند ماهر و ناقد و محقق کسی است که تلاش خود را صرف پایه‌گذاری اصول و تأکید و تقویت حقایق و اثبات مبانی صحیح و ردّ مطالب باطل نماید. ۸- نسبت دادن یک عقیده به یک گروه یا طایفه هنگامی درست است که همه یا اکثر بزرگان و علمای آن گروه، یا طایفه در طول تاریخ بدان تصریح کرده باشند و آراء و دیدگاههای آنان درباره‌ی آن عقیده استقرار یافته و دلهای آنان بدان گره خورده باشد. این مطلب با مراجعه به مصادر روایی، تألیفات و کتب عقیدتی و منابع تاریخی آنان معلوم می‌شود. اما اگر یک یا چند نفر از یک طایفه، بعضی نظرات [صفحه ۳۵] خاص خود دارند، در این صورت نمی‌توان این عقیده‌شان را به همه پیروان مذهب یا فقها و علماء آن طایفه نسبت داد. حال چگونه خواهد بود که اگر این عده قلیل با آن آرای شاذ خود، از طلایه‌داران و عالمان مورد قبول مردم در تحقیق مسائل مذهبی نباشند. همین‌گونه است اگر برخی از مردم یک قضیه را به صورت اشتباه و غیر واقعی و نادرست

بفهمند. و در این صورت نیز درست نیست که این فهم را تعمیم و به دیگران نسبت دهند تا با کلمات درخشان و پر زرق و برق و جواهرنشان از یک سو به تکریم، تعظیم و قدردانی گوینده پردازد و از سوی دیگر به تحقیر علمای مذهب و سخیف خواندن عقل و اندیشه آنان بدون دلیل و علت. سپس جایگزینی را که از پیش مهیا کرده با کلمات شیرین و گوارا معرفی نماید، هر چند این جایگزین ضعیف و سست باشد. ۹- طرح مسائلی که نیاز به توضیح دارد با شیوه‌های مبهم برای مردم، هر چند ممکن است گوینده را تا حدودی از پیامدهای گفته‌هایش رهایی بخشد اما مسئولیت برخورد مردم عوام با این اندیشه به عنوان اینکه همه‌ی حقیقت و تنها نظریه‌ی درست برخاسته از تحقیق و پژوهش است و سایر دیدگاهها همه و همه اشتباه است، همچنان بر عهده او است. آری، این مسئولیت از دوش او برداشته نخواهد شد. زیرا همگان می‌دانند که مردم، مسائل را در قالبهای ساده می‌فهمند و به کلماتی نظیر: چه بسا، شاید، می‌توانیم تصور کنیم، می‌توانیم بفهمیم، درمی‌یابیم، باید پژوهش کنیم و... توجه ندارند. در پایان، تلاش همه عاملان مخلص را ارج می‌نهیم و برای آنان توفیق و رستگاری مسئلت داریم و از همه آنان که در به ثمر رسیدن این نوشته تلاش کرده‌اند خصوصاً عالم جلیل‌القدر شیخ رضوان شراره قدردانی می‌کنیم. [صفحه ۳۶] خداوند به همه پاداش دهد و آنان را در پناه خود حفظ کند و به ما و آنان بینش درست و خلوص در عمل عنایت فرماید که او ولی ماست و هدایتگر به سوی راستی و درستی. [صفحه ۳۷]

مظلومیت زهرا

اشاره

فصل اول- مقام و عصمت زهرا علیهاالسلام فصل دوم- زهرا علیهاالسلام و غیب فصل سوم تلاشهای مذبوحانه و نقد کتاب سلیم بن قیس فصل چهارم- دیدگاه شیخ مفید فصل پنجم- دیدگاه کاشف‌الغطاء و شرف‌الدین فصل ششم- محبت و احترام زهرا علیهاالسلام فصل هفتم- چرا فاطمه علیهاالسلام در را باز کرد؟ فصل هشتم- از اینجا و آنجا فصل نهم- داستان میخ در [صفحه ۳۹]

مقام و عصمت زهرا

اشاره

سرآغاز میلاد زهرا علیهاالسلام مریم افضل است یا زهرا علیهاالسلام منزلت زهرا علیهاالسلام سرور زنان جهان فعالیت‌های اجتماعی فاطمه علیهاالسلام زهرا علیهاالسلام مادر پدرش عصمت جبری؟! تأثیر محیط در عصمت امکان سرکشی الف: زن نوح و زن لوط ب: زن فرعون ج: مریم دختر عمران [صفحه ۴۱]

سرآغاز

سخن خود را در این فصل از تاریخ تولد علیهاالسلام آغاز خواهیم کرد. زیرا برخی تلاش می‌کنند تا روایت منقول از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام را که می‌گوید: زهرا علیهاالسلام پس از اسراء و معراج از میوه بهشتی بدنیا آمد، نادیده بگیرند یا از التزام به این امر که زهرا علیهاالسلام در سنین پایین با علی علیه‌السلام ازدواج کرد، سرپیچی کنند. زیرا تا حدودی در توجیه و اقناع مخاطبان خود دچار زحمت می‌شوند و لذا ترجیح می‌دهند که اصلاً متعرض آن نشوند. ممکن است نه این باشد و نه آن. بلکه مسأله دیگری آنان را به اتخاذ چنین موضعی فراخواند. چه فقط خداوند عالم به حقایق و آگاه از درون سینه‌هاست. پس از آن مسائلی درباره‌ی عصمت پیامبران، اوصیاء، اولیاء علیهم‌السلام خصوصاً عصمت صدیقه طاهره علیهاالسلام سخن خواهیم گفت.

این گفتار ما درباره‌ی عصمت، درآمدی قابل قبول و مقدمه‌ای بر سخن از مراتب کرامت و درجات قرب و منزلت سرور زنان جهان، فاطمه زهرا علیهاالسلام در پرتو عنایت ربانی و تربیت الهی، خواهد بود بدون آنکه اشاره به موضوع ارتباط آن حضرت با غیب را نادیده بگیریم. این ارتباط زهرا علیهاالسلام با عالم غیب، در صفات و خصوصیات و کرامات خدادادی او که باعث برجستگی شخصیت آن گرامی از همه‌ی زنان جهان است، نمایان شده است. فاطمه علیهاالسلام زنی است که ساکنان آسمان پیش از مردم روی زمین، ازدواج او با [صفحه ۴۲] علی علیه‌السلام را جشن گرفته‌اند. او زن پاک و پاکیزه از هرگونه پلیدی، زشتی و نقص است. خداوند او را از حالت‌های خاص زنان هم منزه کرده و بدون آنکه کوچکترین تأثیر منفی در خصوص بارداری و زایمان او داشته باشد. پیش از خروج از دایره کرامات آشکار و ویژگی‌ها و صفات برتر او، اشاره‌ای گذرا به علم متصل به غیب او خواهیم داشت که خداوند توسط یک فرشته گرامی که پس از رحلت پدرش با او سخن می‌گفت و او را تسلیت می‌داد، به وی ارزانی داشته است. همین سخن گفتن فرشته مقرب درگاه پروردگار با فاطمه زهرا علیهاالسلام کتاب بسیار مهمی شد که ائمه علیهم‌السلام بدان اهتمام می‌ورزیدند و بلکه بدان افتخار می‌کردند و آن را می‌خواندند و از آن نقل می‌کردند. این کتاب، مصحف فاطمه علیهاالسلام است. علاوه بر این، کتابهای دیگری نیز هست که مخصوص آن بانو است. ما در این فصل گوشه‌هایی از همه این مباحث را به طور اختصار بررسی می‌کنیم، به این امید که به انتخاب سالم دست یابیم. توفیق، هدایت از آن خداوند است.

میلاد زهرا

اولین چیزی که در زندگانی صدیقه طاهره علیهاالسلام مطرح است، تاریخ تولد آن حضرت است. چه برخی مدعی‌اند که پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمده است؟! این تاریخ از نظر ما درست نیست. تاریخ تولد زهرا علیهاالسلام همان است که شیعیان به پیروی از امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌گویند [۱۰] و گروه دیگری نیز از آنان پیروی کرده‌اند. براساس این عقیده، زهرا علیهاالسلام پنج سال پس از بعثت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله یعنی در سال هجرت به حبشه به دنیا آمد و در سن هجده سالگی رحلت کرد. این مطلب [صفحه ۴۳] به سند صحیح از امامان ما روایت شده است. [۱۱] . علاوه بر این می‌توان به روایات زیر استدلال کرد یا این عقیده را به کمک آن تأیید نمود: ۱- مورخان گفته‌اند که همه فرزندان خدیجه علیهاالسلام پس از بعثت به دنیا آمدند [۹] و فاطمه، کوچکترین آنها بود. ۲- روایات فراوانی که از شماری از صحابه مثل: عایشه، عمر و سعد بن مالک، ابن‌عباس و دیگران نقل شده که می‌گوید: نطفه‌ی فاطمه علیهاالسلام از میوه‌ی بهشتی بسته شد که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در اسراء و معراج تناول فرمود. [۱۰] ما اثبات کرده‌ایم که اسراء و معراج در اوایل بعثت انجام شده است. [۱۱] . اگر کسی بر اساس شیوه‌ی خاص خود به اسانید برخی از این روایات اشکال کند، باید دانست که حتی بر اساس همین روش، سند روایات دیگر جای هیچ‌گونه مناقشه‌ای ندارد. [صفحه ۴۴] اما اینکه گمان رود این روایت صحیح نیست. زیرا زهرا علیهاالسلام پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمده، مصادره به مطلوب است. زیرا همین روایاتی که ما در صدد بحث از آن هستیم و به طریق مختلف نقل شده، قویترین شاهد بر کذب این پندار است. ۳- نسایی روایت کرده که وقتی ابوبکر و عمر از فاطمه علیهاالسلام خواستگاری کردند، پیغمبر صلی اللّه علیه و آله آنان را با این عذر که فاطمه کوچک است، رد کرد. [۹] . اگر گفته آنان درست باشد که فاطمه علیهاالسلام پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمده در این صورت باید عمر او به هنگام خواستگاری که به اتفاق همه مورخان پس از هجرت، بوده، حدود هجده یا نوزده سال باشد. در حالی که به کسی که در این سن است، کوچک گفته نمی‌شود. ۴- روایت شده که زنان قریش، خدیجه علیهاالسلام را طرد کردند. چون به فاطمه آبستن شد، در شکم مادر با سخن می‌گفت و او را به صبر دعوت می‌کرد. [۱۰] . برخی آبستنی خدیجه به فاطمه علیهاالسلام را پنج سال پس از بعثت بعید می‌شمارند. زیرا عمر خدیجه علیهاالسلام در این زمان، اجازه آبستنی به او نمی‌داد. این استبعاد بی‌جاست. زیرا در کتاب: الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی اللّه علیه و آله تحقیق کرده‌ایم که بنا به دلایل قوی خدیجه

در آن زمان پنجاه سال و بلکه کمتر سن داشت. البته مشهور خلاف این است. احتمال اینکه ولادت فاطمه پس از یائسگی از کرامات خدیجه و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بوده چنانکه خداوند می‌فرماید: (أَأَلِدُ وَ أَنَا عَجُوز)، مردود است. زیرا [صفحه ۴۵] اگر چنین بود، می‌بایست در میان مردم شایع و پراکنده می‌شد. در حالی که کوچکترین اشاره‌ای به این مطلب ندیده‌ایم. ۵- روایات فراوانی که علت نامگذاری او را به فاطمه و دیگر نامها بیان می‌کند. این روایات اشاره و دلالت دارد که این نامگذاری از آسمان و به فرمان خداوند متعال است. [۱۱] .

مریم افضل است یا فاطمه؟

برخی در پاسخ این پرسش که مریم دختر عمران افضل است یا فاطمه دختر محمد صلی اللّه علیه و آله می‌گویند: این علمی است که هر که بداند سود نمی‌کند و هر که نداند، زیان نمی‌بیند. بلکه گاهی اوقات صرفاً یک سرگرمی فکری است و گاهی اوقات کم‌عقلی، عقب‌ماندگی و ارتجاعی... اگر بین مریم و فاطمه در این باره اختلافی نیست، پس چرا ما در این مورد با هم اختلاف داشته باشیم؟ فاطمه، فضیلت خود را دارد و مریم فضیلت خود را و در این باره مشکلی نیست. لیکن ما می‌گوییم: ۱- بدون تردید فاطمه علیهاالسلام از همه زنان جهان، از اولین تا آخرین، برتر است در حالی که مریم فقط بانوی زنان عصر خود بود. این از شخص پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و ائمه معصومین علیهم‌السلام روایت شده است. [۱۲] . [صفحه ۴۶] آنچه دلالت دارد که، فاطمه علیهاالسلام از مریم افضل است اینکه او سرور زنان بهشت است و مریم یکی از آنان. [۱۳] علاوه بر این، روایت منقول از امام صادق علیه‌السلام که می‌گوید: اگر خداوند تبارک و تعالی علی را برای فاطمه نمی‌آفرید، احدی در روی زمین شایسته همسری او از آدم گرفته تا پایین‌تر از آن نبود. [۱۴] این روایت بر افضل بودن علی علیه‌السلام نیز دلالت دارد. ۲- پرسش ما از افضل بودن فاطمه علیهاالسلام و مریم علیهاالسلام بدان معنی نیست که در این باره با هم اختلاف داریم بلکه می‌خواهیم درباره‌ی مقام اولیای خداوند شناخت بیشتری بدست آوریم. زیرا شناخت هر چه بیشتر مقام اولیا موجب شناخت هر چه بیشتر خداوند متعال می‌شود. اگر در این باره با هم اختلاف پیدا کنیم، باید دانست که خصومت و دشمنی نیست بلکه اختلاف در نظر است که ما را به جستجوی حقیقت و شناخت بیشتر رهنمون می‌سازد و اشتباه این یا آن گروه را تصحیح می‌کند. ۳- باید به اندازه‌ی توان خویش درک کنیم که باید هر چه در قرآن آمده و هر چه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و جانشینان بر حق او گفته‌اند و به ما ابلاغ کرده‌اند، همه و همه را با جزئیات و تفاصیل دقیق آن بشناسیم و این، عملی است که اهمیت خود را دارد و هر که آن را نداند، زیان می‌بیند و هر که بداند، سود می‌برد. این سود فقط در خصوص امور سیاسی و یا مالی یا اجتماعی و یا انجام عبادات یومیه و مانند آن نیست بلکه در همه و همه است. زیرا انسان در حال حرکت در راه تکامل است و به اختیار و تلاش و کوشش، و [صفحه ۴۷] عمل مدام خویش در این مسیر گام برمی‌دارد. انسان در این راه بر پایه ایمان و میزان یقین خود حرکت می‌کند و این یقین و آن ایمان پرچمداری به نام معرفت دارند، معرفت به اسرار و دقایق زندگی، معرفت به ملکوت خداوند سبحان و اسرار آفرینش، معرفت به خداوند متعال و صفاتش و پیامبران و اولیای برگزیده او و مقامات و کرامات و نیز مدارج قرب و رضا و منازل کرامتی که خداوند بر ایشان آماده کرده است، همچون معرفت ما به اینکه خداوند سبحان او را فاطمه نامیده است [۱۵] و او را در آسمانها به همسری علی درآورد، پیش از آنکه در زمین ازدواج کند [۱۶] و در شکم مادر با او سخن می‌گفت [۱۷] و مانند این. این شناخت به صفای روح و رسوخ ایمان می‌افزاید و خودشناسی را که به خداشناسی می‌انجامد، تقویت می‌نماید. روشن است که مقام و منزلت انبیاء اوصیاء و اولیای الهی و درجات فضل آنان به تفاوت درجات شناخت آنان با هم تفاوت و اختلاف دارد. اما برخی از معارف نیاز به مقدماتی دارد که فراگیری آن را برای ما آسان نموده ما را برای استفاده و بهره‌برداری از آن به نحو شایسته، آماده سازد. بنابراین باید مراحل این راه را به تدریج پیمود. دقیقاً مانند شاگرد کلاس اول که معمولاً نمی‌تواند دروسی را که به شاگرد مراحل بالاتر همچون دانشجوی

دانشگاه عرضه می‌شود، فراگیرد. بلکه باید مراحلی را طی نماید تا او را برای فهم و فراگیری این دروس مهیّا سازد. [صفحه ۴۸] هر چه انسان به خدا نزدیکتر شود نیازمندی او به معارف جدید متناسب با موقعیت قرب جدیدش بیشتر می‌شود و به صفا، پاکی، تبلور احساسات، عواطف و واکنشها و بلکه تمام وجودش مطابق وضعیت جدید نیاز دو چندان دارد. این وضعی است که اصالت و واقعیت خود را دارد و با این مقوله که این عملی است که هر که بداند سودی نمی‌برد و هر که نداند، زیانی نمی‌بیند، هیچ‌گونه تناسبی ندارد. اگر امام صادق علیه‌السلام از فرورفتن در چنین مسأله‌ای سر باززند و آنگاه که درباره‌ی این موضوع از او پرسیدند، پاسخ دهد، آیا صحیح است که ما از مسأله‌ای که امام صادق علیه‌السلام بدون اضطرار بدان پاسخ داد، شانه خالی کنیم. در حالی که امام صادق علیه‌السلام الگو مقتدای ماست؟! بنابراین محتاج شناخت منزلت و کرامت فاطمه نزد خداوند و میزان فضیلت او بر سایر خلایق هستیم و باید بدانیم که از سرور زنان جهان از اولین تا آخرین است و از مریم علیهاالسلام و از همه زنان دیگر افضل است، اگر چه مریم علیهاالسلام سرور زنان عصر خویش بود. ما به این شناخت نیازمندیم. زیرا ارتباط ما را با فاطمه علیهاالسلام عمق و ژرفای بیشتری می‌دهد او را وارد دلهای ما می‌کند و او را با روح، عواطف و احساسات ما درهم می‌آمیزد تا سنخیت ما با آنچه می‌گوید و انجام می‌دهد افزون شود، و تا آنچه او حس می‌کند، حس کنیم و هرکس و هر چه را او دوست دارد، دوست بداریم، و هرکس و هر چه را او دشمن می‌دارد، دشمن بداریم و آنچه او را اندوهگین می‌کند، ما را اندوهگین نماید، و هر آنچه او را شادمان می‌سازد، ما را مسرور نماید. این به خلوص، پاکی و صفای روح و روان ما می‌افزاید و از آنجا شناخت ما را از ستمگران و متجاوزان به حریم او فزونی می‌دهد و به ما می‌نمایاند که چه اندازه ظلم و ستم در حق او روا داشتند و چه اندازه این کارشان زشت و قبیح بود. [صفحه ۴۹]

منزلت زهرا

برخی می‌گویند: شرکت دادن زهرا علیهاالسلام در قضیه مباهله، هیچ دلالتی بر منزلت عظیم و فضیلت رفیع او ندارد. زیرا پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از این جهت خانواده‌اش را آورد که آنان گرامی‌ترین و محبوبترین مردم نزد او بودند تا ثابت کند که آمادگی دارد در راه دین حتی عزیزترین افراد خود را قربانی کند. این مسأله، دلالت بر چیز دیگری ندارد. در پاسخ او می‌گوییم: خداوند سبحان زهرا علیهاالسلام را در قضیه‌ای شرکت داده که به بقای دین و حقانیت آن مربوط است و تا قیامت جوهره‌ی ایمان بدان بسته است زیرا آنچه بناست با مباهله اثبات شود، بشر بودن عیسی علیه‌السلام و نفی الوهیت او است. قرآن کریم این مشارکت را برای زهرا علیهاالسلام جاودانه کرده تا بیان دارد که او در کمال، سروری و فضیلت به مرحله‌ای رسیده که خداوند سبحان او را همراه پیغمبر، علی، حسن، حسین علیهم‌السلام و سند صدق پیغمبر صلی اللّه علیه و آله قرار داد. چه خداوند سبحان، پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را فرمان داد که اینان را برای مباهله با خود ببرد نه اینکه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله اینان را از پیش خود برده باشد. بنابراین، آنان را برای این با خود نبرد که خانواده و اهل‌بیت او بودند بلکه، فاطمه، پیغمبر، علی، حسن و حسین علیهم‌السلام عزیزترین موجودات و گرامی‌ترین مخلوقات نزد خداوند سبحان بودند. به گونه‌ای که خداوند اراده کرد که به همه‌ی مردم بفهماند که بدرفتاری با این برگزیدگان پاکیزه، نابودی همه چیز است و بدون آنان، همه چیز در این دنیا بی‌ارزش است. در حدیث شریف نیز به همین نکته اشاره شده است.! [۱۸] . [صفحه ۵۰] شرکت دادن چند مرد و حصر عنصر زن در حضرت زهرا علیهاالسلام در مباهله اشاره به این دارد که هیچ‌یک از زنان به مقام سروری و کرامت و منزلت زهرا علیهاالسلام نزد خداوند متعال نمی‌رسند. بنابراین هیچکس نمی‌تواند برای دیگران صفتی ادعا نماید که امتیاز و فضیلتی برای آنان بر سایر زنان داشته باشد. بنابراین مقام و فضیلتی که برای بعضی از زنان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله مثل عایشه بر زنان امّت ادعا می‌شود، نمی‌تواند درست باشد، خصوصاً با ملاحظه‌ی کارهایی که پس از رحلت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله انجام داد. مثل خروج بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و جنگ با وصی

پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله که باعث کشتار شمار زیادی از مسلمانان و مؤمنان بی‌گناه شد و دست شیطان از همه جا که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله اشاره فرموده بود، بیرون آمد. لذا نمی‌توان چنانکه برخی ادعا می‌کنند معاصی او را مجوّزی برای فعالیتهای سیاسی زنان دانست. از سوی دیگر این اعمال ناشایست وی نمی‌تواند قرینه رضایت و عدم رضایت اسلام در این امور باشد. اما کارهای زهرا علیهاالسلام معیار و میزان است. زیرا در راه اطاعت خداوند متعال انجام شد و فاطمه علیهاالسلام زن پاکیزه‌ی معصومی است که می‌توان به گفتار و کردار او بر احکام شرعی اعم از سیاسی و غیره استدلال کرد.

سرور زنان جهان

روشن است که شبیه‌سازی و دادن ضابطه فکری یا صدور احکام نمی‌تواند به اندازه‌ی تجسّم و به عینیت درآوردن آن به صورت یک واقعیت زنده و متحرک به حکم، اندیشه و ضابطه، ثبات، قوت و ریشه دواندن در نفوس اعطا کند. زیرا دلیل عقلی یا فطری فقط می‌تواند انسان را قانع کند و بر او حاکم شود امّا تجسم اندیشه به انسان رضایت، اطمینان و آرامش می‌بخشد. دقیقاً بر اساس این قاعده که [صفحه ۵۱] ابراهیم علیه‌السلام بدان عمل کرد: (قال: اولم تؤمن؟ قال: بلی ولکن لیطمئن قلبی). [۱۹] . پذیرش فکری، عقلی و عملی مستند به برهان و حجّت قاطع وجود دارد و هیچ‌گونه خلل و نقصی در آن نیست. امّا آرامش و سکون نفس محتاج تجسم اندیشه در عینیت خارجی است تا آرامش روانی با آن پذیرش فکری و عقلی رسوخ یافته، هماهنگ و همراه شود و هر دو با هم دست احساسات و عواطف را گرفته هدایت کنند. زهرا اولین زنی بود که الگو، نمونه و اسوه اعلای همه زنان در او عینیت یافت که پس از طی مسیر طولانی انسانیت که شماری از زنان در آن به کمال رسیدند و فاطمه قله این کمال بود. همانگونه که انسان کامل نخست در آدم عینیت پیدا کرد تا یک واقعیت زنده باشد که به دور از هرگونه اعوجاج و تزلزل و با تمام ویژگی‌ها و خصوصیت‌های زندگی انسان و با همه‌ی خلوص، صفا و پاکیزگی و با همه‌ی نیروهای فکری، عقلی و ادبی و با حکمت و تدبیر متوازن زندگی می‌کند تا آنجا که الگو و اسوه همه انسانها بود از آن جهت که آدم پیغمبر و انسان بود نه آدم خاکی از آن جهت که از خاک آفریده شد بلکه خاکی که به تمام معنی انسان کامل شد. این مسیر انسانی به سوی کمال تداوم یافت، مردان پیامبر فراوانی کامل شدند. از زنان نیز کسانی کامل شدند. مثل آسیه، مریم علیهم‌السلام و خدیجه علیهم‌السلام. سپس کمال در رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به عنوان مرد، و در زهرا علیهاالسلام به عنوان زن به اوج خود رسید و هواهای نفسانی، آرزوها، غرایز و سایر عناصر گمراه‌کننده و محدودکننده، و فشارهای مکانی و اجتماعی و غیره و سرکشی و جبروت طاغوتها، هیچکدام نتوانست انسان را از مجسّم کردن انسانیت و زندگانی ایمانی در پرتو کمال و سرشار از سلامت و شمول بازدارد. [صفحه ۵۲] الگوی انسانها همین نمونه‌های عالی بودند که توانستند انسان را قانع سازند که باید مبارزه کند و به مقابله برود و در سختیها فرورود و می‌تواند پیروز شود و در این راه الگوی برتر او پیامبران و اولیای الهی از آدم علیه‌السلام تا خاتم صلی اللَّه علیه و آله و اهل‌بیت او هستند. بنابراین اندیشه را دریافت نمی‌کند بلکه چگونگی حرکت و موضع را در رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و وصی و ولی علیه‌السلام می‌بینند. به همین منظور فقط به امر و نهی بسنده نکرده چنانکه خداوند می‌فرماید: (ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) [۲۰] بلکه فرموده: (و لکم فی رسول‌اللَّه اسوهٔ حسنهٔ). [۲۱] بنابراین خداوند حرکت، موضع، صفا و پاکیزگی را به عیان در پیغمبر و وصی او علیه‌السلام، و در زنانی که بزرگترین محنتها و بلایا را دیده‌اند همچون زن فرعون و در فاطمه زهرا علیهاالسلام که فضای انحراف و خشونت و ستم در مقابلش موضع گرفت و در مریم دختر عمران که به رویارویی با فشارهای مکانی در حساس‌ترین مسائل مربوط به جنس زن رفت، به انسان می‌نمایاند.

فعالیت‌های اجتماعی فاطمه

برخی ملاحظه پرمعنایی دارند که می‌گوید: «ما در تاریخ چیزی نمی‌بینیم که به فعالیت اجتماعی فاطمه زهرا علیهاالسلام در داخل جامعه اسلامی اشاره داشته باشد مگر یک یا دو روایت». در حاشیه بر این گفته، می‌گوییم: هر زمانی خواسته‌ها، قوانین و مقتضیات و شیوه‌های فعالیت خود را دارد که از هر مرد و زنی بر پایه‌ی آن انتظار فعالیت می‌رود و مطابق همین شرایط محاسبه [صفحه ۵۳] می‌شود. همچنان که فعالیت‌هایش نیز بر همین اساس سنجیده می‌شود که تا چه اندازه در جامعه اسلامی تأثیر داشته است. در خصوص عصر رسالت باید دانست که آموزش قرآن توسط زهرا علیهاالسلام به زنان و آشنا کردن آنان با احکام شرعی و معارف ضروری دین و سپس مشارکت فعّال و مؤثر در دعوت مردم به خداوند سبحان در مواضع مختلف از جمله در مباهله‌ی با نصارای نجران، سپس نقش فعّال و نمونه در دفاع از قضایای سرنوشت‌ساز از جمله امامت، آنگاه خطبه رسای آن حضرت در مسجد پیغمبر، الحق که خود مدرسه‌ای برای کسب معرفت برای تمام نسلهاست... شرکت او در جنگهای سرنوشت‌ساز اسلام که متناسب با شخصیت و قدرت او و شرایط زمان صورت می‌گرفت و چگونگی برخورد آن حضرت با گروههای نیازمند به سرپرستی همچون یتیم، اسیر و مسکین که خداوند سبحان آن را در قرآن کریم که تا قیامت خوانده می‌شود، جاودانه کرده است. از همه بالاتر، موضع قوی و مؤثر آن حضرت و حتی رحلت و دفن او که همه و همه را به نفع حفظ دستاوردهای جهاد در راه مسأله بزرگ اسلام (امامت) انجام داد، دقیقاً همانند دخترش زینب علیهاالسلام که توانست دستاوردهای جهاد و قربانیهای بزرگ امام حسین علیه‌السلام و یاران پاکباخته‌اش در کربلا را با قدرت حفظ کند. آری، همه و همه و نظایر آن، دلالت دارد که زهرا علیهاالسلام در کارهای انسانی، سیاسی، فرهنگی و ایمانی، متناسب با عینیت جامعه و نیازمندیها و شرایط روز و در چارچوب شیوه‌های فعالیت عصر خود و مطابق ارزشهای زمان، شرکت فعّال داشته است. فاطمه علیهاالسلام فعالیت‌های اساسی در زمینه نشر و حفظ دعوت و تقویت و تعمیق مفاهیم آن و سد رخنه‌ها در زمینه‌های مختلفی که شرایط زمان به او اجازه فعالیت [صفحه ۵۴] می‌داد، داشت. فعالیتهای هیچ زنی در طول تاریخ هر چند که فعالیتش عظیم باشد و در زمینه‌های گوناگون و متنوع با این فعالیتهای زهرا علیهاالسلام برابر نمی‌شود. زیرا فعالیتهای زهرا علیهاالسلام به منظور تثبیت ریشه‌ها انجام می‌شد و لذا بهترین تأثیر را در حفظ اسلام و صلابت و تقویت و گسترش و تحکیم پایه‌های آن داشت. از آنچه گذشت روشن می‌شود که اختلاف در زمینه‌ها و گونه‌های فعالیت اجتماعی عصر زهرا علیهاالسلام و عصر حاضر، آن حضرت را در دایره عقب‌ماندگی، نقص و قصور قرار نمی‌دهد. همچنان که فعالیت زن امروز را مؤثرتر و مهمتر نمی‌سازد. حتی اگر خواسته‌ها و مقتضیات زندگی مختلف باشد و اقتضای فعالیت حرکت متنوع و گسترده. زیرا طبیعی است که عصر پایه‌گذاری قواعد دین و بنیانگذاری درست حقایق ایمان و قضایای سرنوشت‌ساز انسان مهمتر و خطیرتر است و باید که فعالیت در چنین عصری عظیم‌تر و بزرگتر باشد. بدین ترتیب روشن می‌شود که این حکم که زهرا علیهاالسلام در مقایسه با زمینه‌های فعالیت زن در عصر حاضر، فعالیتهای اجتماعی اندکی در عصر خود داشته است، بی‌معنی است. اینک خواننده‌ی گرامی را به چند نکته توجه می‌دهیم: ۱- ای کاش این گوینده همان یک یا دو روایت را ذکر می‌کرد تا می‌دانستیم منظور وی از فعالیت اجتماعی چیست؟ اگر منظورش این است که فاطمه علیهاالسلام به عنوان یک زن معصوم، دختر پیغمبر و همسر امام وظیفه‌اش را انجام نداده و به مسئولیتش عمل نکرده، می‌بایست دشمنانش بر او ایراد می‌گرفتند و پدر و همسرش او را در این باره هدایت می‌کردند و اگر منظورش از فعالیت اجتماعی در جامعه اسلامی، تأسیس مدارس و مؤسسات خیریه یا تشکیل مجامع فرهنگی و خیریه یا برپایی سمینارها و گردهمایی‌ها یا ایراد سخنرانیها و تألیف کتب اهدایی یا [صفحه ۵۵] فروشی است، در این حالت ممکن است که زهرا علیهاالسلام بسیاری از این فعالیتها را آنگونه که زنان امروز بدان قیام می‌کنند، انجام نداده باشد. این کار اختصاص به زهرا علیهاالسلام ندارد بلکه زنان آن دوره و دوره‌های بعدی را در بر می‌گیرد. زیرا طبیعت زندگانی و امکانات جامعه و نیز طبیعت زندگانی زن در آن عصر فعالیتهایی را که زن می‌توانست در آن مشارکت داشته باشد، محدود می‌کرد مگر در زمینه‌های خاصی که با زمینه‌های فعالیت امروزی زن تفاوت دارد. این گذشته از توجیهات شرعی است که ممکن است برخی به

گونه‌ای از آن در خصوص فعالیت اجتماعی سخن گویند. اما اگر منظور این است که تاریخ نمی‌گوید که زهرا علیهاالسلام برای کسانی که خواهان شناخت حق بودند، حق را با فریاد بلند معرفی کرد یا وظیفه خود را در آموزش و هدایت زنان، و حفظ و صیانت دین در سطح قضایای بزرگ اسلام خصوصاً نشر معارف دین حتی در ضمن فعالیتهای عبادی روزانه‌اش انجام نداده است، باید دانست که آنچه فاطمه علیهاالسلام در این زمینه‌ها انجام داده همانند خورشید در وسط آسمان، عیان و نمایان است که شنیده‌اند. خطبه‌ی فاطمه علیهاالسلام در مسجد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و در میان زنان انصار، اگر خوب فهمیده شود و درست از ان بهره‌برداری نمایند، به تنهایی یک مکتب انسان‌ساز برای همه‌ی نسلها و یک منبع غنی از معرفت در طول تاریخ است. با این وجود پدرش رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و پسر عمویش علی علیه‌السلام که محور حرکتهای اجتماعی، انسانی و اسلامی بودند و فعالیت فاطمه علیهاالسلام بخشی از فعالیتهای عمومی آن روزگار بود. به علاوه گفته‌ی: «یک یا دو روایت» همچنان مبهم باقی می‌ماند. چه روایات فراوانی هست که مشارکت فاطمه علیهاالسلام در فعالیتهای مختلف اجتماعی، سیاسی، [صفحه ۵۶] فرهنگی و تربیتی را بازگو می‌کند. ما پیش از این برخی از این روایات را آوردیم. برخی از این روایات می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام در مناسبتهای غیر مسلمانان هم شرکت می‌کرد. از آن جمله هنگامی است که برخی از یهودیان از او برای شرکت در عروسی خود دعوت کردند. یک روایت نیز هست که از آن اعرابی سخن می‌گوید که فاطمه علیهاالسلام گردن‌بند خود و بستری را که حسن و حسین علیهم‌السلام روی آن می‌خوابیدند، به او بخشید و عمار بن یاسر از او خرید. این داستان معروف و مشهور است. خداوند سبحان فرموده که طبع فاطمه علیهاالسلام و اهل‌بیت او طعام دادن به مسکین، یتیم و اسیر در راه محبت و دوستی خداوند است. هنگامی که فاطمه علیهاالسلام برای ایراد خطبه‌اش به مسجد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله آمد، گروهی از زنان هوادارش، او را همراهی می‌کردند. حتی برخی گفته‌اند: فاطمه علیهاالسلام در مقابل جمعیتهای رقیب یک جمعیت زنان داشت. علاوه بر این اهتمام زهرا علیهاالسلام به «همسایه پیش از خانه» سیمایی از طبیعت اهتمامات دختر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله ترسیم می‌کند که می‌رساند هرگاه فاطمه علیهاالسلام کوچکترین فرصتی برای انجام هر نوع فعالیت اجتماعی یا انسانی یا فرهنگی به دست می‌آورد، با شوق فراوان و آگاهی تمام و احساس مسئولیت بدان اقدام می‌کرد. ۲- تأکیدهای مکرر و مستمر گفتاری و کرداری پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به مسلمانان در خصوص مقام والا- و نقش حساس و موقعیت ممتاز زهرا علیهاالسلام در اسلام و ایمان، و معرفت، او را به درجه‌ای از مرجعیت برای مردم رساند و خانه‌اش را پناهگاه زنانی قرار داد که به آن رفت و آمد می‌کردند. [۲۲] «... زنان مدینه و همسایگان فاطمه علیهاالسلام با [صفحه ۵۷] او رفت و آمد می‌کردند» [۲۳] مردم به نزد او می‌آمدند تا از دریای علم و معرفتش، چیزهای تازه بیاموزند. شخص پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نیازمندان را به خانه فاطمه علیهاالسلام راهنمایی می‌کرد. چنان که اعرابی را به خانه دخترش فرستاد و همانگونه که آوردیم، زهرا علیهاالسلام گردن‌بند خود و بستر حسن و حسین علیهم‌السلام را به او بخشید. مردم نیز برای کسب معرفت نزد فاطمه علیهاالسلام رفت و آمد می‌کردند. هر یک از اینها می‌توانست زندگانی فاطمه علیهاالسلام را سرشار از حرکت و فعالیت فوق برنامه سازد. چه زهرا علیهاالسلام در خانه نیز فعالیت‌هایی از قبیل آرد کردن گندم و... داشت. آنقدر گندم دستاس کرد که دستانش تاول زد. ۳- ارزش هیچ انسانی را نمی‌توان بر اساس فعالیت‌های اجتماعی و یا هوش سیاسی او تعیین کرد. چه هوشمندان سیاسی فراوانی که از ارزش حقیقی انسان بهره‌ای نداشته و ندارند. زیرا فعالیت اجتماعی و هوش سیاسی به موضع سیاسی ارزش نمی‌بخشد بلکه سیاست بر پایه‌ی مبانی و اصولی ارزیابی می‌شود که فقط و فقط از معصوم مثل پیغمبر و علی و زهرا علیه‌السلام گرفته شده است. پس این زهرا علیهاالسلام است که به ما می‌گوید ارزش سیاست به چیست و یا کدام عمل اجتماعی است که به سیاست ارج می‌بخشد. نه اینکه زهرا علیهاالسلام ارزش خود را از سیاست یا فعالیتهای اجتماعی خود می‌گیرد و الّا بسیاری از مجرمان و منحرفان حتی از پیامبران و اولیا و اصفیاء هم ارزش بیشتری خواهند داشت. چه آنان به سبب داشتن مال و جاه و قدرت، فعالیتهای اجتماعی یا سیاسی بزرگی داشته‌اند اما پیامبر و امام چنین موقعیتی برخوردار نبوده است. در

حقیقت ارزش انسان از درونش می‌جوشد و از ارزشهایی که مجسم می‌کند [صفحه ۵۸] و از الگوها و انسانیت وی و از علم سودمندش که تقوا و خداترسی، دستاورد آن است. جز این هر چه هست از انواع اسباب و نتایج است و چه بسا که در طرف دیگر نیز معادله‌ای باشد. ۴- بر ما لازم است که به تحقیق درباره‌ی حقیقت موضع زهرا علیهاالسلام در ارتباط با ایمان انسان مسلمان و سپس تحقیق در خصوص حقیقت مأموریتهایی که می‌بایست در تأیید و تقویت دین از آن آگاهی داشت، بپردازیم، لذا می گوییم: درستی پیغمبر و امامان و زهرا علیهاالسلام نقش اساسی و کلیدی در تبلور ایمان و تحقق هویت و شخصیت مکتبی و انسانی مسلمان دارد. بنابراین وجود مقدس زهرا علیهاالسلام که نه امام است و نه پیغمبر، به عنوان یک زن کامل به لحاظ انسانیت همان چیزی الست که به عنوان یک ضرورت حیاتی، عقیدتی و رفتاری و حتی شیوه زندگی بدان محتاج هستیم اما فعالیت اجتماعی یا سیاسی او با بودن پدر و همسرش تا این اندازه اهمیت و حساسیت ندارد. ما به این وجود محتاج هستیم تا با او ارتباط برقرار کنیم و دلهایمان به سوی او جلب شود و او ارزشها و الگوها و کمال انسانی را برایمان مجسم و نمایان سازد. و این چیز دیگری است که بدان محتاجیم تا از طریق در بر گرفتن زهرا علیهاالسلام، دلهایمان آن کمالات انسانی را در خود بپرورد و در آغوش گیرد و از این طریق در شکل گیری عقیده و تأکید مفاهیم اسلامی و ارزشها و الگوهای دینی در دلها و اندیشه‌های ما سهیم باشد تا احساسات، عواطف و همه‌ی وجود آنچنان که باید ساخته شود و به بار نشیند. این نقش فاطمه علیهاالسلام است نه تأسیس مؤسسات و جمعیتهای خیریه یا انسانی و کارهایی از این قبیل. ۵- بدون تردید زهرا علیهاالسلام نقش بزرگ و حساسی در صیانت و بقای دین دارد و اگر او نبود معالم دین از بین می‌رفت و آثارش نابود می‌شد. بنابراین زهرا علیهاالسلام روزنه‌ی نور و برهان حق و همانند شوهرش علی، آینه تمام‌نمای اسلام است که تعالیم، [صفحه ۵۹] احکام، مفاهیم و جهان‌بینی آن را می‌نمایاند. زهرا علیهاالسلام با حق است و حق با او می‌چرخد، هرگونه که زهرا علیهاالسلام بچرخد و زهرا علیهاالسلام با حق می‌چرخد هرگونه که حق بچرخد. زهرا علیهاالسلام معیار و ترازویی است که ایمان مردم و میزان استقامت آنان در راه هدایت، نیکی، خلوص و اخلاص با آن سنجیده می‌شود. به وسیله‌ی همین معیار زهرا علیهاالسلام خشنودی خدا و رسول و خشم خدا و رسول را می‌شناسیم. روایت منقول از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله بدین مطلب اشاره دارد. آنجا که فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است. او قلب من است که در میان سینه‌ام قرار دارد. هر که او را اذیت کند همانا مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کند، قطعاً خداوند را اذیت کرده است. آنچه فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود می‌کند و آنچه او را به خشم آورد، مرا به خشم می‌آورد». و از اینگونه روایات. قابل توجه اینکه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله تکیه‌گاه و نقطه‌ی ثقل سخنان خود را این جمله قرار داده که «فاطمه پاره‌ی تن من است». [۲۴] . روشن است که علت اینکه آنچه فاطمه را خشنود می‌کند، پیغمبر را نیز خشنود می‌کند، این نیست که فاطمه پاره‌ای از وجود جسمانی و مادی پیغمبر و [صفحه ۶۰] دختر او است. زیرا: ۱- پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در مواضع خود بر اساس عصبیت خویشاوندی و نژادی و... حرکت نمی‌کند بلکه او می‌خواهد که همه‌ی خصوصیات، امتیازات و توانمندیهای مادی و معنوی او در خدمت دین، برای دین و در راه دین بکار رود. ۲- روابط نسبی یا پدرخواندگی طبیعتاً برای کسب امتیازی به این اهمیت کافی نیست، اگر چه در جای خود مهم است و به پاکی نژاد و طهارت آن اشاره دارد. چه زهرا علیهاالسلام نوری در صلبهای بزرگوار و رحمهای پاک بود. با این حال روشن است که حفظ این طهارت نیاز به تلاش و کوشش دارد و چون پسر نوح- که برخی روایات می گوید او پسر خوانده نوح بود نه پسر نسبی او [۲۵] - این کوشش را انجام نداد، هلاک گشت. تا آنجا که خداوند به پدرش نوح گفت: (انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح). به همین علت، نه خشنودی پسر نوح، خشنودی خدا و رسول بود و نه خشم او، خشم خدا و رسول. بنابراین منظور از اینکه «فاطمه پاره‌ی تن پیغمبر است» باید معنایی باشد که صلاحیت آن را داشته باشد که محور و تکیه‌گاه این باشد که خشنودی او، خشنودی پیغمبر و خشم او، خشم پیغمبر است. خصوصاً که می‌دانیم پیغمبر صلی اللّه علیه و آله این را هنگامی فرمود که فاطمه علیهاالسلام در پاسخ این پرسش که چه چیزی برای زن بهتر است، فرمود: اینکه نه او مردان را ببیند و نه مردان او را. در جایی دیگر آمده که

پیغمبر صلی اللّه علیه و آله این مطلب را به علی علیه‌السلام و در حضور کسانی فرمود که با دادن این خبر به فاطمه علیهاالسلام که علی علیه‌السلام از دختر ابوجهل خواستگاری کرده موجب آزار و اذیت او شدند. علی علیه‌السلام به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله عرض کرد: سوگند به خدایی که تو را به حق به رسالت مبعوث کرده، از آنچه به فاطمه رسیده من هیچ [صفحه ۶۱] خبر ندارم و در دلم نیز نگذشته است. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: من راست گفتم. تو هم راست گفتی. فاطمه علیهاالسلام از این سخن شاد شد و تبسّم می کرد که دندانهایش دیده شد. بنابراین پیامبر صلی اللّه علیه و آله خواسته به کسی که این خبر دروغ را به فاطمه علیهاالسلام داد. بگوید که فاطمه و پیغمبر را آزار داده است. به هر حال باید منظور از این سخن، معنایی هماهنگ با این باشد که اذیت فاطمه، اذیت پیغمبر است و آن اینکه: مزایای فاطمه، مزایای رسول خداست و کمالات او، کمالات پیغمبر. بنابراین، سخن گفتن از فاطمه علیهاالسلام به عنوان پاره‌ای از هستی پیامبر و وجود انسانی و مکتبی او با تمام ویژگی‌ها، دقایق و خصوصیات تفصیلی‌اش به عنوان یک انسان الهی کامل بیانگر انسانیت و فطرت، کمال و صفا، و حق و صدق، در پاکترین و دقیق‌ترین و بلندترین معانی این کلمات و واژه‌هاست. روشن است که فاطمه علیهاالسلام هنگامی خشم می گیرد که انسانیت و ارزشها مورد تجاوز دشمنی قرار می گیرد و هنگامی خشنود می‌شود که انسانیت و ارزشها گرامی داشته شود، تکامل یابد و ریشه دواند. پس دشمنی با او از این جهت که یک شخص است او را خشم نمی‌آورد بلکه از این جهت که دشمنی با انسانیت و فضیلت است و این است که او در نتیجه خدا و رسول را به خشم می‌آورد. در مقابل هر کاری که مطابق فطرت انجام شود و این وجود را مصونیت بخشد، فاطمه و پیغمبر و خداوند را خشنود می کند. بدین صورت شایستگی آن را دارد که معیار و ترازویی برای سنجش باشد، آنگاه که خشنود می‌شود و آنگاه که خشم می گیرد. می‌توانیم این معنا را با اشاره به یک شاهد قرآنی به فهم بهتر نزدیک کنیم. خداوند می‌فرماید: (من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس [صفحه ۶۲] جمیعاً و من احیاها فکانّما احیا الناس جمیعاً). [۲۶] . جسم که گوشت و استخوان است، همواره وجود دارد ولی آنچه که از دست داده اراده، اختیار، عقل و خصوصیت‌های انسانی مثل شرافت، کرامت، عواطف و احساسات و... است و در نتیجه جسم بواسطه‌ی بیرون رفتن روح از کالبد، محتوای خود را از دست داده است.

زهرا مادر پدرش

از شگفت‌ترین سخنانی که شنیده‌ایم گفته برخی از مردم است که مفاد آن چنین است: زهرا علیهاالسلام جای خالی مادر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را برایش پر کرد. چه زمانی که محمد، کودک خردسالی بود، مادرش مرد. به همین لحاظ پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به فاطمه علیهاالسلام لقب امابیها (مادر پدرش) داد. وی در یک سخن می گوید: «پیغمبر صلی اللّه علیه و آله زندگانی خود را در فراق مادرش آغاز کرد. چه محبّت مادر چیزی نیست که دایه یا مربی بتواند از عهده‌ی آن برآید... لذا فاطمه علیهاالسلام با حضانت پدرش، مهر مادری به او بخشید. پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیز این سخن را فرموده در حالی که می‌دانست که جای خالی مادرش را می‌تواند از طریق دخترش پر کند». [۲۷] . این سخن را نمی‌توان پذیرفت. زیرا نمی‌توانیم بپذیریم که پیامبر صلی اللّه علیه و آله از عقده فقدان مادر رنج می‌برد. لذا نیازمند کسی بود که جای مادرش را پر کند. این گفته بدین معنی است که زهرا علیهاالسلام چنان به پدرش رسیدگی می کرد که یک مادر به فرزندش می‌رسد. نه بدان معنی که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله با آن، مهر و عاطفه‌ای را که از [صفحه ۶۳] دست داده، جبران خواهد کرد یا نقصی را که از آن رنج می‌برد، بدان کامل خواهد کرد. آیا این گوینده می‌پذیرد که اگر زن دیگری به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله عنایت می کرد و بخشی از نیاز عاطفی او را برآورده می‌نمود، می‌توانست این جای خالی مادر را پر کند؟! لقب «امابیها» می‌خواهد حقیقت و ابعاد رفتار فاطمه علیهاالسلام با پدرش را برای ما بیان کند نه اینکه از پر کردن جای خالی مادر یا باز کردن عقده نقص در شخصیت مقدس رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله

سخن بگوید.

عصمت جبری؟

۱- برخی می‌گوید: عصمت زهرا علیهاالسلام نتیجه و دستاورد مکان و محیط ایمانی بود که در آن زندگی و بزرگ شد. زیرا این محیط، محیط ایمانی، طهارت، فضیلت و صلاح بود. روشن است که این سخن یک پرسش حساس و جسورانه در خود پنهان دارد و آن اینکه: چگونه بود اگر زهرا علیهاالسلام در جای دیگر و در محیطی سرشار از رذیلت و گناهان زندگی می‌کرد؟! و چگونه بود اگر کسی غیر از زهرا علیهاالسلام دقیقاً در همین محیط زندگی می‌کرد؟ آیا در آن صورت هم نتیجه همین بود؟! در حالی که دقیقاً در همین محیط افرادی زندگی کردند اما هیچکدام زهرا علیهاالسلام نشدند. ۲- معذلک همین گوینده از تکوینی بودن عصمت سخن می‌راند. این نیز مقوله جبر الهی را در خود پنهان دارد که بطلان آن ثابت شده، و اهل‌بیت علیهم‌السلام آن را نفی کرده و فرموده‌اند: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین». [صفحه ۶۴] می‌گوییم: این گفته چند پرسش حسّاس و جسورانه برمی‌انگیزد: اگر عامل مؤثر محیط زندگی است پس عصمت تکوینی یعنی چه؟ و عصمتی که فیض الهی بطور مستقیم و بدون هرگونه واسطه‌ای اعم از محیط و غیره عنایت فرموده به چه معناست؟ چرا از میان مردم فقط اینان به این عصمت اجباری تکوینی اختصاص یافته‌اند؟ چرا دیگران با اینان به عصمت نائل نیامده‌اند؟! چرا ما سختی و رنج ببریم ولی اندکی به دست آوریم اما آنان بدون زحمت و مجاهده نفس به این درجات عالی برسند؟ آیا کسی که در زندگی، از پیش خود از انجام یک گناه واحد خودداری می‌کند یا یک عمل نیک انجام می‌دهد و با نفس و غرایز خویش مجاهده می‌کند، با این حساب از همه‌ی پیامبران و اوصیای معصوم که عصمت آنان تکوینی و اجباری است، افضل نیست؟! آیا این بدان معنی نیست که معصوم بواسطه‌ی عبادات و طاعاتی که در امتثال اوامر و نواهی خداوند انجام می‌دهد، مستحق هیچگونه مدح و پاداشی نیست؟ [۲۸] . ۳- شاید به منظور برطرف کردن غائله سؤال آخر، گفته: عصمت تکوینی فقط در اجتناب از معاصی در جایی است که معصوم نمی‌تواند مرتکب آن شود اما در طاعات اختیار به حال خود باقی است و هیچگونه جبر الهی در انجام آن وجود ندارد... این همان گفتار اشاعره است که عصمت را اینگونه تفسیر کرده‌اند: «عصمت قدرت بر انجام طاعت است و عدم قدرت بر ارتکاب معصیت». [۲۹] . می‌گوییم: ما نمی‌خواهیم این تفصیل بین طاعات و معاصی را بطور گسترده نقد کنیم بلکه به اشاره چند نکته بسنده می‌کنیم: [صفحه ۶۵] ۱- ترک طاعات نیز معصیت است. پس بطور تکوینی بر انجام این تحرک نیز قادر نیست. حال چگونه در انجام آن مختار است؟ و مختار بودن در خصوص طاعات یعنی چه؟! ۲- این تفصیل، بی‌دلیل و بدون توجیه است و بلکه تحکم محض. چرا مسأله برعکس نیست تا معصوم در ترک معاصی مختار باشد و بر انجام طاعات مجبور؟! جالب توجه است که وقتی این پرسشها از او شد، گاهی اوقات به گفتار بلخی پناه می‌برد که ثواب بر طاعت از باب تفضّل خداوند است نه استحقاق بنده، و گاهی اوقات به این پندار که استحقاق به تفضّل است. این گفته نیز همانند گفته بلخی است که در استدلال بر این مطلب که طاعت به استحقاق است نه به تفضّل، بدان توجّه نمی‌شود. دلیل این است که طاعت مشقتی است که خداوند بنده را بدان ملزم کرده است. اگر بدون غرض باشد، ظلم و عبث است. این قبیح است و از خدای حکیم سر نمی‌زند. اما اگر دارای غرض باشد، در صورتی که این غرض به خدا بازگشت کند، باطل است. چه خداوند بی‌نیاز است و اگر به مکلف برگردد، در صورتی که این غرض، ضرر رساندن به مکلف باشد، ظلم و قبیح است و اگر سود رساندن به او باشد، حال اگر درست بود که خداوند از همان اول به او سود عنایت کند، در این حالت تکلیف عبث خواهد بود و در صورتی که ابتدای بدان صحیح نباشد، نیازمند تکلیف خواهد بود تا با انجام آن استحقاق رسیدن به نفع را بدست آورد، و این، همان مطلوب است. بدین ترتیب بدست آمد که ثواب به استحقاق است نه به تفضّل. گفتار بلخی از اساس باطل است. زیرا بر اساس مذهب وی، وجوب تکالیف برای شکر نعمت است. بنابراین هیچکس در اثر انجام تکلیف مستحق ثواب نمی‌شود. بنابراین ثواب،

تفضّل خداست. تردیدی در نادرستی این گفته نیست. چه [صفحه ۶۶] بحث در مرحله‌ی حُسن و قبح است. از نظر عقلا قبیح است که شخصی به دیگری نعمتی بدهد و سپس او را مکلف کند که شکر آن نعمت را به جای آورد بدون اینکه در انجام این تکلیف به او پاداشی بدهد. عقلا- این را نقص می‌دانند و ناشی از حب جاه و ریاست و دیگر معانی قبیحی که از خدای حکیم صادر نمی‌شود. بنابراین باید پذیرفت که ثواب به استحقاق است هر چند این سخن نیز با گفتار بلخی سازگاری ندارد. بلکه آن را نقض و رد می‌کند لیکن نهایت چیزی که ممکن است گفته شود، این است که اگر چه مالکیت خداوند بر همه چیز، او را در تقدیر اصل «پاداش‌دهی بندگانش در قبال کارهایشان» بر آن می‌دارد که تفضل نماید اما این پس از آن است که ثواب افعال را پاداش آنان مقرر فرموده و در مقدار ثواب بر آنان تفضل نموده است. چنانکه برای هر کار نیک ده حسنه، یا هفتصد برابر پاداش مقرر نموده و برای هر که بخواهد بیشتر می‌کند. این امر پس از آنکه مقرر شد به عنوان یک قانون الهی اعلان شد، در دایره‌ی استحقاق قرار می‌گیرد. در حالی که پیش از آن نبود. به همین دلیل بر اساس حکم عقل جایز نیست که خداوند معصیت‌کار را پاداش دهد اما به مطیع پاداش ندهد. اما اگر پاداش دادن از باب تفضل بود، این کار جایز بود. این مانند آن است که پدری تصمیم بگیرد برای موفقیت فرزندش در امتحانات مدرسه جایزه‌ای قرار دهد. اگر فرزند در امتحانات موفق شود، از پدرش، جایزه را مطالبه خواهد کرد و اگر پدرش جایزه‌اش را ندهد، خود را مظلوم و این کار را توهین به خود خواهد دانست تا چه رسد که پدر این جایزه را به برادر مردود او بدهد. [صفحه ۶۷]

تأثیر محیط در عصمت

درباره‌ی تأثیر خانواده و محیط ایمانی در شخصیت زهرا علیهاالسلام می‌گوییم: زهرا علیهاالسلام نوری است که از میوه‌ی بهشت آفریده شد و در شکم مادر با او سخن می‌گفت: او بهترین بنده‌ی خداست که او را پیش از ورود به این محیط، که برخی آن را عامل اصلی مقامات و کرامات زهرا علیهاالسلام می‌پندارند، برگزید تا معصومه [۳۰] ، طاهره و زکیه باشد. این سخن که عامل اصلی عصمت علیهاالسلام را محیط زندگی او می‌داند، یک نکته را در خود پنهان دارد: اگر زهرا علیهاالسلام در محیطی زندگی می‌کرد که محیط خیر و صلاح و ایمان نبود، زهرا علیهاالسلام رنگ خاص همان محیط را می‌گرفت و زنی شرور و منحرف- پناه بر خدا- می‌شد. آیا این سخن معقول و مقبول است؟! ما اصرار داریم که محیط زندگی زهرا علیهاالسلام تنها عامل رسیدن او به مقام کرامت و منزلت نبود و نه موجب تبلور و ساخت شخصیت ایمانی و تحقق عصمت و کمال انسانی او؛ بلکه فطرت سلیم، و روح پاک، و عقل برتر و توازن زهرا علیهاالسلام در کمالات و خصوصیت‌های انسانی، و آنگاه رعایت و مزید لطف پروردگار سبحان و توفیق الهی، و تلاش و کوشش آزادانه خود او در رسیدن به خلوص، صفا و پاکی هر چه بیشتر و نیل به درجات قرب و رضا، همه با هم شخصیت معصوم و مطهر زهرا علیهاالسلام را [صفحه ۶۸] بوجود آورد. بنابراین عصمت به معنی ناتوانی از انجام چیزی نیست بلکه عصمت یعنی: قدرت و معرفت، و انتخاب شایسته، و اراده‌ی قوی و فعّال با عقل بزرگ و رعایت و حمایت الهی. اما بزرگی و کوچکی سن، یا میزان رشد جسمانی اصلاً معیار صفای روح و کمال ملکات و خصال انسانی و میزان فعلیت تعقل، یا قوت عقل و ادراک، یا وسعت معرفت و استحقاق منازل کرامت نمی‌باشد. خداوند به یحیی علیه‌السلام در کودکی، حکمت عنایت فرمود. چنانکه عیسی علیه‌السلام در گهواره زبان گشود و سخن گفت: (قال انی عبداللّه آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً و جعلنی مبارکاً اینما کنت و اوصانی بالصلاة والزکاة ما دمت حیّاً و برّاً بوالدتی و لم نجعلنی جباراً شقیاً). [۳۱] . زهرا علیهاالسلام هیچگاه نه کودکانه می‌اندیشید و نه در سطح ملکات، ادراکات و بلندپروازیهای بچه‌گانه قرار داشت. علی و زهرا علیهماالسلام، هر دو به هنگام تولد سخن گفته‌اند. زهرا علیهاالسلام پیش از تولد، در شکم مادر با او سخن می‌گفت. کتابهای تاریخ و مصادر روایی شیعه و سنی روایات فراوانی از این قبیل درباره‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام نقل کرده که بر این حقیقت دلالت دارد.

امکان سرکشی

اشاره

ما انکار نمی‌کنیم که محیط اجتماعی در روح و روان انسان و رفتار و اخلاق او تأثیر دارد اما معتقدیم که این تأثیر نه در همه مردم هست و نه حتمی‌الوصول به حدی که با وجود آن انسان اراده خود را از دست بدهد و محیط او را اسیر خود نماید و مانع انتخاب او شود و از حرکت به سوی خیر و صلاح، و رستگاری بازدارد. قرآن کریم به گونه‌ای این مطلب را برای ما بیان فرموده که جای هیچگونه تردیدی [صفحه ۶۹] باقی نمی‌گذارد. آنگاه که از زنانی سخن می‌گوید که خداوند آنان را الگوهایی برای مردم قرار داده مثل مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم، و آنگاه که از زنانی دیگر سخن می‌گوید که مردم باید از کردارشان عبرت و پند گیرند. همچون زن نوح و زن لوط. رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله سخن بسیار مهمی به عنوان راز به یکی از همسران خویش گفت. او راز پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را فاش کرد و چیزی از خود به آن افزود. خداوند سبحان آنجا که از این زن سخن می‌گوید، می‌فرماید: (ضرب اللّه مثلاً للذین کفروا امرأة نوح، و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتا هما فلم یغنیا عنهما من اللّه شیئاً و قیل ادخلا النار مع الداخلین و ضرب اللّه مثلاً للذین آمنوا امرأة فرعون اذ قالت: رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنّة و نجّنی من فرعون عمله و نجّنی من القوم الظالمین و مریم ابنة عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا و صدقت بکلمات ربّها و کتبه و کانت من القانتین). [۳۲] . می‌بینیم که خداوند برای مؤمنان و نه فقط زنان مؤمن، آسیه دختر مزاحم و مریم دختر عمران، و برای کافران و نه فقط زنان کافر، زن نوح و زن لوط را مثال زده است. در توضیح این مطلب می‌گوییم:

زن نوح و زن لوط

ملاحظه‌ی چند نکته ما را در توضیح معنی آیات کمک می‌کند: ۱- در آیه‌ی مبارکه اشاره شده که یک زن در مقابل مردی ایستاد. شاید کسانی [صفحه ۷۰] گمان برند که در برخی جوانب خاص مردان بر زنان امتیاز دارند و همین در بسیاری از امور افضلیت و اولویت می‌دهد. ۲- این دو مرد همسر هستند و شوهر حداقل در خانه از موقعیت قوی و قدرتمندی برخوردار است. ۳- معمولاً شوهر از هرکس دیگر حتی پدر و مادر به احوال و گرایشات و نقاط ضعف و قوّت همسرش آگاه‌تر است. زیرا بطور مستمر با او در تماس است و او نیز معمولاً- با شوهرش در نهایت صفا و صمیمیت زندگی می‌کند و چیزی از او پنهان نمی‌کند. ۴- این مرد از صفات کمال انسانی و همه عوامل قدرت خصوصاً آگاهی و شعور، تدبیر و اندیشه، عقل و حکمت و سطح فکری برتر و سلامت فکر و قدرت اقناع دیگران برخوردار است و بلکه در همه‌ی این کمالات در اوج است تا آنجا که شایسته نبوت و بلکه رسالت شده است و بالاتر اینکه یکی از آن دو، یعنی: نوح از پیامبران اولواالعزم است که از بالاترین درجات ثبات و نفوذناپذیری و قدرت برخوردارند. آیا کسی از پیامبران مرسل به شیوه‌های اقناع، ابزارها و ادوات آن آشناتر هست؟ آیا کسی هست که بیشتر از او، افکار و اندیشه‌های لازم برای این کار را در خود جمع کرده باشد؟ ۵- این زن در محیطی آرام و در فضایی پاک و باصفا و سرشار از راستی و ایمان و خیر و صلاح زندگی می‌کند، آنجا که همه‌ی این کمالات در آن عینیت و تجسّم یافته و او می‌تواند آن را بی‌واسطه لمس کند و فقط نظریه‌پردازی نیست. اما در این محیط اثری از شرک، انحراف و زشتی نیست بلکه این رذایل در آنجا غریب، مردود و مطرود است و ابداً مورد قبول و رضایت نمی‌باشد. [صفحه ۷۱] ۶- این دو پیامبر که یکی از آن دو از پیامبران اولواالعزم است، مسئولیت هدایت و دفاع از امت و دور ساختن آن از لغزشگاه‌های انحراف و آفات آن را بر عهده دارند. این هدایت، اولین و اساسی‌ترین مسئولیت آنان و همه چیز زندگی دوران پیامبری و هدایتی این دو است و نه یک امر عارض همچون

مال که می‌توان آن را عوض کرد یا همانند جاه که می‌توان بدون آن زندگی کرد. همچنان که از قبیل سلطه، نفوذ و اداره‌ی خانه و یا از نوع مصلحت مادی و یا شأنی از شئونات زندگانی نیست که بتوان از آن چشم پوشید، بلکه برخورد با آن یعنی برخورد با سرنوشت، وجود، آینده و آخرت دنیا. پیامبر از موقعیت تقدیس، تعبد و تدین به این مأموریت می‌نگرد و با آن تعامل دارد. همسر پیامبر که به هیچ‌یک از آنچه بیان شد ایمان ندارد به مقابله او می‌آید و از درون پایگاه مسئولیتش و در عزیزین، گرانبهاترین و مقدس‌ترین امر علیه او می‌شورد. ۷- این مقابله با محیط است. زیرا از درون خانه صلاح، ایمان، خیر، و هدایت می‌جوشد. ۸- دردناکتر و تلخ‌تر این است که می‌بینیم این زن در چیزی به مقابله با شوهرش می‌رود که فطرتش بدان می‌خواند و با قلب، وجدان، احساسات، عواطف، روحیات و با تمام وجودش بدان ارتباط دارد. تلخ‌تر اینکه او می‌خواهد مخالفی باشد که فقط به انحراف خویش بسنده نمی‌کند بلکه با استفاده از محیط منحرف که احتمالاً او را در جهت تحقّق اهدافش یاری می‌رساند و به او عزم و قوت می‌بخشد، آنچه را شوهرش می‌سازد، نابود کند و از بین ببرد. از سوی دیگر این مسأله به یک مورد خاص ختم نمی‌شود تا بتوان آن را یک [صفحه ۷۲] استثنا یا یک حالت شاذ و نادر به حساب آورد بلکه همین قضیه تکرار شده و نوح و لوط علیهماالسلام را در بر گرفته است. همان دو پیغمبری که خداوند ماجرای آنان را برای عبرت دیگران مثال زده است.

آسیه زن فرعون

در مقابل آنچه گذشت، می‌بینیم که زن مجاهد صابر شهید، آسیه دختر مزاحم ایستاده است. در توضیح این مطلب چند نکته را بیان می‌کنیم: ۱- آسیه در مقابل مردی به نام فرعون قرار دارد. ۲- فرعون شوهر قوی و حاکم آسیه است و از موقعیت همسری با این زن صالح برخورد می‌کند. ۳- فرعون مرد و شوهر، چیزی از ارزشهای انسانی و مکتبی را خود ندارد و هیچ رادع و مانعی او را از ارتکاب هر کاری در هیچ‌یک از مراحل زندگی‌اش بازنمی‌دارد. او با شهوات، خواسته‌ها و مصالح و منافعش، بدون قید و بند و بدون رادع و مانع حرکت می‌کند. اما آسیه برعکس فرعون، خویشتن را تابع ضوابط دین و اصول و ارزشهای آن می‌داند و همین ارزشها و ضوابط است که بر سراسر وجودش حکمفرماست. لذا نمی‌تواند خودسرانه حرکت کند و به هر چه می‌خواهد، توسل جوید. ۴- فرعون نماینده شدیدترین حالات استکبار در عمق وجود و ذات خویش است. او حتی مدعی مقام ربوبیت است و به مردم می‌گوید: (انا ربکم الاعلی). بنابراین عقیده ندارد که احدی قادر است او را به تسلیم وادار یا دیدگاه و اراده خود را به او تحمیل کند بلکه خود را قادر می‌بیند که در داخل خویش انگیزه‌های قوی برای سرکوبی افراد مزاحم در راه رسیدن به هواها و آرزوهایش، نهفته دارد. این [صفحه ۷۳] فرعون همسرش را در اندرون پایگاه کبریایی و آرمان استکباری و اوج استبداد خویش، و در ژرفنای آرزوها و خواسته‌هایش، در ادعای ربوبیت و در میان همه زشتیها و انحرافات به مبارزه می‌خواند. ۵- فرعون پادشاه است و برخوردار از جاه و مقام و غرور و تکبر سلطنت و جاذبیت و عنفوان آن. چقدر این مظاهر فریبنده نزد زن دوست‌داشتنی است. وقتی که زن به زرق و برق زندگی گرایش دارد، قطعاً به زرق و برق عریض و طویل پادشاهی گرایش بیشتری خواهد داشت و اگر جاه و مقام او را تحریک می‌کند، پس چگونه خواهد بود اگر این مقام و جاه، مقام پادشاهی باشد که مدّعی ربوبیت هم هست؟! ۶- همه مظاهر فریبنده در بالاترین درجات فریب نزد فرعون موجود است: کاخها و قصرها، باغها و بوستانهای دلاویز، خوشیها و اموال، خدم و حشم، طلاهای ناب، زیورآلات گرانبها و دیگر زینتهای زندگی همه و همه پیش او است. آیا برای زن چیزی دوست داشتنی‌تر از کاخ بلند، و اثاثیه فاخر و گرانبها و دیگر چیزهای بهجت‌آور و شادی‌آفرین، هست؟! ۷- فرعون سپاهیان و سلاحهای جنگی، و همه قوای قهریه و سلطه و جبروت و حاکمیت را در اختیار دارد. می‌دانیم که در ایجاد رعب و وحشت در دل مخالفان و سرکشان چه تأثیری دارد. ۸- چاپلوسان متملّق، طمع‌ورزان دنیاخواه و منفعت‌طلبان بلندپرواز، دور فرعون جمع شده‌اند. اینها ابزارها و ادوات فرعون برای تحقق خواسته‌ها و تمایلات اویند، در هر جا که باشد و در هر جهت که حرکت کند. ۹- جامعه منحرف هم

هست که مفاهیم جاهلی و جهل عمیق و دلباختگی به زندگی دنیا بر او حاکم است. از این جامعه بوهای بد شهوات حیوانی برمی‌خیزد و [صفحه ۷۴] هواها و خواسته‌های شیطانی سرچشمه می گیرد و جنایتها در آن انجام می‌شود. ۱۰- در این محیط فرعونی، زن فرعون می‌خواهد از لذّات محسوس و حاضر و آماده برای لذّات پنهان چشم‌پوشی کند در حالی که انسان غالباً با آنچه حس می کند، ارتباط برقرار می‌نماید تا با آنچه که در خیال می‌آورد یا از دیگران می‌شنود و بلکه انتقال از لذّات محسوس به لذّت دیگری همانند آن مشکل است. پس چگونه است انتقال از لذّت محسوس به لذّت پنهان که با آن فقط در تصور و آرزوی رسیدن به آن در آینده، زندگی می کند. چه به وعده‌ی الهی اطمینان دارد و می‌داند که وعده خدا تخلّف‌ناپذیر است. آسیه می‌خواهد لذّت، سعادت و نعمت حاضر را به درد و رنج و بلا و بلکه به مرگ حتمی برای رسیدن به لذّت موعود تبدیل کند. ۱۱- این زن به رویارویی با مردی همچون سایر مردان نمی‌رود. بلکه به مواجهه مردی می‌رود که به سیاست، زیرکی و زکاوت مشهور است. بنابراین همانگونه که می‌بایست با استکبار، سلطنت، سرکشی و تروریسم و خشونت فرعون مقابله کند، می‌بایست با مکر، حیله، تزویر و شیوه‌های نیرنگ‌بازی هوشمندانه فرعون رویارویی کند. فرعون بر اساس همین شیوه‌ها قوم خود را خوار شمرد و آنان از او پیروی کردند. برخی از فصول این نیرنگ و فریب فرعون در محاوره‌ای که خداوند سبحان بین او و موسی و ساحران در قرآن ثبت کرده، نمایان است. خلاصه: گوشه‌هایی بود از وضع جامعه‌ای که زن فرعون، کسی از جنس بشر، و از گوشت و خون، با همه تمایلات و گرایشها، و غرایز و احساسات و عواطف و خواسته‌های انسانی به رویارویی آن رفت. آسیه (ره) با صبر و ثبات با این جامعه خشن مقابله کرد. او هیچ چیز نداشت، خودش بود با اراده‌ای قوی و شعوری [صفحه ۷۵] آگاهانه، همین شعور آگاهانه به او فهماند که آنچه در اطرافش انجام می‌شود، اشتباه، جنایت، انحراف، و ذلت و خواری است. لذا آن را با بصیرت و ایمان رد کرد و به مقابله‌ی با تمامی ابزارهای قهر و غلبه، و نیرنگ و فریب رفت و به سپاهیان، و دار و دسته فرعون، و اموال و جاه و مقام عریش و طویل او، و زیور و زینتهای فریبنده‌اش، و به مکر و حیله و هوشیاری‌اش، هیچ اهمیتی نداد. او از خداوند سبحان مسئلت کرد که راه نجات از فرعون، و اعمال فرعونی، و محیط قوم ظالم را برایش مهیا کند. هیچ چیز نتوانست اعتماد آسیه به دین و پروردگارش را سست نماید یا اراده‌اش را سلب کند یا سلامت و صحت انتخاب و اختیارش را برهم زند، نه محیط، نه سرزمین و نه هیچ چیز دیگر. دعای او این بود: (رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنّة و نجّنی من فرعون و عمله و نجّنی من القوم الظالمین). آسیه دوری از فرعون و کارهای فرعونی و نیز دوری از پلیدی انحراف و خروج از محیط ستمگر را نجات و رستگاری می‌داند. او از خداوند نه قصر و زیور می‌خواهد و نه جاه و مقام بلکه خواهان آن است که به نعمت قرب الهی (عندک) و مقام خشنودی بر پایه‌ی همان قاعده که اهل‌بیت می گفتند: «خشنودی خدا، خشنودی ما اهل‌بیت است»، نایل آید.

مریم دختر عمران

قضیه‌ی رویارویی مریم علیهاالسلام یک رویارویی تلخ و خشن دیگر است. چه شخصیت و کیان او را مورد هجوم قرار گرفته است و برای مریم به عنوان یک زن که خود را در مقابل قومش سمبل طهارت و فضیلت می‌داند و آنان را به واسطه‌ی پلیدی [صفحه ۷۶] و انحرافشان سرزنش می کند، از حساس‌ترین مسائل بشمار می‌رود. او که هم‌اکنون در خصوص عفت و پاکدامنی‌اش مورد سؤال قرار گرفته است، به گونه‌ای در مقابلشان ظاهر شده که هرگونه وسیله‌ی دفاع از خویشتن را از دست داده است. چگونه یک زن می‌تواند نوزادی به دنیا آورد و سپس مدعی شود که نه مرتکب کار زشت شده و نه رابطه‌ای با مردی داشته است؟! او می‌پندارد که نوزادی از او متولد شده بدون اینکه مردی به او دست زده باشد و اصرار دارد که عفت و پاکدامنی خود را به معنای دقیق کلمه حفظ کرده است. بالاتر اینکه هیچگونه تأویلی را در این باره نمی‌پذیرد. از قبیل تجاوز به عنف که زن در چنین مواردی معذور است. زن شوهردار نیز هرگاه زایمان می کند در روزهای نخست خصوصاً در برابر آشنایان و اقوام تا حد زیادی احساس شرمندگی

و خجالت می‌کند. حال چگونه است که دختری بدون ازدواج، بچه‌ای به دنیا آورد و آنگاه او را در بغل گرفته به میان قومش بیاید و اصرار داشته باشد که مردی به او دست نزده است؟! آیا از آنان نمی‌پذیرد که اعتقاد یا توهّم دیگری داشته باشند؟ ایمان مریم لرزان و سست نشد، او عقب‌نشینی نکرد و نه نوزاد را مخفی نمود و نه او را از خود دور کرد و نه از او دوری جست بلکه در راه رضای خداوند سبحان او را پذیرفت و صبر و تحمل پیش گرفت. او به حق و با شایستگی تمام سرور زنان زمان خود بود. زیرا کلمات خداوند را تصدیق کرد و از پرهیزگاران بود. اما رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله خبر داده که فاطمه زهرا علیهاالسلام از همه زنان جهان از اولین و آخرین از جمله مریم و آسیه و دیگران به رغم سختیها و مشکلاتی که تحمل کردند، برتر است. همین نشان می‌دهد که زهرا علیهاالسلام از جایگاه و منزلت عظیمی برخوردار است و مصائب و مشکلاتی که از دشمنان دیده تا چه اندازه سخت و سنگین بوده [صفحه ۷۷] است. چه معصوم علیهاالسلام می‌فرماید: «ان اشدّ الناس بلاءً هم الانبیا ثم الذین یلونهم ثم الامثل فالامثل». [۳۳] . از آنچه که گذشت نتایج فراوان می‌گیریم. در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنیم: ۱- این محیط نیست که شخصیت انسان را می‌سازد. اگر چه ممکن است گاهی اوقات که انسان نظارت آگاهانه را از دست می‌دهد و تسلیم شرایط می‌شود، محیط در شخصیت او تأثیر می‌گذارد. بنابراین جایی برای این سخن نیست که شخصیت زهرا علیهاالسلام دستاورد محیط و خانواده‌ای است که در آن زندگی کرد. ما نمی‌پذیریم که گفته شود: اگر زهرا علیهاالسلام در یک محیط دیگر مثلاً محیط فاسدی، زندگی می‌کرد تابع عینیت همان محیط می‌شد. ۲- رویارویی مریم با فشارهای محیط منحرف و فاسد در حساس‌ترین و مهمترین مسائل او به عنوان یک زن، در حالی که هیچ‌گونه وسیله پذیرفته شده‌ای برای دفاع از خود ندارد مگر ایمان بی‌آلایش و اطمینان فوق‌العاده به خداوند متعال، سپس جنبش آسیه بنت مزاحم در عمق لانه شرک و انحراف و در قلب محیط فاسد برای رویارویی با سرکش‌ترین قدرتها که برخوردار از بیشترین ابزارهای قهر، گمراهی و خشونت و طغیان و ظلم و استکبار هستند دلالت دارد که جایی برای توجیه انحرافات بواسطه‌ی فشارهای محیط و مکان یا سلطه یا پیروی از خواست شوهر و... نیست. ۳- زن همانند مرد از یک قدرت حقیقی برخوردار است و می‌تواند در هر مسأله‌ای که به او مربوط می‌شود، تصمیم نهائی را بگیرد. او در حدی است که می‌تواند مخاطب خداوند قرار گیرد و به بالاترین درجات و مراتب برای رسیدن به [صفحه ۷۸] رفیع‌ترین مقام در زمینه کرامت و عنایت الهی نایل آید. ۴- بدون تردید، حرکت به سوی احقاق حق و اقامه‌ی شرایع خدا و عمل به احکام الهی و گام برداشتن در مسیر هدایت و خیر مطابق فطرت و عقل است و انحراف از آن سرپیچی از مقتضیات فطرت و سبک شمردن احکام عقل و نابودی معانی انسانیت و حکمت. [صفحه ۷۹]

زهرا و غیب

اشاره

غیب در زندگانی زهرا علیهاالسلام ارتباط فکری کافی نیست پاکی زهرا علیهاالسلام از حیض و نفاس تأویل روایات زهرا علیهاالسلام اولین مؤلف در اسلام احکام شرعی در مصحف زهرا علیهاالسلام تعارض در احادیث مصحف زهرا علیهاالسلام تصویر تعارض به گونه‌ی دیگر [صفحه ۸۱]

غیب در زندگانی زهرا

کسانی می‌گویند: لازم نیست بدانیم که ازدواج زهرا علیهاالسلام یک امر غیبی بود و این ازدواج را فرشتگان الهی در آسمان جشن گرفتند. اینان در برخورد با این حدیث نیز احتیاط می‌کنند که می‌گوید: عناصر غیبی و خصوصیات غیر عادی در شخصیت زهرا

علیهاالسلام وجود داشت. به تعبیر اینان، چه سود یا زیانی دارد که بدانیم یا ندانیم. زهرا علیهاالسلام نور است یا نه؟ می‌گوید: ما در اینجا هیچ خصوصیتی نمی‌بینیم مگر شرایطی که عهده‌دار رشد و نمو روحی و عقلی و التزام زهرا علیهاالسلام بود؛ آن هم در سطحی که عناصر غیبی متمایزی وجود داشت که او را از سطح زنان عادی خارج می‌کرد، زیرا هیچ‌یک از معیارهای اثبات قطعی را ندارد. می‌گوییم: در خصوص ضرورت فرهنگ غیب، چند نکته را بیان می‌کنیم: ۱- برانگیختن امور به این شیوه که بیم آن می‌رود که موجب درگیری داخلی شود، از آن جهت که هدف آن تشکیک در ضرورت فرهنگ دینی غیبی است، مردود و نامعقول است، زیرا این مسأله از بدیهیات دین و عقیده است. بی‌تردید دور ساختن بخش بسیار مهمی از قضایای دین و ایمان، به شیوه‌ی به تأخیر انداختن یا سبک شمردن یا کاستن از اهمیّت آن، نابودی یکی از ارکان مهم دین است. این کار، [صفحه ۸۲] در حقیقت برهم زدن اندیشه بلند اسلامی است و علامتهای سؤال زیادی در مقابل بسیاری از معارف دینی دیگر را بوجود می‌آورد. این امر به تضعیف ایمان مردم، و شناخت آنان از خدا، پیامبران و برگزیدگان، و سست شدن عقیده آنان به حقایق اسلام و ایمان منجر شده پرسشهای فراوانی را درباره‌ی مسائلی برخواهد انگیخت که شایسته آن است که درباره‌ی آنها مجادلات نادرست و غیر علمی صورت نگیرد. زیرا هیچ نتیجه‌ای ندارد مگر برهم زدن اوضاع عمومی و کشاندن اهتمام مردم به گرایشهای دور از واقعیت و اندیشه مفید در مسائل سرنوشت‌ساز که کیان و آینده‌شان را تهدید می‌کند و آنان را از برنامه‌ریزی و تلاش برای رویارویی با خطرهای بزرگی که در جبهه درگیری و مبارزه با قدرتهای استکبار و کینه‌توز در کمینشان است، دور می‌کند. ۲- بدون تردید متونی که عنایت الهی و بلکه کرامات و معجزات [۳۴] و شایستگیهایی را برای زهرا علیهاالسلام ثابت می‌کند، آنقدر فراوان است که انکار آن به دو لحاظ علمی و وجدانی بدون توجیه است. اگر این حجم روایات نتواند ویژگی، کرامت و عنایت غیبی زهرا علیهاالسلام را اثبات کند، دیگر جایی برای هیچ‌یک از حقایق اسلامی نخواهد بود. پیش از وی، معتزله با این دلیل کرامات اولیا را انکار کرده‌اند که ممکن است با معجزات پیامبران اشتباه شود و پیامبر از غیر پیامبر شناخته نشود. [۳۵] . آنان توجه نکرده‌اند که ظهور کرامت فقط و فقط از اولیایی است که چنان ملتزم [صفحه ۸۳] به ایمان هستند که با وجود آن ادعای پیامبری از سوی آنان ممتنع است و الّا چنین کسی نه ولی خداست و نه مستحق کرامت خدا، و نه خداوند روزی این کرامت را برایش ظاهر خواهد کرد. ۳- خداوند سبحان می‌فرماید: (ألم، ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاة و مما رزقناهم ینفقون). [۳۶] . بدون تردید امور غیبی تأثیر شگرفی بر ایمان انسان مسلمان دارد. غیب یکی از امور اساسی در موضوع ایمان است که خداوند متعال آن را از بندگانش می‌خواهد. بی‌شک صرف احساس مبهم و غامض به وجود مسائلی مبهم و پیچیده در برخی از بخشهای زندگی، و احساس ناتوانی در رسیدن به این مسائل غامض و در نهایت احساس ترس و وحشت از آن، در ایمان به غیب کافی نیست. همچنان که در تحقق ایمان، به تنهایی، و با تمام حالات و مفردات، غیبی یا غیر آن، صرف رسیدن به پذیرشهای فکر خشک و معادلات ریاضی که در عقل و شعور انسان استقرار می‌یابد تا بر اساس آن نقشه سلوک و رفتار، یا طرح زندگی بریده از غیب و یا ناهماهنگ و مخالف با آن را ترسیم کند، کافی نیست. آری نه این کافی نیست و نه آن. چه ایمان، یک کار اختیاری است که همواره تجدید می‌شود و مدام استمرار دارد. چه خداوند فرمود: یؤمنون و نه آمنوا تا با فعل مضارع تجدّد و استمرار را افاده کند. یعنی آنان، ایمان را انتخاب می‌کنند و آن را با استمرار بوجود می‌آورند و عینیت می‌بخشند. روشن است که ترس از مجهول و احساس مبهم از امور پنهان از حواس انسان، ایمان نیست بلکه با ایمان درست منافات دارد. ایمان پیوند قلب با یک چیز و در بر گرفتن آن و خشنودی قلب بدان است: (الا بذکر اللّه تطمئن القلوب؛ یا ایتها [صفحه ۸۴] النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة). حال که اینگونه است و از آنجا که نمی‌توان فضای تهی را در بر گرفت و بدان آرامش پیدا کرد و از آن خشنود شد، پس می‌بایست دلالت نزدیکی بر این امر غامض، و عینیت بخشیدن و تجسم آن در شعور انسان موجود باشد تا آن را از حالت غیبی به واقعیت ایمانی و احساسی بدرآورد و به صورت شهود ایمانی درآید. اگر چه در واقعیت و هستی خود نه با حس مادی تلاقی پیدا

می‌کند و نه بر او آشکار می‌شود بلکه جدا و پنهان از او باقی می‌ماند. از اینجا ضرورت ارتباط این غیب با عینیت واقعی آشکار می‌شود تا بدین ترتیب تأثیر بیشتری در آگاهی و شعور، و رسوخ افزون‌تری در ایمان پیدا کند و واژه‌های بیانگر غیب و الفاظی که بدان اشاره دارد، آن را از یک حالت غامض و مبهم صرف بیرون آورد تا آنچنان متمرکز و محدود شود که تجسم حقیقی معنای غیب باشد که انسان را برای پیوند دادن قلبش با آن آماده می‌سازد و به این ترتیب مسلمان مطابق اراده‌ی خداوند و براساس نقشه‌ی الهی برای تحقق این مطلب، به غیب ایمان داشته باشد. اینک می‌توانیم سخن علی علیه‌السلام را با همه‌ی ژرفای آن بفهمیم که فرمود: «لو کشف لی الغطاء ما ازددت یقیناً». [۳۷] . هنگامی که از علی علیه‌السلام پرسیدند چگونه خدایی را که ندیده می‌پرستد، پاسخ داد: «خدایی را که ندیده‌ام نمی‌پرستم، خدا را چشمان سر به مشاهده نمی‌بیند بلکه دلها او را با حقایق ایمان دیده است». [۳۸] . به همین سبب، دلها به یاد خداوند آرام می‌گیرد: (الا بذکر اللّه تطمئن القلوب). [صفحه ۸۵] قلب به حقیقت ذات پروردگار دست نمی‌یابد بلکه به آثار و افعال او نایل می‌شود و با یاد او آرام می‌گیرد. خداوند می‌فرماید: (و للّه الاسماء الحسنی فادعوه بها). [۳۹] (اقرأ بسم ربک الذی خلق). [۴۰] (بسم اللّه الرحمن الرحیم). از آنچه گذشت روشن می‌شود که اسلام که ایمان به غیب را واجب کرده، غیب مبهم، تهی و غامض را اراده نفرموده است بلکه غیب هدفدار و آگاهانه که از طریق ابزارهایی که خداوند بواسطه‌ی آن عنصر غیب را به شعور ما منتقل می‌کند تا در آن استقرار یابد و شعور یابد و شعور و آگاهی ما با آن قرین شود و بدان تکیه و استناد نماید، در صفحه‌ی قلب و جان نقش بندد و هر چه بیشتر روشنی بخشد، ریشه دواند و رسوخ یابد. بنابراین فرهنگ غیب می‌تواند ایمان به غیب را از حالت ترس از ناشناخته دور سازد تا غیب، شهودی قلبی حقیقی باشد و قلب با آن پیوند خود و ایمان بدان استوار شود، و عواطف و احساسات در برابرش تسلیم، و بر پایه‌ی آن حرکت کند تا زندگی وجدان، و بیداری ضمیر، و موضع، حرکت، رفتار، سجیه و اقدامی با رغبت، صریح و خالصانه باشد. در عین حال حواس نمی‌تواند این غیب را درک نماید و از احساس آن ناتوان می‌ماند. چه غیب به چیزی بالاتر و برتر از حس مربوط است همان غیب را از حواس بی‌نیاز می‌کند و به ابزارهای آن دست می‌یازد و در سایه‌سار آن حرکت می‌کند. با نگاهی اجمالی به وسایل و دلایلی که این غیب را در قلب انسان مجسم می‌کند و آن را به عنصری ایمانی مؤثر و کارآمد تبدیل می‌سازد، درمی‌یابیم که [صفحه ۸۶] اسلام در برخورد تربیتی خود با این جنبه‌ی حساس می‌خواهد که غیب بر پایه‌ی اندیشه و آگاهی حرکت کند تا در قلب جا گیرد و قلب، آن را با عطوفت و مهربانی در بر گیرد و با آن آرامش و خشنودی یابد و از آنجا در سایه‌ی روح و در برخوردی احساسی و عاطفی، گرم و جوشان به حرکت درآید. آنگاه سراسر وجود انسان را در بر می‌گیرد تا به احساسات و عواطفش شکل دهد و در نتیجه گوش و چشم، فکر و ذکر، زبان و کلماتی که ناخودآگاه بر زبان می‌آورد و رفتار و موضع و بلکه همه چیز زندگی‌اش بشود. به همین منظور باید فکر و عاطفه درهم آمیزد تا مظلومیت زهرا علیهاالسلام و عزای حسین علیه‌السلام در عاشورا، و مظلومیت طفل شیرخواره‌اش و... جزیی از حقیقت ایمانی گردد. بدین ترتیب سخنان رسول اکرم و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام بیانگر ضرورتی فرهنگی برای تکمیل ایمان به حقایق اسلام و از جمله ایمان به غیب است. جای هیچ شگفتی نیست که این معنای غیبی به صورت یک معجزه و کرامت الهی و واقعیت زنده و مؤثر در شعور انسان در حجرالاسود عینیت و تجسم یابد که خداوند آن را به عنوان میثاق خلایق به ودیعه نهاده و در اسراء و معراج، قرار گرفتن یونس در شکم ماهی و در سخن گفتن مورچه به گونه‌ای که سلیمان پیغمبر از گفته‌اش تبسم کرده و آوردن تخت بلقیس از یمن پیش از یک چشم بهم زدن و در سخن گفتن فاطمه علیهاالسلام در شکم مادر با او، و جشن عروسی در آسمان به مناسبت ازدواج فاطمه علیهاالسلام با علی علیه‌السلام و سخن گفتن فرشته الهی با او که علی علیه‌السلام سخنان او را در «مصحف فاطمه» نوشت و خطاب ملائکه به فاطمه علیهاالسلام چنانکه مریم دختر عمران را نیز مخاطب قرار دادند. فرشتگان به فاطمه علیهاالسلام ندا دادند: فاطمه! خداوند تو را برگزیده و پاکیزه‌ات گردانیده است... به همین جهت، محدَّثه نامیده شد [۴۱] . [صفحه ۸۷] جای هیچ شگفتی نیست که این غیب اینگونه بر ایمان عینیت یابد که: فاطمه نور است، حوریه‌ای به شکل انسان است و از میوه

بهشتی آفریده شده که در پاکی، صفا، خلوص و طهارت بر میوه دنیایی امتیاز دارد و فاطمه با بذل جهد موفق از طریق معرفت به خدای یگانه و از راه اشراف بر اسرار آفرینش و ناموس زندگی، بر صفا، و طهارت آن افزود و به تأیید و راهنمایی و لطف الهی نایل آمد. فاطمه، همان زن معصوم است که خداوند با خشنودی او خشنود می‌شود با خشم او، خشم می گیرد. او سرور زنان جهان از اولین و آخرین است. همین امور است که دلالت دارد فاطمه علیهاالسلام را ارتباطی محکم با غیب، مقام و موقعیتی والا و کرامتی الهی است که هرگز عقل و فهم ما انسانها بدان نخواهد رسید. بنابراین روشن شد که این غیب در الگوهای معین مثل پیامبران، برگزیدگان، اولیا و صاحبان کرامات و در آثار جاویدان و کرامات آنان و در الگوهای فراوان دیگر عینیّت می‌یابد و قلوب ما می‌تواند این الگوها و سمبلها و همراه آن غیب به ودیعه نهاده شده در آن را در میان گیرد تا محور ایمان و پیوند قلب باشد، تا روح ما در آرامش و خشنودی زندگی کند و عواطف و احساسات ما با عطوفت و مهربانی بدان روی آورد. بنابراین هر که این را بداند، عملش او را مفید باشد و هر که نداند بیش از اندازه زیان بیند. ضرورت ندارد که اختلاف موارد تجسم در اشخاص مثل پیامبران، اوصیاء و اولیا موجب برتری یکی بر دیگری شود. چه ممکن است طبیعت مرحله یا شرایط معین باعث این خصوصیات غیبی در هر یک از موارد شده باشد. تفاضل و برتری افراد بر یکدیگر معیارهای خاص خود را دارد که قرآن کریم و رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله بیان کرده‌اند و نیز دیگران جزیی از دین است و از اهمیت زیادی در [صفحه ۸۸] ساخت شخصیّت ایمانی، انسانی و مکتبی با تمام خصوصیت‌هایش دارد. خصوصیاتی که وجود، تخصص و تمایز انسان را محقق می‌سازد و او را در مرتبه‌ای عالی از صفا، پاکیزگی و طهارت قرار می‌دهد. همچنان که مرتبه‌ای از ارتباط وجدانی با همه گفتار و کردار آنان را تحقق می‌بخشد. ائمه علیهم‌السلام برخی از امور غیبی را به شماری از اصحاب مخلص خود مثل میثم تمار، زراره، محمد بن مسلم و دیگران، گفته‌اند. چقدر غیب برای کسانی که آن را می‌دانند و می‌آموزند سودمند است. چه شگفت‌انگیز و زیباست این کرامات! و چه تأثیر ژرفی در زندگانی انسان دارد! و چقدر انسان بدان نیازمند است! و چه شگفت‌انگیز است قرآن که بسیاری از موارد غیب را مورد تأکید قرار می‌دهد و بدین ترتیب اهمیت زیاد آن را در ساخت شخصیت انسانی، ایمانی و مکتبی آشکار می کند.

ارتباط فکری کافی نیست

بنابراین، گفته برخی افراد درست نیست که می گویند: آنچه مطلوب است صرف ارتباط فکری با معصومین علیهم‌السلام از طریق شناخت سیاست‌ها، و گونه‌های رفتاری شخصی، و فعالیت‌های اجتماعی آنان است تا اسوه و الگوی ما در شیوه‌ی تقلید و تکرار کارهای آنان باشند و همین در ما حالتی از شگفتی و اعجاب را درباره آنان به وجود می‌آورد؛ دقیقاً به گونه‌ای که از دیگر شخصیت‌ها و اندیشمندان مثل ادیسون و ابن‌سینا شگفت‌زده می‌شویم. زیرا آنچه مطلوب است، برقراری ارتباط فکری، درونی و وجدانی است که عواطف در آن شرکت کند و احساسات به گونه خودکار از آن فرمانبرداری و انقیاد داشته باشد و تمام وجود انسان آزادانه تسلیم آن باشد و به جنبش آید. [صفحه ۸۹] مطلوب این است که این برگزیدگان وارد دلهایمان شوند تا موجب سرزندگی آن باشند و در ارواح ما جای گیرند تا به آن گرمی و جوشش بیشتری بدهند و در جانهایمان پا گذارند تا باصفاتر، پاکتر و خالص‌تر شود. مطلوب این است که در ساخت شخصیت ایمانی ما سهم بیشتری داشته باشند و در بنای عواطف و تکوین احساسات ما سهیم باشند. در نهایت این گفته را بعید می‌دانیم که: این علمی است که هر که بداند سود نمی‌برد و هر که نداند زیان نمی‌بیند. این سخنی زیان‌آور است که جز خسارت، حسرت و نومیدی سودی برایمان ندارد. صرف نظر از این، میزان نفع و زیانی که از آن صحبت می کنند چندان روشن نیست بلکه در حالت‌ها و موارد مختلف، تفاوت دارد. سخن گفتن از طب برای نجار، و سخن گفتن از نجوم برای آهنگر، ریسنده و کارمند در حرفه‌شان هیچ سودی ندارد. اما قضایای ایمان و رفتار ضرورتاً از این قبیل نیست. اگر چه مراتب و مقتضیات شناخت براساس اصل: مأمور شده‌ایم که با مردم به اندازه عقلشان سخن گوییم، در افراد فرق

می‌کند.

پاکی زهرا از حیض و نفاس

برخی می‌گویند: اینکه خانم زهرا علیهاالسلام عادت ماهانه نمی‌دید حالتی از بیماری است که نیاز به درمان دارد! یا لااقل نوعی نقص در زنانگی یا شخصیت وی به عنوان یک زن است. بنابراین نمی‌توان آن را از کرامات و فضائل او شمرد. در خصوص نفاس نیز همینگونه است. این گوینده، عقیده به پاکی زهرا علیهاالسلام از حیض و نفاس را از عقاید بی‌ارزش و سخیف می‌داند. می‌گوییم: [صفحه ۹۰] ۱- گاهی اتفاق می‌افتد که برخی از زنان به هنگام زایمان خون نمی‌بینند و یا کم می‌بینند اما این نقص در زنانگی یا شخصیت آنان به عنوان زن به شمار نمی‌رود. البته چنین مواردی بسیار اندک است. در خصوص پاکی زهرا علیهاالسلام از حیض و نفاس می‌گوییم: خروج از تنگناهای طبیعی نه تنها شمرده نمی‌شود بلکه کرامت و فضیلت است. همچون کرامت مریم علیهاالسلام که بدون اینکه مردی به او دست بزند، به عیسی علیه‌السلام باردار شد و چون کرامت ساره، همسر ابراهیم علیه‌السلام که در پیری به اسحاق باردار شد و همانند همسر زکریا علیه‌السلام که نازا بود ولی به یحیی باردار شد. از اینگونه کرامات و کارهای خارق‌العاده فراوان است. پاکی زهرا علیه‌السلام از حیض و نفاس حاکی از مقام بلند و شخصیت ممتاز او در میان زنان جهان است. چه به فرموده‌ی خداوند سبحان، حیض نوعی اذیت و رنج است: (یسألونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض). [۴۲] . از تو درباره‌ی عادت ماهانه‌ی زنان می‌پرسند، بگو: آن رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه، از آمیزش با زنان کناره‌گیری کنید. حیض، زن را در تنگنا و در حالت روانی و جسمانی غیر طبیعی قرار می‌دهد. حیض، آنگونه که در روایات آمده، بیماری است و چنان که پزشکان در این باره می‌گویند: یک حالت عرضی زنانه است که او را از روزه و نماز، و از ورود به مساجد بازمی‌دارد. این می‌رساند که زن در ایام حیض در وضعی نیست که بتواند با روحیه‌ای سرشار از سرزندگی، صفا، پاکی و قوّت زندگی کند. این حدث مداوم را نه وضو برطرف می‌کند و نه غسل و نه تیمم تا اینکه خودش از بین برود و برطرف شود. خداوند، سرور زنان را که از هرگونه پلیدی [صفحه ۹۱] پاک گردانده، از این حدث نیز پاک نموده است. این گرامیداشت زهرا علیهاالسلام و تأکید الهی بر تمایز او از دیگران و مخصوص گرداندن وی به فضیلت و کرامتی از جانب خداوند سبحان است بدون اینکه هیچ‌گونه تغییری در طبیعت زنانه او داشته باشد. خداوند مسبب‌الاسباب، و قادر است که از قانون علیّت درگذرد نه اینکه از آن خارج شود و یا آن را نقض کند بلکه براساس همین قانون علیت. زیرا خداوند، حتی معجزات پیامبران را به واسطه‌ی اسباب و علل آن بوجود می‌آورد و این آفرینش را با علم خود به علل و اسباب انجام می‌دهد در حالی که انسانها از آن بی‌خبرند و سابقه‌ی قبلی هم ندارند. این معنای خرق عادت است که در موضوع معجزات و امور خارق‌العاده از آن سخن می‌گویند. این مسأله روشن‌تر از آن است که به توضیح بیشتر یا اقامه دلیل و برهان محتاج باشد. ۲- سخیف خواندن اعتقاد به پاکی زهرا علیهاالسلام از حیض و نفاس از کسی که به سخنان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و بلکه ائمه علیهم‌السلام تعبد دارد و عمل می‌کند، پذیرفتنی نیست. زیرا هرچه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم‌السلام می‌گویند، مطلقاً نمی‌تواند سخیف باشد. از سوی دیگر هرکس آن را بداند، برایش سودمند و مفید خواهد بود. پاکی زهرا علیهاالسلام از حیض و نفاس را شیعه و سنی از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام روایت کرده‌اند و روایات در این باره آنقدر زیاد است که از استفاضه گذشته و به حدّ تواتر رسیده است. این روایات دلالت دارد که خداوند سبحان، زهرا علیهاالسلام را از دیدن خون حیض و نفاس پاک نموده است. ما از این روایات فراوان، نمونه‌های زیر را نقل می‌کنیم: ۱- پیامبر صلی اللّه علیه و آله: «فاطمه، بتول نامیده شده زیرا از حیض و نفاس پاک شده است». [۴۳] . [صفحه ۹۲] ۲- پیامبر صلی اللّه علیه و آله: «دخترم فاطمه، حوریه‌ای است که حیض نمی‌بیند». [۴۴] . ۳- شیخ صدوق به سند خود از عمر بن علی علیه‌السلام از پدرش علی علیه‌السلام روایت کرده که از پیامبر صلی اللّه علیه و آله پرسیدند: بتول یعنی

چه؟ ما شنیده‌ایم که شما گفته‌اید: مریم بتول است. فاطمه بتول است. فرمود: «بتول کسی است که هرگز خون حیض ندیده است. حیض بر دختران پیامبران مکروه است». [۴۵] . ۴- قطان از سکری، از جوهری، از عباس بن بکار، از عبداللّه بن مثنی از عمویش ثمامهٔ بن عبداللّه از انس بن مالک، از مادرش روایت کرده که گفت: «فاطمه خون حیض و نفاس ندید». [۴۶] . ۵- از امام باقر علیه‌السلام از پدرانش: «فاطمه به چند جهت طاهره نامیده شده است. از جمله اینکه هرگز خون حیض و نفاس ندید». [۴۷] . ۶- امام صادق علیه‌السلام: «آیا می‌دانی تفسیر فاطمه چیست؟ گفت: از شر مبرا شده را گویند و گفته می‌شود: فاطمه. زیرا از حیض بازگرفته شده است». [۴۸] . ۷- پیامبر صلی اللّه علیه و آله به عایشه فرمود: «حمیراء! فاطمه مانند زنان آدمیان نیست: [صفحه ۹۳] آنچنان که آنان مریض می‌شوند، مریض نمی‌شود». [۴۹] . ۸- امام صادق علیه‌السلام: «خداوند تا زمانی که فاطمه زنده بود، زنان را بر علی علیه‌السلام حرام کرد. زیرا او زن پاکیزه‌ای بود که حیض نمی‌دید». [۵۰] . علّامه مجلسی در این باره سخن زیبایی دارد. به آنجا مراجعه کنید. ۹- عایشه گفت: «هرگاه فاطمه می‌آمد، همانند پیغمبر صلی اللّه علیه و آله راه می‌رفت. او هرگز حیض ندید. زیرا از سیب بهشتی آفریده شده بود». [۵۱] . ۱۰- اسماء بنت عمیس گفت: «در یکی از زایمانهای فاطمه حضور داشتم هنگامی که وضع حمل کرد، خونی ندیدم. به پیامبر صلی اللّه علیه و آله عرض کردم: یا رسول‌اللّه! فاطمه زایمان کرد ولی از او خونی ندیدیم؟ فرمود: اسماء! فاطمه حوریه‌ای است که به شکل انسان آفریده شده است». [۵۲] . ۱۱- علی علیه‌السلام: «رسول خدا فرمود: فاطمه، حوریه‌ای است که در صورت انسان آفریده شده است. دختران پیامبران حیض نمی‌شوند». [۵۳] . ۱۲- امام باقر علیه‌السلام: «او را فاطمه نامید. پس گفت... تو را از خون حیض گرفتم (پاک کردم).» پس امام باقر علیه‌السلام فرمود: «به خدا سوگند که فاطمه را خداوند با میثاق از حیض گرفته است». [۵۴] . [صفحه ۹۴] مجلسی اول این روایت را قوی خوانده است. [۵۵] . ۱۳- شیخ صدوق از پدرش از سعد، از ابن عیسی، از علی بن الحکم، از ابی‌جمیله، از امام باقر علیه‌السلام: «دختران پیامبران خون حیض نمی‌بینند. حیض عقوبت است...» [۵۶] . ۱۴- امام صادق علیه‌السلام: «دختران پیامبران حیض نمی‌شوند». [۵۷] . ۱۵- سیوطی: «از ویژگی‌های فاطمه علیهاالسلام این بود که حیض نمی‌شد». [۵۸] . ۱۶- صبان: «او زهرا یعنی طاهره نامیده شد. زیرا هرگز خون حیض و نفاس ندید». [۵۹] . ۱۷- در روایتی از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله «فاطمه بتول نامیده شد. زیرا از عادت ماهانه زنان بریده شده است...». [۶۰] . ۱۸- اسماء بنت عمیس: «قابله‌ی فاطمه علیهاالسلام بودم. در زایمان از او خونی ندیدم. به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله عرض کردم: یا رسول‌اللّه! من از فاطمه خون حیض و نفاس ندیدم؟! رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: مگر نمی‌دانی که دخترم طاهره مطهره است نه خون حیض در او دیده می‌شود و نه خون نفاس». [۶۱] . ۱۹- در عمدةالاخبار آمده: حسن بن علی علیه‌السلام در نیمه ماه رمضان به دنیا آمد و [صفحه ۹۵] مادرش پس از تولد او به حسین علیه‌السلام آبستن شد. زیرا فاطمه علیهاالسلام خون حیض و نفاس نمی‌دید. [۶۲] . ۲۰- ابن‌عباس گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: «دخترم فاطمه، حوریه است زیرا هرگز حیض نشد». [۶۳] . ۲۱- در روایت صحیح از علی بن جعفر از برادرش کاظم علیه‌السلام آمده: «فاطمه، صدیقه شهیده است. دختران پیامبران، خون حیض نمی‌بینند». [۶۴] . ۲۲- از انس بن مالک از ام‌سلیم زن ابوطلحه‌ی انصاری که گفت: فاطمه علیهاالسلام هرگز خون حیض و نفاس ندید. او از آب بهشت بود. چه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در اسراء وارد بهشت شد و از میوه بهشت خورد و از آب بهشت نوشید. این را پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیز روایت کرده است. [۶۵] . ۲۳- از ائمه‌ی علیهم‌السلام روایت شده که مادران امامان همانند فاطمه علیهاالسلام خون حیض از آنان برداشته شده است... [۶۶] . ۲۴- پیامبر صلی اللّه علیه و آله: «فاطمه مانند هیچ‌یک از شما زنان نیست. او همچون حوریه خون حیض و نفاس نمی‌بیند». [۶۷] .

تأویل روایات

هنگامی که بعضی با این همه روایات زیاد درباره‌ی مسأله‌ای این چنین روبه‌رو [صفحه ۹۶] می‌شوند، حیران می‌گردند. زیرا

نمی‌توانند آن را رد کنند. چون متواتر و یا قریب به متواتر است. در نتیجه می‌گویند: باید این روایات را همچون روایات دال بر رجعت تأویل کرد. می‌گوییم: جای هیچ‌گونه تأویلی نیست، نه در این روایات و نه در آن روایات و اگر نتوانستیم آن را بفهمیم باید علم آن را به خداوند برگردانیم. چنانکه خواجویی مازندرانی در موضوع رجعت می‌گوید: شایسته نیست که از آن تعجب کنیم. چه از امور مجهول‌العلل تعجّب نمی‌شود. مگر نمی‌بینید که سرور ما امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: این علمی است که جهل آن مردم را فراگرفته است و باید علم آن را به خدا برگرداند؟! به علاوه بعضی از این امور همچون نایل شدن اولیا به ثواب نصرت و یاری امام زمان علیه‌السلام، و شادمانی آنان از ظهور دولت و سلطنت او، انتقام از دشمنان و نیل به گوشه‌ای از ثواب و عقاب در دنیا و از این قبیل مسائل، در اخبار مذکور است... [۶۸] . آری، مجالی برای تأویل این احادیث وجود ندارد. زیرا: ۱- هرگاه نص بیانگر یک امر توقیفی باشد، نه میدان جولان عقل است و نه با اصول ثاب عقلی و دینی مخالف بلکه باید آن را پذیرفت. ۲- هرگاه نص را نفهمیم و نتوانیم حکمت آن را درک کنیم، حق نداریم آن را رد کنیم یا تأویل نماییم. زیرا زمانی فرامی‌رسد که قوای فکری و عقلی ما رشد کند و دانش ما زیاد شود. آنگاه حکمت آن را بشناسیم. گاهی اوقات دهها و بلکه صدها سال می‌گذرد تا بشر یک گام بزرگ در جهت پیشرفت علمی و فکری بردارد تا در پرتو آن بتوانیم راز یا حکمت یا معنای دقیق برخی از نصوص را دریابیم. ما در قرن بیستم خصوصاً در دو دهه‌ی اخیر معانی بسیاری از آیات قرآن [صفحه ۹۷] همچون آیات مربوط به آفرینش را فهمیده‌ایم و آنچه نفهمیده‌ایم بیش از آن است. ۳- تأویل نص هنگامی درست است که ظاهر آن در بدو امر مخالف حکم عقل یا اصول ثابت و مسلّمات شرعی و غیره باشد. البته به شرط آنکه تأویل قابل قبول، معقول و ممکن باشد. ۴- اگر نص وارده به گونه قابل قبول نزد اهل لغت قابل تأویل نباشد و از سوی دیگر مخالف مسلّمات عقلی، و شرعی، و مخالف صریح قرآن باشد، باید آن را رد کرد و به دیوار کوبید. زیرا می‌دانیم که چنین روایتی از معصوم نیست و امام بدان لب نگشوده است. بدین ترتیب روشن می‌شود که استناد به استبعادات و استحسانات در امور غیبی و مسائلی که راهی برای آگاهی از آن نداریم و نیز ناتوانی در تعقل یا فهم بعضی امور که در روایات آمده، موجب نمی‌شود که نص را رد و یا تأویل کنیم. علّت این امر واضح و آشکار است.

زهرا اولین مؤلف در اسلام؟

گفته می‌شود: زهرا علیهاالسلام اولین در اسلام است. چه روایات دلالت دارد که آن حضرت مصحفی به نام مصحف فاطمه داشته است. چه وقتی گفته می‌شود: مصحف زهرا یعنی اینکه آن حضرت در تألیف و نوشتن این مصحف نقش داشته است. خلاصه اینکه: می‌توان گفت: زهرا علیهاالسلام اولین مؤلف در اسلام است. در پاسخ وی می‌گوییم: نسبت دادن مصحف به زهرا علیهاالسلام و اینکه می‌گویند: مصحف فاطمه، ضرورتاً بدان معنی نیست که آن حضرت آن را نوشته و تألیف کرده است. چه هنگامی می‌گوییم: کتاب فلانی که نوعی ارتباط بین او و کتاب ولو از حیث مالکیت وجود داشته باشد. یا وقتی می‌گوییم: ساعت فلانی، خانه فلانی و یا [صفحه ۹۸] لباس فلانی؛ این بدان معنی نیست که او ساعت را ساخته، خانه را بنا کرده یا مالک شده و یا لباس را دوخته تا چه رسد به اینکه پارچه‌اش را هم بافته باشد... در روایت آمده: مسجد زن، خانه اوست. یا گفته می‌شود: زن حق ندارد بدون اجازه‌ی شوهر از خانه‌اش بیرون رود. در حالی که فقط حق دارد در خانه سکونت کند. به همین دلیل گفته می‌شود: زبور آل‌داوود، تورات موسی، انجیل عیسی، مصحف عثمان، صحف ابراهیم و موسی، دعای کمیل و عهدنامه‌ی مالک اشتر. خداوند می‌فرماید: (ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی). آیا این بدان معنی است که این صحف تألیف آنان بود یا آن را با دست خود نوشتند؟! همین گوینده روایاتی را ذکر می‌کند که دلالت دارد مصحف فاطمه در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله، و پس از وفات آن حضرت به خط علی، و املای یک فرشته یا پیغمبر نوشته شده است. حال با ذکر این روایات، این گفته‌اش به چه معنی است که گفت: خلاصه اینکه می‌توان گفت: زهرا علیهاالسلام اولین مؤلف در اسلام است؟! بنابراین مصحف

مـذکور برای فاطمه و به سـبب او نوشـته شده است و آن حضـرت است که از آن اسـتفاده خواهد کرد و مال آن نیز هست. وصـیت زهرا علیهاالسـلام نیز در همین مصحف است. همین اندازه در صحت نسبت مصحف به فاطمه علیهاالسلام کافی است و نیازی نیست در تألیف و نگارش آن شـرکت داشـته باشد. علاوه بر این چیزی در دست نیست که مشارکت آن حضـرت در نگارش این مصحف را از جهت تـاریخی یـا روایی ثـابت کنـد. از سوی دیگر هیـچ ضـرورت نـدارد که ثـابت کنیم حتماً زهرا علیهاالسـلام در تألیف آن مشارکت داشـته است. همچنین دلیلی بر اصـرار وی در نسبت دادن این مصحف به زهرا علیهاالسلام نمی‌بینیم. [صفحه ۹۹] این عذر که منظور نشان دادن سیمایی از زنی مسلمان است که شگفتی و تعجب دیگران را برانگیخته است؛ عذر غیر موجه و مردودی است. زیرا متضـمن اشاره به چیزی است که واقعیت نـدارد. علاوه بر این سـیره زهرا علیهاالسـلام، طهارت و دانش وی که روایات متواتر و متضافر آن را اثبات می‌کنـد، خصوصاً خطبه‌ی غرای آن بانو در مسـجد پیغمبر و غیر ذلک، از تشبّث به امر موهوم غیر واقعی بی‌نیاز است. بنابراین نیازی نیست که مردم را دچار توهم کنیم که فاطمه علیهاالسلام مؤلف بود یا نبود.

احکام شرعی در مصحف زهرا

برخی می‌پندارند که مصـحف فاطمه علیهاالسلام حاوی احکام شرعی است. او در این باره به روایتی از امام صادق علیه‌السلام استناد می‌کند که می‌گوید: «و عندی الجفر الابیض، قال: قلت: فأی شـیء فیه؟ قال: زبور داوود، و توراة موسـی، و انجیل عیسـی، و صحف ابراهیم علیهم‌السـلام، والحلال والحرام، و مصـحف فاطمه، ما ازعم ان فیه قرآناً، و فیه مایحتاج الناس الینا، و لا نحتاج الی احـد، حتی فیه الجلدة و نصف الجلدة، و ربع الجلدة، و أرش الخدش». [۶۹] . «جفر سفید نزد من است. گفتم چه چیز در آن آمده؟ فرمود: زبور داوود، تورات موسـی، انجیل عیسی و صحف ابراهیم علیهم‌السلام و حلال و حرام، و مصحف فاطمه، که ادعا نمی‌کنم در آن آیاتی از قرآن آمده، و هرچه مورد نیاز مردم است در جفر آمده است. مردم به ما محتاج هستند ولی ما به احدی نیازمند نیستیم، حتی یک تازیـانه، نصف تازیانه، ربع تازیانه و دیه خراش هم در آن آمـده است». می‌گوییم: ۱- جمله‌ی «و فیه مـا یحتاج الناس الینا». عطف به جمله‌ی قبلی «ما ازعم ان فیه [صـفحه ۱۰۰] قرآناً» نیست تا محتوای مصـحف فاطمه را بیان کنـد بلکه عطف به «زبور داوود، تورات موسـی و...» است. یعنی زبور داوود، تورات موسـی، مصحف فاطمه، حلال و حرام آنچه مورد نیاز مردم است، در جفر سفید هست. در روایت دیگری از عنبسـة بن مصـعب آمـده: در جفر، اسـلحه‌ی رسول خـدا، کتابها و مصـحف فاطمه گرد آمده است. [۷۰] . ۲- کلینی از شـماری از دانشـمندان شـیعه از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه‌السـلام روایت کرده کـه پس از وفـات پیغمبر صـلی اللّه علیـه و آله فرشـته‌ای بـا فـاطمه علیهاالسـلام سـخن می‌گفت و او را تسـلیت می‌داد. فـاطمه علیهاالسلام شکایت به نزد علی علیه‌السلام برد. علی علیه‌السلام به او گفت: هرگاه وجودش را احساس کردی و صدایش را شنیدی، به من خبر ده. زهرا علیهاالسـلام به موقع علی علیه‌السلام را از آمدنش باخبر کرد. علی علیه‌السلام هرچه را شنید، نوشت تا اینکه این نوشـته‌ها یک مصـحف شد. سپس گفت: «اما در آن چیزی از حلال و حرام نیست ولیکن علم به پیشامدها هست». [۷۱] . برخی این حـدیث را مورد مناقشه قرار داده می‌گویـد: «فرض این است که این فرشـته می‌آمـده تا با فاطمه علیهاالسـلام سـخن گوید و او را در عزای پـدرش تسـلیت دهـد، باشـد که مسـرور شود. حال چگونه از او به علی علیهاالسـلام شـکایت می‌کند؟ این می‌رساند که فاطمه علیهاالسلام از این مسأله در رنج و فشار بوده است. از سوی دیگر همانگونه که آشکار است امام علیه‌السلام از این جریان آگاه نبود و مسأله، شـنیدن صدای فرشته بود نه رؤیت آن». [صفحه ۱۰۱] می‌گوییم: از این جهت که آیا رؤیت فرشـته بود یا شنیدن صدایش، و آیا علی علیه‌السلام آن را می‌دانست یا نه، مشکلی وجود ندارد. این مورد نظر نیست و هر چند اثبات آن بسیار ساده است اما نه در اثبات یا نفی مصحف فاطمه علیهاالسلام نقش دارد و نه در اولین مؤلف در اسلام بودن یا نبودن آن حضرت. بنابراین انگیزه‌ای برای طرح بحث به این شیوه وجود ندارد. فاطمه علیهاالسلام از سخن گفتن فرشته با او در رنج و فشار نبود بلکه از این رنج می‌برد که این

فرشته وقایعی را که در آینده بر فرزندان او خواهد گذشت، برایش بیان می‌کرد. در کتاب المحتضر آمده: وقتی پدر فاطمه علیهاالسلام وفات کرد، به علی علیه‌السلام گفت: صدای کسی را می‌شنوم که از وقایعی که بر فرزندانم خواهد گذشت، برایم سخن می‌گوید. علی علیه‌السلام گفت: هرگاه صدایش را شنیدی برایم، املا کن. پس فاطمه علیهاالسلام برای علی علیه‌السلام املا می‌کرد و او می‌نوشت. روایت شده که به اندازه‌ی سه برابر قرآن است اما چیزی از قرآن در آن نیست. هنگامی که تکمیل شد، علی علیه‌السلام آن را «مصحف فاطمه» نامید. زیرا فاطمه، محدَّثه‌ای بود که فرشتگان با او سخن می‌گفتند. [۷۲] . خود این اشکال‌کننده بلافاصله پس از سخن پیشین خود روایت ابوعبیده را ذکر کرده که در آن آمده: «جبرئیل نزد فاطمه علیهاالسلام می‌آمد و او را در عزای پدرش تسلیت و سرسلامتی می‌داد و درباره‌ی پدرش و جایگاه او سخن می‌گفت و از آنچه پس از او بر فرزندش خواهد گذشت و علی علیه‌السلام آن را می‌نوشت. این مصحف فاطمه است». [۷۳] . [صفحه ۱۰۲] مجلسی اوّل این حدیث را صحیح خوانده است. [۷۴] بنابراین حکم برخی به ضعف این روایت جای تأویل دارد. زیرا ظاهراً منظور از ابوعبیده، ابوعبیده‌ی حذّاء یعنی زیاد بن ابی‌رجاء است که ثقه و مورد اعتماد است. ما سبب اینکه برخی او را مدائنی دانسته‌اند، نمی‌دانیم. در حالی که ندیده‌ایم که ابن‌رئاب روایتی از این مدائنی نقل کرده باشد. از مدائنی جز یک روایت نقل نشده است. شاید از اشتباه راویان باشد که به غلط به او نسبت داده‌اند. هرگاه ابوعبیده گفته شود، منظور ابوعبیده‌ی حذّاء است خصوصاً که ابن‌رئاب چندین روایت از او نقل کرده درحالی که چیز قابل اعتنایی از مدائنی ندارد. [۷۵] . جالب توجه اینکه همین گوینده در حاشیه بر این حدیث می‌گوید: «این روایت ظاهر در این است که علم فقط به پیشامدهای مربوط به ذریه‌ی زهرا علیهاالسلام اختصاص دارد، در حالی که بر مبنای روایت دیگر، اعم از آن است. حتی از ظهور زنادقه در سال ۱۲۸ ه.ق سخن می‌گوید و این چیزی است که امام باقر علیه‌السلام در مصحف فاطمه خوانده است». می‌گوییم: در نهایت اینکه روایت مذکور اثبات می‌کند که جبرئیل درباره‌ی وقایعی که بر فرزندان زهرا علیهاالسلام خواهد گذشت، با او سخن گفته است و چیزی در این روایت نیامده که بر نفی وجود اخبار غیبی دیگر در مصحف زهرا علیهاالسلام دلالت کند. روشن است که اثبات، نفی ماعدا نمی‌کند. همچنین در این روایت چیزی نیست که دلالت کند این روایت در صدد نفی علوم و امور دیگری در مصحف زهرا علیهاالسلام است. اما به یک نکته مورد اهتمام فاطمه علیهاالسلام که آن را به علی علیه‌السلام می‌گوید، توجه می‌دهد. چه درباره‌ی وقایعی است که [صفحه ۱۰۳] برای فرزندانش پیش خواهد آمد. ۳- حدیث حبیب خثعمی هم هست که می‌گوید: منصور به محمد بن خالد نوشت: درباره‌ی زکات از مردم مدینه و از جمله امام صادق علیه‌السلام سؤال کند. امام علیه‌السلام به سؤال او پاسخ داد. عبداللّه بن حسن گفت: این را از کجا گرفتنی؟ فرمود: در کتاب مادرت فاطمه خواندم. [۷۶] . برخی در تعلیق بر این حدیث گفته‌اند: «ظاهر حدیث این است که کتاب فاطمه- یعنی مصحف فاطمه- مشتمل بر حلال و حرام است». می‌گوییم: ۱- سند این حدیث ضعیف است. ۲- تعبیر «کتاب فاطمه» در روایت فضیل بن سکره از امام صادق علیهاالسلام نیز آمده است. [۷۷] هیچ ضرورتی ندارد که مقصود «مصحف فاطمه» باشد که فعلاً مورد بحث ماست تا چه رسد که بدان جزم داشته و آن را از مسلّمات بدانیم. زیرا فاطمه علیهاالسلام کتابهای دیگری غیر از این مصحف نیز داشته است: ۱- کلینی از علی، از پدرش، از ابن ابی‌عمیر، از اسحاق بن عبدالعزیز، از زراره از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: فاطمه علیهاالسلام نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله اظهار دلتنگی کرد. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برگ خرمایی به او داد و فرمود: آنچه در آن است، بیاموز. در آن آمده بود: «هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، همسایه‌اش را اذیت نمی‌کند. هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی می‌دارد. هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید یا سکوت [صفحه ۱۰۴] کند». [۷۸] . ۲- ابن‌مسعود گفت: مردی نزد فاطمه علیهاالسلام آمد و عرض کرد: ای دختر رسول خدا! آیا رسول خدا چیزی نزدت گذاشته که به من بدهی. فرمود: ای کنیز! حریر را بیاور. کنیز در پی حریر گشت اما آن را نیافت. فرمود: وای بر تو، پیدایش کن که به اندازه‌ی حسن و حسین برایم ارزش دارد. کنیز آن را که در پارچه‌ای پیچیده بود، پیدا کرد. در آن آمده بود:

«محمد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله گفت: کسی که همسایه‌اش از شرّش در امان نباشد، مؤمن نیست». هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، همسایه‌اش را اذیت نمی‌کند. هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید یا سکوت کند. همانا خداوند انسان نیکوکار، بردبار بخشاینده را دوست دارد و انسان ناسزاگوی حریص بسیار درخواست‌کننده را دشمن. همانا حیا از ایمان است و ایمان در بهشت، ناسزاگویی از بدزبانی است و بدزبانی در جهنم». [۷۹] . این دو روایت نیز دلالت ندارد که زهرا علیهاالسلام آن را نوشته و تألیف کرده است بلکه روایت اول برعکس این گفته دلالت دارد. زیرا می‌گوید: «پیامبر صلی اللّه علیه و آله برگ خرمایی به او داد و فرمود: آنچه در این است، بیاموز». ۳- شیخ صدوق به سند خود از ابونضره، از جابر، روایتی آورده که مفاد آن [صفحه ۱۰۵] چنین است: جابر، بر فاطمه علیهاالسلام وارد شد تا تولد فرزندش حسین را به او تبریک بگوید. فاطمه علیهاالسلام صحیفه‌ای (در برخی منابع: لوحی) سفید در دست داشت. از فاطمه علیهاالسلام پرسید آن چیست؟ فرمود: در این صحیفه نام امامان از فرزندانش نوشته شده و نهی فرمود از اینکه کسی اجازه یابد به آن دست بزند مگر پیامبر یا وصی پیامبر، یا اهل‌بیت پیامبر اما هرکس اجازه دارد که از ظاهرش به باطنش بنگرد. پس به آن نگاه کرد و خواند... سپس آنچه را در آن صحیفه خواند، بیان کرد. [۸۰] .

تعارض در احادیث مصحف زهرا

این گوینده ادعا کرده: احادیث مصحف فاطمه علیهاالسلام با هم متعارض است. زیرا بعضی از روایات می‌گوید: این مصحف را رسول خدا صلی اللّه علیه و آله املا کرد و علی علیه‌السلام نوشت. [۸۱] بعضی دیگر می‌گوید: پس از وفات پیغمبر، فرشته‌ای به نزد فاطمه علیهاالسلام می‌آمد و با او سخن می‌گفت و علی علیه‌السلام آن را نوشت. همین مصحف فاطمه شد. [۸۲] . در پاسخ می‌گوییم: تعارض در روایات یعنی اینکه ظاهر روایات همدیگر را تکذیب کند، یک روایت چیزی را اثبات کند و دیگری همان را نفی. در صورتی که نتوان به گونه‌ای بین دو روایت متعارض جمع کرد، باید هر دو یا یکی را رد کرد. البته در صورتی که روایت دوم مرجحی داشته باشد. اما احادیثی که از مصحف [صفحه ۱۰۶] فاطمه علیهاالسلام سخن می‌گوید، چنین نیست. چه می‌توان بین آنها جمع کرد. چه ممکن است بخشی از مصحف به املای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و کتابت علی علیه‌السلام باشد و بخشی دیگر به املای فرشته برای فاطمه و کتابت علی علیه‌السلام. این بخش پس از رحلت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله نوشته شده که فرشته نزد فاطمه علیهاالسلام می‌آمد و او را در اندوه رحلت پدرش تسلیت می‌داد. وصیت فاطمه علیهاالسلام نیز در این مصحف آمده است. [۸۳] . خلاصه اینکه: شاید هدف از بیان این مطلب که پیامبر علیهاالسلام بخشی از این کتاب را املا فرموده اثبات این نکته بوده که مصحف فاطمه علیهاالسلام مورد قبول رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله بوده و به امضای آن حضرت رسیده است تا هم بیانگر صحت مطالب وارده در مصحف باشد و هم نشانگر اهمیّت عظیم و شرافت والای مصحف زهرا علیهاالسلام. حدیثی که می‌گوید: «جبرئیل فاطمه علیهاالسلام را تسلیت می‌داد» با حدیثی که می‌گوید: «فرشته‌ای با او سخن می‌گفت و او را تسلیت می‌داد» تعارض ندارد. زیرا ممکن است این فرشته، جبرئیل باشد. [۸۴] علاوه بر این، مجلسی این حدیث را صحیح خوانده است. [۸۵] .

تصویر تعارض به گونه‌ی دیگر

این گوینده از گونه دیگری از تعارض، بین روایات مصحف فاطمه علیهاالسلام یاد کرده می‌گوید: «دو روایت می‌گوید: این مصحف به خط علی علیه‌السلام است که از آنچه فرشته به فاطمه علیهاالسلام می‌گفت، نوشت اما روایات دیگر که می‌گوید: این مصحف مشتمل بر حلال و حرام و وصیت فاطمه علیهاالسلام است، بر این مطلب دلالت ندارد. بنابراین [صفحه ۱۰۷] چاره‌ای جز ترجیح نداریم». می‌گوییم: پیش از این درباره‌ی این سخن وی مطالبی گفتیم حال افزون بر آن می‌گوییم: اینکه گفت: «چاره‌ای جز

ترجیح نداریم». بدان معنی است که این اخبار با هم تعارض دارد و نمی‌توان همه‌ی آنها را پذیرفت بلکه باید براساس مرجحات، بخشی از این روایات را رد کرد و بخشی دیگر را پذیرفت. این سخن نادرست است. زیرا: ۱- وجود دو روایت که تصریح دارد مصحف فاطمه علیهاالسلام به خط علی علیه‌السلام است، بدان معنی نیست که روایت دیگر که در این باره چیزی نمی‌گوید، آن را نفی می‌کند بلکه متعرّض این مطلب نشده است. زیرا در صدد بیان جهات دیگری است که با وجود آن، انگیزه یا اجباری در ذکر املاکننده و کاتب نبوده است. اگر دو روایت وجود دارد که تصریح می‌کند علی علیه‌السلام کاتب مصحف است آیا حداقل یک روایت هست که تصریح کند فاطمه علیهاالسلام مؤلف و نویسنده‌ی این مصحف است؟! پس چرا جزم و یقین به اینکه مصحف فاطمه علیهاالسلام به خط او نوشته شده است در حالی که این جزم و یقین، مخالف روایاتی است که دلالت دارد مصحف فاطمه علیهاالسلام به خط علی علیه‌السلام است. ۲- ما ندانستیم چگونه بین روایاتی که بعضی از آنها می‌گوید: علی علیه‌السلام کاتب مصحف است، بعضی دیگر می‌گوید: در مصحفی که علی علیه‌السلام نوشت، حلال و حرام آمده، و بعضی دیگر می‌گوید: وصیت فاطمه علیهاالسلام در این مصحف آمده است تعارض وجود دارد! آیا اینکه دو دسته آخر نگفته که علی علیه‌السلام کاتب مصحف فاطمه علیهاالسلام است، [صفحه ۱۰۸] موجب می‌شود که این روایات با روایات دسته اول متعارض باشد؟! پس تعارض و تنافی روایات کجاست؟ ۳- هنگامی که به این روایات مراجعه کردیم، دیدیم که: روایت حماد بن عثمان بیان کرده که در مصحف فاطمه علیهاالسلام چیزی از حلال و حرام وجود ندارد. در روایت حسین بن ابی‌العلاء ملاحظه کردیم که ضمیر در: «و فیه مایحتاج الناس الینا» به مصحف فاطمه علیهاالسلام برنمی‌گردد بلکه مرجع ضمیر، جفر است. بنابراین حلال و حرام در جفر است نه در مصحف فاطمه علیهاالسلام. روایت خثعمی از کتاب فاطمه سخن می‌گوید نه از مصحف فاطمه علیهاالسلام. گفتیم که فاطمه علیهاالسلام نوشته‌های دیگری غیر از مصحف نیز داشته است. آنچه درباره‌ی اختلاف اغراض در ذکر خصوصیات بیان کردیم در برخی وجوه خود با نقل وقایعی که بر زهرا علیهاالسلام گذشته، شباهت دارد. چه برخی، تهدید آتش زدن، برخی جمع هیزم، برخی آوردن آتش، دیگری آتش زدن و شعله‌ور شدن آتش، دیگری شکستن در و وارد شدن به خانه، دیگری فشار زهرا علیهاالسلام بین در و دیوار و سقط جنین او، دیگری سیلی یا زدن به دست یا پهلو یا به پشت یا به بازوهایش، دیگری شکستن پهلوهایش، دیگری زدن عمر، دیگری زدن مغیره، دیگری زدن قنفذ به دستور عمر و دیگری زدن خالد بن ولید او را نقل کرده‌اند. در حالی که بین این روایات هیچگونه تکاذبی نیست بلکه هر کدام گوشه‌ای از ماجرای زهرا علیهاالسلام را نقل کرده‌اند: یکی به واسطه‌ی تعلق هدفش به یک جنبه‌ی خاص، دیگری به این جهت که همان گوشه برایش ثابت شده است یا شرایط سیاسی چنین اقتضا کرده است و... علاوه بر این، اختلاف در جزئیات نقل به اصل ثبوت حادثه زیان نمی‌زند. بلکه آن را تأکید می‌کند. خصوصاً که بسیاری از افراد در پی ثبوت جزئیات حوادث نیستند. زدن فاطمه علیهاالسلام ثابت است اما راویان در اینکه چه کسی او را زد با هم [صفحه ۱۰۹] اختلاف دارند. این احتمال هم هست که همگی دراین کار هولناک و زشت شرکت داشته‌اند ولی در اثر ازدحام و شلوغی معرکه مسائل درهم آمیخته است. در خصوص مصحف فاطمه علیهاالسلام نیز وضع چنین است. با این تفاوت که علت تنوع نقل ماجرای زهرا علیهاالسلام غالباً گرایشات سیاسی، مذهبی و غیره است اما در مورد مصحف، سبب اختلاف نقل این است که برخی خواسته‌اند مقام زهرا علیهاالسلام را بیان کنند، و برخی اهمیت مصحف منسوب به آن حضرت، و صحت مطالب آن را. ممکن است چیز دیگری باشد قریب به این یا آن. ما نتوانستیم بدانیم که چه انگیزه‌هایی او را بر آن داشته که این همه اصرار ورزد که در مصحف فاطمه علیهاالسلام احکام شرعی آمده است. همچنان که موفق نشدیم علل و اسباب بسیاری از مسائلی را که در این زمینه و در زمینه‌های متنوع و فراوان دیگر مطرح کرده را بفهمیم. [صفحه ۱۱۱]

تلاشهای مذبوحانه و نقد کتاب سلیم بن قیس

اشاره

سرآغاز از اعتبار انداختن قضایای خود با همه‌ی دانشمندان مناقشه کردم... انکار زدن زهرا علیهاالسلام، تبرئه ستمگران زدن زهرا علیهاالسلام برایم مهم نیست و ربطی به عقیده ندارد گردنه‌ی صعب‌العبور اجتهاد و خطا کتاب سلیم بن قیس کتاب سلیم قابل اعتماد است منشأ ایراد به کتاب سلیم [صفحه ۱۱۳]

سرآغاز

در این فصل شماری از پرسشها و علامت‌هایی سؤالی را خواهیم خواند که در مقابل تهاجم دار و دسته هیئت حاکمه به فاطمه علیهاالسلام گذاشته شده است. اینان در انجام مراحل کودتای خود علیه برنامه الهی و ابلاغ نبوی، و غصب خلافت از صاحب بر حق آن که نصّ و نصب بر حقانیت او تأکید داشت و خود نیز در روز غدیر خم با او بیعت کردند و با خدای خود عهد نمودند که بدان وفا کنند و بیعت نشکنند؛ به خانه‌ی دختر پیامبر صلی اللّه علیه و آله حمله بردند. برخی این تهاجم را انکار کرده یا در حدوث چیزی جز تهدید به آتش زدن خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام شک نموده‌اند. وی مدعی شده که این قضیه ربطی به عقاید ندارد و در توجیه این موضع خود مطالبی بیان کرده و از جمله تأکید نموده که باید پیش از آنکه دیگران قضایای ما را مورد مناقشه قرار دهند و از اعتبار بیندازند، ما خود آن را نقد کنیم. از اینگونه سخن گفتن برداشت می‌شود که این قضایا واقعاً از درجه‌ی اعتبار ساقط است. معنای سخنش این است که پیش از دیگران آن را از وجه اعتبار ساقط کنند، ما خود آن را از اعتبار بیندازیم. ما در این فصل درباره‌ی نادرستی این سخن مطالبی بیان خواهیم کرد گوشه‌هایی از این پرسشها و ایرادهای مبتنی بر استحسانات و اعتبارات و ترجیحات غیر قابل [صفحه ۱۱۴] قبول و اعتماد را بیان خواهیم کرد که اگر بی‌اساس و بر پایه‌ی گرایشهای درونی نباشد، برخی جوانب مسأله را مورد ملاحظه قرار داده و برخی دیگر را که شایسته ملاحظه و دقت بوده، نادیده گرفته است. چه اصول بررسی و تحلیل موضوعات حساسی مثل مسأله مورد بحث ما اقتضا می‌کند که همه‌ی جوانب امر مورد ملاحظه و دقت قرار گیرد. آنچه از سخنان این اشکال‌کننده در این فصل خواهیم آورد بطور خلاصه چنین است: ۱- باید پیش از آنکه دیگران قضایای ما را مورد مناقشه قرار دهند و از اعتبار بیندازند، خود آن را نقد کنیم. ۲- میزان درستی این سخن او که با همه‌ی دانشمندان مناقشه کرده ولی نتوانسته‌اند او را قانع کنند. ۳- آیا انکار زدن زهرا علیهاالسلام یعنی تبرئه ظالمین؟ ۴- زدن زهرا علیهاالسلام ربطی به عقیده ندارد. پس چرا این همه اهمیت داده می‌شود؟ ۵- عمده در این موضوع خطیر کتاب سلیم بن قیس است که نه در این موضوع قابل اعتماد است نه در موضوعات دیگر. گویا این شخص خیال کرده که اگر در کتاب سلیم شک نماید و آن را از میدان مباحث علمی دور سازد از بخش مهمی از نصوصی که او را به زحمت انداخته، راحت خواهد شد. چه این روایات دار و دسته‌ی هیئت حاکمه را به جنایاتی متهم کرده که نه قابل دفاع است و نه قابل توجیه. خواهیم دید که تشکیکات مطرح شده درباره‌ی این کتاب ارزشمند که ابن‌غضائری معروف به کثرت شک و ایراد، آغازگر آن بود نه قابل اعتماد است و نه [صفحه ۱۱۵] قابل استناد. در کنار این، توضیحات مختلفی خواهید دید که به اقتضای مباحث متنوع و ضرورت بیان صریح، کافی و وافی آن، بیان کرده‌ایم.

از اعتبار انداختن قضایای خود

هنوز می‌شنویم که کسی می‌گوید: «باید قضایای خود را به شیوه‌ی خاص خود مورد نقد و بررسی قرار دهیم و الّا دیگران آن را مورد مناقشه قرار خواهند داد و از درجه‌ی اعتبار خواهند انداخت». این بدان معنی است که اگر برخی از مسائل را مورد مناقشه قرار دهیم، دیگران توجیهی برای دشمنی با ما نخواهند داشت خصوصاً که این قضیه از اصول دین نیست و ما غصب خلافت را

بزرگترین جنایت می‌دانیم. زیرا به همه جامعه اسلامی مربوط است. باید دانست که آنچه درباره‌ی مسأله زهرا علیهاالسلام گفته‌ایم بر پایه‌ی این احساس نبوده که باید وحدت اسلامی را حفظ کرد. ما هنوز آمادگی داریم که در خانه‌مان با هرکس تمایل دارد، در این خصوص مناقشه کنیم. بفرمایند و در هر چیزی با ما مناقشه کنند. پاسخ: ۱- آنچه بر زهرا علیهاالسلام گذشت دور از غصب خلافت نیست. زیرا وقایعی که بر او گذشت در جهت کمک به غصب خلافت صورت گرفت. بنابراین ماجرای زهرا علیهاالسلام بیگانه از غصب خلافت نیست. اگر به تعبیر این گوینده غصب خلافت بزرگترین جنایت است، باید دانست که شیوه‌ای که برای انجام آن در پیش گرفتند بر زشتی و هولناکی آن افزوده است. بنابراین باید شناخت جنایاتی که برای رسیدن به خلافت، در حق زهرا علیهاالسلام [صفحه ۱۱۶] مرتکب شدند دلیلی قاطع باشد بر واقعیت اقدامات آنان و طبیعت شرایطی که غصب این امر بسیار مهم را که به همه جامعه اسلامی مربوط است، در بر گرفته بود. ۲- ما نمی‌دانیم چه ملازمه‌ای است بین عدم نقد و بررسی قضایا توسط ما و از درجه‌ی اعتبار انداخت آن توسط دیگران. آیا تا این اندازه سست و ضعیف است؟! آیا معقول است که وی می‌خواسته بگوید: باید پیش از آنکه دیگران قضایای ما را از درجه‌ی اعتبار ساقط کنند، ما خود، آن را از اعتبار بیندازیم؟! ۳- او در سخنان دیگری می‌گوید: فقط پرسشهایی را مطرح می‌کند و نه قصد مناقشه آن را دارد و نه در پی یافتن پاسخ آن است بلکه از دیگران می‌خواهد که بدان پاسخ دهند و خودش نه نفی می‌کند و نه اثبات. آیا کسی که نه نفی می‌کند و نه اثبات، از کسانی شمرده می‌شود که قضایا را به شیوه‌ی خاص مورد مناقشه قرار می‌دهند؟! او تصریح دارد که بحث درباره‌ی شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام برایش مهم نیست. پس چرا اصرار می‌ورزد که درباره‌ی همین مسأله پرسشهایی برانگیزد؟! روشن است کسی که به طرح پرسشهای استفهامی بسنده می‌کند نباید رسوا شود، و لذا کسی تاکنون چنین فردی را رسوا نکرده است. بلی، گاهی اوقات رسوا کردن کسی که موضوعی را به شیوه‌ی غیر علمی مطرح می‌کند، درست و بلکه لازم است. او موضوع را برای عموم مطرح می‌کند تا در نفوس مردم ساده که توان لازم برای تحلیل مسائل و کسب علم و معرفت ندارند، ایجاد شبه کند، بدون آنکه پاسخ قانع‌کننده‌ای ارائه نماید، بلکه می‌بینید به شیوه‌ی «طرح سؤالات» دهها دلیل در نفی آن می‌آورد. حال کسی آمده که تلاش دارد یک پاسخ علمی به مردم ارائه دهد، این را افشاگری و رسوایی می‌نامند!! ۴- انصاف نیست که وی از مردم دعوت کند که برای مناقشه قضایا به خانه‌اش [صفحه ۱۱۷] بروند و در پشت چهاردیواری با او مناقشه کنند اما حق خود بداند که از همه ابزارهای تبلیغاتی موجود اعم از رادیو، تلویزیون و مطبوعات برای اعلان هرچه به ذهنش خطور می‌کند حتی اگر فقط چند پرسش باشد یا آرایی درباره‌ی قضایای اساسی و غیر اساسی اسلامی، استفاده کند در حالی که افتخار می‌کند این کار عادت او است. حال اگر کسی بخواهد نظر خود را که با دیدگاه این شخص مخالف است، اعلان کند حتی اگر کوچکترین کلمه‌ای که اشاره به وی باشد، بر زبان بیاورد، اقدام او را مبارزه‌جویی، خروج از مسلّمات و بی‌اعتبار ساختن خود می‌داند. آنگاه اتهامات مختلفی بر او وارد می‌کند و با راه انداختن جنگ روانی و بکار بردن کلمات نیش‌دار و گزنده به رویارویی با او می‌رود. به این اعتبار که جرمی سنگین مرتکب شده و خود را در معرض خطری بزرگ قرار داده است. ۵- شیوه‌ی برخورد این شخص با برخی از قضایا نشان می‌دهند که گرایشی وجود دارد که بنا به هر دلیل، برخی از جناحهای اسلامی را از خود خشنود می‌سازد و الّا چه اصراری بر این ادّعا دارد که مهاجمینی که عمر آنان را با خود آورد، زهرا علیهاالسلام را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. سپس با به زبان آوردن اینکه علی علیه‌السلام معارض خلافت و متمرد بود. به همین دلیل می‌خواستند او را بازداشت کنند. زیرا طبیعت امور اقتضا می‌کند که متمردان رام و وادار به تسلیم شوند، و مسلمانان نص غدیر را به گونه‌ی دیگری فهمیده بودند... در این باره در مباحث آتی سخن خواهیم گفت. ۶- درست است که هجوم به زهرا علیهاالسلام از اصول دین نیست اما بدان معنی نیست که هیچ‌گونه ارتباطی با عقیده ندارد بلکه یکی از مهمترین مسائل اسلام و ایمان است. چه به امام و امامت پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ربط دارد و درباره‌ی مسأله‌ای [صفحه ۱۱۸] که محور اساسی اختلافات بزرگ امت اسلامی در قضایای دین و ایمان است، دیدگاهی واضح

به مردم می‌دهد. بنابراین تهاجم غاصبان خلافت به زهرا علیهاالسلام یک حادثه‌ی تاریخی سیاسی، و مرتبط با امام و امامت است که خود یک مسأله عقیدتی خطیر و بسیار مهم است.

با همه دانشمندان مناقشه کردم..

او می‌گوید: با تمام دانشمندان ایران و دیگر کشورها درباره‌ی مسأله زدن زهرا علیهاالسلام و مسائل دیگر مناقشه کردم اما آنان مرا قانع نکردند! می‌گوییم: ما از میزان درستی این سخن چیزی نمی‌دانیم. زیرا: ۱- ما در انجام چنین مناقشه‌ای شک و بلکه جزم داریم که چنین مناقشه‌ای انجام نشده است. زیرا علمای ایران اسلامی به تنهایی دهها هزار نفرند. حال کی توانسته با آنان گرد هم آید تا چه رسد که با همه‌ی آنان مناقشه کرده باشد؟! ۲- چرا ما و دیگران که به اینگونه قضایا اهتمام می‌ورزیم و آن را با دقت پی‌گیری می‌کنیم از این مناقشات آگاه نشدیم و خبرش به ما نرسید. در حالی که سالیان دراز، نزدیک به سی سال در ایران زندگی کردیم؟! بلکه برعکس، بسیاری از مراجع شیعه مخالفت خود را با گفته‌های وی گاهی شفاهی و گاهی کتبی اعلام کرده‌اند. این دلالت دارد که وی با این علماء و مراجع مناقشه نکرده و گفته‌هایش را پیش از این نشنیده‌اند. ۳- ما از نتیجه‌ی این مناقشه خبر نداریم. آیا توانسته همه علما را در ایران و دیگر کشورها قانع کند یا آنان او را قانع کرده‌اند؟ یا هر کدام بر موضع و دیدگاه خود باقی مانده‌اند؟ یا برخی قانع شده‌اند و برخی نه؟ اگر وی همه‌ی آنان را قانع می‌کرد حتماً آشکار می‌شد و دنیا از این امر مهم و [صفحه ۱۱۹] خطیر که علمای شیعه در طول اعصار متمادی در آن اجماع داشته‌اند، به فریاد و جنبش می‌آمد. و اگر همه بر مواضع خود پافشاری کرده‌اند، این نابودی وی است. زیرا حتی یک دانشمند پیدا نکرده که در این مسأله که برای اثبات آن به جمع شواهد و دلایل پرداخته و به همه‌ی علماء عرضه می‌کند تا آن را برایشان اثبات نماید، با وی موافق باشد اگر برخی قانع شده و رأی وی را پذیرفته‌اند. البته اگر بود تاکنون آشکار می‌شد. یکی از این علماء را که توانسته قانع کند، اگر واقعاً عالم است، به ما نشان دهد. یک احتمال که شاید احتمال نزدیکتر باشد، باقی مانده و آن اینکه: وی قانع شده باشد. همچنان که خود وی این نکته را در یکی از نامه‌های خود که خواستار توزیع و نشر آن شد، اعلام کرد. حال از او می‌پرسیم: چرا حال برگشته و رأی مخالف را مطرح و با حرارت و اصرار تمام از آن دفاع می‌کند؟!

انکار زدن زهرا، تبرئه ستمگران

می‌گوید: نفی زدن زهرا علیهاالسلام و سقط جنین، و شکستن پهلوی وی، و غیر ذلک به معنای تبرئه احدی از ستمگران به ساحت او نیست. مگر این چه اشکالی دارد؟ می‌گوییم: ما منظورش را درست متوجه نشدیم. معنای صریح نفی زدن زهرا علیهاالسلام تبرئه دیگران از اقدام برای زدن او است. همین‌گونه است نفی سقط جنین، نفی شکستن پهلو، نفی آتش زدن و هجوم آوردن به خانه زهرا علیهاالسلام. اگر کسی که متهم به ده اتهام است، از نُه اتهام تبرئه شود، آیا این بدان معنی است که همچنان در همان نُه اتهام که از آن تبرئه شده، مجرم است؟! اگر همه‌ی آنان بی‌گناه باشند و هیچ‌یک از این جنایات را در حق زهرا علیهاالسلام [صفحه ۱۲۰] مرتکب نشده باشند مگر تهدید صرف، که درباره‌ی این نیز گفته می‌شود: صوری بود تا ساکنان خانه را بترسانند، و شایسته نیست که جدّی گرفته شود خصوصاً که می‌گویند: جایگاه و منزلت زهرا علیهاالسلام مانع از اقدام به ارتکاب هر چیزی در حقّ او می‌شد. دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که مردم بواسطه‌ی آن، مهاجمان را مورد سؤال و مؤاخذه قرار دهند و بلکه ممکن است در آینده گفته شود: آنان به وظیفه‌ی دینی خود عمل کردند و خداوند بواسطه‌ی همین تهدید هم آنان را ثواب خواهد داد. زیرا هدفشان حفظ اصل اسلام و جمع پراکندگی مسلمانان و برحذر داشتن امت از مشکلات و اختلافات خطرناک بود. دقیقاً چنان که سخن برخی را تفسیر کرده‌اند که در بستر بیماری رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله گفت: پیغمبر هذیان می‌گوید؛ می‌گویند: موضع

صحیح و مترقی همین بود. زیرا اگر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله آن را می‌نوشت، اختلافات برانگیخته می‌شد و مسلمانان دسته دسته می‌شدند. [۸۶] اینان توجه نکرده‌اند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به مردم فرمود: هرگز پس از من گمراه نشوید. آیا فراموش کرده‌اند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیز امور را درست می‌سنجید و از قبل نتایج کارهای خود را می‌دانست؟!

زدن زهرا برایم مهم نیست و ربطی به عقیده ندارد

او می‌گوید: زدن زهرا علیهاالسلام، و سقط جنین او، و شکستن پهلوی او یک مسأله تاریخی است و ربطی به عقیده ندارد. لذا نمی‌خواهد به این مسأله شخصی اهمیت دهد. خواه پهلوی زهرا علیهاالسلام شکسته باشد یا نه. این در دایره‌ی اهتمامات او قرار نمی‌گیرد. این تعبیر خود او است. می‌گوییم: ۱- اگر این مسأله در دایره توجهات این شخص یا آن دیگری قرار نمی‌گیرد، [صفحه ۱۲۱] پس چرا از هر طرف به جمع شواهد و ادله می‌پردازد تا آن را نفی نماید یا حداقل در آن تشکیک کند؟ و چرا آنگاه که طوفانی بر ضد او به پا شد، عقب‌نشینی کرد و چنانکه خودش می‌گوید تقیه پیش گرفت؟! و سخنانی سازگار با دیدگاه منتقدان خود بر زبان آورد و سپس بازگشته و از نو با شدت و اصرار فراوان این مسأله را برمی‌انگیزد و با مبارزه‌جوییها مقابله می‌کند و مشکلاتی بوجود می‌آورد و دیگران را به گونه‌های مختلف متهم می‌کند فقط به این جرم که نظر وی را در این باره پرسیده‌اند و به علت اینکه نظرش را علناً و با این شکل و در این شرایط زمانی و در این برهه خاص اعلام کرده است، تا چه رسد که به او اعتراض کنند. می‌گوید: آنان نمی‌فهمند، غوغا سالارند، دچار عقده‌ی روانی هستند و بر پایه غرایز حرکت می‌کنند و... علاوه بر این به گونه‌ای آنان را متهم می‌کند که مجازاتش مرگ است تا مردم را در تجاوز به آنان گمراه سازد. آنگاه که آنان را از مزدوران سازمان جاسوسی اسرائیل می‌خواند. وی همواره آنان را متهم می‌کند و می‌کوشد تا شخصیت معنویشان را خدشه‌دار سازد. ۲- چرا به آنچه بر زهرا علیهاالسلام گذشته اهمیت نمی‌دهد؟ چرا شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام یا سقط جنین وی برایش یکسان است؟ آیا هر قضیه‌ای که در تاریخ اتفاق افتاده، درست نیست که بدان اهمیت دهیم؟ یا لازم است که در دایره‌ی توجّهات ما قرار نگیرد؟ پس چرا امامان علیهم‌السلام و پیش از آنان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به ماجرای زهرا علیهاالسلام و ماجرای امام حسین علیه‌السلام و یارانش در کربلا- اهمیت دادند؟ و چرا خودش حادثه‌ای را که سالها پیش اتفاق افتاده و احتمال دارد نوعی ارتباط با وی داشته باشد، همواره یادآوری می‌کند و آن را از مسائل و قضایای بزرگ [صفحه ۱۲۲] اسلامی برمی‌شمارد امّا به قضایای مشابه آن مثل کشتار مکه، و سقوط هواپیمای ایرانی با سیصد سرنشین بی‌گناه توسط آمریکاییها اهمیت نمی‌دهد؟ همانگونه به مسأله‌ای که شاید از مهمترین قضایا در تاریخ اسلام باشد و ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم در همه‌ی زمینه‌ها و در عرصه‌های مختلف آن دارد، یعنی: زدن زهرا علیهاالسلام و شکستن پهلوی او، اهمیت نمی‌دهد! ۳- کسانی که این جنایات را در حق زهرا علیهاالسلام مرتکب شدند، مهمترین مقام پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله یعنی امامت و خلافت را در اختیار گرفتند. شهرستانی می‌گوید: «بزرگترین اختلاف بین امّت، اختلاف امامت است. زیرا در اسلام، در هیچ زمان، هیچ شمشیری چون شمشیری که به خاطر امامت کشیده شد، به خاطر یک قاعده‌ی دینی کشیده نشد». [۸۷] . خضری می‌گوید: این مسأله (ترک خلافت بدون راه‌حل مشخص) «سبب بسیاری از حوادثی است که بر مسلمانان وارد شد و باعث انواع دو دستگی‌ها و جنگهای پی‌درپی که تقریباً هیچ زمانی از آن خالی نیست، خواه بین او خانواده و خواه بین دو شخص، گردید». [۸۸] . روشن است که: شناسایی کسانی که اهل‌بیت علیه‌السلام را از مقامشان دور کردند و آنان را از مراتبی که خداوند برایشان قرار داده، پایین آوردند، و نیز آشکار کردن کارشان، و واضح نمودند میزان جسارتشان بر خداوند و پیغمبر صلی اللّه علیه و آله امری ضروری و مطلوب هر مسلمان است. زیرا به مهمترین قضیه‌ی تاریخ اسلام مربوط است. به عبارت روشن‌تر، لوازم این حادثه به عقیده ارتباط دارد اگر چه بگوییم اصل [صفحه ۱۲۳] حادثه به آن ربطی نداشته باشد. مثلاً وقتی در قرآن می‌خوانیم که زن لوط صلی اللّه علیه و آله و سلم مهمانان شوهرش را به قوم خود که در ارتکاب

کار زشت با مردان حریص بودند، لو داد؛ تعجب می کنیم و می گوییم: آیا سزاوار است که قرآن تاریخ قوم لوط را در خصوص این خصلت زشت و پست ثبت کند؟! آیا احدی می‌تواند بگوید: من شخصاً به این مسأله بی‌ارزش که در قرآن آمده، اهمیت نمی‌دهم؟! یا قضیه را به گونه‌ی دیگر می‌فهمیم و می گوییم: اگر خداوند سبحان می‌خواست برای قوم لوط تاریخ‌نگاری کند، برای سایر ملّتها مثل فینیقیها، کلدانیها، آشوریها، رومی‌ها، ساسانیان و دیگران تاریخ‌نگاری می کرد و می‌دیدیم که از بسیاری از سیاستها، شئونات و حوادث بزرگ و خطرناکی که بر آنها گذشته، سخن می گوید. اما اینگونه نیست. لذا اینکه خداوند به ذکر این مسأله در خصوص قوم لوط بسنده کرده، می‌رساند که خداوند اراده فرموده که از لوازم حادثه نتایجی بگیریم که در بسیاری از زمینه‌ها به عقیده، شریعت یا مفاهیم اخلاقی و حیاتی مربوط است. بدون تردید ما گرایش دوم را در پیش خواهیم گرفت و از همه این لوازم، جوانب و معنانی‌ای که قرآن اراده کرده با آن زندگی کنیم و در حکایت زن لوط و قومش بدان توجه نماییم؛ بحث خواهیم کرد تا هرچه بیشتر و بیشتر از آن معرفت و شعور، و ایمان و طهارت و صفا کسب کنیم. در این قضیه معانی حیاتی بسیار مهم می‌بینیم که باید از آن آگاه شویم. این قصه پس از توجه دادن به زشتی عملشان، بیانگر مبارزه‌طلبی قوی از سوی زن لوط علیه‌السلام است. زنی که از توانمندیهای علمی و فکری مطلوبی برخوردار نیست به مبارزه‌طلبی مردی پیامبر می‌رود که از همه قدرتها برخوردار است خصوصاً قدرت مبارزه‌طلبی در زمینه اقناع. زن لوط علیه‌السلام در مسأله‌ای به مبارزه شوهرش می‌رود که [صفحه ۱۲۴] شوهر از انگیزه‌ی لازم برای مقاومت در برابر آن و از طریق دین، عقیده، قداست، اخلاق و شرف انسانی برخوردار است. زیرا مبارزه‌طلبی با او در مورد مهمانانش بود و در مسأله‌ای که به شرف، کرامت، دین، اخلاق و رسالت او مربوط می‌شد. قضیه‌ی زهرا علیهاالسلام و آنچه پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر او گذشت، نیز یک حادثه تاریخی است که به لحاظ دلالتهای التزامی‌اش بسیار مفید است. زیرا فرق است بین اینکه گفته شود که غاصبان خلافت بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله، چنان زهرا علیهاالسلام را زدند که جنینش سقط شد و پهلوی مبارکش شکست، و بین اینکه بعضی می گویند: غاصبان خلافت فقط تهدید کردند که خانه فاطمه علیهاالسلام را آتش خواهند زد. سپس گفته می‌شود: آنان به فاطمه علیهاالسلام احترام می گذاشتند یا لااقل به واسطه‌ی موقعیت و احترامی که نزد مردم داشت، از بدرفتاری با او می‌ترسیدند. این بدان معنی است که تهدید آنان صوری بود نه جدی. سپس دیگران مجالی می‌یابند که بگویند: آنان در مسأله خلافت اجتهاد کردند ولی دچار اشتباه شدند و به خطا رفتند. سپس به منظور آماده‌سازی مخاطب برای پذیرش اینکه آنان در غصب خلافت مأجورند، می گوید: «پیامبر صلی اللّه علیه و آله بر امامت علی علیه‌السلام تأکید کرد اما صحابه نص او را به گونه‌ای دیگر فهمیدند». یعنی مسأله غصب خلافت نه اقدامی عدوانی بود و نه غصب یک حق معلوم، بلکه فقط و فقط فهم بد سخن رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله بود که آن هم منحصر به متجاوزان و غاصبان نبود بلکه همه‌ی صحابه آن را به همین نحو فهمیدند. چه در جای دیگر می گوید: «پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غدیر بر (امامت) علی علیه‌السلام تأکید کرد اما طبیعت سخن او مردم را به شک می‌اندازد». بنابراین از شما می‌خواهند که بگویید: الف، سپس بگویید: ب، و همینگونه تا آخر. [صفحه ۱۲۵]

گردنه‌ی صعب العبور

بزرگترین مشکل اینان، زدن زهرا علیهاالسلام و سقط جنین، و به آتش کشیدن، و وارد شدن به خانه‌ی او با عنف و خشونت هرچه تمامتر، بدون توجیه قابل قبول و معقول است. اگر علی علیه‌السلام در مقابلشان ایستاده بود، این گره می‌توانست با متهم کردن او به متجاوز بودن در مقابل مهاجمان باز شود. آنچه کار اینان را مشکل‌تر می کند، سخنان پیامبر صلی اللّه علیه و آله در حق فاطمه علیهاالسلام است و اینکه این حوادث بلافاصله پس از رحلت آن حضرت دقیقاً در خانه زهرا علیهاالسلام به شیوه‌ای غیر قابل دفاع یا توجیه صورت گرفت. آنچه مرتکب شدند از یک جهت مخالف شرع و دین است و از سوی دیگر مخالف اخلاق انسانی و وفای به

عهد با پیامبری که آنان را از ظلمتهای جاهلی به نور آورد و در حالی که در لبه‌ی پرتگاه جهنم بودند، آنان را از افتادن در آن نجات داد. از سوی دیگر مخالف عواطف پاک و احساسات انسانی، و وجدان و ضمیر آگاه، و تمام تعبیر عرفیات، سجایا و حتی عادات بشری. و از کسی که مرتکب این جنایات بزرگ شده خواسته می‌شود که امام امت باشد، در جای رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله بنشیند و امین دین، انسان، اخلاق، ارزشها، و اموال، و عرض مردم باشد و امنیت، کرامت و عزّت آنان را تأمین کند و انسان را بر پایه فضیلت، دین و اخلاق پرورش دهد. اگر خود این شخص مرتکب اعمالی شود که نشانه عدم صلاحیت وی برای تصدّی این مقام باشد، چه کارهایی که از او سرزده در این باره پیامدهای منفی آشکاری داشته است؛ این بدان معنی است که شناخت این حوادث و جنایات عظیم برای همه‌ی مردمی که برای آن شخص اثری در همه‌ی واقعیت فکری، سیاسی و [صفحه ۱۲۶] مذهبی خویش معتقدند، و او نقش حساسی در همه‌ی مفاهیم، امور دینی و ایمانی، و حتی در سطح احساسات و عواطف آنان دارد، به صورت یک ضرورت اجتناب ناپذیر جلوه می‌کند. بنابراین، آنچه از این شخص سرزده اموری شخصی که فقط مربوط به خود او باشد، نیست. چه آنچه مرتکب شده یک حالت عارضی یا شهوت سرکش نبوده بلکه نشانگر روحیات و نیز دیدگاه وی درباره‌ی تعالیم دین و ارزش رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله نزد او، و خشونت و حقیقت مشاعر و احساسات انسانی و اخلاقیات و ارزشهای او است. مسأله این نیست که او اجتهاد کرده، پس اگر خطا کرد یک اجر می‌برد و اگر درست، دو پاداش. چنانکه پیروان مکتب خلفا برای ما روایت کرده‌اند و ما از آنان گرفته‌ایم و بدون تحقیق آن را تکرار می‌کنیم. سپس بر پایه‌ی همین قاعده (!!) جنگ عایشه و معاویه با علی علیه‌السلام را برایمان توجیه می‌کنند که هر کدام به واسطه جنگ با علی و قتل دهها هزار مؤمن و مسلمان بی‌گناه، یک پاداش می‌برند. بالاتر اینکه ادعا کرده‌اند که عبدالرحمن بن ملجم در قتل علی علیه‌السلام اجتهاد کرد امّا اشتباه کرد. پس به واسطه‌ی این جنایت یک پاداش می‌برد. [۸۹] ابولغادیه قاتل عمار بن یاسر نیز اجتهاد کرد ولی به خطا رفت. پس بواسطه‌ی قتل عمار یک پاداش دارد. [۹۰] . بنابراین قضیه‌ی زهرا علیهاالسلام در زندگانی فکری و ایمانی ما یک قضیه‌ی اساسی است و با یک امر اساسی اسلام ارتباط تنگاتنگ دارد. پس سزاوار نیست که آن را سبک شماریم یا از اهمیّت آن بکاهیم. [صفحه ۱۲۷]

اجتهاد و خطا

اولین کسی که مقوله اجتهاد، و خطای در اجتهاد را برای توجیه گناهان دیگران مطرح کرد، تا آنجا که ما می‌دانیم، خلیفه‌ی اوّل بود. آنگاه خلیفه‌ی دوم به اصرار از او خواهان کیفر خالد بن ولید شد. خالد، مالک بن نویره یکی از صحابه معروف را کشت. چون مالک از به رسمیت شناختن حکومت جدید امتناع ورزید و در همراهی و وفاداری با علی علیه‌السلام اصرار داشت. او در همان شب قتل مالک با زن وی آمیزش کرد. دقیقاً در همین مناسبت بود که ابوبکر سخن معروف خود را گفت: «تأوّل فأخطأ» یا «اجتهد فأخطا». [۹۱] . سپس روایت کردند که هرکس درست اجتهاد کند دو اجر می‌برد و هر که اشتباه کند یک اجر. این را عمرو بن عاص، ابوهریره و عمر بن خطاب روایت کرده‌اند. [۹۲] . این مقوله به مثابه اکسیر و بلکه بالاتر از اکسیری است که خاک را طلا می‌کند. چه زشت‌ترین و هولناکترین جنایات را بر اساس همین قاعده (!!) توجیه کردند. از جمله: قتل بیگناهان در جنگ جمل و صفین، قتل علی علیه‌السلام، قتل عمار بن یاسر، لعن علی علیه‌السلام بر بالای هزاران منبر در هزار ماه، قتل حسین علیه‌السلام و ذبح فرزندانش، و اسارت دختران پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و بردن آنان از شهری به شهری و... به منظور تعمیم فایده، به یک نسل کامل از مردم نشان اجتهاد اعطا شد [۹۳] تا [صفحه ۱۲۸] همه‌ی خطاهایش را توجیه کند. در حالی که میان آنان زناکار، شراب‌خوار، قاتل، سارق و... بودند تا چه رسد به خروج بر امام زمان، و نیز عالم و جاهل در حدّی که بلد نبود وضو بگیرد یا زنش را طلاق دهد. حتی گفته‌اند: آنچه انجام دادند به اجتهاد بود و عمل به اجتهاد واجب است و در عمل به واجب نمی‌توان کسی را فاسق خواند. [۹۴] . برخی گفته‌اند برای صحابه عمل به رأی در مقابل نص جایز است. این از اختصاصات آنان است و دیگران

چنین حقی ندارند. [۹۵] . مقولات فراوان دیگری نیز هست که در کتاب الصحیح من سیرةالنبی الاعظم صلی اللّه علیه و آله، ج ۱ آورده‌ایم.

کتاب سلیم بن قیس

کسانی هستند که از استشهاد به احادیث کتاب سلیم بن قیس در ماجرای زهرا علیهاالسلام دل خوشی ندارند. می‌گویند: روایتی غیر از آنچه در این کتاب آمده، بیاورید. به نظر شما چه سری در اتخاذ این موضع در قبال سلیم بن قیس و کتاب او نهفته است؟! او می‌گوید: «کتاب سلیم بن قیس- که منبع عمده در این موضوع است- به شهادت شیخ مفید و دیگران قابل اعتماد نیست. علاوه بر این، مطالب چنان در این کتاب به هم خلط شده که بر احدی پوشیده نیست». [صفحه ۱۲۹] می‌گوییم: ۱- کتاب سلیم بن قیس منبع عمده در نقل ماجرای زهرا علیهاالسلام نیست. چه علاوه بر آنچه در این کتاب آمده، روایات فراوان و بلکه متواتری از معصومین علیهم‌السلام، و نیز متون تاریخی بسیاری هست که تاریخ‌نگاران از هر مذهب و عقیده‌ای، در کتابهای خود آورده‌اند. ما بخش بزرگی از آن را در همین کتاب خواهیم آورد. ۲- کتاب سلیم یکی از نخستین کتابهایی است که قدمای اصحاب نوشته‌اند و بیانگر اصول و مسلمات مذهب به طور عام است. دانشمندان شیعه آن را پذیرفته و اظهار رضایت کرده‌اند. ما در این کتاب ارزشمند اثری از این درهم آمیختگی ادعایی نمی‌بینیم و مدّعی نیز حتی یک مورد که بتواند شاهدی بر مدّعای او باشد، ارائه نداده است مگر همین ادّعای موهوم. شاید ناخشنودی مدّعی از آنچه در این کتاب آمده، ناشی از این باشد که مذاق وی با بسیاری از مطالب این کتاب سازگاری ندارد بلکه این کتاب، بعضی از ایده‌های مدعی را نقض می‌کند. ما هیچ توجیهی برای کنار گذاشتن کتاب سلیم از فرهنگ تاریخ و اعتقادی خود نمی‌بینیم بلکه قدمت تألیف و ارتباط با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و شماری از امامان پس از او، باعث شده که بر بسیاری از کتابهای دیگر که دهها سال بعد نوشته شده، برتری داشته باشد. در تلاش برای تقریب مطلب به گونه‌ای که با دقّت و وضوح بیشتری حقیقت کتاب و میزان اعتبار آن و دلایل شک در صحت آن بیان شود، می‌گوییم:

کتاب سلیم قابل اعتماد است

آنچه وی درباره‌ی کتاب سلیم گفته قابل قبول نیست. زیرا: ۱- صرف تشکیک در یک کتاب برای ردّ مطالب آن کافی نیست. مگر اینکه به [صفحه ۱۳۰] دلایل تشکیک تصریح شود و شواهد و دلائل کافی برای تشکیک در نسبت کتاب یا وجود خلط و اشتباه در آن یا ساختگی بودن مطالب کتاب ارائه گردد. بدون این نمی‌توان به تشکیک مدّعی توجه کرد. این یک امر بدیهی و آشکار است. ۲- اگر به کتاب سلیم مراجعه کنیم چیزی در آن نمی‌بینیم جز اینکه نویسنده سلیم است و موافق مذهب و الّا چیزی در آن نیامده که احتمالاً غلوّ در شأن امامان باشد حتی به پندار کسانی که ذکر بعضی از معجزات را غلو می‌دانند. معذلک در کافی و دیگر کتابهای شیعه چند برابر روایات کتاب سلیم، آمده و ما راهی برای ردّ آن نداریم. از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که درباره‌ی یاران خود فرمود: «بدترین و منفورترین آنان نزد من کسی است که هرگاه حدیثی شنید که به ما نسبت داده و از ما روایت می‌شود، عقلش آنرا درک نکند و قلبش آن را نپذیرد بلکه از آن متنفر باشد و انکار کند و بدانچه می‌گوید، کفر ورزد. او نمی‌داند که شاید این حدیث از ناحیه‌ی ما خارج شده باشد و سندش به ما برسد. پس بدین ترتیب از ولایت ما خارج می‌شود». [۹۶] . فرمود: «حدیثی را که کسی برای شما می‌آورد، تکذیب نکنید. شما نمی‌دانید شاید از حق باشد و بدین ترتیب خداوند را در بالای عرش تکذیب کنید. [۹۷] . ۳- سخنان علماء درباره‌ی کتاب سلیم دلالت دارد که این کتاب از اصول متقن و کاملاً معتبر است. در اینجا گوشه‌ای از دیدگاههای آنان را می‌آوریم. [صفحه ۱۳۱] نعمانی در کتاب الغیبه [۹۸] پس از آوردن اخبار فراوان از کتاب سلیم می‌گوید: «کمتاب سلیم یکی از اصولی است که اهل علم و حاملان حدیث اهل‌بیت علیهم‌السلام آن را روایت کرده‌اند. این کتاب

قدیم‌ترین اصل است. زیرا همه‌ی آنچه در این کتاب آمده از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و از مقداد و سلمان فارسی و ابوذر و کسانی که به راه آنان رفته‌اند، از آنها که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دیده‌اند و از آن دو شنیده‌اند. این کتاب یکی از اصولی است که شیعه بدان مراجعه می‌کند و مورد اعتماد علمای شیعه است». [۹۹] . علّامه متبحر، شیخ آغابزرگ تهرانی می‌گوید: «از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: هر یک از شیعیان و دوستداران ما که کتاب سلیم بن قیس هلالی نزد او نباشد، نه چیزی از امر ما نزد او است و نه چیزی از اسباب ما می‌داند. این کتاب ابجد شیعه است، و سری از اسرار آل‌محمد صلی اللّه علیه و آله». [۱۰۰] . «در مختصر البصائر آمده: ابان بن ابی‌عیاش، کتاب سلیم را در حضور جمعی از بزرگان اصحاب امام سجاد علیه‌السلام از حمله ابوالطفیل، برای آن حضرت خواند. زین‌العابدین علیه‌السلام آن را تأیید کرد و فرمود: این احادیث ماست که همه صحیح است». [۱۰۱] . شیخ ابوعمرو کشّی بیان کرده که همین حدیث پس از امام سجاد علیه‌السلام به عرض امام باقر علیه‌السلام رسید. اشک از چشمانش جاری شد و فرمود: «سلیم راست گفته است. پس از شهادت جدم حسین، نزد پدرم آمد. من نزد او نشسته بودم. دقیقاً همین حدیث را برای پدرم خواند. پدرم فرمود: راست گفت. پدرم و عمویم حسن [صفحه ۱۳۲] همین حدیث را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام برایم روایت کردند». [۱۰۲] . احمد بن حنبل نیز در مسند به این کتاب اشاره کرده است. [۱۰۳] . ابن‌الندیم درباره‌ی آن می‌گوید: «این اولین کتابی است که از شیعه آشکار شده است». [۱۰۴] منظورش این است که کتاب سلیم، اولین کتابی است که امر شیعه در آن آشکار شده است. [۱۰۵] . بدرالدین سبکی می‌گوید: «اولین کتاب شیعه، کتاب سلیم است». [۱۰۶] . جمع زیادی از قدمای اصحاب از کتاب سلیم نقل کرده‌اند. از جمله: ثقةالاسلام کلینی در کافی، رئیس المحدثین شیعه، شیخ صدوق در خصال و من لایحضره الفقیه، فرات در تفسیر خود، در کتابهای زیر نیز از کتاب سلیم نقل شده است: عیون‌المعجزات، الاحتجاج، اثبات الرجعه، الاختصاص، بصائرالدرجات، تفسیر ابن ماهیار، والدر النظیم فی مناقب الائمة اللهامیم. اینان با اسانید گوناگون که اکثرشان به ابان بن عیاش منتهی می‌شود، از سلیم روایت می‌کنند. سلیم کتاب خود را به گونه‌ی مناوله به ابان داد. به گونه‌های دیگر غیر از مناوله نیز از سلیم روایت می‌کند. [۱۰۷] . نجاشی، سلیم را در شمار اندک متقدمان سلف صالح شیعه در تصنیف آورده است. [۱۰۸] شیخ طوسی [۱۰۹] و ابن شهر آشوب مازندرانی [۱۱۰] هم به او اشاره کرده‌اند. [صفحه ۱۳۳] مسعودی می‌گوید: «قطعیان به امامت، دوازده نفرند که سلیم بن قیس هلالی حصر آنان در عدد دوازده را در کتابش آورده است». [۱۱۱] . علّامه سید بن طاووس می‌گوید: «در این کتاب روایاتی آمده که به لزوم قدردانی از مؤلف و صحت کتاب گواهی می‌دهد». [۱۱۲] . ملا محمدتقی مجلسی می‌گوید: «دو شیخ اعظم به صحت کتاب سلیم حکم کرده‌اند. معذلک متن کتاب دالّ بر صحت آن است». [۱۱۳] . و نیز گفته است: در صحت این کتاب همین بس که مورد اعتماد کلینی و صدوق بوده است. و دلیل صحت این کتاب نزد من، همین است. محدث متبحر، شیخ حرّ عاملی، کتاب سلیم را از کتب قابل اعتماد خوانده که مؤلفان و دیگران به صحت آن گواهی داده‌اند و قرائن به ثبوت آن حکم می‌کند و به تواتر از مؤلفان نقل شده و یا صحت انتساب کتب به آنان دانسته شده است. [۱۱۴] . برای ملاحظه دیدگاههای علامه سید مصطفی تفرشی، علامه سید هاشم بحرانی، علامه مدقق شیروانی و فاضل متبحر میرحامد حسین صاحب کتاب عبقات‌الانوار و دیگران به مقدمه‌ی کتاب سلیم بن قیس، ج ۱، صص ۱۰۹- ۱۱۳ نوشته‌ی فاضل معاصر شیخ محمدباقر انصاری زنجانی خوئینی مراجعه کنید. علامه سید محسن امین رحمه‌اللّه نیز بدان اعتماد کرده و در کتاب المجالس السنیه از آن نقل نموده است. در پایان می‌گوید که آن را از مصادر موثق و مصنفات مشهور [۱۱۵] گرفته است. علامه امین این کتاب را به عنوان تحریری نو از سیره معصومین علیهم‌السلام [صفحه ۱۳۴] نوشته تا مواردی را که به نظرش مغشوش یا دروغ است از سیره‌ی آنان بپیراید. [۱۱۶] .

منشأ ایراد به کتاب سلیم

منشأ ایراد به کتاب سلیم دو چیز است: اول: گفته‌ی محمد بن ابی‌بکر به پدرش هنگام مرگ او: در کتاب سلیم آمده: سلیم با عبدالرحمان بن غنم ملاقات کرد. او گفته معاذ بن جبل و سالم غلام ابوحذیفه و ابوعبیده به هنگام مرگشان را به او گفت. آنان گفته بودند که به هنگام مرگ، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و علی علیه‌السلام را دیده‌اند که هر دو، آنان را به جهنم بشارت داده‌اند. سپس سلیم با محمد بن ابی‌بکر ملاقات کرد. گفته ابوبکر به هنگام مرگ پدرش همین سخن را از او شنیده است و گفتگوی خود با پدرش را با تمام جزئیات برای سلیم شرح داد. این گفته‌ها مطالب بسیار ارزشمندی است که از یک کودک دو یا سه ساله انتظار نمی‌رود بلکه نیاز به آگاهی کامل و معرفت و تدبیر دارد. سپس به سلیم گفت که نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفته و آنچه از پدرش شنیده و آنچه عبداللّه بن عمر از پدر خودش شنیده، همه را به آنان حضرت گفته و حضرت به او فرموده: آنچه این پنج نفر- معاذ بن جبل، سالم، ابوعبیده، و ابوبکر- گفته‌اند را کسی برایم نقل کرده که از تو و پسرعمو راستگوتر است. منظور حضرت، رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله است که قبل از رحلت یا بعد از آن در خواب، این سخنان را به او گفته است. یا شاید منظور امام، فرشته‌ای باشد که با ائمه علیهم‌السلام سخن می‌گوید. پس شهادت محمد بن ابی‌بکر در مصر، سلیم با امیرالمؤمنین ملاقات کرد و از آن حضرت درباره‌ی گفته‌های محمد بن ابی‌بکر پرسید. حضرت فرمود: «محمد رحمه‌اللّه راست گفته است. او شهید و زنده است و روزی می‌خورد». سپس امام علیه‌السلام در [صفحه ۱۳۵] تقریر کلام محمّد بیان فرمود که اوصیای او همه محدّث هستند. [۱۱۷] . تفصیل گفتگوی محمد و پدرش در کتاب سلیم آمده است. [۱۱۸] . می‌گوییم: علّامه متبحر و یگانه دوران، شیخ‌الاسلام مجلسی رحمه‌اللّه می‌گوید: «این خبر یکی از مسائلی است که سبب قدح کتاب سلیم شد. زیرا محمد- چنانکه در اخبار شیعه و سنی آمده- در حجةالوداع به دنیا آمد. لذا به هنگام مرگ پدرش دو سال و چند ماه سن داشت. پس چگونه می‌توانست این سخنان را بر زبان آورد و آن حکایات را به یاد؟! و شاید از مواردی که نسخه‌نویسان یا راویان در آن تصحیف کرده‌اند و گفته‌اند: این یکی از معجزات امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در محمد ظاهر شده است. یکی از فضلا می‌گوید: در یکی از نسخه‌های کتاب که به دست من رسیده، دیدم که عبداللّه بن عمر، پدرش را به هنگام مرگ موعظه کرد. الحق که نمی‌توان به واسطه‌ی چنین چیزی در کتاب معروف بین محدثان که امثال کلینی، و صدوق، و دیگر قدما بدان اعتماد کرده‌اند، و بیشتر اخبار آن مطابق روایاتی است که با اسانید صحیح و در اصول معتبر آمده، قدح و اشکال کرد. کمتر کتابی از اصول و مصادر از چنین مطالبی خالی است». [۱۱۹] . افزون بر بیان علامه مجلسی نکات زیر را بیان می‌کنیم: ۱- شیخ محمد باقر زنجانی می‌گوید: «صفار، و صدوق، و شیخ مفید، و ابراهیم بن محمد ثقفی پیش از آنان همین حدیث را عیناً با استناد به سلیم از طریق دیگری غیر از کتابش روایت کرده‌اند». [۱۲۰] . [صفحه ۱۳۶] ۲- بخشی از این حدیث در کتابهای دیگر آمده مثل: تقریب المعارف از فقیه جلیل‌القدر شیخ ابوالصلاح حلبی و کتاب امالی و کافیه شیخ مفید مدینةالمعاجز از علامه مقدس سیدهاشم بحرانی به نقل از ابن‌عباس و کعب‌الاحبار. [۱۲۱] . داستان سخن گفتن محمد بن ابی‌بکر با پدرش به هنگام مرگ را عماد طبری در کامل بهایی [۱۲۲] ، غزالی در سرّالعالمین، و ابن‌جوزی در تذکرةالخواص [۱۲۳] آورده‌اند. ۳- آنچه درباره‌ی سن محمد به هنگام مرگ پدرش گفته‌اند، کلام نهایی نیست. برخی گفته‌اند که محمد در این زمان پنج سال- اگر در سال هشتم هجری متولد شده باشد- و یا چهار سال- اگر در حجةالوداع در سال نهم هجری به دنیا آمده باشد- سن داشته است. علاوه بر این، شاید این کودک از نوابغ باشد. علّامه‌ی مجلسی احتمال داده که این جریان یکی از معجزاتی است که خداوند سبحان برای امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آشکار کرده است. [۱۲۴] . به هر حال وجود یک حدیث معضل در یک کتاب باعث وارد کردن خدشه در همه کتاب نمی‌شود. ضمن اینکه احتمال وجود تصحیف یا سهو نویسنده در آن می‌رود، یعنی اینکه عبدالرحمان ابی‌بکر باشد نه محمد بن ابی‌بکر. احتمالات دیگری، نیز در این باره هست. در کتابهای معتبر موارد فراوانی از این قبیل آمده اما از اعتبار آن نکاسته است. دوم: امامان سیزده نفرند: در کتاب سلیم روایتی از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمده: «خداوند یک نظر به ساکنان [صفحه ۱۳۷] زمین کرد: از میان آنان دو مرد برگزید: یکی من

که مرا به رسالت مبعوث کرد و دیگری علی بن ابیطالب... خداوند بار دیگر نظری کرد و پس از ما دوازده وصی از اهل‌بیت من برگزید و آنان را یکی پس از دیگری برگزیدگان امتم قرار داد». [۱۲۵] . می‌گوییم: این نمی‌تواند سبب ایراد در کتاب سلیم شود. زیرا: ۱- احتمال زیاد می‌رود که واژه‌ی «فاختار بعدنا اثنی عشر» تصحیف واژه‌ی «بعدی» باشد خصوصاً که «نا» و «ی» در نوشتن تا حدودی به هم نزدیک است. علامه مجلسی و دیگران گفته‌اند که در برخی نسخه‌ها این واژه را «بعدی»، یعنی بدون تصحیف دیده‌اند. [۱۲۶] مجلسی احتمال داده که احد عشر (یازده) باشد و نسخه‌نویسان تصحیف کرده باشند. [۱۲۷] . آنچه بر این مطلب دلالت دارد اینکه: این حدیث عیناً در جای دیگری از همین کتاب آمده و به جای «بعدنا»، «بعدی» آمده است. [۱۲۸] . ۲- طبق بررسی آماری شیخ محمد باقر انصاری در کتاب سلیم غیر از حدیث مورد بحث، در بیست و چهار مورد دیگر به گونه‌ای صریح و آشکار آمده که امامان دوازده نفرند. [۱۲۹] . بنابراین تمسک به این مورد برای اشکال کردن در کل کتاب به این دلیل که امامان را سیزده نفر قرار داده، بی‌معناست. اگر همین یک مورد دلیل جعلی بودن کتاب است باید که بیست و چهار مورد دیگر دلیل اصالت و صحت آن باشد. خصوصاً با وجود احتمال قوی در تصحیف [صفحه ۱۳۸] «بعدی» به «بعدنا» چنانکه بدان اشاره کردیم. ۳- آیةاللّه خویی رحمه‌اللّه می‌گوید: «شمول کتاب بر امر باطل در یک یا دو مورد، دلیل بر ساختگی بودن آن نیست. چگونه باید چنین باشد و حال آنکه در بیشتر کتابها حتی کافی که دقیق‌ترین و متقن‌ترین کتابهای حدیثی است، بیش از این آمده است». [۱۳۰] . علامه مجلسی می‌گوید: «... این نمی‌تواند سبب قدح باشد. زیرا کمتر کتابی از چند برابر این تصحیف و تحریف خالی است. مثل این مورد در کافی و دیگر کتابهای معتبر موجود است و از دیدگاه پژوهشگران پنهان نمی‌ماند». [۱۳۱] . ۴- مسعودی (و: ۳۴۵ ق) می‌گوید: «قطعیان به امامت، دوازده نفرند که سلیم بن قیس هلالی حصر آنان در عدد دوازده را در کتاب خود آورده است». [۱۳۲] . شماری از علماء کتاب سلیم را از جمله‌ی مصادر قدیمی می‌دانند که بر ائمه‌ی دوازده‌گانه تأکید کرده است. [۱۳۳] . این و آن می‌رساند که در حدیث مورد بحث تصحیف صورت گرفته است. ۵- علامه محقق شیخ محمدتقی شوشتری شماری از موارد مشابه را از کافی بیان کرده است. [۱۳۴] او می‌گوید: «این از سوء تعبیر راویان است وگرنه مثل آن در کافی نیز هست در باب: ما جاء فی النص علی الائمة الاثنی عشر، در خبری از پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمده: من و دوازده نفر از فرزندانم و تو ای علی! ستونهای زمین هستیم... پس هنگامی که دوازده نفر از فرزندانم از دنیا بروند، زمین ساکنان خود [صفحه ۱۳۹] را فروبرد». [۱۳۵] . در خبر دیگری از آن حضرت صلی اللّه علیه و آله آمده: «از فرزندانم دوازده نقیب نجیب... آخرشان قائم است». [۱۳۶] . این هر دو روایت را ابوسعید عصفری در اصل خود با لفظ احد عشر (به جای اثنا عشر) آورده است. [۱۳۷] . در خبر سوم از جابر انصاری آمده که گفت: «بر فاطمه علیهاالسلام وارد شدم. لوحی نزد او بود که نام اوصیای از فرزندانش در آن بود. آن را شمارش کردم، دوازده نام بود». [۱۳۸] . صدوق این روایت را بدون «من ولدها: از فرزندانش» در اکمال‌الدین، عیون اخبارالرضا، و خصال، آورده است. [۱۳۹] . در خبر چهارم از امام باقر علیه‌السلام منقول است: «دوازده امام از آل‌محمد که همه‌ی آنان محدَّث هستند و همه از فرزندان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام». [۱۴۰] . صدوق در عیون اخبارالرضا و خصال، این حدیث را چنین آورده: «همه‌ی آنان محدَّث هستند و از فرزندان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از آنان است». [۱۴۱] . در خبر پنجم از ابوسعید خدری در پرسشهای یهودی از امامان پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده: حضرت به او فرمود: «این امّت را دوازده امام [صفحه ۱۴۰] هدایت از ذریّه‌ی پیغمبر او است. آنان از (نسل) من هستند.... اینان دوازده نفر از ذریه‌ی اویند که با پیامبر در منزل او همراهند». [۱۴۲] . مضمون این حدیث را نعمانی، بدون قید «من ذریة نبیّها: از ذریّه‌ی پیغمبر او» آورده است. [۱۴۳] این نص کلام علّامه شوشتری است که در قاموس‌الرجال آمده است. [۱۴۴] . [صفحه ۱۴۱]

دیدگاه شیخ مفید

اشاره

سرآغاز استشهاد به اقوال دانشمندان اجماع در مظلومیت زهرا علیهاالسلام گفتار شیخ مفید در الارشاد آنچه شیخ طوسی گفته، شیخ مفید نمی‌گوید کتاب الاختصاص، نوشته‌ی شیخ مفید نسخه‌های کتاب الاختصاص [صفحه ۱۴۳]

سرآغاز

کسانی هستند که تلاش دارند در هر آنچه بر زهرا علیهاالسلام گذشته جز تهدید به آتش زدن خانه او و غصب فدک، ایجاد شک نمایند. حتی از شدّت همین تهدید کاسته، آن را یک تهدید صوری می‌دانند یا این ادعا که: «کسانی که خلیفه‌ی دوم برای تهاجم به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام آورد، دلهایشان مالامال از محبت زهرا علیهاالسلام بود، حال چگونه می‌توانیم تصور کنیم که به او هجوم آورند». او می‌گوید: «مردم به زهرا علیهاالسلام احترام می‌گذاشتند و او را گرامی می‌داشتند. لذا اقدام به کاری بر ضدّ او، کار سهل و آسانی نبود». یعنی: تهدید به آتش کشیدن خانه‌اش صوری بود نه جدّی. وی می‌افزاید: «سرکرده‌ی مهاجمان، زهرا علیهاالسلام را استثنا کرد و از دایره‌ی تهدید بیرون برد». چه کلمه‌ی «و إنْ» را که او در پاسخ کسی که گفت: «فاطمه در خانه است» بر زبان راند، چنین تفسیر کرده: «منظور از «وَ إنْ» این است که ما به فاطمه کاری نداریم بلکه برای دستگیری و بازداشت علی آمده‌ایم». سپس به آنچه در فصل پیش آوردیم و در فصلهای دیگر خواهیم آورد، استشهاد کرده است. آنچه در این فصل می‌خواهیم بدان اشاره کنیم، این است که گفته‌های برخی از بزرگان مذهب و پرچمداران علم و دانش را مؤید گفته‌های خود می‌داند. وی در این باره به دیدگاه چند تن از بزرگان شیعه استشهاد کرده است: [صفحه ۱۴۴] ۱- شیخ مفید رحمه‌اللّه. ۲- آیةاللّه شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء رحمه‌اللّه. ۳- آیةاللّه سید عبدالحسین شرف‌الدین رحمه‌اللّه. در این فصل، ابتدا سخنان شیخ مفید رحمه‌اللّه را می‌آوریم و سپس توضیح می‌دهیم که این سخنان در اثبات گفته‌های وی مفید نیست. این مهم را طی چند مطلب بیان می‌کنیم.

استشهاد به اقوال دانشمندان

گفتیم که وی در تأیید تشکیکات خود در ماجرای زهرا علیهاالسلام و بلایا و مصائبی که بر آن حضرت گذشت، به گفته‌های برخی از بزرگان علمای مذهب مثل مفید، کاشف‌الغطاء و شرف‌الدین استشهاد می‌کند. پیش از ورود به مناقشه‌ی صحت آنچه به نان نسبت داده، میل داریم یک مسأله مهم را در مورد استشهاد به اقوال علماء به طور کلی تذکر دهیم. پس می‌گوییم: وی در مخالفتهای فراوان خود در امور دین که مورد پذیرش و اجماع بزرگان و دانشمندان است، عذر می‌آورد که فلان عالم اینگونه گفته و فلان عالم آنگونه. وی در اینگونه عذرآوری خویش به مسائل فقه بسنده نمی‌کند بلکه آن را به عقاید، تاریخ، تفسیر، و دیگر زمینه‌ها نیز می‌کشاند. گاهی اوقات نیاز پیدا می‌کند که پیش از اعلان عقاید خود با مقدمات گوناگون چنان زمینه‌سازی کند که از زشتی و شگفتی آن بکاهد. سپس در مناسبتهای پی‌درپی اظهار می‌دارد که هنوز سرگرم بررسی موضوع است و در همین زمان به گونه‌ای اشاره می‌کند که منتظر نتایج مطلوب است. آنگاه که هیچ‌یک از فقها را موافق گفته‌های خود ندید به اعتبار احتیاط وجوبی به نقیض گفته‌اش پناه می‌برد و با این اقدام، به موافقت خود با فتوا در آینده [صفحه ۱۴۵] اشاره بلکه در مسیر رسیدن به آن جهت‌گیری می‌کند. مثلاً قول به اینکه احوط حرمت ریش تراشیدن است، را گامی در راه رسیدن به فتوای حلیت و قابل استشهاد برای آن می‌داند. پس ملاحظه می‌کنید که می‌گوید: فلان عالم و فقیه معروف نزد توده‌ی مردم، اولین کسی است که چنین گفته است. هنگامی که به کتابها و دانشنامه‌های فقهی مراجعه می‌کنید، می‌بینید که چنین نیست بلکه پیش از فقیه معروف، شمار زیدی از فقها چنان دیدگاهی داشته‌اند. مثلاً در مناسبتهای زیاد بارها و بارها گفته می‌شود که مرجع بزرگ تقلید، آیةاللّه سید محسن حکیم

رحمه‌اللَّه اولین کسی است که در خلاف با اجماع به طهارت اهل کتاب فتوا داده است. هدف این است که خلاف اجماعهای خود را توجیه کنند. در حالی که ابن ابی‌عقیل، ابی‌جنید، شیخ مفید در یکی از گفته‌هایش، و شاید شیخ طوسی که همه از بزرگان فقهای قدیم امامیه‌اند، پیش از آیة‌اللَّه حکیم رحمه‌اللَّه به طهارت اهل کتاب فتوا داده‌اند. مثال دیگر: وقتی از همین شخص سؤال می‌شود که به چه دلیل بازی با آلات قمار را حلال اعلام کرده است، می‌بینیم که به آرای امام خمینی رحمه‌اللَّه استشهاد می‌کند که با حلال کردن شطرنج که از آلات قمار است، با اجماع مخالفت کرده است. در حالی که امام خمینی رحمه‌اللَّه شطرنج قمار را حلال نکرده بلکه فرموده‌اند: «بازی با شطرنج، اگر از قمار بودن خارج شده باشد، جایز است». این یک قضیه‌ی تعلیقیه شرطیه است که صدق آن مستلزم صدق طرفین آن نیست. به علاوه واضح است که تعلیق فتوای جواز به یک شرط، به معنای مخالفت با فتوای به حرمت بدون همان شرط، نیست. هنگامی که فتاوای شاذ وی به گونه‌ای قابل توجه زیاد می‌شود، می‌بینیم که آن را چنین توجیه می‌کند که فلان عالم به این فتوا داده و فلان عالم به آن، و همینطور. [صفحه ۱۴۶] ما نمی‌دانیم که چرا همواره در خصوص مسائلی که دیدگاه شاذ دارند ولی این شخص با آن موافق است، حق با آنان است امّا در فتاوای دیگر که با افکار این شخص مخالف است، هم آنان اشتباه می‌کنند و هم مشهور تا چه رسد به اینکه آنان فتوایی داشته باشند که با فتوای مشهور مخالف باشد و این آقا هم با آنان موافق نباشد. علاوه بر این جمع شدن فتاوای شاذ فراوان نزد یک شخص واحد موجب می‌شود که وی از دایره‌ی مذهب فقهی آنان خارج شود. البته هیچ فقیهی پیدا نمی‌شود که برخی از فتاوای او موافق شاذ بسیار اندکی باشد که نه زیانی می‌زند و نه او را از دایره‌ی مذهب فقهی‌اش خارج می‌کند. اینک پس از این مقدمه به موضوع اصلی که در این فصل مورد بحث ماست، می‌پردازیم:

اجماع در مظلومیت زهرا

برخی می‌گویند: بین عالمان مذهب اجماع وجود دارد که زهرا علیهاالسلام مظلوم واقع شد و کتک خورد و بلکه جنینش سقط شد. در مقابل کسی هست که در این اجماع ایجاد شک می‌کند و گفتار شیخ الطائفه طوسی در تلخیص الشافی او را قانع نمی‌کند که تأکید کرده بین شیعه اختلافی وجود ندارد که فاطمه علیهاالسلام را زدند و جنینش را سقط کردند. روایت ماجرای زهرا علیهاالسلام به صورت بسیار گسترده در کتابهای شیعه و به صورت مستفیض از طریق دیگران، نیز او را قانع نمی‌سازد. روایات شیعه از ائمه معصومین علیه‌السلام درباره‌ی مظلومیت زهرا علیهاالسلام آنقدر زیاد و متنوع است که می‌توان متواتر دانست. در اینجا ابتدا سخن شیخ طوسی و علامه‌ی کاشف‌الغطاء و به دنبال آن، مناقشه وی را در این باره می‌آوریم. [صفحه ۱۴۷] ۱- شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (و: ۴۶۰ ه) شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی می‌گوید: «و آنچه انکار کرده‌اند، زدن فاطمه علیهاالسلام است. در حالی که روایت شده که فاطمه علیهاالسلام را، تازیانه زدند.» مشهور است و در میان شیعه در این باره اختلافی وجود ندارد که: عمر به شکم او زد چنان که بچه‌اش را سقط کرد. جنین سقط شده، محسن نامیده شد. روایت این جریان نزد آنان مشهور است. همینگونه مشهور است که وقتی عده‌ای به فاطمه علیهاالسلام پناه آوردند و از بیعت با خلیفه سرپیچی کردند، دار و دسته حکومت خواستند که خانه را به روی زهرا علیهاالسلام آتش زنند. هیچ‌کس نمی‌تواند روایت این ماجرا را انکار کند. زیرا روایت وارده از طریق اهل سنت، بوسیله بلاذری و دیگران را بیان کردیم روایت شیعه مستفیض است و در آن اختلافی ندارند». [۱۴۵] . ۲- علامه شیخ محمّد حسین کاشف‌الغطاء می‌گوید: «کتابهای شیعه از صدر اسلام، و قرن اوّل، مثل کتاب سلیم بن قیس، پس از آن تا قرن یازدهم و بعد از آن، بلکه تا امروز همه‌ی کتابهای شیعه که به احوال امامان، و پدرشان: آیت کبری، و مادرشان: صدیقه‌ی زهرا علیهاالسلام پرداخته و همه‌ی کسانی که در شرح زندگانی و احوال آنان کتاب نوشته‌اند، تقریباً یا تحقیقاً در ذکر مصائب بضعه‌ی طاهره، اجماع دارند که پس از رحلت پدرش: مصطفی، ستمگران به صورتش زدند و بر گونه‌اش سیلی چنان که چشمانش سرخ شد و گوشواره‌اش شکست و به در فشرده شد، پهلویش شکست و فرزندش را سقط کرد و هنگامی که از دنیا رفت، نشانه‌های تازیانه

همچون بازوبند بر روی بازویش باقی بود. سپس شاعران اهل‌بیت علیه‌السلام این قضایا و مصائب را دستمایه‌ی خود قرار دادند و [صفحه ۱۴۸] در اشعار، و مرثیه‌های خود به نظم کشیدند و آن را از مسلّمات گرفتند. از جمله: کمیت و سید حمیری و دعبل خزاعی و نمیری و سلامی و دیک‌الجن و پیش و پس از آنان، تا عصر حاضر...» [۱۴۶] . ۳- مقدسی می‌گوید: «و محسن و او همان است که به زعم شیعه، فاطمه علیهاالسلام آن را در اثر ضربت عمر سقط کرد.» [۱۴۷] . ۴- ابن ابی‌الحدید معتزلی شافعی روایت زدن زهرا علیهاالسلام و سقط محسن را به شیعه نسبت داده و گفته فقط شیعه آن را نقل کرده‌اند. [۱۴۸] . ۵- علامه مظفر می‌گوید: «در ثبوت قصد به آتش کشیدن خانه فاطمه علیهاالسلام روایت جمعی و حتی از علمای آنان کافی است خصوصاً که نزد شیعه متواتر است.» [۱۴۹] بنابراین مقدسی و ابن ابی‌الحدید معتزلی شافعی روایت مظلومیت زهرا علیهاالسلام و اعتقاد بدان را به طایفه‌ی شیعه نسبت می‌دهند نه به جمهور شیعه یا به مشهور در میان طایفه‌ی شیعه، و این اشاره به اجماع مورد نظر شیخ طوسی رحمه‌اللّه و کاشف‌الغطاء رحمه‌اللّه است. برخی می‌کوشند با استناد به سه چیز در این اجماع ایجاد شک نمایند: ۱- شیخ مفید بدین اجماع ملتزم نیست بلکه در کتاب ارشاد سخنی دارد که این اجماع را نقض می‌کند. ۲- شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء به مفاد اجماع ملتزم نیست. ۳- سید عبدالحسین شرف‌الدین نیز به مفاد اجماع ملتزم نیست. ما در این فصل و فصل بعدی سخن اینان را می‌آوریم و با ذکر موارد مهم به [صفحه ۱۴۹] اختصار به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

گفتار شیخ مفید در الارشاد

برخی می‌گویند: شیخ مفید گفته: «در میان شیعه کسانی می‌گویند فاطمه علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله یک فرزند پسر سقط کرد که پیامبر صلی اللّه علیه و آله او را- در شکم مادر- محسن نامیده بود. بنا به عقیده‌ی این طایفه، فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام، بیست و هشت نفرند. خدا به حقیقت امر آگاه‌تر است.» [۱۵۰] . سید محسن امین در اعیان الشیعه، و مجلسی در بحارالانوار، و دیگران این سخن شیخ مفید را نقل کرده‌اند. اگر شیخ طوسی نقل می‌کند که شیعه اتّفاق دارد که عمر به شکم فاطمه زد و فاطمه در اثر آن ضربه فرزندش محسن را سقط کرد، و روایت این جریان نزد شیعه مشهور است [۱۵۱] ؛ در مقابل شیخ مفید که معاصر شیخ طوسی استاد او است، با او مخالفت می‌کند و سخنش «می‌رساند که از اساس سقط محسن را قبول ندارد». پاسخ: ۱- عبارت مذکور بر مخالفت شیخ مفید با شیخ طوسی در این موضوع، دلالت ندارد. زیرا واژه‌ی «شیعه» در زمان شیخ مفید بر شماری از فرقه‌ها اطلاق می‌شد مثل: زیدیه، اسماعیلیه، امامیه و دیگران و حتی معتزله که در بغداد حاکم بودند و اجازه دادند که مراسم عاشورا به شیوه معروف و متداول که تا روزگار ما ادامه دارد، انجام شود. در حالی که دشمنان، امامیه را رافضیه می‌خواندند. نوبختی در کتاب فرق‌الشیعه، اشعری در المقالات والفرق، شیخ مفید در [صفحه ۱۵۰] الفصول المختاره، و دیگران از فرقه‌های مختلف شیعه سخن گفته‌اند. طالبان تفصیل در این باره به این کتابها و دیگر منابع فرق و مذاهب مراجعه کنند. علّامه خواجویی مازندرانی ادّعای اطلاق لفظ شیعه بر معتقدان به امامت علی علیه‌السلام، هر چند به امامت دیگر امامان معتقد نباشد، را رد کرده می‌گوید: «این گفته وی غریب است و بر قلّت تتبع و عدم تأمّل و مطالعه‌ی او دلالت دارد. بسیاری از اخبار دلالت دارد که بر زیدیه و واقفیه و همراهان آنان شیعه اطلاق شده است.» [۱۵۲] . از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «عمر بن یزید فضائل شیعه را لکه‌دار کرد... پس از ما، شیعیانی می‌آیند که از ناصبیان بدترند عرض کردم: فدایت شوم، مگر شما را دوست ندارند و از دشمنانتان بیزاری نمی‌جویند؟ فرمود: چرا...» [۱۵۳] . بنابراین مفید نمی‌خواهد حدیث سقط محسن را به شیعه به معنای عام نسبت دهد بلکه فقط به شیعه امامیه نسبت می‌دهد. شاید به کار بردن لفظ «طایفه»، اشاره داشته باشد که طایفه‌ای از شیعه آن را روایت می‌کنند نه همه‌ی طوایفی که شیعه نامیده می‌شوند. جالب توجه است که شیخ مفید رحمه‌اللّه نگفت: «بعضی از شیعیان حدیثی روایت می‌کنند...» بلکه گفت: «در میان شیعه کسانی می‌گویند: فاطمه علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله یک فرزند

پسر سقط کرد...». او به یک یا چند حدیث اشاره نکرده یا به جمع قائلان شیعه از حیث قلّت و کثرت اشاره ننموده است بلکه اشاره دارد که آنقدر هستند که وصف «طایفه» در مورد آنان صحیح باشد. آنجا که گفت: «بنابراین عقیده‌ی این طایفه...» شیخ طوسی رحمه‌اللَّه ملقب به «شیخ الطائفه» است. یعنی: طایفه امامیه نه مطلق شیعه. [صفحه ۱۵۱] ۲- عصر شیخ مفید فوق‌العاده حساس و از سخت‌ترین عصرها در تاریخ تشیع است. زیرا همه ساله در روز غدیرخم، و عاشورا که شیعیان به گرامیداشت این ایام و برپایی مجالس جشن، و سوگواری می‌پرداختند، حنبلیهای متعصب بغداد که نمی‌توانستند شاهد برپایی چنین محافلی باشند، به مجالس و دسته‌جات شیعیان حمله می‌کردند، و در نتیجه مصائب، بلایا و کشتارهای فجیع روی می‌داد. ما این عصر را در فصل اوّل کتاب خود: صراع‌الحریه فی عصر المفید [۱۵۴] ، توضیح داده‌ایم. یک سال خانه‌های شیعه در محله‌ی کرخ بغداد را به آتش کشیدند که در اثر آن هجده هزار نفر، و به اعتقاد ابن‌خلدون، بیست هزار نفر و از جمله زنان و کودکان، کشته شدند. شیخ مفید رحمه‌اللَّه می‌خواست با مسائل در نهایت حکمت و دقت برخورد کند. لذا در ارشاد که از نوشته‌های اواخر زندگی او است، کوشید یک کتاب تاریخی برخوردار از دقّت و امانت علمی ارائه دهد که همه آن را قبول داشته باشند و بتوانند از آن استفاده کنند. او می‌خواست در این کتاب حوادث را بدون تفصیل و به دور از اختلافات و تعصبات مذهبی بیان می‌کند تا یک کتاب همگانی باشد. به همین منظور مسائل حسّاس و تفرقه برانگیز را به صورت نمایان، ذکر نکرد تا آنجا که از جزئیات سقیفه مربوط به بیعت با ابوبکر هیچ نمی‌گوید. [۱۵۵] به نظر می‌رسد که این کار شیخ مفید در چارچوب سیاستهای متوازن و متعادل وی انجام شده که شرایط را در اتخاذ آن مورد ملاحظه قرار می‌داد و با آن واقعگرایانه، هدفدار، و با مسئولیت و آگاهی برخورد می‌کرد. امّا کتاب شیخ طوسی رحمه‌اللَّه دفاع از شیعه امامیه است و شیخ طوسی آن را با نام [صفحه ۱۵۲] تلخیص الشافی، خلاصه کرده است بنابراین شیخ طوسی همانند سید مرتضی کتابش را به عنوان یک امامی در دفاع از مذهب و اثبات صحّت و درستی آن نوشته است. او می‌خواهد در این کتاب به جایی برسد که حدفاصل بین مذهب امامیه و دیگران را روشن سازد. در حالی که شیخ مفید رحمه‌اللَّه در کتاب الارشاد تلاش می‌کند از این حدود درگذرد تا یک کتاب تاریخی برای همگان باشد که بتوانند بدان مراجعه و بدون اشکال و اتهام از آن استفاده کنند. اگر از میان فرقه‌های شیعه، فقط امامیه در این مسأله اجماع دارند نه سایر فرقه‌ها مثل اسماعیلیه و زیدیه و...، در این صورت از شیخ مفید رحمه‌اللَّه پذیرفته نخواهد بود که این اجماع امامیه را به سایر طوایف و فرقه‌ها نیز نسبت دهد. شیخ مفید از یک جهت از دامن زدن به مسائلی که تعصبات مذهبی را برمی‌انگیزد، دوری می‌کند و از سوی دیگر در اینجا به صورت پنهان و زیرکانه به یک امر حسّاس اشاره می‌کند. چه وجود جنینی را که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله محسن نامیده بود، اثبات کرده و خواننده را آزاد گذاشته تا خود درباره‌ی نقش و سرنوشت این جنین تحقیق کند. ۳- اما اینکه شیخ مفید رحمه‌اللَّه در این مسأله با شیخ طوسی رحمه‌اللَّه مخالف است، در پاسخ به پرسش بعدی خواهیم دید که نه تنها با او مخالف نیست بلکه کاملاً با او موافق است. لذا در اینجا بدان نمی‌پردازیم. ۴- شیخ طوسی شاگرد شیخ مفید بود. در آن زمان شیخ مفید مرد اوّل شیعه بود. بنابراین معقول نیست که شیخ طوسی با این جزم، قاطعیت و وضوح مدعی اجماع شیعه شود در حالی که شیخ مفید، استاد وی و بزرگترین شخصیت شیعه در این مسأله مخالف باشد؟! حداقل بر او لازم بود که بیان کند، استادش با این اجماع مخالف است بلکه آن [صفحه ۱۵۳] را ردّ می‌کند و اصلاً چنین اجماعی را از اساس نمی‌پذیرد. آیا شیخ طوسی می‌تواند مثبت اجماعی باشد که استادش آن را با صراحت ردّ و تکذیب می‌کند و می‌گوید: فقط گروهی از شیعه چنین عقیده‌ای دارند و بدون تحقیق ادعای اجماع کرده است؟! پاسخ این پرسشها منفی است و هیچ‌یک را نمی‌توان پذیرفت. این می‌رساند که منظور شیخ مفید را ارشاد همان است که بیان کردیم و نه چیزی که معارض و ناقض اجماعی باشد که شیخ طوسی از آن سخن می‌گوید.

آنچه شیخ طوسی گفته، شیخ مفید نمی‌گوید

برخی می‌گویند: «اگر شیخ طوسی اتّفاق شیعه در زدن و سقط جنین زهرا علیهاالسلام را نقل کرده، در مقابل شیخ مفید، آن مردم شیعی که در احتجاج با مخالفان مذهبی محکم بود و معاصر شیخ طوسی، هرگز چیزی درباره شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام و آنچه در این باره گفته می‌شود، در کتابهایش نیاورده مگر در اختصاص که در انتساب آن به وی شک داریم». او می‌گوید: «مواردی که در کتابهای مفید از زهرا علیهاالسلام ذکری به میان آمده، تتبع کردم، یک حدیث درباره‌ی شکستن پهلو و سقط جنین او و... ندیدم. من نمی‌دانم که تتبع‌ام دقیق بوده یا نه؟» پاسخ: پیش از هر چیز میل داریم که یک نکته را مورد ملاحظه قرار دهیم و آن اینکه: این شخص در اینجا در تصریح به شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام اصرار دارد، در حالی که نقض کلام شیخ طوسی با کلام شیخ مفید در عبارت اوّل وی دلالت دارد که وی در صدد انکار سخنان شیخ طوسی درباره‌ی زدن زهرا علیهاالسلام و سقط محسن است. در [صفحه ۱۵۴] حالی که شیخ طوسی در تقریر اجماع و بیان تضافر روایات در این باره، سخنی از شکستن پهلو نگفت. پس چرا شکستن پهلو را در این مورد وارد بحث کرده است؟! حال پس از این ملاحظه می‌گوییم: شیخ مفید، مظلومیت زهرا علیهاالسلام و بسیاری از وقایعی که بر او گذشت را در کتابهای خود آورده است. در خصوص مناقشه گفته‌های این شخص در این باره می‌گوییم: ۱- ما مقصود وی را از این عبارت نفهمیدیم که در عطف به شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام آورده: «و آنچه در این باره گفته می‌شود». آیا منظور زدن زهرا علیهاالسلام است؟ یا سقط جنین او است؟ یا آتش زدن خانه‌ی او است. تا آنجا که آتش به چوب در افتاده؟! نمی‌دانیم منظورش کدام است. ۲- عدم ذکر ماجرای زهرا علیهاالسلام توسط مفید- به فرض که آن را بپذیریم- دلیل بر انکار آن نیست. زیرا سکوت و عدم ذکر چیزی دلیل بر انکار آن از اساس، نمی‌باشد. بلکه برعکس، بیان کردیم اینکه شیخ طوسی شاگرد مفید، اجماع را تقریر می‌کند و آن را از مسلّمات می‌گیرد، دلالت دارد که استادش در رأس قائلان و مدافعان از این اجماع بوده است. در غیر این صورت بیان این مسأله با این جزم، و قاطعیت و وضوح تمام توسط شیخ طوسی درست نبود. چه یکی از استادانش که احدی از موافقان و مخالفان در تبحّر وی در این قضایا تردید ندارد، مخالف اجماع است و آن را از اساس انکار می‌کند. اما اگر این استاد- شیخ مفید- بیان کند که افراد اندکی چنین اعتقادی دارند، در این صورت ادعای اجماع مشکل‌تر می‌شود. زیرا در این حالت ادعای اجماع توسط شیخ طوسی، یکی از مصادیق بارز دروغ و افترای بر مشایخ و بزرگان مذهب خواهد بود و شیخ طوسی اجلّ از آن است که چنین توهّمی در حقّ او روا باشد. ۳- هنگامی که مفید می‌خواهد شیعه را مخاطب خود سازد و برایشان کتابی [صفحه ۱۵۵] بنویسد، نمی‌تواند از آشکارگویی و تصریح به تفاصیل ماجرای صدیقه زهرا علیهاالسلام کوتاهی و سستی کند. در کتاب اختصاص از عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: ابوبکر نوشته‌ای در ردّ فدک برای زهرا علیهاالسلام نوشت. زهرا در حالی که نوشته را در دست داشت، از نزد ابوبکر بیرون آمد. عمر در راه به او رسید. گفت: دختر محمّد! این نوشته چیست که در دست توست؟ فرمود: نوشته‌ای است که ابوبکر در ردّ فدک برایم نوشته است. گفت: بده به من. زهرا علیهاالسلام حاضر نشد نوشته را به او بدهد. عمر لگدی به زهرا علیهاالسلام که فرزند پسری به نام محسن در شکم داشت، کوبید. در اثر این ضربه، زهرا علیهاالسلام محسن را سقط کرد. سپس عمر، او را سیلی زد. گویی هم‌اکنون به گوشواره‌های گوشش می‌نگرم که در اثر آن سیلی شکست. سپس نوشته را برداشت و پاره کرد. زهرا علیهاالسلام به خانه رفت و هفتاد و پنج روز در اثر ضربتی که عمر به او زد، مریض بود تا اینکه از دنیا رفت». [۱۵۶] . در همین کتاب، روایت دیگری آورده که می‌گوید: خلیفه‌ی دوم، لگدی به در خانه کوبید و آن را شکست. او لگدی به زهرا علیهاالسلام زد. فاطمه علیهاالسلام در اثر این ضربه، فرزندش محسن را سقط کرد. [۱۵۷] . در حدیث دیگری در همین کتاب آمده: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «و قاتل امیرالمؤمنین و قاتل فاطمهٔ و قاتل المحسَّن و قاتل الحسن والحسین». [۱۵۸] . درباره‌ی صحت انتساب کتاب الاختصاص به شیخ مفید، در مباحث بعدی در پاسخ به سؤالی سخن خواهیم گفت. که تشکیک در صحت انتساب این کتاب به [صفحه ۱۵۶] شیخ مفید بی‌مورد، مردود و نامعقول است. چنین بدست می‌آید که مفید این کتاب را از کتاب الاختصاص

ابن‌عمران گزینش کرده است. بنابراین، انتخاب این حدیث از میان سایر روایات، نشانگر آن است که شیخ مفید مزیّتی در آن دیده که باعث شده آن را بر اخبار دیگر ترجیح دهد. ۴- شیخ مفید رحمه‌اللّه از ماجرای زهرا علیهاالسلام در چندین مورد از کتابهای دیگرش سخن گفته است. ملاحظه کنید: الف: گنجی شافعی به نقل از شیخ مفید رحمه‌اللّه: «او بر گفته‌های جمهور افزوده که فاطمه علیهاالسلام پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله پسری سقط کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامیده بود. این مطلب نزد هیچ‌یک از ناقلان جز ابن‌قتیبه وجود ندارد». [۱۵۹] . بنابراین گنجی، اعتقاد به سقط محسن را دقیقاً به شیخ مفید رحمه‌اللّه نسبت می‌دهد مگر اینکه منظورش اشاره به بیان مفید در ارشاد باشد. معذلک احتمال قوی می‌دهیم که به مطلب اختصاص اشاره کرده است. ما به گنجی می‌گوییم: یک مراجعه ساده به متون منقول از اهل نقل آشکار می‌سازد که بسیاری از ناقلان غیر از ابن‌قتیبه هم این مطلب را نقل کرده‌اند. انشاءاللّه در برخی از فصول این کتاب بخش بزرگی از این متون را ذکر خواهیم کرد. ب: شیخ مفید در مقنعه- یک کتاب در فقه شیعه- و در کتاب مزار، زیارت صدیقه طاهره علیهاالسلام را آورده است. این زیارت تصریح دارد که آن حضرت شهیده است: «السلام علیک ایتها البتول الشهیدة الطاهرة» [۱۶۰] . آیا شهادت او جز تازیانه‌هایی که از اینان خورد، علّت دیگری دارد؟ آیا در اثر یک بیماری به شهادت رسید یا به سبب یک حادثه مثل سقوط از بام خانه یا اینکه [صفحه ۱۵۷] به وسیله یک ناشناس ترور شد؟!! در بخش متون، روایاتی را که شیخ مفید رحمه‌اللّه آورده در جای خود خواهیم آورد. ج: مفید، تلاش دار و دسته حکومت برای به آتش کشیدن خانه زهرا علیهاالسلام را در کتاب امالی، از جعابی، از عباس بن مغیره، از احمد بن منصور رمادی، از سعید بن عفیر، از ابن‌لهیعه، از خالد بن یزید، از ابوهلال، از مروان بن عثمان روایت کرده که گفت: «هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی علیه‌السلام و زبیر و مقداد وارد خانه فاطمه علیهاالسلام شدند و از بیرون آمدن خودداری کردند. عمر بن خطاب گفت: خانه را بر رویشان به آتش زنید. زبیر شمشیر به دست بیرون آمد... علی علیه‌السلام به سوی عالیه بیرون رفت. ثابت قیس بن شماس در راه به او رسید، گفت: تو را چه شده یا اباالحسن؟! فرمود: می‌خواستند خانه‌ام را به رویم آتش زنند و ابوبکر بالای منبر بود و مردم با او بیعت می‌کردند ولی از این اقدام جلوگیری و به آن اعتراض نکرد...» ثابت گفت: دست از تو برنمی‌دارم تا در راه تو کشته شوم. با هم به راه افتادند و به مدینه برگشتند. فاطمه علیهاالسلام را دیدند که در کنار در خانه‌اش ایستاده هیچ‌یک از آنان در خانه‌اش نبود و می‌گفت: «هرگز مردمی بدتر از شما ندیدم، جنازه‌ی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در برابرمان رها کردید و کارتان را تمام نمودید و ما را امیرتان نکردید، با ما کردید آنچه کردید و برایمان حقی قائل نشدید...» [۱۶۱] . این حدیث به تلاش آنان برای وارد شدن به خانه زهرا علیهاالسلام و تعدّی به اهل آن، تصریح دارد. چه حضرت علیه‌السلام فرمود: «ابوبکر بالای منبر بود، و مردم با او بیعت می‌کردند ولی از این اقدام جلوگیری و به آن اعتراض نکرد...» باید هجومی در کار باشد تا نیاز به جلوگیری داشته باشد و تعدّی‌ای که نیاز به اعتراض. [صفحه ۱۵۸] این عبارت «می‌خواستند... آتش زنند» نیز می‌رساند که آنان از این جهت تلاش کردند و مثلاً هیزم آوردند. خصوصاً جمله‌ای که حضرت درباره‌ی ابوبکر فرمود که «از اقدام جلوگیری و به آن اعتراض نکرد». یعنی: آنان را از اقدام برای آتش زدن خانه بازنداشت. بنابراین مسأله فقط تهدید زبانی نبوده است. مؤید این مطلب واژه‌ی «ارادوا: می‌خواستند» است و الّا می‌فرمود: «هددوا: تهدید کردند». این روایت همچنین تصریح دارد خانه‌ای که مورد هجوم قرار دادند، در داخل مسجد و در مقابل منبر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله قرار داشت. جایی که ابوبکر پس از بازگشت از سقیفه بالای آن نشسته بود و یارانش مردم را برای بیعت با او مجبور می‌کردند. پس در مقابل چشمان او ماجرای خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام اتّفاق افتاد و او نه آنان را از این اقدام وقیحانه بازداشت و نه به کارشان اعتراض کرد. واضح است که قبر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام بود نه در خانه‌ی عایشه- چنانکه در جای خود تحقیق کرده‌ایم [۱۶۲] - آنان نه حرمت قبر آن حضرت را مراعات کردند، نه حرمت مسجد، نه حرمت خانه زهرا، و نه حرمت شخص زهرا علیهاالسلام را. د: مفید رحمه‌اللّه در کتاب الجمل می‌گوید: «هنگامی که عده‌ای از بنی‌هاشم و دیگران در گریز از ابوبکر و اظهار

مخالفت با او در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام جمع شدند، عمر بن خطاب، قنفذ را فرستاد و گفت: آنان را از خانه بیرون کن. اگر بیرون نرفتند، هیزمها را در کنار در جمع کن و به آنان اعلام نما که اگر برای بیعت بیرون نیایند، خانه را بر رویشان آتش خواهم زد. سپس خودش با گروهی از جمله مغیرة بن شعبه ثقفی، و سالم غلام ابوحذیفه، به راه افتادند تا به در خانه‌ی علی علیه‌السلام رسیدند. عمر ندا داد: فاطمه دختر رسول خدا! کسانی را که به خانه‌ات پناهنده شده‌اند بیرون کن تا بیعت کنند و در [صفحه ۱۵۹] آنچه مسلمانان وارد شده‌اند، داخل شوند و الّا به خدا سوگند آنان را به آتش می‌کشم. این حدیث مشهور است.» [۱۶۳] . سخن شیخ مفید رحمه‌اللّه در ارشاد را پیش از این آوردیم. در اینجا دلیلی بر تکرار آن نمی‌بینیم.

کتاب الاختصاص نوشته‌ی شیخ مفید

آوردیم که برخی در اینکه کتاب الاختصاص از شیخ مفید رحمه‌اللّه است، ایجاد شک کرده‌اند تا این را دستاویزی برای رد اعتماد به روایات آن درباره مظالم زهرا علیهاالسلام قرار دهند و انتساب این کتاب را به شیخ مفید رحمه‌اللّه رد نمایند. می‌گوییم: ما در آنچه درباره کتاب اختصاص شیخ مفید بیان شده، به دقّت اندیشیدیم اما هیچ کدام را برای ایراد شک و شبهه در صحت انتساب کتاب به این عالم جلیل‌القدر صالح نیافتیم. در اینجا به اختصار به برخی از آنچه در این باره مطرح شده پاسخ می‌دهیم: ۱- در این کتاب روایات فراوانی آمده که اینگونه آغاز می‌شود: حدّثنی جعفر بن الحسین المؤمن. لذا برخی گمان کرده‌اند که این کتاب از جعفر است. پاسخ: در این کتاب روایات بسیاری آمده که با نام این مرد شروع نمی‌شود با اسم افراد دیگری آغاز می‌شود یا اسامی دیگر با واو عطف افزوده می‌گردد. لذا این مسأله موجب نمی‌شود که کتاب را به این مرد نسبت دهیم. ۲- صاحبان کتابهای فهرست مثل نجاشی در رجال، طوسی در فهرست و ابن شهر آشوب در معالم العلما، این کتاب را در شمار تألیفات شیخ مفید نیاورده‌اند. پاسخ: همه‌ی اینها، همه‌ی تألیفات شیخ مفید را یکی نیاورده‌اند بلکه هر کدام [صفحه ۱۶۰] بخشی از کتابهای او را نام برده‌اند و کتاب اختصاص از جمله کتابهایی است که از آن نام نبرده‌اند. خواهیم گفت که چرا این کتاب را در شمار تألیفات او ذکر نکرده‌اند. ۳- نسخه‌های خطی این کتاب مشوّش است. مثلاً- خطبه کتاب در یک نسخه را در نسخه دیگری پس از چند صفحه می‌بینید. پاسخ: ممکن است صحافی برخی نسخه‌ها به هم خورده باشد و آنگونه که برایشان ممکن بوده، آن را منظّم کرده باشند. ۴- می‌گوید: «قال محمّد بن النعمان» به نظر شما چه کسی این را گفته است؟! پاسخ: این گفته‌ی شخص مؤلف است. چنانکه عادت مؤلفان قدیم است که در ابتدای عبارت از خود اینگونه یاد می‌کنند. بنابراین گفته دیگران نیست که از مفید نقل کرده باشند. احتمال اینکه این عبارت را برخی برای توضیح نوشته باشند، سپس نسخه‌نویسان اشتباهاً در اصل کتاب وارد کرده باشند، احتمال ضعیفی است و نیاز به اثبات دارد. اگر علت اینکه فقط شیخ مفید را انتخاب کرده این بوده که در این کتاب نام بعضی از مشایخ مفید آمده، باید دانست که همانگونه که اینان مشایخ مفید بوده‌اند، مشایخ دیگران هم بوده‌اند ولی آنان را انتخاب نکرده است. با این حال در کتاب نام کسانی آمده که سه برابر اینان می‌شوند و معلوم نشده که از مشایخ مفید بوده‌اند. پس چرا از این شمار اندک مشایخ، استفاده کرده که کتاب از مفید است ولی به آن دسته از مشایخ که باقی مانده و به لحاظ عدد از اینان بیشترند، توجه نکرده است؟! ۵- این کتاب به یک کشکول روایی که بیشتر احادیث آن درباره‌ی فضائل اهل‌بیت علیه‌السلام است، شبیه‌تر است. ترتیب کتاب بر اساس یک شیوه‌ی منطقی منسجم [صفحه ۱۶۱] نیست در حالی که شیخ مفید به دقّت و نوآوری ممتاز است. پاسخ: این عیب کتاب نیست. چه هدف برخی مؤلفان نوشتن کتابهای کشکول، روایی و غیر آن، است و شیخ مفید رحمه‌اللّه کتاب امالی را نوشته که یک کتاب کشکول حدیث است. از سوی دیگر، همانگونه که واضح است، لازم نیست دقّت و نوآوری شیخ مفید در کتابهای حدیثی او نمایان شود. با صرف نظر از این حقیقت که کتاب الاختصاص گزینش و انتخاب شیخ مفید از کتاب الاختصاص ابن‌عمران است. ۶- در این کتاب مباحثی آمده که با آرای شیخ مفید در کتابهای دیگرش سازگاری ندارد. از سوی دیگر

چارچوب کلی کتاب دلالت ندارد که تألیف یک متکلم عقل‌گرا همچون شیخ مفید باشد. بلکه به تألیف یک محدث همچون شیخ صدوق نزدیکتر است. پاسخ این گفته از پاسخ قبلی دانسته می‌شود. چه ممکن است هدف نویسنده حفظ برخی از احادیث در ضمن یک مجموعه کشکول مانند باشد. چنانکه در مورد کتابهای امالی که یکی از آنها تألیف شیخ مفید است، چنین می‌باشد. به علاوه ممکن است مفید پیش از آنکه در عقاید و فقه و غیره امام و سرآمد دوران شود، این احادیث را جمع کرده باشد. چه بسا هدف وی از جمع‌آوری این احادیث، تألیف یک کتاب مستقل و منظم به صورت فنی که در دسترس مردم و مورد اعتماد آنان باشد، نبوده است. گذشته از این، دیدگاه کلامی و عقیدتی فرد مانع نمی‌شود که معارض آن را همچون آرای موافق، بیاورد. این یکی از ویژگی‌های ممتاز عالم است که در مباحث کلامی به قواعد بحث کلامی، ملتزم باشد و در مباحث حدیثی و به عنوان یک محدث به ضوابط و اصول مربوط به نقل، پژوهش و گزینش حدیث... به همین [صفحه ۱۶۲] علّت می‌بینیم که برخی از محدثان به رغم قبول و پذیرش بخش خاصی از اخبار، خصوصاً در زمینه‌های فقهی، اخبار متعارض را در کتابهای خود می‌آورند. این مطلب با مراجعه به کتب کلینی، صدوق و دیگران روشن می‌شود. از سوی دیگر دیده‌ایم که برخی از مؤلفان، کتابهای خود را برخوردار از چند صفت می‌نویسند. مثلاً فقیه به عنوان یک محدث چنان که شیخ طوسی کتاب نهایه را که متون اخبار است، نوشت. ممکن است فیلسوف به زبان عرفا کتاب بنویسد مثل خواجه نصیرالدین طوسی در بعضی از رسائلش، ممکن است متکلم به زبان فیلسوف بنویسد مثل فخر رازی و یا صوفی به زبان فیلسوف مثل غزالی. غیر اینان، فراوانند. از سوی دیگر، برخی از آراء در گذر زمان عوض می‌شود خصوصاً اگر صاحب رأی از عالمانی باشد که از جوشش فکری برخوردارند و در راه تکامل شعور، اندیشه و معرفت خود گام برمی‌دارند. میزان توجه مؤلف نیز به جهاتی که در تألیف خود مورد ملاحظه قرار می‌دهد، در زمانهای مختلف، فرق می‌کند. از این گذشته، خواهیم گفت که این کتاب گزینش مفید از کتابی دیگر است. ۷- وجود خلل یا احیاناً عدم وضوح در ارجاع برخی از ضمایر یا وجود فاصله‌ی زیاد بین ضمیر و مرجع آن. به این ایراد پاسخ داده شد که این فقط منحصر به اختصاص مفید نیست بلکه در بسیاری از کتابها از جمله کافی، تهذیب الاحکام، و وسائل الشیعه نیز این ایراد به چشم می‌خورد. این مسأله علل مختلفی دارد. از جمله‌ی مؤلف روایتی پیدا می‌کند. آن را در جایی از کتابش قرار می‌دهد. سپس به ضرورت تجدید نظر در انسجام و هماهنگی مفروض، توجه نمی‌کند که مبادا بین ضمیر و مرجع آن در دو روایت، حدیث سوم [صفحه ۱۶۳] یا سخن دیگری فاصله انداخته باشد. ۸- مؤلف گاهی اوقات از کتابها نقل کرده مثل کتابهای شیخ صدوق و بصائر الدرجات و گاهی اوقات از مشایخ. حال اگر به مشایخ مذکور که مؤلف از آنان نقل کرده، دقت کنیم، می‌بینیم که پنج نفر از مشایخ مفیدند و شانزده نفر دیگر هستند که مفید در غیر این کتاب اصلاً از آنان روایت نکرده است. از سوی دیگر شیخ مفید، مشایخ دیگری دارد که از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند مثل: جعابی، احمد بن محمّد بن ولید و صیرفی و دیگران ولی در این کتاب حتی یک روایت از آنان نقل نکرده است. پاسخ: ۱- ظاهراً مؤلف کتاب، ابن‌عمران است و مفید، مطالبی را که پسندیده، از آن انتخاب و گزینش کرده است. بنابراین مشایخ کتاب، مشایخ ابن‌عمران هستند نه مشایخ مفید. در تأیید این نکته، مطالبی خواهد آمد. ۲- ممکن است مؤلف پیش از اینکه مشایخ زیادی پیدا کند، کتاب را نوشته باشد. شاید همه یا برخی از روایات را از کتابهایی که در دسترس او بوده، انتخاب کرده و در این باره هیچ اشکالی بر او وارد نیست. ۳- اینکه می‌گوید: برخی از کسانی که مؤلف از آنان در این کتاب روایت نقل کرده، ندیده‌ایم که مفید از آنان در سایر کتابهایش روایت کرده باشد؛ نمی‌تواند دلیلی بر نفی کتاب از او باشد. زیرا ممکن است از یک نفر از مشایخش در اینجا چیزی نقل کند که مشایخ دیگرش چیزی از آن برایش نقل نکرده‌اند و یا از شیوخ جدیدی استفاده کند و از آنان روایت نقل نماید. سپس آنان را رها کرده ملتزم مشایخ دیگری شود. این کار علل و اسبابی دارد که برحسب شرایط و اوضاع و احوال و اغراض افراد در گذر زمان فرق می‌کند... [صفحه ۱۶۴] آیا در میان عالمان حدیث کسی هست که شرط کند باید راوی در همه‌ی کتابهایش از فرد فرد مشایخ خود که در طول تاریخ زندگانی علمی دراز خود از آنان استفاده کرده، روایت نقل کند؟!

نسخه‌های کتاب الاختصاص

از کتاب الاختصاص چند نسخه وجود دارد: ۱- نسخه نوشته شده از روی نسخه شیخ حر عاملی [۱۶۴] که آن را بدون هیچ‌گونه ابهامی به شیخ مفید نسبت داده است. چه بر روی آن نوشته شده: «کتاب الاختصاص للشیخ المفید محمد بن النعمان، منتخب من الاختصاص لاحمد بن الحسین بن عمران.» در آخر این نسخه نوشته شده: «تمَّ کتاب الاختصاص للشیخ المفید قدس سره.». بر روی نسخه شیخ حر عاملی، مالکیت شیخ حر در سال ۱۰۸۷ ه نوشته شده است امّا تاریخ کتابت آن معلوم نیست. این نسخه در کتابخانه آیةاللَّه حکیم رحمه‌اللَّه در نجف اشرف نگهداری می‌شود. ۲- نسخه کتابخانه سپهسالار که تاریخ آن ۱۱۱۸ ه است. ناسخ یادآوری کرده که این کتاب، مختصر کتاب الاختصاص احمد بن حسین بن عمران است. این عبارت با عبارت روی نسخه شیخ حر عاملی تفاوت ندارد. زیرا مقصود این است که اصل کتاب الاختصاص از احمد بن حسین بن عمران است. و این منافات ندارد که مختصرش از شیخ مفید باشد. ۳- نسخه قدیم موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد که تاریخ کتابت [صفحه ۱۶۵] آن سال ۱۰۵۵ ه است. در این نسخه پس از چند صفحه آمده: «کتاب مستخرج من کتاب الاختصاص تصنیف ابی‌علی احمد بن الحسین بن احمد بن عمران رحمه‌اللَّه». این عبارت نیز با نوشته روی نسخه‌ی شیخ حر عاملی فرق ندارد. زیرا همانگونه که گفتیم کتاب الاختصاص از ابن‌عمران است و تلخیص آن از شیخ مفید. به نظر می‌رسد که اوراق این نسخه جابه‌جاست. این جابه‌جایی اسباب مختلفی دارد. بنابراین مانعی ندارد که الاختصاص چاپ شده بر اساس دو نسخه اول را به شیخ مفید نسبت دهیم به این اعتبار که وی آن را از کتاب ابن‌عمران گزینش کرده است. ممکن است همین اختصار موجب شده که آن را در شمار تألیفات شیخ مفید ذکر نکنند. زیرا خودش آنرا ننوشته. بلکه از کتاب شخص دیگری گزینش و تلخیص کرده است... این بر میزان اهتمام شیخ مفید به این کتاب دلالت دارد تا آنجا که به گزینش آثار نفیس و استخراج اخبار ثمین آن می‌پردازد. گواه مطلب اینکه کتاب الفصول المختاره که گزینش سید مرتضی از کتاب «العیون والمحاسن» شیخ مفید است، در شمار تألیفات سید مرتضی نیامده است بلکه همچنان به شیخ مفید نسبت داده می‌شود و یکی از تألیفات او به حساب می‌آید. [صفحه ۱۶۷]

دیدگاه کاشف الغطاء و شرف الدین

اشاره

گفتار کاشف‌الغطاء استدلال کاشف‌الغطاء دیدگاه سید عبدالحسین شرف‌الدین شاهد و دلیل [صفحه ۱۶۹]

گفتار کاشف الغطاء

برخی به پاسخ عالم سرشناس آیةاللَّه شیخ محمد حسین آل‌کاشف‌الغطاء- که وی او را از اندیشمندان توصیف می‌کند- به پرسشی درباره‌ی این موضوع استدلال کرده می‌گوید: کلام کاشف‌الغطاء عدم صحت آنچه را درباره‌ی شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام در اثر ضربت مهاجمان گفته می‌شود، ثابت می‌کند. همچنان که آنچه درباره‌ی ورود آنان به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام و زدن او، و حوادث پیش و پس از آن گفته می‌شود، را نفی می‌نماید.

استدلال کاشف الغطاء

اشاره

۱- من این قوم را تبرئه نمی‌کنم اما زدن زن در آن زمان عیب بود چنان که اگر کسی زنی را می‌زد، این کار برای خود او و نسلش یک ننگ به شمار می‌رفت. در نهج‌البلاغه از امام علی علیه‌السلام آمده: «... زنان را با زدن برمی‌انگیزانید هرچند آبروی شما را بریزند یا امیرانتان را دشنام گویند که توان زنان اندک است و جانشان ناتوان و خردشان دستخوش نقصان. آنگاه که زنان در شرک به سر می‌برند مأمور بودیم دست از آنها بازداریم و در جاهلیت اگر مردی با سنگ یا چوبدستی بر زنی حمله می‌کرد او و فرزندانی را [صفحه ۱۷۰] که از پس او می‌آیند، بدین کار سرزنش می‌کردند». [۱۶۵] . ۲- «اما قضیه‌ی زهرا علیهاالسلام و سیلی زدن بر صورت مبارکش چیزی است که بعید می‌دانم که عقل و وجدان و احساسات من آنرا بپذیرد. نه از این جهت که این قوم از ارتکاب چنین جسارت عظیمی ابا و پروایی داشتند بلکه از این لحاظ که سجایای عربی و آداب و رسوم جاهلی که...». [۱۶۶] . ۳- اگر آنان مرتکب چنین اقدام ناشایست و ناروایی می‌شدند، کسانی از صحابه مانع می‌شدند و آنان را از این کار بازمی‌داشتند. ۴- زهرا علیهاالسلام در هیچ‌یک از خطبه‌ها و سخنرانیهای خود مثل خطبه‌ای که در مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و در حضور مهاجران و انصار ایراد فرمود و در تظلم از قوم بدرفتاری آنان، نه بیان نمود که او را زده‌اند یا فرزندش را سقط کرده‌اند و نه بدان اشاره کرده است در حالی که: «فاطمه علیهاالسلام خشمگین و به شدت متأثر بود». زهرا علیهاالسلام به علی علیه‌السلام گفت: که فلانی «نحله‌ی پدرم و دستمایه‌ی معیشتی فرزندانم را به زور و ستم ربود»، اما نفرمود: او یا دوستش مرا زد. همینگونه هنگامی که برای زنان مهاجرین و انصار صحبت کرد، کلامش را اینگونه آغاز کرد: «به خدا سوگند در حالی صبح کردم که دنیایتان را رها کردم و از مردانتان دلی مالامال از نفرت دارم...». و از چیزی جز غصب فدک و غصب خلافت شکایت نکرد. در حالی که زدن و سیلی و شکستن پهلویش و فروریختن میخ در سینه‌اش- اگر صحیح باشد- از غصب فدک عظیم‌تر است. همچنین هنگامی که ابوبکر و عمر از علی علیه‌السلام اجازه گرفتند و بر فاطمه علیهاالسلام وارد شدند، تا رضایت او را به دست آورند، از آنچه گفته می‌شود بر او گذشته، [صفحه ۱۷۱] چیزی به آندو نگفت. علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در هیچ‌یک از خطبه‌ها و سخنان خود به آن اشاره نکرد. در حالی که پس از به خاکسپاری فاطمه علیهاالسلام دلتنگیها و اندوههای علی علیه‌السلام به جوشش آمد و به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله گفت: السلام علیک یا رسول‌اللّه، عنّی و عن ابنتک النازلة فی جوارک... در حالی که موقعیت ایجاب می‌کرد اگر چیزی بر دختر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله گذشته، بگوید. زیرا این یک حجت قوی علیه آنان بود و موجب برانگیختن احساسات و عواطف از همه جهات بر ضدّ آنان. [۱۶۷] . مرحوم کاشف‌الغطاء، این کار را فقط از قنفذ وردی می‌داند و بس. این گفته‌های کاشف‌الغطاء بود که برخی که در صدد ایجاد شک و برانگیختن غبار تردید پیرامون این قضیه هستند، آن را دستاویز خود قرار داده و تکرار می‌کنند. در پاسخ می‌گوییم: سخنان کاشف‌الغطاء که برخی برای ایجاد شک و تردید درباره‌ی ماجرای زهرا علیهاالسلام از آن استفاده کرده‌اند، متضمن نکاتی چند است که در پی بدان اشاره می‌کنیم.

کاشف الغطاء منکر ماجرا نیست

به رغم آنکه معتقدیم کاشف‌الغطاء منکر حوادث و بلایایی که بر زهرا علیهاالسلام گذشت، نیست، چند نکته را بیان می‌کنیم: الف: هر چند مرحوم کاشف‌الغطاء عالم مبرزی بود اما از افتادن در خطا و اشتباه مصون نیست خصوصاً در مسأله‌ای که نیاز به تتبع بیشتر آثار و متون و [صفحه ۱۷۲] مراجعه به مصادر و منابع آن دارد. او به هنگام بیان دیدگاه خود درباره‌ی هجوم به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام و زدن و سقط جنین او دلیل مورد استناد خود را بیان کرده است. بنابراین این عمده همین دلیل است و باید آن را مورد ملاحظه و نقد و بررسی قرار دهیم. چه بسا که این دلیل درست نباشد. امامی بودن کاشف‌الغطاء موجب نمی‌شود که آرا و افکار، و استدلالهای وی مورد نقد علمی و واقعگرایانه قرار نگیرد. ب: شاید مخاطب کاشف‌الغطاء در این سخنان، کسانی بوده‌اند که مهاجمان را مقدس و معیار حق و میزان صدق می‌دانند. لذا خواسته بدون برانگیختن عواطف و احساسات و عصبیتها حقیقت امر را

به آنان تفهیم نماید. به همین جهت می‌بینیم که انجام چنین کاری را بعید می‌شمارد. سپس مسئولیت کار را به گردن فردی می‌اندازد که نه نسبت به او حساسیتی دارند و نه از قداست چندانی نزدشان برخوردار است، او قنفذ عدوی است. مؤید این معنی این است که مرحوم کاشف‌الغطاء این مطلب را در پاسخ یک پرسش بیان کرد. ممکن است در پاسخ، حال سؤال‌کننده و یا جوّ عمومی حاکم را مراعات کرده و نخواسته با طرح مطالبی و تحریک احساسات باعث برهم خوردن اوضاع و ایجاد آشوب در میان مردم شود خصوصاً که می‌دانیم کاشف‌الغطاء گامهای بزرگی در راه وحدت مسلمانان برداشت. ج: همین عالم جلیل‌القدر، آنجا که دلیلی بر مدارا و مماشات نمی‌بیند و عواطف مخاطبانش با بیان حقایق جریحه‌دار نمی‌شود، دیدگاه حقیقی خود را به صراحت بیان می‌کند و سقط محسن و آتش زدن در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام را با صدای بلند و آشکارا سرزنش می‌کند: و فی الطفوف سقوط السبط منجدلاً من سقط محسن خلف الباب منهجه [صفحه ۱۷۳] و بالخیام ضرام النار من حطبٍ بباب دار ابنهٔ الهادی تأججه [۱۶۸] . شخص کاشف‌الغطاء بیان می‌کند که امامیه در این باره اجماع دارند. پیش از این بخشی از سخنان او را آوردیم. در اینجا آن را به طور کامل می‌آوریم: «کتابهای شیعه از صدر اسلام و قرن اول، مثل کتاب سلیم بن قیس و پس از آن تا قرن یازدهم و بعد از آن و بلکه تا امروزه همه‌ی کتابهای شیعه که به احوال امامان و پدرشان: آیت کبری و مادرشان: صدیقه زهرا علیهاالسلام پرداخته و همه‌ی کسانی که در شرح زندگانی و احوال آنان کتاب نوشته‌اند، تقریباً یا تحقیقاً یا در ذکر مصائب بضعه‌ی طاهره، اجماع دارند که پس از رحلت پدرش: مصطفی، ستمگران به صورتش زدند و بر گونه‌اش سیلی چنان که چشمانش سرخ شد و گوشواره‌اش شکست و به در فشرده شد پهلویش شکست و فرزندش را سقط کرد و هنگامی که از دنیا رفت، نشانه‌های تازیانه همچون بازوبند بر روی بازویش باقی بود. سپس شاعران اهل‌بیت علیهم‌السلام این قضایا و مصائب را دستمایه‌ی خود قرار دادند و در اشعار و مرثیه‌های خود، به نظم کشیدند و از مسلّمات گرفتند. از جمله کمیت و سید حمیری و دعبل خزاعی و نمیری و سلامی و دیک الجن و پیش و پس از آنان تا عصر حاضر. بزرگان شعرای شیعه در قرن سیزدهم و چهاردهم- که ما در آن هستیم- بر وسعت آن افزودند. مثل خطی و کعبی و کوازین و آل‌سید مهدی و دیگران که تعدادشان فراوان است و غیر قابل شمارش. عقل می‌تواند همه‌ی این فجایع را، هر چند در غایت زشتی و هولناکی است و از موجبات وحشت و دهشت، تجویز کند، و اذهان و وجدان آن را جایز بداند و افکار بپذیرد و هضم کند، خصوصاً که این قوم چنان در قضیه‌ی خلافت و غصب [صفحه ۱۷۴] این منصب الهی از صاحب بر حقش فرورفتند که از این عظیم‌تر و هولناکتر است». [۱۶۹] .

زدن زنان

آنچه کاشف‌الغطاء در توجیه زشت دانستن زدن زنان، در فرهنگ عرب بیان کرده نمی‌تواند این مسأله را توجیه کند. زیرا: الف: سخن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در سرزنش زدن زنان بدین معنی نیست که هرگاه انگیزه‌ای قوی‌تر در ارتکاب هولناکترین جنایات و هتک بزرگترین حرمتها وجود داشته باشد، زدن زنان بوسیله‌ی آنان محال خواهد بود. خصوصاً اگر این انگیزه، شهوت حکومت و سلطنت باشد و بویژه آنگاه که حکومت بتواند پس از تحکیم پایه‌های خود، با اعمال قدرت و هیبت و با استفاده از مال و مقام و آنگاه که مردم از ترس یا طمع بدان گردن نهند و سپس با استفاده از تقدس و احترامی که خلیفه بر پایه‌ی تدین و ایمان نزد توده‌ی مردم دارد، این ننگ و سرزنش را از دامن خود پاک کند. از سوی دیگر: از قدیم زنده به گور کردن دختران ننگ و عار بوده و هست؟! از قدیم قتل فرزند و برادر برای رسیدن به دنیا ننگ و عار بوده و هست؟! در حالی که خیزران، آنچنان که می‌گویند فرزندش را به خاطر پادشاهی کشت؛ مأمون نیز برای رسیدن به خلافت برادرش امین را کشت! معروف است که می‌گویند: پادشاهی عقیم است و رحم ندارد. [۱۷۰] . اگر اینان مقید بودند که کار زشتی از آنان سر نزند، در جایی که پیغمبر علیه‌السلام [صفحه ۱۷۵] می‌شنید، به او نمی‌گفتند: پیغمبر هذیان می‌گوید. در حالی که می‌بایست مانع دینی او موانع عادات، و

رسوم قویتر باشد. به علاوه اطلاق چنین سخن زشتی در حق پیغمبر صلی اللّه علیه و آله انگیزه بیشتری برای به همراه داشتن ننگ و عار ابدی دارد. چه این از زدن یک زن یا محاصره‌ی خانه‌اش، یا گفتن سخنان زشت و رکیک به او، عظیم‌تر است. خلاصه کلام اینکه اگر کسی از ننگ و عار و سرزنش دیگران پروایی دارد باید که در همه شئون و احوال زندگی‌اش از آن پروا داشته باشد نه اینکه در یک جا از آن بترسد و در جای دیگر بدان اعتنایی نکند. چنان که به ساحت مقدس پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله جسارت و بی‌حرمتی کردند. این برای ما روشن و قابل قبول نیست. جسارت فرد در یک مورد ما را بر آن می‌دارد که در تکذیب آنچه در موارد دیگر به او نسبت داده می‌شود، شک کنیم. پس چگونه خواهد بود آنجا که جسارت او با دلایل قاطع و براهین ساطع ثابت شده باشد؟! آیا این تهدید دختر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله ننگ و عار نیست؟ آیا فقط سیلی زدن زهرا علیهاالسلام ننگ و عار است و بس؟! ب: این شخص که به گفتار کاشف‌الغطاء استدلال می‌کند، خودش در صحت نصوص وارده در نهج‌البلاغه، و سایر کتابها که به نوعی ضعف در شخصیت زن اشاره دارد، علامتهای سؤال بزرگ می‌گذارد. این متن نهج‌البلاغه که وی بدان استشهاد کرده، از ضعف زنان سخن می‌گوید: «فانهنّ ضعیفات القوی، والانفس، والعقول». خود وی چندین بار در صحت همین متن شک کرده است. حال چگونه است که در اینجا به چیزی استدلال می‌کند که در جای دیگر اجمال و تفصیل آن را رد کرده است؟! [صفحه ۱۷۶] ج: دختران رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله را در کربلا تازیانه زدند. آنگاه که کینه‌های سیاه، چشم دشمنان را کور کرد و از اندیشه در عواقب آن، از ننگ دنیا و خشم خدای جبار در دنیا و آخرت بازشان داشت. شواهد تاریخی فراوانی در دست هست که تأکید می‌کند: هرگاه انگیزه‌ای قویتر از انگیزه‌ی دفع عار یافته‌اند، از ارتکاب هرگونه جنایت و پذیرش این عار پروایی نداشته‌اند. از این شواهد به ذکر موارد زیر بسنده می‌کنیم: ۱- یکی از آنان، دخترش را زنده به گور می‌کرد که مبادا از غذای او بخورد، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: «و اذا المؤودة سئلت، بأی ذنب قتلت». [۱۷۱] . ۲- همین گوینده بیان کرده که ابن‌زیاد (لع) بر آن شد که خانم زینب را بزند، چه آن بانو سخنانی خطاب به عبیداللّه گفت که حمیّت او را برانگیخت. عمرو بن حریث دخالت کرد و با این سخن مانع او شد که: او زن است و زن را به واسطه‌ی گفته‌هایش مؤاخذه نمی‌کنند. [۱۷۲] . ۳- استدلال‌کننده به کلام کاشف‌الغطاء گفته است: زینب و دیگر دختران خاندان وحی با تازیانه مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. [۱۷۳] . در این باره به کتابها، تألیفات و خطبه‌هایش مراجعه کنید. ۴- سمیه مادر عمار در مکه زیر شکنجه‌های فرعون قریش، ابوجهل (لع) جان داد و نخستین شهید زن در اسلام شد. [۱۷۴] . ۵- شخص عمر، کنیز یکی از بنی‌موئل را شکنجه کرد. آنقدر او را زد تا اینکه [صفحه ۱۷۷] خودش خسته شد. به کنیزک گفت: من از تو معذرت می‌خواهم که تو را رها نکردم مگر اینکه خسته شدم. [۱۷۵] همو امّ‌شریک را شکنجه کرد. پس چرا نترسید که ارتکاب این کار باعث ننگ و عار برای او خواهد شد؟! ۶- کتابهای تاریخ و حدیث می‌گوید: هنگامی که عثمان بن مظعون مرد، زنان گریه می‌کردند. عمر با تازیانه آنان را می‌زد. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دستش را گرفت و فرمود: آرام باش عمر، بگذار گریه کنند... [۱۷۶] . ۷- عمر، زنانی را که در مرگ ابوبکر گریه می‌کردند، زد. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «اولین کسی که عمر با تازیانه‌اش او را زد، امفروه دختر ابی‌قحافه بود. هنگامی که ابوبکر مرد، زنان و از جمله خواهرش امفروه، در مرگ او نوحه‌گری کردند. عمر بارها آنان را از این کار بازداشت اما آنان نوحه‌گری را از سر گرفتند. پس امفروه را از میانشان بیرون آورد و او را با تازیانه‌اش زد. زنان فرار کردند و پراکنده شدند». [۱۷۷] دیگران نیز این قصه را نقل کرده‌اند. [۱۷۸] . ۸- هنگامی که خالد بن ولید مرد، زنانی در خانه میمونه گرد آمدند و در فراقش گریه می‌کردند. عمر آمد... او زنان را با تازیانه می‌زد. در این هنگام روبند یکی از زنان افتاد. گفتند: یا امیرالمؤمنین! روبندش. گفت: رهایش کنید که او را حرمتی نباشد... [۱۷۹] . ۹- پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله خون هبار بن اسود را به خاطر برخورد وی با زینب، مباح فرمود. این مسأله معروف و مشهور است. [صفحه ۱۷۸] د: چرا وجدان اینان نمی‌پذیرد که عمر، زهرا علیهاالسلام را زده باشد با این تعلیل که زدن زهرا علیهاالسلام موجب سرزنش و ننگ و عار او می‌شود اما وجدانشان می‌پذیرد که ننگ و عار و سرزنش این اقدام وقیح،

گریبانگیر قنفذ باشد؟ چه همانگونه که عمر عرب است و از سرزنش می‌ترسد، قنفذ هم عرب است و از سرزنش پروا دارد؛ همانگونه که عمر از قبیله‌ی بنی‌عدی است، قنفذ هم از بنی‌عدی است. پس چرا استثنا؟! اما محقق شوشتری [۱۸۰] بیان کرده که قنفذ از بنی‌تیم است نه از بنی‌عدی. ولی منظور آن است که قنفذ عدوی الولاء است یعنی غلام آنان بود. به هر حال، خواه قنفذ عدوی باشد و خواه تیمی، اگر زدن زن از نظر عرب قبیح است، پس باید انسان عرب نژاد آن را زشت بداند و آن را از سوی هرکس که باشد، تقبیح کند. بلکه هرگاه یک غلام، زن عرب را بزند، مردم عرب، براساس مفاهیم خود، با حساسیت بیشتر با آن مقابله و به شدّت رد خواهد کرد. ه: از امام علی علیه‌السلام روایت شده که فرمود: آنان اموال قنفذ را مصادره نکردند، چنانکه در مورد سایر والیان خود کردند. به این ترتیب از ضربتی که به زهرا علیهاالسلام زد، قدردانی کردند. [۱۸۱] . بنابراین تقدیر آنان از قنفذ به واسطه‌ی زدن زنی که زهرا علیهاالسلام نام دارد و سرور زنان جهان است، ننگ و سرزنش دیگری است که پرده از مقاصد پنهان آنان برمی‌دارد روشن است که آنان نه از این ننگ و سرزنش پروایی دارند و نه از خشم و غضب خدا و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بواسطه‌ی خشم و غضب زهرا علیهاالسلام. چه انگیزه‌ای قویتر از آن [صفحه ۱۷۹] دارند. خصوصاً که این انگیزه تحقق شهوتی در سطح حکومت بر جهان اسلام و رسیدن به مقام جانشینی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله باشد که نزد مردم از قداست و اهمیت زایدالوصفی برخوردار است. از سوی دیگر ادعای بعضی را نیز باطل می‌کند که مدعی‌اند: این قوم، به زهرا علیهاالسلام احترام می‌گذاشتند و او را محترم می‌دانستند و در راه کسب رضایت و خشنودی او تلاش می‌کردند و... خواهیم گفت که تلاش این دو نفر برای بدست آوردن رضایت زهرا علیهاالسلام یک مانور سیاسی شکست خورده و مردود بود.

پذیرش مردم

در خصوص این گفته استدلال‌کننده که مردم اجازه نمی‌دادند کسی متعرض زهرا علیهاالسلام شود و او را مورد اذیت و آزار قرار دهد و با او بدرفتاری نماید این کار نمی‌توانست از سوی مردم پذیرفته شود، می‌گوییم: الف: اگر صحیح باشد که اقدام به هرگونه بدرفتاری با زهرا علیهاالسلام با مخالفت مردمی روبرو خواهد شد باید دانست که تلاش برای به آتش کشیدن خانه و جمع‌آوری هیزم، در مقابل دیدگان مردم انجام گرفت. آنگونه که در بعضی از متون آمده، خیابانهای مدینه مملو از مردمی شده بود که برای نظاره این اقدام وقیحانه جمع شده بودند. پس چرا یک نفر از آنان دخالت نکرد و دار و دسته حکومت را از این کار بازنداشت؟! ب: چرا آنگاه که دوّمی به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله که از آنان قلم و کاغذ خواست تا چیزی برایشان بنویسد که هرگز پس از او گمراه نشوند، گفت: پیغمبر هذیان می‌گوید احدی به او اعتراض نکرد یا او را سرزنش ننمود یا بد نگفت یا حتی خودش را در [صفحه ۱۸۰] مقابل او، عبوس نشان نداد؟! ج: اگر بپذیریم که مردم اجازه‌ی چنین کاری را به آنان نمی‌دادند، آیا در توان و وسع مردم بود که با حاکمان جدید که زندگانی سیاسی خود را با عنف و زور آغاز کردند، و دولتشان را به زور شمشیر تشکیل دادند، مخالفت کنند؟! مگر مردم مغلوب آنان نبودند؟!

احتجاج زهرا

در خصوص احتجاج زهرا علیهاالسلام به جنایاتی که در حق او مرتکب شدند، چند نکته را بیان می‌کنیم: الف: تلازم عدم احتجاج با عدم وقوع حادثه، درست نیست. زیرا حادثه‌ای اتفاق می‌افتد امّا علّت یا عللی مانع احتجاج بدان می‌شود. به عبارت دیگر، هنگامی که اتفاق رخ می‌دهد و مردم شاهد عینی آن هستند و بلکه خودشان عامل وقوع آن بوده‌اند، دیگر نه نیازی به بیان آن هست نه فایده‌ای دارد. خصوصاً برای کسی که خودش مرتکب این جنایات شده است مگر اینکه ضرورت دیگری ایجاب کند مثل اینکه او

را ملزم به انجام آن کرده باشند و مانند این... ب: بیان کردیم که اگر زهرا علیهاالسلام این قضیه را محور اصلی اعتراضات خویش به غاصبان خلافت می‌کرد: دچار محذور دیگری می‌شد یعنی: تضییع قضیه‌ی محوری بزرگ خلافت زیرا غاصبان خلافت می‌توانستند به راحتی برای مردم تصویر کنند که نزاع آنان با زهرا علیهاالسلام یک نزاع شخصی و در خصوص امور بسیار کوچک است و نه نزاع درباره‌ی اینکه چه کسی به خلافت سزاوارتر است یا درباره‌ی مصلحت امّت؟! و آنگاه که نزاع شخصی شد بر زهرا علیهاالسلام فرض است که وقتی بدکاران به حضورش رسیدند و از او درخواست عفو کردند، آنان را مورد عفو و رأفت خویش [صفحه ۱۸۱] قرار دهد. زیرا عفو گذشت در مسائل شخصی از واجبات اخلاق انسانی و اسلامی است. خداوند فرمود: (خُذ العفْو وَأْمُر بالعُرف، و اَعرض عن الجاهلین). [۱۸۲] . (وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحوا الا تحبون ان یغفراللّه لکم). [۱۸۳] . (فاصفح الصفح الجمیل). [۱۸۴] . تبدیل این نزاع به نزاع در مسائل شخصی بزرگترین هدیه‌ای بود که زهرا علیهاالسلام تقدیم آنان می‌کرد، در حالی که مسأله امامت و خلافت یک مسأله شخصی نیست و از سوی دیگر نه حق را به صاحب حق برگردانده‌اند و نه کاری کرده‌اند که نشانگر حسن نیت آنان در متابعت از حق باشد. بنابراین حق زهرا علیهاالسلام است که آنان را مورد عفو و گذشت خود قرار دهد یا کوتاه بیاید و اظهار قبول و رضایت نماید. ج: هم زهرا علیهاالسلام از این وقایع یاد کرده و هم علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام. روایات و متون مربوط به این جریان را در بخش مربوط خواهیم آورد. در اینجا به برخی از متون اشاره می‌کنیم. دیلمی روایت کرده که فاطمه علیهاالسلام فرمود: «هیزم زیادی در کنار خانه‌مان جمع کردند و آتش آوردند که در و ما را با هم بسوزانند. من در پشت لنگه در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند و بروند. پس عمر تازیانه را از دست قنفذ- غلام ابوبکر- گرفت و با آن به بازوی من زد. تازیانه همچون بازوبند به دور بازویم حلقه زد. عمر با لگد به در کوبید. و آن را به طرف [صفحه ۱۸۲] من فشار داد. در حالی که آبستن بودم. به صورت افتادم، آتش شعله می‌کشید و چهره‌ام را می‌سوزاند. عمر چنان به صورتم سیلی زد که گوشواره از گوشم افتاد و درد زایمان مرا گرفت. پس محسن را سقط کردم در حالیکه کشته‌ی بی‌گناه بود». [۱۸۵] .

علی و بیان ماجرای زهرا

در خصوص بیان ماجرای زهرا علیهاالسلام توسط علی علیه‌السلام چند نکته را بیان می‌کنیم: ۱- صدوق به سند خود از علی علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «روزی که من و فاطمه، و حسن، و حسین نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودیم. آن حضرت رو به ما کرد و گریست. گفتم: یا رسول‌اللّه! گریه‌ی شما برای چیست؟ فرمود: از کتک خوردن تو، و سیلی خوردن فاطمه گریه می‌کنم». [۱۸۶] . ۲- در حدیث آمده که «علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به سوی عالیه بیرون رفت. ثابت بن قیس بن شماس در راه او رسید، گفت: یا اباالحسن! تو را چه شده؟ فرمود: می‌خواستند خانه‌ام را به رویم آتش زنند. ابوبکر بالای منبر بود و مردم با او بیعت می‌کردند ولی نه آنان را از این اقدام وقیحانه بازداشت و نه به کارشان اعتراض کرد». [۱۸۷] . بنابراین علی علیه‌السلام به شیوه‌ی بیان حادثه از عملکرد آنان در قبال خود شکوه و اظهار ناخشنودی می‌کند، نه به شیوه‌ی احتجاج، به گونه‌ای که مسأله آتش زدن محور مناقشه و فیصله دادن درگیری باشد. بلکه همواره احتجاجات در خصوص احقاق حق در مسأله مهمتر و قضیه‌ی بزرگ امّت اسلامی، یعنی کودتای خلافت (که به تعبیر [صفحه ۱۸۳] استدلال‌کننده، به همه‌ی جهان اسلام مربوط می‌شود) نشانه می‌رود. روایت دیگری نیز در این باره هست که در بخش دوم، بخش متون و آثار خواهیم آورد. انشاءاللّه.

نبود دلایل احتجاج

در خصوص سخن برخی که می‌گویند: به چه سبب علی علیه‌السلام از این حادثه در احتجاجات خود استفاده نکرد، در حالی که حجّتی قوی و مهم علیه آنان بود، و موجب برانگیختن عواطف و احساسات از همه جهات- به تعبیر مستدل- می‌شد؟!. می‌گوییم: ۱- این مسأله بر مردم پوشیده نبود که علی علیه‌السلام یادآوری نماید یا به آنان خبر دهد. ضرورت ندارد که در احتجاج به مضمون یک قضیه به همه وقایع آن استدلال شود خصوصاً اگر واضح و آشکار باشد. ۲- موقعیت زمانی تحریک عواطف را برنمی‌تافت بلکه نیاز به مدارا، و تسکین عواطف جوشان مردم داشت تا به سیلی خروشان و خانه‌برانداز تبدیل نشود و در نتیجه ناخواسته با مخالفت با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که او را به سکوت فرمان داده بود، نیفتد. علاوه بر این رویارویی مسلّحانه با آنان نیز نمی‌بایست در دستور کار علی علیه‌السلام قرار گیرد. زیرا موجب تضعیف دین و فراهم کردن مقدمات برای اقدامات تخریبی مرتدان می‌شد. چنان که علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه و جاهای دیگر بدان تصریح فرموده است. ۳- آوردیم که علی علیه‌السلام هنگامی از این وقایع سخن گفت که مانعی وجود نداشت اما به شیوه‌ی آرام که خلافت را به اختلاف در یک امر شخصی که قابل [صفحه ۱۸۴] عذرخواهی، و عفو گذشت است، تبدیل نکند. ۴- مخالفت آنان با امر خدا و رسول برای یادآوری سزاوارتر و مهمتر بود. زیرا همین معیار و میزان حق و باطل است، اما جراحات شخصی و دردهای روحی قابل التیام است و می‌توان گره آن را با کلمات شیرین، و خضوع ظاهری با اظهار ندامت و پشیمانی جنایتکاران به گونه‌ای که برای مردم روشن شود که دلیلی بر اصرار در محکوم کردن و نابودی آنان نیست؛ باز کرد. آنچه وی درباره‌ی تلاش آن دو تن برای بدست آوردن رضایت و خشنودی زهرا علیهاالسلام پیش از رحلت او بیان کرد، بهترین دلیل بر این مطلب است. در جای دیگر این مسأله را توضیح خواهیم داد.

عدم تذکر ماجرا به ابوبکر

این استدلال‌کننده به کلام کاشف‌الغطاء می‌پرسد: چرا هنگامی که ابوبکر و عمر برای جلب رضایت زهرا علیهاالسلام به خانه‌اش آمدند، آن حضرت ماجرای زدن و سقط جنین خود را برایشان یادآوری نکرد؟ در پاسخ می‌گوییم: ۱- زهرا علیهاالسلام غصب فدک و غصب خلافت را هم به آنان یادآوری نکرد. در حالی که همین شخص غصب خلافت را از هر جنایتی بزرگتر می‌داند. ۲- بیان این مسأله برای آن دو، می‌بایست غرض و انگیزه‌ای داشته باشد. در آن زمان هدف زهرا علیه‌السلام مطرح کردن خودش نبود بلکه می‌خواست با اقرار گرفتن از آن دو به آنچه از پدرش شنیده‌اند، اقامه حجت کند. لذا حاضر نشد پیش از این اقرار با آنان سخن گوید. سپس موضعی کوبنده و همیشگی در محکومیت آنان در گذر اعصار و قرون برای خود ثبت کرد و به آنان اجازه طرح هیچ قضیه‌ی دیگری نداد. [صفحه ۱۸۵] از سوی دیگر این جلسه، جلسه حساب و عتاب و یا شمارش جنایت آنان در قبال زهرا علیهاالسلام نبود. زیرا این کار فایده نداشت. ممکن بود عذر آورند که کار نادرست و لغزشی بود که شرایط متلاطم و اوضاع ناآرام حاکم بر جامعه تحمیل کرد. اما زهرا علیهاالسلام به آنان فرصت نداد و این از حکمت بالغه و صواب رأی آن حضرت بود. به همین لحاظ می‌بینیم که به طرح اجمالی قضایا بسنده و از بیان تفصیلی آن خودداری می‌کند. او می‌گوید: خدایا! گواه باش که این دو مرا اذیت کردند...

دیدگاه سید عبدالحسین شرف الدین

این گوینده از عالم سرشناس آیةاللّه سید عبدالحسین شرف‌الدین نقل می‌کند که گفت: آنچه نزد ما ثابت شده این است که هیزم آوردند تا در خانه زهرا علیهاالسلام را آتش بزنند. گفتند: فاطمه در خانه است. گفت: «وَ اِنْ: اگر چه...». وی در تأیید این مطلب می‌افزاید: شرف‌الدین نه در النص والاجتهاد و نه در المراجعات، چیزی از وقایعی که می‌گویند، بیان نکرده است. به این کتابها مراجعه کنید تا خود ملاحظه کنید!!. در پاسخ می‌گوییم: ۱- سید عبدالحسین شرف‌الدین در تألیفات خود در صدد بیان تفصیلی

ماجرای زهرا علیهاالسلام و تعیین دقیق آنچه نزد او ثابت شده، نبوده است. اگر او در صدد برمی‌آمد که با این شیوه بحث کند به هدفی که در ورای این تألیفات جستجو می‌کرد، ضربه می‌زد. خداوند متعال فرمود: (ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالّتی هی احسن). [۱۸۸] . رعایت احساسات و عواطف و مکدر نساختن اذهان و افکار مردم از این قبیل [صفحه ۱۸۶] است مگر اینکه جای بحث و تعیین دقیق مواضع به صورت کاملاً جزیی باشد حتی در امور بسیار حساس، آنجا که خوف تباهی حق هست و حتی در مواضع حساس سو خطرناک نیاز به جرّاحی وجود دارد. اما وضع در مورد شرف‌الدین در موضوعاتی که مطرح کرد، و مباحثاتی که انجام داد، از این قبیل نبود. به همین لحاظ می‌بینیم که این مسأله را به صورت گذرا مطرح می‌کند: «آیا عمل به مقتضیات ترس از شمشیر و سوخت با آتش، ایمان به عقد بیعت و مصداق اجماع مورد نظر پیامبر صلی اللّه علیه و آله است، آنجا که فرمود: امّت من بر اشتباه، اجماع نمی‌کنند؟!». [۱۸۹] . در جای دیگر می‌گوید: «هنوز پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را دفن نکرده بودند که اولیا و دوستداران او، خود را بر سر دوراهی دیدند، بیعت با حاکمان جدید یا آتش زدن خانه به رویشان»، چنانکه شاعر نیل، حافظ ابراهیم در قصیده‌ای رسا گفته است: و قولة لعلی، قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها حرقت دارک لا ابقی علیک بها ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها ما کان غیر ابی‌حفص بقائلها امام فارس عدنان و حامیها [۱۹۰] . سپس در پاورقی دو کتاب خود: المراجعات والنص والاجتهاد گفته: «تهدید علی به آتش زدن خانه از سوی آنان به تواتر قطعی ثابت شده است». [۱۹۱] . سپس در پاورقی همین دو کتاب مصادر و منابع فراوانی را ذکر کرده که از زدن فاطمه علیهاالسلام و سقط جنین او و مسائل دیگر این ماجرا سخن گفته‌اند. هرکس به این منابع مراجعه کند، درخواهد یافت که مرحوم شرف‌الدین کار پسندیده‌ای کرده که [صفحه ۱۸۷] خواننده را درگیر این مسائل ننموده است. چه اگر خواننده را درگیر این مباحث می‌کرد، می‌دیدیم که چگونه خواننده با عصبیت و انفعال به دنبال گذرگاهها، گریزگاهها و تأویلات و توجیهات است و همین مانع گسترش شمول اندیشه وی به طور خودکار و طبیعی می‌شد. اما اگر هدف شرف‌الدین این نبود می‌بایست به ذکر مصادر و منابعی که از تهدید به آتش زدن خانه سخن می‌گوید، بسنده کند و سایر مسائل را نادیده بگیرد... خلاصه اینکه مناقشه، محاوره و احتجاج، احساس مبارزه‌طلبی با شخص در یافته‌ها و پذیرفته‌های ذهنی او را در خود پنهان دارد. همین امر او را ناخودآگاه به دفاع از دو چیز وامی‌دارد: خودش، و اندیشه‌اش. اگر غیر از طرفین محاوره، شنونده‌ای حضور داشته باشد، او اندیشه بدون مبارزه‌طلبی را خواهد گرفت و پیش از آنان، تسلیم خواهد شد و حق را خواهد پذیرفت. زیرا نه حسّاسیتی دارد و نه در ورای فهم و ارزیابی محاوره، با مشکلی روبه‌رو است و نه از او خواسته می‌شود که از چیزی دست بردارد و نه احساس تقصیر نماید یا خود را به واسطه‌ی قلّت تحقیق، یا عدم دقت و مانند این سرزنش و ملامت کند. سید شرف‌الدین علاقه شدیدی داشت که طرف محاوره‌اش را دچار تنگنا نکند و او را به این انتخاب مشکل وادار نسازد. ۲- آنچه به طور شفاهی از شرف‌الدین نقل می‌شود، قابل اعتماد نیست. زیرا ممکن است وی در صدد نفی ثبوت وقایع و اتفاقات دیگر این ماجرا جز تهدید به آتش زدن نبوده بلکه می‌خواسته بر ثبوت این شق تأکید نماید و از ما عدای آن سوکت کند. چه در این سکوت مصلحتی مورد ملاحظه قرار داده که به نظر ما همان مصلحتی است که او را از ورود به جزئیات و تفصیلات این قضیه در کتابهایش بازداشته است. [صفحه ۱۸۸]

شاهد و بلکه دلیل آنچه می‌گوییم، چنین است

۱- این مسأله را نه شرف‌الدین در کتابهایش نوشته و نه احدی از علمای دیگر از او نقل کرده است. پس چرا فقط این گوینده به این راز خطیر که یک قضیه‌ی بسیار حساسی است، اختصاص یافته است. در حالی که وی در آن زمان یک جوان تازه به تکلیف رسیده و در آغاز عمر خویش بوده است. چه اگر این مطلب را در اوایل دهه‌ی پنجاه میلادی به او گفته باشد، می‌بایست در آن هنگام حدود ۱۷ سال سن داشته باشد مگر اینکه بگوید: در اواسط دهه‌ی پنجاه یعنی در سال ۱۹۵۵ م این مطلب را به او گفته است،

اما غریب است که خود وی می‌گوید عمرش در آن زمان ۲۳ یا ۲۴ سال بود. در حالی که می‌دانیم در سال ۱۹۳۵ م بدنیا آمده است و حتی در سال وفات شرف‌الدین یعنی: ۱۹۵۷ م به این سن نرسیده بود. ۲- روایتی که شرف‌الدین تحت عنوان: «آنچه نزد ما ثابت شده... گفتند فاطمه در خانه است. گفت: اگر چه...» آورده در کتاب الامامهٔ والسیاسهٔ آمده امّا ابن‌قتیبه سندی برای آن ذکر نمی‌کند. روایات فراوان دیگری جز این هست که از تداول و نقل بیشتر، سند صحیح‌تر، و شمار افزون‌تر برخوردار است. به گونه‌ای که دهها روایت می‌شود، و از طرق و اسانید فراوان و متنوع روایت شده است. حال چگونه شرف‌الدین همان روایت را نزد خود ثابت شده می‌خواند و سایر روایات و نصوص فراوان و دارای سند را که بالغ بر دهها روایت می‌شود، رها می‌کند تا گفته شود این روایات نزد او ثابت نشده است؟! چرا روایات تهدید به آتش زدن ثابت است اما روایات مربوط به زدن و سقط جنین زهرا علیهاالسلام ثابت نیست در حالی که روایات تهدید نه از این روایات بیشتر است [صفحه ۱۸۹] و نه از آن صحیح‌تر؟! شماری از این روایات بیان می‌دارد که همه‌ی جنایات در حق زهرا علیهاالسلام انجام شده است. این روایات را در بخش دوم خواهیم آورد. ۳- مقصود شرف‌الدین از «ما» در «عندنا» چیست؟! آیا منظورش شیعه است یا فقط خودش؟! اگر شق اول باشد، درست نیست. چه سخنان شیخ طوسی و کاشف‌الغطاء را ملاحظه کردید. همچنان که تتبع سخنان علمای مذهب در تألیفاتشان- که ما گوشه‌ای از آن را در بخش دوم خواهیم آورد- نشان می‌دهد که سخن شیخ طوسی در تلخیص الشافی به حقیقت و آنچه نقل شده قابل قبول‌تر و شایسته‌تر است. و اگر شق دوم باشد، اگر حجم منابعی که در دسترس او بوده را در نظر بگیریم، ممکن است درست باشد چنانکه از پاورقیهای کتبش بدست می‌آید منابع او نسبت به منابعی که امروزه در دسترس مردم است، بسیار اندک بوده است. علاوه بر این باید از منابع و مصادری یاد کرد که در آن زمان جزء مخطوطات و غیر قابل دسترس بوده ولی بعدها تحقیق و نشر شده و شرف‌الدین نتوانسته‌اند از هیچ یک استفاده کنند. این، ما را بر آن می‌دارد که بعید بدانیم که او به عنوان یک دانشمند متتبع و محقق، به همین اندازه که به او نسبت داده می‌شود، بسنده کرده باشد در حالی که از وی توقع می‌رود که در هر موضوع همه‌ی منابع و مصادر آن را ببیند و در صدور حکم- اگر در واقع حکمی کرده باشد- تعجیل نکند. ۴- عدم ثبوت این مسأله نزد شرف‌الدین بدین معنی نیست که اصلاً قابل اثبات نباشد. چه پژوهشگر می‌تواند نصوص این قضیه را بررسی کند و شواهد و قرائن آن را به اندازه‌ای که برای عالم منصف کفایت کند، جمع نماید. شاید شرف‌الدین گرفتاریهای بزرگ و فراوان دیگری داشته که او را از [صفحه ۱۹۰] پژوهش و تتبع در بسیاری از قضایای نیازمند تتبع که در دایره‌ی تلاشها و اهتمامات او نبوده، بازداشته است. حتماً اگر چنین نباشد، همانند دیگران، بر شرف‌الدین نیز اشکال علمی وارد است. زیرا قضایای علمی و دینی تابع دلیل و برهان است مگر آنجا که شخص معصوم، آن را بیان می‌کند. ۵- ما نمی‌دانیم چگونگی پرسشی را که از شرف‌الدین شد، ترسیم کنیم. چه این سؤال است که جهت و دامنه‌ی پاسخ را معین می‌کند. ممکن است سؤال این باشد: آیا خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را آتش زدند؟! پاسخ این سؤال چنین است: آنچه نزد ما ثابت شده تهدید به آتش زدن است نه آتش زدن. اما درباره‌ی سقط چنین سؤال نشده که پاسخ داده شود. یعنی این پاسخ فقط می‌خواهد آتش زدن را نفی و تهدید را اثبات کند و بس اما از سقط جنین و زدن زهرا علیهاالسلام و دیگر وقایع ساکت است، نه نفی می‌کند و نه اثبات. مثل اینکه بگوید: زید بلندقامت است. این بدان معنی نیست که گندمگون یا عالم نیست. شاید پرسش این باشد: آیا زهرا علیهاالسلام را زدند و فرزندش سقط شد؟! و پاسخ این: آنچه ثابت شده تهدید به آتش زدن است... در اینجا پاسخ جز تهدید همه چیز را نفی می‌کند. و این چیزی است که گوینده از شرف‌الدین نقل می‌کند. بنابراین و با توجه به عدم احراز چگونگی پرسش مطرح شده، ما نمی‌توانیم به شرف‌الدین نسبت دهیم که در ماجرای زهرا علیهاالسلام جز تهدید به آتش زدن، همه چیز را نفی کرده است. ۶- ناقل این سخن خطیر، در زمان پرسش و پاسخ جوان بوده و بسا که بیش از ۱۷ سال سن نداشته است،- چنانکه گذشت- و هنوز شیوه‌های علمی دقیق را نه تجربه کرده بود و نه عادتش شده بود. شاید در فهم شیوه علمی دچار اشتباه شده یا [صفحه ۱۹۱] کلمه‌ای را جابه‌جا کرده و در نتیجه معنی عوض شده، خصوصاً که

از مسأله‌ای سخن می‌گوید که به تصریح خود وی در نامه‌ی مورخ ۱۴۱۴ ه حدود ۴۵ سال پیش اتفاق افتاده است. علاوه بر این احتمال دارد که عین پاسخ شرف‌الدین را فراموش کرده باشد شاهد اینکه پرسش از وقوع آتش زدن یا تهدید بدان بوده- چنانکه در احتمال دوم آمد- این است که شخص شرف‌الدین- چنانکه گذشت- اشاره کرده که ترس از شمشیر یا آتش زدن خانه وجود داشته است. با اینکه در پاسخ سؤال‌کننده به شمشیر اشاره نکرده است. گفته وی که اخیراً به روایتی در بحارالانوار دست یافته... دلالت دارد که وی از زمان رحلت شرف‌الدین در صدد تحقیق و پژوهش درباره‌ی این مسأله نبوده است. چه معقول نیست که بیش از چهل سال سرگرم تحقیق درباره‌ی مسأله‌ای باشد که دهها روایت از معصومین و دهها و بلکه صدها نص از دیگران، بر آن دلالت دارد... سپس در طول این مدت چهل ساله فقط و فقط یک روایت پیدا کرده باشد!

شواهد و دلایل دیگر

شخص شرف‌الدین رحمه‌اللّه بیان کرده که علی علیه‌السلام را به زور بیرون آورند و خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام را گشودند. [۱۹۲] سپس از تهاجم آنان به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام سخن می‌گوید و تصریح دارد که آنان، عده‌ی زیادی بودند که ابوبکر برای یاری عمر و خالد فرستاد و مردم نیز برای تماشا جمع شده بودند. خیابانهای مدینه از مردان پر شده بود. فاطمه علیهاالسلام با اقدام عمر، فریاد کشید و شیون کرد و عده‌ی زیادی از زنان بنی‌هاشم و دیگران با او بودند. فاطمه علیهاالسلام به سوی در حجره‌اش بیرون آمد و فریاد [صفحه ۱۹۲] کشید: ابوبکر! چه زود بر اهل‌بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله یورش آوردید... [۱۹۳] . شرف‌الدین رحمه‌اللّه حدیث ابوالاسود را نقل کرده که می‌گوید: عمر و یارانش به خانه فاطمه علیهاالسلام یورش بردند، فاطمه فریاد می‌کشید و آنان را سوگند می‌داد. [۱۹۴] . بنابراین شرف‌الدین همه‌ی ماجرا را بیان می‌کند و اسامی شرکت‌کنندگان در یورش به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را فاش می‌گوید ترساندن از شمشیر را یاد می‌کند و آن را از مسلمات می‌گیرد و در قبال آن هیچ‌گونه احتیاط نمی‌کند. پس چگونه برخی می‌گویند: «شرف‌الدین، نه در مراجعات و نه در النص والاجتهاد، چیزی از وقایعی که می‌گویند، بیان نکرده است. مراجعه کنید تا ملاحظه کنید» ما مراجعه کردیم و خلاف آنچه او می‌گوید، ملاحظه کردیم. شاید شرف‌الدین رحمه‌اللّه به این ناقل همان مطلب النص والاجتهاد والمراجعات را گفته باشد که تهدید به آتش زدن با تواتر قطعی ثابت شده است. و این عبارت با عبارت منقول اختلاف دارد: آنچه نزد ما ثابت شده، تهدید به آتش زدن است. آنچه در این قسمت بیان کردیم مؤید عبارت اول است و آن را تقویت می‌کند و عبارت دوم را تضعیف و سست. ذکر منابع در پاورقی یک صفحه و از جمله منابعی که به همه‌ی وقایع اتفاقیه و از جمله به زدن زهرا علیهاالسلام و سقط جنین او، اشاره (و بلکه تصریح) کرده، نشانگر تمایل شرف‌الدین به اطلاع پیدا کردن مراجعه کنندگان از آن است. [صفحه ۱۹۳]

محبت و احترام

اشاره

سرآغاز نقاط بحث خصومت علی علیه‌السلام و احترام زهرا علیهاالسلام احترام زهرا علیهاالسلام نزد صحابه علی علیه‌السلام متمرد است! درخواست گذشت رضایت زهرا علیهاالسلام از شیخین حیله‌های ناموفق قبر فاطمه علیهاالسلام شجاعت جاحظ [صفحه ۱۹۵]

سرآغاز

وی اقدام کودتاچیان در یورش بردن به خانه فاطمه علیهاالسلام را بعید می‌داند و معتقد است که موقعیت و جایگاه زهرا علیهاالسلام

آنان را از اقدام به چنین کاری منع می‌کرد... او تلاش می‌کند تا به کمک اموری چند که یا ادعای صرف بدون دلیل است یا غیر صلاح برای استدلال بر آنچه مورد نظر وی است، بر این موقعیت زهرا علیهاالسلام استدلال نماید. با این حال بعید نمی‌داند که به منظور تأثیر روانی ساکنان خانه آنان را به آتش زدن خانه تهدید کرده باشند تا به خواسته اینان تن دردهند. او تأکید می‌کند که هدف آنان فقط بازداشت و توقیف علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و به زهرا علیهاالسلام و دیگران کاری نداشتند. ما در این فصل از این سخنان استدلال‌کننده سخن خواهیم گفت. وی این دلایل را در توجیه شک خود که به نفی صریح این وقایع نمی‌رسد، کافی می‌داند. البته او تلاش می‌کند تا آنجا که ممکن است دلایل و شواهدی بر نفی کامل آن دست و پا کند و به صرف شک و تردید، قناعت نکند. در این فصل شواهد و دلایل او را می‌آوریم و وجه عدم صلاحیت هر یک را برای استدلال یا استشهاد بیان می‌داریم. [صفحه ۱۹۶]

نقاط بحث

پیش از ورود به تفاصیل بحث اشاره می‌کنیم که پیرامون نقاط زیر بحث خواهیم کرد: ۱- خصومت با یک شخص مانع نمی‌شود که دشمنانش بنا به دلیل یا دلایلی به همسرش احترام گذارند و او را گرامی بدارند. ۲- اینکه علی علیه‌السلام فاطمه علیهاالسلام را برای یاری طلبیدن از انصار، به در خانه‌های آنان می‌برد، بر موقعیت و احترام فاطمه علیهاالسلام در جامعه اسلامی دلالت دارد. ۳- کسانی که عمر به خانه زهرا علیهاالسلام آورد، هنگامی که تهدید کرد خانه را با ساکنانش آتش خواهد زد، به او اعتراض کردند که فاطمه در خانه است؟! گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد. این بر چند مسأله دلالت دارد: الف: زهرا علیهاالسلام در جامعه، موقعیت ممتازی داشت که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. ب: دلهای کسانی که عمر با خود آورد، مالامال از محبت زهرا علیهاالسلام بود. حال چگونه می‌توانیم تصور کنیم که همین افراد به او یورش برند. ج: آنان حتی، اگر فاطمه علیهاالسلام را دوست نداشتند و به او احترام نمی‌گذاشتند، فقط برای سرکوبی معارضه، و بازداشت علی آمده بودند و به زهرا علیهاالسلام حتی اگر در خانه، بود، کاری نداشتند. مقصود عمر دقیقاً همین مطلب بود که گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد. د: چند خبر هست که از احترام زهرا علیهاالسلام نزد مردم سخن می‌گوید. حال چگونه اینان جرأت می‌کردند به حریم او تجاوز نمایند؟! ه: آمدن ابوبکر و عمر به خانه‌ی فاطمه و درخواست مسامحه و گذشت، بر جایگاه عظیم وی در جامعه‌ی اسلامی خصوصاً نزد بزرگان صحابه دلالت دارد. [صفحه ۱۹۷] و: زهرا علیهاالسلام از شیخین راضی شد. آنگاه که ابوبکر و عمر، برای کسب رضایت و خشنودی از فاطمه علیهاالسلام نزدش آمدند. ز: به حضور پذیرفتن ابوبکر و عمر از سوی زهرا بر نادرستی حدیثی دلالت دارد که می‌گوید: «برای زن بهتر است که نه او مردان را ببیند و نه مردان او را».

خصومت علی و احترام زهرا

برخی می‌گویند: خصومت مهاجمان با علی علیه‌السلام مانع از این نبود که زهرا علیهاالسلام را دوست بدارند و به او احترام گذارند. زیرا ممکن است نامزدی در انتخابات، رقیب نامزد دیگر باشد و برای شکست دادن و از میدان بیرون راندن او تلاش کند. اما این خصومت مانع از آن نمی‌شود که به دلیل یا دلایلی به همسر رقیبش احترام بگذارد و او را گرامی بدارد. پاسخ: ما بر این مقوله چندین ملاحظه داریم: ۱- مسأله علی علیه‌السلام با این قوم متجاوز به او و خانواده‌اش، و غاصبان حق او و مخالفان امر خداوند و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هیچ شباهتی به رقابت دو نامزد انتخاباتی ندارد که اگر نگوییم در دلالتها و اشارتهای خود از کودتای نظامی واضح‌تر و ژرفتر است، لااقل همانند این کودتاهاست. ۲- احترام زن رقیب به حدس و گمان و غیبگویی نیست بلکه در عمل و موضعگیری و اقدامات واقعی مشخص می‌شود. در حالی که اقدامات خشن و شکننده‌ای از این قوم در حق همسر فردی

که این استدلال‌کننده او را رقیب انتخاباتی می‌خوانده دیده‌ایم. اقداماتی که از وجود ذره‌ای رحمت و شفقت در دلهای آنان حکایت نمی‌کند. خواننده ارجمند می‌تواند توصیف این ماجرا را در نصوص مختلف که اگر بگوییم متواتر است، غلو نکرده‌ایم، خواهد خواند. [صفحه ۱۹۸] ۳- حتی اگر بپذیریم که مهاجمان به زهرا علیهاالسلام احترام می‌گذاشتند یا حتی او را دوست داشتند، باید دانست که احترام و محبت هم آنگاه که زهرا علیهاالسلام در مقابلشان بایستد و آمال و آرزوهایشان را تهدید کند و عامل اصلی شکست برنامه‌های خطرناک آنان باشد، مانع نمی‌شود که دوستی با او را به دشمنی بدل کنند و با قساوت و خشونت هرچه تمام با او رفتار نمایند. حتی اگر چنین اقدامی از سوی برادران و فرزندانشان صورت گیرد، باز با همین خشونت و عنف با آنان مقابله خواهند کرد. زیرا حبّ ریاست و سلطنت، آنان را در تنگنای سرنوشت‌سازی قرار می‌دهد. این تنگنا آنان را به یکسره کردن امور با تمام قدرت وادار می‌سازد. پس این مسأله برایشان از نادیده گرفتن آن احترام مهمتر، ارزشمندتر و خطیرتر است. ما می‌دانیم که هرکس فردی را دوست دارد یا به او احترام می‌گذارد، معمولاً ـ او را بیشتر از خود دوست ندارد. لذا هرگاه بین این دو محبت تعارض پیش آید، محبت خود را فدای محبت دوست نمی‌کند. هرگز دستبند را بیشتر از دستش دوست ندارد، ابداً دستش را برای حفظ دستبند قطع نمی‌کند بلکه هزار دستبند را هرچه گرانقیمت باشد، می‌شکند تا دستش سالم بماند.

جایگاه زهرا نزد انصار و مهاجمان

بعضی مدعی‌اند: مهاجمان به خانه زهرا علیهاالسلام او را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. علاوه بر این، کسانی که عمر با خودش آورد، دلهایشان مالامال از محبّت زهرا علیهاالسلام بود. حال چگونه می‌توانیم تصور کنیم که همین افراد به او هجوم و یورش برند؟! سپس استدلال کرده که علی علیه‌السلام- چنانکه در بحارالانوار و بسیاری از منابع [صفحه ۱۹۹] دیگر آمده- زهرا علیهاالسلام را در خانه‌ها انصار و مهاجرین دور می‌داد تا از حق علی دفاع کند. بنابراین فاطمه علیهاالسلام می‌خواست از موقعیت و احترام خود برای کسب نصرت و یاری آنان استفاده کند. حال چگونه احدی جرأت می‌کند که به هجوم برد؟ ظاهراً این سخن را از فضل بن روزبهان گرفته که در ردّ علّامه حلّی رحمه‌اللّه گفته است: «امرای انصار و بزرگان صحابه، مسلمانان فرمانبردار و دوستدار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودند. آیا به نظر تو ساکت نشستند و در این باره با ابوبکر صحبت نکردند؟ و دیگر اینکه به آتش کشیدن اهل‌بیت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نه جایز است و نه پسندیده...» [۱۹۵] . پاسخ: ۱- در این زمان سه گروه در مدینه بودند: الف: گروهی که هیچ مانع و رادعی، نه دین و اخلاق، و نه احساسات و عواطف انسانی آنان را از آزار و اذیت اهل‌بیت علیهم‌السلام حتی به آتش کشیدن خانه‌ها به روی آنان و پناهندگانشان، بازنمی‌داشت. ب: گروهی که اندکی محبت و احترام قلبی نسبت به این گروه مظلوم که با مصائب بزرگی روبه‌رو بود؛ داشتند اما عافیت‌طلب بودند و آمادگی نداشتند در راه آنان و بلکه در راه حق و دین که آنان را به جهاد با ستمگران می‌خواند؛ قربانی شوند. عوامل محبّت، احترام، دین، مظلومیت و انسانیت در تحریک این گروه برای اتخاذ یک موضع کوبنده در قبال گروه مهاجم که آمده‌اند تا علی علیه‌السلام را به زور و اجبار به بیعت وادار سازند، هیچ سودی ندارد. علی و زهرا علیهاالسلام کوشیدند تا این گروه را به جنبش و تحرک وادارند اما موفق نشدند... و بدین ترتیب وصیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله تباه شد. [صفحه ۲۰۰] ج: گروهی اندکی که در کنار زهرا علیهاالسلام ایستادند و آماده بودند تا در راه احقاق حق و ابطال باطل، آنجا که اقدام و مبادرت مفید است، گرانبهاترین و نفیس‌ترین چیز خود- جان- را فدا کنند: ابوذر، سلمان، مقداد، و عمار... بدین ترتیب واضح است که دلیلی نداریم که اثبات کند مهاجمان، همان گروه دوستداران و محبّان زهرا علیهاالسلام بودند و نه دو گروه دوم و سوم. بلکه در اعمال و افعال، و اقدامات آنان دلالتی آشکار وجود دارد که اینان همان عده‌اند که نه تنها به زهرا علیهاالسلام احترام نمی‌گذاردند بلکه با او دشمنی می‌ورزیدند و از به آتش کشیدن او و پناهندگان به حریم او هیچ پروایی نداشتند اتفاقاً همین کار را کردند، آنگاه که او را زدند و فرزندش را سقط کردند و پاره‌ی تن پیامبر صلی

اللَّه علیه و آله در اثر آن به شهادت رسید البته می‌کوشیدند که در یک اقدام سیاسی و مدارا با مردم، در سایر احوال این بغض و کینه را آشکار نسازند تا موجب گرایش بیشتر مردم به آل‌علی علیه‌السلام و درک مظلومیت او و خاندانش و حقانیت راهش نشود. خلاصه اینکه استدلال به جایگاه و احترام زهرا علیهاالسلام نزد گروه دوم که عافیت‌طلب است و از مبارزه گریزان، به اینکه زهرا علیهاالسلام در دلهای گروه مهاجمان که از یورش و تهاجم، آزار و اذیت او هیچ پروایی ندارند، جایگاه و احترام خاصی دارد، بی‌معنی است. ۲- اگر مهاجمان دوستدار و محب زهرا علیهاالسلام بودند و به او احترام می‌گذاشتند، دیگر نیازی نبود که علی علیه‌السلام فاطمه علیهاالسلام را در میان خانه‌های مهاجران و انصار بگرداند تا به نصرت و یاریشان دست یابد و آنان را برای دفاع از حق خود قانع سازد. بلکه کافی بود که زهرا علیهاالسلام با مهاجمان مقابله کند و با استفاده از نفوذ و جایگاه خود آنان را قانع سازد که بدون بدست آوردن نتیجه‌ای که مخالف میل زهرا علیهاالسلام یا موجب خشم او باشد، برگردند و دیگران را هم که با خود آورده بودند، برگردانند. [صفحه ۲۰۱] جدای از این، اگر همه‌ی آنان محبّ و دوستدار زهرا علیهاالسلام بودند، آیا از باقی انصار کمک می‌طلبیدند که به دوستدارانش هجوم برند و با آنان بجنگند؟! آیا ممکن است که زهرا علیهاالسلام موجب عداوت و دشمنی بین محبان خود شوند، سپس بایستد و راضی و شادمان نظاره‌گر این دو گروه باشد.؟! ۳- اگر این مردم محب و دوستدار زهرا علیهاالسلام بودند، پس چرا وقتی از دنیا رفت از آنان و کسی که آنان را آورده بود، رویگردان بود؟! و چرا وصیت کرد که ابوبکر و عمر، و احدی از ستمگران در حقّ او، در تشییع جنازه‌اش حضور نداشته باشند و به همین علت، شبانه دفن شد؟! و هنوز قبرش از همه پنهان است، در حالی که یگانه دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سرور زنان جهان از اولین و آخرین است؟! پس چگونه در قبال محبتشان، جفا می‌کند، و در حالی که خداوند آنان را به محبت و خشنود کردن زهرا علیهاالسلام فرمان می‌دهد، او بر آنان جفا می‌کند و خشم می‌گیرد؟!

که گفت: فاطمه در خانه است؟

می‌گوید: کسانی که وقتی عمر تهدید کرد خانه را آتش خواهد زد، به او اعتراض کردند، همان کسانی بودند که با او برای یورش به خانه زهرا علیهاالسلام آمده بودند. آنها به عمر گفتند: فاطمه در خانه است. گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد. این اعتراض دلالت دارد که زهرا علیهاالسلام محبوب آنان است و به او احترام می‌گذارند و او را گرامی می‌دارند. این اعتراض بدین معنی است که دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در خانه است، چگونه بر او وارد شویم و موجبات ترس و وحشت او را فراهم آوریم؟! گذشت که وی می‌گوید: مهاجمانی که عمر با خود آورد، دلهایشان مالامال از [صفحه ۲۰۲] محبّت زهرا علیهاالسلام بود، حال چگونه می‌توانیم تصور کنیم که به او یورش برند؟ پیش از پاسخ دو نکته را که وی گفته، متذکر می‌شویم: ۱- معترضان به عمر همان کسانی بودند که با خود آورده بود تا به کمک آنان به اهل‌بیت وحی علیهم‌السلام هجوم برد. ۲- اعتراض آنان بر جایگاه و موقعیت زهرا علیهاالسلام در نزدشان دلالت دارد. در پاسخ به این نکته می‌گوییم: ۱- چه کسی گفته که معترضان به عمر همان مهاجمان بودند؟ و به چه دلیل؟! خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام در مسجد پیغمبر بود و مردم به مسجد رفت و آمد می‌کردند و در بیشتر اوقات در آنجا حضور داشتند. هنگامی که مهاجمان به خانه زهرا علیهاالسلام یورش بردند، «مردم جمع شدند تا نظاره کنند، و خیابانهای مدینه از مردان پر شد». [۱۹۶] پس چرا معترض، از همین نظاره‌گران یا یکی از مؤمنان پاکیزه حاضر در مسجد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نباشد؟! این به ظاهر حال مناسبتر می‌آید. زیرا ظاهر حال مهاجمان نشان می‌دهد که آنان برای فاطمه علیهاالسلام و کسانی که در خانه بودند و مسجد و قبر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام بود، هیچ ارزشی قائل نبودند. ۲- اگر بپذیریم که یکی از مهاجمان اعتراضی کرده ولی روشن است که دلالت نمی‌کند که آنان به زهرا علیهاالسلام احترام می‌گذاشتند و یا از او تجلیل می‌کردند. شاید عامل این اعتراض، خوف از عواقب چنین اقدام خطرناکی بوده

است. اگر مردم دشمنی آنان با علی علیه‌السلام را بپذیرند به این اعتبار که او قطب حساس جبهه‌ی مخالف و مانع اساسی تحقق آمال و آرزوهای آنان در رسیدن به سلطنت و حکومت است و این علی بود که پدران، فرزندان و برادرانشان را در راه خدا کشت، اما زهرا علیهاالسلام اینگونه نیست. بنابراین تجاوز و دشمنی با او و آتش زدن خانه‌اش، در حالی که [صفحه ۲۰۳] یگانه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است و در تمام جهان اسلام معروف، چیزی نیست که بتوان برای مردم توجیه کرد چه بسا اگر مردم بفهمند که زهرا علیهاالسلام در نتیجه این اقدامات خشونت‌آمیز حاکمان جدید کشته شده، وضعیت به ضرر آنان عوض خواهد شد. ۳- مهاجمان چنان زهرا علیهاالسلام را زدند که فرزندش را سقط کرد اما احدی نه از مهاجمان و نه از دیگران، کوچکترین اعتراضی نکرد. آیا اگر از عمر می‌ترسیدند، از قنفذ، یا مغیرهٔ بن شعبه و امثال این دو هم می‌ترسیدند؟! ۴- اگر مهاجمان تا این اندازه به زهرا علیهاالسلام احترام می‌گذاشتند، سبب ایستادگی وی در مقابل آنان، و نشستن علی علیه‌السلام و بنی‌هاشم در خانه‌اش روشن می‌شود. زیرا در این صورت مانع رسیدن مهاجمان به علی، و بازداشت او- به تعبیر و برحسب معیارهای این استدلال‌کننده- خواهد شد. حال می‌توان فهمید که چرا زهرا علیهاالسلام شخصاً در را باز می‌کند و نه علی علیه‌السلام یا یکی از حاضران در خانه. ای کاش این اقدام زهرا علیهاالسلام می‌توانست مهاجمان را از شکستن در و ورود بدون اجازه به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام بازدارد. البته در حفظ حق و حقیقت، از دستبرد و تباهی و نیز روشن کردن باطن کودتاچیان نقش مؤثری داشت. ۵- تاریخ و سیاست کسانی که عمر برای یورش به خانه زهرا علیهاالسلام با خود آورده دلالت ندارد که آنان زهرا علیهاالسلام را دوست داشتند البته این در صورتی است که موردی پیدا نکنیم که برعکس آن دلالت کند. تاریخ نام شماری از مهاجمین را برای ما ثبت کرده است: ابوبکر، عمر، قنفذ، ابوعبیدهٔ بن جراح، سالم غلام ابوحذیفه، مغیرهٔ بن شعبه، خالد بن ولید، عثمان، اُسید بن حُضیر، معاذ بن جبل، عبدالرحمن بن عوف، عبدالرحمان بن ابی‌بکر، محمد بن مسلمه- او شمشیر زبیر را شکست- زید بن اسلم، [صفحه ۲۰۴] عیاش بن ربیعه، و دیگران [۱۹۷] که در بخش دوم، نام گروهی از آنان را خواهیم آورد.

احترام زهرا نزد صحابه

می‌گوید: زهرا علیهاالسلام از موقعیت ممتازی نزد همه مسلمانان برخوردار بود. بنابراین تعرض و تجاوز به او با این شیوه‌ی زشت موجب تحریک افکار عمومی بر ضد مهاجمان می‌شد. اخباری که از رفتار مودت‌آمیز و محترمانه مردم با او سخن می‌گوید، بر این موقعیت رفیع زهرا علیهاالسلام دلالت دارد. همین موجب می‌شود که در مقابل آنچه درباره‌ی تعدّی و تجاوز بر ضد او گفته می‌شود، علامتهای سؤال زیادی قرار گیرد و درستی آن را زیر سؤال برد. پاسخ: ۱- پدرش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نسبت به او و همگان از موقعیت ممتازتری نزد مسلمانان بهره‌مند بود اما این منزلت برخی را از بیان آن جمله معروف و مشهور در ساحت مقدس آن حضرت بازنداشت که گفت: پیغمبر هذیان می‌گوید. [۱۹۸] . گوینده‌ی این جمله سرکرده‌ی مهاجمان بود. ما نه شنیده‌ایم و نه خوانده‌ایم که احدی از حاضران یا غایبان به او اعتراض یا در برابرش اظهار نفرت و انزجار کرده باشد. گروهی از صحابه فرمان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را که دستور داده بود در سپاه اسامه [صفحه ۲۰۵] شرکت کنند، اطاعت نکردند و به رغم اینکه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله متخلفان از سپاه اسامه را لعنت کرده بود، سپاه او را تجهیز نکردند. [۱۹۹] . همچنان که در شب عقبه در راه آن حضرت کمین کردند و کوشیدند با رم دادن شتر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله او را بکشند؛ و به همسرش اتهام ناروا زدند و مسائل فراوان دیگر که از آنان در قبال پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و عترت طاهرین او سر زد. قتل امام حسین علیه‌السلام و اسارت خانواده‌اش جنایت بزرگ دیگری بود که از ورود به خانه زهرا علیهاالسلام و زدن او کمتر نیست. قاتلان کربلا فرزندان مهاجمان مدینه بودند. همچنان که نقشه ترور علی علیه‌السلام را طرح کردند تا هنگامی که در مسجد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نماز می‌خواند، او را به دست خالد بن ولید بکشند اما ابوبکر، پیش از سلام به صدا درآمد و گفت: خالد آنچه به او دستور داده‌ام،

انجام ندهد. [۲۰۰] . ابوحنیفه با استناد به همین قضیه، سخن گفتن در نماز، پیش از سلام را جایز دانسته. [۲۰۱] سفیان ثوری نیز با استناد به همین قضیه، فتوا داده که هر که بعد از تشهد و قبل از سلام حدثی از او سر زند، نمازش صحیح است. [۲۰۲] . ۲- نوعی احترام در شرایط عادی که عاملی برای ترس و گریز از آن نیست، [صفحه ۲۰۶] آشکار می‌شود اما در شرایطی که وضع به گونه دیگری است، مردم چنانکه امام حسین علیه‌السلام فرمود، بنده‌ی دنیایند و دین لقلقه‌ی زبانشان است. پس آنگاه که به بلا آزموده شوند دینداران کم باشند. [۲۰۳] . بنابراین احترام در ایام گشایش، به معنی نصرت به هنکام بلا و آنگاه که مصالح مردم در معرض تهدید قرار گیرد، نمی‌باشد. این نکته برای همگان معلوم است. ۳- روایت شیخ طوسی از ابوالعباس بن عقده از محمد بن مفضل از حسن بن علی وشاء، از عبدالکریم بن عمر و خثعمی از عبداللّه بن ابی‌یعفور و معلی بن خنیس، از ابی‌الصامت، از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: «بزرگترین گناهان کبیره هفت تاست... اما قذف زنان شوهردار، فاطمه را بر بالای منابرشان قذف کردند...» [۲۰۴] بر نادرستی آنچه از احترام و گرامیداشت همگانی زهرا علیهاالسلام گفته می‌شود، دلالت دارد. این روایت به صراحت بیان می‌کند که شماری از مردم به گونه‌ی غیر قابل تصوری نسبت به آن حضرت جسارت می‌کردند.

علی متمرد است!

برخی سخنی مطرح می‌کنند که مفاد آن چنین است: ۱- کسانی که در خانه فاطمه علیهاالسلام جمع شده بودند: علی و بنی‌هاشم، معارضان حکومت بودند. طبیعت امور اقتضا می‌کند که هرگاه گروهی معارض گرد هم آیند که از نظام خلافت سرپیچی کنند و تمرّد پیش گیرند، حاکمان به مقابله برخیزند و آنان را به تسلیم وادار سازند. بنابراین آمدن آنان به خانه زهرا علیهاالسلام برای دستگیری [صفحه ۲۰۷] علی علیه‌السلام و در نتیجه ختم معارضه بود. ۲- هدف مهاجمان، بازداشت علی علیه‌السلام بود و به فاطمه علیهاالسلام کاری نداشتند. چه افکار عمومی جامعه اجازه تعرض به او را نمی‌داد. بنابراین گفته عمر در پاسخ کسی که گفت: فاطمه در خانه است؛ گفت: اگر چه فامطه در خانه باشد، یک سخن طبیعی است و بدین معنی که ما کاری نداریم بلکه می‌خواهیم با دستگیری علی، معارضه را سرکوب کنیم. زهرا علیهاالسلام در خانه باشد، ما به او کاری نداریم بلکه هدف ما فقط دستگیری علی است. پاسخ: ۱- ما توصیف علی علیه‌السلام به متمرد را خیلی غریب می‌دانیم. همانگونه که وصف او و همراهانش از بنی‌هاشم و دیگران را به «معارضان حکومت» شگفت می‌دانیم. مگر کی حکومت و سلطنت غاصبان خلافت استقرار پیدا کرده که دیگران معارض بشمار آیند؟! چه یورش به خانه فاطمه علیهاالسلام بلافاصله پس از بازگشت ابوبکر از سقیفه به مسجد بود که برای بیعت بر روی منبر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نشست. دقیقاً در همین لحظه تهاجم آغاز شد. حتی پس از به دست گیری سررشته‌ی امور توسط حاکمان جدید و مسلط شدن آنان بر اوضاع، آیا پسندیده و صحیح است که صاحب حق شرعی را که متجاوزان به منظور ربودن حق و منصب الهی و چیره شدن بر او قهر و غلبه و حیله و مکر و با تمام وسائل و ابزارهای نامشروع او را مورد یورش ناجوانمردانه خود قرار داده‌اند، معارض و متمرد توصیف کنیم که می‌بایست سرکوب شود؟! آیا این همه انجام شده که غاصب متجاوز مشروعیت داشته باشد؟! ۲- آیا اگر همه‌ی آنچه گذشت، صحیح باشد، آیا گفته‌ی عمر بدین معنی است که ما به فاطمه کاری نداریم. ما می‌خواهیم فقط علی را دستگیر کنیم؟ آیا گفته‌ی او بدان [صفحه ۲۰۸] معنی است که ما فاطمه را از آتش نجات خواهیم داد و آتش را فقط به سوی علی هدایت خواهیم کرد؟ و بدینگونه نزد مهاجمان محترم و گرامی است و حرمت پدرش، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در مورد او مراعات کرده‌اند؟ ۳- آیا وجود افکار عمومی بدین معنی است که آنان را از آتش زدن فاطمه بازخواهد داشت؟! اگر افکار عمومی اجازه می‌دهد که علی را آتش زنند پس چرا اجازه ندهد که فاطمه و حسن و حسین علیهماالسلام را که یار و یاور اویند، با او آتش زنند؟! اگر سخنان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله درباره‌ی فاطمه علیهاالسلام آنان را از هرگونه اقدام ناشایست در حق وی بازمی‌دارد، پس چرا سخنان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله درباره‌ی علی علیه‌السلام مانع

آنان نمی‌شود؟ این کدام افکار عمومی است که اجازه می‌دهد علی علیه‌السلام را مورد تجاوز قرار دهند و دستگیر کنند؟! اگر افکار عمومی وجود دارد، پس چرا آنان را از این سخن وقیحانه بازنداشت که به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله گفتند: پیغمبر هذیان می‌گوید؟! و چرا مجازات نشد؟! یا لااقل چرا سرزنش و ملامت نشد؟! ما در جایی ندیده‌ایم که آنان در برابر گوینده، چهره‌ی خود را درهم کشیده باشند این حداقل چیزی است که از آنان در آن حالت انتظار می‌رود مگر اینکه وی منکر این سخن عمر در حق پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله باشد! چرا افکار عمومی مانع از زدن زهرا علیهاالسلام و سقط جنین او نمی‌شود؟! و چرا این افکار عمومی مورد ادعا از قتل امام حسین علیه‌السلام و یاران پاکباخته‌اش، این ستارگان زمین، فرزندان بنی‌عبدالمطلب و برگزیدگان مؤمنان و مخلصان و سپس اسارت دختران و ذریه‌ی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و گرداندن آنان در شهرها و در مقابل دیدگان مردم، جلوگیری نکرد؟! و چرا؟! و چرا؟! ۴- واضح است که کلمه‌ی «وَ اِنْ» حرف وصل است و عبارت قبل را به عبارت بعد وصل می‌کند. یعنی: و ان کان فی البیت فاطمه؛ اگر چه فاطمه در خانه باشد، من [صفحه ۲۰۹] خانه را با ساکنانش به آتش خواهم کشید. این کلمه بدین معنی نیست که ما به فاطمه کاری نداریم بلکه آمده‌ایم که علی را دستگیر کنیم. نه هیچ‌یک از قواعد زبان عربی این معنی را تقویت می‌کند و نه وجه مقبولی در علوم بلاغت و سایر علوم برایش وجود دارد. اما کلمه‌ی «بِمَنْ فیه: با ساکنانش»: واژه‌ی مَنْ که در مورد عقلا به کار می‌رود، تأکید دارد که وی خانه و انسانهای ساکن در آن و از جمله فاطمه، حسن و حسین، و علی علیه‌السلام را به آتش خواهد کشید. اگر بیندیشیم که این تفسیر درست است، و آنان به فاطمه کاری نداشتند، آیا به دیگر ساکنان خانه، از بنی‌هاشم و زبیر و عباس که به گفته‌ی وی، آنان نیز در خانه بودند، کار داشتند یا نه؟! آیا در زبان عربی واژه‌ی «بِمَنْ فیه»، فقط برای علی علیه‌السلام وضع شده و حسن و حسین علیهماالسلام و فضه و زبیر و بنی‌هاشم و فاطمه و عباس و... از شمول آن بیرون‌اند؟! اگر به فاطمه علیهاالسلام کاری ندارد، پس چرا از او نمی‌خواهد که خانه‌ای را که هیزم آورده تا آن را با ساکنانش آتش بزند، ترک کند؟ بلکه به جای این، در پاسخ: فاطمه در خانه است، گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد؟!

درخواست گذشت، دلیل بر منزلت زهرا

وی با طرح سؤالی می‌گوید: آیا درخواست شیخین از زهرا علیهاالسلام برای گذشت، دلالت ندارد که فاطمه علیهاالسلام در جامعه‌ی اسلامی و در میان بزرگان و صحابه از منزلت خاص خود بهره‌مند بود؟! پاسخ: ۱- همین درخواست گذشت دلالت دارد که آنان، فاطمه علیهاالسلام را به گونه‌ای [صفحه ۲۱۰] اذیت کردند و به خشم آوردند که ولو به ظاهر از او درخواست عفو گذشت کردند. ۲- بدون تردید، زهرا علیهاالسلام در جامعه‌ی اسلامی منزلت خود را داشت. همین منزلت زهرا علیهاالسلام بود که آنان را وادار کرد تا تلاشی را برای گذر از کینه‌جویی، و از بین بردن آثار و عواقب منفی ناشی از اقدامات و جنایات خود در قبال زهرا علیهاالسلام، در حال و آینده، آغاز کنند. ۳- آنان پس از درخواست رضایت از زهرا، احترامی انجام ندادند که بر حسن نیت آنان دلالت کند بلکه همه دلائل بیانگر آن است که این کار را فقط و فقط برای تبلیغات انجام دادند. لذا نه فدک را به فاطمه علیهاالسلام برگرداندند و نه گامهای عملی برای از بین بردن آثار تجاوز زشت برداشتند و نه از تصمیم اکید خویش در غصب حقّ علی علیه‌السلام برگشتند و نه در قبال جنایات که به طور علنی مرتکب شدند، در برابر صحابه کوچکترین اعترافی به اشتباه کردند. ۴- منزلت زهرا علیهاالسلام مانع نمی‌شد که او را با ضرب و شتم و... مورد تعدّی و تجاوز قرار ندهند. چنانکه پدرش که در دلهای مردم عظیم‌تر، و مقدس‌تر از او بود، وقتی که منافع و مصالح و بلندپروازیهای آنان اقتضا کرد این عظمت، و تقدّس، و منزلت مانع نشد که خشن‌ترین سخنان زشت را به آن حضرت نگویند. آنگاه که یکی از همین مهاجمان در حادثه‌ای که به مصیبت روز پنجشنبه معروف شده، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را که در بستر بیماری بود، با سخنانش از نوشتن وصیت به امامت علی علیه‌السلام بازداشت. او گفت: همانا پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله هذیان می‌گوید. یا گفت: درد بر او غلبه کرده است. [۲۰۵] . [صفحه ۲۱۱]

پیش از این و در موسم حج [۲۰۶] آنگاه که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: امامان پس از من دوازده نفرند، چنان داد و فریاد و غوغا به راه انداختند که کسی سخن حضرت را نشنید. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به دنبال آن فرمود: «همه آنان از قریش هستند». [۲۰۷] این هنگامی [صفحه ۲۱۲] بود که احساس کردند که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله می‌خواهد به امامت و خلافت علی علیه‌السلام پس از خود تأکید کند. همچنان که منزلت و عظمت و قداست پیغمبر صلی اللّه علیه و آله مانع از مخالفت با فرمان اکید وی در خصوص پیوستن به سپاه اسامه نشد. در حالی که به آنان فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که از پیوستن به سپاه اسامه تخلّف کند. [۲۰۸] . همانگونه که این قداست و عظمت، آنان را از تلاش برای ترور پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بازنداشت چه در عقبه در راه حضرت کمین کردند و کوشیدند با رم دادن شترش، او را بکشند. [۲۰۹] . ۵- مگر زهرا علیهاالسلام از کدام منزلت نزد آنان برخوردار بود که وقتی برای رضایت طلبیدن از او آمدند، ابوبکر چون با واکنش زهرا علیهاالسلام روبه‌رو شد، به گریه افتاد. عمر به او گفت: آیا برای خشم زنی اینگونه جزع می‌کنی؟! ۶- نمی‌توان حوادث تاریخ را بر اساس یک عامل مثل نیروی انسانی، یا اخلاقی، یا دینی، یا مصلحتی، یا اقتصادی، یا عقلی و مانند آن، ارزیابی کرد و سنجید. هر چند هر یک از این عوامل در وقوع حادثه و تعیین انگیزه‌ها و آثار نوعی تأثیر داشته است اما هیچ‌کدام به تنهایی برای سنجش کافی نیست. اگر این سخن درست باشد باید قتل حسین علیه‌السلام توسط یزید و ادعای خدایی فرعون، تکذیب شود. زیرا نه با دین سازگار است و نه با اخلاق و نه عقل می‌پذیرد و نه وجدان. حقیقت این است که گاهی اوقات همه‌ی عوامل مذکور، در پیدایش حوادث دخالت دارد. گاهی اوقات نیز عامل اصلی، جنون شهوات است. و چه بسا که [صفحه ۲۱۳] حادثه‌ای نتیجه‌ی حماقت، یا تحریک عواطف و احساسات یا بیماریها و عقده‌های روانی، یا آمال و بلندپروازیهای درست و نادرست باشد. ممکن است برخی از این عوامل با هم موجب پیدایش یک حادثه شوند. بنابراین تعظیم و احترام زهرا علیهاالسلام مثلاً آنان را از از غصب فدک بازنداشت. چه سیاست، یا مصلحت یا شهوت حکمرانی، یا شهوت اقتصادی آنان موجب شد که به هر طریق شده، آن را غصب کنند. همه‌ی ما می‌دانیم که هرگاه فرزند با پدرش بر سر حکومت به نزاع بپردازد، محبّت و عطوفت پدری مانع از قتل او نمی‌شود. موارد فراوانی از حاکمان شنیده‌ایم که می‌گویند: پادشاهی عقیم است و رحم ندارد. [۲۱۰] گاهی اوقات یکی از آنان فرزندش را به علت خاص و یا ایستادگی در مقابل بلندپروازیها و شهوات پدر، ضربتی کاری زده است. گفته می‌شود که یکی از زنان عصر عباسی فرزندش را به خاطر پادشاهی کشت. مأمون نیز برادرش امین را به قتل رساند. بدین ترتیب روشن می‌شود که برخی از عوامل و انگیزه‌ها قویتر است و برخی تأثیر عوامل دیگر را خنثی می‌کند.

رضایت زهرا از شیخین

او می‌افزاید: مسأله در همان زمان خاتمه یافت چه هنگامی که ابوبکر و عمر به خدمت فاطمه علیهاالسلام رسیدند و از او رضایت خواستند، حضرت از آنان راضی شد. [صفحه ۲۱۴] می‌گوییم: ۱- درست است که رضایت زهرا علیهاالسلام آرامش خاطر طرفداران جریانی است که فاطمه علیهاالسلام را مورد یورش بی‌رحمانه خود قرار داد و باعث آزار و اذیت او شد. زیرا اینان علاقه‌ی شدیدی دارند که آن دسته مهاجم در زمره‌ی کسانی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را اذیت کردند و به خشم آوردند و در نتیجه آشکارا خداوند سبحان را اذیت کردند و به خشم آوردند، مطرح نشوند. برخی از اینان در روایتی که این قضیه را بیان می‌کند، به نفع همین مهاجمان دست برده و روایت کرده‌اند که فاطمه علیهاالسلام از آنان راضی شد. [۲۱۱] این در روایت شعبی آمده است. روایت شعبی، یک روایت موقوف است. زیرا وی زمان حادثه را درک نکرده است. گروهی دیگر سکوت کرده‌اند و چیزی از رضایت و عدم رضایت زهرا علیهاالسلام نگفته‌اند. [۲۱۲] . شگفت‌تر از همه ادعای کسانی است که می‌گویند: ابوبکر [۲۱۳] و علی بر جنازه‌ی زهرا علیهاالسلام نماز خواندند. اما دانشمندان همکیش آنان، همین روایت را به گونه‌ی صحیح آن روایت

و به افزوده آنان توجه نکرده‌انـد، بلکه گفته‌انـد: هنگامی که ابوبکر و عمر آمدنـد تا از فاطمه علیهاالسـلام رضایت بخواهنـد، فاطمه علیهاالسـلام به آنان اجازه نداد تا اینکه به علی علیه‌السـلام متوسل شدند. علی علیه‌السلام با فاطمه علیهاالسلام صحبت کرد اما فاطمه علیهاالسـلام اجازه نداد. بلکه [صـفحه ۲۱۵] گفت: خـانه، خـانه‌ی تـو است. یعنی: تو آزادی که بر حسب آنچه شـرایط حـاکم بر تو تحمیل می‌کند، هر که را می‌خواهی وارد خانه کنی اما خودش موضع و دیدگاه خود را حفظ کرد و هیچکس، و هیچ چیز نتوانست موضع دیگری بر او تحمیل کند. هنگامی که بر او وارد شدند، با آنان سـخن نگفت بلکه با علی سـخن گفت و از آنان اقرار گرفت. آنان اقرار کردنـد که از رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله شـنیدند که فرمود: «رضایت فاطمه، رضایت من است و خشم فاطمه، خشـم من. پس هر که فاطمه، دخترم را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که فاطمه را خشنود سازد، مرا خشنود کرده و هر که فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است». پس فـاطمه علیهاالسـلام به آنان گفت: «من خداونـد، و فرشـتگان او را شاهـد می‌گیرم که شمـا دو نفر، مرا بـه خشم آوردیـد و مرا خشـنود نساختیـد و اگر پیغمـبر صـلی اللَّه علیه و آله را ملاقـات کنم، از شـما به او شـکایت خواهم کرد». [۲۱۴] . و هنگامی که ابوبکر بواسطه این سـخن گریست، عمر او را توبیخ کرد و گفت: برای خشم زنی اینگونه جزع می‌کنی... [۲۱۵] . برحسب متن سـلیم بن قیس: علی علیه‌السـلام نمازهـای پنجگانه را در مسـجد می‌خوانـد. هرگاه نماز می‌گـذارد، ابوبکر و عمر به او می‌گفتند: دختر رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله چگونه است؟ تا اینکه بیماری زهرا علیهاالسـلام سـخت شد، آن دو جویـای حـال او شدنـد و گفتنـد: بین مـا و او وقایعی گذشـته که می‌دانی، اگر مصـلحت می‌بینی از او برایمان اجازه بگیر تا از او معذرت‌خواهی کنیم. [صفحه ۲۱۶] علی علیه‌السـلام گفت: این با خود شـماست. آنان آمدند تا در کنار در خانه فاطمه علیهاالسلام نشسـتند. علی علیه‌السلام بر فاطمه علیهاالسلام وارد شد و گفت: ای زن آزاده! فلانی و فلانی در کنار در نشسته‌اند، می‌خواهند بر تو سلام کنند، نظر تو چیست؟ فاطمه علیهاالسـلام گفت: خانه، خانه‌ی تو است، و زن آزاده، همسر تو. هر چه می‌خواهی انجام ده. علی گفـت: مقنعـه‌ات را محکم کن. فـاطمه علیهاالسـلام مقنعه‌اش را محکم و رویش را به طرف دیـوار کرد. آن دو وارد شدنـد و سـلام کردند و گفتند: از ما راضـی شو، که خدا از تو راضی باشد. فاطمه علیهاالسلام گفت: چه چیز شما را به این کار واداشت! گفتند: به گناهمـان اعـتراف می‌کنیم و امیـدواریم که مـا را عفـو فرمـایی و کینه را از دلت بیرون کنی. فـاطمه علیهاالسـلام گفت: اگر راسـت می‌گوییـد، از آنچـه از شـما می‌پرسم، پاسـخ دهیـد. بدانیـد که من چیزی از شـما نمی‌پرسم مگر اینکه می‌دانم که شـما از آن آگـاه هستید. اگر راست گفتید، می‌دانم که در آمدنتان صادق هستید. گفتند: از آنچه می‌خواهی بپرس. فاطمه علیهاالسـلام گفت: شـما را به خـدا سوگند می‌دهم آیا از رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله شـنیدید که گفت: فاطمه پاره‌ی تن من است. هر که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است؟ گفتند: بلی، شـنیدیم. فاطمه علیهاالسـلام دسـتانش را به سوی آسـمان برد و گفت: پروردگارا! این دو تن، مرا اذیت کردند. من از این دو به تو و فرسـتاده‌ات شکایت می‌کنم. نه، به خدای سوگند ابداً از شما راضی نمی‌شوم تا پدرم رسول خدا را ملاقات کنم و از آنچه با من کردید، به او خبر دهم، تا او درباره‌ی شـما حکم کند. گفت: در این هنگام ابوبکر، خواهان مرگ و هلاکت شـد و ناله‌ی شدیـدی به راه انـداخت. عمر گفت: ای خلیفه‌ی رسول خدا!! از سـخن زنی ناله می‌کنی؟ [۲۱۶] . ما نمی‌دانیم که چرا این مرد همان روایت را انتخاب کرده که غیر شـیعه روایت [صـفحه ۲۱۷] کرده‌انـد زحمت مقایسه بین دو روایت را به خود نـداده که هیـچ، حتی به روایت دیگر اصـلاً اشاره نکرده است. در حـالی که طرفـداران مهاجمـان که در صـدد توجیه جنایات آنان هسـتند، در این روایت دست برده‌انـد، به گونه‌ای که آثار این تصـرف خائنانه کاملاً آشـکار است. بلی، آن روایت تحریف شـده را پذیرفته و این روایت صـحیح و صـریح را ترک کرده است. ۲- عفو و گـذشت از کسـی است که از گناهان خود توبه نصوح کرده باشـد و توبه یعنی بازگردانـدن حق به صـاحبش و تصـحیح اشـتباه و ترمیم خرابی. آیـا توبه غـاصبی که به همه چیز دست انـداخته و می‌گویـد: مرا عفو کنیـد و از من خشـنود باشـید و بدانیـد که هیـچ چیز به هیـچ‌یک از شـما پس نخواهم داد، پـذیرفته است؟! چنین اعتذاری دل انسان را بیشتر به درد می‌آورد. زیرا عذر بدتر از گناه است. پس چگونه و چرا و بر چه اساس فاطمه علیهاالسلام آنان را

عفو نمایـد، در حالی که به انـدازه‌ی یک بند انگشت از جنایاتی که در حقّ او مرتکب شدند، برنگشته‌اند؟ آنان نه فدک را به زهرا علیهاالسـلام پس دادنـد و نه آنچه از ارث پدرش غصب کردند و نه چیز دیگری. مگر اینکه در حق زهرا علیهاالسـلام گمان رود که در این ادعای خود اشتباه کرده است! همچنان که به جنایت خود در حقّ خداوند و امت، یعنی غصب خلافت از صاحب حقیقی آن، اعتراف نکردنـد و هیچکس برای قصاص جنایتکارانی که زهرا علیهاالسـلام را چنان زدنـد که جنینش را سـقط کرد، اعلام آمادگی نکرد. بلکه کسـانی که این جنایت را انجام دادنـد، ارکان حکومت و اعوان و انصار حاکم بودنـد. همان حاکمی که آمـده معـذرت بخواهـد اما شمشـیرهایش همچنان برای زدن گردن معترضان و شاکیان تیز است. بنابراین توبه‌ای در کار نبود بلکه تلاشـی بود برای تغییر چهره، تقـویت امـور و کسب قـدرت بیشـتر برای حفـظ خلافـت غاصـبانه خود. [صـفحه ۲۱۸] اگر واقعیـت خلاـف این بـود و صادقانه درخواست گذشت داشـتند، پس چه چیز مانع شد که ابوبکر، قنفذ یا مغیرهٔ بن شـعبه یا عمر یا دیگر کسانی که حرمت خانه فاطمه علیهاالسـلام را شکسـتند، کیفر نماید؟! اگر نمی‌توانست مجازات کند لااقل باید توبیخ می‌کرد یا چهره‌اش را از این کرده‌شان درهم می‌کشـید یا به گونه‌ای نارضایتی خود را از این اقـدام ناروا بیان می‌کرد. اما نه تنها هیچ‌کـدام را انجام نداد، و به همین بسـنده نکرد بلکه هرچه بیشتر جـانب آنـان را گرفت و از آنـان حمـایت کرد. من نمی‌دانم منـاصب، امتیازات و اموالی که به فلانی و فلانی داد جبران جنایاتی بود که در حق زهرا علیهاالسـلام مرتکب شدند یا نه؟! اموال قنفذ را که در کارگزاری آنان بدست آورده بود، به او بخشیدند. آنگونه که از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت شده، این جبران زحماتی بود که وی در راه آنان کشید. من نمی‌دانم اگر زهرا علیهاالسـلام اراده می‌کرد آنچه غصب کرده‌انـد، از آنان بگیرد، آیا دوباره او را می‌زدند یا علناً به قتل محکوم می‌کردند؟! ۳- اگر زهرا علیهاالسـلام از آنان راضـی شد پس چرا وصـیت کرد که شـبانه دفن شود و بر جنازه‌اش حاضر نشوند؟ علی علیه‌السلام وصـیت زهرا علیهاالسلام را به دقت اجرا کرد و قبرش را پنهان نمود خشم مهاجمان به جوش آمد و تلاش کردند تا قبری را که علی علیه‌السـلام برای به اشتباه انداختن آنان، کنده بود، نبش کنند اما علی علیه‌السلام قدرتمندانه و کوبنده در مقابل آنان ایستاد. وقتی با مخالفت قوی علی علیه‌السلام روبه‌رو شدند، برگشتند. [۲۱۷] . [صفحه ۲۱۹] سلطه که قوی و قدرتمند است، می‌توان از زبان فاطمه علیهاالسـلام شایع کند که پس از خشم، از ما راضـی شده است و احدی جرأت نکند ادعای حکومت را تکذیب کند. این شایعه در آینده نزد همگان پذیرفته خواهد شد. اما زهرا علیهاالسـلام با وصـیت خود- که او را شبانه دفن کنند، و آنان که بر او ستم کرده‌اند، بر جنازه‌اش حاضـر نشوند- فرصت تزویر حقیقت را از آنان گرفت. چه با این وصیت، یک دلیل قاطع و برهان ساطع، در غالب یک شاهد تاریخی زنده، بر خشم ابدی خود از آنان تقدیم داشت. ناشـناخته ماندن قبر زهرا علیهاالسـلام در طول نسلها و قرنها، در حالی که سـرور زنان عالم و یگانه دختر خاتم پیامبران و سـید رسولان بود، شاهد دیگری بر خشم و نفرت زهرا علیهاالسـلام از آنان است. ۴- معقول و مقبول است که شایـد هـدف از تلاش برای کسب رضایت زهرا علیهاالسـلام اظهار این امر بوده که از مشـکل شخصـی است و همانگونه که آغاز شـد، خاتمه یافت. هم‌اکنون زهرا از ما خشـنود است و هیچگونه مشـکلی با او نـداریم. چنانکه سـخن این شخص اسـتدلال‌کننده نیز به همین نکته اشاره دارد. در این ماجرا با فاطمه علیهاالسـلام بـدرفتاری شـد و او را زدند. تلاشـی صورت گرفته که این اقـدام نـاجوانمردانه و بـدرفتاری وقیحـانه را چنین تفسـیر کنـد که صـرفاً شـتابزدگی یا خروش خشم گزنـده‌ای بود که مرتکبان را از اعتدال خارج کرد. آیا سـبب پیدایش این خشم شـخص زهرا علیهاالسلام بود؟ با چه چیز؟ با اقداماتش؟ یا با کلمات و سخنانش؟ یا با فریادهای بلندش؟ یا با هر چیز دیگری؟ آنان از معرفی مسـئول پیدایش این خشم چشم‌پوشی خواهند کرد. متجاوزان به خویشتن بازگشتند و توبه کردند، حال بر زهرا علیهاالسلام است که عفو کند و از تقصیرشان بگذرد. این توصیه‌ی اخلاق اسلامی است و آیات قرآنی بر آن تأکید دارد و زهرا علیهاالسلام به عنوان زن پرهیزگار پاکیزه‌ی معصوم از همه‌ی مردم در التزام به [صفحه ۲۲۰] این ارزش اخلاقی سـزاوارتر است. این یعنی: زهرا علیهاالسـلام به متجاوزان و غاصبان خلافت، و غارتگران میراث پدرش سند مشروعیت داد. فقط یک چیز باقی می‌ماند و آن اینکه: به هنگام رویارویی در زدن زهرا علیهاالسلام قدری شتابزدگی به خرج دادند

که البته در این کار معذورند. چه به سبب حالت متلاطم و هیجان حاکم خیلی سریع انجام شد و چه بسا خودش عامل این کار بود! و اشتباه کرد که در مقابلشان ایستاد. علی هم اشتباه کرد که کودتاچیان حاکم را به رسمیت نشناخت و با حاکم جدید بیعت نکرد و قدمی در جهت یاری آنان برنداشت. و بدین ترتیب اعاده اعتبار می‌شود. این نهایت آرزوها و بلکه گرانبهاترین آرزویشان بود. اما زهرا علیهاالسلام آنگاه که آنان را حتی از ورود به خانه‌اش رد می‌کند و توبه‌شان را نمی‌پذیرد و اصرار دارد که از آنان به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شکایت خواهد کرد و سپس وصیت می‌کند که شبانه دفن شود، بر جنازه‌اش حاضر نشوند و قبرش مخفی بماند، در حقیقت نقشه شیخین را نقش بر آب کرده است. تاریخ به رغم تزویر و تحریفی که در آن صورت گرفته، گوشه‌هایی از حقیقت را برای ما ثبت کرده است. از جمله: فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت در حالی که از آنان رویگردان بود. علی علیه‌السلام او را شبانه دفن کرد و آنان را خبر نکرد. این چیزی است که در کتابهای معتبر و موثق گروه بزرگی از مسلمانان آمده است. [۲۱۸] . [صفحه ۲۲۱] از امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی شیخین سؤال شد. فرمود: ما یک مادر نیکوکار داشتیم که وقتی از دنیا رفت، از آنان خشمگین بود. ما راضی نمی‌شویم تا او از آنان راضی شود. [۲۱۹] . از عبداللَّه بن حسن نیز به همین تقریب نقل شده است. [۲۲۰] . بدین ترتیب روشن می‌شود که زهرا علیهاالسلام آن زن مطهره‌ی معصوم که خداوند از خشنودی او خشنود می‌شود و از خشم او خشم می‌گیرد، با این موضع آگاهانه‌اش به همگان در تمام تاریخ فهمانید که: این قضیه یک مسأله شخصی نبود بلکه قضیه‌ی اسلام و دین، و تجاوز به حریم خدا و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و حق و انسانیت و اسلام مجسم در او بود. زیرا هدف از تجاوز به حریم زهرا علیهاالسلام منع وی از دفاع از امامت است. امامت قوام دین است و یک تصمیم الهی قاطع و حق امت مسلمان و حق همه انسانها. زهرا علیهاالسلام پس از آنکه از آن دو اقرار صریح گرفت که تعدی و تجاوز نسبت به او، تجاوز به ساحت پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و در نتیجه تجاوز و جسارت به حریم ملکوتی پروردگار است و او حق ندارد که چنین متجاوزی را مورد عفو و گذشت خود قرار دهد، و با بیان این جمله که از اینان نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شکایت خواهد کرد، آنان را از این حقیقت آگاه کرد؛ آری، زهرا علیهاالسلام پس از این، آن موضع کوبنده خود را اتخاذ کرد. [صفحه ۲۲۲] سپس برای آنکه به مردم گفته نشود که زهرا علیهاالسلام پس از آن به خویشتن بازگشت، و یا با فلانی پیغام داد که: از آنان راضی شده است، وصیت کرد که شبانه دفن شود. همچنین ادعا می‌شود و بلکه واقعاً در عمل انجام شده که: دفن شبانه سنت است. [۲۲۱] بنابراین برای تداوم خشم زهرا علیهاالسلام از غاصبان و متجاوزان دفن شبانه کافی نیست. لذا وصیت کرد که بر جنازه‌اش حاضر نشوند، و بر پیکرش نماز نگزارند، و قبرش پنهان بماند. کوشیدند چند قبر را نبش کنند تا به جنازه‌اش دست یابند و بر او نماز گزارند، اما علی علیه‌السلام جلوگیری کرد. [۲۲۲] . در بعضی از منابع آمده: «فاطمه علیهاالسلام از علی علیه‌السلام به خدا و رسولش پیمان گرفت که جز امسلمه و امایمن و فضّه و حسنین، و سلمان و عمار و مقداد و ابوذر و حذیفه کسی بر جنازه‌اش حاضر نشود». [۲۲۳] . [صفحه ۲۲۳] علی علیه‌السلام بر او نماز گزارد [۲۲۴] و پنج تکبیر گفت [۲۲۵] ... پندار برخی که گمان می‌برند ابوبکر بر جنازه زهرا علیهاالسلام حاضر شد و بر او نماز گزارد [۲۲۶] ، درست نیست. او نه بر زهرا علیهاالسلام نماز گزارد و نه بر پیکر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در حالی که جنازه پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله سه روز روی زمین بود. [۲۲۷] . بیعت با خلیفه پس از دفن پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله انجام شد. [۲۲۸] . اما مخفی ماندن قبر فاطمه علیهاالسلام تا امروز و عدم قدرت احدی بر شناخت دقیق آن، برهانی درخشان بر رویگردانی زهرا علیهاالسلام از آنان است. تمام شواهد تارخی صحیح و معتبر بر کذب پندار تحریف کنندگان تاریخ و دشمنان حق، تأکید دارد. بدین ترتیب روشن می‌شود که زهرا علیهاالسلام حتی مرگ، و تشییع جنازه‌اش را وسیله‌ی جهاد و مبارزه در راه خدا، و برای خدا، و دین، و در راه توضیح حقایق برای نسلها قرار داد. نتایج این مبارزه از همان لحظه‌های اول آشکار شد. روایت شده به محض انتشار خبر دفن زهرا علیهاالسلام «مردم ناله و فریاد سر دادند و همدیگر را سرزنش کردند. کسی گفت: پیامبرتان فقط یک دختر در میان شما گذشت، این دختر می‌میرد و دفن می‌شود ولی احدی از شما نه در وفات، و دفنش حاضر

است و نه در نماز بر جنازه‌اش. و هیچکدام قبرش را نمی‌شناسید تا آن را زیارت کنید»؟! [۲۲۹] . [صفحه ۲۲۴] فتونی می گوید: «اگر در آنچه بیان کردیم به دقّت بیندیش- بگذر از شواهدی که بیان نکردیم، و شواهدی که به زودی بیان خواهیم کرد- خواهی دید که اصل اذیت فاطمه علیهاالسلام توسط آن دو مرد و پیروانشان، به گونه‌ای که وقتی از دنیا رفت از آنان به شدت خشمگین بود، قابل انکار نیست، بلکه چنان است که موجب یقین حق‌جویان می‌شود که مانند سایر متواترات، انکار آن زورگویی و تعصب آشکار است». [۲۳۰] .

حیله‌های ناموفق

غریب است که می‌بینیم برخی می کوشند از حقیقت رویگردانی زهرا علیهاالسلام از کسانی که به او ستم کردند، تا لحظه‌ی مرگ، به گونه‌ای رهایی یابند. لذا می گویند: معنی اینکه فاطمه علیهاالسلام از ابوبکر روی گرداند و تا مرگ با او سخن نگفت، بدین معنی است که: «درباره‌ی این مسأله (مال) با او صحبت نکرد. یعنی نه درخواستی از او کرد و نه محتاج به ملاقات با او شد. هرگز روایت نشده که آن دو به هم رسیدند و فاطمه علیهاالسلام به ابوبکر سلام نکرد و با او سخن نگفت». زیرا فاطمه گرفتار بیماری خود بود. [۲۳۱] . سپس اینگونه تقریر می کنند که زهرا علیهاالسلام پرهیزگارتر و خویشتن‌دارتر از آن است که چنین عملی از او سرزند. [۲۳۲] . می گوییم: همین افراد گفته‌اند که شیخین با زهرا علیهاالسلام ملاقات کردند و آنگاه که زهرا علیهاالسلام مریض شد، آمدند از او رضایت بطلبند، فاطمه علیهاالسلام با آنان سخن گفت و از [صفحه ۲۲۵] آنان راضی شد. چنانکه اینان می‌پندارند. [۲۳۳] . همچنان که شاشی نیز در ردّ آنان گفته: اینک می گویند: غَضِبَتْ دلالت دارد که فاطمه علیهاالسلام به کلی از سخن گفتن امتناع ورزید و این معنای صریح رویگردانی (هجر) است. [۲۳۴] .

قبر فاطمه کجاست؟

ائمه علیهم‌السلام جای قبر فاطمه علیهاالسلام را به شیعیان خود نشان ندادند در حالی که امام صادق علیه‌السلام قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را آشکار کرد. همینگونه سایر امامان علیهم‌السلام نیز جای قبرشان را به شیعیان خود نشان دادند مگر قبر زهرا علیهاالسلام که شیعیان حاضر در تشییع و تدفین فاطمه علیهاالسلام مثل: عمار و ابوذر و سلمان و عباس و عقیل و دیگران نیز در وفاداری با زهرا علیهاالسلام و به واسطه‌ی محبتی که به او داشتند، قبر او را به احدی نشان ندادند. ابن ابی‌قریعه (متوفای ۳۶۷ ه) می گوید: و لأی حال لُحَّدَتْ بالليل فاطمة الشريفة و لما حَمَتْ شيخيكم عن وطیء حجرتها المنيفه أوه لبنت محمد ماتت بغصتها أسيفة [۲۳۵] . سید محسن امین رحمه‌اللّه می گوید: و لأی حال فی الدجی دفنت ولای حال الحدت سراً دفنت و لم یحضر جنازتها احد ولا عرفوا لها قبراً [۲۳۶] . از آنچه بیان کردیم، دانستید که ادعای این شخص که قبر زهرا علیهاالسلام هم‌اکنون [صفحه ۲۲۶] معلوم شده، ادعای بی‌دلیلی است. ای کاش وی ما را به این قبر که به زعم او هم اکنون معلوم است، راهنمایی می کرد و دلایل خود را که هرگونه عذری را برایش برطرف کرده و هرگونه شبهه‌ای را باطل نموده، بیان می‌فرمود: قطعاً سپاسگزار او بودیم. و ما یقین داریم که قادر به چنین کاری نیست.

شجاعت جاحظ

چقدر فاصله است بین این مرد که به رغم تکذیب همه‌ی شواهد روایی، واقعی و تاریخی، حدیثی را برمی گزیند که نشانه‌های تحریف و تزویر در راضی شدن زهرا علیهاالسلام از آن دو نفر، به هنگام حضورشان در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام و درخواست رضایت از او، در آن نمایان است، و مردی که به انحراف از علی علیه‌السلام معروف و مشهور است، و در کاستن از فضائل حضرت

و تأیید دشمنانش اهتمام می‌ورزد، یعنی: نویسنده و ادیب مشهور، عمرو بن بحر جاحظ که در رساله‌ی معروف «العباسیه» خود- بنا به نقل شیخ طوسی علیه‌السلام- می‌گوید: «هنگامی که ابوبکر میراث زهرا را به او نداد، و از حقش کاست، و بر او ستم روا داشت، و در کارش اشکال‌تراشی کرد، و فاطمه شکست را به عیان دید، و از بازپس گیری حقش مأیوس شد و ضعف و سستی، و کمی یاور را لمس کرد، گفت: به خدای سوگند، علیه تو به درگاه خداوند نفرین خواهم کرد. ابوبکر گفت: به خدای سوگند، به درگاه خداوند برای تو دعا خواهیم کرد. فاطمه گفت: به خدای سوگند، هرگز با تو سخن نخواهم گفت. ابوبکر گفت: به خدای سوگند، هرگز او تو روی نخواهم گرداند. اگر عدم اعتراض ابوبکر از سوی آنان دلیل بر درستی منع حق زهرا [صفحه ۲۲۷] باشد، عدم اعتراض فاطمه علیهاالسلام نیز دلیل بر درستی خواسته‌ی او است. کمترین وظیفه‌ی آنان در این مسأله این بود که آنچه فاطمه نمی‌داند به او بگویند و آنچه فراموش کرده، یادآوری نمایند و او را از اشتباه بازدارند و منزلتش را به جای تحقیر، بالا برند، اگرچه بگوید که با شما سخن نخواهم گفت، یا بر عادلی ستم روا دارد و یا ارتباطی را قطع کند. حال که می‌بینید به هیچ‌یک از دو خصم اعتراض نکردند، پس امور با همدیگر مساوی شدند و اسباب برابر شد و رجوع به اصل حکم خداوند درباره‌ی ارث، برای ما و شما سزاوارتر است و بر ما و شما واجب‌تر. سپس گفت: اگر بگویند: چگونه گمان می‌رود که ابوبکر به زهرا علیهاالسلام ظلم و تعدی کرد، در حالی که هرچه فاطمه علیهاالسلام شدیدتر با او سخن گفت، او با نرمش و رقّت بیشتری سخن گفت، آنجا که فاطمه علیهاالسلام گفت: به خدای سوگند، هرگز با تو سخن نخواهم گفت؛ ابوبکر گفت: به خدای سوگند، هرگز از تو روی نخواهم گرداند. و آنگاه که فاطمه علیهاالسلام گفت: به خدای سوگند علیه تو نفرین خواهم کرد، او گفت: به خدای سوگند، به درگاه خداوند برای تو دعا خواهم کرد. [۲۳۷] . ابوبکر این سخن خشن و کلام شدید را در دارالخلافه و در حضور قریش و صحابه از فاطمه علیهاالسلام تحمل می‌کند، در حالی که خلافت به ابهت و پیراستگی و رفعت و هیبت محتاج است. این مانع ابوبکر نشد که بگوید: احدی در حال فقر از تو برای من عزیزتر نیست و احدی به هنگام بی‌نیازی از تو برای من دوست داشتنی‌تر، اما از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما بماند، صدقه [صفحه ۲۲۸] است. به آنان گفته شود: این دلیل برائت از ظلم و سلامت از جور نیست. گاهی اوقات مکر ظالم نیرنگ مکار- کار فردی زیرک باشد و به خصومت معتاد- به جایی می‌رسد که سخن مظلومانه بگوید و خواری عدالتخواه، خمیدگی دوستانه و محبت حق به جانب، ظاهر سازد...» [۲۳۸] . بدین ترتیب روشن می‌شود که زهرا علیهاالسلام نه ابوبکر را امام می‌دانست و نه برایش ولایت قائل بود. چه در حالی از دنیا رفت که از او و دوستش خشمگین بود و با آنان سخن نمی‌گفت، و هر دو را از حضور در تشییع جنازه‌اش و بلکه از شناخت قبرش، منع کرد. قابل قبول نیست که زهرای معصومه مطهره به حکم آیه تطهیر که خداوند و رسول به خشم او، خشمگین می‌شوند، بر پایه‌ی حدیث شریف به مرگ جاهلی مرده باشد. در این حدیث آمده: «هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، یا در گردنش بیعتی نباشد، به مرگ جاهلی مرده است». [۲۳۹] . [صفحه ۲۲۹] علامه محقق خواجویی مازندرانی می‌گوید: «بدان که مسلمانان با اختلاف مذاهب خود، بر صحت روایت منقول از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله اتفاق نظر دارند که می‌گوید: هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است». [۲۴۰] . بنابراین، گفته برخی افراد که می‌گویند: این حدیث غیر قابل نقد نیست، قابل اعتنا نمی‌باشد. از این سخن لازم می‌آید که یا فاطمه علیهاالسلام مخالف روایت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله عمل کرده یا امامی دیگر از غیر از ابوبکر داشته است. نظر شما چیست؟ آیا گمان می‌رود، کسی غیر از علی علیه‌السلام است؟! آیا کسی گمان می‌برد که زهرا علیهاالسلام وقتی از دنیا رفت و بیعت ابوبکر بر گردن او نبود به مرگ جاهلی مرده است؟!

ملاقات زهرا با مردان و مسأله حجاب

به مناسبت بحث می‌گوییم: این اشکال‌کننده در بطلان حدیثی که می‌گوید: «برای زن بهتر است که نه او مرد را ببیند و نه مرد او

را». [۲۴۱] استدلال کرده که زهرا علیهاالسلام- که این حدیث هم از او است- در اثنای بحران که بین او و مهاجمان به خانه‌اش و غاصبان فدک، پیش آمد، با مردان ملاقت می‌کرد و با آنان سخن می‌گفت. وقتی که ابوبکر و عمر به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام آمدند تا از او رضایت بطلبند، با [صفحه ۲۳۰] آنان ملاقات کرد و به شکل طبیعی سخن گفت. زهرا علیهاالسلام همراه زنان در جنگهای پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله شرکت می‌کرد تا به امور جنگ بپردازد. از سوی دیگر، پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نیز زنان را به حضور می‌پذیرفت. اگر صحیح باشد که برای زن بهتر است که مردان را نبیند، سزاوارتر بود که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بین خود و زنانی که به حضورش می‌رسیدند، پرده‌ای بکشد و به آنان بگوید که از پشت پرده با من سخن گویید. پاسخ: ۱- این حدیث هر چند ضعیف السند است، اما استدلال وی در تکذیب آن، درست نیست. زیرا ملاقات زهرا علیهاالسلام با مردان در ایام بحران با ابوبکر و عمر، بدان معنی نیست که صورتش را برای مردان بیگانه باز کرده، ممکن است از پشت پرده یا به گونه‌ای با مردان سخن گفته که صورتش را ندیده‌اند. منظور از اینکه زن مردان را نبیند و مردان زن را، این است که هر یک، حجم و شکل طرف دیگر را نبینند. از سوی دیگر برخی احتمال داده‌اند که منظور از این حدیث، مرجوح بودن اختلاط زن و مرد است. همچنانکه بیرون رفتن زهرا علیهاالسلام با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غزوات، موجب نمی‌شود که مردان چهره یا جمال او را ببینند. علاوه بر این دلیلی نداریم که بیان کند فاطمه علیهاالسلام شخصاً به امور جنگ می‌پرداخت. لذا بیرون رفتن وی بدین نحو، بر ادعای مورد نظر دلالت نمی‌کند. در خصوص پذیرش زنان از سوی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نیز همینگونه است و لازم نبود که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله میان خود و زنان مراجعه‌کننده مانع یا پرده‌ای بکشد و به آنان فرمان دهد که از پشت پرده با او سخن گویند. فقط همین کافی بود که زنان خود را با [صفحه ۲۳۱] وسائل پوششی موجود، بپوشانند وبا حجاب کامل با آن حضرت سخن گویند. چه سخن گفتن با یک شخص مستلزم آن نیست که زن مرتکب منهیات مثل آرایش و خودنمایی و خضوع در گفتار شود. ۲- به تصریح روایات، فاطمه علیهاالسلام به هنگام ایراد خطبه‌اش در میان گروهی از انصار و مهاجرین و دیگران، از پشت پارچه‌ای آویخته سخن می‌گفت. [۲۴۲] . ۳- ثبوت رجحان ندیدن زن و مرد یکدیگر را به حدیث مذکور منحصر نیست. بلکه احادیث و متون دیگری نیز این مسأله را اثبات می‌کند. چند نمونه را ذکر می‌کنیم: ۱- محمد بن یعقوب، از چند تن از علمای شیعه، از احمد بن ابی‌عبداللَّه، که گفت: ابن ام‌مکتوم اجازه خواست که بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله وارد شود. و عایشه و حفصه نزد پیامبر بودند. پیامبر به آندو فرمود: برخیزید، و به داخل خانه بروید. گفتند: یا رسول‌اللَّه! او کور است و ما را نمی‌بیند. فرمود: درست است که او کور است اما شما که او را می‌بینید؟! [۲۴۳] . ۲- ام‌سلمه گفت: نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بودم. میمونه هم بود. ابن ام‌مکتوم آمد. این جریان پس از امر به حجاب بود. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: حجاب بپوشید. گفتند: یا رسول‌اللَّه! مگر نه اینکه او کور است و ما را نمی‌بیند؟ فرمود: درست است که او کور است اما شما که او را می‌بینید؟! [۲۴۴] . [صفحه ۲۳۲] از غرایب، استدلال این شخص به این روایت است. او استدلال می‌کند که ورود ابن ام‌مکتوم بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حالی که در خلوت همسرانش بود، به تعبیر وی بیانگر وحدت حال پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و او است. یعنی با هم ندار بودند. وی سپس بر پایه‌ی این استدلال، نزول سوره‌ی عبس درباره‌ی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله را درست می‌داند. ما در کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی اللَّه علیه و آله به بطلان این گفته اشاره کرده‌ایم. [۲۴۵] . اگر ابن ام‌مکتوم با یک یا دو بار ورود بر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله این وحدت حال را برای ما به همراه آورده، پس شایسته است که این وحدت حال بین پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و- اگر نگوییم همه- بسیاری از کسانی که در زندگانی حضرت او را ملاقات کرده‌اند، تحقق یافته باشد! ۳- الجعفریات: عبداللَّه به ما خبر داد که محمد به ما خبر داد که موسی مرا حدیث کرد و گفت: پدرم از پدرش، از جدش جعفر بن محمد از پدرش علیه‌السلام حدیث کرد که گفت: «کوری از فاطمه علیهاالسلام اجازه‌ی ورود خواست. فاطمه علیهاالسلام خود را از او پوشید. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چرا خود را از او پوشیدی، او که تو را نمی‌بیند؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یا رسول‌اللَّه! اگر او مرا نمی‌بیند، من که

او را می‌بینم. او بو را می‌فهمد. فرمود: گواهی می‌دهم که تو پاره‌ی تن منی». در دعائم الاسلام از امام باقر علیه‌السلام و در نوادر راوندی از امام موسی کاظم علیه‌السلام مثل این روایت آمده است. [۲۴۶] . [صفحه ۲۳۳] ۴- با سند قبلی از جعفر بن محمد، از پدرش علیه‌السلام که فرمود؟: «علی علیه‌السلام با اندوهی شدید بر فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وارد شد. فاطمه علیهاالسلام علت را جویا شد. علی علیه‌السلام به او خبر داد که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از آنان پرسیده زن چه وقت به خدایش نزدیکتر است؟ ولی ما پاسخ آن را ندانستیم. فاطمه علیهاالسلام گفت: برگرد و به او بگو که وقتی زن به خدا نزدیکتر است که در اندرون خانه‌اش باشد. علی علیه‌السلام به راه افتاد و به پیامبر صلی اللّه علیه و آله خبر داد. پیغمبر فرمود، علی! پاسخ از کجاست؟ آیا از پیش خودت گفتی؟ علی علیه‌السلام گفت که فاطمه علیهاالسلام به او خبر داده است. فرمود: راست گفت. فاطمه علیهاالسلام پاره‌ی تن من است». این دو روایت را فضل‌اللّه راوندی در نوادر به اسناد خود از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله آورده است. [۲۴۷] . [صفحه ۲۳۵]

چرا فاطمه در را باز کرد؟

اشاره

غیرت و مردانگی علی علیه‌السلام زن پرده‌نشین، در را باز نمی‌کند اگر فضه پاسخ می‌داد ترس مسلحان زدن زهرا علیهاالسلام یک مسأله شخصی فدک یک مسأله سیاسی وظیفه‌ی حاضران، نجات زهرا علیهاالسلام [صفحه ۲۳۷]

موضوعات فصل

در این فصل مناقشاتی در موضوعات زیر خواهیم خواند: ۱- غیرت و مردانگی علی علیه‌السلام اجازه نمی‌دهد که زهرا علیهاالسلام در را برای مهاجمان باز کند. ۲- شجاعت علی علیه‌السلام اجازه نمی‌دهد که زهرا علیهاالسلام به واسطه‌ی باز کردن در برای مهاجمان، با خطر مواجه شود. ۳- زهرا علیهاالسلام یک زن پرده‌نشین (مخدره) است. پس چگونه با مردان روبه‌رو می‌شود؟ ۴- چرا در را حسنین، یا فضّه یا علی علیه‌السلام، یا زبیر یا یکی از بنی‌هاشم که در خانه بودند، باز نکردند؟ ۵- متحصنان در خانه فاطمه علیهاالسلام مسلح بودند، پس چرا از رویارویی می‌ترسیدند؟ ۶- زهرا علیهاالسلام امانت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود، چگونه علی علیه‌السلام او را در معرض خطر قرار داد؟! ۷- زدن زهرا علیهاالسلام یک مسأله شخصی است و ربطی به خلافت ندارد. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نیز علی علیه‌السلام را سفارش نکرد که از خود، و از همسرش در مسائل شخصی دفاع نکند بلکه او را وصیت کرد که به خاطر خلافت که یک قضیه‌ی عمومی متعلق به [صفحه ۲۳۸] همه‌ی مسلمانان است، معرکه‌ای به وجود نیاورد. ۸- چگونه حاضران آنچه را بر زهرا علیهاالسلام می‌گذشت، را می‌شنیدند اما او را نجات ندادند؟! این موضوعاتی است که در این فصل مطرح خواهیم کرد. به خدا توکل می‌کنیم و از او یاری و راستی مسئلت می‌کنیم.

غیرت و مردانگی علی

بعضی معتقدند که جلوس علی علیه‌السلام در خانه و اجازه به زهرا علیهاالسلام برای باز کردن در، با غیرت و مردانگی او منافات دارد؟ آیا ممکن است چنین عملی از علی علیه‌السلام سر زند؟! در پاسخ می‌گوییم: ۱- بدون تردید علی علیه‌السلام پیشوای غیرتمندان عالم، و صاحب دلاوری و غیرتمندی است. حسین علیه‌السلام نیز مانند پدرش پیشوای غیور مردان جهان است... امام حسین علیه‌السلام زنانش و از جمله خواهرش عقیله‌ی بنی‌هاشم، زینب را همراه خود برد تا با مصائب و بلایا و سختیها و مشکلات

روبه‌رو شونـد. زیرا خداونـد سـبحان اراده فرمود که آنـان را در اسارت ببینـد. دشـمنانی که از ارتکاب زشت‌ترین جنایات حتی قتل اوصیاء پیغمبران و سربریدن کودکان و اسارت دختران پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله پروایی نداشـتند، آنان را از شهری به شهر دیگر بردنـد و افراد دور و نزدیـک، خـویش و بیگـانه به چهره‌هایشـان نگریسـتند. اگر زینب حـوراء به عبیـداللَّه بن زیـاد گفت: خشـنودی خداونـد، خشـنودی مـا اهـل‌بیت است علی علیه‌السـلام از دخترش زینب سـزاوارتر است که آنچه خداونـد را خشـنود می‌سازد، او را خشـنود سازد. بدیهی است که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌خواهد این دین قوی و راسخ به [صفحه ۲۳۹] حیات خود ادامه دهد اگر چه روحش بهای حیات دین باشد و آمادگی دارد که هرگونه آزار و اذیتی را در این راه تحمل کند. همچنان که بردن زینب و زنان دیگر به کربلا با علم به اسارت آنان هیچ منافاتی با غیرت حسـین علیه‌السلام منافاتی ندارد، پاسخ زهرا علیهاالسلام به مهاجمان نیز با مردانگی و غیرت علی علیه‌السلام منافاتی ندارد. ۲- هرگاه لازم می‌شد رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله به زنان خود و امایمن می‌فرمود که به کسـی که در می‌زد، پاسخ دهند. [۲۴۸] آیـا از رسول اکرم صـلی اللَّه علیه و آله غیورتری هست؟! ۳- این مهاجمان بودنـد کـه تجـاوز کردنـد و مرتکـب کارهـای خلاـف شـرع و دیـانت، و غیرت و مردانگی و حـتی عرف جـاهلی شدنـد. امـا علی علیه‌السـلام، هیـچ‌یک از کارهـای خلاف از او سـر نزد بلکه آن حضـرت به تکلیف خود عمل کرد. زهرا علیهاالسـلام هم به تکلیف خود عمل کرد. خلاف و تعدی از جانب مهاجمان بود.

شجاعت علی کجاست؟

فضل بن روزبهان درباره‌ی حـدیث آتش زدن خانه فاطمه علیهاالسـلام می‌گویـد: «اگر این حـدیث صـحیح باشـد، بر عجز و ناتوانی علی دلاـلت دارد. حاشـا و کلا! نهایت عجز مرد این است که خود و خانواده‌اش و همسـرش در خانه‌اش بسوزنـد ولی او قادر به دفع آن نباشد...» [۲۴۹] . برخی این معنی را گرفته و فرموده‌اند: [صفحه ۲۴۰] جایز به نظر نمی‌رسد که با بودن علی علیه‌السلام در خانه، زهرا علیهاالسـلام در را باز کنـد و به مهاجمان پاسخ دهد. وی تلاش دارد عواطف و احساسات مردم را تحریک کند. چه می‌افزاید: آیا احدی از شـما می‌پذیرد که همسـر یا مادر یا خواهرش مورد تهاجم قرار گیرد و او در خانه نشسـته باشد و بگوید: لاحول و لاقوّة الا باللَّه! مردم در این باره به او چه خواهنـد گفت؟! آیا او را قهرمان خواهنـد نامید یا ترسوی بزدل؟! پس چگونه به علی علیه‌السـلام چیزی نسبت می‌دهیـد که به خود نمی‌پسـندید؟! او با تأکیـد بر این دیـدگاه می‌گویـد: در دبی مجلس سوگواری زهرا علیهاالسـلام منعقد بود. مداح این قضـیه را خواند. یکی از اهل سـنت که در مجلس حاضـر بود به مرد شـیعی گفت: شـما می‌گویید: علی قهرمان شجـاعی است. او که پشت قهرمانـان را به خـاک مالیـد، چگونه از همسـرش، امـانت رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله دفـاع نکرد؟! می‌گوییم: ۱- این سـخن جدیـدی نیست. علمای شـیعه و زیـدیه بـدان پاسـخ داده‌انـد. ابن‌حمزه زیدی می‌گوید: «او (علی) با همه‌ی شجـاعتش، از مراعات امر امت، و طلب اسـتقامت دین و ترک آنچه موجب پراکنـدگی است، کوتاهی نکرد». [۲۵۰] . ۲- ابن‌حمزه در ردّ کسـی می‌گویـد: «او را از مغلوب شـدن ملامتی نباشد. زیرا غلبه نه دلیل حق است و نه باطل و نه جبن، او به نص صـریح امام معصوم است، بر اساس عصبیت کار نمی‌کنـد بلکه بر پایه‌ی فرمان، انجام وظیفه می‌کند، و به صبر فرمان داده شده است. بنابراین در امتثال امر خداوند سـبحان و فرمان رسولش، صبر پیشه کرد؛ نه به واسطه‌ی خشم پیش رفت و نه به خاطر ترس عقب نشست». [۲۵۱] . ۳- در تاریـخ علی علیه‌السـلام با این قوم، تنها زدن زهرا علیهاالسـلام نیست، بلکه در روایات [صـفحه ۲۴۱] آمده که شخص علی علیه‌السـلام را نیز زده‌اند. اما نه ابوبکر و عمر، بلکه کسـی که به لحاظ شأن و اثر از این دو کمتر است: عثمان بن عفان. زبیر بن بکار در کتـابش روایت کرده: علی بن ابی‌طـالب علیه‌السـلام گفت: «عثمـان کسـی به دنبال من فرسـتاد. صورتم را با لباسم پوشانـدم و به نزدش آمدم. بر او وارد شدم، روی تختش نشسـته بود و با چوبی در دست، و در مقابلش مالی فراوان: دو پشته از طلا و نقره. گفت: مـال تو، آنقـدر بردار که شـکمت را پر کنی. تو مرا کشتی! گفتم: صـله‌ی رحم کردی! اگر این مـال را به ارث بردی یا کسـی به تو

بخشیده یا از تجارتی بدست آورده‌ای، من یکی از دو مرد هستم: یا برمی‌دارم و تشکر می‌کنم، و یا افزون‌تر می‌خواهم و برای بدست آوردن آن تلاش می‌کنم. و اگر از مال خداوند است و حق مسلمین و یتیم و در راه مانده، در آن؛ نه تو حق داری که به من ببخشی و نه من حق دارم که بردارم. گفت: سرپیچی کردی. به خدا سوگند که سرپیچی کردی. سپس برخاست و به طرفم آمد و مرا با چوب زد. به خدا قسم که دستش را برنگرداندم تا اینکه کارش را کرد. پس صورتم را با لباسم پوشاندم و به خانه‌ام برگشتم و گفتم: خداوند بین من و تو شاهد است که تو را به معروف امر نمودم و از منکر نهی کردم». [۲۵۲] . از این بالاتر، آن حضرت به قتل نیز تهدید شد. از این مسأله پیش از این در موضوع: «احترام زهرا علیهاالسلام نزد صحابه»، سخن گفتم. در کافی به سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام روایت شد: هنگامی که عمر ام‌کلثوم را از علی علیه‌السلام خواستگاری کرد، و علی گفت: کوچک است؛ عمر به عباس گفت: از برادرزاده‌ات، دخترش را خواستگاری کردم، او مرا رد کرد. به خدا قسم، [صفحه ۲۴۲] زمزم را ببندم، و برای شما مکرمتی نگذارم مگر اینکه نابود سازم، و دو شاهد بر او اقامه کنم که شهادت دهند علی سرقت کرده، و آنگاه دستش را قطع کنم. عباس نزد علی آمد و به او خبر داد و درخواست کرد که موافقت کند. علی علیه‌السلام موافقت کرد». [۲۵۳] . این روایت دلالت می‌کند تا چه اندازه به علی علیه‌السلام جسارت می‌کردند. ۴- بدون تردید احدی از ما نمی‌پذیرد که همسر، یا مادر، و یا خواهرش مورد تهاجم قرار گیرد و او در خانه نشسته باشد و بگوید: لاحول و لاقوة الا باللّه. اگر چنین کند قطعاً مردم خواهند گفت: او ترسو است. ما هم همین را خواهیم گفت. اما هرگاه مهاجمان بخواهند ما را به معرکه‌ای بکشند یا احساسات ما را تحریک کنند تا متشنّج شویم و واکنش نشان دهیم، بدون اینکه به نتایج کارهایمان توجه کنیم، اگر به خواسته‌ی مهاجمان پاسخ مثبت دهیم و اهدافشان را محقق سازیم؛ همه، ما را سرزنش خواهند کرد. این گروه مهاجم، همین را از علی علیه‌السلام می‌خواستند، و اگر علی علیه‌السلام به آنان پاسخ مثبت می‌داد، فرصت شناخت از بین می‌رفت و به آنان فرصت می‌داد که همه‌ی برگهای برنده، و همه امکانات تحریف و تغییر حقیقت را بدست گیرند. این مطلب را به زودی توضیح خواهیم داد. شجاعت علی علیه‌السلام در اینجا صبر بر اذیت و بی‌توجهی به تحریکاتی است که بر ضد او به راه انداخته‌اند. علی علیه‌السلام کسی است که همه چیز را در راه حفظ دین قربانی می‌کند و این را مسئولیت و تکلیف شرعی خود می‌داند. او کسی نبود که در راه رسیدن به هیچ چیز از دینش کوتاه بیاید. ۵- فرض می‌کنیم که آنچه این شخص در خصوص احترام و ارزش زهرا علیهاالسلام [صفحه ۲۴۳] نزد اینان گفته، درست است، پس چرا فرض نکنیم که هدف از اینکه زهرا علیهاالسلام جواب داد و در را به روی آنان باز کرد، استفاده از همین موقعیت و منزلت او برای دفع آنان از ساده‌ترین و آسان‌ترین راهها بود؟! آیا به نظر شما موقعیت و منزلت زهرا علیهاالسلام نزد آنان جلوی تهاجم و اذیت و آزارشان را گرفت؟!

زن پرده‌نشین در را باز نمی‌کند

وی می‌گوید: زهرا علیهاالسلام یک مخدره (پرده‌نشین) بود. پس چگونه برای باز کردن در رفت. زنی که نه مردان را می‌بیند و نه با احدی از آنان روبه‌رو می‌شود، چگونه چنین کاری انجام می‌دهد؟! پاسخ: ۱- آیا اگر مخدره مورد تهاجم قرار گیرد نباید از خود، یا از فرزندان و همسرش، یا از شرف، و دین، و رسالتش دفاع کند؟ ۲- مگر زینب مخدّره نبود؟ پس چرا امام حسین علیه‌السلام او را با خود به کربلا- برد تا با اسارت، و مصائب، و با مردان روبه‌رو شود، و در کوفه و شام در مقابل طاغوتها و جباران عصر خود خطبه بخواند؟! ۳- آیا پرده‌نشینی زن مانع از پاسخگویی از پشت در است؟ یا اینگونه پاسخ دادن، او را به مردم نمایان خواهد کرد تا آنچه که رؤیت آن برای بیگانگان جایز نیست، ببینند؟! ۴- اگر زهرا علیهاالسلام از پشت در جواب داده، این بدان معنی نیست که با آنان روبه‌رو شده است. پس آنگاه که در را شکستند و فاطمه علیهاالسلام برای حفظ حجاب در پشت آن پنهان شد، و او را بین در و دیوار فشردند، آیا او مسئول این کار است؟! مؤید این مطلب اینکه در برخی از متون آمده: فاطمه علیهاالسلام دستانش را از

پشت [صفحه ۲۴۴] در دراز کرد. آنان با تازیانه به دستان او زدند. [۲۵۴] . ۵- مگر همین مخدره، به اقرار شخص سؤال‌کننده، در مسجد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله برای مردم خطبه نخواند و صدایش را همگان نشنیدند؟! آیا پرده‌نشینی زن مانع از آن می‌شود که هرگاه دفاع از عدالت و حقیقت منحصر به او باشد، به پا خیزد و در صورت لزوم فریاد مظلومیت سر دهد؟! اگر شنیدن صدای زن توسط مردان بیگانه را تحریم کرده باشند، مگر نه این است که فقها صورت دفاع از حق را استثنا کرده‌اند؟! چگونه جایز است که در مسجد برای مردم خطبه بخواند اما جایز نیست که از پشت در جواب بدهد؟! آیا مخدّره بودن زهرا علیهاالسلام مانع می‌شود که هرگاه دفاع از امامت و بیان حقیقت برای نسلها منحصر به او باشد، بدین امر خطیر قیام کند؟! آیا مخدره بودن زهرا علیهاالسلام مانع می‌شود که در مقابل ظالمان و غاصبان بایستد تا حقیقت آنان را برای مردم روشن و نیات واقعی و جسارتشان را به ساحت خداوند و رسول آشکار سازد، و به همگان در طول نسلها نمایان سازد که اینان آمادگی دارند که زنان و بلکه مقدس‌ترین زن: سرور زنان جهانیان و یگانه دختر رسول عظیم‌الشأن اسلام را بلافاصله پس از رحلت او، مورد تعرض قرار دهند؟ آیا بیانی رساتر از این هست؟ آیا بدون این می‌توان مظلوم را از ظالم و مهاجم را از مدافع تشخیص داد؟! چه کسی تضمین می‌کند کسی که به زهرا علیهاالسلام و پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله اهانت می‌کند تا آنجا که گفت: پیغمبر هذیان می‌گوید؛ به تحریف و تزویر حقایق نپردازد؟! ۶- همین شخص معترض، منکر صحت حدیث است که می‌گوید: برای زن بهتر است که نه مردان او را ببینند و نه او مردان را. و در صحت انکار خود به خطبه‌ی [صفحه ۲۴۵] زهرا علیهاالسلام در مسجد و بیرون رفتن با زنان در جنگها و غزوات، و سخنان او با ابوبکر و عمر، هنگامی که برای رضایت طلبیدن بر او وارد شدند، استناد می‌کند. این به چه معناست که در اینجا بدان استدلال می‌کند و آنجا آن را انکار؟!

چرا زبیر، یا فضه در را باز نکرد؟

از سخنان عجیب و غریب او است که می‌گوید: همه راویان می‌گویند که وقتی پس از رحلت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله مهاجمان آمدند تا علی علیه‌السلام را برای بیعت با ابوبکر بیرون برند، به تنهایی در خانه نبود، بلکه همه‌ی بنی‌هاشم، و فضه و زبیر با او بودند. پس چرا کسی غیر از زهرا علیهاالسلام در را باز نکرد؟! پاسخ: ادعای «بودن همه‌ی بنی‌هاشم در داخل خانه زهرا علیهاالسلام به هنگام حادثه» معلوم نیست. زیرا: ۱- نظّام- آنگونه که از وی نقل می‌شود- تصریح کرده که عمر «فریاد می‌زد: خانه زهرا علیهاالسلام را با ساکنانش به آتش کشید»؛ و در خانه غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام کسی نبود. [۲۵۵] . اینکه می‌گوید: در خانه کسی نبود، خواه سخن نظام باشد یا از گفتار مؤلف، در آنچه ما در صدد بیان آن هستیم، یعنی نفی وجود فضّه و زبیر در خانه، کافی است. ۲- اگر بپذیریم که گاهی اوقات افراد دیگری هم در خانه زهرا علیهاالسلام بوده‌اند، باید دانست که یورش به خانه زهرا علیهاالسلام چند بار صورت گرفته است. این به صراحت از سیاق حدیث منقول در الامامة والسیاسة ابن‌قتیبه بدست می‌آید. [صفحه ۲۴۶] شماری از روایات دیگر نیز خصوصاً با جمع و مقایسه، و ملاحظه‌ی خصوصیات حوادث بر این مطلب دلالت دارد. اگر در هجوم اول افرادی در خانه‌ی زهرا علیهاالسلام حضور دارند، لازم نیست که در هجوم دوم یا یورشهای بعدی هم در خانه باشند. چه دلیلی داریم که در همه‌ی تهاجمات در خانه‌ی زهرا علیهاالسلام بوده‌اند؟ ۳- روایتی در دست نیست که بگوید: همه‌ی بنی‌هاشم در خانه‌ی زهرا علیهاالسلام بودند. بلی آنان می‌گویند: بنی‌هاشم از بیعت امتناع ورزیدند. شاید امر بر گوینده اشتباه شده و گمان برده که آنان در خانه‌ی علی علیه‌السلام نشستند و حاضر به بیعت نشدند و به معنای قعدوا توجه نکرده است. چه قعدوا در اینجا به معنی امتناع ورزیدن است نه جلوس در خانه‌ی علی علیه‌السلام یا دیگران. ۴- برخی روایات تصریح دارد که علاوه بر علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام زبیر [۲۵۶] هم در خانه بود. اما از دیگران نام نبرده است. برخی از روایات به وجود شمار یا جمعی از بنی‌هاشم و نه همه‌ی آنان، اشاره دارد. [۲۵۷] . این روایات، اگر چه به دلیل عدم تعارض بین

مثبتات، با هم متعارض نیست ولی- خصوصاً روایت اخیر- بودن همه‌ی بنی‌هاشم در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام را نفی می‌کند. ۵- خانه‌ی زهرا علیهاالسلام کوچک بود و گنجایش همه‌ی و بلکه نیمی از بنی‌هاشم را نداشت. خصوصاً که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در آن خانه دفن شد و می‌بایست حرمت او را مراعات کرد. ۶- چنانکه از پاسخ به پرسش بعدی به دست خواهد آمد، کسی که علی، و فضّه، و حسن، و حسین علیهم‌السلام را از باز کردن در منع کرد، زبیر و سایر بنی‌هاشم را از این کار بازداشت. [صفحه ۲۴۷]

اگر علی پاسخ می‌داد

وی گمان می‌برد که می‌بایست علی علیه‌السلام یا فضه یا دیگری در را باز می‌کرد. اقدام زهرا علیهاالسلام برای باز کردن در قابل توجیه نیست. پاسخ: دو مسأله است که باید از آن صحبت کنیم: ۱- آیا علی علیه‌السلام یا هرکس دیگر می‌توانست در را باز کند؟! ۲- چرا می‌بایست فقط زهرا علیهاالسلام این کار را انجام دهد؟! پاسخ به این دو پرسش با هم تداخل دارد. به همین لحاظ به گونه زیر بدان پرداختیم. ۱- پیغمبر صلی اللّه علیه و آله برخی از زنانش را می‌فرمود که در را برای مراجعان باز کنند، چنانکه پیش از این آوردیم. بنابراین اقدام زهرا علیهاالسلام برای باز کردن در، اشکال مبنایی ندارد. ۲- واضح است که باز کردن در توسط علی علیه‌السلام یا حداقل پاسخ وی به آنان از پشت در از دو حال خارج نیست: یا به دستور آنان با ابوبکر بیعت می‌کند که در این صورت کاری شبیه به پذیرش مشروعیت کارهای آنان انجام داده است در حالی که هرگونه دلالتی بر حقانیت آنان را از اساس مردود می‌داند. یا فقط به مهاجمان پاسخ می‌دهد و از پذیرش خواسته‌ی آنان امتناع می‌ورزد. این کار مهاجمان را به مجادله، و تلاش برای تأثیرگذاری بر او با بیان کلمات درشت و خشن، یا نرم و ملایم، و حتی بیرون بردن علی علیه‌السلام برای بیعت، وامی‌داشت. این اقدام علی علیه‌السلام به آنان فرصت قلب حقایق و تشویه امور، و ادعای آنچه خوشایندشان بود، می‌داد، به گونه‌ای که علی علیه‌السلام را بشکنند و حقیقت را برای [صفحه ۲۴۸] مردم وارونه جلوه دهند. خصوصاً که حاکم و مسلطند و دنیاخواهان به سویشان گردن فراز می‌کنند و چاپلوسان خود را به آنان نزدیک. آنان به مردم خواهند گفت که ما برای تعزیت و احوال‌پرسی آمدیم اما علی علیه‌السلام بر ما حسادت ورزید و روی خود حساب کرد و با اعتماد به مواضع و قدرت خویش و نزدیکی به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و شجاعت خود، و همسری دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و پدری حسن و حسین، با کلمات گزنده و نیش‌دار، با ما به عُنف مقابله کرد. پس او متجاوز است و ما قربانی؛ او حسود و کینه‌توز، و مهاجم و مغرور است و در امری که انصرافش را از آن اعلام کرده، طمع دارد. چه هنگامی که علی علیه‌السلام مشغول تجهیز رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود، در میان مردم شایعه کردند که او خلافت را نمی‌خواهد. گفته‌ی منذر بن ارقم در سقیفه به هنگامی که کفه ابوبکر از سعد بن عباده سنگین‌تر شد و انصار با هم اختلاف کردند، بر این مطلب دلالت دارد. منذر گفت: «در میان ایشان مردی است که اگر این امر را خواستار می‌شد، هیچکس با او به نزاع برنمی‌خاست. مقصود او، علی بن ابی‌طالب بود». [۲۵۸] . در نامه‌ای که گفته می‌شود عمر بن خطاب به معاویه نوشته، درباره‌ی ابوبکر می‌گوید: «و مردم را برای بیعت و همراهی او آوردم تا او و هر که حاضر به بیعت نمی‌شد، را بترسانم هر که گفت: علی بن ابی‌طالب چه کرد؟ می‌گفتم: آن را از عهده‌اش برداشت و به عهده‌ی مسلمانان گذاشت تا مبادا بین آنان اختلاف افتد، و خود خانه‌نشین شد». [۲۵۹] . آری، آنان به مردم خواهند گفت: حال که علی علیه‌السلام از خلافت انصراف داده و از سوی دیگر می‌بایست کارها را در دست گرفت و سامان داد، تا فتنه و آشوب بوجود [صفحه ۲۴۹] نیاید، ما به منظور حفظ اسلام، و وحدت امّت، و کرامت مردم و انتظام امور زندگی آنان، به این کار اقدام کردیم. ما خیرخواه مردم، و در پی قرب خداوند هستیم و چیزی جز این نمی‌خواهیم. هنگامی که علی با ما به عنف رفتار کرد، راهی در برابرمان نماند جز اینکه به منظور سرکوبی فتنه و حفظ دین و امت، او را بازداشت کنیم. چه کسی می‌تواند ادعایشان را تکذیب کند، در حالی که حاکم و بر امور

مسلط هستند و معمولاً حاکمان تازیانه و شمشیر دارند و در کنارش اموال و مناصب. آنان می‌تواند مطامح و خواسته‌ها را برآورده سازند. و صدای تبلیغات آنها بلندتر بوده است. زیرا با شمشیرهای مال و مقام، و جبروت، و طمع‌ورزیها، و خواسته‌های نفسانی، شمشیر می‌زنند. علی‌الخصوص که بسیاری از مردم با علی علیه‌السلام و پناهندگان، و منسوبان او بغض و کینه دارند. بر حاکمان جدید لازم است که از این کینه‌ها نیز در جهت تثبیت خلافت، و تقویت سلطنت خویش استفاده کنند. هنگامی که فاطمه علیهاالسلام پاسخ داد، پاسخ او، اقدام غیر منتظره‌ای بود که فرصتی را که فراهم دیده بودند، از آنان گرفت. لذا با عنف و قدرت، و انفعال و شتابزدگی با او برخورد کردند. آنگاه که به هجوم خشونت‌آمیز برخاسته از خشم و کینه مبادرت کردند، و هجومی که هیچ دلیلی ندارد جز اصرار و پافشاری در گرفتن قدرتمندانه خلافت حتی اگر به قیمت قتل «محسن» و هتک حرمت خانه زهرا علیهاالسلام و تعدّی به او با ضربات مرگبار تمام شود. در حالی که فاطمه علیهاالسلام نه زن طمّاع و حسودی است و نه به خود مغرور و نه کینه‌توز و نه فتنه‌انگیز. او آمده تا ببیند چه کسی در می‌زند. او در صدد بیان کلمات زشت و حساب شده نبود. بلکه دلیلی ندارد که بدون مقدمه چنین موضعی اتخاذ کند. او در فراق پدرش، بزرگترین پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله که آنان را از ظلمات به نور آورده، [صفحه ۲۵۰] عزادار و یگانه دختر او، و انسان ممتاز، و سرور زنان عالم از اولین و آخرین، و کسی است که خداوند از خشنودی او، خشنود می‌شود و به خشم او، خشم می‌گیرد. اگر آنان از ابتدا، با کلمات ملایم و پیراسته سخن می‌گفتند و او را اینگونه تسلیت می‌دادند: دختر رسول خدا! حال شما چطور است؟ خدمت رسیدیم که از حال شما جویا شویم و از سلامت شما مطمئن، و در فراق رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به شما تسلیت عرض کنیم؛ آیا اجازه می‌فرمایید که شما را زیارت کنیم و از علی علیه‌السلام احوالپرسی نماییم و با او همدلی و همدمی کنیم؛ به نظر شما زهرا علیهاالسلام جز با اخلاق پسندیده و کلمات پاکیزه، و خوشامدگوئی و خیرمقدم با آنان مواجه می‌شد؟! سپس او یا علی علیه‌السلام با حکمت و درایت و به دور از فضای عنف و قهر، و به کارگیری شمشیر و تازیانه، در خصوص تلاش آنان در غصب خلافت از آنان بازخواست و احتجاج می‌کرد. لیکن حقیقت این است که آنان در بیعت گرفتن از علی علیه‌السلام خیلی عجله داشتند. چه می‌دانستند که به زودی دروغ آنچه به مردم گفته‌اند، معلوم خواهد شد و همه خواهند دانست که علی علیه‌السلام از خلافت انصراف نداده است. حال به مردم چه پاسخ خواهند داد که: شما دیروز در غدیرخم با علی علیه‌السلام بیعت کردید، و سپس به ما گفتید: علی علیه‌السلام از خلافت استعفا داده است ولی اینک خلاف ادعای شما ظاهر شده است. لذا به سرعت سراغ علی علیه‌السلام رفتند تا به زور خشونت و وحشت از او بیعت گیرند و بدین وسیله از طرح هرگونه سؤال و احتجاج مشکل و رسواکننده خود پیشگیری کنند. همچنان که با این فضای سرشار از خشونت و وحشت می‌توانند علی علیه‌السلام را متمرد و شورشی، و قانون‌شکن معرفی نمایند. موضع زهرا علیهاالسلام برایشان غیر منتظره و ناگهانی بود و توان اتخاذ یک تصمیم درست و اقدام مناسب را از آنان سلب کرد و برنامه‌شان را برهم زد و موجب [صفحه ۲۵۱] رسوایی، و نیز برملا شدن نیات و رؤیاهای آنان شد. لذا با خشونت، شتابزدگی، و حقد و کینه با او برخورد کردند. پس کجا رفت آن تقوای ادعایی؟ و چه شد آن خیرخواهی خیالی؟! مردم حقیقت را فهمیدند و دانستند که چرا این همه از سرکوبی فتنه، و اقامه شریعت و احکام دین سخن می‌گویند؟! برخورد آنان با زهرا علیهاالسلام قدرت صحنه‌سازی را از آنان گرفت. باز کردن در توسط زهرا علیهاالسلام ضربه‌ی کوبنده‌ای بود که همه توطئه‌ها و نقشه‌های شیطانی آنان را نقش بر آب کرد و توان هرگونه تحریف و تزویر حقایق و وقایع را از آنان گرفت. چگونه می‌توان نسلها را از تزویر تبلیغاتی حاکمانی که با همه‌ی نیروها و امکانات مادی و حکومتی خود انجام می‌دهند، ایمن ساخت؟! مأمون برادرش امین را کشت. سپس با تبلیغات وانمود کرد که امین، انسانی حقیر و پست و جاهل و احمق و بلکه عقب‌مانده ذهنی بود و هنوز پژوهشگران درباره‌ی امین، همین عقیده را دارند که مأمون در میان مردم شایعه کرد. در حالی که حقیقت کاملاً برعکس است لیکن گناه او این بود که شکست خورد و کشته شد. اگر ما معیارهایی داریم که به ما امکان می‌دهد که بسیاری از حقایق را در آنچه به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم‌السلام و

دیگران نسبت داده می‌شود، کشف کنیم زیرا قرآن و رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله را معیار و میزان می‌دانیم؛ اما دیگران که به اسلام و قرآن معتقد نیستند در کشف حقیقت از طریق مطالعه شواهد تاریخی موجود، مشکلات فراوانی دارند. زیرا هنگامی که پژوهشگر غیر مسلمان می‌خواند: انسانی هست که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله با صدای بلند نام او را می‌برد و می گوید: او پس از من ولی شماست، و مردم [صفحه ۲۵۲] خصوصاً انصار [۲۶۰] با صدای بلند از او نام می‌برند و در سقیفه می گویند: جز با علی [۲۶۱] بیعت نمی کنیم و او عالم شجاع و مجاهد قوی و صاحب مواضع بزرگ و فداکاریهای عظیم و داماد و بزرگ شده پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و پسر عمو، و حبیب او است. و در مقابل می‌خواند: رقیبان علی علیه‌السلام غیبت او را از صحنه مغتنم شمردند و خلافت را به خود اختصاص دادند، و آنگاه به خانه‌اش آمدند تا به خلافت غاصبانه‌ی آنان اعتراف کند و تسلیم شود و آن را به رسمیت بشناسد، و تابع خواسته‌های آنان باشد... سپس بار سوم: مطالبی دالّ بر شایعاتی در خصوص کناره‌گیری صاحب بر حق خلافت و عدم مراجعه او برای مطالبه‌ی آن به دلایل خاص و عام، می‌خواند. قاضی نوراللّه شوشتری می گوید: «برخی از منحرفان از علی علیه‌السلام در دل مردم انداخته‌اند که علی علیه‌السلام به سبب شدت مصیبت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از تصدّی منصب خلافت خودداری کرده و در خانه‌اش به اندوه و ماتم نشسته است. خزیمهٔ بن ثابت انصاری نزد قومش آمد و آنچه درباره‌ی علی علیه‌السلام شنیده بود، بر ایشان گفت و بیان کرد که باید کسی عهده‌دار این امر (خلافت) شود ولی جز او قرشی شایسته خلافت وجود ندارد. انصار ترسیدند که مبادا مصیبت بر آنان شدید شود، و یک قرشی درشتخوی و بداخلاق خلافت را به دست گیرد و انتقام خونهای جاهلی، و کینه‌های بدر را از آنان بگیرد. لذا متوجه سعد بن عباده، بزرگ انصار شدند و در سقیفه حضور یافتند و به او التماس کردند تا خلافت [صفحه ۲۵۳] را قبول کند. سعد به خاطر جایگاه علی علیه‌السلام و اینکه او از جانب خداوند و رسول منصوص به خلافت است، از پذیرش آن خودداری کرد. پس چون قریش- که در انتظار فرصت بودند- این را شنیدند، واقعیت را به گونه‌ی دیگری جلوه دادند و در بیعت ابوبکر شتاب ورزیدند». [۲۶۲] . این پژوهشگر برای بار چهارم می‌خواند: این مرد از کرده‌ی خود در کناره‌گیری از خلافت، پشیمان شد، و از نو حس طمع‌ورزی در او بیدار شد. لذا هنگامی که به نزدش آمدند، درخواستشان را رد کرد و به تکذیب آنان پرداخت و آن را اعلام کرد؛ و بلکه با دشنام و ناسزا، و سخنان زشت و ناپسند، و گزنده و نیش‌دار، با آنان برخورد کرد، و بلکه آنان را بواسطه‌ی این خیانت بزرگ و جنایت عظیم به شدّت توبیخ و سرزنش کرد. سپس می‌خواند: آنان نیز در مقابل، زشتی را با زشتی، و عنف و خشونت را با خشونت و عنف پاسخ دادند و در نتیجه کارها سخت شد و به درگیری، خشونت و جدایی انجامید. وی این را خواهد پذیرفت و تصدیق خواهد کرد و در برابرش تصویری کامل و هماهنگ خواهد دید و با خود خواهد گفت: پادشاهی عقیم است. چون جاه و مقام، و مال و مناصب، و کرامت و قداست دارد و همه دوست دارند به حکومتی برسند که همه‌ی این امتیازات را داشته باشد. آنگاه در اثبات این مطلب به احتجاجات و براهین متوسل خواهد شد و به جمع شواهد و دلائل خواهد پرداخت و چه بسا در این راه به ظلم و تعدّی و تزویر حقایق دچار خواهد شد. بنابراین، هرگاه پادشاهی یا سلطنتی بر او عرضه شود که دو گروه با هم بر سر آن نزاع داشته باشند و هرکدام در چنین شرایطی می گوید: من مظلوم هستم و مورد [صفحه ۲۵۴] تهاجم واقع شده‌ام و دیگری ظالم و مهاجم؛ نخواهد توانست به حقیقت برسد. زیرا همچنان که گفتیم وی معیارهای کافی برای روشن شدن حق، و تشخیص آن از باطل در اختیار ندارد. یکی از خاورشناسان در بیان این حقیقت مهم می گوید: مظلومیت امام حسین علیه‌السلام را درک نکرده مگر از کشته شدن طفل شیرخوارش. این سخن درستی است. زیرا نه کلیدی دارد که به کمک آن بتواند وارد شخصیت امام حسین علیه‌السلام شود و نه معیاری که در قضیه‌ی امام حسین علیه‌السلام حق را از باطل به او بشناساند مگر معیار عاطفی و انسانی ولی ما قرآن، و گفتار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله، و الگوها، و ارزشها و حقایقی داریم که همه چیز را بر اساس آن می‌سنجیم و حق را از طریق آن می‌شناسیم. بدین ترتیب روشن می‌شود که اگر علی علیه‌السلام پاسخ می‌داد، حق نزد بسیاری از مردم تباه می‌شد و این همان چیزی است که علی علیه‌السلام حاضر نیست در هیچ

شرایطی از آن کوتاه بیاید. از سوی دیگر مهاجمان هرچه می‌خواستند از قبیل اشغال خانه و... انجام می‌دادند و با بدخواهی هرچه بیشتر و کینه‌توزی هرچه خشن‌تر، و با عنف و پرده‌دری هرچه افزون‌تر، خانواده علی علیه‌السلام را مورد تهاجم قرار می‌دادند، و مردم به بزرگترین بلا گرفتار می‌شدند. چه یگانه روزنه شاخت حق از آنان خصوصاً آنها که از فضای مدینه دور بودند، تا چه رسد به نسلهای بعدی تا امروز، گرفته می‌شد. آیا با توجه به رواج شایعات و اباطیل در آن روزگار، شناخت محق از مبطل، و طمّاع متغلب غاصب مهاجم از ستمدیده و مقهور که حقش را ربوده‌اند و به او دروغ بسته‌اند، امکان‌پذیر می‌شد؟! بلی، اگر علی علیه‌السلام به مهاجمان پاسخ می‌داد قطعاً حق و حقیقت تباه و نابود می‌شد. و شاید امروز هیچ‌یک و یا بگو: بسیاری از ما نه شیعه علی علیه‌السلام بودیم و نه حق و صداقت او را می‌شناختیم و با اسلام عزیز حدیث دیگری داشتیم. علی علیه‌السلام [صفحه ۲۵۵] امام همگان است و مسئول ایمن‌سازی نسلها در قبال تزویر و گمراهی خصوصاً در مورد عقاید، بنابراین باید به آنان فرصت دهد تا این تزویر را در هر زمان و از سوی هرکس که باشد، کشف کنند.

اگر فضه پاسخ می‌داد

حتی اگر فضّه پاسخ می‌داد، وضع با آنچه گفتیم فرق نمی‌کرد. زیرا پاسخ وی مردم را از حرص و ولع اینان در رسیدن به خلافت، و اصرار و ابرام آنان در بودن حق از صاحب حقیقی آن، آگاه نمی‌کرد. از سوی دیگر به راحتی می‌توانستند او را چنان از سر راه خود بردارند که هیچ نقشی در روشن شدن صورت مسأله، و شناخت حقیقت نداشته باشد. چه ممکن بود او را متهم کنند که با آنان برخورد غیر اخلاقی و بی‌ادبانه داشته است. فضّه نه از مقام رفیع زهرا علیهاالسلام بهره‌مند بود و نه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله درباره‌اش گفته بود: خداوند از خشم او خشم می‌گیرد. اما زهرا علیهاالسلام آن زن معصوم و مطهره به نص قرآن است که خداوند به خشم او خشم می‌گیرد و از خشنودی او خشنود می‌شود. بنابراین اگر زهرا علیهاالسلام نبود، نشانه‌های دین محو می‌شد و کینه‌توزان و منافقانی که در کمین اسلام عزیز نشسته‌اند، گرانبهاترین و شیرین‌ترین منویات و آرزوهای خود را عملی می‌کردند. پس زهرا علیهاالسلام با آن گامهای اندک خود به سوی در، حق علی علیه‌السلام، و امامت- و نه فقط خلافت- را از تزویر و نابودی حفظ کرد. او به مردم و حتی غیر مسلمانان، چه آنان که در آن روزگار زندگی می‌کردند و چه آنان که پس از آن آمدند و می‌آیند، امکان داد که خود، حقیقت را کشف کنند. توجه دقیق در تاریخ به ما نشان می‌دهد که هر یک از امامان در حفظ اسلام نقش اساسی داشته‌اند. به گونه‌ای که اگر هر کدام نبودند، دین به کلی تباه می‌شد. [صفحه ۲۵۶] بنابراین اگر نبود تبلیغ امامت در روز غدیر، و صلح امام حسن علیه‌السلام و شهادت امام حسین علیه‌السلام، و بدون شگفتی: این موضعگیری زهرا علیهاالسلام که به موجب آن مورد اذیت و آزار، و کتک و سقط جنین، قرار گرفت؛ از اسلام جز مظاهر و اسامی، و اشکال و آداب و مراسم توخالی، چیزی باقی نبود.

شاهد و مثال

در اینجا دو شاهد در زمینه‌ی مسئولیت پیغمبر و امام در ایمن‌سازی امت از اینکه طعمه‌ی تزویر قرار گیرد، بیان می‌کنیم: ۱- پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به رغم آنکه در مناسبتها و مواضع فراوان خصوصاً در غدیرخم که از مردم برای علی علیه‌السلام بیعت گرفت. بر امامت تأکید کرده بود در بستر مرگ از آنان کاغذ و دوات خواست تا چیزی بر ایشان بنویسد که هرگز پس از او گمراه نشوند. اراده پیغمبر صلی اللّه علیه و آله این بود که امت را از دچار شدن به تزویر تبلیغاتی دشمنان ایمن سازد تا کسی نگوید که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از نظرش برگشت و شرایط جدیدی بوجود آمده که باید علی علیه‌السلام از این امر دور شود. این اقدام پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از آنچه در دل برخی از آنان نهفته بود، پرده برداشت، آنگاه که در بیخ گوش پیغمبر صلی اللّه علیه و آله گفته

شد: پیغمبر هذیان می‌گوید، یا چیز دیگری شبیه این. دیگر مجالی بری این تعلیل باقی نماند که صحابه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله پرهیزگاران مخلصی هستند که ضمن رعایت احترام او در جهت تنفیذ و اجرای فرامین و جلب رضایت او تلاش می‌کنند. چه گفته‌ی آنان که پیغمبر هذیان می‌گوید، میزان جسارت آنان بر ساحت مقدس رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله را بر ملا ساخت. حال که مطامع و مصالح دنیوی، آنان را به این جسارت وامی‌دارد تا با بزرگترین پیغمبر خدا با این شیوه گستاخانه برخورد کنند، آیا در راه تحقق اهداف خود از زدن زنان، و نابود ساختن حقیقت، پروا خواهند کرد؟! [صفحه ۲۵۷] ۲- حسین علیه‌السلام زنان و کودکان را با خود به کربلا برد تا حاکمان جنایتکار مدعی نشوند که دزدان، حسین را کشتند یا در صحرا گم شد و از تشنگی مرد چنانکه برای راهنمایان مسلم بن عقیل پیش آمد؛ یا درندگان او را دریده‌اند و مانند این.. سپس همین مزوّران دروغگو جنازه‌اش را با احترام و شکوه هرچه تمام، و با اظهار حزن و اندوه فراوان تشییع کنند و مردم را فریب دهند و بر راه منحرف جنایت پیشه خود تأکید ورزند. به همین دلیل امام حسین علیه‌السلام در روز ترویه (نهم ذی‌حجه) از مکه بیرون آمد. در حالی که می‌بایست در این روز به عرفات برود. می‌دانیم که حسین علیه‌السلام یگانه بازمانده ذریه‌ی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و اسوه‌ی دین بود و مردم او را مسئول حفظ و پاسداری دین، و تعلیم احکام آن می‌دانستند. پس چگونه در روزی که اعمال مناسک حج یعنی: بزرگترین شعار اسلام، شروع می‌شود، از مکه خارج می‌شود و آنان را رها می‌کند؟ و به جای عرفات، به سوی دیگر می‌رود؟! این حرکت، توجه همگان را به خود جلب خواهد کرد، و سؤالات فراوانی مطرح خواهد نمود. حسین علیه‌السلام از مکه به جای دیگری، و از قلب تپنده عالم اسلام که بزرگترین مکان مقدس مسلمانان را در دامن خود دارد، به سرزمینی می‌رود که هیچ مکان مقدسی در آن نیست. آن هم در ایام حج نه در ایام عادی سال و دقیقاً در روز اول مناسک حج، در حالی که باید امیر مردم و رهبر، و مرجع آنان باشد و مناسک و احکام حج را به آنان تعلیم دهد. حسین علیه‌السلام همان کسی است که دل و دیده‌ی مردم تمنای دیدن او ولو برای یک بار در عمر دارد، تا چه رسد به این سعادت که با او سخن گوید و در نزدیکی‌اش جلوس نماید. حسین علیه‌السلام به همه‌ی مردم اعلام می‌کند که خداوند اراده فرموده که او را کشته [صفحه ۲۵۸] ببیند، و درباره‌ی زنان می‌گوید: خداوند اراده فرموده که آنان را اسیر ببیند. بنابراین جنایتی غیر عادی در کار است، جنایت قتل انسانی بزرگ و در شرایط غیر عادی. جنایتی که بزرگترین انسان روی کرده زمین را هدف خود قرار داده تا در یک جنگ کوبنده کشته شود، جنگی که همه مردان از ذریه‌ی رسول خدا، و همراهانشان کشته می‌شوند، و دختران وحی و اهل‌بیت نبوت به اسارت می‌روند. بنابراین، باید مردم از خود بپرسند که این جنایت کار کیست و مسئولیت و موضع آنان در قبال این واقعه تلخ و خطیر چیست؟ آنان بی‌صبرانه منتظر خبر این جنایت هولناک خواهند بود. خروج حسین علیه‌السلام نه برای رسیدن به دنیا و سلطنت بود، و نه فرار از خطر، و نه برای آسایش و گردش بلکه برای رویارویی با بزرگترین خطر و رویارویی با سلطه‌جویان. کسانی که این سخن را از حسین علیه‌السلام شنیدند و با این حادثه روبه‌رو شدند، از همه سرزمینهای اسلام آمده بودند و شاید از همه‌ی شهرها و دهات، و از همه‌ی محلات و خیابانها؛ آنان خاطراتی را به یاد خواهند آورد در ارتباط با احساسات و عواطف عقایدشان که ضمیرشان را به جنبش آورد و وجدانشان را بیدار کند. آنان از این خاطرات که هنوز نبض زندگانی به دست آن است، چه از آغاز جنبش، آنان را در حالت انتظار و دلهره قرار داد؛ برای دیدارکنندگان خود سخن خواهند گفت. این، قدرت حاکمیت قهر و ستم را به رغم همه‌ی تلاشها در تزویر حقیقت ضعیف خواهد کرد و شک و تردیدها و علامتهای سؤال بزرگ همواره با قدرت در برابر این تزویر، هر چند پنهان و زیرکانه صورت گیرد، خواهد ماند. درود خداوند بر حسین، و فرزندان حسین، و یاران حسین. [صفحه ۲۵۹]

ترس مسلحان

این استدلال‌کننده تلاش دیگری کرده تا مگر بتواند به کمک آن، دیدگاه خود را تقویت کند. به نظر وی اقدام زهرا علیهاالسلام

برای باز کردن در با توجه به اینکه عده‌ای در خانه بودند، قابل توجیه نیست. او می‌گوید: «هرگاه کسانی بیایند تا تو را بازداشت نمایند، آیا به همسرت می‌گویی: در را باز کن یا خودت در را باز می‌کنی»؟ این جماعت آمدند تا علی را بازداشت کنند. پس چرا فاطمه در را باز می‌کند؟ خصوصاً که ساکنان خانه مسلّح بودند. پس نباید از رویارویی با مهاجمان بترسند. زبیر شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد، مهاجمان شمشیرش را شکستند. به نظر می‌رسد این اشکال را از فضل بن روزبهان گرفته که می‌گوید: «بزرگان بنی‌هاشم، اشراف بنی‌عبدمناف، و دلیران قریش با علی بودند. آنان در خانه بودند با شمشیرهای یمانی در دست. اگر کار به آتش زدن ساکنان خانه می‌رسید، آیا به نظر شما مردانگی و غیرت را کنار می‌گذاشتند و با شمشیرهای کشیده بیرون نمی‌آمدند تا کسانی را که قصد آتش زدن آنان را داشتند، بکشند». [۲۶۳] . پاسخ: ۱- من معتقدم که آنچه در پاسخ به پرسش قبل بیان شد برای بیان ضرورت باز کردن در توسط زهرا علیهاالسلام کافی است. چه مسأله فقط منع مهاجمان از دستگیری و بازداشت علی نبود بلکه مقابله‌ی علی علیه‌السلام با آنان باعث تضییع حق، و فراهم آمدن فرصت برای تحقق اهداف مهاجمان در تزویر حقیقت و تحریف تاریخ می‌شد. آشکار شدن ماهیت این قوم و معرفی آنان به عنوان متجاوز و ظالم به مردم [صفحه ۲۶۰] فقط و فقط با اقدام زهرا علیهاالسلام برای باز کردن در و پاسخ به مهاجمان امکان‌پذیر بود و بس. قابل ملاحظه اینکه به رغم وضوح این مسأله، برخی واژه‌هایی به کار می‌برند که با حقیقت سازگار نیست. مثل: بازداشت علی، به تسلیم واداشتن معارضه، و مقابله با تمرّد و... گویی به نظر اینان نشستن علی علیه‌السلام در خانه و پاسخ دادن زهرا علیهاالسلام از ترس بازداشت علی علیه‌السلام بوده نه براساس برنامه‌ای که هدف آن نقش برآب کردن توطئه مهاجمان بود و به رغم همه‌ی مصائبی که علی و فاطمه علیهم‌السلام در این راه تحمل کردند، به خوبی، موفق شدند. ۲- واضح بود که مقابله‌ی با مهاجمان با عنف و شمشیر، خواسته مهاجمان بود تا حدود زیادی در خدمت و به نفع مصالح آنان؛ چیزی که علی علیه‌السلام از آن اجتناب می‌کرد و پیغمبر صلی اللّه علیه و آله او را از آن نهی فرموده بود. استدلال‌کننده، به این امر اقرار کرده می‌گوید: وصیت برادرش (رسول خدا) او را به عدم به کارگیری زور و شمشیر در امر خلافت، مقید کرده بود. پس چه توقعی از آن حضرت علیه‌السلام در این کار دارد؟ آیا از او می‌خواهد که با فرمان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله مخالفت کند و تسلیم دامی شود که برایش کار گذاشته‌اند و در نتیجه فرصت شناخت حق را از امت بگیرد؟! ۳- عدم پاسخ به دعوت به عُنف بدان معنی نیست که احتیاطات لازم در دفاع از خود را در صورت بروز هرگونه اذیت و آزار از سوی مهاجمان، به کار نگیرند. نخواستن خلافت به زور شمشیر چیزی است و دفاع از خویش آنجا که اقداماتی برای ریختن خون در کار است، چیزی دیگر. آنچه زبیر انجام داد، هنگامی بود که علی علیه‌السلام را گرفتند. زبیر نمی‌توانست [صفحه ۲۶۱] تحمل کند که علی را دستگیر کنند. لذا کوشید تا با حمله به مهاجمان، علی علیه‌السلام را خلاص سازد. خالد سنگ بزرگی به سوی او پرت کرد که به پشت زبیر اصابت کرد و شمشیر را از دستش انداخت. عمر شمشیر را برداشت و آن را به تخته سنگی زد تا شکست. [۲۶۴] . متن دیگری درباره‌ی آمدن عمر با جماعتی، می‌گوید: زبیر با شمشیر کشیده به سوی عمر بیرون آمد، پایش گیر کرد و به زمین خورد و شمشیر از دستش افتاد. به او هجوم بردند و او را گرفتند. [۲۶۵] .

چرا علی از امانت رسول خدا دفاع نکرد؟!

برخی می‌گویند: اگر زهرا علیهاالسلام امانت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نزد علی علیه‌السلام بود، پس چرا علی علیه‌السلام از او دفاع نکرد؟ مگر حفظ امانت واجب نیست؟! پاسخ: ۱- پاسخ قبل در اینجا نیز کافی است. دین خداوند بزرگترین امانت از جانب خدا و رسول نزد علی علیه‌السلام بود و می‌بایست این امانت را حفظ کند. به علاوه امانت رسول- زهرا علیهاالسلام- نیز لحظه‌ای در دفاع از این امانت الهی، با جان و آنچه در توان داشت، کوتاهی نکرد. ۲- علی علیه‌السلام اقدامی که با حفظ امانت منافات داشته باشد، انجام نداد. زهرا علیهاالسلام به وظیفه و تکلیف خود عمل کرد. این مهاجمان بودند که با حکم خدا مخالفت کردند و امانت

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را مورد تعدّی و تجاوز قرار دادند. بنابراین تکلیف حفظ امانت قبل از همه متوجه آنان است. اما این گفته که اجازه‌ی علی علیه‌السلام به [صفحه ۲۶۲] فاطمه علیهاالسلام برای مقابله با تهاجم به تنهایی، تفریط علی علیه‌السلام در حفظ امانت است؛ نه تنها درست نیست بلکه سخنی سخیف به شمار می‌آید. زیرا تکلیف فاطمه علیهاالسلام این بود که از امامت دفاع کند که به همین تکلیف عمل کرد. تکلیف علی علیه‌السلام این بود که نه به آنان مشروعیت بخشد و نه دستاویزی که بتوانند با کمک آن برنامه و نقشه خود را پیاده کنند، و فرصت تشخیص حق از باطل را برای مردم حفظ کند. سپس نه به مهاجمان فرصت دهد که به زهرا علیهاالسلام تعدّی نمایند و نه این امکان را فراهم سازد که صحنه‌سازی کنند و از زشتی جنایتی که مرتکب شده‌اند بکاهند و آن را با سیاست و زیرکی به مردم تحمیل کنند. تکلیف مهاجمان این بود که حق را جایگاهش برگردانند و خویشتن را در معرض خشم زهرا علیهاالسلام و از آنجا در معرض خشم خدا و رسول قرار ندهند. علی و زهرا علیهم‌السلام به بهترین وجه به تکلیف خود عمل کردند و امکان اقدام بهتر از آن وجود نداشت. نمی‌توان کسی را که تکلیف شرعی خود عمل می‌کند، به کوتاهی در حفظ امانت و مخالفت با حکم شرعی متهم کرد بلکه تفریط از سوی دیگران صورت گرفته است.

زدن زهرا یک مسأله شخصی؟

این گوینده در ادامه اعتراضات خود، می‌گوید: اگر شما بگویید: علی علیه‌السلام به واسطه‌ی وصیت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از زهرا علیهاالسلام دفاع نکرد. چه «وصیتی از برادرش او را مقید کرده بود». ما می‌گوییم: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به او سفارش کرده بود که برای رسیدن به خلافت معرکه‌ای به وجود نیاورد ولی به او نگفته بود که از همسرت دفاع نکن. از سوی [صفحه ۲۶۳] دیگرا زدن زهرا علیهاالسلام ارتباطی به خلافت ندارد. چه یک مسأله شخصی است. همچنان که شخص زهرا علیهاالسلام نیز ارتباطی به خلافت ندارد. مسأله خلافت به همه‌ی جامعه‌ی اسلامی تعلّق دارد. پاسخ: پیش از پاسخ به این گفته: به بیان یک ملاحظه می‌پردازیم: مسأله زهرا علیهاالسلام با این مردم، مسأله امامت و سپس خلافت است. زیرا اینان خود را به مقام امامت مردم منصوب می‌نمایند و امامت یک مقام الهی است که آن را برای کسانی غیر از اینان قرار داده است. خلافت یکی از شئون امامت است. دلیل ما تلاش آنان برای اختصاص دادن حق تشریع به خویشتن است. از این بالاتر، هنگامی که یکی از آنان به واسطه‌ی یکی از تشریعات خود مورد بازخواست قرار گرفت، گفت: من همکار محمد هستم. [۲۶۶] ما درباره‌ی این مسأله مطالبی در کتاب: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن علیه‌السلام بیان کرده‌ایم. به آنجا مراجعه نمایید. اینک در پاسخ وی می‌گوییم: ۱- این مردم به منظور اجبار امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای بیعت با آنان به خانه فاطمه علیهاالسلام آمدند تا بدین وسیله خلافت آنان تثبیت شود و بهره‌مندی آنان از خلافت بدون حضور علی علیه‌السلام مورد تأکید قرار گیرد. اما زهرا علیهاالسلام و همینگونه علی علیه‌السلام می‌خواهند آنان را از وقوع همین امر بازدارند. لذا می‌خواستند زهرا علیهاالسلام را از سر راه خود دور کنند تا بتوانند علی علیه‌السلام را به بیعت وادار سازند. این معرکه‌ایست که دشمنان علی علیه‌السلام بر ضد او و به منظور غصب خلافت در آن فرورفته‌اند و به اعتراضات همین شخص معترض، پیغمبر صلی اللّه علیه و آله او را سفارش کرده بود که برای خلافت، وارد معرکه‌ای نشود. [۲۶۷] . [صفحه ۲۶۴] پس این گفته‌اش یعنی چه، که می‌گوید: زهرا علیهاالسلام و زدن او ربطی به خلافت ندارد؟ بلکه حقیقت این است که قضیه‌ی زهرا علیهاالسلام و آنچه بر او گذشت به همه جامعه اسلامی مربوط است. آیا این گوینده گمان می‌برد که مطالبه‌ی فدک توسط زهرا علیهاالسلام برای تأمین معاش خود او بود؟ در حالی که واضح است که زندگانی زهرا علیهاالسلام پیش از آن، در همان اوان، و پس از آن کمترین تفاوتی نداشت. او با اموال فدک نه کاخی برای خود ساخت و نه خود را با طلا و نقره آراست، نه فرش خانه‌اش نو شد، و نه اشیای فاخر و قیمتی جمع کرد، و نه پولی برای آینده پس‌انداز کرد، و نه باغ و مستغلات خرید، و نه مرکبهای زیبا چنانکه دیگران کرده‌اند و می‌کنند. زهرا علیهاالسلام غله‌ی فدک را در راه خدا، و بین فقرا و

مساکین به مصرف می‌رساند.

فدک، یک مسأله سیاسی

دلیل ما بر سیاسی بودن مسأله فدک، محاوره‌ی امام کاظم علیه‌السلام با هارون‌الرشید است. هارون به امام کاظم علیه‌السلام می‌گفت: یا اباالحسن! فدک را بگیر تا آن را به تو برگردانم. امام کاظم علیه‌السلام از آن سرپیچی می‌کرد. تا اینکه هارون بر این مطلب پافشاری کرد. امام فرمود: من فدک را جز با حدود آن تحویل نمی‌گیرم. حدود آن کدام است. [صفحه ۲۶۵] یا امیرالمؤمنین! اگر حدود آن را تعیین کنم، آن را برنمی‌گردانی. به حقّ جدّت که برمی‌گردانم. حدّ اول عدن است. چهره هارون تغییر کرد و گفت: عجب! حدّ دوم، سمرقند. رنگ رخسار هارون تیره‌تر شد. حدّ سوم آفریقا. چهره‌ی هارون سیاه شد و گفت: عجب! حدّ چهارم ساحل دریا در امتداد خزر و ارمنستان. بنابراین چیزی برای ما باقی نماند. پس بفرما در جای من بنشین! امام کاظم علیه‌السلام فرمود: به تو گفتم که اگر حدود فدک را تعیین کنم، آن را برنمی‌گردانی. در این موقع بود که هارون تصمیم گرفت امام را به شهادت رساند و یحیی بن خالد این مأموریت را بر عهده گرفت... [۲۶۸] . شگفتا! زهرا علیهاالسلام همان عابده‌ی زاهده که شب با شوهرش علی علیه‌السلام روی پوستی می‌خوابید که روز، شتر را روی آن علف، می‌دادند [۲۶۹] باقی ماند. به همین دلیل ما با این گفته موافق نیستیم که زهرا علیهاالسلام با کلامی که متضمن نوعی جسارت به علی علیه‌السلام و سرزنش او بود، آن حضرت را مخاطب ساخت مگر اینکه روایت معنای دیگری داشته باشد که فهم ما بدان نمی‌رسد یا قرینه‌ای داشته [صفحه ۲۶۶] که به ما نرسیده است، یا مردم درست روایت نکرده‌اند. ما با وجود چنین احتمالی به خود جرأت نمی‌دهیم که آن را قاطعانه رد کنیم. چنانکه از کلام برخی اینگونه فهمیده می‌شود. مهم این است که ما نمی‌توانیم تصور کنیم که زهرا علیهاالسلام به این شیوه‌ی شخصی دنیاگرایانه اندیشیده باشد. در حالی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به جای یک خادم، تسبیحی به او یاد داد که تا روز قیامت به صورت تشریع جاودانه ماند و به نام خود او: تسبیح زهرا علیهاالسلام معروف شد. خشونت خطاب در این کلام می‌رساند که او علی علیه‌السلام را در همه‌ی مواقف و مواضع مصیب نمی‌دانست. در حالی که زهرا علیهاالسلام بهتر از همه‌ی مردم می‌داند که علی علیه‌السلام با حق است و حق با او، هر جا که بچرخد، با او می‌چرخد، و اگر علی علیه‌السلام جز این عمل می‌کرد، نشانه‌های دین از بین می‌رفت. حال که این حقیقت برای همه‌ی پژوهشگران تاریخ اسلام روشن است، یک سؤال مطرح می‌شود: چگونه ما پس از هزار و چهارصد سال این مطلب را می‌فهمیم اما زهرا آن زن معصوم عالم و سرور زنان عالم که قله‌ی شعور دینی، عقیدتی، اجتماعی، و سیاسی بود، نتوانست آن را بفهمد؟! موضع زهرا علیهاالسلام در زندگی و پس از وفات او برای همگان بیانگر علم فراوان، و درستی و ژرفای اندیشه و دقت زیاد در تصرفات و مواضع مؤثر او است. خلاصه امر اینکه: ۱- زهرا علیهاالسلام نه زدن خود را یک مسأله شخصی می‌داند و نه مسأله فدک را؛ و نه پاسخ او به مهاجمان از پشت در یک کار شخصی، بلکه دفاع از امامت و خلافت بود که مهاجمان در پی غصب آن بودند ولی زهرا علیهاالسلام می‌کوشید از تحقق این غصب جلوگیری نماید و سپس از تبعات منفی آن خلاصی و رهایی یابد. [صفحه ۲۶۷] ۲- اقدام به ارتکاب این جنایت در حقّ زهرا علیهاالسلام و بیان آن جمله بی‌ادبانه درباره‌ی پیغمبر در بستر بیماری که پیغمبر هذیان می‌گوید، و انجام کارهای دیگر به منظور دست یافتن به خطیرترین و حساس‌ترین موقعیت و منصب که بیشترین ارتباط را با همه‌ی جهان اسلام دارد، و می‌رساند که مرتکب چنین اعمالی شایستگی و لیاقت مقامی را که در پی آن است، ندارد و به ما می‌فهماند که او نه الگوی برتر و حاکم اسلامی است و نه مواقف و تصرفات او انعکاس دیدگاه اسلامی دقیق در همه مسائل. بنابراین مسأله زهرا علیهاالسلام مهمترین و خطیرترین مسائل و بیش از هر چیز به همه‌ی جهان اسلام مربوط است، و یک مسأله شخصی نبوده و نخواهد بود بلکه شخصی دانستن مسأله زهرا علیهاالسلام جز کوچک کردن شأن آن و تحریف و تزویر حقیقت نیست. ۳- آنچه به این مطلب اشاره دارد اینکه: خداوند سبحان زهرا علیهاالسلام را معیار

تشخیص حق از باطل و صواب از خطا قرار داده است. زیرا رسول خدا علیهاالسلام به گونه صریح مقرر فرموده که خداوند به خشم فاطمه علیهاالسلام خشم می‌گیرد و از خشنودی او، خشنود می‌شود و هر که او را اذیت کند، پیغمبر را اذیت کرده و هر که پیغمبر را اذیت کند، خداوند سبحان را اذیت کرده است. بنابراین، نوع ارتباط انسان با زهرا علیهاالسلام، نوع ارتباط او را با خدا و رسول و همه‌ی ارزشها و الگوها تعیین می‌کند و براساس آن، انسان بین آنچه باید بگیرد و آنچه باید واگذارد، تمایز قائل می‌شود، و بر همین اساس موضع می‌گیرد، و نوع ارتباط خود را با افراد معین می‌کند.

وظیفه‌ی حاضران، نجات زهرا

او می‌گوید: اگر بپذیریم که بلی، وظیفه‌ی زهرا علیهاالسلام بود که به مهاجمان پاسخ [صفحه ۲۶۸] دهد؛ لیکن چگونه ساکنان خانه مثل علی، زبیر و دیگر افراد بنی‌هاشم می‌شنیدند که چه بر زهرا علیهاالسلام می‌گذشت اما او را نجات نمی‌دادند و بلکه نشسته بودند و می‌گفتند: لاحول و لاقوّة الّا باللّه؟! می‌گوییم: ۱- از کجا برای وی ثابت شده که آنان زهرا علیهاالسلام را نجات ندادند؟! چه نجات دادن او به معنی گشودن معرکه مسلحانه و آغاز جنگ نیست. ۲- نصی در دست داریم که می‌گوید: وقتی علی علیه‌السلام را گرفتند، این فاطمه علیهاالسلام بود که او را نجات داد. لذا او را زدند. این نص می‌گوید: «فاطمه، در کنار در، بین شوهرش و مهاجمان حائل شد. قنفذ با تازیانه او را زد...» این روایت در ادامه شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام و سقط جنین او را بیان کرده است. [۲۷۰] . ۳- اگر نجات زهرا علیهاالسلام موجب مشکل شدن مسأله به میزانی خواهد شد که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، علی علیه‌السلام را از ورود بدان نهی فرموده چه در این صورت خطر نابودی دین هست؛ چنین نجات دادنی معصیت فرمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله، و خیانت به دین و تفریط عظیم در مصلحت امت خواهد بود، خصوصاً اگر فرصت را برای مهاجمان در نابود ساختن امکان مردم برای شناخت حق، فراهم سازد. وظیفه‌ی علی و فاطمه علیهم‌السلام- به یک اندازه- بود که حق شناخت حقیقت را برای امت و همه‌ی نسلها حفظ نمایند و فرصت مسخ حقایق را از دیگران بگیرند. این همان کاری است که علی علیه‌السلام به عنوان امام معصوم انجام داد. ۴- نصّی داریم که می‌گوید: علی علیه‌السلام برای نجات زهرا علیهاالسلام اقدام کرد ولی مهاجمان فرار نمودند و با او مقابله نکردند. نص مروی از عمر بیان می‌دارد که عمر لگدی به در کوفت و موجب سقط جنین فاطمه علیهاالسلام شد: عمر وارد شد و از روی [صفحه ۲۶۹] روبند به گونه‌های زهرا علیهاالسلام زد. «علی بیرون آمد. وقتی احساس کردم که می‌آید، به بیرون از خانه فرار نمودم. و به خالد و قنفذ، و همراهانشان گفتم: از خطری عظیم نجات پیدا کردم». در روایت دیگری آمده: «جنایت بزرگی مرتکب شدم که بر خود ایمن نیستم این علی است که از خانه بیرون زده، و من و شما با هم تاب مقاومت در برابر او را نداریم. علی بیرون آمد. فاطمه دستانش را به سر برد تا آن را نمایان سازد و از آنچه بر او وارد شده به درگاه خداوند استغاثه کند...» [۲۷۱] . متون دیگری از مصادر و منابع دیگر در بخش دوم خواهد آمد. [صفحه ۲۷۱]

از اینجا و آنجا

اشاره

آیا خانه‌های مدینه در داشت؟ مهاجمان وارد خانه نشدند... از من روایت نکن من نمی‌گویم، علی می‌گوید سماع روایت زدن زهرا علیهاالسلام طعن نظّام تحریف کتاب المعارف نفی، نیازمند دلیل مصادره‌ی موقوف سقط محسن، یک پیشامد طبیعی آیا گریه‌ی زهرا علیهاالسلام جزع بود؟ بیت‌الاحزان بیت‌الاحزان به زیان نه به سود نهی از نوحه‌گری به باطل منع از گریه‌ی بر میّت تورات و منع گریه بر مرده [صفحه ۲۷۳]

آیا خانه‌های مدینه، در داشت؟

کسی از یک استاد تاریخ در دانشگاه دمشق [۲۷۲] نقل می‌کند که خانه‌های مدینه در عهد رسول صلی اللَّه علیه و آله و پس از آن نیز درهای لنگه‌دار چوبی نداشت بلکه فقط پرده‌هایی بود که از درها آویزان می‌شد. وی می‌گوید: من با این استاد مناقشه کردم ولی او دلیل دارد. او می‌گوید: پس چگونه زهرا علیهاالسلام بین در و دیوار فشرده شد؟! و چگونه آتش در چوب در شعله‌ور گردید؟! این ناقل در تأیید صحت این گفته به دو مطلب استدلال کرده است: ۱- پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در بازگشت از یکی از سفرهایش به خانه فاطمه علیهاالسلام آمد. پرده‌ای بر در خانه دید که علی علیه‌السلام به فاطمه علیهاالسلام اهدا کرده بود. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله از در خانه برگشت. فاطمه علیهاالسلام دانست که چرا پدرش برگشته است. پرده را به حسن و حسین داد تا به پدرش بدهند که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله با آن هر کار که می‌خواهد بکند. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: پدرش به فدایش. این دلالت دارد که ورودی خانه‌های مدینه فقط پرده داشت. ۲- در داستان زنای مغیرة بن شعبه می‌گویند: شاهدان هنگامی دیدند زنا می‌کند که باد پرده‌ی در خانه را بالا زد نه اینکه وارد خانه شده و او را در حال این عمل [صفحه ۲۷۴] زشت دیده باشند. این دلالت دارد که درها فقط پرده داشت نه درهای لنگه‌دار چوبی. پاسخ: ۱- وی ادعای اینکه خانه‌های مدینه در عهد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در نداشت، را به استاد تاریخ دانشگاه دمشق حواله می‌دهد و می‌گوید که با او مناقشه کرده اما او در اثبات گفته‌اش دلیل دارد. ما به وی می‌گوییم: آیا دلیلش را رد کردی یا پذیرفتی؟! اگر رد کردی به چه طریق و چگونه؟ و اگر پذیرفتی، چنان که ظاهر استدلالت بیان می‌کند، پس چرا اعلام نمی‌کنی و به دیگری حواله می‌دهی؟! ۲- شاید ادعای اینکه خانه‌های مدینه در چوبی نداشت، یک مزاح باشد که منظور گوینده صرفاً یک بازی و شوخی دوستانه با برادران یک دل و آرام کردن فضای موجود پس از مدتی کدورت و ناراحتی بوده است. این مزاح ما را بر آن داشت تا دهها و بلکه صدها متن جمع‌آوری کنیم که دلالت دارد در عهد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و دوره‌های پس از آن، ورودی خانه‌های مدینه درهای لنگه‌دار قابل باز و بسته شدن، و قابل شکستن و سوختن داشت و به وقت لزوم قفل می‌کردند و مراجعان در می‌زدند. این درها قفل و کلید، و حلقه‌هایی داشته که با آن در می‌زدند. گاهی این درها از چوب عرعر، و ساج بود، چنانکه در خانه‌ی عایشه از آن بود، و گاهی از شاخ و برگ خرما، و گاهی از نوعی چوب دیگر. گاهی اوقات، بر این درها پرده می‌زند. موارد فراوان دیگری نیز هست که مجالی برای شمارش و حصر آن نداریم تا چه رسد به اینکه در اینجا نام ببریم. بنابراین چاره‌ای نداریم جز اینکه خواننده‌ی گرامی را به بحثی که در بخش سوم [صفحه ۲۷۵] تحت نام: «درهای خانه‌های مدینه در عهد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله» خواهیم آورد، ارجاع دهیم تا در آنجا خواسته‌اش را در متون فراوانی که از کتب و منابع بی‌شمار خصوصاً از بحارالانوار، و شماری از منابع آن، و از صحاح سته، و مسند احمد، و دیگر کتب حدیثی اهل سنت آورده‌ایم، پیدا کند. ۳- استدلال به حدیثی که می‌گوید: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در بازگشت از سفری بر در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام پرده‌ای دید، از آن تعجّب نکرد [۲۷۳] ، در دلالت بر مطلوب کافی نیست. چه درها عموماً هم لنگه‌های چوبی داشت و هم پرده که وقتی در باز می‌شد، پرده آویزان می‌ماند. روایات زیر بدین مطلب اشاره دارد: ۱- ابوذر از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله: «اگر مردی از در بدون پرده، گذر کرد و به داخل خانه نظر کرد، گناهی بر او نیست، گناه بر اهل خانه است». [۲۷۴] . ۲- در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام آمده: «پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله دستور داد که هر که در خانه است جز علی بیرون رود. فاطمه در آن موقع بین در و پرده بود...». [۲۷۵] . ۳- علی علیه‌السلام: «مکروه است که مرد در خانه‌ای بخوابد که نه در دارد و نه پرده». [۲۷۶] . ۴- پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله: «آیا از شما کسی هست که وقتی بر اهلش وارد شود، در را [صفحه ۲۷۶] ببندد، و پرده را بیندازد و خود را با ستر الهی بپوشاند...». [۲۷۷] . ۵- از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره‌ی مردی سؤال شد که زنی را سه بار طلاق داده است. سپس مرد دیگری با آن زن ازدواج کرده، و در را بسته و پرده را انداخت، و قبل از آمیزش، او را طلاق داده است. آیا برای شوهر اولش حلال است؟! فرمود: تا از شیرینی آن زن بچشد. به همین

معنا، روایت دیگری هم هست. [۲۷۸] . ۶- عایشه گفت: «رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دری بین خود و مردم باز کرد یا پرده‌ای برداشت...». [۲۷۹] . ۴- استدلال به قصه مغیرهٔ بن شعبه نیز نادرست است، زیرا: ۱- طبری و مورخان دیگر بیان کرده‌اند که: «خانه ابوبکره در مقابل خانه مغیرهٔ بن شعبه قرار داشت. بین آندو، راهی بود و هرکدام در یک آبشخور در مقابل هم. چند نفر نزد ابوبکره بودند و در آبشخورش با هم صحبت می‌کردند. بادی وزید و در را باز کرد. ابوبکره برخاست تا آن را ببندد. مغیره را دید. باد در اطاقی را که در آبشخور مغیره بود، باز کرده بود؛ او را دید که در میان دو پای زنی است. ابوبکره به مردان گفت: برخیزید و بنگرید. آنان برخاستند و نگریستند. سپس گفت: شاهد باشید...». [۲۸۰] . [صفحه ۲۷۷] ۲- علاوه بر این، آوردیم که وجود پرده منافاتی ندارد که خانه‌ها، درهایی با لنگه‌های چوبی داشته باشد. احتمالاً- که مغیره پرده را انداخته و در را باز گذاشته است و خداوند او را به واسطه‌ی باد رسوا کرده است.

مهاجمان وارد خانه نشدند پس چگونه زهرا را زدند؟

اشاره

وی می‌گوید: برخی از روایات می‌گوید: مهاجمان وارد خانه زهرا علیهاالسلام نشدند. پس چگونه این گفته صحیح است که آنان زهرا علیهاالسلام را زدند و جنینش را سقط کردند و مانند آن؟! پاسخ: ۱- بلایایی که بر زهرا علیهاالسلام وارد شد نیاز به ورود به خانه نداشت. زهرا علیهاالسلام بین در و دیوار فشرده شد. سپس مهاجمان بدون اینکه وارد خانه شوند، او را زدند. این صریح روایاتی است که از این حادثه سخن گفته‌اند. این در صورتی است که منظور وی از ورود، همان معنایی باشد که به ذهن می‌رسد. ولی اگر عذر آورد که منظورم هجوم است، در این صورت این گفته خلیفه‌ی اول که: دوست داشتم خانه‌ی فاطمه را نمی‌گشودم؛ و متون بسیار دیگر که بر ورود آنان به خانه دلالت دارد، آن را رد می‌کند. ۲- چرا وی به روایت عدم ورود به خانه بسنده کرده در حالی که روایت تصریح نکرده که آنان وارد خانه نشدند بلکه ساکت است و به بیان گوشه‌ای از ماجرا بسنده کرده است. اگر به فرض، صراحت یک روایات نامعلوم را به عدم ورود به خانه بپذیریم، در این صورت این روایت با روایات فراوان دیگر که هم سند آن صحیح‌تر است و هم شمار آن افزون‌تر، و می‌گوید: مهاجمان وارد خانه‌ی زهرا علیهاالسلام شدند و حرمت او و [صفحه ۲۷۸] خانه‌اش را هتک کردند؛ تعارض دارد. ۳- زدن زهرا علیهاالسلام و سقط جنین او یک امر عادی نیست بلکه یک حادثه وحشتناک است که هیچ مسلمان درست ایمانی نمی‌تواند آن را بپذیرد. و اگر ترس از شمشیر و تازیانه نبود، فریاد اعتراض سر می‌دادند و به آنان پشت می‌کردند. نه به مصلحت حاکمان است و نه به مصلحت دوستداران و محبانشان که مردم این واقعه را برای هم نقل کنند و از جزئیات آن آگاه شود. لذا به خود و دیگران اجازه نمی‌دادند که آن را نقل کنند و زبان به زبان بگردد بلکه دیده‌ایم برخی نقل این قضیه را جرم می‌دادند که کیفرهایی برای ناقل آن در پی دارد. از شواهد این امر به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

از من روایت نکن

ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید که وقتی داستان ترساندن زینب به وسیله‌ی هبار بن اسود را برای استادش ابوجعفر نقیب بیان کرده، ابوجعفر گفت: «اگر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله خون هبار را مباح کرد، بدین جرم که او زینب را ترساند و زینب بچه‌اش را سقط کرد؛ ظاهر حال بیانگر آن است که اگر رسول خدا علیه‌السلام زنده بود، خون کسی که فاطمه را به وحشت انداخت چنانکه بچه‌اش سقط شد، مباح می‌کرد. گفتم: این گفته‌ی گروهی از مردم را که: فاطمه وحشت کرد، پس محسن را سقط نمود؛ از شما روایت کنم؟! ابوجعفر گفت: نه ثبوت آن را از من روایت کن و نه بطلان آن را. چه من در این مورد توقف کرده‌ام. از نظر من

اخبار در این باره متعارض [صفحه ۲۷۹] است». [۲۸۱] . هنگامی که ابن ابی‌الحدید این سؤال حساس را از ابوجعفر نقیب می‌پرسد، او به سرعت از موضع خود عقب‌نشینی می‌کند، در حالی که در ابتدای کار، حکم خود را در این باره به صورت قطعی بیان کرد. شاید علت عقب‌گرد وی این بوده که دیده شیوع این مسأله از زبان او مشکلاتی را برایش به همراه خواهد داشت.

من نمی‌گویم، علی می‌گوید

شبیه این حادثه مورد دیگری ذکر می‌کنند که از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. گفته می‌شود که یکی دیگر از استادان ابن ابی‌الحدید با همین شیوه و در برخورد با خود وی از عقیده‌اش برگشت تا خود را از افتادن در مشکلات ناخواسته، دور سازد. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: استادش سخن علی علیه‌السلام را برایش بیان کرد که در مرضی که منجر به فوت پیغمبر شد، عایشه بود که پدرش را مأمور اقامه‌ی نماز برای مردم کرد. به استادم گفتم به نظر شما، عایشه پدرش را برای نماز تعیین کرد نه رسول خدا؟! گفت: من این را نمی‌گویم، لیکن علی چنین می‌گفت، و تکلیف من غیر از تکلیف او است، او حاضر بود و من نه. من به اخباری که به من رسیده احتجاج می‌کنم. این اخبار حاکی است که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله او را برای نماز تعیین کرد. اما علی به آنچه که خود می‌دانست. [۲۸۲] . [صفحه ۲۸۰]

سماع روایت «زدن فاطمه» مایه‌ی بی اعتباری؟

درباره‌ی احمد بن محمد بن سری بن ابی‌دارم محدّث گفته‌اند: «او در تمام زندگی‌اش در راه راست گام برمی‌داشت اما در آخر عمر، بیشتر روایاتی که در حضورش خوانده می‌شد، درباره‌ی مثالب (معایب) بود. روزی مردی برایش خواند: عمر لگدی به فاطمه علیهاالسلام زد. فاطمه در اثر آن محسن را سقط کرد». [۲۸۳] . بنابراین قرائت این قضیه و عرضه این روایت نزد او، وی را از راه راست که در همه‌ی زندگی ملازم آن بود بیرون کرد و همین موجب طعن و جرح و در نتیجه سقوط وی از درجه اعتبار شد.

طعن نظام

آنان روایت ماجرای فاطمه علیهاالسلام را از مهمترین طعنهای وارد بر نظّام می‌دانند که یکی از بزرگان شیوخ معتزله است. شهرستانی درباره او می‌گوید: «او بر دروغ خود افزوده می‌گوید: عمر در روز بیعت ابوبکر، چنان به شکم فاطمه زد که بچه‌اش را سقط کرد. او فریاد می‌کشید: خانه‌اش را با ساکنانش آتش زنید و کسی جز علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام در خانه نبود». [۲۸۴] . بغدادی گفته‌ی نظّام درباره‌ی عمر را یکی از ضلالتهای او می‌داند. نظام گفته که: «عمر فاطمه را زد و میراث عترت را از او منع کرد». [صفحه ۲۸۱]

تحریف کتاب المعارف

اینان به خاطر قضیه‌ی سقط محسن از تحریف کتابها هم پروا ندارند. برحسب آنچه ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ه) برای ما بیان کرده، کتاب المعارف ابن‌قتیبه را تحریف کرده‌اند: «در معارف ابن‌قتیبه آمده: محسن در اثر ضربه قنفذ عدوی سقط شد». [۲۸۵] . گنجی شافعی (متوفای ۶۸۵ ه) درباره‌ی شیخ مفید می‌گوید: «و بر جمهور افزوده می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرزند پسری سقط کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامیده بود. این چیزی است که نزد هیچ‌یک از اهل نقل جز ابن‌قتیبه وجود ندارد». [۲۸۶] . به قرینه سخن ابن شهر آشوب، ظاهراً مقصود وی این است که ابن‌قتیبه آن را

درالمعارف نقل کرده نه در الامامة والسیاسة. اما آنچه در المعارف چاپ سال ۱۳۵۳ ه. ص ۹۲ آمده چنین است: «اما محسن بن علی، در کوچکی مرد». در سایر چاپهایی که امروز از معارف ابن‌قتیبه متداول است، همین عبارت آمده است. چرا این تحریف، و چرا خیانت به تاریخ و حقیقت؟! نظر شما چیست؟! تعارض روایت قنفذ با اجماع شیخ طوسی: وی می گوید: «شیخ طوسی، اجماع شیعه بر عبارت نظّام را نقل می کند که عمر لگدی به شکم فاطمه زد و در اثر آن فرزندش را سقط کرد. در حالی که [صفحه ۲۸۲] روایتی در دلائل الامامه و منابع دیگر آمده که می گوید: قنفذ او را زد». وی با این عبارت می‌خواهد بگوید: این منقولات با هم تناقض دارد. پس از درجه‌ی اعتبار می‌افتد. پاسخ: ۱- شیعه بر نقل اول اجماع دارند اما اقدام قنفذ را نیز انکار نمی کنند. روایت دلائل الامامه و منابع دیگر که بخش زیادی از آن خواهد آمد، مشارکت قنفذ را در این جنایت اثبات می کند. همچنان که مغیره هم در زدن زهرا علیهاالسلام شرکت داشت و آن حضرت در اثر ضربت وی مجروح شد. این نیز در بخش دوم- بخش متون و آثار- خواهد آمد. بنابراین مانعی وجود ندارد که همه در این جنایت شرکت داشته و موجب سقط فرزندش محسن شده باشند. پس نسبت دادن این مسأله به همه، با هم و به تک تک آنان صحیح است. این نسبت دادن بدان معنی نیست که هر کدام علت جداگانه و مستقلی در سقط محسن بودند. ۲- همانگونه که خواهید دید، نصوص توضیح می‌دهد که یورش به خانه فاطمه علیهاالسلام چند بار صورت گرفته، چنانکه بیعت با ابوبکر هم بارها تکرار شده است. [۲۸۷] . یکی از یورشها- تلاش برای آتش زدن خانه- هنگامی انجام شده که به نوشته شیخ مفید در امالی، ابوبکر بالای منبر بود و با او بیعت می کردند و او شاهد ماجرا بود ولی نه آنان را از این اقدام وقیحانه بازداشت و نه اعتراضی کرد. گاهی اوقات در شماری از روایات، چندین یورش را به صورت صریح می‌بینیم این مقتضای جمع بین روایات با ملاحظه خصوصیات افراد، و اقداماتی که هر یورش را از دیگری متمایز می‌سازد؛ است. [صفحه ۲۸۳] بلکه برخی از روایات تأکید دارد که شخص ابوبکر فرمان حمله صادر می کرد. این هجوم پیش از تهدید به آتش زدن و جمع هیزم بود. سپس آتش به صورت جزئی شعله‌ور شد. سپس در شکسته شد و صدیقه‌ی طاهره از سوی چند تن از مهاجمان مورد ضرب و شتم قرار گرفت، به زمین افتاد و آن مرد دیگر نیز لگدی به شکمش زد. این هجوم شعله‌ور شد. سپس در شکسته شد و صدیقه‌ی طاهره از سوی چند تن از مهاجمان مورد ضرب و شتم قرار گرفت، به زمین افتاد و آن مرد دیگر نیز لگدی به شکمش زد. این جریان در بخش متون خواهد آمد. سند برخی از روایات سقط محسن، صحیح است. شخص معترض، به صحت روایت طبری در دلائل الامامه اعتراف کرده است. روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام در مجموع متواتر است و هرگاه نصوص و روایات دیگر بدان افزوده شود، از حد تواتر می گذرد. در عین حال، ذکر قضیه‌ای این چنین توسط غیر شیعه قابل توجه است. خصوصاً که وی علاقمند است مرتکبان این جنایت را به کلی تبرئه کند. این مسأله در سخنان بسیاری از بزرگان اهل سنت مثل: جوینی، گنجی، مسعودی، نظّام، ابوجعفر نقیب استاد ابن ابی‌الحدید، احمد بن محمد بن سرّی و دیگران آمده است. سخنان اینان را در بخش متون و آثار خواهیم آورد. ابن‌حمزه زیدی در پاسخ به اعتراض برخی در خصوص تناقض روایات، تصریح کرده که چندین بار به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام یورش بردند: یکی از روایات می گوید: علی در خانه‌اش نشست و حاضر به بیعت نشد. طلحه و زبیر هم به او پیوستند و از خانه بیرون نیامدند تا اینکه عمر آمد و خواست [صفحه ۲۸۴] خانه را بر رویشان آتش بزنند. روایت دیگر می گوید: ابوبکر برای نماز به مسجد رفت. به خالد بن ولید گفت که در کنار علی نماز گزارد. سپس هنگامی که ابوبکر سلام نماز را آغاز می کند، او را بکشد. روایت سوم می گوید: علی را در حالی که طنابی بر گردن او انداخته بودند، آوردند. پس به اکراه بیعت کرد. ابن‌حمزه اینگونه پاسخ داده: «این در اوقات مختلف بود و لذا بین روایات نه تناقضی است و نه همدیگر را دفع می کنند». [۲۸۸] . یعنی تلاش برای آتش زدن خانه در یک زمان و در یک یورش جداگانه از یورشی بوده که علی را طناب به گردن برای بیعت بیرون آوردند...

با بودن علی، انگیزه‌ای برای یورش به زهرا نیست

وی می‌گوید: اگر به فرض بپذیریم که مهاجمان وارد خانه شدند، چرا فقط به زهرا علیهاالسلام یورش می‌برند و او را می‌زنند و علی را رها می‌کنند؟ در حالی که قرار بود به علی که با بنی‌هاشم در غرفه‌اش نشسته بود، هجوم برند. چه خانه ده کیلومتر نیست بلکه فقط ده متر مساحت دارد. پاسخ: ۱- پیش از این گفتیم که خود وی می‌گوید: همه‌ی بنی‌هاشم با علی در خانه بودند. پس چگونه یک حجره‌ی کوچک ده متری گنجایش همه آنان را داشته است؟! ۲- آنان پس از فراغت از یورش به زهرا علیهاالسلام در کنار در، وارد خانه شدند. چه زهرا علیهاالسلام نتوانست جلوی آنان را بگیرد. [صفحه ۲۸۵] ۳- به نظر می‌رسد که وی معتقد است که خانه‌ی زهرا علیهاالسلام از چندین غرفه، یا حداقل از یک حیاط و یک غرفه تشکیل می‌شد... چگونه این نظر را اثبات کرده و روایات مورد استناد وی کدام است؟! ۴- یورش به زهرا علیهاالسلام بدین جهت نبود که منظورشان شخص آن حضرت بود بلکه به این علت او را مورد تهاجم قرار دادند که مانع از رسیدن آنان به علی علیه‌السلام شد. روایات به این نکته تصریح کرده و بیان می‌دارد که زهرا علیهاالسلام کوشید آنان را از باز کردن در بازدارد یا در کنار در با آنان برخورد کرد. ما در اینجا به نمونه‌هایی از هر دو دسته روایات اشاره می‌کنیم: از متونی که به قرار گرفتن زهرا علیهاالسلام بین علی علیه‌السلام و آنان تصریح دارد، به نمونه‌های زیر توجه می‌دهیم: ۱- فیض کاشانی می‌گوید: «فاطمه بین آنان و شوهرش حائل شد و گفت: به خدا سوگند، نمی‌گذارم که پسر عمویم را به ستم بِکشید»... [۲۸۹] . ۲- مجلسی می‌گوید: «هنگامی که علی علیه‌السلام را بیرون آوردند فاطمه علیهاالسلام بین شوهرش و مهاجمان در کنار در خانه حائل شد. قنفذ با تازیانه چنان به بازوی زهرا علیهاالسلام زد که همچون بازوبند به دور بازویش حلقه زد و او را هل داد در نتیجه یک دنده از پهلویش شکست و جنینی را ساقط کرد». [۲۹۰] . ۳- علی علیه‌السلام: سبب بخشودگی قنفذ از غرامت به عمر، ضربه تازیانه‌ای بود که وی به فاطمه زد. آنگاه که آمد تا بین علی و مهاجمان حائل شود. هنگامی که فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت، اثر تازیانه همچون حلقه‌ی بازوبند بر بازوی او باقی مانده [صفحه ۲۸۶] بود. [۲۹۱] . از متونی که تصریح دارد که فاطمه علیهاالسلام تلاش کرد تا آنان را از باز کردن در بازدارد، به موارد زیر اشاره می‌کنیم: ۱- روایت بلاذری و دیگران که می‌گوید: عمر آتش آورد. فاطمه علیهاالسلام در کنار در به او برخورد. به او گفت: پسر خطاب! آیا می‌خواهی در خانه‌ام را به رویم آتش بزنی؟! گفت: بلی، و این بهترین کار برای تقویت دین پدرت می‌باشد. [۲۹۲] . ۲- روایت مفضّل می‌گوید:... و بیرون آمدن فاطمه علیهاالسلام و مخاطب قرار دادن آنها از پشت در... و داخل کردن قنفذ- لعنه‌اللّه- دستش را برای باز کردن در... این روایت می‌گوید: عمر با پایش به در زد و در به شکم فاطمه علیهاالسلام اصابت کرد... [۲۹۳] . ۳- در کتاب سلیم بن قیس: «به در خانه‌ی علی رسید. فاطمه پشت در نشسته بود.. عمر آمد و در را زد و ندا داد: پسر ابی‌طالب! در را باز کن. فاطمه علیهاالسلام گفت: عمر! با ما چه کار کردی؟ چرا ما را به حال خودمان رها نمی‌کنی؟ گفت: در را باز کن و الّا آن را به رویتان آتش می‌زنیم... سپس در را آتش زد. عمر در را به داخل راند. فاطمه علیهاالسلام به طرفش آمد و فریاد کشید: پدرا!...» [۲۹۴] . ۴- عمر: «لگدی به در زدم. فاطمه شکمش را به در چسبانیده بود و مانع آن می‌شد... در را به داخل راندم و وارد شدم. فاطمه به گونه‌ای به طرفم آمد که جلوی [صفحه ۲۸۷] چشمانم را گرفت...». [۲۹۵] . ۵- عمر: «چون به جلوی در رسیدیم، فاطمه به محض دیدن آنان، در را به رویشان بست و شک نداشت که کسی بدون اجازه‌اش بر او وارد نخواهد شد. عمر لگدی به در کوبید و آن را- که از چوب خرما بود- شکست. سپس وارد شدند». [۲۹۶] . ۶- زهرا علیهاالسلام: «و آتش آوردند که خانه و ما را آتش زنند. پس به پشت در تکیه دادم و آنان را به خداوند قسم...». [۲۹۷] . ۷- عمر: «فاطمه با دستهایش در را گرفته بود تا مرا از باز کردن آن بازدارد. پس دوباره تلاش کردم. اما نتوانستم. پس با تازیانه به دستهایش زدم. چنانکه دردش گرفت... لگدی به در کوبیدم. فاطمه شکمش را به در چسبانده بود تا آن را نگه دارد... در راه به داخل راندم و وارد شدم. فاطمه به گونه‌ای به طرفم آمد که جلوی چشمانم را گرفت. یک سیلی از روی روبند به گونه‌هایش زدم، گوشواره‌اش کنده شد و به زمین افتاد. علی بیرون آمد. چون احساس کردم که می‌آید، به سرعت به بیرون خانه دویدم و به خالد، و قنفذ، و همراهانشان گفتم: از خطر عظیمی نجات

یافتم... و عده کثیری جمع کردم، نه برای اینکه شمارشان از علی بیشتر شود، بلکه بدان جهت که قلبم بدان تقویت شود، آمدم و علی را که در محاصره بود، از خانه‌اش بیرون آوردم...». [۲۹۸] . از سوی دیگر، برخی از متون اشاره دارد که مهاجمان کوشیدند تا به فاطمه علیهاالسلام فشار آورند و او را بترسانند تا بین آنان، و علی و همراهانش مانع نشود. حتی از او [صفحه ۲۸۸] می‌خواستند که آنان در شکستن تصمیم متحصنین در خانه‌اش، یاری نماید. از آن جمله است: ۱- می گویند: هنگامی که مهاجمان به خانه فاطمه آمدند، عمر ندا داد: «ای فاطمه! دختر رسول خدا! کسانی را که به خانه‌ات پناهنده شده‌اند، بیرون کن تا بیعت کنند و در آنچه مسلمانان داخل شده‌اند، داخل شوند و الّا- به خدا قسم- خانه به رویشان آتش می‌زنیم». [۲۹۹] . ۲- در متن دیگری آمده که عمر گفت: «دختر رسول خدا! به خدا قسم، در میان مردم، کسی را از تو و پدرت بیشتر دوست ندارم، ولی به خدا سوگند که این محبت مانع نمی‌شود که اگر اینان نزد تو جمع شوند، دستور دهم در خانه را به رویشان آتش زنند». [۳۰۰] .

تعارض روایات

وی از اینکه با این همه تعارض در روایات قضیه زهرا علیهاالسلام روبه‌رو شده اظهار حیرت می کند و می گوید: «احادیث مربوط به آتش زدن خانه زهرا علیهاالسلام که در تلخیص الشافی، الاختصاص و امالی مفید آمده بین تهدید بدون آتش زدن- که زیاد است- و آتش زدن با هم تعارض دارد». در پاسخ گوییم: [صفحه ۲۸۹] در این روایات هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد. زیرا: ۱- احادیث تهدید به آتش زدن، وقوع آن را نفی نمی کند. بلکه در یکی از پاسخهای قبلی بیان کردیم که هرکس به مقتضای غرض سیاسی یا مذهبی خود و یا به اندازه‌ای که شرایط حاکم اجازه نقل یا اطلاع یافتن از آن را می‌دهد، روایت نقل می کند. خصوصاً در آن برهه‌ی شکننده که راوی را به خاطر نقل یک روایت در فضیلت علی علیه‌السلام هزار تازیانه زدند. [۳۰۱] . حتی نامگذاری فرزندان به نام علی کافی بود که آن کودک را که علی نام گذاشته‌اند، بکشند. [۳۰۲] در کتاب خود، صراع الحریة فی عصر المفید، موارد مهمی نقل کرده‌ایم که در این زمینه هم می‌تواند مفید باشد. بدانجا مراجعه کنید. خلاصه اینکه نقل روایت به سبب اغراض و شرایط حاکم و غیره تفاوت و اختلاف دارد. همچنان که موضوع منقول برحسب شرایط، اشخاص و وابستگیها و... به لحاظ قلت و کثرت، و حرارت و برودت متفاوت می‌شود. یکی تهدید به آتش زدن، دیگری جمع‌آوری هیزم؛ سو می‌آوردن پاره‌ای آتش؛ دیگری آتش گرفتن در یا خانه؛ دیگری شکستن در؛ دیگری ورود به خانه، و گشودن و هتک حرمت آن؛ دیگری فشردن زهرا علیهاالسلام بین در و دیوار، دیگری زدن به جنین، با به شکم یا به بازوی فاطمه به گونه‌ای که همچون بازوبند به دور بازویش حلقه زد؛ یا زدن به انگشتان زهرا علیهاالسلام تا در را رها کند و آنان بتوانند وارد خانه شوند؛ دیگری نیز شکستن پهلویش را. از سوی دیگر می‌بینیم: یکی نقل می کند که عمر، زهرا علیهاالسلام را زد، و آن دیگری [صفحه ۲۹۰] نقل می کند که مغیرة بن شعبه او را زد، و سومی قنفذ را می گوید. این روایات همدیگر را نه تکذیب می کنند و نه تداخلی بینشان دیده می‌شود، بلکه هر کدام مطابق غرض خویش یا به هر دلیل دیگر مثل رعایت شرایط سیاسی یا بواسطه‌ی موانع مذهبی و... بخشی از ماجرا را نقل می کند. شیخ محمد حسن مظفر رحمه‌اللّه آن را اینگونه تعلیل می کند: افراد کثیرالاطلاع که می‌خواهند همه‌ی وقایع را روایت کنند نمی‌توانند واقعه را به کلی اهمال کنند لذا برخی از مقدمات آن را روایت می کنند تا از همه‌ی جهات بدان خلل وارد ننمایند و از سوی دیگر می‌خواهند قضیه کم‌اهمیت جلوه دهند. چنانکه در داستان بیعت غدیر، و موارد دیگر انجام دادند». [۳۰۳] . ۲- تاریخ‌نگاران و تدوین گران حدیث شرایط روزگار و خصوصاً شرایط سیاسی را مراعات می کردند. زیرا حاکمان و دیگران علاقمند بودند که هرچه بیشتر از حجم جنایاتی که در حق اهل‌بیت عصمت و نبوت در مقابل مردم مرتکب شده‌اند، بکاهند و اگر می‌توانستند واقعه را از اساس انکار کنند، حتماً انکار می کردند و اظهار می‌داشتند: مهاجمان، دلهایشان مالامال از محبت زهرا علیهاالسلام بود. بکله این تلاشی است که می‌بینیم برخی مبذول می‌دارند تا از روابط مودّت‌آمیز زهرا علیهاالسلام و مهاجمان سخن

گویند، و آنچه از ایجاد هرگونه سوء تفاهم در این زمینه گفته می‌شود را انکار نمایند. به گفته‌های ابن‌کثیر حنبلی در البدایهٔ والنهایهٔ و کتابهای دیگران مراجعه کنید. شاید آنچه اخیراً از برخی افراد در خصوص شدّت محبّت آنان نسبت به زهرا علیهاالسلام شنیده‌ایم، از همین کتابها گرفته شده باشد. روشن شده که نقل حقیقت ماجرای زهرا علیهاالسلام عاملی قوی و کوبنده در خود [صفحه ۲۹۱] دارد که فهم و شعور تاریخ، و ارزشیابی حوادث می‌تواند بسیار مؤثر واقع شود و متصدیان خطیرترین منصب و مقام اسلامی را تحت تأثیر قرار دهد. همچنان که تأثیراتی در تحریک عواطف و احساسات و ارتباطات عاطفی و دینی این گروه یا آن گروه بر جای گذارد. بنابراین اجازه‌ی نقل این قضیه و سهل‌انگاری در آن برای بسیاری از مردم انتخاب برتر، نمونه و شایسته نیست. ۳- وقوع آتش زدن توسط شیعه اهل‌بیت علیهم‌السلام از طرقی روایت شده که برخی از آنها صحیح و معتبر است. بنابراین دلیلی برای کاستن از اهمیت این روایات توسط این مقوله‌ی (روایات تهدید به آتش زدن فراوان است، سایر روایات معتبر نیست، نداریم). بخشی از نصوص و متون دال بر وقوع آتش زدن را در بخش مربوط به متون و آثار خواهیم آورد. ۴- نقل روایت وقوع آتش زدن بوسیله‌ی کسانی که دور کردن و بلکه تبرئه افراد محبوبشان- در صورت امکان- از فضای این حادثه وحشتناک برایشان مهم است؛ ما رابه صحت روایات منقول از طرق شیعه هرچه مطمئن‌تر می‌کند. ۵- در یکی از فصول گذشته درباره‌ی کتب شیخ مفید رحمه‌اللّه و نیز چگونگی تألیف الارشاد سخن گفتیم. در آنجا آوردیم که برنامه مفید در این کتاب، پرهیز از امور حساس و تحریک‌کننده بود. لذا از ورود به جزئیات و تفاصیل ماجرای سقیفه خودداری کرده است. همچنان که در کتاب صراع الحریه فی عصر المفید گفته‌ایم، دوره‌ی مفید از حساسیت بالایی برخوردار بود. امالی کتابی است با هدف محدود، و جهت‌گیری مشخص. مفید در این کتاب در صدد بیان حوادث تاریخی به صورتی فراگیر، و هماهنگ و منسجم نبوده است. مفید در الاختصاص تفاصیل مهم و اساسی آورده که این شخص معترض یا [صفحه ۲۹۲] آن را انکار می‌کند یا تلاش دارد در آن تشکیک نماید. علاوه بر این دانستید که شیخ مفید در دو کتاب المزار، والمقنعه، زیارت زهرا علیهاالسلام را آورده است. در این زیارتنامه آمده: السلام علیک ایتها الصدیقهٔ الشهیدهٔ، السلام علیک ایتها البتول الشهیدهٔ. ۶- اگر منظور این است که کسانی که به آتش زدن خانه فاطمه علیهاالسلام مباشرت کردند، می‌خواستند آتش همه‌ی خانه را با کسانی که در آن بودند، بسوزانند ولی این خواسته‌ی آنان تحقق نیافت، پس صحیح است که گفته شود: اراده کردند که آتش بزنند، یا برای آتش زدن خانه همت کردند و الفاظی شبیه این. بنابراین متون مذکور با متونی که می‌گوید: در آن آتش انداختند و مانند این اختلاف ندارد.

نفی، نیازمند دلیل

وی می‌گوید: من قضیه‌ی شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام را نفی نمی‌کنم اما می‌گویم: قانع نشدم. همانگونه که اثبات نیاز به دلیل دارد، نفی نیز محتاج دلیل است. وی در ادامه دلایل عدم اقناع خود را بیان کرده است. ما در این کتاب همه‌ی این اسباب و عوامل را بیان و عدم صحت استناد بدان را اثبات کردیم. در اینجا چند مطلب را به آنچه پیش از این گفته‌ایم، می‌افزاییم: ۱- از باب جدل می‌پذیریم که او به صحت روایت شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام قانع نشده است اما از او می‌پرسیم: آیا در خصوص سایر وقایع این ماجرا مثل: زدن، و سقط جنین، و تهدید به آتش زدن خانه با ساکنانش، فرزندان و همسر زهرا علیهاالسلام و سپس شعله‌ور ساختن آتش به قصد سوزاندن خانه، قانع شده است یا نه؟ اگر به همه‌ی این وقایع شده و فقط شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام نزد وی مشکوک [صفحه ۲۹۳] است، اشکالی ندارد. زیرا سیر امور برای اثبات لوازمی که اقدام مهاجمان در شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام آن را اثبات می‌کند، کافی است خصوصاً متونی که تأکید دارد فاطمه علیهاالسلام صدیقه‌ی شهیده از دنیا رفت. ۲- اگر یک نفر از مردم در خصوص یک قضیه قانع نشود، مشکلی نیست لیکن مشکل این است که این شخص که اظهار می‌کند در ثبوت این حادثه، قانع نشده، تلاش می‌کند که مردم را به عدم آن قانع سازد و هرچه را دلیل و شاهد می‌داند، از این طرف و آن طرف

جمع می‌کند تا این عدم ثبوت را اثبات نماید و همه‌ی این کارها تحت شعار و پوشش قانع نشدن انجام می‌دهد. فردی درباره‌ی صیادی که پرنده‌ای را ذبح می‌کرد، و در چشمانش بواسطه‌ی بیماری، اشک می‌آمد، به دوستش گفت: به این صیاد بنگر. چقدر دل‌نازک است! او بواسطه‌ی رأفت و رحمت به حال پرنده‌ای می‌گرید که آن را ذبح می‌کند. دوستش به او گفت: به اشک چشمانش نگاه کن به کار دستانش نظاره کن. حال چگونه گفته‌ی این شخص ما را قانع می‌کند که گفت: من شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام را نفی نمی‌کنم؛ ولی هزار و یک دلیل- البته به گمان خودش- در اثبات همین نفی و اثبات آنچه قضیه را از اساس نفی می‌کند، ارائه می‌دهد؟! ۳- وظیفه عالم، حل مشکلاتی است که مردم در زندگی فکری و فرهنگی خویش خصوصاً در زمینه‌ی تخصص عالم با آن مواجه می‌شوند. بنابراین باید تصمیمش را بگیرد یا به سوی اثبات بر اساس دلیل گام بردارد یا به طرف نفی به کمک دلیل- خصوصاً اگر خودش معتقد باشد که نفی نیز محتاج دلیل است- و یا دوری از پاسخ دادن تا اینکه فکرش را بکند و تصمیمش را بگیرد. او حق ندارد مطالب مشکوکی را که نمی‌تواند مورد مطالعه و بررسی قرار دهد یا در آن به یقین نرسیده یا خودش برای رسیدن به این یقین تلاش نکرده، به خورد [صفحه ۲۹۴] مردم بدهد. و الّا چگونه این سخن را از او بپذیریم که می‌گوید: در اوایل دهه‌ی پنجاه میلادی در اثنای مطالعه‌ی این موضوع از شرف‌الدین پرسیدم. سپس در سال ۱۴۱۴ ه می‌گوید: اخیراً به نصی در بحارالانوار دست یافته‌ام که می‌گوید...، آیا مطالعه وی بیش از چهل سال طول کشیده تا اینکه اخیراً توانسته به این یا آن نص دست یابد؟! آیا می‌توان این را مطالعه و بررسی نامید در حالی که فقط به کتاب بحارالانوار آن هم در سالهای اخیر مراجعه کرده و به رغم نصوص بسیار فراوانی که در این کتاب آمده، جز همین یک نص، به چیزی دست نیافته است؟! اگر این نص به اظهار خودش، مشکل او را حل کرده پس چرا دوباره به تشکیک و طرح پرسش روی آورده است؟! ۴- اگر کسی که این پرسش را مطرح می‌کند یک انسان عادی بی‌سوادی بود که نه فارغ‌التحصیل دانشگاه است و نه در مراکز علمی دینی تحصیل کرده، در این حالت معذور است و وظیفه عالم عارف است که مشکل یا مشکلات او را حل کند و به پرسش یا پرسشهای او پاسخ دهد. اما اگر او خود عالم و عهده‌دار پاسخگویی به پرسشهای دینی مردم است، باید بداند که مردم از عدم پاسخگویی وی می‌فهمند که به مضمون سؤال و همه‌ی لوازم و آثار آن ملتزم است.

مصادره‌ی موقوف

می‌بینیم که برخی از افراد، هرگاه در موضع تعدّی به زهرا علیهاالسلام و شکستن پهلوی او پرسشی از آنان می‌شود، به جای پاسخ، از سؤال‌کننده که یک انسان عادی است، می‌پرسند: آیا شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام نزد شما ثابت شده است؟ به چه دلیل؟ می‌گوییم: [صفحه ۲۹۵] ۱- برای کسی که خود را اهل علم می‌داند و مسئول هدایت مردم، زیبنده نیست که از میان مردم یک انسان عادی را مخاطب خود سازد و این سؤال را از او بپرسد مگر اینکه منظورش ایجاد شبهه در ذهن وی باشد تا راه سیطره بر او را هموار سازد و از آسان‌ترین راه بتواند او را تسلیم کند. ۲- متون مثبته‌ی ماجرای زهرا علیهاالسلام فراوان است و کتابهایی که در قرون سابق نوشته شده، پی‌درپی چاپ می‌شود و نسخه‌های خطی در گوشه و کنار جهان پیدا می‌شود و روایات و متون بیشتری در تأیید و تأکید این قضیه می‌یابیم. ما نمی‌خواهیم برای پذیرش روایات مربوط به شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام و مجروح شدن، و شهادت آن حضرت، به این شخص زیاد اصرار کنیم، هرچند فراوان و متنوع است. با این حال نمونه‌هایی از آن را تقدیم خواننده‌ی گرامی می‌کنیم: ۱- طبرسی: «فاطمه علیهاالسلام بین شوهرش و مهاجمان قرار گرفت. قنفذ او را با تازیانه زد... ابوبکر به دنبال قنفذ فرستاد که زهرا علیهاالسلام را بزند. قنفذ زهرا علیهاالسلام را وادار کرد که به لنگه در خانه‌اش پناه برد. قنفذ آن را به درون راند. یکی از دنده‌های پهلوی زهرا علیهاالسلام شکست و فرزندش را سقط کرد». [۳۰۴] . طبرسی در مقدمه‌ی کتاب الاحتجاج که این حدیث را در آن آورده، می‌گوید: «در اکثر موارد، اسناد اخبار را نمی‌آوریم، زیرا یا مورد اجماع است و یا موافق مدلول عقل و یا

در سیره‌ها و کتابها بین مخالف و موافق مشهور، مگر روایاتی که از ابومحمد حسن عسکری علیه‌السلام آورده‌ام». [۳۰۵] . ۲- سید بن طاووس رحمه‌اللَّه نص زیارتی را آورده که در آن آمده: «الممنوعة ارثها، [صفحه ۲۹۶] المکسورة ضلعها، المظلوم بعلها، والمقتول ولدها». [۳۰۶] . ۳- کلینی از محمد بن یحیی، از عمرکی بن علی، از علی بن جعفر، از برادرش، از ابوالحسن علیه‌السلام که فرمود: «همانا فاطمه صدیقه شهیده است. بدانید که دختران پیامبران حیض نمی‌شوند». [۳۰۷] . ۴- صدوق از علی بن احمد بن موسی الدقاق، از محمد بن ابی‌عبداللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از نوفلی، از حسن بن علی بن ابی‌حمزه، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن‌عباس که گفت: «رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نشسته بود که حسن علیه‌السلام آمد... اما دخترم فاطمه...، هرگاه او را می‌بینم، آنچه را که پس از من با او خواهند کرد، به یاد می‌آورم، او را می‌بینم که مذلت وارد خانه‌ی او شده و حرمتش شکسته، و حقش غصب شده و ارثش منع، و پهلویش شکسته و فرزندش سقط شده است...». [۳۰۸] . این را دیلمی [۳۰۹] و جوینی [۳۱۰] هم روایت کرده‌اند. ۵- سلیم بن قیس هلالی: «قنفذ- لعنه اللَّه- فاطمه علیهاالسلام را وادار کرد که به پشت در پناه برد و آن را به داخل راند. در نتیجه پهلوی زهرا علیهاالسلام شکست و فرزندش را سقط کرد، و همواره بستری بود تا اینکه در اثر همان ضربه به شهادت رسید». [۳۱۱] . ۶- ابن شهر آشوب: ابن‌قتیبه می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام محسن را به سبب ضربه قنفذ عدوی سقط کرد. ۷- سید حمیری رحمه‌اللَّه سرود: [صفحه ۲۹۷] ضربت و اهتضمت من حقها و اذیقت بعده طعم السلع قطع اللَّه یدی ضاربها و ید الراضی بذاک المتبع [۳۱۲] . شعر سید حمیری بر شیوع این مسأله در عهد امام صادق علیه‌السلام دلالت دارد، به گونه‌ای که شعر آن را در اشعار خود آورده و مرتکبان این جنایت را نفرین و سرزنش کرده‌اند. ۸- امام حسن علیه‌السلام بیان فرموده که مغیرة بن شعبه به گونه‌ای زهرا علیهاالسلام را زد که زخمی شد. ۹- شیعیان در عهد صدوق رحمه‌اللَّه اصرار داشتند که زیارتنامه‌ای را بخوانند که در آن آمده: «السلام علیک ایتها الصدیقة الشهیدة». در این کتاب متونی در این باره و نیز متونی دالّ بر شهادت زهرا علیهاالسلام خواهیم آورد. ۳- اگر شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام ثابت نشود، این به معنی نفی کلی این قضیه نیست و نمی‌توان مداحان را از ذکر آن منع کرد. خصوصاً که مورخان و محدثان آن را روایت کرده‌اند. ۴- آیا باید برای هر قضیه‌ی تاریخی یک سند صحیح وجود داشته باشد؟! مگر چند واقعه‌ی تاریخی اینگونه ثابت شده است؟! آیا ثبوت هر حادثه‌ی تاریخی موقوف به وجود یک سند صحیح مطابق اصطلاحی رجالی است؟! چرا در خصوص این قضیه سند صحیح می‌خواهد اما خود او می‌گوید: در اثبات قضایا به سند صحیح محتاج نمی‌باشیم. فقط وثوق به صدور آن کافی است. وی در صحت یک روایت، نبود انگیزه‌ی دروغ را هرچند در کتابهای غیر شیعه امامی باشد، کافی می‌داند. در حالی [صفحه ۲۹۸] که تلاش می‌کند شبهاتی پیرامون روایات اهل‌بیت علی علیه‌السلام طرح نماید. وی در انجام این هدف، همواره بر وجود روایات دروغ و جعلی تأکید می‌کند. بدون اینکه به تلاشهای علما در تشخیص روایات صحیح و معتبر از روایات جعلی اشاره نماید. خلاصه اینکه: با ملاحظه آنچه بیان کردیم مادامی که قرائنی وجود دارد مبنی بر اینکه زهرا علیهاالسلام را مورد هجوم قرار دادند زدند و فرزندش را سقط کردند؛ و متون تصریح دارد که فاطمه علیهاالسلام شهیده از دنیا رفت؛ نمی‌توان این قضیه را تکذیب کرد تصریح متون به شهادت زهرا علیهاالسلام، شکستن پهلوی او را یک امر معقول و قابل قبول می‌سازد. حال چگونه است که روایت آن در کتب شیعه و سنی آمده، و شعرا خصوصاً شاعران متقدم بدان اشاره کرده‌اند. ۵- اگر فرض کنیم که شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام به اثبات نرسیده است، حال از او می‌پرسیم: چرا این مطلب را دستاویزی برای تشکیک در ثبوت زدن زهرا علیهاالسلام و سقط جنین و هتک حرمت خانه‌اش قرار داده در حالی که این قضیه مورد اجماع طایفه شیعه‌ی امامی است و روایات آنان در این باره مستفیض و بلکه متواتر است و بسیاری از مورخان و محدثان سایر فرق اسلامی آن را روایت کرده‌اند؟! یا اینکه مطالعه و بررسی واقعگرایانه اقتضا می‌کند که بر یک مسأله خاص که وی گمان می‌برد ضعیف‌ترین نقطه است، تأکید کند. وی می‌خواهد با تشکیک در این امر راه را برای تشکیک در سایر موارد به شیوه‌ی اطلاق حکم کلی، و بحث از عمومات و مبهمات هموار کند چه مردم به جزئیات توجه نمی‌کنند. و بدین ترتیب بتواند اصول ثابت

و قطعی و قضیه‌ی مورد اجماع علمای شیعه که بطور متواتر و مستفیض روایت شده از اساس باطل کند. و همچنین علماء غیر شیعه آنرا روایت کرده‌اند که ثبوت این قضیه به دلیل شامل شدن بر ملامت و سرزنش والیان [صفحه ۲۹۹] محبوبشان، چندان خوشایندشان نیست.

سقط محسن به واسطه‌ی یک پیشامد طبیعی

وی جسارت را به حدی رسانده که می‌گوید: احتمالاً- سقط محسن در یک پیشامد طبیعی صورت گرفته نه در نتیجه تعدّی و تجاوز؟! پاسخ: متون فراوان و بلکه متواتر دلالت دارد که محسن به سبب تعدّی به زهرا علیهاالسلام سقط شده است. به نقل شیخ طوسی رحمه‌اللّه علمای شیعه بر این مطلب اجماع دارند. بسیاری از پیروان مهاجمان که حتی توهم انتساب این قضیه به مهاجمان محبوبشان، چندان برایشان خوشایند نیست، این قضیه را روایت و بدان اشاره کرده‌اند. با این حال ما نمی‌دانیم چرا وی اصرار دارد که مهاجمان را از این جنایت تبرئه کند و چگونه به خودمان اجازه می‌دهیم که کاسه‌ی داغ‌تر از آش باشیم؟ آیا با توجه به گفته‌ی خود وی نفی هم محتاج دلیل است چنانکه اثبات به دلیل نیاز دارد، این اصرار در تبرئه مهاجمان توجیه علمی دارد؟! آیا با اینکه دلیل قاطعی بر اثبات این قضیه داریم، باید آن را رد کنیم و بر نفی بدون دلیل اصرار ورزیم؟! قابل توجه اینکه شخص دیگری، اصل وجود فرزندی به نام محسن را انکار کرده است؟ یکی دیگر سکوت کرده و نه به نفی اشاره کرده و نه به اثبات. گویا می‌خواهد با این سکوت خویش بگوید که اصلاً طفلی به این نام منسوب به زهرا علیهاالسلام وجود ندارد. یکی دیگر که دیده انکار این مسأله غیر ممکن است و از سوی دیگر نتوانسته [صفحه ۳۰۰] به جنایتی که در حق او و مادرش مرتکب شده‌اند، اعتراف نماید؛ خود را با این ادعا از آن خلاص کرده که: «در کوچکی مرد». بنابراین به انکار سقط تصریح نکرده اما با همین ادعا به این انکار اشاره کرده است. گروه چهارم از این طفل، و اینکه سقط شد؛ یاد کرده اما از بیان حقیقت ماجرا سکوت کرده است. گروه دیگری به این واقعیت تلخ تصریح کرده و آن را توضیح داده‌اند. در بخش متون و آثار بخشی از اقوال این گروه را آورده‌ایم. به مصلحت کسانی که به زهرا علیهاالسلام ظلم کردند، و او را آزار دادند و زدند و فرزندش را سقط کردند؛ نبود که این قضیه پخش شود. زیرا این کار چهره‌ی آنان را مخدوش خواهد کرد و حتی در درازمدت موقعیتشان را به خطر خواهد انداخت. لذا به تحریف حقیقت و تزویر تاریخ، و تحمیل سلطه‌ی خشن و کوبنده بر تبلیغات، و بستن دهانها با هر وسیله‌ی ممکن روآوردند. در نتیجه چیزی به ما نرسید مگر به قدری که از چنگالهای شوم آنان پنهان ماند و فداییان حقیقی مذهب که با گرانبهاترین و بافضیلت‌ترین کالای خود، یعنی جان، با خداوند سبحان معامله کردند، با فداکاری و جانفشانی به ما رساندند. دقیقاً چنانکه به رغم همه جنایتها، دردها، مصیبتها و خونهایی که در این راه بر زمین ریخت، بخشی انبوه و بلکه دریایی سرشار از فضائل و مناقب، و مواضع و جهاد علی علیه‌السلام و حتی حدیث غدیر و حدیث ثقلین و حدیث سفینه و حدیث منزلت از چنگال کرکسهای وحشی و کینه‌توزان پنهان ماند تا با پیکری مجروح، رنجور و آغشته به خون ما برسد و با صداقت و ژرف‌نگری، حقیقت لطف و عنایت الهی به امت اسلامی، نسلها و دین، حق را برای ما مجسم سازد. هر دعوتی که حاکمان جور به جنگ رفتند و در مقابل آن ایستادند، به [صفحه ۳۰۱] زودی متلاشی شد و از بین رفت مگر دعوت حق که به رغم گذشت صدها سال از جنگهای سخت و شکننده، و به رغم مقابله و مبارزه‌طلبی با حاکمان ستمگر در اساس حاکمیت، و مشروعیت آنان- چه اعتقاد به امام یعنی ردّ مشروعیت، و اتهام حاکمان به ظلم و غصب، و محاربه با تعالیم خدا و رسول- همچنان با حفظ اصالت خود تداوم یافته است. مهمترین دلیل بر آنچه گفتیم، و نیز توطئه حاکمان ستمگر در توجیه، تزویز و ارتکاب جنایات وحشتناک، و از سوی دیگر لطف و عنایت الهی در حفظ حق و حقیقت، مسائل مربوط به مقام علی علیه‌السلام و مظلومیت زهرا علیهاالسلام است که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله او را به عنوان معیار حق و باطل معرفی فرمود. همین موجب شد که نقش فاطمه علیهاالسلام پس از رحلت پدرش، مؤثر، فعال، قاطع و قوی باشد و به وسیله‌ی آن

صحیح از سقیم، و تحریف شده و باطل، از سلیم و قویم بازشناخته شود.

آیا گریه‌ی زهرا جزع بود؟

وی می‌گوید: قابل تصور نیست که مردم مدینه از گریه‌ی زهرا علیهاالسلام- زنی که قضا و قدر الهی را با آغوش باز می‌پذیرد- آنگونه که مداحان در سوگواری او می‌خوانند، آسایش خود را از دست بدهند [۳۱۳] ، اگر چه متوفی، فردی در سطح رسول خدا صلی اللّه علیه و آله باشد. پاسخ: ما تصور نمی‌کنیم که گریه‌ی زهرا علیهاالسلام در فراق پدرش، آسایش مردم را به هم زد و موجب اعتراض آنان شد، بلکه آنچه آنان را ناراحت کرد و به واکنش [صفحه ۳۰۲] واداشت، چیزی است که وجود زهرا علیهاالسلام در کنار قبر پدرش با حالتی از حزن و اندوه، و دلتنگی و دل‌شکستگی برمی‌انگیخت: مظلومیت زهرا علیهاالسلام که بلافاصله پس از درگذشت پدرش به سراغ او آمد. چه نمایانگر حالت تحریک مداوم مردم پاک‌نهاد، و مخلص با ایمان و در نتیجه نابودی خطی بود که از انجام هیچ عملی در راه رسیدن به خواسته‌هایش فروگذار نکرد. گریه‌ی زهرا علیهاالسلام در فراق شخص رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به اندازه‌ی گریه‌ی آن بانو در تجسّم سرنوشت غمباری که به مجرد وفات پیغمبر، اسلام و اسوه‌هایش را در خود فروبرد، نبود. بنابراین گریه‌ی زهرا علیهاالسلام، جزع از مصیبت و بزرگ شمردن فقدان شخص نیست که با پذیرش قضا و قدر الهی منافات داشته باشد. مگر اینکه وی تسلیم قضا و قدر بودن، و سکوت در قبال ظلم را پذیرش قضا و قدر الهی بداند.

بیت الاحزان

برخی نیازی به بیت‌الاحزان نمی‌بینند تا فاطمه علیهاالسلام در آن گریه کند. وی تصوّر نمی‌کند که فاطمه علیهاالسلام چنان در فراق پدرش گریه کند که آسایش مردم مدینه به هم بخورد و از او بخواهند که ساکت باشد. زیرا این بدان معنی است که زهرا علیهاالسلام با صدای بلند در راهها فریاد می‌زد؟! او این فریاد و برهم زدن آسایش مردم با مقام و منزلت زهرا علیهاالسلام نمی‌سازد. در پاسخ می‌گوییم: ۱- روایتی است که مرحوم مجلسی در بحارالانوار [۳۱۴] آورده و آن را ضعیف خوانده است. زیرا آن را در یک منبع معتبر پیدا نکرده است. این روایت که از فضّه است می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام در شب دوم وفات پدر از خانه بیرون رفت، گریست و مردم نیز با او گریستند. هنگامی که مردم مدینه گریه‌ی زهرا علیهاالسلام را دیدند از علی علیه‌السلام [صفحه ۳۰۳] درخواست کردند که یا شب گریه کند یا روز. لذا علی علیه‌السلام بیت‌الاحزان را در بقیع برای او ساخت. پیش از این به منابع دیگری در این باره اشاره کردیم. روشن است که روایت فضّه، همچنان که مرحوم مجلسی بیان کرده، قابل اعتماد نیست: هم از لحاظ سند، و هم از لحاظ مضمون. هر که به این حدیث مراجعه کند، این مطلب را درمی‌یابد. اما بیت‌الاحزان، تا این زمان باقی مانده و آن موضع معروف به مسجد فاطمه در جهت گنبد مقبره‌ی حسن و عباس است. ابن‌جبیر بدان اشاره کرده و می‌گوید: «به دنبال قبه‌ی عباسیه خانه‌ی فاطمه، دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است که به بیت‌الاحزان (خانه‌ی اندوه) معروف است و گویند: همین خانه است که آن بانو در سوگ رحلت پدرش در آن مأوا گرفت و دیری ملازم آن خانه شد و به اندوه نشست». [۳۱۵] . ۲- گریه‌ی فاطمه علیهاالسلام در شب بیشتر آسایش مردم را به هم می‌زد. زیرا آنان در روز برای انجام کارهای روزانه در مزارع، و رسیدگی به حیوانات و رفع احتیاجات خویش پراکنده می‌شدند. پس سزاوارتر آن بود که فاطمه علیهاالسلام شب در بیت‌الاحزان باشد نه روز. ۳- حقیقت این است که گریه‌ی فاطمه علیهاالسلام آسایش مردم را برهم نزد بلکه هیئت حاکمه را زجر می‌داد. چه حاکمان جدید می‌بایست در مسجد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و در کنار منبر شریف آن حضرت، جایی که فقط چند متر از خانه فاطمه علیهاالسلام فاصله داشت، حضور داشته باشند. لذا حاکمان، او را از گریه‌ی منع کردند. [۳۱۶] . [صفحه ۳۰۴]

مردم گروه گروه به همین مسجد می‌آمدند و از طلوع فجر تا پاسی از شب برای نماز، و نیز پیگیری حوادث در آن حضور داشتند. بنابراین مسجد، مرکز شهر مدینه است، شهری نسبتاً کوچک که شاید جمعیتش به چند هزار نفر نرسد. زیرا مکه، شهری که از مدینه خیلی بزرگتر بود و ام‌القری نامیده می‌شد، برحسب آمارهای جنگ احزاب که مکه همه‌ی امکانات خود را در آن بسیج کرد [۳۱۷] حداکثر می‌توانست چهار هزار سپاهی بسیج نماید. همه افراد قادر به حمل سلاح از سن مشرف به تکلیف تا سن پیری می‌بایست در جنگ شرکت می‌کردند. اما مدینه در جنگ احزاب توانست حداکثر هزار نفر و بلکه کمتر بسیج نماید. [۳۱۸] . در سرشماری سال ششم هجری که در مدینه غیر مسلمانان قابل ذکری حضور نداشتند، مسلمانان این شهر هزار و پانصد و یا هزار و ششصد نفر بودند. در روایت دیگری آمده: ما هزار و ششصد تا هزار و هفتصد نفریم. این هنگامی بود که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به آنان فرمود: شمار مسلمانان را برایم بنویسد دامینی می‌گوید: گفته‌اند این در سال حدیبیه (سال ششم هجری) بود. [۳۱۹] . فرض کنیم که جمعیت سرشماری شده همه مرد، و متأهل و دارای فرزند بوده‌اند. حال به نظر شما کل جمعیت مدینه چند نفر بوده است؟! همه‌ی مردم مدینه صبح، ظهر و شب برای نماز پشت سر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به مسجد می‌آمدند. حتی مردم از مسافت چند میلی خارج مدینه پیاده نماز می‌آمدند و مسجد [صفحه ۳۰۵] گنجایش همه‌ی آنان را داشت جز اینکه رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله در اواخر، آن را توسعه داد. بنابراین مسجد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله مرکز این شهر کوچک است که خیابانهای آن را کوچه‌های تنگ و خانه‌های به هم چسبیده تشکیل می‌داد. زیرا این مقتضای امنیت مردمی است که به واسطه‌ی جنگهای داخلی هیچگاه اسلحه خود را بر زمین نمی‌گذاشتند، نه در شب و نه در روز. [۳۲۰] . مردم مدینه به دور بخش بزرگی از شهر خندقی کندند که مشرکان را در جنگ احزاب از دستیابی به آنان بازداشت. حفر این خندق به رغم عمق و عرض زیادش، فقط شش روز طول کشید. این همه بر عدم صحّت گفته ابن‌مردودیه در خصوص ازدواج زهرا علیهاالسلام دلالت دارد که می‌گوید: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله مردم مدینه را دعوت کرد، همه آمدند، «بیش از چهار هزار نفر بودند». [۳۲۱] در حالی که مدینه نصف این رقم نیز جمعیت نداشت. روایت دیگری نیز که در خصوص همین قضیه صحبت می‌کند، بر نادرستی این رقم دلالت دارد. بر پایه‌ی این روایت کسانی که در مراسم عروسی زهرا علیهاالسلام شرکت کردند، در مجموع سه هزار و سیصد نفر بودند. [۳۲۲] شاید رقم چهار هزار نفر هم در صدد بیان همین معنی باشد. بنابراین وقتی در مدینه با این حجم یک انسان عادی بمیرد، شهر حالتی شبیه حالت فوق‌العاده خواهد داشت. چه مردم برای تسلیت‌گویی به صاحبان عزا و مصیبت‌زدگان، و دور داشتن آنان از فضای حزن و اندوه، گروه گروه خواهند آمد. حال اگر فقید از دست رفته از موقعیت اجتماعی ممتازی برخوردار باشد، این اقبال [صفحه ۳۰۶] خیلی بیشتر خواهد بود. حال چگونه خواهد بود اگر متوفی بزرگترین انسان، و برترین موجود، و گرامی‌ترین پیغمبر خدا، باشد و همین مردم را از ظلمات جهل و گمراهی به نور هدایت کرده باشد؟ قطعاً شهر منقلب خواهد شد و مردم کارهایشان را تعطیل خواهند کرد و در فضایی سرشار از عاطفه و انتظار و خوف، به سر خواهند برد. مرکز تجمع و قرار، و همه‌ی تحرکات مسجد خواهد بود: حرکت به سوی جبهه‌های جنگ، حل مشکلات، استقبال از هیئتهای خارجی، رفتن به مسافرت و ختم آن. بنابراین مسجد پیغمبر، مرکز حکومت، قضاوت و رهبری است و منبرش جایگاه حاکم، در مسافت چند متری از مدفن رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله. در فضای ارتحال پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله رفت و آمد به مسجد مضاعف خواهد شد. هنگامی که مردم به مسجد می‌آیند، اولین چیزی که شروع می‌کنند، زیارت قبر پیغمبر است، و سلام بر او و کسانی که در خانه‌اند، چه آن حضرت در خانه فاطمه علیهاالسلام دفن شد، و همه‌ی درها به سوی مسجد بسته شد مگر در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام. مردم از فاطمه علیهاالسلام احوالپرسی خواهند کرد، آنان می‌دانند که او یگانه دختر پیامبر عظیم‌الشأن است و نه یک زن عادی بلکه سرور زنان جهان از اولین و آخرین، که خداوند از خشنودی او خشنود می‌شود، و از خشم او خشم می‌گیرد. او فضای حزن و اندوه حاکم بر این خانه، و شخص زهرا علیهاالسلام را به یاد آنان خواهد انداخت. زهرا علیهاالسلام به آنان خواهد گفت که حاکمان و دار و دسته‌شان چه اعمال زشتی بلافاصله پس از وفات پدرش در حقّ

او مرتکب شده‌اند. مهاجمانی که بر جنازه حاضر نشدند و در تجهیز پیکر مطهرش شرکت نکردند، در حالی که او آنان را از ظلمات به نور، و از مرگ به زندگی آورد. علی علیه‌السلام به آنان فرموده بود: «شما، ای مردم عرب! بدترین آیین را داشتید، و در بدترین سرا زندگی می‌کردید، و آبتان تیره و ناگوار بود و خوراکتان گلو آزار». [۳۲۳] . [صفحه ۳۰۷] آنان به جای تسلیت و تعزیت، و تکریم و تعظیم زهرا علیهاالسلام نه تنها با کلمات و سخنان گزنده و دردآور، بلکه گفتار و کردار شکننده به استقبال او رفتند. بنابراین به مصلحت هیئت حاکمه نخواهد بود که مردم همه روزه زهرا علیهاالسلام را حزین و شکسته ببینند، اگر چه زهرا علیهاالسلام سکوت کند و نه بگرید، و نه از آنان که به او ظلم کرده‌اند و حرمتش را هتک، به بدی نام برد. هرکس به مسجد می‌آید زهرا علیهاالسلام را متألم و رنجور، ناراحت و پریشان می‌بیند. سپس می‌رود تا در فاصله‌ی چند متری خانه زهرا علیهاالسلام در مجلس خلیفه بنشیند. او در مجلس خلیفه در فکر آزار و اذیت و ماجرای زهرا علیهاالسلام فروخواهد رفت و در نهایت وجدانش بیدار خواهد شد. بنابراین جلوس اندوهگین و مرارت زهرا علیهاالسلام خواب خوش حاکمان را بر هم خواهد زد و پایه‌های حکومت آنان را تا حدود زیاد و خطرناکی سست و لرزان خواهد ساخت و موجب خواهد شد که بسیاری از مردم از تقصیر خویش در حق زهرا علیهاالسلام نادم و پشیمان شوند و به درگاه او عذر تقصیر آورند. زیرا گریه، حزن و اندوه زهرا علیهاالسلام وجدانها را بیدار، احساسات را تحریک، و انسانها را به هیجان می‌آورد. چه آنان هم احساسات و عواطف خود را دارند. همین امر از سلطه و نفوذ حاکمان خواهد کاست. زیرا اینان آنگونه که ادعا دارند به نام پدر زهرا علیهاالسلام و از طریق تعالیم او بر مردم حکومت می‌کنند. اگر عمر بن سعد از سخنان زینب حورا لحظاتی پس از آنکه حسین علیه‌السلام را کشته بود، گریست، پس چگونه خواهند بود کسانی که دلهایشان همچون قلب حرمله، و شمر بن ذی‌الجوشن، و عمر بن سعد سخت و با قساوت نیست. البته درجات ایمان هر یک از قاتلان شهدای کربلا برحسب اندیشه، شعور و عمل متفاوت است، و هرچند بنا به هر دلیل به هنگام وقوع این حادثه فجیع سخنی بر زبان نیاوردند اما لحظه‌ی بیداری فراخواهد رسید و فرصت [صفحه ۳۰۸] خواهند یافت که حقیقت احساسات خویش را بیان کنند. بنابراین لازم بود که زهرا علیهاالسلام را از این مکان اخراج و او را از برابر چشمان مردم دور سازند؛ مردمی که پس از فروکش کردن حوادث و بازگشت به خویشتن و تفکر در ماجرا و یادآوری سخنان پیامبر علیه‌السلام در حق زهرا علیهاالسلام و علی علیه‌السلام آگاهی و شعورشان بالا خواهد رفت و از تقصیر خویش در قبال خاندان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله پشیمان خواهند شد. پس نه احتیاجی به فریاد زهرا علیهاالسلام در خیابانهاست و نه برهم زدن آرامش مردم با آن. هیچ بعید نیست که برخی از مردم را وادار کرده باشند که با دستاویز قرار دادن برخی بهانه‌ها از زهرا علیهاالسلام بخواهند که از خانه‌اش بیرون رود. سپس برای همیشه بر خانه‌اش چیره شدند.

بیت الاحزان، به زیان نه به سود

آیا این بیت‌الاحزان به مصلحت حاکمان بود؟! آیا توانست برخی از اهداف آنان را که می‌خواستند یا گمان می‌برند بزودی متحقّق خواهد شد، محقق ساخت؟! پاسخ صحیح و واضح به این پرسش منفی است. این مکان در حقیقت بیش از آنچه در انتظار داشتند، وبال حکومت شد. مردم اخراج زهرا علیهاالسلام از خانه‌اش و منع وی از اظهار حزن و اندوه، و بیان مظلومیتش را به آسانی قبول نمی‌کردند. زیرا این ظلم و ستم دیگری است با آزار و اذیت شدیدتر، و تأثیر و خطر فزونتر و دلالت صریح‌تر بر ابعاد ستمی که دختر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از آنان متحمل شد. در توضیح بیشتر این مطلب می‌گوییم: مردم خواهند دید که آنچه بر زهرا علیهاالسلام گذشته، همه بلافاصله پس از وفات پدرش بوده است: به جای همدردی و تلاش برای کاستن از اندوه مصیبت وارده زهرا علیهاالسلام که یگانه دختر پدرش، و سرور زنان [صفحه ۳۰۹] عالم، خویشتن را در مقابل مصیبتی تلخ‌تر و سخت‌تر می‌بیند و آن اینکه: کسانی که خود را از پیروان دین می‌دانند و به نبوت پدرش اعتراف دارند و باید او را تعظیم کنند و گرامی و مقدس

بدارنـد، سـتمگری و ظلمشان به جایی رسـید که نزدیکترین مردم به او یعنی دخترش را که عواطف زنانه خود را دارد، در فشار قرار دادنـد و او را از اظهـار حزن و انـدوه در فراق پـدرش بازداشـتند. چـه می‌ترسـیدند که مبـادا زهرا علیهاالسـلام از ظلمی که بر او روا داشته‌اند، با صدای بلند سخن گوید.

نهی از نوحه‌گری به باطل نه از گریه

ابن‌اسـحاق در شرح جنگ احد می‌گوید: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به هنگام بازگشت به مدینه از خانه‌هایی از انصار گذشت. آواز نوحه‌گرانی را شـنید که بر کشـتگان خود می‌گریستند. اشک از چشمان حضرت روان شد. فرمود: اما حمزه را کسی نیست که بر او گریه کند. سـعد بن معاذ، و گفته می‌شود، اسـید بن حضـیر، زنان بنی‌عبدالاشهل را فرمود تا بروند نخست برای حمزه بگیرند و آنگاه برای کشـتگان خود گریه کننـد. چون رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله صدای گریه‌ی آنان را که بر در مسـجد بودند، شـنید، آنـان را فرمـود که برگردنـد و هم در آن روز نوحه را حرام کرد. فردا صـبح زنـان انصـار نزد پیغمـبر صـلی اللَّه علیه و آله آمدنـد و گفتنـد: یا رسول‌اللَّه! به ما رسـیده که شـما نوحه را حرام کرده‌ایـد. این چیزی است که در ماتم اموات خود می‌خوانیم و تا حـدودی راحت می‌شویم. لطفاً ما را در این کار اجازه دهیـد. رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: اگر انجام دادید، به صورتهایتان نزنید و رویتان را نخراشید و مویه نکنید، و گریبان چاک ندهید. [۳۲۴] مادر سعد بن معاذ گفت: از آن روز [صفحه ۳۱۰] تاکنون هیچ زنی از ما گریه نکرده مگر اینکه از حمزه شروع کرده است. و در نص دیگری آمده: هنگامی که رقیه وفات کرد، زنان می‌گریستند. عمر با تازیانه آنان را می‌زد. رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله دستش را گرفت و فرمود: عمر! رهایشان کن. و به زنان فرمود: «بپرهیزید از آواز شیطان... فاطمه در کناره‌ی قبر می‌گریست. پیغمبر با لبه‌ی لباسش اشک چشمانش را پاک می‌کرد». [۳۲۵] .

منع از گریه بر میت

پیغمبر صـلی اللَّه علیه و آله برای حمزه گریست و فرمود: حمزه را کسی نیست که بر او گریه کند. پس از آن برای جعفر گریست و فرمود: بایـد زنان در فراق مثل جعفر گریه کننـد. آن حضـرت برای فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود: اشک از چشم روان است و قلب محزون، و جز آنچه رضـای خداونـد است، نمی‌گوییم. همچنین آن حضـرت برای عثمان بن مظعون و سـعد بن معاذ و زیـد بن حارثه گریست. صـحابه نیز گریسـتند. جابر و بشـیر بن عفرا هرکدام برای پدر خود گریسـته‌اند. موارد فراوان دیگری که در کتابهای تاریخ و حدیث آمده است. [۳۲۶] . این همه نه تنها بر عدم ممنوعیت گریه در فراق درگذشـتگان دلالت دارد، بلکه [صـفحه ۳۱۱] بر مطلوبیت آن و نیز علاقه‌ی رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله به اینکه اصـحاب در مرگ عزیزانشـان گریه کننـد، دلالـت دارد. در مقابل می‌بینیم عمر بن خطاب هم از گریه بر میت بازمی‌دارد و هم می‌زند و هر آنچه قریحه‌اش بخواهد، در راه منع از گریه از گریه بر میت انجـام می‌دهـد. روایت نیز از پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله روایت می‌کنـد که مفادش این است که مرده از گریه‌ی خانواده‌اش عذاب می‌شود. [۳۲۷] وی امفروه خـواهر ابـوبکر را نیز هنگـامی کـه در مرگ برادرش می‌گریست، زد [۳۲۸] در حـالی که می‌بینیم خود وی در مرگ خالـد بن ولیـد فرمـان گریه داد. [۳۲۹] عـایشه برای ابراهیم [۳۳۰] ، ابوهریره برای عثمـان، حجاج برای فرزنـدش [۳۳۱] و صهیب برای عمر [۳۳۲] گریسـتند. آنان به کارهای این افراد احتجاج می‌کنند. شـخص عمر برای نعمان بن مقرن و دیگران [۳۳۳] گریست. پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله از تعرض به کسـانی که برای امـوات خود گریه می‌کننـد، نهی فرمود. [۳۳۴] . [صفحه ۳۱۲] عایشه، عمر و فرزندش عبداللَّه را در حدیثی که بدان تمسک می‌کرد، تکذیب کرد و به او نسبت نسـیان داد و گفت: خداوند عمر را رحمت کنـد، به خـدا قسم، رسول خدا نفرمود: خداوند مؤمن را به واسـطه‌ی گریه‌ی خانواده‌اش در رثای او، عذاب می‌کند. لیکن رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله گفت: خداوند عذاب کافر را به واسـطه‌ی گریه‌ی خانواده‌اش در رثای او بیشتر می‌کند عایشه

گفت: شما را قرآن بس است که می‌گوید: «و لاتزر وازرهٔ وزر اخری». [۳۳۵] . در متن دیگری عایشه گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از کنار قبر یک زن یهودی گذشت که خانوده‌اش بر او گریه می‌کردند، فرمود: اینان برای او گریه می‌کنند و او در قبرش عذاب می‌شود. [۳۳۶] . ابن‌عباس نیز وی را تکذیب کرد. امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز او را تکذیب کرده‌اند... برای اطلاع بیشتر باید به منابع مراجعه کنید. [۳۳۷] .

تورات و منع گریه بر مرده

به نظر می‌رسد که ممنوعیت گریه بر مرده از اهل کتاب گرفته شده باشد. عمر، در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله تلاش می‌کرد تا از گریه بر مردگان جلوگیری کند و جز در ظاهر امر، به نهی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله توجه نکرد. هنگامی که آن حضرت از دنیا رفت و [صفحه ۳۱۳] محذوری در سر راه خود ندید؛ شرایط سیاسی می‌طلبید که به آنچه نزد اهل کتاب است، مراجعه کنند. لذا فاطمه علیهاالسلام را از گریه منع کردند. چنانکه پیش از این درباره سخن گفتیم. این ممنوعیت موافق تمایلات و انگیزه‌های دینی و سیاسی به یک اندازه بود. آنچه دلالت دارد که این عقیده از اهل کتاب گرفته شده عبارت زیر در تورات است: «ای پسر! شهوت چشمانت را با یک ضربه از خودت بگیر، نه نوحه کن و نه گریه، و نه اشکت را فروریز، آهسته آه بکش و برای مردگان، مجلس سوگواری برگزار مکن». [۳۳۸] . در اینجا به سخنی از امام شرف‌الدین رحمه‌اللّه اشاره می‌کنیم که گفت: «در اینجا توجه خردمندان را به تحقیق درباره‌ی سبب دور ساختن زهرا علیهاالسلام از شهر آنگاه که برای پدرش صلی اللّه علیه و آله نوحه‌سرایی می‌کرد و رفتن او با دو فرزندش و گروهی از زنان به بقیع جلب می‌کنیم. آنان در بقیع زیر درختچه‌ای در فراق رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نوحه‌سرایی می‌کردند. چون آن درختچه را قطع کردند، علی علیه‌السلام برای فاطمه علیهاالسلام خانه‌ای در بقیع ساخت که برای نوحه‌سرایی در آن مأوا می‌گرفت. این خانه همان بیت‌الاحزان خوانده می‌شود. این خانه مزار همه‌ی نسلهای امت بود». [۳۳۹] . می‌گویم: احتمال قوی آن است که حدیث: «مرده را به خاطر گریه خانواده‌اش در رثای او، عذاب می‌کنند». تحریف حدیثی باشد که از عایشه در مورد زن یهودی آوردیم. علت این کار را، همانگونه که پوشیده نیست، انگیزه‌های [صفحه ۳۱۴] سیاسی می‌دانیم. زیرا حکومت می‌کوشید که فاطمه علیهاالسلام را از گریه در فراق پدرش بازدارد. ظاهراً این منع تا زمانی که اوضاع به نفع حاکمیت استقرار یافت، تداوم پیدا کرد. به همین علت عمر به خشم عایشه و منع وی از ورود به خانه‌اش به هنگام وفات ابوبکر اعتنا نکرد، بلکه وارد خانه شد و امفروه خواهر ابوبکر را با تازیانه‌اش زد وی این کار را به رغم اینکه نوحه‌سرایی و گریه برای دوستش ابوبکر بود ولی با اینحال به خانه عایشه هجوم آورد و خواهر ابوبکر را زد، در حالی که به عایشه خیلی احترام می‌گذاشت و عایشه نزد او عزیز و گرامی بود، و از ابوبکر و بستگانش تجلیل می‌کرد و بیش از اندازه برای خانواده او احترام قائل بود. آری، این کار را علی‌رغم آنچه گفتیم انجام داد، چه هنوز مردم منع فاطمه علیهاالسلام از نوحه‌سرایی و گریه برای پدرش و مصیبتهای پس از او را فراموش نکرده بودند. فرض می‌کنیم که گریه‌ی فاطمه علیهاالسلام فقط برای پدرش بود. چقدر این موضع خشن است. در جفا و خشونت فضای آن روز همین بس که انسان از گریه برای پدرش منع شود. حال چگونه است که این پدر، پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله، بزرگترین، کامل‌ترین و بدترین انسان روی زمین باشد؟! آنگاه که مانع برطرف شد و مدتی مدید و سالهایی عدید از وفات سیده‌ی زنان، فاطمه زهرا علیهاالسلام گذشت و مردم فراموش کردند یا داشتند فراموش می‌کردند یا بهتر بگوییم: دیگر به این مسأله اهمیت نمی‌دادند، این ممنوعیت به دست شخص عمر برداشته شد و او خود برای نعمان بن مقرن که در سال ۲۱ ه وفات کرد، و برای یک پیرمرد دیگر گریست و اجازه داد که برای خالد بن ولید متوفای سال ۲۱ یا ۲۲ ه گریه کنند. نهی از گریه بر اموات با آنچه در مصادر فراوان آمده متفاوت است: نهی از [صفحه ۳۱۵] خراش دادن صورت، و پاره کردن لباس، و سیلی به صورت خود زدن، و نوحه‌سرایی به باطل. این غیر از گریستن و هیجان عواطف و احساسات انسانی است. زیرا موارد اول با

خضوع در برابر خداوند سبحان و تسلیم فضای الهی بودن منافات دارد اما گریه از متقضیات طبیعت انسانی، و دلیل تعادل سرشت انسان است و چقدر تفاوت است بین این دو. [صفحه ۳۱۷]

داستان میخ در

اشاره

داستان میخ در مؤتمر علماء بغداد در ترازوی نقد شیوه‌ی بیانی اشتباهات دستوری ملکشاه، جاهل دوستدار علم خشونت و سبک عقلی ترور ملکشاه و وزیرش شرکت کنندگان چه کسانی بودند؟ خلافت یا امامت؟ تناقضات غیر قابل توجیه [صفحه ۳۱۹]

داستان میخ در

در کتابی منسوب به شبل‌الدوله مقاتل بن عطیّه موسوم: به مؤتمر علماء بغداد آمده است: «... وقتی فاطمه علیهاالسلام پشت در آمد تا عمر و حزبش را برگرداند، عمر فاطمه را بین در و دیوار به شدت فشار داد تا فرزندش سقط شد و میخ در به سینه‌ی زهرا فرورفت. فاطمه فریاد کشید: پدرا! یا رسول‌اللّه!...» [۳۴۰] . فیلسوف محقق آیةاللّه العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی قدس سره می‌گوید: و لست ادری خبر المسمار سل صدرها خزانهٔ الاسرار من داستان میخ در را نمی‌دانم، از سینه‌اش مخزن‌الاسرار بپرس. ما نمی‌توانیم این امر را تأیید یا نفی کنیم اما در انتساب این کتاب به شبل‌الدوله مناقشه داریم و احتمال می‌دهیم که کسی پس از وی آن را پرداخته باشد اما بدان معنی نیست که معلومات تاریخی که در این کتاب آمده، نادرست است. بنابراین ممکن است مؤلف کتاب، اطلاعات آن را از منابعی گرفته که به ما نرسیده است. مناقشه‌ی ما در انتساب این کتاب به شبل‌الدوله بدان معنی نیست که هرچه در آن آمده نیز محل مناقشه و تردید است. چه در آن اطلاعات صحیح فراوانی آمده که روایت صحیح فراوانی آمده که روایات صحیح و ثابت به صورت [صفحه ۳۲۰] قطعی آن را تأیید می‌کند. بنابراین باید صحیح و ناصحیح را مطابق معیارها و اصول پژوهش علمی از هم جدا کرد. ما در اینجا مستندات خود را در خصوص تردید در انتساب کتاب بیان می‌کنیم.

مؤتمر علماء بغداد در ترازوی نقد

مؤلف کتاب «مؤتمر علماء بغداد» بیان کرده که کتاب یا کتابچه‌ی او خلاصه یک مناظره‌ی دینی است که به گفته‌ی وی بین ده تن از علمای اهل سنت، و ده تن از علمای شیعه به دعوت ملکشاه سلجوقی و وزیرش خواجه نظام‌الملک طوسی و با حضور و مشارکت آن دو در بغداد انجام شده است. در این مناظره که به مدّت سه روز به طول انجامید، مشخص شد که مذهب تشیع حق است. لذا سلطان ملکشاه شیعه شد. چنان که وزیرش نظام‌الملک نیز اعلام کرد که به مذهب تشیع گراییده است. شماری از فرماندهان نظامی و ارکان دولت نیز به آن دو ملحق شدند. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا این مناظره واقعی است یا فرضی؟! این پرسش در انتظار یک پاسخ صحیح و صریح است. اگر جایز باشد که در اینجا اظهار نظر کنیم، می‌گوییم: ما به شق دوم تمایل داریم. یعنی: مناظره فرضی. ما در این حکم خود به چند مطلب استناد می‌کنیم که هرچند ممکن است هرکدام به تنهایی دلیل قاطعی نباشد اما در مجموع این جرأت را به ما می‌دهد که واقعی بودن آن را بعید بشماریم و بلکه به فرضی بودن آن اطمینان پیدا کنیم. آری این مناظره فرضی است که مؤلف خواسته در آن یک مذهب معین را پیروز گرداند و ادله‌ی مذهبی مستند به وقایع تاریخی مشهور در کتابهای مسلمانان، و روایات و احادیثی که هم صحت آن و هم درستی استناد بدان [صفحه ۳۲۱] مورد قبول و اعتراف طرفین مخاصمه است را به شیوه‌ای تحریک‌کننده، و جالب توجه که اهتمام خواننده را برمی‌انگیزد و احساسات و عواطف او را در اختیار

می‌گیرد؛ ارائه دهد. مواردی که در نظر خویش بدان استناد کرده‌ایم، چنین است:

شیوه بیانی

اولین چیزی که نظر خواننده را در این کتاب یا کتابچه جلب می‌کند، شیوه‌ی بیانی آن است. چه در موارد زیادی، تعابیری به کار می‌برد که در آن برهه از زمان متداول نبوده است. ما در اینجا مواردی چند از آن را با ذکر شماره صفحه می‌آوریم. مشخصات چاپی کتاب بدین شرح است: مؤتمر علماء بغداد، تحقیق و تعلیق: الشیخ محمد جمیل حمود، دارالارشاد الاسلامی، ۱۴۱۵ ه ۱۹۹۴ م، بیروت، لبنان. پس می‌گوییم: ۱- واژه‌ی مؤتمر: سمینار، گردهمایی، کنفرانس در عنوان کتاب و صفحات: ۱۷؛ ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۷. ۲- لم یکن رجلاً- متعصباً اعمی: مرد متعصب کوری نبود، ص ۱۷. ۳- کان شاباً منفتحاً: جوان خوشفکری بود، ص ۱۷. ۴- ألفت فیها کتب و موسوعات: کتابها و دایرةالمعارفها درباره‌ی آن تألیف شده است، ص ۲۵. ۵- و نری نحن من خلال المحادثات والمناقشات: ما از خلال مذاکرات و مناقشات می‌بینیم. صص ۲۶، ۳۲، ۳۴. ۶- و ان یکون طلب الحق رائد الجمیع، ص ۳۷. تا حق‌جویی همگان را رهبری کند. ۷- ان الذین یسبّون لهم منطقهم: کسانی که ناسزا می‌گویند، منطق خود را [صفحه ۳۲۲] دارند، ص ۴۶. ۸- هذا العمل اللاانسانی: این اقدام غیر انسانی، ص ۹۶. ۹- ان بعض رواة السوء، و بائعی الضمایر: برخی راویان سوء، وجدان‌فروشان: ص ۶۸. ۱۰- و اعتبر ایماناً مثالیاً: ایمان خود را ایمان نمونه خواند، ص ۱۰۱. ۱۱- یتصورهم اناساً طیبین مؤمنین: آنان را انسانهای خوب و مؤمن تصور می‌کند، ص ۱۱۱. ۱۲- مزق السید العلوی ستار الصمت: سید علی پرده‌ی سکوت را درید. ص ۱۰۹. ۱۳- ولکن المؤهلات فی علی بن ابی‌طالب کانت قلیلة: اما شایستگیها در علی بن ابی‌طالب اندک بود. ص ۱۱۶. ۱۴- الواقع: ان مؤهلات الخلافة والامامة کانت متوفرة کاملاً- فی علی: در واقع شایستگیهای خلافت و امامت در علی کاملاً- موجود بود. ص ۱۱۶. ر. ک: ص ۱۱۷. ۱۵- واقضی غالب اوقاتی بالصید والشؤون الاداریه: عمده وقت خودم را به صید و امور اداری می‌گذرانم، ص ۱۵۳. ۱۶- و اخذوا یحیکون المؤامرات ضدالملک و نظام‌الملک و حملوه تبعة هذا الامر، اذ کان هو العقل المدبّر للبلاد حتی امتدت الیه ید اثیمة: به توطئه بر ضد پادشاه، و نظام‌الملک پرداختند و عواقب این امر را بر عهده او نهادند. زیرا او مغز تدبیرگرای کشور بود تا اینکه دست گناهکاری به او دراز شد، صص ۱۵۴- ۱۵۵. ۱۷- و کان لها نتایج سلبیه: نتایج منفی داشت. و اعطت نتایج سلبیة معکوسة: نتایج منفی معکوس داد، ص ۱۲۷. ۱۸- «ألیست المتعة هی الحل الوحید لهم للخلاص من القوة الجنسیة الطائشة، [صفحه ۳۲۳] و للوقایة من الفسق والمیوعة؟! ألیست المتعة أفضل من الزنا الفاحش، واللواط، العادة السریة» آیا متعه یگانه راه‌حل برای خلاصی آنان از قوه‌ی جنسی سرکش و پیشگیری از فسوق و بی‌بند و باری نیست؟ آیا متعه از زنای فاحش، و لواط، و... بهتر نیست؟!، ص ۱۲۴.

تعبیرهای رکیک

در این کتاب عباراتی آمده که زشتی، و ضعف آن نمایان است. مثل: ۱- رجلاً متعصباً اعمی: مرد متعصب کور، ص ۱۷. ۲- کانت متوفرة کاملاً- فی علی: کاملاً در علی موجود بود، ص ۱۱۶. ۳- و کان یحب اهل البیت حبّاً جماً کثیراً: بسیار زیاد اهل‌بیت را دوست می‌داشت، ص ۱۷. ۴- ثانیاً: رواتها و اسنادها غیر صحیحة: ثانیاً: روات و اسناد آن نادرست است، ص ۷۶. ۵- استهزأ به بعض الحاضرین و غمزه: یکی از حاضران او را مسخره کرد و بد گفت، ص ۱۸. ۶- کان صغیر العمر بینما، ابوبکر کبیر العمر: سن او کوچک بود در حالی که سن ابوبکر بزرگ بود. ص ۱۱۳. ۷- قد کنت أنا حاضر المجلس والمحاوره: من در مجلس و مناظره حاضر بودم، ص ۱۵۶. ۸- دین التشیع حق لامراء له: بی‌ریا دین تشیع حق است، ص ۱۵۶. [صفحه ۳۲۴]

اشتباهات دستوری

در این کتاب اشتباهات دستوری چندی آمده است. مثل: ۱- و انما انتخبه ثلاثة أو اثنین- اثنان، ص ۶۱. ۲- ان الرسول یفعل ما لا یفعله حتی الناس العادیین- العادیون، ص ۹۳. ۳- حتی یأتی بعض الناس الجهال فیختاروا الاصلح- فیختارون. ص ۱۱۵. ۴- و کان یحضر مجلسه اربعة آلاف تلمیذاً- تلمیذٍ. ص ۱۵۱. ۵- الی غیرها من بدعکم أنتم ایها السنة التابعین لعمر- التابعون. ص ۱۴۹. به موارد زیر نیز توجه فرمایید: ۱- و امره- ای امر ابوبکر خالداً- ان یقتل مالک و قومه، ص ۱۳۱. ۲- و وزعت واردها الکثیر، مئة و عشرون الف دینار ذهب، علی قول بعض التواریخ فی الناس. ص ۱۴۵. ۳- علماً بأن فدک لو بقیت؛ غصباً فدک؛ غصبا ملک فدک؛ و رد فدک علی اولاد فاطمه. صص ۱۴۴- ۱۴۵.

تصحیح اشتباه

مرتکب اشتباهی در یک آیه قرآنی شده، می‌گوید: انّا هدیناه النجدین در حالی که درست آن چنین است: و هدیناه النجدین. ص ۸۹. «وأخذوا یحیکون المؤمرات» درست آن چنین است: یحوکون.

ملکشاه: جاهل دوستدار علم

وی در توصیف ملکشاه سلجوقی می‌گوید: ملکشاه جوانی غیر متعصب و [صفحه ۳۲۵] دوستدار علم و عالمان بود، ص ۱۷. در حالی که این دوستدار علم و عالمان، از این دوستی هیچ سودی نبرد. چه همان گونه که همین کتاب مورد بحث اظهار می‌کند، ملکشاه از جاهل‌ترین مردمان به ساده‌ترین امور و بدیهیات اسلامی و تاریخی بود. گویی در یک جزیره‌ی زندگی کرده و به تازگی وارد جهان اسلامی شده و حتی از وجود طایفه‌ای به نام شیعه که نیمی از مسلمانان زیر سلطه‌ی اویند، خبر ندارد (صص ۲۵- ۲۶)، و بلکه معنای واژه شیعه را نمی‌دانست تا چه رسد به سایر قضایای تاریخی. نمی‌دانیم چرا پدرش سلطان آلب ارسلان در پرورش فرزندش و آماده ساختن وی برای منصبی که بر عهده خواهد گرفت، کوتاهی و اهمال کرده است؟ و چرا فاضل‌ترین، و داناترین، و مشهورترین، و ماهرترین عالمان و متخصصان را برای وی جمع نکرد؟ در حالی که پادشاهان و خلفا به تعلیم فرزندانشان خصوصاً آنهایی را که برای جانشینی خود در منصب اداره‌ی کشور نامزد می‌کردند، خیلی اهمیت می‌دادند.

حماقت و سبک عقلی

می‌گوید: به رغم اینکه وزیر ملکشاه به او خبر داده بود که «شیعیان تقریباً نیمی از مسلمانان هستند» [۳۴۱] می‌خواست تصمیم بگیرد که اگر شیعیان سنی نشوند، همه‌ی آنان را بکشد اما وزیرش به او گفت: قتل نیمی از مسلمانان ممکن نیست. [۳۴۲] . حماقت و سبک‌عقلی بالاتر از این وجود ندارد. پس چگونه داستانهایی درباره‌ی او نقل می‌کنند که حاکی از راستی و عدل و بصیرت و عقل او است؟! [صفحه ۳۲۶]

ترور ملکشاه و وزیرش

در این کتاب آمده: خواجه نظام‌الملک به توطئه اهل سنت به قتل رسید. پس از او ملکشاه را نیز ترور کردند. اما در تاریخ آمده: خواجه به دست غلامی دیلمی از باطنیان کشته شد. ابن‌اثیر داستانی نقل می‌کند که به موجب آن، شخص ملکشاه برای قتل وزیرش دسیسه‌چینی کرد اما او، خود در اثر بیماری درگذشت. [۳۴۳] .

پادشاه جز به وزیرش اعتماد ندارد

به رغم آنکه اجتماع‌کنندگان، بزرگان علمای اهل سنت در بغداد بودند، می‌بینیم که ملکشاه درباره‌ی همه چیز از وزیرش می‌پرسد و نظام‌الملک نیز عادت کرده که چنین پاسخ دهد: مفسران، یا مورخان، یا راویان اینگونه گفته‌اند و مانند این. پس چرا ملکشاه به بزرگان علمای اسلام اطمینان نمی‌کند و آنچه را نقل می‌کنند و بینشان متداول است، از آنان نمی‌پذیرد؟

شرکت کنندگان چه کسانی بودند؟

آنچه بر حیرت ما می‌افزاید این است که می‌بینیم به رغم آنکه در آن زمان بغداد از علمای معروف، خواه از شیعه، و خواه از اهل سنت، موج می‌زد؛ ولی این کتاب از هیچ یک از بیست دانشمند شرکت‌کننده در مناظره که به گفته‌ی خود وی بزرگان علمای فریقین در بغداد بودند، نام نمی‌برد. بلی، چهار اسم آمده که مؤلف مدعی است نام عالمان است: حسین بن علی، ملقب به سید علوی، احمد عثمان، سید جمال‌الدین، شیخ حسن قاسمی. [صفحه ۳۲۷] ما نتوانستیم به اطلاعاتی درباره‌ی صاحبان این نامها، درجات علمی، نقش و نفوذ آنان در شهرها و بندگان دست یابیم. پس چگونه مشاهیر علمای شیعه و سنی در این مناظره حساس و سرنوشت‌ساز غایب بودند یا بگو: چگونه نام هیچ‌یک از این مشاهیر اعلام نشده است؟!

یک اشکال دیگر

در این کتاب آمده: وزیر، نظام‌الملک و نیز عباسی که از طرف اهل سنت مناظره می‌کرد و همینطور عالمانی که با او بودند؛ سکوت نمودند و از پاسخ به پرسشی درباره‌ی طلحه و زبیر در قتل عثمان عقب‌نشینی کردند. مؤلف در حاشیه می‌گوید: «چه گویند؟ آیا حق می‌گویند؟ آیا شیطان اجازه می‌دهد که به حق اقرار کنند؟ آیا نفس اماره به سوء در برابر حق و واقعیت تسلیم می‌شود؟ آیا گمان می‌کنی اقرار به حق کار سهل و ساده‌ای است؟! هرگز، بسیار مشکل است. چه این کار مستلزم درهم کوبیدن عصبیت جاهلی، و مخالفت با هوای نفس است. در حالی که مردم پیر و هوای نفس و باطل هستند مگر مؤمنان، که شمارشان بس اندک است»! [۳۴۴] . می‌گوییم: خواننده گرامی را به دقت در موارد زیر دعوت می‌کنیم: ۱- مؤلف در ابتدای کتاب در وصف خواجه نظام‌الملک می‌گوید: «مردی حکیم، فاضل، زاهد، از دنیا بریده، قوی‌الاراده، دوستدار خیر و اهل آنکه همواره در جستجوی حقیقت است». [۳۴۵] . [صفحه ۳۲۸] ۲- خواجه نظام‌الملک به همه‌ی پرسشهای تقریری ملکشاه پاسخ داد. در حالی که بسیاری از این پرسشها از این سؤال بسیار عادی، خیلی بیشتر وزیر را به دشواری انداخت زیرا برخی از این پرسشها دقیقاً به خلیفه‌ی اول و دوم مربوط می‌شد. ۳- نظام‌الملک برگشت و نزد پادشاه به صحت استدلال علوی اقرار کرد. پس چون ملکشاه از علت سکوت وی در ابتدای امر پرسید، گفت: «زیرا من نمی‌پسندم که به اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله طعن زده شود». [۳۴۶] در حالی که او خود به هنگام طعن علوی در ایمان عمر، پاسخ مثبت داد و عمر نزد وی از طلحه، و عثمان خیلی بزرگتر است. [۳۴۷] .

خلافت یا امامت؟

ملاحظه می‌کنیم که این علوی در صحبت خویش از ابوبکر، عمر، و عثمان بین دو مفهوم امامت و خلافت خلط کرده و همانگونه که از امامت صحبت می‌کند، درباره‌ی خلافت نیز سخن می‌گوید: او می‌گوید: «همه مسلمانان آنان را به خلافت نپذیرفتند بلکه فقط اهل سنت آنان را به خلافت قبول کردند». [۳۴۸] . این عبارت یعنی سخن از امامت است نه خلافت. زیرا خلافت و حکومت آنان یک حادثه تاریخی است که هیچکس از شیعه و سنی نمی‌تواند آن را انکار کند. لیکن کلام و جدل در این است که آیا این حکومت مشروعیت داشت یا نه؟ همچنان که سخن درباره‌ی امامت علی علیه‌السلام است که حکومت یکی از مظاهر آن می‌باشد. پس غصب حکومت، تعدّی به علی علیه‌السلام در یکی از شئون امامت او است. [صفحه ۳۲۹]

تناقضات غیر قابل توجیه

گاهی اوقات در این کتاب تناقضاتی می‌بینیم که قابل توجیه نمی‌باشد. این تناقضات در مورد زیر است: نفاق انتخاب‌کنندگان می‌بینیم کسانی را که در شورای شش نفری به عثمان پیوستند و با او بیعت کردند، منافق [۳۴۹] توصیف می‌کند. سپس در همان صفحه از این سخنش برمی‌گردد و جمله‌ای بیان می‌کند که به عدم نفاق و بلکه به مؤمن متقی بودن آنان اشاره دارد. ملاحظه کنید: آنان «هنگامی که طغیان عثمان، و هتک حرمت اصحاب رسول خدا، و مشورت وی در امور مسلمین با کعب‌الاحبار، و توزیع اموال مسلمانان در میان بنی‌مروان را دیدند، از او روگرداندند. این سه نفر به تحریک مردم به قتل عثمان پرداختند». منظور وی از سه نفر، طلحه، سعد بن ابی‌وقاص، و عبدالرحمن بن عوف است. میل داشتیم که به اسبابی که ذکر نموده این را هم اضافه می‌کرد که آنچه انتظار داشتند که آنان را هم در خلافت شریک نماید، انجام نداد بلکه در همه چیز خویشاوندان خود را برگزید. همه می‌دانند که طلحه با علی علیه‌السلام نیز جنگید. زیرا علی علیه‌السلام به خواسته‌های طلحه پاسخ مثبت نداد. چنانکه سعد بن ابی‌وقاص هم بدین سبب در مقابل علی علیه‌السلام موضع گرفت. انتخاب‌کنندگان عثمان که بودند؟ در حالی که می‌گوید: «عثمان به حکومت نرسید مگر به وصیت عمر و [صفحه ۳۳۰] انتخاب سه تن از منافقین یعنی: طلحه و سعد بن ابی‌وقاص، و عبدالرحمان بن عوف». [۳۵۰] . می بینیم که در این سه نفر شک می‌کند و می‌گوید: «او را سه یا دو نفر از آنان انتخاب کردند». [۳۵۱] می‌دانیم که عمر به خلافت عثمان وصیت نکرد. همچنان که جمله‌ای در ابتدا گفت، جمله هماهنگ و منسجمی نیست. مگر اینکه منظورش این باشد که عمر ترکیب شورای شش نفری را به گونه‌ای انتخاب کرد که حتماً عثمان انتخاب شود. لذا آن را به مثابه وصیت به خلافت وی دانسته است. مواردی در این کتاب آمده که دقت تاریخی آن را ردّ می‌کند، از این موارد به بیان نمونه‌های زیر بسنده می‌کنیم: ۱- درباره‌ی معاویه می‌گوید: علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را «تا چهل سال ناسزا می‌گفت. ناسزاگویی آن حضرت تا هفتاد سال تداوم یافت». [۳۵۲] . در خصوص نکته اول می‌گوییم: معاویه حدود ۲۳ سال یعنی ۱۷ سال کمتر از رقمی که وی آورده، علی علیه‌السلام را علنی ناسزا می‌گفت. اما نکته‌ی دوم، باید دانست که بیش از هشتاد سال آن حضرت را ناسزا می‌گفتند در این باره به کتابهای تاریخ مراجعه کنید. ۲- می‌گوید: «ابوحنیفه، و مالک بن انس، و شافعی و احمد بن حنبل در عصر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نبودند بلکه تقریباً دویست سال پس از او آمدند». [۳۵۳] . در حالی که ابوحنیفه در سال ۸۰ به دنیا آمد و در سال ۱۵۰ مرد. مالک در سال ۹۳ متولد شد و در سال ۱۷۹ مرد. شافعی در سال ۱۵۰ به دنیا آمد و در سال ۲۰۴ از [صفحه ۳۳۱] دنیا رفت. احمد بن حنبل در سال ۱۶۴ متولد و در سال ۲۳۳ درگذشت. ۳- می‌گوید: «عمر، ابوهریره را به خاطر دروغ بستن بر رسول خدا، از نقل حدیث منع کرد لیکن علما به احادیث دروغ او عمل می‌کنند». [۳۵۴] . روشن است که سیاست خلیفه‌ی دوم اقتضا می‌کرد که از نقل حدیث پیغمبر صلی اللّه علیه و آله جلوگیری کند. ابوهریره را به همین علت زد. زیرا چنانکه خودش تصریح کرده خیلی از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله حدیث نقل می‌کرد. نه اینکه به خاطر دروغ بستن وی بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله چنانکه این مستدل گمان می‌برد. ۴- جمع قرآن: در این کتاب آمده: «علوی گفت: از بدعتهای شما اهل سنت این است که قرآن را قبول ندارید. دلیل این مطلب اینکه شما می‌گویید: قرآن را عثمان جمع کرد. آیا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به آنچه عثمان انجام داد، جاهل بود»؟! [۳۵۵] . سپس به این گفتار خود ادامه می‌دهد. هدف وی ابطال جمع‌آوری قرآن توسط عثمان، و اثبات جمع و تدوین آن در عهد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است. می‌گوییم: ۱- واضح است که جمع‌آوری قرآن توسط عثمان به معنی قبول نداشتن قرآن نیست. بنابراین برای اثبات جمله‌ی دوم، استدلال به جمله‌ی اول نابجاست. ۲- عثمان قرآن را جمع نکرد بلکه او مردم را بر یک قرائت گرد آورد. این هنگامی بود که حذیفهٔ بن یمان به او گفت که از اختلاف قرائت مردم می‌ترسد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز او را در این کار- جمع مردم بر یک قرائت- تأیید فرمود و طبق روایتی گفت: اگر من حاکم بودم، همین کار او را می‌کردم [۳۵۶] . [صفحه

۳۳۲] شاید منظور این استدلال‌کننده این باشد که قرآن در عهد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله جمع‌آوری شد اما در عهد خلیفه‌ی اول و دوم مصحف رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را رد کردند. زیرا متضمن تنزیل، و تأویل و اسباب نزول و تفسیر و دیگر مطالبی بود که می‌توانست بسیاری از افراد مورد حمایت حکام را با مشکل روبرو کند. در حالی که حکومت نمی‌خواست آنان در تنگنا قرار بگیرند یا حقایق مربوط به آنان در میان مردم شایع شود. لذا آیات قرآن را در یک مصحف جمع کردند و تفسیر و تأویل و شأن نزول را چنانکه معلوم است از آن برداشتند. شیوه‌ی استدلال در مواردی هرچند معظم استدلالهای کتاب، خوب و صحیح است اما مواردی وجود دارد که استدلال درست نیست. در حالی که می‌توانست با استفاده از عناصر دقیق‌تر و مؤثرتر، آن را از مرتبه‌ای بالا- از قوت و صحت برخوردار سازد. مواردی که ما ضعف استدلال آن را ملاحظه کرده‌ایم به قرار زیر است: ۱- سب و لعن در مواردی بین سب و لعن خلط شده است، آنجا که ادعا کرده که سب صحابی منحرف جایز است اما به چیزی استدلال کرده که جواز لعن را اثبات می‌کند نه سبّ را. [۳۵۷] . روشن است که امام علی علیه‌السلام در صفین، یاران خود را از سب معاویه و یارانش نهی کرد و از آنان درخواست فرمود که به جای ناسزاگویی، اعمال سپاه شام را توصیف کنند. [صفحه ۳۳۳] امام صادق علیه‌السلام نیز یارانش را فرمود که خود را از ناسزاگویی پیراسته سازند و بپرهیزند از اینکه قومی ناسزاگو باشند، تا گفته شود: خداوند جعفر را رحمت کند که اصحابش را چه نیکو تربیت کرد. اما لعن که معنای آن نفرین شخص است تا خداوند او را از رحمت خویش دور سازد؛ چیزی دیگری است و خداوند گروههای زیادی را در قرآن لعن فرموده است. همچنان که از لعن کردن مؤمنان برخی گروهها را اظهار خشنودی کرده است؛ آنجا که فرمود: اولئک یلعنهم اللّه و یلعنهم اللاعنون. شاید علت آن باشد که لعن متضمن اعلان برائت و محکوم کردن انحرافی است که برگزیده‌اند و هر رفتار عدوانی یا عمل جنایتکارانه‌ای که مرتکب شده‌اند. بنابراین هدف از لعن، کاستن ارزش شخص نیست. اما در سبّ این چنین است. ۲- شک پیغمبر در نبوت خود می‌گوید: «اهل سنت می‌گویند: رسول خدا در نبوت خود شک داشت». سپس به روایت آنان از حضرت استدلال می‌کند که گفت: «هیچگاه جبرئیل در آمدن به نزد من کندی نکرد مگر اینکه گمان بردم بر پسر خطاب نازل شده است». استدلال‌کننده می‌توانست به آنچه بیان کرده، آیه قرآنی دالّ بر خاتمیت رسالت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، و حدیث صریح منقول از حضرت را که فرمود: پس از من پیغمبری نیست؛ بیفزاید ای کاش بدان استدلال می‌کرد. چه بدون آن می‌توان به استدلال وی پاسخ داد که مانعی از بودن دو پیغمبر با هم نیست. چنانکه موسی و هارون، و برخی دیگر از پیغمبران با هم بوده‌اند. [صفحه ۳۳۴] ۳- اهل سنت و تحریف قرآن می‌گوید: «اما اهل سنت می‌گویند: قرآن دچار فزونی و کاستی شده است». [۳۵۸] . «بلکه مشهور نزد اهل سنت این است که قائل به تحریف قرآن هستید. عباسی گفت: این یک دروغ صریح است. علوی گفت: مگر در کتابهایتان روایت نکرده‌اید که آیاتی درباره‌ی غرانیق نازل شد. سپس این آیات نسخ و از قرآن حذف گردید»؟ [۳۵۹] . می‌گوییم: ۱- امت مسلمان بر عدم فزونی در قرآن کریم اجماع دارند. ۲- نسبت دادن عقیده به فزونی و کاستی به اهل سنت یا به مشهور نزد آنان به عنوان یک طائفه، نیز دقیق نیست. اگر می‌گفت: روایاتی در صحاح سته و کتب معتبر اهل سنت آمده که اگر به مضمون آن ملتزم شوند به عقیده‌ی به تحریف منتهی می‌شود، در حالی که ادله‌ی قاطع و براهین ساطع بر عدم وقوع آن دلالت دارد؛ صحیح و بسیار متین بود. ۳- بسیاری از علمای اهل سنت، روایتی را که از مدح غرانیق: بتهای جاهلی، سخن می‌گوید، رد کرده‌اند. البته از ظاهر کلام بخاری بدست می‌آید که از پذیرش آن ابایی ندارد. ۴- در حدیث غرانیق نیامده که عبارت: «تلک الغرانیق العلی و انّ شفاعتهنّ لترتجی» آیه‌ی قرآنی است، و نه در این روایت آمده و نه در روایت دیگری که کسی [صفحه ۳۳۵] مدعی باشد: این عبارت در قرآن بوده سپس نسخ و آنگاه حذف شده است!! بلکه روایت دروغین مدعی است که شیطان این عبارت را به زبان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله القا کرد. سپس جبرئیل آمد و او را از حقیقت حال باخبر کرد. ۴- عبس و تولی درباره‌ی آیه‌ی: عبس و تولی می‌گوید: «احادیث وارده از اهل‌بیت پیغمبر که قرآن در خانه‌های آنان فرود آمده، می‌گوید: این آیه درباره‌ی عثمان بن عفان نازل شده است». [۳۶۰] . این سخن دقیقی نیست. روایت را

قمی در تفسیر خود و طبرسی در مجمع‌البیان آورده‌اند. بنابراین احادیثی (به صیغه‌ی جمع) وجود ندارد، روایت طبرسی از امام صادق علیه‌السلام به نام عثمان تصریح نکرده بلکه می‌گوید: این آیه درباره‌ی مردی از بنی‌امیه فرود آمد. وصف این روایت به صحت که ظاهراً به لحاظ سند صحیح است، تساهل در تعبیر است. البته یادآور می‌شویم که نبود سندی که براساس مصطلح معروف، به صحت متصف باشد بدان معنی نیست که مضمون روایت باطل و دروغ است. به هر حال، این موضوع را برادر، شیخ رضوان شراره در کتاب جداگانه‌ای تحت نام: «عَبَس و تولی فی من نزلت» تحقیق کرده است بدانجا مراجعه کنید. ۵- ایمان خلفای سه‌گانه نویسنده کتاب گمان برده که: «شیعه معتقد است: سه خلیفه‌ی اول هرچند به زبان و در ظاهر اظهار مسلمانی کردند اما در حقیقت ایمان قلبی و باطنی نداشتند». [صفحه ۳۳۶] سپس برپایه‌ی همین ایمان ظاهری صحیح می‌داند که «پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله داماد آنان باشد، و آنان داماد پیغمبر». [۳۶۱] . ما بر این سخن چند ایراد داریم: ۱- شیعه- به عنوان یک طایفه- این عقیده را در کتابهای اعتقادی خود ثبت نکرده‌اند و در پی‌ریزی مبانی عقیدتی و تبلور مفردات آن، توقف ننموده‌اند. ۲- دامادی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله مستند به ایمان دخترانشان بود و ارتباطی به ایمان بلکه اسلام پدر دختر نداشت. زیرا در ازدواج مسلمانان و حتی پیغمبر با دختر مرد غیر مسلمان اشکالی وجود ندارد. پس چگونه است دختر کسی که اظهار اسلام و ایمان کرده است!؟ ۳- ثابت نشده که عثمان داماد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله باشد. ما ثابت کرده‌ایم که عثمان با دو دختری ازدواج کرد که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله آنان را بزرگ کرده بود نه با دختر خودش. [۳۶۲] . ۶- خیانت ابوبکر چگونه ثابت می‌شود. در این کتاب بر خیانت ابوبکر به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله ابتدا به این آیه استدلال شده: (لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم). سپس به لعن پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله کسانی را که از پیوستن به سپاه اسامه تخلّف کردند و ابوبکر یکی از تخلف‌کنندگان بود. [۳۶۳] . این استدلال موفق نیست. زیرا آیه‌ی مبارکه ربطی به خیانت آنان به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله ندارد. بلی بر عدم ایمان کسانی دلالت دارد که به حکم آن حضرت راضی نمی‌شوند. آنان اظهار قبولی می‌کنند اما هنگامی که به خلوت می‌روند به حکم او [صفحه ۳۳۷] ایراد و عیب می‌گیرند. همچنان که لعن پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله متخلفان را، نه بر خیانت بلکه بر عصیان و مخالفت آنان با فرمان حضرت، و نیز عدم ایمان فرد دلالت دارد. ممکن است مقصود استدلال‌کننده این باشد که هنگامی که حکم پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله را رد کردند و از فرمان او سرپیچی نمودند، این کار را به صورت علنی و آشکار انجام ندادند بلکه به صورت خائنانه و با نوعی پیچیدگی و گریز زیرکانه و اظهار خلافت واقع بدست می‌آید که ایمان، اطاعت و علاقه‌ی شدیدی که در بستر بیماری حضرت نسبت به او اظهار می‌داشتند، حقیقی نبوده است. ۷- شک عمر در نبوت با استدلال به سخن عمر در حدیبیه که گفت: «مثل امروز هیچگاه، در نبوت محمد شک نکردم». بیان کرده که او همواره در پیغمبری حضرت شک داشته است. [۳۶۴] . می‌گوییم: این سخن عمر، دلالت ندارد که او همواره در نبوت پیغمبر ما شک داشته است بلکه دلالت دارد که خیلی در این باره شک می‌کرد و بارها چنان شکی به او دست داده اما شک وی در حدیبیه از همه‌ی شکهایش عمیق‌تر و شدیدتر بود. ۸- امت من بر خطا اجماع نمی‌کنند، و قتل عثمان وی در صحت قتل عثمان بن عفان به روایت منقول از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله استدلال کرده که می‌گوید: امت من بر خطا اجماع نمی‌کنند. وی همین را دلیل بر عدم ایمان او [صفحه ۳۳۸] می‌داند. [۳۶۵] . نیاز به گفتن ندارد که اجماع بر قتل کسی که مرتکب جرمی شده که کیفر آن قتل است، به معنی اجماع بر سلب صفت ایمان از مقتول نیست. زیرا ایمان چیزی است و ارتکاب جرایم موجب قتل چیزی دیگر که ممکن است با هم جمع شوند یا نه. این حدیث شریف بر استحقاق عثمان به مجازات دلالت دارد، نه بر اجماع آنان بر عدم ایمان وی. عدم ایمان وی به دلایل دیگری ثابت می‌شود که باید گرد آورد و در آن به دقت اندیشید. به علاوه علی، و بسیاری از همگامان او در قتل عثمان شرکت نداشتند. این مسأله معروف و مشهور است و همانگونه که از امام علی علیه‌السلام روایت شده قتل عثمان نه او را شاد کرد و نه اندوهگین. ۹- حدیث عشره‌ی مبشره علوی حدیث عشره مبشره را باطل دانسته و در این باره به چند دلیل استدلال کرده است: ۱- طلحه پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله را اذیت کرد. آنگاه که گفت پس

از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله با همسرش ازدواج خواهد کرد. پس نازل شد: (و ما کان أن تؤذوا رسول‌اللّه. و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابداً). [۳۶۶] . ۲- طلحه و زبیر در قتل عثمان خیلی سعی کردند. در حالی که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: قاتل و مقتول در آتش‌اند. [۳۶۷] . [صفحه ۳۳۹] می‌گوییم: ما او را در آنچه درباره‌ی نزول آیه‌ی قرآن درباره‌ی طلحه، و اذیت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله گفت، تأیید می‌کنیم. اما ادعای برخی را که می‌گویند: طلحه پس از آن جریان توبه کرد و عمل صالح انجام داد، سپس حدیث عشره‌ی مبشره به بهشت مطلح شد، ردّ می‌کنیم، زیرا اثبات توبه طلحه خیلی مشکل است. همچنان که بشارت وی به بهشت با خروج بر امام زمانش علی علیه‌السلام پس از آن منافات دارد. چه می‌دانیم که کسی که بر امام زمان خود خروج کند، در آتش است. و همچنین حدیث مذکور با نقض بیعت وی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام تصادم دارد. بلی، ما اگر چه آن را تأیید می‌کنیم لکن می‌گوییم: استدلال به حدیث قاتل و مقتول در آتش‌اند، در هر موردی صحیح نیست. بنابراین در مورد خروج طلحه بر امام زمانش که امامتش از سوی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله منصوص است، صحیح نیست. اما خروج طلحه بر عثمان، ادعا می‌شود که قابل توجیه است. زیرا خلافت عثمان مستند به صحت خلافت عمر، و صحت خلافت وی مستند به خلافت ابوبکر است که نامشروع می‌باشد. زیرا خلافت او به معنی ابطال تدبیر الهی قاطعی است که امامت و خلافت علی علیه‌السلام را مقرر فرموده است. پس خروج وی بر عثمان یک حکم دارد و خروج وی بر علی که امامت و خلافت او منصوص است، حکمی دیگر. ۱۰- متعه برای رسیدن به مال گفته‌ی او را در این باب خیلی غریب می‌دانیم که می‌گوید: «مگر نه این است که زنان با متعه به مقداری مال برای مصرف خود و فرزندان یتیمشان دست می‌یابند». [۳۶۸] . [صفحه ۳۴۰] از این سخن این تو هم پیش می‌آید که تشریع متعه برای رسیدن به مال و معامله نوامیس مردم است. در حالی که این امر نامعقول و غیر قابل قبول است. زیرا مهریه در متعه همانند مهریه ازدواج دائم است. متعه همانند ازدواج دائم اهداف بلند و توجیهات واقعگرایانه‌ای دارد. زیرا یک راه‌حل شرعی و بهداشتی برای معضلاتی است که انسان با آن مواجه است. در این باره کتاب ما: «الزواج المؤقت فی الاسلام» مراجعه کنید. ۱۱- مرا رها کنید که بهترین شما نیستم می‌گوید: «علی علیه‌السلام از همگان بی‌نیاز بود. در حالی که دیگران به او محتاج بودند. مگر ابوبکر نگفت: مرا رها کنید که در میان شما، خوب نیستم در حالی که علی در میان شماست». [۳۶۹] . آنچه در اینجا نظرمان را جلب می‌کند، این است: ۱- نص متداول نو معروف این است: اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم. مرا رها کنید که بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شماست. این جمله مفید معنایی است که با معنای این جمله که وی آورده متفاوت است: لقیلونی لست بخیرٍ فیکم. ۲- گفته ابوبکر: مرا رها کنید... ربطی به نیاز و استغنای از علی علیه‌السلام ندارد. زیرا ممکن است داناترین دانشمندان، بهترین مردم نباشد. زیرا بهترین بودن یک چیز است و نیازمندی و بی‌نیازی چیزی دیگر. [صفحه ۳۴۱]

متون و آثار

اشاره

فصل اول- مظلومیت زهرا علیهاالسلام در شعر شاعران عرب فصل دوم- مظلومیت زهرا علیهاالسلام در احادیث معصومین علیهم‌السلام فصل سوم- مظلومیت زهرا علیهاالسلام در احتجاجات مذهبی فصل چهارم- محسن در متون و آثار فصل پنجم- حادثه در سخنان محدثان و مورخان [صفحه ۳۴۳]

پیشگفتار

وقت آن رسیده که بخشی از متون و آثار را که کتابهای تاریخی و حدیثی از آن پر است، و دلایل فراوانی بر تهاجم حاکمان پس

از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، به خانه زهرا علیهاالسلام و هتک حرمت دختر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، و زدن و اذیت او دارد، تقدیم خوانندگان کنیم. ظاهراً این اقدامات ناشایست در حق فاطمه علیهاالسلام با تکرار تهاجم حاکمان بر اهل‌بیت علیهم‌السلام تکرار شده و در نتیجه محسن در شکم مادر کشته شد و فاطمه به فوز شهادت نایل آمد. نیازی نمی‌بینم که نقاط زیر را مورد تأکید قرار دهم: ۱- این قضیه را نمی‌توان به طور کامل و فراگیر استقصا کرد. بنابراین باید به اندازه‌ای که افراد منصف در ثبوت واقعه تردید نکنند، بسنده نماییم. چه شمار کتابهای حدیثی و تاریخی به هزاران عنوان می‌رسد و در وسع و توان ما نیست که همه‌ی این منابع را بررسی کنیم. ۲- حتی کسانی که به تصفیه و پاکسازی میراث اسلام از شوائب پرداخته‌اند و معتقدند که برخی از مسائل به ناحق به پیکره‌ی معارف و علوم و میراث اسلام چسبیده، این حادثه را یکی از این شوائب ندانسته‌اند. یکی از آنان علامه‌ی متبحر سید محسن امین عاملی است که به تعبیر خویش با تکیه بر منابع و مصادر موثّق به تهذیب مجالس عزاداری پرداخته است. او که کتاب «سلیم بن قیس» را یکی از همین [صفحه ۳۴۴] منابع موثّق می‌داند، این حوادث را ذکر و تأیید کرده و اشعاری درباره‌ی آن سروده است. او می‌گوید: «وقتی المجالس السنیه را تألیف کردیم، بحمدا... آن را از شوائب پیراستیم و پوسته را از مغز و خطا را از صواب... جدا کردیم». [۳۷۰] . «وقتی لواعج الاشجان را نوشتیم، متنی برای خواندن مقتل شد، و مداحان المجالس السنیه را متن مدّاحی خود قرار دادند. احادیث، خالص و از عیوب پیراسته شد». [۳۷۱] . لیکن ماجرای زهرا علیهاالسلام در بیشتر کتابهای واجد شرایط مورد نظر علامه‌ی امین عاملی در تألیف و تهذیب المجالس السنیه آمده است. این بدان معنی است که علامه‌ی امین آن را قبول دارد، و قابل مناقشه نمی‌داند. ۳- در بخش متون و آثار چند فصل آورده‌ایم که می‌بایست برخی را با هم پیوست کرد. ملاحظه فرمایید: الف: در فصل اوّل بخش شایسته‌ای از سروده‌های شاعران را آورده‌ایم. ب: در فصل دوّم حدود چهل روایت صحیح و معتبر آورده‌ایم که از مصائب زهرا علیهاالسلام پس از وفات پدرش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سخن می‌گوید. ج: در فصل سوم، متون فراوانی ذکر شده که از محسن سخن می‌گوید. د: در فصل چهارم احتجاجات مذهبی علماء کلام در دوره‌های مختلف به این حادثه را آورده‌ایم. ه: در فصل پنجم با عنوان: حادثه در سخنان محدّثان و مورّخان، نیز دهها متن آورده‌ایم که بر آزار و اذیّت زهرا علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله تأکید کرده‌اند. [صفحه ۳۴۵] هرگاه این متون را به هم ضمیمه کنیم. بخش بزرگی از متون و آثار خواهیم داشت که هرگز ممکن نیست همه‌ی آنها دروغ و ساختگی باشد و این یعنی: تواتر. اگر بخواهیم خود را قانع کنیم که این متون با این کثرت فراوان، بیهوده و باطل است، در این صورت هرگز نخواهیم توانست به هیچ حقیقت دینی یا تاریخی دیگری قانع شویم یا بهتر بگویم: خود را از قانع شدن در مورد بسیاری از این حقایق در موضع عجز و ناتوانی خواهیم دید. ۴- گاهی نوعی شباهت بین برخی از متون دیده می‌شود که ممکن است این ابهام را پیش آورد که نویسنده، کتاب را بازنویسی نکرده است. لیکن واقعیت این است که به منظور التفات به وجود اختلاف یا خصوصیت جدیدی در روایت یا کسی که روایت از او نقل شده، کتاب را بازنویسی کرده‌ایم. چنانکه ملاحظه خواهید کرد این شباهت در موارد اندکی صورت گرفته که از شمار انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند. ۵- شمار بسیار اندکی از متونی را که برخی از مؤلفان متأخر بیان کرده‌اند، در کتاب آورده‌ایم. زیرا خصوصیاتی در این متون دیدیم که موفق نشدیم در کتابهای متقدّمین در پی آن بگردیم. خواننده‌ی ارجمند این را نیز ملاحظه خواهد فرمود. ۶- در پایان متذکّر می‌شویم: اگر کسی گاهی اوقات در فتاوای خود به خبر واحد ممدوح یا موثّق یا ضعیف استناد می‌کند، و از نظرش خبر واحد، مقتضی کذب ندارد، و از مردم در همه‌ی اقطار جهان می‌خواهد که طبق فتوای او عمل کنند، آیا معقول است که ثبوت مضمون این بخش عظیم از نصوص و متون را که می‌توان قرائن فراوانی در تأکید مضمون و تقویت یقین به صدور آن پیدا کرد؛ رد یا در آن تشکیک نماید؟! به هر حال، آنچه که در این بخش می‌آید را به آنچه گذشت، ضمیمه می‌کنیم [صفحه ۳۴۶] و از خواننده ارجمند عذر می‌خواهیم که به همین اندازه بسنده کرده‌ایم. هرکس می‌تواند متون و آثار مفید بیشتری در این باره در کتابها بیابد و به صحّت این حادثه ناگوار یقین پیدا کند. آری، تجربه بهترین و رساترین دلیل است. پس به مطالبی که

در پی می‌آید، توجه فرمایید. ما از خداوند استمداد می‌طلبیم و بر او توکّل می‌کنیم. [صفحه ۳۴۷]

مظلومیت زهرا در شعر شاعران عرب

اشاره

شعر یک سند تاریخی سید حمیری عبداللّه بن عمار برقی قاضی نعمان مهیار دیلمی عدی بن مقرّب احسایی شیخ علی خلیعی حلّی علاءالدین حلّی مغامس حلّی مفلح صیمری حرّ عاملی صالح فتونی عاملی سید حیدر حلّی سید باقر هندی علامه سید محمد قزوینی حافظ ابراهیم شاعر نیل محقق اصفهانی کاشف‌الغطاء [صفحه ۳۴۹]

شعر یک سند تاریخی

اشاره

می‌بینیم که از نخستین قرنهای اسلامی شاعران، ظلم و ستم و مظلومیت و زدن زهرا علیهاالسلام و سقط محسن را در سرودهای خود آورده‌اند و آن را دلیل انتقادات خویش از عاملان و همدستان این جنایات قرار داده‌اند. برخی از این شاعران، یا معاصر امامان معصوم علیهم‌السلام بوده‌اند یا در دوره‌ای نزدیک به عصر ائمه علیهم‌السلام زندگی کرده‌اند. و این یک سند تاریخی قوی و بلکه در تأکید و ثبوت مضمون خود از روایات ناقلان، محدّثان و مورّخان قویتر است. ما در اینجا گزیده‌ای از سروده‌های شاعران در قرون متمادی تا امروز را می‌آوریم:

سید حمیری (و ۱۷۳ ق)

سید حمیری رحمه‌اللّه معاصر امام صادق و کاظم علیهماالسلام می‌گوید: ضربت و اهتضمت من حقها و أذیقت بعده طعم السلع قطع اللّه یدی ضاربها و ید الراضی بذاک المتبع لا عفا اللّه له عنه، و لا کفّ عنه هول یوم المطلع [۳۷۲] . فاطمه را زدند و او را از حقش محروم کردند. آنگاه طعم زخم و جراحت را نیز چشید. خداوند دست کسی که او را زد و هم دست آن که بدان راضی شد، قطع [صفحه ۳۵۰] نماید، و در روز قیامت نه از او درگذرد و نه هول و وحشت قیامت را از او بدارد.

عبداللّه بن عمار برقی (و ۲۴۵ ق)

و کلّا النار من بیت و من حطب والمضرمان لمن فیه یسبان و لیس فی البیت إلّا کل طاهرة من النساء و صدّیق، و سبطان [۳۷۳] . از خانه او هیزم آتشی را شعله‌ور ساختند و خانه را به روی ساکنانش آتش زدند و آنان را به باد ناسزا گرفتند. در خانه کسی نبود مگر پاکیزه‌ی زنان- فاطمه علیهاالسلام- و صدّیق- علی علیه‌السلام- و سبط پیغمبر صلی اللّه علیه و آله- حسن و حسین علیهماالسلام.

قاضی نعمان (و ۳۶۳ ق)

قاضی نعمان اسماعیلی مذهب، ارجوزه‌ای جامع در عقاید دارد که وقایع و اتّفاقات پس از رحلت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را در آن آورده است. او می‌گوید: فبایعاه جهرة و قالا- بل أنت خیر من نراه حالا- وقام منهم أهل قتلی بدر و غیرها و أهل حقد الأسر فبایعوا، و هم رؤوس قومهم فبایع الناس له من یومهم إلّا قلیلاً منهم قد علموا ما کان من نبیّهم فاعتصموا و قصدوا إمامهم علیا فقال:

لستم فاعلین شیّاً قالوا: بلی نفعل، قال: انطلقوا من فورکم هذا إذن فحلّقوا رؤوسکم کلکم لتعرفوا من بینهم بذلکم و انصرفوا إلیّ کیما أنصب القتالا- حتی یکون ربنا تعالی یحکم فینا بیننا بحکمه ففشلوا لما رأوا من عزمه [صفحه ۳۵۱] و لم یکن یأتیه إلا- سبعهٔ و استحسن الباقون أخذ البیعهٔ و کنت قد سمیّتهم فقالا لست أری علیکم قتالا لأنکم فی قلهٔ قلیلهٔ لیس لکم بجمعهم من حیلهٔ فجلسوا إلیه حتی ینظروا ماذا یری فی أمرهم و یأمر فجاءهم عمر فی جماعهٔ إذ لم یروا لمن أقام طاعهٔ حتی أتوا باب البتول فاطمهٔ و هی لهم قالیهٔ مصارمهٔ فوقفت عن دونه تعذلهم فکسر الباب لهم أوّلهم فاقتحموا حجابها فعوّلت فضربوها بینهم فأسقطت فسمع القول بذاک فابتدر إلیهم الزبیر، قالوا، فعثر فبدر السیف إلیهم فکسر و أطبقوا علی الزبیر فأسر فخرج الوصی فی باقیهم إذ لم یروا دفاعهم ینجیهم فاکتنفوهم و مضوا فی ضیق حتی أتوا بهم الی عتیق ... یا حسرهٔ من ذلک فی فؤادی کالنار یذکی حرها اعتقادی و قتلهم فاطمهٔ الزهرا أضرم حر النار فی أحشائی لاـن فی المشهور عند الناس بأنها ماتت من النفاس و أمرت أن یدفنوها لیلاً و أن یعمّی قبرها لکی لا یحضرها منهم سوی ابن عمها و رهطه ثم مضت بغمها صلی علیها ربها من ماضیهٔ و هی عن الامهٔ غیر راضیهٔ فبایعوا کرهاً له تقیهٔ واللّه قد رخّص للبریهٔ لأنه الرؤوف بالعباد فی الکفر للکره بلا اعتقاد ... و قد روی فی ذاک فیما ثبتا بأنه قال له لما أتی: بایع: فقال إن أنا لم افعل قال: إذن آمرهم أن تقتل [صفحه ۳۵۲] فاشهد اللّه علی استضعافه و بایع الغاصب فی خلافه خوفاً من القتل، و بایع النفر له علی الکره لخوف من حضر فإن یکونوا استضعفوا الامینا فقبله ما استضعفت هارونا امهٔ موسی اذا ارادوا قتله فقد ارادت قتل ذاک قبله و سلکوا سبیلها فی الفعل فی الاوصیاء مثل حذو النعل بالنعل والقذهٔ إذ تمثلوا کمثل ما قال النبی المرسل [۳۷۴] . آندو با او بیعت کردند و گفتند: تو از نظر ما، در حال حاضر بهترین فرد برای خلافت هستی. کسان کشته‌های بدر و دیگر غزوه‌ها و کینه‌توزان که اسارت (آنان که کینه‌ی اسارت در جنگهای پیامبر را در دل داشتند) سران قوم خود بودند بیعت کردند پس مردم نیز با او بیعت کردند مگر عده‌ای اندک که به آنچه از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله می‌دانستند، تمسّک جستند و به سراغ امام خود، علی علیه‌السلام رفتند. علی علیه‌السلام گفت: شما هیچ کار نمی‌توانید بکنید. گفتند: چرا، کاری از عهده‌مان ساخته است. فرمود: پس همین الان بپا خیزید و سرهایتان را بتراشید تا بدان از دیگران بازشناخته شوید. آنگاه نزد من بیایید که می‌خواهیم جنگی بپا کنم تا خداوند متعال بین ما حکم کند. چون عزم و اراده‌ی علی علیه‌السلام را دیدند، سست شدند و جز آن هفت نفر، کسی نزد او نیامد. سایر افراد بیعت با ابوبکر را نیکو شمردند. پیش‌تر آن هفت نفر را نام بردم. علی علیه‌السلام به آنان گفت: جنگ را بر شما واجب نمی‌بینم (نمی‌دانم). زیرا آن اندازه اندک هستید که در مقابل جمع آنان، کاری از شما برنمی‌آید. پس نزد علی علیه‌السلام نشستند تا ببینند درباره‌شان چه نظری دارد و چه دستوری می‌دهد. عمر همراه عده‌ای به سراغ اینان آمد. چه حاضر نشدند از خلیفه اطاعت کنند. عمر و همراهان آمدند تا به در خانه‌ی فاطمه رسیدند. فاطمه علیهاالسلام که از آنان بریده بود، پشت در ایستاد [صفحه ۳۵۳] تا آنان را بازدارد اما سرگروهشان در را شکست. مهاجمان وارد خانه فاطمه شدند. فاطمه فریاد برآورد، پس او را چنان زدند که بچه‌اش را سقط کرد. زبیر که صدا را شنید، به سویشان بیرون آمد. گفتند: پایش لغزید و شمشیرش از دستش افتاد. شمشیر را برداشتند و شکستند، آنگاه ریختند و زبیر را اسیر کردند. وصی پیغمبر، همراه باقی مانده‌ی یارانش بیرون آمد. چه دفاع را بی‌فایده دید. مهاجمان آنان را محاصره کردند و با فشار به نزد ابوبکر بردند... از این وقایع، حسرتی در دلم فتاده که همچون آتش، مغزم را می‌سوزاند. قتل فاطمه زهرا علیهاالسلام توسط آنان آتش به جانم زده است. زیرا نزد مردم مشهور است که فاطمه علیهاالسلام در اثر نفاس مرد و فرمان داد که شب هنگام دفن شود و قبرش مخفی بماند تا کسی جز پسرعمویش علی و یارانش بر جنازه‌ی زهرا علیهاالسلام حاضر نشود. فاطمه علیهاالسلام با همین اندوه از دنیا رفت. خدایش بر او درود فرستاد اما او از امت ناخشنود بود. علی و یارانش تقیه کرده و به اکراه بیعت کردند. خداوند رؤوف و مهربان به بندگانش اجازه داده که بدون اعتقاد، آنجا که مجبور باشند، ظاهراً کفر پیشه کنند... در روایات ثابت آمده که چون علی علیه‌السلام را نزد او آوردند، گفت: بیعت کن. علی فرمود: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفت: دستور می‌دهم که تو را بکشند. علی علیه‌السلام خداوند را گواه گرفت که چگونه در ضعف قرار گرفته

است و در ترس از کشته شدن، با غاصب خلافت بیعت کرد. یارانش نیز به اکراه و ترس از حاضران، با ابوبکر بیعت کردند. اگر علی علیه‌السلام را ضعیف شمردند، باید دانست که پیش از او، امت موسی نیز هارون را ضعیف شمردند و در صدد برآمدند که علی علیه‌السلام را بکشند، پیش از او، قوم موسی می‌خواستند هارون را بکشند. اینان نیز در عمل همان راه امت موسی را در برخورد با اوصیا در پیش گرفتند و همانگونه که پیامبر مرسل فرمود، قدم در جای پای آنان گذاشتند... [صفحه ۳۵۴]

مهیار دیلمی (و ۴۲۸ ق)

شاعر بلندآوازه، مهیار دیلمی رحمه‌اللّه در قصیده‌ای گفته است: کیف لم تقطع ید مدّ إلیک ابن‌صهاک فرحوا یوم أهانوک بما ساء أباک [۳۷۵] . چگونه دستی که پسر صهاک به روی تو بلند کرد، قطع نشد؟ روزی که به تو اهانت و بدرفتاری کردند، و موجبات رنجش پدرت را فراهم ساختند، شادمان و مسرور شدند.

علی بن مقرب احسایی (و ۶۲۹ ق) از ادیبان و سخن سرایان معروف

یا لیت شعری فمن أنوح منهم و من له ینهلُّ فیض أدمعی أللوصی حین فی محرابه عمّم بالسیف و لما یرکع أم للبتول فاطم إذ منعت عن إرثها الحق بأمر مجمع و قول من قال لها یا هذه لقد طلبت باطلاً فارتدعی أبوک قد قال بأعلی صوته مصرّحاً فی مجمع فمجمع نحن جمیع الانبیاء لانری أبناءنا لإرثنا من موضع و ما ترکناه یکون مغنماً فارضی بما قال أبوک و اسمعی قالت فهاتوا نحلتی من والدی خیر الانام الشافع المشفّع قالوا فهل عندک من بیّنهٔ نسمع معناها جمیعاً و نعی فقالت ابنای و بعلی حیدر أبوهما أبصر به و أسمع فأبطلوا إشهادهم و لم یکن نص الکتاب عندهم بمقنع [صفحه ۳۵۵] و لم تزل مهضومهٔ مظلومهٔ بردّ دعواها و رضّ الاضلع أم للذی أودت به جعدتهم یومئذ بکأس سمّ منقع [۳۷۶] . ای کاش می‌دانستم که برای کدامیک نوحه‌سرایی کنم و در غم چه کسی اشک دیدگانم را روان سازم: آیا برای وصی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله که در محرابش، پیش از آن که به رکوع رود، شمشیر بر فرق سرش فرود آمد یا برای بتول- فاطمه- که به فرمان آنان از ارثش- که حق مسلم او بود- محروم شد؛ و سخن کسی که به او گفت: ای زن! ادعای باطلی کرده‌ای، برگرد. پدرت با صدای بلند و در میان گروه، گروه اعلام کرد که ما گروه پیامبران برای فرزندان من ارث نمی‌گذاریم. آنچه از ما می‌ماند، غنیمت است (برای تمام مسلمین) است. پس آنچه پدرت گفته بشنو و بدان راضی باش. فاطمه گفت: پس نحله‌ی پدرم، بهترین بندگان خدا، شفیعی که شفاعت او پذیرفته است، را به من بدهید. گفتند: آیا بیّنه‌ای داری که بشنویم و مورد پذیرش ما باشد؟ گفت: دو فرزندم و شوهرم حیدر- علی- در این باره بهترین گواهان هستند. گواهی آنان را نپذیرفتند. نص کتاب هم آنان را قانع نکرد. فاطمه همواره از ردّ خواسته‌اش و پهلوی شکسته‌اش رنجور و شکسته، مظلوم و ستمدیده بود. یا برای او- حسن علیه‌السلام- که جعده کاسه‌ای سم به او خورانید.

شیخ علی بن عبدالعزیز خلیعی حلی (و ۷۵۰ ق)

یا ربّ نوزعت میراث والدها مثلی و من طولبت باحقد و الإحن و من تری جرّعت فی ولده اغصص کابن مرجانهٔ الملعون جرّعنی و من تری کذبت قبلی و قد علموا أنّ الاله من الارجاس طهّرنی [صفحه ۳۵۶] و هل لبنت نبیّ أضرمت شعل کما أطیف به بیتی لیحرقنی [۳۷۷] . پروردگارا! کیست که همچون من ارث پدرش از او گرفته شود و اینگونه مورد حقد و کینه قرار گیرد؟ و چه کسی غصه‌ی پسرش را خورده آنگاه که فرزند مرجانه ملعون غصه بخورد من داد. و چه کسی را دیده‌ای که پیش از من تکذیب شده باشد و حال آنکه می‌دانستند، خداوند مرا از آلودگیها پاکیزه گردانیده است؟ آیا هیچ دختر پیامبری هست که شعله‌ای آتش

در خانه او افتاده باشد، آن چنان که دور تا دور خانه‌ام را هیزم چیدند و آتش آوردند تا آن را آتش زنند؟

علاءالدین حلی (مقتول ۸۷۶ ق)

عالم فاضل و ادیب کامل علاءالدین، شیخ علی بن حسین حلّی شفهینی معاصر شهید اول که شهید برخی از قصاید او را شرح کرده، می‌گوید: و أجمعوا الامر فیما بینهم و غوت لهم أمانیهم، والجهل، والامل أن یحرقوا منزل الزهرا فاطمهٔ فیا له حادث مستصعب جلل بیت به خسمهٔ جبریل سادسهم من غیر ما سبب بالنار یشتعل [۳۷۸] . و أخرج المرتضی من عقر منزله ..... الخ دروغ و جهل و آرزوهای باطل آنان را گمراه کرد و در میان خود تصمیم گرفتند که خانه فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را آتش زنند. وای چه حادثه سخت و شگفت‌انگیزی! خانه‌ای با پنج نفر ساکن که ششم آنان جبرئیل است، بدون سبب در آتش شعله می‌کشد، و مرتضی از درون خانه‌اش بیرون آورده می‌شود... [صفحه ۳۵۷]

مغامس حلی (اواخر قرن نهم هجری)

والطهر فاطمهٔ زوی میراثها شرّ الانام و دمعها مسکوب من بعدما رمت الجنین بضربهٔ فقضت (بذاک) و حقها مغصوب [۳۷۹] . بدترین مردمان میراث فاطمه طاهره را که اشک از چشمانش روان بود، ربود. پیش‌تر در اثر ضربه‌ای که به او وارد کردند، جنینش را سقط کرد و در حالی از دنیا رفت که حقّش را غصب کرده بود.

مفلح صیمری (و ۹۰۰ ق)

عالم علّامه، فقیه بزرگ و ادیب جلیل‌القدر، شیخ مفلح صیمری در ضمن قصیده‌ای می‌گوید: و قادوا علیاً فی حمائل سیفه و عمار دقوا ضلعه و تهجموا علی بیت بنت المصطفی و إمامهم ینادی ألا فی بیتها النار أضرموا و تغصب میراث النبی محمد و توجع ضرباً بالسیاط و تلطم [۳۸۰] . علی علیه‌السلام را که حمایل شمشیرش را به گردنش انداخته بودند، کشان‌کشان بردند. پهلوی عمار را شکستند و به خانه‌ی دختر مصطفی یورش بردند. جلودارشان فریاد می‌زد که خانه فاطمه را آتش زنید. میراث پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را از فاطمه غصب کردند و او را با ضرب تازیانه‌ها رنجور ساختند و به صورتش سیلی زدند. [صفحه ۳۵۸]

حر عاملی (و ۱۱۰۴ ق)

فقیه محدّث، علّامه، شیخ حر عاملی صاحب دانشنامه حدیثی معروف وسائل الشیعه منظومه‌ای دارد که در آن می‌گوید: أولادها خمس حسین والحسن و زینب من أم‌کلثوم أسن و محسن أسقط فی یوم عمر من فتحه الباب کما قد اشتهر ... سببه قیل: حضور الاجل و قیل: من ضربهٔ ذاک الرجل إذ سقطت لوقتها جنینها و لم تزل تبدی له أنینها [۳۸۱] . زهرا علیهاالسلام پنج فرزند دارد: حسن و حسین و زینب که از ام‌کلثوم بزرگتر است، و محسن که همانگونه که مشهور است روز حمله عمر به خانه زهرا علیهاالسلام در اثر باز کردن در توسط عمر، سقط شد... گفته‌اند: فاطمه، به اجل طبیعی مرد. در مقابل دیگران گفته‌اند: در اثر ضربت آن مرد از دنیا رفت، ضربتی که در اثرش همان لحظه فرزندش را سقط کرد و همواره از درد آن می‌نالید.

صالح قتونی عاملی (و ۱۱۹۰ ق)

شیخ محمد مهدی فتونی نباطی عاملی، دانشمند، شاعر، و امام فقه و حدیث و تفسیر می‌گوید: یا سیدی یا رسول‌اللّه قم لتری فی الآل فوق الذی قد کنت تخبره هذا علی نفوا عنه خلافته و أنکر النص فیه منه منکره قادوه نحو فلان کی یبایعه بالکره منه و أیدی الجور تقهره من أجل ذاک قضی بالسیف مضطهداً شبیره و قضی بالسم شبّره [صفحه ۳۵۹] کأنه لم یکن صنو النبی و لم یکن من الرجس باری یطهره و تلک فاطمهٔ لم یرع حرمتها من دق ضلعاً لها بالباب یکسره [۳۸۲] . آقای من، یا رسول‌اللّه! برخیز و ببین که بر خاندان تو سخت‌تر از آن می‌گذرد که تو خبر دادی. این علی است که خلافت را از او ربودند و نص الهی را در موردش انکار کردند. او را کشان‌کشان نزد فلانی بردند تا به اکراه و زیر فشار دستان ستمگر، با او بیعت کند. به همین منظور، شبیر او- حسین علیه‌السلام- مظلومانه با شمشیر کشته شد و شبّرش- حسن علیه‌السلام- مسموم به شهادت رسید. گویی که برادر پیغمبر نیست و پروردگارش او را از آلودگی پاکیزه نگردانیده است! و آن فاطمه است که حرمتش را رعایت نکردند، آن کس که وقتی در را شکست، پهلوی فاطمه را با آن شکست.

سید حیدر حلی (و ۱۳۰۴ ق)

شاعر توانا و ادیب سخن‌سرا، سرآمد شاعران عراق در عصر خود، سید حیدر حلی در ضمن قصیده‌ای می‌گوید: فلا و صفحک ان القوم ما صفحوا و لا و حلمک إن القوما حلموا فحمل أمک قدماً أسقطوا حنقاً و طفل جدک فی سهم الردی فطموا [۳۸۳] . نه، قسم به گذشت تو قوم گذشت نکردند و قسم به شکیبائیت شکیبا نبودند. پس جنین مادرت را پیش‌تر با خشم و کینه سقط کردند. و طفل جدت را با تیر مرگ از شیر گرفتند. [صفحه ۳۶۰]

سید باقر هندی (و ۱۳۲۹ ق)

لست تدری لم أحرقوا الباب بالنار أرادوا اطفاء ذاک النور لست تدری ما صدر فاطم ما المسمار ما حال ضلعه المکسور ما سقوط الجنین ما حمرهٔ العین و ما بال قرطها المنثور دخلوا الدار و هی حسری بمرأی من علی ذاک الابی الغیور و استداروا بغیاً علی أسداللّه فأضحی یقاد قود البعیر والبتول الزهرا فی إثرهم تعثر فی ذیل بردها المجرور بأنین أوری القلوب ضراماً و حنین أذاب صمّ الصخور ودعتهم: خلوا ابن عمی علیاً أو لأشکو الی السمیع البصیر ما رعواها بل روعوها و مرّوا بعلی ملبباً کالاسیر ... و علی یری و یسمع والسیف رهیف والباع غیر قصیر قیدته وصیهٔ من أخیه حمّلته ما لیس بالمقدور أفصبراً یا صاحب الامر والخطب جلیل یذیب قلب الصبور کم مصاب یطول فیه بیانی قد عری الطهر فی الزمان القصیر کیف من بعد حمرهٔ العین منها یا ابن طه تهنی بطرف قریر فابک و ازفرلها فإنَّ عداها منعوها من البکاء والزفیر و کأنی به یقول و یبکی بسلوّ نزرٍ و دمعٍ غزیر لاـترانی اتخذت لاـ و علاها بعد بیت‌الاـحزان بیت السرور فمتی یا ابن فاطم تنشر الطا غوت والجبت قبل یوم النشور [۳۸۴] . نمی‌دانی چرا در را آتش زدند، آنان می‌خواستند آن نور را خاموش کنند. [صفحه ۳۶۱] نمی‌دانی سینه‌ی فاطمه چیست و میخ چه و پهلوی شکسته‌ی زهرا را چه حال؟! نمی‌دانی سقط جنین چیست؟ و سرخی چشم او از چه؟ و گوشواره‌ی شکسته را چه حال؟! در برابر دیدگان علی، آن بلند طبع غیرتمند، وارد خانه شدند، در حالی که فاطمه لباس خانه بر تن داشت. و به ستم شیر خدا را در محاصره گرفتند و او را همچون شتر مهار شده، کشان‌کشان بردند و زهرای بتول علیهاالسلام به دنبالشان روان، و پایش به بردش که بر روی زمین کشیده می‌شد گیر می‌کرد و چنان ناله می‌کرد که دل را کباب می‌کرد، و سنگ را آب. فاطمه علیهاالسلام از آنان می‌خواست که پسر عمویم علی را رها کنید و الّا از شما به خدای سمیع و بصیر شکایت می‌کنم. نه تنها حرمتش را نگه نداشتند بلکه او را ترساندند و علی را همچون اسیر، ریسمان به گردن بردند... علی می‌دید و می‌شنید و شمشیرش را تیز و آماده و بازویش قوی و توانا، اما وصیت برادرش-

پیغمبر صلی اللّه علیه و آله- او را بازمی‌داشت و آنچه مقدور کسی نیست، بر او بار می کرد. چه مصیبتهایی که اگر بخواهم بیان کنم، کلام به درازا می کشد، در زمانی کوتاه بر این پاکیزه فرود آمد. ای پسر طه! چگونه پس از آنکه چشمش را سرخ کردند، به اطراف می‌نگریست؟ برایش گریه و ناله کن که دشمنانش او را از گریه و ناله هم منع کردند. گویی که می‌بینم سیل اشک از چشمانش روان است، و می گوید، مرا نبینی که پس از بیت‌الاحزان، خانه شادی و سرور برگزینم. ای پسر فاطمه! کی، پیش از قیامت جبت و طاغوت (آن دو را برای مجازات) زنده خواهی کرد.

فاضل علامه، سید محمد قزوینی حلی نجفی (و ۱۳۳۵ ق)

قال سلیم قلت یا سلمان هل دخلوا و لم یک استئذان فقال إی و عزة الجبار لیس علی الزهراء من خمار [صفحه ۳۶۲] لکنها لاذت وراء الباب رعایة للستر والحجاب فمذ رأوها عصروها عصرة کادت بروحی أن تموت حسرة تصیح یا فضة اسندینی فقد و ربی قتلوا جنینی فاسقطت بنت الهدی و احزنا جنینها ذاک المسمی محسنا [۳۸۵] . سلیم گفت: از سلمان پرسیدم: آیا بدون اجازه وارد خانه فاطمه شدند؟ گفت: آری، به خدا قسم بدون اجازه در حالی که فاطمه پوششی نداشت اما برای حفظ پوشش، پشت در پنهان شد. چون فاطمه را دیدند، چنان او را فشار دادند که نزدیک بود قالب تهی کند. فاطمه علیهاالسلام فریاد می زد: فضّه! مرا بگیر که به خدایم قسم، فرزندم را در شکمم کشتند. فاطمه، فرزندش محسن را سقط کرد.

حافظ ابراهیم «شاعر نیل» (و ۱۳۵۱ ق)

و قوله لعلی قالها عمر أکرم بسامعها أعظم بملقیها حرّقت دارک لا أبقی علیک بها أن لم تبایع و بنت المصطفی فیها ما کمان غیر أبی حفص یفوه بها أمام فارس عدنان و حامیها [۳۸۶] . گفته‌ای است از عمر به علی، چه بزرگوار است شنونده آن و چه عظیم است گوینده‌ی آن: اگر بیعت نکنی، خانه‌ات را آتش می‌زنم. در حالی که دختر مصطفی، فاطمه در خانه بود و هیچکس جز ابوحفص نمی‌توانست این سخن را در برابر سوار عدنان و حافظ آن بر زبان آورد. آیةاللّه العظمی علّامه مظفر رحمه‌اللّه می گوید: «این شاعر گمان برده که این از شجاعت عمر است. نه چنین نیست، او اشتباه می کند و نمی‌داند که عمر در مواقع [صفحه ۳۶۳] سرنوشت‌ساز اسلام قدمی برنداشته و دستی در جنگهای فراوان پیامبر صلی اللّه علیه و آله نداشته است. عمر این سخن را نگفت جز اینکه خود را به واسطه‌ی وصیت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به علی علیه‌السلام مبنی بر اینکه صبر پیشه کند، از او ایمن می‌دید. اگر علی علیه‌السلام به سراغش می‌آمد بی‌درنگ فراری بیابانها می‌شد (به کوه و بیابان می‌زد). [۳۸۷] .

محقق اصفهانی (و ۱۳۶۱ ق)

فیلسوف بزرگ و مرجع دینی و محقق توانا شیخ محمد حسین اصفهانی در ارجوزه «الانوار القدسیه» می گوید: و ما أصابها من المصاب مفتاح بابه حدیث الباب إن حدیث الباب ذو شجون بما جنت به ید الخؤون ایهجم العدا علی بیت الهدی و مهبط الوحی، و منتدی الندی أیضرم النار بباب دارها و آیة النور علی منارها و بابها باب نبی‌الرحمة و باب أبواب نجاة الامة بل بابها باب العلی الاعلی فثمّ وجه اللّه قد تجلّی ما اکتسبوا بالنار غیر العار و من ورائه عذاب النار ما أجهل القوم فإنَّ النار لا تطفیء نور اللّه جل و علا لکن کسر الضلع لیس ینجبر إلا بصمصام عزیز مقتدر إذ رضّ تلک الأضلع الزکیة رزیة لامثلها رزیة [صفحه ۳۶۴] و من نبوع الدم من ثدییها یعرف عظم ما جری علیها و جاوزوا الحد بلطم الخدّ شلّت ید الطغیان والتعدی فاحمرّت العین، و عین المعرفة تذرف بالدمع علی تلک الصفة و لاتزیل حمرة العین سوی بیض السیوف یوم ینشر اللوا و للسیاط رنة صداها فی مسمع الدهر فما أشجاها والاثر

الباقی کمثل الدملج فی عضد الزهراء أقوی الحجج و من سواد متنها اسودّ الفضا یا ساعد اللّه الامام المرتضی و وکز نعل السیف فی جنبیها أتی بکل ما أتی علیها و لست أدری خبر المسمار سل صدرها خزانهٔ الاسرار و فی جنین المجد ما یدمی الحشا و هل لهم إخفاء أمر قد فشا والباب والجدار والدماء شهود صدق ما بها خفاء لقد جنی الجانی علی جنینها فاندکّت الجبال من حنینها أهکذا یصنع بابنهٔ النبی حرصاً علی الملک فیا للعجب أتمنع المکروبهٔ المقروحهٔ عن البکا خوفاً من الفضیحهٔ باللّه ینبغی لها تبکی دماً ما دامت الارض و دارت السما لفقد عزها، أبیها السامی و لاهتضامها و ذلّ الحامی أتستباح نحلهٔ الصدیقهٔ و إرثها من أشرف الخلیقهٔ کیف یردّ قولها بالزور إذ هو ردّ آیهٔ التطهیر أیؤخذ الدین مو الاعرابی و یُنبذ المنصوص فی الکتاب [صفحه ۳۶۵] فاستلبوا ماملکت یداها و ارتکبوا الخزیهٔ منتهاها یا ویلهم قد سألوها البینهٔ علی خلاف السنهٔ المبینهٔ و ردّهم شهادهٔ الشهود أکبر شاهد علی المقصود و لم یکن سد الثغور عرضا بل سد بابها و باب المرتضی صدوا عن الحق و سدوا بابه کأنهم قد أمنوا عذابه أبضعهٔ الطهر العظیم قدرها تدفن لیلاً و یعفّی قبرها ما دفنت لیلاً بستر و خفا إلا لوجدها علی أهل الجفا ما سمع السامع فیما سمعا مجهولهٔ بالقدر والقبر معا یا ویلهم من غضب الجبار بظلمهم ریحانهٔ المختار [۳۸۸] . آغاز مصیبتهایی که بر زهرا علیهاالسلام وارد شد، حدیث در خانه‌اش است. این حدیث شاخه و بالهای فراوان دارد. چه خیانتکاران در آن دست برده‌اند. آیا دشمنان به خانه‌ی هدایت، و منزلگه وحی، و مقتدای رسالت هجوم می‌برند؟ آیا در خانه‌اش را آتش می‌زنند؟ در حالی که آیه‌ی نور بر منارش می‌درخشید و درش، در پیغمبر رحمت، و باب الابواب نجات امت، و بلکه در خدای علیّ اعلی است و در آنجا چهره‌ی خداوند یگانه تجلّی کرده است. از آتش زدن در خانه زهرا علیهاالسلام جز ننگ و عار، و در ورای آن آتش جهنم چیزی بدست نیاوردند. چقدر این مردم نادان هستند. آنان نمی‌دانند که آتش، نور خداوند جلّ و علا را خاموش نمی‌کنند. اما شکستن پهلو جز با شمشیر برّان خداوند عزیز قدرتمند جبران نمی‌شود. چه شکستن دنده‌های زهرای پاکیزه، مصیبت بی‌همتایی است. [صفحه ۳۶۶] از جوشش خون سینه‌اش، عظمت مصیبتهایی که بر او گذشت، دانسته می‌شود. با زدن سیلی به گونه‌های زهرا علیهاالسلام از حدّ خود درگذشتند. خداوند دست طغیان و تجاوز را فلج نماید. چشمان زهرا علیهاالسلام از آن سیلی، سرخ شد. چشم معرفت از این ماجرا اشک می‌ریزد. روزی که پرچم حق بالا برود، جز با سفیدی شمشیرها، سرخی چشم از بین نخوهد رفت. فریاد تازیانه‌ها به شدّت در گوش روزگار می‌پیچید. اثر تازیانه که همچون بازوبندی بر بازوی زهرا علیهاالسلام باقی مانده است، قویترین حجّت است. و از سیاه شدن پشت زهرا آسمان سیاه شد خداوند (در این مصیبت) فریادرس علی باشد. و فشار شمشیر در پهلوی فاطمه علیهاالسلام موجب همه‌ی رنجها و دردهای او. من خبر میخ را نمی‌دانم. از سینه‌ی زهرا علیهاالسلام بپرس که مخزن اسرار است. در سقط جنین فاطمه علیهاالسلام چیزهایی است که دل را خون می‌کند. مگر می‌توانند چیزی را که افشا شده، پنهان کنند؟ در و دیوار، و خونهای ریخته شده، شاهدان راستینی است که اصلاً نمی‌توان پنهان کرد. جنایتکار بر جنین فاطمه علیهاالسلام جنایت کرد و کوهها از ناله‌اش فروریخت. شگفتا! آیا برای دستیابی به پادشاهی با دختر پیغمبر اینگونه رفتار می‌شود؟ آیا از ترس رسوایی، فاطمه محزون و مجروح از گریه بازداشته می‌شود؟ به خدا قسم سزاوار است که تا زمین و آسمان برپاست، فاطمه در فقد پدر والامقام خود، و ستمی که بر او رفت و حقش را از او ربودند، و نیز خذلان پشتیبان خود خون بگرید. آیا نحله‌ی فاطمه و ارث او از اشرف مخلوقات- پدرش- از چنگ او ربوده می‌شود؟ چگونه گفته‌اش به دروغ رد می‌شود. این ردّ آیه‌ی تطهیر است؟ آیا دین [صفحه ۳۶۷] پذیرفته می‌شود اما منصوص در قرآن رد؟! آنان ملک فاطمه علیهاالسلام را از او ربودند و نهایت رسوایی را مرتکب شدند. وای بر آنان که برخلاف سنت آشکار از فاطمه بیّنه خواستند. اینکه گواهان فاطمه را رد کردند، خود بزرگترین گواه بر مقصود است. سدّ ثغور هدفشان نبود بلکه می‌خواستند در زهرا علیهاالسلام و علی را سد کنند، از حق منحرف شدند و در خانه‌اش را بستند. گویی از عذاب او ایمن شدند. آیا پاره‌ی تن پاکیزه‌ی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله عظیم‌القدر، شب هنگام دفن می‌شود و قبرش پنهان می‌ماند؟ فاطمه شبانه و پنهانی دفن نشد مگر به خاطر رنجش او از جفاکاران. هیچکس نشنیده که هم قدر و منزلت فاطمه ناشناخته باشد و هم قبرش. وای بر آنان از خشم و غضب

خداوند جبّار به خاطر ظلمی که بر ریحانه‌ی پیغمبر مختار روا داشتند.

کاشف الغطاء (و ۱۳۷۳ ق)

عالم سرشناس آیت‌اللّه شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء در قصیده‌ای سروده: و فی الطفوف سقوط السبط منجدلاً من سقط محسن خلف الباب منهجه و بالخیام ضرام النار من حطبٍ بباب دار ابنهٔ الهادی تأججه [۳۸۹] . در کربلای حسین علیه‌السلام از اسب بر زمین افتاد، چنانکه محسن پشت در سقط شد. شعله‌های آتش که در خیمه‌ی حسین علیه‌السلام افتاد همان شعله‌هایی است که در خانه دختر هادی- فاطمه علیهاالسلام- را در خود فروبرد. اعیان و اعلام دیگری نیز در این زمینه اشعاری سروده‌اند که می‌توان بدان استشهاد کرد اما به همین اندازه بسنده می‌کنیم. [صفحه ۳۶۹]

مظلومیت زهرا در احادیث معصومین

اشاره

دو روایت در کتب مقدس روایات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایات امام علی علیه‌السلام روایات فاطمه علیهاالسلام روایت امام حسن علیه‌السلام روایت امام سجاد علیه‌السلام روایات امام باقر یا امام صادق علیهماالسلام روایات امام باقر علیه‌السلام روایات امام صادق علیه‌السلام روایات امام کاظم علیه‌السلام روایت امام رضا علیه‌السلام روایت امام جواد علیه‌السلام روایت امام حسن عسکری علیه‌السلام [صفحه ۳۷۱] روایات فراوانی از معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده که به مظلومیت زهرا علیهاالسلام تصریح دارد. این احادیث مربوط است به یورش مهاجمان به خانه فاطمه علیهاالسلام و قصد به آتش کشیدن و بلکه اقدام عملی برای آتش زدن خانه دختر پیغمبر علیهاالسلام، زدن و سقط جنین او، و دیگر حوادثی که در این تهاجم اتفاق افتاد. این روایات به تنهایی و بدون ضمیمه کردن روایات دیگران و نوشته‌های مورّخان و عالمان، متواتر است. همانگونه که پیش از این آوردیم، روایات منقول از طریق اهل سنت نیز بسیار زیاد و بلکه متواتر است. در اینجا بخش بزرگی از اخبار و روایات مروی از معصومین علیهم‌السلام را به منظور روشن شدن مسأله می‌آوریم:

دو روایت در برابر خواننده

شیخ طوسی در امالی به سند خود، از استادش، از پدرش که گفت: محمد بن محمد به ما خبر داد و گفت: ابوعبداللّه محمّد بن عمران الزیات به من خبر داد و گفت: احمد بن محمّد جوهری برایم حدیث کرد و گفت: حسن بن علیل عنزی برایم حدیث کرد و گفت: عبدالکریم بن محمد بن منقر از زیاد بن منذر برایمان حدیث کرد و گفت: شرحبیل از ام‌الفضل دختر عباس برایمان [صفحه ۳۷۲] حدیث کرد و گفت: «هنگامی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در بستر بیماری از هوش رفت، و دوباره به هوش آمد، ما گریه کردیم. فرمود: چرا گریه می‌کنید؟ گفتیم: یا رسول‌اللّه! برای چند چیز گریه می‌کنیم. در فراق شما، قطع شدن خبر آسمانی از ما، و برای امّت پس از شما فرمود: شما پس از من، مقهور و مستضعف خواهید بود». [۳۹۰] .

در کتب مقدس

ابوبکر شیرازی درباره‌ی آیاتی که در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل شده از مقاتل، از عطا، درباره‌ی آیه‌ی: (و لقد آتینا موسی الکتاب)، روایت کرده که: در تورات آمده، یا موسی! من برای تو وزیری انتخاب کردم. او برادرت هارون است. چنانکه برای

محمد، ایلیا را برگزیدم. او برادر، وزیر، وصی و خلیفه‌ی پس از او است. خوشا به حال شما دو برادر، و خوشا به حال آنان دو برادر. ایلیا، پدر دو سبط، حسن و حسین و محسن، فرزند سوّمش است. چنانکه شبّر، شبیر و مشبّر را برای برادرت هارون قرار دادم. [۳۹۱] . ملاحظه به رغم اینکه می‌دانیم روایت اول به گونه‌ای عام است که نمی‌توان آن را در شمار روایاتی قلمداد کرد که در صدد بیان آن هستیم، و روایت دوم روایت از [صفحه ۳۷۳] معصومین علیهم‌السلام نیست؛ با این حال بحث خود را با این دو روایت آغاز کردیم. زیرا می‌خواهیم: ۱- به وجود روایات فراوانی اشاره کنیم که متضمن این معنی است. یعنی: خوار شمردن و مقهور ساختن اهل‌بیت علیهم‌السلام ۲- حدیث دوم از یکی از کتب آسمانی است. لذا آن را در شمار روایات این فصل آوردیم. از سوی دیگر به وجود محسن مظلوم دلالت داد. در حالی که برخی تلاش دارند حتی وجودش را هم منکر شوند.

روایات رسول خدا

۱- سلیم بن قیس از عبداللَّه بن عباس که جابر بن عبداللَّه هم در کنارش بود، گفت: پیغمبر پس از یک خطبه‌ی طولانی به علی گفت: «به زودی قریش بر ضدّ شما دست به دست هم می‌دهند و به منظور ظلم و ستم، و شکست تو با هم متّحد می‌شوند. اگر یارانی پیدا کردی، با آنان جهاد کن و الّا دست نگه‌دار و خونت را حفظ کن. اما شهادت در پی تو است. خداوند قاتل تو را لعنت کند». سپس پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله رو به دخترش کرد و گفت: «تو نخستین کس از اهل‌بیت من هستی که به من ملحق می‌شوی، و تو سرور زنان اهل بهشتی. به زودی پس از من مورد ظلم و خشم قرار می‌گیری تا آنجا که تو را می‌زنند و یکی از دنده‌های پهلویت را می‌شکنند. خداوند قاتل تو را لعنت کند...». [۳۹۲] . ۲- ابراهیم بن محمّد جوینی شافعی به سند خود از علی بن احمد بن [صفحه ۳۷۴] موسی‌الدقاق، علی بن بابویه هم از وی، از محمّد بن ابی‌عبداللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از نوفلی، از حسن بن علی ابی‌حمزه، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن‌عباس که گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نشسته بود که حسن آمد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چون او را دید، گریست. سپس فرمود: پسرم! نزد من بیا... سپس حسین آمد... سپس فاطمه... آنگاه امیرالمؤمنین. اصحاب، علّت را پرسیدند. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به آنان پاسخ داد. از جمله فرمود: «اما دخترم فاطمه، او سرور زنان عالمیان است... وقتی او را دیدم، به یاد آوردم که پس از من با او چه خواهند کرد. گویی می‌بینم که خواری وارد خانه‌اش شده، حرمتش شکسته، حقش غصب شده، ارثش منع، پهلویش شکسته، جنینش سقط شده و فریاد می‌زند: یا محمد! اما پاسخ نمی‌شنود؛ فریاد استغاثه سر می‌دهد اما کسی به یاری‌اش نمی‌رود. او همچنان محزون، غمگین و گریان است... او پس از آنکه در روزگار پدرش عزیز و گرامی بود، و خودش را خوار می‌بیند... او اولین فرد اهل‌بیت من است که به من ملحق می‌شود. او محزون، اندوهگین، مغموم، مغصوب و مقتول به نزد من می‌آید. در این هنگام رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله می‌گوید: خداوندا! کسی را که بر او ستم کرد، لعنت کن، و کسی که حقش را غصب کرد، عقوبت فرما، و کسی را که او را خوار کرد، خوار و ذلیل نما، و کسی که به پهلویش زد تا فرزندش را سقط کرد، برای همیشه در آتش جهنم مخلّد کن. در این هنگام ملائکه می‌گویند: آمین...». [۳۹۳] . [صفحه ۳۷۵] علّامه مجلسی به هنگام نقل این حدیث می‌گوید: «صدوق در امالی به اسناد معتبر از ابن‌عباس روایت کرده...». [۳۹۴] . برخی در وصف این سند گفته‌اند: گویا موثّق است. زیرا در توثیق و تضعیف عبداللَّه بن عبدالرحمن اصمّ اختلاف دارند. [۳۹۵] . ۳- علّامه مجلسی: به خط شیخ محمد بن علی جبعی- جد پدر شیخ‌بهایی- به نقل از خط شهید- رفع‌اللَّه درجته- به نقل از مصباح شیخ ابی‌منصور- طاب ثراه- دیدم که آمده: روزی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بر فاطمه علیهاالسلام وارد شد. زهرا علیهاالسلام خوراکی از خرما، نان و روغن برای پدرش آماده کرد. او، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام برای تناول دور هم جمع شدند. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پس از تناول طعام به سجده رفت و سجده‌اش را طولانی کرد. سپس خندید. آنگاه گریست. سپس نشست. علی علیه‌السلام که از میان آنان شهامت بیشتری برای سخن گفتن داشت، گفت: ای رسول خدا! امروز

چیزی از شما دیدیم که پیش از آن ندیده بودیم؟ فرمود: «وقتی با شما غذا خوردم، از سلامتی و جمع شما شادمان و مسرور شدم. پس سجده‌ی شکر به جای آوردم. جبرئیل فرود آمد و گفت: به خاطر شادمانی از خانواده‌ات، سجده‌ی شکر به جای آوردی؟ گفتم: [صفحه ۳۷۶] آری. گفت: آیا تو را از آنچه پس از تو بر آنان خواهد گذشت، خبر ندهم؟ گفتم: چرا، برادرم! جبرئیل. گفت: اما دخترت، او نخستین فرد از خاندان تو است که پس از آنکه مورد ستم واقع شود، و حقش گرفته، و ارثش منع شود، و بر همسرش ستم رود، و پهلویش بشکند؛ به تو ملحق خواهد شد. اما پسر عمویت، مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرد، و حقّش از او بازداشته می‌شود، و به شهادت می‌رسد. اما حسن، مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرد، و حقش از او بازداشته می‌شود، و با سمّ به شهادت می‌رسد. و اما حسین، مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرد، و حقش از او بازداشته می‌شود، و خانواده‌اش کشته می‌شوند، و پامال سمّ ستوران می‌شود، زاد و توشه‌اش به غارت می‌رود، زنان و دخترانش به اسارت می‌روند، با پیکر غرقه به خون در غربت دفن می‌شود. پس گریستم و گفتم: آیا کسی او را زیارت می‌کند؟ گفت: غریبان او را زیارت می‌کنند. گفتم: زائر او چقدر ثواب می‌برد؟ گفت: ثواب هزار حج و هزار عمره، که همه را با تو بجا آورده باشد. سپس خندید». [۳۹۶] . ۴- عمر بن خطاب از حذیفهٔ بن یمان درباره‌ی سخن رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله در مورد فتنه‌ای که همچون موج کشتی در دریا، مردم را در بر خواهد گرفت، پرسید: حذیفه گفت: این فتنه‌ای است که بین تو و آن در بسته‌ای قرار دارد. عمر گفت: حذیفه! در باز می‌شود یا شکسته! حذیفه گفت: نه، بلکه شکسته می‌شود. [صفحه ۳۷۷] عمر گفت: شکستن در، این سزاوارتر است که تا روز قیامت بسته شود. [۳۹۷] سپس به حذیفه نسبت دادند که در تأویل روایت گفته است: مقصود از دری که شکسته می‌شود، قتل عمر بن خطاب و گشوده شدن در فتنه با روی کار آمدن عثمان، است. [۳۹۸] . می‌گوییم: اگر این نسبت به حذیفه درست باشد، باید دانست که اجتهاد نادرست و بلکه اشتباهی است. زیرا شورایی که به ابتکار عمر تشکیل شد، در هر حال عثمان را روی کار می‌آورد، خواه عمر کشته می‌شد یا به مرگ طبیعی می‌مرد. به علاوه عمر ترکیب شورای شش نفری را پس از آنکه از ناحیه‌ی شکم زخمی شد، اعلام کرد. به خلافت رسیدن عثمان عامل فتنه‌ای که تا امروز، تا قیامت ادامه دارد، نبود بلکه قضیه‌ی امامت بود که آن را به زور غصب کردند. آنگاه که به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام یورش بردند، و درش را شکستند و علی علیه‌السلام را بیرون آوردند تا به اجبار با آنان بیعت کند معروف است که بزرگترین اختلاف بین امت، اختلاف بر سر امامت است. زیرا در اسلام، در هیچ زمان، هیچ شمشیری چون شمشیری که به خاطر امامت کشیده شد، بر یک اصل دینی آهیخته نگردید. این تعبیر شهرستانی در کتاب الملل والنحل است. دیگران نیز چنین تعبیری داشته‌اند.

روایات امام علی

۵- سلیم بن قیس: عمر بن خطاب نصف اموال همه‌ی عمّال خود را از آنان گرفت [صفحه ۳۷۸] مگر قنفذ عدوی- او نیز یکی از کارمندان او بود- که چیزی از او نگرفت و آنچه از او گرفته بود بیست هزار درهم می‌شد، به او بازگرداند، و نه از او عُشر گرفت و نه نصف عشر. ابان گفت: سلیم گفت: با علی علیه‌السلام ملاقات کردم و از این کار عمر از او پرسیدم. فرمود: آیا می‌دانی چرا از قنفذ دست برداشت و چیزی از وی غرامت نگرفت؟ گفتم. نه. فرمود: زیرا او بود که وقتی فاطمه علیهاالسلام آمد تا بین من و آنان قرار گیرد، با تازیانه‌اش او را زد، چنانکه وقتی فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت، جای تازیانه همچون بازوبند روی بازویش مانده بود. [۳۹۹] . ۶- ابان گفت: سلیم گفت: در حلقه‌ای در مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله حاضر شدم که جز سلمان، ابوذر، مقداد، محمّد بن ابی‌بکر، عمر بن ابی‌سلمه، قیس بن سعد بن عباده، همه از بنی‌هاشم بودند. عباس به علی علیه‌السلام گفت: به نظر شما، چرا عمر، قنفذ را مانند دیگر کارمندانش وادار به پرداخت غرامت نکرد؟ علی علیه‌السلام نگاهی به اطراف انداخت. چشمانش پر از اشک شد، پس فرمود: این پاداش ضربه‌ی تازیانه‌ای بود که به فاطمه علیهاالسلام زد. وقتی فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت، اثر این

ضربه همچون بازوبندی روی بازوی او بود... [۴۰۰] . ۷- سلیم از ابن‌عباس: در ذوغار بر علی علیه‌السلام وارد شدم. صحیفه‌ای برایم بیرون آورد و گفت: پسر عباس! این صحیفه‌ای است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر من املاء فرمود و من، به خط خودم نوشتم. گفتم: یا امیرالمؤمنین! آن را برایم بخوان. علی علیه‌السلام آن را برایم خواند. همه‌ی حوادث پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله تا شهادت حسین علیه‌السلام، و اینکه چگونه کشته می‌شود، چه کسی او را می‌کشد و چه کسانی با او به شهادت [صفحه ۳۷۹] می‌رسند، همه و همه در آن آمده بود. علی علیه‌السلام سخت گریست و مرا به گریه انداخت. از جمله مطالبی که علی علیه‌السلام خواند، این بود: چگونه با او رفتار می‌شود، و چگونه فاطمه به شهادت می‌رسد، و چگونه حسن شهید می‌شود، و چگونه امّت با او مکر می‌ورزد... [۴۰۱] . ۸- روایت شده که علی علیه‌السلام به هنگام دفن زهرا علیهاالسلام خطاب به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفت: «... دخترت به تو خبر خواهد داد که چسان امتت فراهم گردیدند، و بر او ستم ورزیدند. از او بپرس چنانکه شاید و خبر گیر از آنچه باید، چه اندوهها یی که در سینه‌اش نهفته است، و او راهی برای بیان آن نیافته است...». [۴۰۲] . این سخن علی علیه‌السلام هرچند تصریح نکرده که بر زهرا علیهاالسلام چه گذشت، اما دلالت دارد که ستمهایی بر او رفته که هنوز در سینه‌اش نهفته و او راهی برای بیان آن نیافته است. این مظالم سوای فدک، وارث زهرا علیهاالسلام و غصب خلافت است. زیرا این مسائل را برای همه بیان کرد و آن را با وضوح و روشنی تمام در میان مردم پراکنده و خطبه‌های رسایی در بیان آن ایراد فرمود. ۹- گفته شیخ کفعمی (متوفای ۹۰۵ ه.ق) در مصباح که آن را از حدود ۲۴۰ منبع گرد آورده است. کفعمی رحمه‌اللّه می‌گوید: این کتاب را «از کتابهای مورد اعتماد و موثّقی جمع کرده که گذشت زمان و گذر ایام بر آن تأثیر نمی‌گذارد: کتب کمثل الشمس یکتب ضوؤها و محلها فوق الرفیع الارفع کتابهایی که همچون خورشید پرتو می‌افکند و جایگاهی بس بلند و رفیع [صفحه ۳۸۰] دارند». [۴۰۳] وی در این کتاب، دعایی از ابن‌عباس، از علی علیه‌السلام آورده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن را در قنوت نمازش می‌خواند. کفعمی در پاورقی در وصف این دعا می‌گوید: «این دعا، عظیم‌الشأن و رفیع‌المنزله است. امام علی علیه‌السلام طبق نقل درباره‌اش فرمود: هر که این دعا را بخواند همانند کسی است که در کنار پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، در بدر، احد و حنین هزار هزار تیر به سوی دشمن پرتاب کرده است». در این دعا، درباره‌ی خانه‌ی نبوّت آمده: «و کودکانش را کشتند، و منبرش را از وصی، و وارث علمش خالی کردند، و امامتش را انکار نمودند... و شکمی که دریدند و جنینی که سقط کردند، پهلویی که شکستند و سندی که پاره کردند...». [۴۰۴] . علامه مجلسی از حاشیه‌ی کفعمی بر مصباح که در پاورقی آن چاپ شده، چنین نقل کرده است: «... شیخ عالم ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر در کتاب خود، رشح‌البلاء می‌گوید: گفته‌ی علی علیه‌السلام: فَقَدْ اَخْرَبا... تا آخر، اشاره به برخورد خلیفه‌ی اول و دوم با علی و فاطمه علیهم‌السلام است که آنان را اذیت کردند و قصد داشتند خانه علی را به آتش کشند و او را همچون شتر مهار شده برند؛ و فاطمه را بین در فشردند، چنانکه محسن را سقط کرد، و فرمود که او را شبانه دفن کنند و خلیفه‌ی اول و دوم بر جنازه‌اش حاضر نشوند...». [۴۰۵] . می‌گوید: «پهلوی شکسته، و سند پاره شده به کرده‌ی آن دو تن با فاطمه علیهاالسلام در شکستن پهلو، و پاره کردن سند او اشاره دارد». [۴۰۶] . [صفحه ۳۸۱] ۱۰- محمد بن حسن بن احمد بن ولید از احمد بن ادریس، محمد بن یحیی عطار، همه از محمد بن احمد بن یحیی اشعری، از ابوعبداللّه رازی، از حسن بن علی بن ابی‌حمزه بطائنی از ابن‌عمیره، از محمد بن عتبه از محمّد بن عبدالرحمن، از پدرش از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام: «من، فاطمه، حسن، و حسین نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودیم که به ما التفات فرمود و گریست. گفتم: یا رسول‌اللّه! چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: از ضربه‌ای که بر فرق سر تو و سیلی‌ای که به صورت فاطمه علیهاالسلام می‌زنند، گریه می‌کنم». [۴۰۷] . مجلسی اسناد این روایت را معتبر دانسته است. [۴۰۸] . ۱۱- احمد بن خصیب از جعفر بن محمد بن مفضل، از محمّد بن سنان زاهری، از عبداللّه بن عبدالرحمان اصم، از مدیح بن هارون بن سعد که گفت: از ابوطفیل عامر بن وائله شنیدم که امیرالمؤمنین در سخنی به عمر گفت: «... و این آتشی است که شما در خانه‌ام برافروخته‌اید تا من، فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله، فرزندانم حسن و حسین و

زینب و ام‌کلثوم را بسوزانید». [۴۰۹] . ۱۲- نامه معاویه به علی علیه‌السلام و پاسخ آن حضرت به او دلالت دارد که رفتار خشونت‌آمیزی بر ضد علی علیه‌السلام به کار گرفته و او را به زور برای بیعت، آوردند. معاویه گفت: علی در بیعت با خلفا تأخیر کرد. پس او را همچون شتر مهار شده برای بیعت می‌راندند تا به اکراه بیعت کرد. [۴۱۰] . [صفحه ۳۸۲] معاویه به علی علیه‌السلام گفت: «تو به ابوبکر حسادت کردی و بر او رشک بردی، و در صدد تباهی او برآمدی، و در خانه‌ات نشستی، و گروهی از مردم را اغوا کردی تا در بیعت با ابوبکر تأخیر کردند... هیچ‌یک از خلفا نبود مگر اینکه تو به واسطه‌ی رشک و حسد بر او ستم کردی، و در بیعت با او تأخیر نمودی، تا اینکه تو را همچون شتر بینی مهار کرده، می‌راندند تا به زور بیعت کردی». [۴۱۱] . علی علیه‌السلام در پاسخ او نوشت: «و گفتی مرا چون شتر مهار کرده می‌راندند تا بیعت کنم. به خدا که خواستی نکوهش کنی، ستودی، و رسوا سازی ولی خود را رسوا نمودی. مسلمان را چه نقصان که مظلوم باشد و در دین خود بی‌گمان؟...». [۴۱۲] . این روایت دلالت دارد که آنان وارد خانه علی علیه‌السلام شدند و او را به زور بیرون آوردند. این بیانگر آن است که حرمت زهرا علیهاالسلام را که به تصریح روایات، با تمام توان جلوی آنان ایستاد، رعایت نکردند. البته این روایت تصریح نکرده که آنان متعرّض شخص زهرا علیهاالسلام شده باشند.

روایات فاطمه

۱۳- دیلمی می‌گوید: زهرا علیهاالسلام ماجرای خود را به تفصیل بیان فرموده است. از جمله فرمود: [صفحه ۳۸۳] «... سپس قنفذ را با عمر بن خطاب و خالد بن ولید به خانه‌ی ما فرستادند تا پسر عمویم علی را برای بیعت زیانبار خود به سقیفه بنی‌ساعده بیرون برند. علی که مشغول انجام وصیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله، درباره‌ی همسران او، تألیف قرآن و پرداخت هشتاد هزار درهم به سفارش آن حضرت بود، با آنان بیرون نرفت. پس هیزم زیادی در مقابل در خانه ما جمع کردند و آتش آوردند تا خانه، و ما را به آتش کشند. من در پشت در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم قسم دادم که دست از ما بردارند و ما را یاری کنند. عمر، تازیانه را از دست قنفذ- غلام ابوبکر- گرفت و با آن به بازویم زد، چنانکه تازیانه همچون بازوبند به دور بازویم حلقه زد. عمر لگدی به در کوبید و آن را به طرف من فشار داد و من که آبستن بودم، به صورت روی زمین افتادم. آتش شعله می‌کشید و صورتم را می‌گداخت. عمر چنان به صورتم سیلی زد که گوشواره‌ام بر زمین افتاد و درد زایمان به سراغم آمد. پس محسن را کشته بی‌گناه سقط کردم. این است امّتی که می‌خواهد بر من نماز بخواند؟! در حالی که خدا و رسول از آنان بیزاری جسته‌اند. من نیز از آنان برائت می‌جویم». امیرالمؤمنین علیه‌السلام به وصیت فاطمه علیهاالسلام عمل کرد و احدی را از مرگ او خبر نکرد و در شب دفن، دختر پیغمبر، چهل قبر تازه در بقیع کند. هنگامی که مسلمانان از رحلت، و دفن فاطمه علیهاالسلام باخبر شدند و برای تسلیت به نزد علی علیه‌السلام آمدند و به او گفتند: برادر رسول خدا! چه خوب می‌شد اگر به تجهیز فاطمه علیهاالسلام و کندن خاک او می‌فرمودی؟ [صفحه ۳۸۴] علی علیه‌السلام گفت: فاطمه علیهاالسلام دفن شد و به پدرش پیوست. گفتند: انا للّه و انا الیه راجعون! یگانه دختر پیغمبر ما محمّد، می‌میرد ولی ما بر جنازه‌اش نماز نخوانیم. این برای ما ناگوار است. علی علیه‌السلام گفت: «جنایتی که بر خدا و رسول خدا و خاندان او کرده‌اید، شما را بس است. به خدا قسم، نمی‌توانستم فاطمه علیهاالسلام را در وصیتش نافرمانی کنم که سفارش کرد: احدی از شما بر او نماز نگذارد...» آنان لباسهایشان را تکاندند [۴۱۳] و گفتند: باید بر دختر پیغمبرمان نماز گزاریم و بلافاصله به بقیع رفتند. آنان در بقیع چهل قبر تازه دیدند، و قبر فاطمه علیهاالسلام را در میان این همه قبر پیدا نکردند. مردم ناله کردند و همدیگر را شماتت، و گفتند: نه در وفات دختر پیغمبرتان حاضر بودید و نه در نماز بر او، و نه قبرش را می‌شناسید تا زیارت کنید؟! ابوبکر گفت: کسانی از ثقات مسلمانان را بیاورید تا همه‌ی این قبرها را نبش کنند تا قبرش را پیدا کنید و بر او نماز گزاریم و زیارتش کنیم. این مطلب به علی علیه‌السلام رسید. خشمگین و با چهره‌ای برافروخته، و چشمانی برآمده در

حالی که قبای زردش را که جز در روزهای سخت نمی‌پوشید، در دست داشت، و به شمشیرش ذوالفقار تکیه داده بود، بیرون آمد و خود را به بقیع رساند. بیم دهنده‌ای خود را پیش از او به مردم رساند و گفت: این علی است که چنان می‌بینید، می‌آید و به خدا سوگند می‌خورد که اگر یک سنگ از این قبرها برداشته شود، شمشیرش را در میان امّت خواهد گذاشت. مردم گروه گروه هراسان فرار [صفحه ۳۸۵] کردند. [۴۱۴] . ۱۴- از جمله‌ی اشعاری که محدّثان و مورّخان نقل کرده‌اند که زهرا علیهاالسلام در رثای پدرش پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله می‌خواند، این چند بیت است: ماذا علیّ من شمّ تربهٔ احمد ان لایشم مدی الزمان غوالیاً صبت علیّ مصائب لو أنها صبّت علی الایام صرن لیالیاً فالیوم اخشع للذلیل و اتقی ضیمی و ادفع ظالمی بردائیاً چه خواهد شد اگر کسی که تربت احمد به مشام او رسیده، هرگز بوی مشک و عنبر به مشامش نرسد. مصیبتهایی بر من وارد شد که اگر بر روزها وارد می‌شد، به شب بدل می‌گشت. من امروز در مقابل افراد ذلیل تسلیم می‌شوم و ظلم و ستم ظالمان را با ردایم دفع می‌کنم. اگر منظور زهرا علیهاالسلام «از مصائب» فقط مصیبت ارتحال پدرش بود، سزاوارتر آن بود که صیغه مفرد «مصیبهٔ» بسنده می‌کرد و جایی برای ذکر خشوع در مقابل ذلیل، و دفع به وسیله‌ی ردا نبود. همچنان که گفته‌ی زهرا علیهاالسلام «و ادفع ظالمی بردائیا» یا «بالراح» در شعر زیر: فالیوم اخض للذلیل، و اتقی ذلی و ادفع ظالمی بالراح [۴۱۵] . اشاره دارد که فقط در غصب فدک و ارث زهرا علیهاالسلام بر او ظلم و ستم روا نداشتند. زیرا برای رفع این ستم به دست و پنجه، و ردا نیازی نیست بلکه زهرا علیهاالسلام نزد غاصبان رفت و حقش را مطالبه کرد و با آنان در اثبات حقانیت خود احتجاج فرمود. همه‌ی اقدامات زهرا علیهاالسلام در این خصوص ضبط و ثبت شده و معروف و مشهور است. [صفحه ۳۸۶] علاوه بر این، به کارگیری دست و پنجه، و ردا در دفع ظالم به تلاش بدنی زهرا علیهاالسلام اشاره دارد و گویا آن است که آن بانو به خطابه و احتجاج بسنده نکرده مگر آنکه بر سبیل کنایه و مجاز وارد شده باشد.

روایت امام حسن

۱۵- شعبی و ابومخنف و یزید بن حبیب مصری، حدیث احتجاج امام حسن علیه‌السلام با عمرو بن عاص، و ولید بن عقبه، و عمرو بن عثمان، و عتبهٔ بن ابی‌سفیان در حضور معاویه را روایت کرده‌اند. در این حدیث طولانی آمده که امام حسن علیه‌السلام به مغیرهٔ بن شعبه فرمود: «... و تو بودی که فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را زدی تا مجروح شد و بچه‌اش را سقط کرد. تو در تحقیر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و مخالفت با فرمان او، و هتک حرمت، مرتکب این جنایت شدی. در حالی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به او فرمود: یا فاطمه! تو سرور زنان اهل بهشتی...». [۴۱۶] . علّامه جلیل‌القدر شیخ‌الاسلام طبرسی در مقدمه کتابش «الاحتجاج» می‌گوید: «سند بیشتر اخباری را که در این کتاب آورده‌ایم بیان ننموده‌ایم. زیرا یا مورد اجماع است و یا موافق مدلول عقل، و یا در کتب و سِیَر بین مخالف و موافق مشهور مگر آنچه از ابومحمّد، حسن عسکری علیه‌السلام آورده‌ام. زیرا اگر چه همانند توصیفاتی است که بیان کردیم اما به اندازه‌ی سایر روایات مشهور نیست. به همین دلیل در اول هر خبر، سندش را بیان کرده‌ام». [۴۱۷] . علّامه متبحّر شیخ آغابزرگ تهرانی در الذریعه می‌گوید: [صفحه ۳۸۷] «این سخن وی صراحت دارد که روایات مرسل وی در این کتاب، مستفیض و بین مخالف و موافق، مورد اجماع است. بنابراین الاحتجاج یکی از کتابهای معتبری است که علمای اعلام مانند علّامه مجلسی، و محدّث حر عاملی و دیگران به آن اعتماد کرده‌اند». [۴۱۸] .

روایت امام سجاد

۱۶- محمّد بن جریر بن رستم طبری می‌گوید: مخلول بن ابراهیم به ما خبر داد و گفت: مطر بن ارقم ما را حدیث کرد و گفت: ابوحمزه ثمالی از علی بن الحسین علیه‌السلام برای ما حدیث کرد و گفت: هنگامی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله رحلت کرد و با ابوبکر به خلافت بیعت کردند، علی علیه‌السلام از بیعت با او خودداری کرد. عمر به ابوبکر گفت: آیا کسی در پی این مرد

متخلّف نمی‌فرستی تا بیاید بیعت کند؟ ابوبکر گفت: قنفذ! به نزد علی برو و بگو: خلیفه‌ی رسول‌اللّه می‌گوید: بیا بیعت کن. علی علیه‌السلام صدایش را بلند کرد و گفت: سبحان‌اللّه! چه زود بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دروغ بستید. گفت: قنفذ برگشت و جریان را به او بازگفت. پس عمر گفت: آیا کسی به نزد این مرد متخلّف نمی‌فرستی که بیاید بیعت کند؟ ابوبکر به قنفذ گفت: به نزد علی برو و بگو: امیرالمؤمنین می‌گوید: بیا بیعت کن. قنفذ رفت و دقّ‌الباب کرد. علی گفت: کیست؟ گفت: من هستم، قنفذ. [صفحه ۳۸۸] گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: امیرالمؤمنین می‌گوید: بیا بیعت کن. علی علیه‌السلام صدایش را بلند کرد و گفت: سبحان‌اللّه! چیزی ادعا کرده که حق او نیست. قنفذ برگشت و به ابوبکر خبر داد. عمر به پا خاست و گفت: بیایید با هم به نزد این مرد برویم. پس گروهی به خانه علی رفتند و در زدند. علی علیه‌السلام چون صدایشان را شنید، سخن نگفت. زنی به سخن آمد و گفت: اینان که هستند؟ فاطمه علیهاالسلام صدایش را بلند کرد و گفت: یا رسول‌اللّه! پس از تو، از ابوبکر و عمر چه دیدیم! هنگامی که صدایش را شنیدند، بسیاری از همراهان عمر گریستند. سپس بازگشتند. عمر با عده‌ای ماند و علی را بیرون آوردند و به نزد ابوبکر بردند و او را در مقابل ابوبکر نشاندند. ابوبکر گفت: بیعت کن. گفت: اگر بیعت نکنم؟ گفت: در این صورت، به خدایی که جز او معبودی نیست، گردنت را می‌زنیم. گفت: اگر چنین کردید، من بنده خدا، و برادر رسول اویم. گفت: بیعت کن. گفت: اگر بیعت نکنم؟ گفت: در این صورت، به خدایی که جز او معبودی نیست، گردنت را می‌زنیم. علی علیه‌السلام رو به قبر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله کرد و گفت: یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی، پس بیعت کرد و بپا خاست. [۴۱۹] . [صفحه ۳۸۹]

روایات امام باقر یا امام صادق

۱۷- علّامه عیاشی روایت بلندی از یکی از آن دو امام علیه‌السلام نقل کرده که در آخرش آمده: «ابوبکر به دنبال او (علی) فرستاد که بیا و بیعت کن. علی گفت: از خانه بیرون نمی‌آیم تا قرآن را جمع‌آوری کنم. بار دیگر به دنبالش فرستاد، علی گفت: بیرون نمی‌آیم تا از جمع قرآن فارغ شوم. ابوبکر بار سوم پسرعمویش، قنفذ را به دنبال علی فرستاد. فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بپا خاست تا بین او و علی علیه‌السلام حائل شود. قنفذ او را زد و بدون علی بازگشت. ترسید که مبادا علی مردم را جمع کند. پس دستور داد هیزم آوردند و در اطراف خانه علی قرار دادند. سپس عمر آتش آورد و خواست خانه را به روی علی، و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام آتش بزند. علی که این کار را دید، از خانه بیرون آمد و به اجبار و اکراه بیعت کرد نه از روی اختیار». [۴۲۰] . ۱۸- محمد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از محمّد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عبداللّه بن محمّد جعفی از ابوجعفر (امام باقر)، و ابوعبداللّه (امام صادق) روایت کرده که فرمودند: «فاطمه علیهاالسلام با دیدن کارهای آنان، گوشه لباس عمر را گرفت و او را به طرف خود کشید، و خطاب به او فرمود: به خدا قسم، پسر خطاب اگر کراهت نداشتم که [صفحه ۳۹۰] بلا دامنگیر بی‌گناهان شود، می‌دانستی که چگونه خداوند را قسم می‌دادم. آن وقت او را سریع‌الاجابه می‌دیدی». [۴۲۱] . شیخ‌الاسلام علامه مجلسی در تفسیر کارهای آنان می‌گوید: «یعنی: ورود آنان به خانه فاطمه علیهاالسلام». [۴۲۲] .

روایات امام باقر

۱۹- ابراهیم بن احمد طبری، از علی بن عمر بن حسن بن علی سیاری، از محمد بن زکریای غلابی، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش، از جابر جعفی، از ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام، از پدرش، از جدش، از محمد بن عمار بن یاسر که در حدیثی گفت: «و به حسن آبستن شد. چون او را به دنیا آورد، پس از چهل روز به حسین آبستن شد. سپس زینب و آنگاه ام‌کلثوم را به دنیا آورد، سپس به محسن آبستن شد. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه در ورود آنان به خانه

فاطمه علیهاالسلام گذشت، و پسر عمویش امیرالمومنین را بیرون بردند، و در اثر آنچه از آن مرد به فاطمه علیهاالسلام رسید، یک فرزند کامل را سقط کرد. همین علت اصل بیماری و رحلت فاطمه علیهاالسلام بود». [۴۲۳] . ۲۰- محمد بن جریر بن رستم طبری بیان کرده که چون با ابوبکر به خلافت بیعت کردند، علی علیه‌السلام در خانه نشست و از حضور در جمع آنان خودداری کرد. به خانه علی آمدند و بر آن شدند تا خانه را روی علی، و فاطمه علیهم‌السلام آتش زنند. زبیر با شمشیرش بیرون آمد. شمشیرش را شکستند. این روایت را محمد بن هارون از [صفحه ۳۹۱] ابان بن عثمان نقل کرده، می‌گوید: سعید بن قدامه از زائدهٔ بن قدامه برایم حدیث کرد که ابوبکر علی را به بیعت دعوت کرد امّا او امتناع ورزید. وی سپس از احتجاج علی با آنان نقل کرده می‌گوید: از زائدهٔ بن قدامه پرسیدم: این حدیث را از چه کسی شنیدی؟ گفت: از ابوجعفر محمّد بن علی بن الحسین علیه‌السلام. [۴۲۴] . ۲۱- ابی‌الجارود از ابوجعفر (امام باقر علیه‌السلام) پرسیدم: چه وقت قائم شما قیام می‌کند؟ امام علیه‌السلام به او پاسخ بلندی داد. از جمله مطالبی که حضرت بدان اشاره کرده، این بود: «هیزمی که اوّلی و دومی جمع کردند تا با آن علی و فاطمه و حسن و حسین را آتش زنند. این هیزم نزد ماست و از هم ارث می‌بریم...». [۴۲۵] .

روایات امام صادق

۲۲- محمد بن عبداللَّه بن جعفر حمیری، از پدرش از علی بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد، از عبداللَّه حماد بصری، از عبداللَّه بن علی بن عبدالرحمن اصم، از حمّاد بن عثمان، از امام صادق علیه‌السلام: «هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به إسرا رفت، به او گفته شد: خداوند تو را در سه چیز آزمایش می‌کند... اما دخترت، بر او ستم می‌شود، و حقی را که برایش قرار می‌دهی، از او غصب می‌کنند، او را که باردار است، می‌زنند و بدون اجازه بر او، و حریم و منزلش وارد می‌شوند. سپس او را سستی و خواری در بر می‌گیرد. سپس مانعی نمی‌بیند، و در اثر ضربه دشمن بچه‌اش را [صفحه ۳۹۲] سقط می‌کند و بر اثر همان ضربه می‌میرد... و نخستین کسی که در روز قیامت برای او حکم می‌شود، محسن بن علی است که درباره‌ی قاتلش، و سپس قنفذ حکم خواهد شد. پس او و رفیقش را می‌آورند...» [۴۲۶] . ۲۳- ابوالحسن بن شاذان، از پدرش، از محمّد بن حسن بن ولید، از محمد بن حسین بن صفّار، از محمّد بن زیاد، از مفضل بن عمر، از یونس بن یعقوب، از امام صادق علیه‌السلام که آن حضرت در یک حدیث بلند فرمود: «ای یونس! جدّم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: کسی که پس از من بر دخترم فاطمه ستم کند، و حقش را غصب نماید و او را به قتل رساند، ملعون است». [۴۲۷] . ۲۴- شماری از دانشمندان شیعه از احمد بن محمّد از قاسم، از جدش، از ابوبصیر، از امام صادق علیه‌السلام، از پدرانش که «امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: فرزندان سقط شده شما در قیامت شما را ملاقات می‌کنند، اگر آنان را نامگذاری نکرده باشید؛ هر یک به پدرش می‌گوید: چرا مرا نامگذاری نکردی، در حالی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله محسن را پیش از تولد نامگذاری کرد»؟! [۴۲۸] . ۲۵- ابراهیم بن سعد ثقفی گفت: احمد بن عمرو بجلی مرا حدیث کرد و گفت: [صفحه ۳۹۳] احمد بن حبیب عامری از حمران اعین، از ابوعبداللَّه جعفر بن محمّد الصادق علیه‌السلام ما را حدیث کرد و گفت: «به خدا سوگند، علی بیعت نکرد مگر آنگاه که دید دود وارد خانه‌اش شده است». [۴۲۹] . ۲۶- حسین بن حمدان، از محمّد بن اسماعیل، و علی بن عبداللَّه حسنی، از ابوشعیب، و محمّد بن نصیر، از عمر بن فرات، از محمّد بن مفضل، از مفضّل بن عمر که گفت: از سرورم صادق علیه‌السلام پرسیدم: آیا مأمور منتظر، مهدی علیه‌السلام را وقت مشخصی هست که مردم بدانند؟ فرمود: حاشا که خداوند برای ظهور مهدی علیه‌السلام وقتی مشخص نماید که شیعیان ما بدانند... و زدن سلمان فارسی، و شعله‌ور ساختن آتش بر در خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین تا آنان را با آن بسوزانند، و تازیانه زدن به دست فاطمه، و لگد زدن به شکمش، و سقط کردن محسن... و داستان ابوبکر، و فرستادن خالد بن ولید، قنفذ و عمر بن خطاب و جمع کردن مردم برای بیرون آوردن علی علیه‌السلام از خانه‌اش برای بیعت در سقیفه بنی‌ساعده؛ و گفته‌ی عمر: یا علی! بیرون بیا و در آنچه مسلمانان بر آن

اجماع کرده‌انـد، داخل شو و الّا تو را می‌کشیم؛ و گفته‌ی فضّه کنیز فاطمه: امیرالمؤمنین مشـغول است و اگر انصاف دهیـد و با او به عدل رفتار کنید، حق با او است. (و دشنام و ناسزای عمر به او). و جمع‌آوری هیزم و چوب در کنار در برای به آتش کشیدن خانه‌ی امیرالمـؤمنین، و فـاطمه و حسـن و حسـین و زینـب و ام‌کلثـوم، و فضـه؛ و آتش زدن در خـانه، و بیرون [صـفحه ۳۹۴] آمدن فاطمه علیهاالسـلام و خطاب وی به آنان از پشت در و گفته‌ی زهرا علیهاالسـلام: وای بر تو عمر! این چه جسارتی است بر خدا و رسول او؟ آیـا می‌خواهی نسـل پیغمبر را از دنیا برکنی، و نور خـدا را خاموش کنی؟ اما خداونـد نورش را تمام می‌کنـد؛ و تهدیـد مهاجمان. و گفته‌ی او: فـاطمه! بس است. نه محمّـد حاضـر است و نه ملائکه از نزد خداونـد امر و نهی می‌آورنـد، و علی هم یکی از مسـلمانان اسـت و بس، اگر می‌خـواهی او را برای بیعـت بـا ابـوبکر بیرون فرسـت و الّـا همه‌ی شـما را به آتش می‌کشم. فـاطمه گریـان گفت: خداوندا! به تو شـکایت می‌کنم از فقدان پیامبر و رسول و برگزیده‌ات، و ارتداد امت او علیه ما، و منع آنان حقی را که تو در کتابت برایمان قرار دادی، کتابی که آن را بر پیامبر نازل فرمودی. عمر به فاطمه گفت: فاطمه! حماقت زنانه را از خودت دور کن. خـداوند نبوت و خلافت را برای شـما در یکجا جمع نکرده است. چوبِ در آتش گرفته است. و داخل کردن قنفذ دسـتش را برای باز کردن در. و زدن عمر با تازیانه بر بازوی فاطمه چنانکه همچون بازوبنـد سیاه بر بازویش حلقه زد، و لگـد زدنش به در که به شـکم فاطمه اصابت کرد و فاطمه که شش ماهه به محسن آبستن بود، او را سقط کرد. و هجوم عمر، و قنفذ و خالد بن ولید، و سیلی زدن عمر به گونه‌ی زهرا علیهاالسـلام چنـانکه گوشواره‌اش از زیر مقنعه دیـده شـد، و فاطمه بلنـد می‌گریست و می گفت: «وا ابتاه، وا رسول‌اللّه، دخترت فاطمه تکذیب می‌شود، او را می‌زنند و فرزندش در شـکمش کشته می‌شود». و بیرون آمدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام از خانه با چشـمانی سـرخ و سـر برهنه که جامه‌اش را بر روی فاطمه انداخت و او را به سـینه‌اش چسباند و به فاطمه گفت: دختر رسول خدا! می‌دانی که خداوند پدر را برای عالمیان رسول رحمت فرستاد... [صفحه ۳۹۵] پس گفت: ای پسر خطاب! وای بر تو از امروزت، و پس از آن، و روزگـاری که در پی آن خواهـد آمـد، پیش از آنکه شمشـیرم را بکشم و باقیمانـده امّت را از بین ببرم، از خانه بیرون شو. عمر، و خالد بن ولید، قنفذ و عبدالرحمن بن ابی‌بکر رفتند، و راه خود را در پیش گرفتند. علی علیه‌السلام فریاد کشید: ای فضّه! بانویت، همچون زنان قابله، او را تیماردار که در اثر لگد، و اصابت در به شـکمش، درد زایمان او را در بر گرفته است. پس محسـن را سـقط کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السـلام گفت: او به جدّش رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله ملحق شد و به او شـکایت خواهد کرد... محسن می‌آیـد، خـدیجه دختر خویلـد، و فـاطمه دختر اسـد مـادر امیرالمؤمنین علیه‌السـلام او را می‌آورنـد، آنـان فریـاد می‌کشـند، و مادرش فاطمه علیهاالسـلام می‌گوید: این روز شـماست که وعده داده شدید... سپس مفضّل گفت: آقای من! درباره‌ی این فرموده‌ی خداونـد: (و اذا المـوؤدة سئلت بـأیّ ذنب قتلت)، چه می‌گوییـد؟ امـام فرمـود: مفضّـل! به خـدا قسم، مؤوده، محسن است. زیرا او از ماست و بس. هر که جز این گفت، او را تکـذیب کنیـد. مفضّل گفت: آقایم! سـپس چه؟ امام فرمود: فاطمه دختر رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله بپا می‌خیزد و می‌گوید: خداوندا! به وعده‌ای که به من داده‌ای عمل کن درباره‌ی کسـی که به من ظلم و سـتم کرد، و حـق مرا غصب نمـود، و مرا زد، و... [۴۳۰] . [صـفحه ۳۹۶] ۲۷- در حـدیث دیگری امـام صادق علیه‌السـلام به مفضّل فرمود: «و نه همچون روز محنت ما در کربلا، اگر چه روز سـقیفه و آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین و حسن و حسـین و فاطمه و زینب و ام‌کلثوم و فضّه و قتـل محسن بـا لگـد، بزرگتر، وحشـتناکتر و تلـخ‌تر بود. زیرا این روز، مایه‌ی اصـلی روز عـذاب است». [۴۳۱] . ۲۸- رئیس شیعه، شـیخ مفید از احمد بن محمّد بن عیسـی، از پدرش و عباس بن معروف، از عبداللّه بن مغیره، که گفت: عبداللّه بن عبدالرحمن اصم از عبداللّه بن بکر ارجانی که گفت: در راه مکه به مدینه همراه ابوعبداللّه (امام صادق علیه‌السـلام) بودم... آنگاه حدیثی بلند از امـام روایت کرد که آن حضـرت، از جمله به او فرمود: «و قتـل امیرالمؤمنین، و قاتـل فاطمه، و قاتل محسن و قاتل حسن و حسـین...» این روایت را در کامـل الزیـارات به سـند دیگری از عبـداللّه اصم، از عبـداللّه بن بکر ارجانی نقل کرده است. در این نقل آمـده: «و قاتـل فاطمه و محسن». [۴۳۲] . ۲۹- علی بن ابراهیم از پدرش، از سـلیمان دیلمی، از ابوبصیر، از ابوعبداللّه (امام صادق علیه‌السـلام)

که فرمود: «در روز قیامت محمّد صلی اللَّه علیه و آله فراخوانده می‌شود و حلّه‌ای سرخ بر تن او می‌پوشند... سپس از میان عرش، از سوی پروردگار عزیز، و افق اعلی ندا می‌آید که: ای محمد! چه خوب پدری است، پدر تو، او [صفحه ۳۹۷] ابراهیم است و چه خوب برادری است، برادر تو، او علی بن ابی‌طالب است، و چه خوب دو سبطی، دو سبط تو، آنان حسن و حسین‌اند، و چه خوب جنینی، جنین تو است، او محسن است...» [۴۳۳] . ۳۰- ابومحمد، از عبداللَّه بن سنان، از ابوعبداللَّه (امام صادق علیه‌السلام) که فرمود: چون رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رحلت فرمود، و ابوبکر بر تخت خلافت نشست، کسی به دنبال وکیل فاطمه علیهاالسلام فرستاد که او را بیرون آورد... ابوبکر نوشته‌ای برای فاطمه علیهاالسلام در رد فدک نوشت. عمر در راه به او رسید، گفت: دختر محمد! این نوشته که با خود داری چیست؟ گفت: نوشته‌ای است که ابوبکر در رد فدک برایم نوشته است. گفت: آن را به من بده. فاطمه علیهاالسلام حاضر نشد، نوشته را به او بدهد. عمر لگدی به او زد: او به پسری به نام محسن آبستن بود که او را در اثر همان ضربه سقط کرد. پس عمر فاطمه را سیلی زد. گویی به گوشواره‌ی گوش می‌نگرم که شکسته شد. سپس نوشته را گرفت و پاره کرد. فاطمه به خانه رفت و ۷۵ روز در اثر ضربه عمر بستری شد. آنگاه رحلت کرد. چون مرگش فرارسید، علی را خواست و به او گفت: یا تضمین می‌کنی یا به زبیر وصیت می‌کنم. علی علیه‌السلام گفت: دختر محمّد! خودم وصیت تو را تضمین می‌کنم. فاطمه گفت: تو را به حقّ رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله می‌خوانم که وقتی از دنیا رفتم، آن دو بر جنازه‌ام حاضر نشوند و بر من نماز نگزارند. [صفحه ۳۹۸] علی گفت: این حقّ تو است. پس چون رحت کرد، علی او را شبانه در خانه‌اش دفن کرد. صبح، مردم مدینه و همینطور ابوبکر و عمر بر آن شدند که در تشییع جنازه فاطمه شرکت کنند. علی به سوی آن دو بیرون آمد. به او گفتند: یا ابوالحسن! با دختر محمّد چه کردی؟ آیا به تجهیز او اقدام کرده‌ای؟ علی علیه‌السلام گفت: به خدا قسم که او را دفن کردم. گفتند: چه چیز تو را واداشت که او را دفن کنی و به ما اطلاع ندهی؟ گفت: او، خودش مرا فرمان داد که چنین کنم. عمر گفت: به خدا قسم که می‌خواهم نبش قبر کنم و بر او نماز بخوانم. علی گفت: به خدا قسم، تا زمانی که قلبم در میان کالبدم می‌تپد و ذوالفقار در دستم است، تو به نبش قبر نخواهی رسید. خودت این را خوب می‌دانی. ابوبکر گفت: برو، او از ما به فاطمه سزاوارتر است. مردم نیز پراکنده شدند. [۴۳۴] . ۳۱- محمّد بن هارون تلعکبری، از پدرش، از ابوعلی محمد بن همام بن سهیل، از احمد بن محمّد بن برقی، از احمد بن محمّد اشعری قمی، از عبدالرحمن بن ابی‌نجران، از عبداللَّه بن سنان، از ابن‌مسکان از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام: «فاطمه علیه‌السلام در بیستم جمادی‌الثانی سال چهل و پنجم عمر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله متولد شد... علت وفاتش آن بود که قنفذ، غلام آن مرد، به دستور اربابش با غلاف شمشیر ضربه‌ای به او زد. فاطمه علیهاالسلام محسن را سقط کرد و در اثر همان ضربه به شدّت مریض شد و اجازه نداد احدی از کسانی که او را آزرده بودند، بر او وارد شوند. دو مرد از اصحاب پیغمبر از امیرالمؤمنین درخواست کردند که از [صفحه ۳۹۹] آنان نزد فاطمه شفاعت کند. علی از فاطمه درخواست کرد و او نیز پاسخ مثبت داد. هنگامی که بر او وارد شدند، گفتند: دختر رسول خدا! حالت چگونه است؟ فاطمه گفت: الحمدللَّه خوبم... پس به آنان گفت: آیا از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نشنیدید که فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است. هر که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده، و هر که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است؟ گفتند: چرا. گفت: به خدا قسم که شما دو نفر مرا اذیت کردید. ابوبکر و عمر در حالی از نزد فاطمه بیرون آمدند که از آنان خشمگین بود». [۴۳۵] . سند این روایت صحیح است. ۳۲- شیخ طبرسی: از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: «هنگامی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از خانه‌اش بیرون آورده شد، فاطمه علیهاالسلام به دنبالش بیرون آمد، هیچ‌یک زنان بنی‌هاشم نماندند مگر اینکه با او بیرون آمدند تا اینکه به نزدیکی قبر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رسید. به آنان گفت: پسر عمویم را رها کنید و الّا به خدا قسم...» [۴۳۶] . این حدیث نیز دلالت دارد که آنان وارد خانه شدند و علی علیه‌السلام را به زور و اجبار بیرون آوردند و همه‌ی این کارها را برخلاف خواسته‌ی فاطمه علیهاالسلام و بدون رعایت حرمتش انجام دادند. ۳۳- قاضی عبدالجبار (متوفای سال ۴۱۵ ق) معاصر شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ق) می‌گوید: شیعیان مدعی‌اند که از جعفر

بن محمد علیه‌السلام و دیگران روایت شده [صفحه ۴۰۰] است که عمر فاطمه را تازیانه زد. [۴۳۷] . ما نمی‌دانیم که منظورش همین روایاتی است که در اینجا آوردیم یا به روایت دیگری اشاره کرده است. لذا سخنش را در اینجا نقل کردیم.

روایت امام کاظم

۳۴- علامه مجلسی از کتاب الطرف علامه‌ی جلیل‌القدر سید بن طاووس به نقل از کتاب الوصیه شیخ عیسی بن مستفاد الضریر، از موسی بن جعفر، از پدرش روایت کرده که رسول خدا علیه‌السلام در حال احتضار، انصار را خواست و به آنان فرمود: «ای گروه انصار! وقت جدایی فرارسید... بدانید که در فاطمه، در من است و خانه‌ی او خانه‌ی من. هر که حرمت او را هتک نماید، همانا که حرمت پرده‌ی خداوند را هتک کرده است». عیسی گفت: ابوالحسن (کاظم علیه‌السلام) بسیار گریست، و بقیه‌ی سخنش را قطع کرد و گفت: «به خدا قسم که حرمت پرده‌ی خدا را هتک کردند. به خدا قسم که حرمت پرده‌ی خدا را هتک کردند، به خدا قسم که حرمت پرده‌ی خدا را هتک کردند...». [۴۳۸] . ۳۵- هارون بن موسی از احمد بن محمد بن عمار عجلی کوفی از عیسی الضریر از امام کاظم علیه‌السلام که فرمود: به پدرم گفتم: پس از بیرون رفتن ملائکه از نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله چه شد؟ فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و به حاضران گفت: از خانه بیرون روید... به علی علیه‌السلام گفت: «علی! بدان که من از کسی که دخترم فاطمه از او راضی باشد، [صفحه ۴۰۱] خشنودم. همینگونه است پروردگار من و ملائکه او. ای علی! وای بر کسی که بر او ستم کند، وای بر کسی که حقش را به ناحق از کف او برباید، وای بر کسی که حرمت او را هتک نماید، وای بر کسی که در خانه‌اش را آتش بزند، وای بر کسی که خلیل او را بیازارد، وای بر کسی که او را به مشقت اندازد و با او به مبارزه برخیزد. خداوندا! من از آنان بیزارم و آنان از من بدور. سپس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آنان را نام برد و فاطمه و علی و حسن و حسین را به سینه‌اش چسباند و گفت: خداوندا! من با اینان و شیعیانشان در سلم و آشتی‌ام و تعهد می‌کنم که وارد بهشت شوند، و با دشمنان و ستمگران در حق اینان، و آنان که از اینان و شیعیانشان پیش گیرند یا تخلّف ورزند، دشمن و در جنگ، و تعهد می‌کنم که به آتش وارد شوند. سپس، نه به خدا قسم، فاطمه! راضی نخواهم شد تا تو راضی شوی. سپس، نه به خدا قسم، راضی نمی‌شوم تا تو راضی شوی. سپس، نه به خدا قسم، راضی نمی‌شوم تا تو راضی شوی». [۴۳۹] . ۳۶- محمّد بن یحیی از عمرکی بن علی، از علی بن جعفر، از برادرش، ابوالحسن کاظم علیه‌السلام: «فاطمه، صدیقه‌ی شهیده است. دختران پیامبران، حیض نمی‌شوند». [۴۴۰] . [صفحه ۴۰۲] مجلسی اول و دوم که هر دو از اعاظم علمای شیعه هستند، گفته‌اند: این حدیث، صحیح است. [۴۴۱] . ۳۷- علامه جلیل‌القدر، عابد زاهد، سید بن طاووس به اسناد خود از امام کاظم علیه‌السلام از پدرش علیه‌السلام که فرمود: «رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: یا علی! چه خواهی کرد که این قوم، پس از من بر ضد تو توطئه کنند، و بر تو بتازند، و به دنبالت فرستند... تا با آنان بیعت کنی، سپس گریبانت را گرفته و تو را همچون شتر مهار شده با مذمّت و خواری، و اندوهگین و غمگین بکشند...». [۴۴۲] .

روایت امام رضا

۳۸- عالم عابد زاهد، سید بن طاووس رحمه‌اللّه دعای دیگری از آقای ما امام رضا علیه‌السلام در سجده‌ی شکر، ما این دعا را به اسناد خود، از سعد بن عبداللّه در کتاب فضل‌الدعا روایت کرده‌ایم. ابوجعفر، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از امام رضا علیه‌السلام و بکیر بن صالح، از سلیمان بن جعفر، از امام رضا علیه‌السلام، هر دو گفتند: بر رضا وارد شدیم. او در سجده‌ی شکر بود. سجده‌اش را طولانی کرد. سپس سرش را بلند کرد گفتیم: سجده را طولانی کردید؟ گفت: هر که این دعا را در سجده‌ی شکر بخواند همچون تیرانداز روز بدر در کنار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پاداش دارد. گفتیم: آن را بنویسم؟ فرمود: بنویسید. هرگاه سجده

شکر به جای آوردید، بگویید... پس دعا را بیان فرمود. از جمله در این دعا آمده: «... آن دو رسولت را به مسخره گرفتند، و فرزند [صفحه ۴۰۳] پیامبرت را کشتند...» [۴۴۳] .

روایت امام جواد

۳۹- محمّد بن هارون بن موسی، از پدرش، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از احمد بن ابی‌عبداللّه برقی، از زکریا بن آدم، گفت: نزد رضا بودم که ابوجعفر علیه‌السلام را آوردند. او کمتر از چهار سال سن داشت. دستش را به زمین زد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و مدتی دراز فکر کرد. رضا علیه‌السلام به او گفت: فدایت شوم، چرا اینقدر تفکرت طول کشید؟ گفت درباره‌ی آنچه با مادرم فاطمه کردند، اما به خدا قسم... سپس حضرت علیه‌السلام از عقوبت عاملان این جنایت سخن گفت. [۴۴۴] . می‌گوییم: هرچند این روایت از تفاضیل ماجرا به صراحت سخن نمی‌گوید اما بیانگر آن است که فاطمه علیهاالسلام مورد ستم آشکار واقع شد.

روایت امام حسن عسکری

۴۰- سید بن طاووس در زوائد الفوائد، و از کتاب مختصر شیخ حسن بن سلیمان از خط علی بن مظاهر واسطی به اسناد متصل از محمد بن علا همدانی واسطی. سپس این روایت را از کتاب مختصر نقل و در آخرش گفته: این روایت را از خط محمّد بن علی بن طیّ نقل کردم. در روایت آمده: [صفحه ۴۰۴] ابن ابی‌العلاء همدانی، و یحیی بن محمد بن حویج درباره‌ی پسر خطاب با هم منازعه کردند. پس محاکمه به نزد احمد بن اسحاق قمی از اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام بردند. او از امام عسکری علیه‌السلام از پدرش نقل کرد که حذیفه حدیث بلندی از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله روایت کرده است. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در این حدیث، از اتفاقاتی خبر داده که پس از او به وقوع خواهد پیوست. حذیفه با بیان این مطلب که آنچه را از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله شنیده به وقوع پیوسته، می‌گوید: «... و خانه‌ی وحی به آتش کشیده... و به صورت زکیه سیلی زده شد». [۴۴۵] . [صفحه ۴۰۵]

مظلومیت زهرا در احتجاجات مذهبی

اشاره

قاضی عبدالجبار سید مرتضی علم‌الهدی شیخ طوسی ابوالصلاح حلبی عبدالجلیل قزوینی یحیی بن محمد علوی بصری سید بن طاووس خواجه نصیرالدین طوسی علّامه حلّی شمس‌الدین اسفراینی قوشجی فاضل مقداد زین‌الدین عاملی ابن ابی‌جمهور و فاضل هروی محقق کرکی ابن‌مخدوم عربشاهی قاضی نوراللّه شوشتری ابن‌سعد جزایری شیخ حرّ عاملی علّامه مجلسی ابوالحسن فتونی خواجویی مازندرانی شیخ جعفر کاشف‌الغطاء سید عبداللّه شبّر سید محمّد قلی موسوی سید محمّد حسینی قزوینی سید محمّد باقر خوانساری محمّد حسن مظفر عبدالحسین شرف‌الدین سید محمّد باقر صدر [صفحه ۴۰۷] مسأله زدن زهرا علیهاالسلام و یورش به خانه او، و تلاش و بلکه اقدام عملی برای آتش زدن آن، و نیز سقط فرزندش محسن، و دیگر مسائل مربوط به این ماجرا، از همان روزهای نخست وارد استدلالها و احتجاجات مذهبی شد و هنوز هم در این زمینه‌ها بدان احتجاج می‌شود. نمونه‌هایی از احتجاجات متکلمان و دیگر بزرگان شیعه بر ضدّ دشمنان در دوره‌های مختلف را می‌آوریم تا روشن شود که این مسائل را مداحان و ذاکران اهل‌بیت علیه‌السلام از پیش خود نساخته‌اند تا چنانکه برخی تعبیر می‌کنند، اشک مردم را با سخنان راست و دروغ درآوردند. ما تتبع

و استقصای این احتجاجات را به خوانندهی ارجمند واگذار می‌کنیم تا در صورت تمایل، آن را از لابلای کتابهای کلامی و مذهبی بیرون کشد. بر خدا توکل می‌کنیم و از او یاری و توان و راستی می‌طلبیم.

قاضی عبدالجبار (متوفای ۴۱۵ ق)

قاضی عبدالجبار یکی از اعاظم علمای معتزلی در ردّ شیعه می‌گوید: «... از جمله مطالبی که بیان کرده‌اند، این ادعای آنان است که فاطمه علیهاالسلام بواسطهی خشم خود از ابوبکر و عمر وصیّت کرد که آن دو بر پیکرش نماز نگزارند و پنهانی دفن شود. لذا او را شبانه دفن کردند. اینان روایتی را از جعفر بن محمّد و دیگران نقل کرده‌اند که [صفحه ۴۰۸] عمر فاطمه را با تازیانه و زبیر را با شمشیر زد. اینان می‌گویند: عمر خانهی فاطمه را در پیش گرفت که علی، زبیر، و مقداد و گروهی از متخلّفان از بیعت ابوبکر در آنجا جمع شده بودند. عمر به فاطمه گفت: پس از پدرت کسی را از تو دوست داشتنی‌تر نمی‌بینم ولی به خدا قسم، اگر این عده نزد تو جمع شوند، خانه را به رویشان آتش خواهند زد. فاطمه آنان را از اجتماع نزد خود بازداشت و به نزد او بازنگشتند تا اینکه با ابوبکر بیعت کردند. روایات دور از صحّت دیگری نیز نقل کرده‌اند. پاسخ: ما این را تصدیق نمی‌کنیم...». [۴۴۶] . عبدالجبار می‌گوید: «... آنچه از عمر در باب آتش زدن خانه فاطمه بیان کرده‌اند، اگر هم صحّت داشته باشد، ایراد بر عمر نیست. زیرا حق او است که متخلّفان از بیعت را تهدید کند». [۴۴۷] .

سید مرتضی علم‌الهدی (متوفای ۴۳۶ ق)

سید مرتضی در ردّ کلام قاضی عبدالجبار می‌گوید: «روشن کردیم که خبر آتش زدن در خانه را کسانی غیر از شیعه روایت کرده‌اند که متهم به دشمنی با قوم مهاجم نیستند. ... عذری که وی در خصوص حدیث مذکور آورده، خیلی جالب [صفحه ۴۰۹] است. مگر کسی که می‌خواهد علی امیرالمؤمنین، و فاطمه علیهاالسلام را آتش بزند، چه عذر قابل قبولی دارد»؟! [۴۴۸] . وی در ردّ انکار زدن زهرا علیهاالسلام و هجوم به خانه‌اش، و تهدید به آتش زدن و این گفته‌ی عبدالجبار: ما آن را نه تصدیق می‌کنیم و نه جایز می‌دانیم؛ می‌گوید: «انکارت را به حجّت یا شبهه‌ای مستند نکرده‌ای تا درباره‌ی آن بحث کنیم و به دفع چیزی که بدون حجّت روایت می‌شود، کسی توجه نمی‌کند». [۴۴۹] . سید مرتضی در پاسخ ادعای عبدالجبار که مدّعی است اخبار زدن زهرا علیهاالسلام همچون روایات حلول است؛ می‌گوید: «مگر نمی‌دانی که این مذهب اصحاب حلول است و عقل بر بطلان عقیده‌شان دلالت دارد؟! آیا عقل، روایات زدن زهرا علیهاالسلام را محال می‌داند؟! اگر پاسخ دهد که هر دو یکی است، در جواب گفته شود: همانگونه که محال بودن حلول را اثبات کردی، استحاله عقلی این روایات را نیز تبیین کن. از هم‌اکنون ناتوانی و عجز تو از این کار معلوم است». [۴۵۰] . می‌گوید: «... بین تهدید به آتش زدن خانه به خاطر علتی که بیان کرده، و زدن فاطمه علیهاالسلام به دلیلی همانند این علت، فرقی نیست زیرا آتش زدن منازل از تازیانه زدن عظیم‌تر است... بنابراین خشم صاحب کتاب- [صفحه ۴۱۰] عبدالجبار- از تازیانه زدن و تکذیب ناقل آن، غیر موجه است». [۴۵۱] .

شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ق)

شیخ الطائفه محمّد بن حسن طوسی رحمه‌اللّه می‌گوید: «از جمله مواردی که تکذیب کرده‌اند، زدن فاطمه علیهاالسلام توسط آنان است. در حالی که روایت کرده که آنان، فاطمه علیهاالسلام را تازیانه زدند. مشهور و بدون اختلاف نزد شیعه این است که عمر به شکم فاطمه علیهاالسلام زد. فاطمه علیهاالسلام در اثر آن، بچه‌اش را سقط کرد. که محسن نامیده شد. این مسأله هم نزد آنان مشهور است. همینطور قصد مهاجمان در آتش زدن خانه بر روی زهرا علیهاالسلام آن هنگام که گروهی به او پناه آوردند و از بیعت با

ابوبکر خودداری کردند؛ نیز مشهور است. احدی نمی‌تواند روایت این مسأله را انکار کند. زیرا ما روایت وارده از طریق اهل سنت توسط بلاذری و دیگران را بیان کردیم. روایت شیعه در این باره مستفیض است و کسی در این باره اختلاف ندارد. هیچکس نمی‌تواند بگوید: اگراین درست باشد، طعن نخواهد بود. زیرا امام می‌تواند متخلّف از بیعت را که قصد اختلاف‌اندازی بین مسلمانان دارد، تهدید نماید. چه این نمی‌تواند عذر آتش زدن خانه بر روی فاطمه، و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم‌السلام قرار گیرد.آیا چنین عذری قابل قبول است و کسی بدان گوش می‌دهد؟! [صفحه ۴۱۱] هنگامی فرد مخالف مسلمانان و خارق اجماع آنان است که مقرر و ثابت شده باشد و این وقتی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دیگر پناهندگان به خانه زهرا علیهاالسلام که از بیعت خودداری کرده‌اند، داخل در این اجماع باشند نه خارج از آن. مگر کدام اجماع با مخالفت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به تنهایی، صحیح است تا چه رسد که دیگران هم در این باره با او بیعت کنند؟! هرکس چنین سخنی بگوید، خواه جبایی و دیگران، عداوت و عصبیت او روشن می‌شود. زیرا داستان آتش زدن خانه پیش از بیعت علی علیه‌السلام همراهان وی در خانه‌ی زهرا علیهاالسلام، بود. در حالی که اینان مدعی‌اند اجماع پس از بیعت مانعان آن منعقد شده است. پس روشن شد که آنچه ما تکذیب کردیم، منکر است». [۴۵۲] . شیخ طوسی در جای دیگر می‌گوید: «بلاذری از مدائنی از مسلمهٔ بن محارب، از سلیمان تمیمی، از ابی‌عون روایت کرده که ابوبکر به منظور بیعت، به دنبال علی علیه‌السلام فرستاد. اما علی علیه‌السلام بیعت نکرد. عمر شعله‌ی آتشی در دست داشت. فاطمه علیهاالسلام دم در با او برخورد کرد، گفت: پسر خطاب! تو را می‌بینم که می‌خواهی در خانه‌ام را به رویم آتش بزنی؟! گفت: بلی، [۴۵۳] و این بهترین کار برای تقویت دین پدرت می‌باشد. پس علی علیه‌السلام آمد و [صفحه ۴۱۲] بیعت کرد». شیخ طوسی می‌گوید: «این خبر را شیعه از طریق فراوان روایت کرده است. جالب است که شیوخ محدثین عامه این حدیث را روایت کنند اما آنها هرچه می‌شنیدند، سالم و بدون دخل و تصرف روایت می‌کردند. شاید متوجه آنچه علیه آنان بود، شده‌اند و از آن دست برداشته‌اند. مگر کسی که در خانه‌اش بر رویش آتش زده می‌شود، چه راهی جز بیعت دارد»؟ [۴۵۴] .

ابوالصلاح حلبی (متوفای ۴۷۴ ق)

فقیه بزرگ و متکلم ماهر شیخ ابوالصلاح حلبی می‌گوید: «و قصد آنان در اذیت و آزار علی علیه‌السلام به دلیل تخلّف وی از بیعت، و بیان سخنان خشونت‌آمیز و مبالغه در تهدید وی، و آوردن هیزم برای آتش زدن منزل او، و یورش بردن بر وی به کمک مردان، و آوردن علی علیه‌السلام در حالی که طناب به گردنش بسته بودند، و در نتیجه وادار کردن همسر، دختران، زنان و دیگر زنان حامی او از بنی‌هاشم و دیگران برای بیرون آمدن از خانه‌هایشان، شمشیر کشیدن به رویش و تهدید وی به قتل اگر از بیعت با آنان سرپیچی و خودداری کند». [۴۵۵] . [صفحه ۴۱۳]

عبدالجلیل قزوینی (متوفای حدود ۵۶۰ ق)

عبدالجلیل قزوینی در کتاب خود، النقض که آن را در ردّ کتاب: بعض فضایح الروافض نوشته، چنین می‌گوید: «و می‌گویند که عمر بر شکم فاطمه زد و جنینش را در شکم او کشت که رسول او را محسن نام نهاده بود. اما جواب آن است که این خبری است درست و در کتب شیعی و سنی نقل شده است اما از پیامبر نقل شده است که: انما الاعمال بالنیات؛ اگر غرض عمر آن باشد که علی را بدر برد تا بیعت کند بر خلافت، نه آن بوده باشد که جنین سقط شود شاید که عمر نمی‌دانسته که فاطمه در پس در ایستاده است. اگر چنین باشد آن را قتل خطأ گویند نه قتل عمد. حتی اگر عمداً هم کرده باشد. او معصوم نیست خداوند درباره‌ی او حکم می‌کند ما حق حکم کردن نداریم. و در این فصل بیش از این نتوان گفت واللّه اعلم باعمال عباده و بضمائرهم، و سرائرهم. ...

گویند: عمر و عثمان فاطمه را منع کردند که بر رسول خدا بگرید...» [۴۵۶] . «و عمر حجّت فدک بدرید و بر شکم فاطمه زد، و فاطمه را منع کردند که بر پدر خود بگرید...» [۴۵۷] . می‌گوییم: این عذرآوری از قتل محسن در مقابل این همه روایات فراوان که [صفحه ۴۱۴] تصریح دارد عمر می‌دانست فاطمه علیهاالسلام در پشت در است، عجیب و غریب است. در برخی از این روایات آمده که وقتی فاطمه علیهاالسلام در را گرفت که نتوانند باز کنند و به او خبر داد که لباس خانه بر تن دارد تا وارد خانه‌اش نشود، با تازیانه به انگشتان زهرا علیهاالسلام زد. او به شکم، فاطمه علیهاالسلام لگد و به صورتش سیلی زد، و هم او، قنفذ و دیگران، دختر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را زدند. با این حال نمی‌دانیم چگونه می‌توان قتل محسن را خطا نامید مگر آنکه خطا معنا و مفهوم دیگری داشته باشد که هیچکس جز نویسنده آن کلمات نمی‌داند. به هر حال، ما از این جهت بخشهایی از گفته‌های او را نقل کردیم که به وضوح دلالت دارد گروهی به زدن و اهانت به زهرا علیهاالسلام، و شکستن در، و وارد شدن به زور به خانه‌اش، و سقط جنین که یک امر مسلّم بوده، احتجاج کرده و در مقابل گروهی دیگر در صدد یافتن توجیهاتی هرچند بی‌محتوا و ناچیز، برای آن برآمده‌اند. اگر بخواهیم این قبیل توجیهات را بپذیریم، در روی کره زمین هیچ مجرم و جنایتکاری پیدا نخواهیم کرد که مستحق کیفر باشد. شاید برخی بتوانند برای شیطان نیز عذر بتراشند. چنانکه غزالی کوشیده از زشتی کار ابلیس بکاهد و مردم را از لعن او منصرف سازد، آنجا که می‌گوید: «در سکوت از لعن شیطان اشکالی وجود ندارد». [۴۵۸] . بلی، غزالی این سخن را همان جایی که تلاش کرد تا مگر یزید فاجر شرابخوار را از جنایت قتل حسین علیه‌السلام تبرئه کند، گفته است: بخوان و انگشت تعجّب به دهان بگیر! [صفحه ۴۱۵]

یحیی بن محمد علوی بصری

ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶ ق) به نقل از استادش ابوجعفر یحیی بن محمّد علوی بصری می‌گوید: «اگر بگویید: از این جهت وارد خانه فاطمه شد و سترش را آشکار کرد که نظام اسلامی را حفظ نماید، و مخالفت منتشر نشود، و گروهی از مسلمانان گردنشان را از ریسمان طاعت و همراهی با جماعت اسلامی، بیرون نبرند... در پاسخ شما گفته شود: همچنین ستر عایشه کشف شد، و هودجش هتک؛ زیرا او ریسمان طاعت گشود، و شق عصای مسلمین کرد و خونهای آنان را بر زمین ریخت... پس چگونه هتک حرمت عایشه از گناهان کبیره و موجب خلود در آتش، بیزاری از مرتکب آن، از مؤکدترین پایه‌های ایمان است. ولی گشودن خانه فاطمه علیهاالسلام و ورود به منزلش، و جمع هیزم در مقابل در، و تهدید زهرا علیهاالسلام به آتش زدن خانه از مؤکدترین پایه‌های ایمان، و ثابت‌ترین ستونهای اسلام که خداوند به موجب آن مسلمانان را عزت بخشیده و آتش فتنه را خاموش کرده است؛ در حالی که هر دو حرمت، یکی است و هر دو ستر، واحد؟! میل داریم به شما بگوییم که حرمت فاطمه علیهاالسلام اعظم، و منزلش ارفع، صیانتش به خاطر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سزاوارتر است. فاطمه علیهاالسلام پاره‌ی تن، و جزیی از گوشت و خون او است. نه همچون زن بیگانه که هیچ نسبتی بین او و شوهرش نیست... [صفحه ۴۱۶] چگونه عایشه و دیگران همپایه‌ی فاطمه علیهاالسلام باشند، در حالی که همه‌ی مسلمانان، چه آنان که او را دوست دارند و چه آنان که او را دوست ندارند، اجماع دارند که فاطمه علیهاالسلام سرور زنان جهانیان است؟! چگونه امروز حفظ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در همسرش و حفظ امحبیبه در برادرش (معاویه) بر ما لازم است اما صحابه خود را به حفظ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در اهل‌بیت او ملتزم نکردند»؟! [۴۵۹] .

سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ق)

عالم عابد و زاهد صاحب کرامات، سیدرضی‌الدین علی بن طاووس به ماجرای زهرا علیهاالسلام علیه پیروان مذاهب دیگر احتجاج و روایات خودشان را که در مصادر خویش ثبت کرده‌اند- چنانکه در جای خود اشاره کردیم- برایشان نقل می‌کند. از جمله مواردی

که سید بن طاووس آنان را به پذیرش آن ملزم ساخته، چنین است: «برخی از روایات را از صحاح اهل سنت به هنگام ذکر تأخیر گروهی با علی علیه‌السلام از بیعت با ابوبکر و به وقت ذکر اجتماع آنان در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام که ابوبکر، و عمر می‌خواستند علی و عباس را آتش زنند، آوردیم». [۴۶۰] . می‌گوید: «از احادیث شگفت‌انگیز، روایت طبری، و واقدی، و صاحب غرر... در خصوص قصد مهاجمان در آتش زدن خانه فاطمه، علی، [صفحه ۴۱۷] حسن و حسین علیهماالسلام است. این کارهای زشت و ناروا کجا و آن سفارشهای مکرر پیامبرشان محمّد صلی اللَّه علیه و آله کجا...»؟! [۴۶۱] . «شگفت‌ترین شگفتیها قصد آنان برای آتش زدن علی و عباس است. آنجا که می‌گوید: با شعله‌ای از آتش آمد تا آن دو- علی و عباس- را آتش زند. در حالی که فاطمه هم در خانه بود. در روایت دیگری آمده: زبیر، حسن و حسین علیهم‌السلام، و گروهی از بنی‌هاشم نیز به واسطه‌ی تأخیر در بیعت با ابوبکر و انتقاد از آن، با آنان در خانه فاطمه علیهاالسلام بودند. آیا مسلمانان خردمند و بهره‌مند از عقل سلیم، نمی‌اندیشند که محمّد صلی اللَّه علیه و آله از نظر اینان، برترین خلایق و رسالتش مهمترین رسالتهای الهی و بیعت با او واجب‌ترین بیعتها بود، معذلک به سوی بت‌پرستان، ملحدان و کافران مبعوث شد اما نشنیده‌ایم که حلال یا جایز بدانند و یا راضی باشد که فرمان دهد متخلفان از نبوّت و بیعت با او را آتش زنند. حال چگونه حسادت و عداوت آنان با اهل‌بیت، و اهمال سفارش پیغمبر درباره‌ی آنان، به جایی رسید که در مقابلشان ایستادند و آنها را به آتش زدن تهدید کردند؟! عقول و اندیشه‌ها گواهی داده که بیعت ابوبکر اینگونه بود و برخلاف شرایع و رسالتهای الهی، عادات و رسوم مردم را وادار به بیعت کردند». سید بن طاووس روایت ابن‌مسعود را نقل می‌کند که گفت: [صفحه ۴۱۸] «با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بودیم، از قریه مورچگان گذشتیم که آتش گرفت. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شایسته نیست که انسان به عذاب خداوند متعال عذاب دهد. عبدالمحمود گفت: چگونه اهل‌بیت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله از مورچگان بی‌ارزش‌تر بودند؟! چگونه گفته‌اند که خاندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را با عذاب الهی یعنی آتش، عذاب می‌کنند؟! به خدا قسم، این کارها از بزرگترین شگفتیهای دورانها در طول تاریخ است». [۴۶۲] . «... اما علی علیه‌السلام، دانستید که چه بر او گذشت و چگونه او را از خلافت و جایگاه رفیعش دور ساختند و کار را به جایی رساندند که خواستند او را آتش بزنند، و حرمتش را شکستند». [۴۶۳] . «می‌گویم: این برایش کافی نبود تا اینکه عمر را به خانه‌ی پدرت [۴۶۴] علی و مادرت فاطمه فرستاد. عباس و گروهی از بنی‌هاشم نزد علی و فاطمه علیهاالسلام بودند و مشغول عزاداری برای جدّت محمّد صلی اللَّه علیه و آله. بنا به گفته‌ی صاحب العقدالفرید در جلد چهارم کتابش، و گروهی از راویانی که مورد اتهام نیستند، ابوبکر به عمر دستور داد که اگر برای بیعت از خانه بیرون نیایند، آنان را به آتش کشد. این چیزی است که تا آنجا که ما می‌دانیم احدی از پیامبران و اوصیا پیش از علی علیه‌السلام یا [صفحه ۴۱۹] پس از او ندیده‌اند و یا احدی از پادشاهان معروف به خشونت و قساوت و سلاطین کفار کسی را فرستاده باشند که متخلفان از بیعت را به آتش بکشند و به قتل و ضرب تهدید کنند. می‌گوییم: به ما نرسیده که هیچ‌یک از ملتها، پیامبر یا پادشاه و یا سلطانی داشته‌اند که آنان را از فقر و فلاکت نجات داده، و از ذلت و مسکنت رهایی بخشیده و آنان را به سعادت دنیا و آخرت رهنمون گشته، و با پیامبری‌اش سرزمینهای ستمگران را برایشان گشوده، سپس از دنیا رفته و فقط یک دتر از خود به یادگار گذاشته، و به آنان گفته که او سرور زنان جهانیان است، و این دختر، دو طفل هفت ساله و یا در این حدود دارد، حال پاداش این پیامبر یا پادشاه این باشد که رعیتش آتش بیاورند تا دختر، و دو فرزندش را که به منزله‌ی روح و جان اویند، به آتش کشند». [۴۶۵] . سید بن طاووس در احتجاج علیه دیگران می‌گوید: «واقدی بیان کرده که عمر با گروهی از جمله اسید بن حصین (درست آن، حضیر است)، و سلمهٔ بن سلامه اشهلی به نزد علی آمد و گفت: یا بیرون آیید یا خانه را به رویتان به آتش می‌کشیم». [۴۶۶] .

خواجه نصیر طوسی (متوفای ۶۷۲ ق)

امام محقق خواجه نصیرالدین محمّد بن محمد بن طوسی رحمه‌اللّه می‌گوید: «و به خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستاد که از بیعت خودداری کرده بود. [صفحه ۴۲۰] او، خانه را که فاطمه علیهاالسلام و گروهی از بنی‌هاشم در آن بودند، آتش زد». [۴۶۷] .

علامه حلی (متوفای ۷۲۶ ق)

علامه حلی رحمه‌اللّه افزوده: «علی را به زور بیرون آوردند. زبیر هم با او بود. شمشیر زبیر را شکستند و کسانی را از خانه بیرون آوردند و فاطمه علیهاالسلام را زدند که در اثر آن جنینی به نام محسن سقط کرد». [۴۶۸] . و همچنین از جمله موارد مواخذه بر خلیفه‌ی دوم می‌گوید: «... تصمیم بر آتش زدن خانه‌ی نبوت».

شمس الدین اسفراینی (متوفای ۸۲۶ ق) و قوشجی (متوفای ۸۷۹)

شمس‌الدین اسفراینی در کتاب خود تسدید العقائد فی شرح تجرید الاعتقاد به شرح قدیم معروف است و قوشجی در شرح تجرید، سخن خواجه نصیر طوسی را تکذیب نکرده و آنچنان که دأب آن دو در موارد دیگر است، در صحّت این روایت شک ننموده‌اند بلکه به توجیه تأخیر علی علیه‌السلام از بیعت با ابوبکر با این ادعا که برایش عذری پیش آمد و مانند آن، بسنده کرده‌اند. [۴۶۹] در حالی که شهادت داده‌اند که قوشچی متعصب است و حتی یکی از بزرگان علمای امامیه در توصیف او گفته: «متعصب عنود و لدود». [۴۷۰] . [صفحه ۴۲۱] در جای دیگری درباره‌ی وی گفته است: «این مکابره‌ی محض است زیرا تخلّف آنان از جیش اسامه و ولایت وی در میان شیعه و سنی مشهور و از طریق هر دو طایفه روایت شده و قابل ردّ نیست. شریف که مرد منصفی است، آن را مسلّم گرفته و آن را تأویل کرده است. اما قوشجی، چون اهل مکابره، عناد، لجاجت و سرسختی است، آن را رد کرده است. این دأب قوشجی در اکثر و بلکه همه‌ی موارد است، که از پاسخ آن عاجز می‌ماند». [۴۷۱] . در موارد دیگری نیز از این ویژگی قوشجی سخن گفته است. [۴۷۲] .

فاضل مقداد (متوفای ۸۲۶ ق)

فقیه متکلم و محقق شیخ مقداد سیوری می‌گوید: «هنگامی که علی علیه‌السلام و گروهی، از بیعت امتناع کردند و به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام پناه بردند، عمر به نزد فاطمه آمد و به شکمش زد تا فرزندش محسن سقط شد، و آتش روشن کرد تا خانه را که فاطمه و گروهی از بنی‌هاشم در آن بودند، آتش زند. پس علی علیه‌السلام را در حالی که حمایل شمشیرش را به گردنش انداخته بودند و او را می‌کشیدند، به زور از خانه بیرون آوردند. نمی‌توان گفت: این خبر را فقط شیعه روایت کرده است. پس ممکن است آن را برای تشنیع قوم ساخته باشند. زیرا در پاسخ می‌گوییم: این روایت از طریق خصم نیز آمده است. بلاذری، و ابن‌عبدالبر و دیگران، آن را روایت کرده‌اند. [صفحه ۴۲۲] مؤید مطلب سخن ابوبکر به هنگام مرگ است که گفت: ای کاش خانه‌ی فاطمه را رها می‌کردم و آن را نمی‌گشودم». [۴۷۳] . می‌گوییم: اصرار بزرگان علما و استوانه‌های مذهب- آن چنانکه از آنان نقل کردیم- بر استدلال در علم کلام علیه خصم به این مسأله و بیان آن همچون مسلّمات قطعی و عدم توانایی مخالفان در رهایی و خلاصی از آن، آشکارا دلالت دارد که انکار و یا تشکیک برخی در این مسأله، غیر قابل قبول و بلکه نامعقول است. خصوصاً با وجود این بخش بزرگ از متون و روایات و تواتر احادیث معصومین که هرگونه عذری را برطرف و هر نوع تعلیل و توجیهی را باطل می‌کند.

زین الدین بیاضی عاملی (متوفای ۸۷۷ ق)

علّامه فقیه، و متکلم خبیر شیخ زین‌الدین بیاضی می‌گوید: «و از جمله روایت بلاذری و مشهور در میان شیعه است که فاطمه

علیهاالسلام در میان در چنان فشرد که محسن را سقط کرد. در حالی که همگان می‌دانستند، پدرش فرموده: فاطمه پاره‌ی تن من است، هر که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است». [۴۷۴] . «گفته‌اند: عایشه دختر محمّد نبود اما هنگامی که شترش پی شد، مسلمانان به احترام شوهرش به غیرت آمدند، سرها و دستها در اطرافش بلند شد. کارها ناشایستی که در قبال فاطمه انجام دادند به مراتب از پی شدن شتر عایشه سخت‌تر بود، پس چرا مسلمانان [صفحه ۴۲۳] برای دختر پیغمبر غیرت نشان ندادند»؟! [۴۷۵] . گوید: «خواست او- ابوبکر- و عمر برای آتش زدن خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام که او و گروهی از بیعت خودداری کردند را واقدی در روایت خود، و طبری در تاریخش آورده‌اند. ابن‌عبدربه نیز مانند آن را نقل کرده است». [۴۷۶] .

ابن ابی جمهور احسائی و فاضل هروی

فقیه متکلم محمّد بن علی بن ابی‌جمهور احسائی در مناظره‌ی خویش با فاضل هروی که در سال ۸۷۸ ه.ق انجام شد و از مناظرات مشهور است، [۴۷۷] گفت: «و خواست خانه فاطمه علیهاالسلام را آتش بزند. چه علی و برخی از بنی‌هاشم از بیعت خودداری کردند. او زهرا علیهاالسلام را بین در چنان فشار داد که جنینش را سقط کرد. به دستور وی قنفذ با شمشیر فاطمه علیهاالسلام را زد. چنانکه وقتی از دنیا رفت، پهلویش از ضرب شمشیر درد می‌کرد و اثرش باقی بود. و کارهای ناپسند و زشت دیگری که در قبال دختر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله مرتکب شدند. گفت: این در روایات شما و از طریق شیعه آمده است. لذا نمی‌توانند بر دیگران حجت باشد. [۴۷۸] . گفتم: اما ارث... حدیث آتش زدن، زدن و سقط جنین از طریق شما [صفحه ۴۲۴] نیز روایت شده است. عزم بر آتش زدن را طبری، واقدی و ابن‌قتیبه روایت کرده‌اند». [۴۷۹] .

محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ ق)

محقق کرکی می‌گوید: «و طلبیدن اهانت‌آمیز علی برای بیعت، تهدید و آتش زدن خانه، و جمع هیزم در کنار در و سقط جنین فاطمه به نام محسن. و لذا همانگونه که علمای ما روایت کرده‌اند، این مسائل را به زبان آورده‌اند تا دیگران را به ارتکاب ظلم و انتقامگیری (از ساکنان خانه) تحریک نمایند». [۴۸۰] . می‌گوید: «... تا چه رسد به الزام علی علیه‌السلام به بیعت و سختگیری با او، تهدید به آتش زدن خانه و جمع کردن هیزم در کنار در، چنانکه محدثان و راویانی مثل واقدی و دیگران روایت کرده‌اند». [۴۸۱] . نیز می‌گوید: «ناقلان اخبار، و تدوینگران تاریخ روایت کرده‌اند و هر که کتابهای سیر و تاریخ را ورق بزند، صحّت آن را خواهد دانست که: وقتی عمر با رفیقش بیعت کرد و علی علیه‌السلام از بیعت با او خودداری نمود، عمر به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام آمد تا از علی بخواهد که برای بیعت بیرون [صفحه ۴۲۵] آید. او سخنان غلیظ بر زبان آورد و دستور داد هیزم آوردند تا خانه را به روی ساکنانش آتش بزنند. در آن وقت علی، و همسرش و فرزندانش و کسانی که به آنان پناه بردند مثل زبیر و جماعتی از بنی‌هاشم، در خانه بودند». [۴۸۲] . می‌گوید: «حتی اگر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به امارت آن دو وصیت می‌کرد و بر امامتشان تأکید می‌فرمود: با این وجود حق نداشتند که ممتنع از بیعت را هرچند دون‌پایه و کوچکترین مردم باشد، تهدید به آتش زدن خانه‌اش نمایند تا چه رسد که آن دو فقط مدعی خلافت بودند...». [۴۸۳] .

ابن مخدوم عربشاهی (متوفای ۹۷۶ ق)

عالم آگاه ابوالفتح بن مخدوم عربشاهی در شرح خود بر باب حادی عشر در مقام ایراد بر خلافت ابوبکر می‌گوید: «... و نیز به خانه‌ی علی علیه‌السلام که از بیعت با او امتناع ورزیده بود، فرستاد. پس خانه را که فاطمه، سرور زنان جهانیان در آن بود، آتش زد». [۴۸۴] . [صفحه ۴۲۶]

قاضی نورالله شوشتری (متوفای ۱۰۱۹ ق)

شهید سعید و متکلم زبردست، قاضی نوراللّه شوشتری پس از ذکر برخی نصوص دالّ بر سقط جنین فاطمه علیهاالسلام و قصد آتش زدن خانه زهرا علیهاالسلام، می‌گوید: «... شما چه می‌اندیشید درباره‌ی حادثه‌ای که در آن دست رد به سینه‌ی مهاجران زده می‌شود و شمشیرهایشان شکسته می‌شود، و در مقابل شمشیرهایی برای زدن سر مسلمانان از نیام بدر می‌آید و بر آن می‌شوند که خانه‌های سادات مسلمین را آتش بزنند و مانند این. اگر دلها کور نیست چگونه این اقدام، اکراه و اجبار به بیعت نیست. پس به درستی چشمان کور نمی‌شود بلکه قلبها که در سینه‌هاست، کور می‌شود». [۴۸۵] .

ابن سعد جزایری (متوفای ۱۰۲۱ ق)

محقق جلیل‌القدر شیخ عبدالنبی بن سعد جزایری رحمه‌اللّه که از اجلّه‌ی علمای عصر خویش بود، می‌گوید: «... و از آن جمله است: وی به خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از بیعت امتناع ورزیده بود، فرستاد و دستور داد که آن را آتش بزنند. در حالی که فاطمه و جماعتی از بنی‌هاشم در خانه بودند، وارد آن شدند و علی علیه‌السلام را بیرون آوردند، و فاطمه علیهاالسلام را زدند که در اثر آن بچه‌اش را سقط کرد». [۴۸۶] . [صفحه ۴۲۷] «چگونه؟ در حالی که علی علیه‌السلام، پس از مجادله دراز و احتجاج فراوان و مناشده‌ی بسیار و تهدید خشونت‌آمیز و درگیری سخت، و آتش زدن خانه و زدن فاطمه‌ی معصومه دختر پیغمبر مختار و آزار و اذیت سروران پاکیزه، به زور از خانه بیرون آمد»؟! [۴۸۷] .

شیخ حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ ق)

محدّث جلیل‌القدر، و فقیه متکلم، صاحب دایرةالمعارف حدیثی ارزشمند «وسائل‌الشیعه» در سخن از ابوبکر و بیان موجبات و عدم کفایت و لیاقت وی برای خلافت می‌گوید: «و از آن جمله است: او و عمر خواستار آتش زدن خانه امیرالمؤمنین شدند. زیرا علی و گروهی از بیعت، با وی امتناع ورزیدند. این مطلب را واقدی در روایت خویش، و طبری در تاریخ خود آورده‌اند. ابن‌عبدربّه که از بزرگان علمای آنان است و نیز صاحب انفاس الجواهر مانند آن را بیان کرده‌اند...». [۴۸۸] . حرّ عاملی سخنان متنوع و متفرقه‌ی عدیده‌ای در مقام احتجاج و استدلال دارد که ضرورتی در نقل آن نمی‌بینیم. طالبان به منابع یاد شده در پاورقی مراجعه کنند. [۴۸۹] . [صفحه ۴۲۸]

علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ق)

علّامه متبحّر شیخ الاسلام ملا محمّد باقر مجلسی در مقام ایراد به خلافت خلیفه دوم می‌گوید: «... ایراد هفدهم: او کوشید خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام را که امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین در آن بودند، آتش زند. وی آنان را تهدید کرد و موجبات آزار و اذیتشان فراهم نمود». [۴۹۰] . «بنابراین بر پایه‌ی روایات مورد اتّفاق ما و اهل سنت روشن شد که عمر کوشید خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام را که علی و فاطمه و حسنین علیهماالسلام در آن بودند، به دستور یا با رضایت ابوبکر آتش زند. وی آنان را تهدید کرد و موجبات اذیت و آزارشان شد. این در حالی بود که منزلت رفیع آنان نزد خداوند و رسول را هیچکس نمی‌تواند انکار کند مگر کسی که از دایره‌ی اسلام خارج شده باشد». [۴۹۱] .

ابوالحسن فتونی (متوفای ۱۱۳۸ ق)

شریف ابوالحسن فتونی که از بزرگان علمای عصر خود بود، [۴۹۲] می‌گوید: «اینک می‌پردازیم به بیان گوشه‌ای از آنچه پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر زهرا علیهاالسلام گذشت از ظلم و تعدّی به گونه‌ای که زبان به شکایت گشود [صفحه ۴۲۹] و از متجاوزان به حریم خویش اظهار خشم نمود تا آنجا که وصیت کرد در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند. چه در این صورت بر هیچ انسان منصفی پوشیده نخواهد بود که با توجه به آنچه در شأن او گفتیم، سر زدن چنین کارهایی از آنان در حق وی، قدح صریح در آنان است که اولاً، به آنچه در حقّ او وارد شده اعتنا نکردند و ثانیاً، از خشم خدا و رسول نهراسیدند». وی در ادامه‌ی استدلال خود، روایتی از گریه‌ی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به هنگام احتضارش نقل می‌کند که وقتی از علت آن پرسیدند، فرمود: «برای ذریّه‌ام، و آنچه پس از من اشرار امّت در حق آنان انجام می‌دهند، می‌گریم. گویی الان فاطمه را می‌بینم که پس از من مورد ظلم و تعدی قرار گرفته و فریاد می‌زند: پدرا! پدرا! ولی احدی از امّت به یاری او نمی‌شتابد». سپس می‌گوید: «این کلام پیغمبر صلی اللّه علیه و آله اشاره‌ای است به آنچه که در مقاله‌ی چهارم از مقصد دوم به تفصیل و تصریح خواهد آمد که عمر با جماعتی به دستور ابوبکر برای بیرون آوردن علی و زبیر برای بیعت به خانه فاطمه علیهاالسلام هجوم بردند. همچنین اشاره دارد به مصادره فدک و منع خمس و بقیه‌ی ارث پدری‌اش. اشکالی ندارد که اجمالی از آن را در اینجا بیاوریم. جماعتی که در مقاله‌ی مذکور اسامی و کتابهایشان را یاد خواهیم کرد، از جمله طبری، جوهری، قتیبی، سیوطی، ابن‌عبدربه، واقدی و شمار زیادی از عالمان سنی نقل کرده‌اند که عمر بن خطاب، و [صفحه ۴۳۰] جماعت همراه او از جمله خالد بن ولید به دستور ابوبکر به خانه‌ی فاطمه آمدند که علی و زبیر و دیگران در آن بودند، و در زدند و عمر آنان را صدا زد اما حاضر نشدند بیرون آیند. وقتی فاطمه، صدایشان را شنید، گریان و با صدای بلند فریاد زد: پدرا! یا رسول‌اللّه! پس از تو، از دست پسر خطاب و پور ابی‌قحافه چه کشیدیم! در روایت قتیبی (ابن‌قتیبه)، و دیگران آمده: وقتی که از بیرون آمدن، خودداری کردند، عمر هیزم خواست، و گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست او است، یا بیرون می‌آیید و یا خانه را با آنچه در آن هست به رویتان آتش می‌زنم. به او گفتند: فاطمه در خانه است؟! گفت: اگر چه... در روایت ابن‌عبدربه آمده: فاطمه به او گفت: پسر خطاب! آیا آمده‌ای که خانه‌ی ما را آتش زنی؟ گفت: آری. در روایت زید بن اسلم: فاطمه گفت: خانه را به روی من و فرزندانم آتش می‌زنی؟ گفت: آری، به خدا قسم، یا از خانه بیرون می‌آیند و بیعت می‌کنند. کسانی که با عمر بودند، چون فریاد و گریه فاطمه علیهاالسلام را شنیدند، اکثرشان گریان متفرق شدند و عمر با عده‌ای ماند و علی را بیرون آورد. حتی در روایت اکثرشان آمده که عمر وارد خانه شد، ابتدا زبیر و سپس علی را بیرون آورد. مردم جمع شده بودند و تماشا می‌کردند، و فاطمه فریاد می‌کشید، [صفحه ۴۳۱] شیون می‌کرد حتی از حجره‌اش بیرون آمد و گفت: چه زود به خاندان پیغمبرتان حمله کردید. شهرستانی در الملل والنحل می‌گوید: نظّام نقل کرده که عمر در آن روز به شکم فاطمه زد که فرزندش محسن را سقط کرد. عمر فریاد می‌زد: خانه را با کسانی که در آن هستند، آتش بزنید. در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام آمده: عمر در را به داخل فشار داد تا وارد خانه شود. فاطمه پشت در بود. در به شکمش خورد و در اثر آن فرزندش محسن را سقط کرد و از همان درد، رحلت فرمود. در برخی از روایات: عمر با تازیانه به پشت زهرا علیهاالسلام زد. در یک روایت: قنفذ به دستور عمر، فاطمه علیهاالسلام را زد. سپس خلاصه‌ای از کتاب سلیم بن قیس و نیز سخن امام حسن علیه‌السلام به مغیرة بن شعبه را آورده است. آنگاه می‌گوید: «آنچه بیان کرده‌اند در ثبوت ورود به خانه زهرا علیهاالسلام که از خانه‌های پیغمبر صلی اللّه علیه و آله است، بدون اجازه‌ی او، و تحقق اذیت و آزار خصوصاً با توجه به تهدید به آتش زدن خانه، کافی است. حتی در الاستیعاب و غرر و کتابهای دیگر از زید بن اسلم آمده که گفت: از کسانی بودم که همراه عمر برای آتش زدن خانه فاطمه، هیزم آوردیم». [۴۹۳] . ثبوت اذیت بی‌اندازه فاطمه توسط این دو مرد، در روزی که خواهان بیعت علی شدند، حتی هجوم و یورش و نیز ورود به خانه‌اش بدون اجازه و بلکه زدن زهرا علیهاالسلام و جمع هیزم برای آتش زدن خانه و نیز اذیت آن بانو در غصب فدک و منع ارث و قطع خمس و مانند آن، [صفحه ۴۳۲] وقوع نزاع بین او و کسانی که او را اذیت کردند، و تحقق خشم و غصب و سخط

زهرا علیهاالسلام بر معاندان او که تا لحظه‌ی مرگ ادامه داشت، بر حسب اخبار و روایات ثابت و متواتر منقول از فرزندان فاطمه، ائمه اطهار و صحابه برگزیده، چنانکه در کتابهایشان مسطور است و بلکه به اعتراف گروهی از دیگران نیز که گوشه‌ای از اعترافات آنان خواهد آمد، جدای از اخبار مخالفان که گذشت؛ نزد ما شیعیان مسلّم و غیر قابل تردید است. اما مخالفان، وضعشان در این خصوص عجیب و غریب است. زیرا عموم قدمای محدثین اهل سنت همه‌ی آنچه از آنان نقل کردیم، را در کتابهای خود نوشته‌اند... و بلکه بیشتر آن در کتابهای معتبر، و بلکه صحاح سته و خصوصاً صحیحین که به تصریح خودشان به لحاظ اعتماد از نظر اهل سنت تالی قرآن است، آمده است. دیدید که چه دلالت صریحی دارد در طرد و منع زهرا علیهاالسلام از میراث پدرش و فدک و خمس و دوام سخط او تا لحظه‌ی مرگ. از سوی دیگر به لحاظ مضمون نیز با مفهوم آشکار از دفن پنهانی و مخفی کردن قبر فاطمه علیهاالسلام که تا امروز در خصوص محل آن اختلاف دارند، کاملاً موافق است. وی در بحث از کسی که نمی‌تواند اصل قضیه را انکار کند، می‌گوید: «او بخشی از مطالب را که در دوام غضب و خشم فاطمه علیهاالسلام صریح است، انداخته و بلکه چنان در نقل دست برده که مشعر به عدم غضب است. غافل از اینکه چنین کاری در مقابل آن همه معارض‌های قوی به لحاظ کثرت، سند و دلالت، هیچ فایده‌ای [صفحه ۴۳۳] ندارد». [۴۹۴] . «آنچه از روایات اهل سنت که از کتابهایشان نقل کردیم و موافق اخبار و روایات مروی از ائمه‌ی اطهار و دیگران است، بدست می‌آید، این است که اسباب اذیت زهرا علیهاالسلام نه یک چیز بلکه متعدد و فراوان بود و از لحظه‌ی درگذشت پدرش صلی اللّه علیه و آله شروع و تا لحظه‌ی وفات زهرا علیهاالسلام ادامه داشت. از این قرار: هجوم و یورش به در خانه‌اش و بلکه ورود به داخل خانه بدون اجازه، و سایر مواردی که پیش از این بیان کردیم. حتی اگر فرض کنیم که هیچ اقدامی نکردند جز اظهار اهانت محض در روزی که خواهان بیعت علی بودند...». [۴۹۵] .

خواجویی مازندرانی (متوفای ۱۱۷۳ ق)

فاضل محقق خواجویی مازندرانی که از اکابر علمای امامیه در روزگار خود بود، در رساله‌ی «طریق الارشاد» می‌گوید: «اذیت فاطمه علیهاالسلام توسط آنان مشهور است و در کتابهای جمهور مسطور. ابوبکر به خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستاد که از بیعت امتناع کرده بود. خانه را که فاطمه علیهاالسلام و گروهی از بنی‌هاشم در آن بودند، آتش زد، و علی علیه‌السلام را بیرون آوردند و فاطمه علیهاالسلام را زدند که بچه‌اش را در اثر همان ضربه سقط کرد. اما پاسخ قوشجی که می‌گوید: تأخیر علی علیه‌السلام از بیعت ابوبکر نه از پراکندگی و مخالفت بلکه به واسطه‌ی عذر و پیشامدی بود؛ مردود [صفحه ۴۳۴] است. زیرا اگر مسأله این بود پس چرا خانه‌اش را آتش زدند و او را به زور بیرون آوردند؟! ... از سوی دیگر اگر تأخیر علی علیه‌السلام از بیعت بواسطه‌ی عذر موجهی بود، در این صورت بر پایه وجوب اهمال و اعتذار از بیعت خودداری کرده است. پس دلیل موجهی در بیرون آوردن او به عُنف، و آتش زدن خانه‌اش وجود ندارد. و اگر عذر موجهی نداشته پس چگونه برای کسی همچون علی علیه‌السلام جایز است که بدون عذر از بیعت با امامی که معتقد به صلاحیت او برای امامت است، تخلّف کند؟ در حالی که طبق روایات میمون بن مهران، هرکس بمیرد و در گردن او بیعت امامی نباشد. به مرگ جاهلی مرده است...». [۴۹۶] . علامه مازندرانی در پیگیری مناقشه و نقد پاسخ قوشجی می‌گوید: «... مگر فاطمه طاهره در این باره چه تقصیری داشت؟ به چه دلیل مستحق ضربی شد که در اثر آن فرزندش را سقط کرد؟! پس از این جست و گریز، به هر حال پاسخ وی در مطلوب ما تصریح دارد. زیرا صحّت روایت را مسلّم گرفته و در آن اشکال نکرده است. این روایت دلالت صریح دارد که فاطمه را به شدّت زدند. در حالی که آوردیم که اذیت زهرا علیهاالسلام اذیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است...». [۴۹۷] . پس از بیان بخشی از روایات جمهور در حق اهل‌بیت علیهم‌السلام و زهرا علیهاالسلام می‌گوید: [صفحه ۴۳۵] «چگونه جمهور این روایات را نقل می‌کنند و سپس بر زهرا علیهاالسلام ستم روا می‌دارند و او را اذیت می‌کنند و حقش را به ستم از او می‌گیرند و به او نسبت کذب و باطل می‌دهند، پهلویش را

می‌شکنند، و فرزندش را سقط می‌کنند»؟! [۴۹۸] . بنگر ای عاقل بادرایت و ای صاحب نظر حقیقت‌جو چگونه عامه این روایات را نقل می‌کنند سپس به زهرا ستم روا می‌دارند و او را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند و حقش را می‌گیرند و پهلویش را می‌شکنند و جنینش را سقط می‌کنند، پس مقلدان این جماعت برحذر باشند. «این از یک سو، از سوی دیگر از طریق شیعه وارد شده که فاطمه علیهاالسلام، معصومه، صدیقه، شهیده، و رضیه بود...». [۴۹۹] .

شیخ یوسف بحرانی (متوفای ۱۱۸۶ ق)

فقیه و محدّث بزرگ، شیخ یوسف بحرانی در مقام احتجاج می‌گوید: «... و او را به زور و در حالی که طنابی به گردش انداخته بود و در میان مردم می‌کشید، بیرون آورد و دور تا دور خانه‌اش هیزم چید تا آن را به روی او و کسانی که در خانه بودند، آتش بزند... و زدن زهرا علیهاالسلام که در اثر آن فرزندش را سقط کرد، و زدن سیلی، چنانکه به صورت نقش بر زمین شد، و سوز و گداز و ناله‌اش به هوا برخاست». [۵۰۰] . [صفحه ۴۳۶]

شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (متوفای ۱۲۲۸ ق)

امام بزرگوار شیخ جعفر کاشف‌الغطای بزرگ در استدلال بر عدم صحّت خلافت ابوبکر می‌گوید: «... و از جمله آتش زدن خانه فاطمه که علی علیه‌السلام با حسن و حسین علیهم‌السلام در آن نشسته بود و از بیعت خودداری کرد. این را جماعتی از اهل سنت، از جمله طبری واقدی، ابن‌حزامه از زید بن اسلم، و ابن‌عبدربه- که از اعیان علمای اهل سنت است- نقل کرده‌اند و در کتاب المحاسن و جز آن روایت شده است». [۵۰۱] . کاشف‌الغطاء در بیان مطاعن خلیفه دوم می‌گوید: «و از جمله قصد آتش زدن خانه نبوت، و ذریه‌ی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله». [۵۰۲] .

سید عبداللّه شبر (متوفای ۱۲۴۳ ق)

علّامه زبر دست سید عبداللّه شبّر در بیان مطاعن خلیفه‌ی دوم می‌گوید: «او کوشید تا خانه‌ی فاطمه را که امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام در آن بودند، آتش زند، و آنان را اذیت کرد...». [۵۰۳] .

سید محمد قلی موسوی (متوفای ۱۲۶۰ ق)

سید محمّد قلی موسوی نیشابوری هندی پدر میرحامد حسین صاحب [صفحه ۴۳۷] عبقات الانوار، کتابی دارد به نام تشییدالمطاعن که آن را ردّ التحفه الاثنی عشریه دهلوی نوشته و دهها صفحه از آن را به بیان نصوص و روایات اختصاص داده است. از جمله می‌گوید: «به روایت ثقات اهل سنت و اعاظم معتمدین و اکابر محدثین آنان از متقدمین و متأخرین مثل طبری، واقدی، عثمان بن ابی‌شیبه، ابن‌عبدربه، و ابن‌جرایه، و مصنف المحاسن، و انفاس الجواهر، و عبدالبر بن ابی‌شیبه، بلاذری، ابن‌عبدالبر صاحب استیعاب، ابوبکر جوهری، صاحب کتاب السقیفه، قاضی جمال‌الدین واصل، ابوالفداء اسماعیل بن علی بن محمود صاحب کتاب المختصر، ابن‌قتیبه، ابراهیم بن عبداللّه یمنی شافعی صاحب کتاب الاکتفاء، سیوطی صاحب کتاب جمع الجوامع، ملاعلی متقی صاحب کنزالعمال، شاه ولی‌اللّه دهلوی، عمر، فاطمه علیهاالسلام را تهدید کرد که خانه‌اش را آتش خواهد زد و بدین منظور در اطراف خانه زهرا علیهاالسلام هیزم جمع نمود». [۵۰۴] . وی سپس سخنان آنان را در این باره اینگونه می‌آورد: «وقوع آتش زدن خانه زهرا علیهاالسلام در روایات آمده و قرائن صادقه موجود در کتب اهل سنت آن را تأیید می‌کند».

سید محمد حسینی قزوینی (متوفای ۱۳۰۰ ق)

عالم بزرگوار آیـةاللّه العظمی سـید محمّـد بن مهـدی بن حسن حسـینی قزوینی که از اعاظم علما و بزرگان مراجع تقلید در روزگار خود بود، می‌گوید: [صـفحه ۴۳۸] «همه اینهـا به نظرشـان کـافی نبود تا اینکه علی و بنی‌هاشم را مجبور به بیعت کردنـد و خانه‌های آل‌محمّـد را آتش زدنـد. فـاطمه علیهاالسـلام جلویشـان ایسـتاد امـا نتوانست آنهـا را بـازدارد. هنگامی که در را باز کرد، در را به او کوبیدند و پهلویش را شکسـتند و فرزندش محسن را سـقط کردند، و شمشیر زبیر را در صحن خانه شکستند، حمائل شمشیر علی را به گردنش انداختنـد و او را همچون شـتر مهـار کرده، بردنـد. طبری، واقـدی، ابن‌جرایه درالنور، ابن‌عبـدربه، مصـنف کتـاب نفـایس الجواهر ابن‌سـهلویه که در نظامیه بغداد درس خوانده، عمر بن شـیبه در کتابش و دیگران به این مطلب تصـریح کرده‌اند. این جریان پس از تأخیر شش ماهه‌ی علی علیه‌السلام از بیعت بود. علاوه بر این منع ارث پدر فاطمه، و غصب فدک و منطقه بالادست آن و ردّ ادعای زهرا علیهاالسـلام و شهادت علی و حسن و حسین و ام‌ایمن و پاره کردن سندی که پیغمبر امین و برکت عالمیان برایش نوشته بود و دیگر موجبات آزار و اذیت فاطمه علیهاالسـلام، و اعتراض به گریه‌های او که مجبور شد در بیت‌الاحزان بنشیند و بیماری زهرا علیهاالسـلام که عامـل و باعث آن بودنـد و دفن پنهانی و مرگ او در حالی که به تصـریح بخاری و دیگران از آنان خشـمگین بود، حال که این همه ثابت شد...». [۵۰۵] .

سید محمد باقر خوانساری (متوفای ۱۳۱۳ ق)

علّامه متتبع سـید محمّـد بـاقر خوانساری رحمه‌اللّه در تعلیق بر احادیث: فاطمه پاره‌ی [صـفحه ۴۳۹] تـن مـن است، آنچه او را اذیت کند، مرا اذیت می‌کند؛ نوشته: «... من نمی‌دانم چه کسی او را اذیت کرد، چه کسی او را به خشم آورد، چه کسی فرزندش را سقط کرد و چه کسی آه و ناله‌اش را بلند کرد و چه کسی بر صورتش سیلی زد و چه کسی به پهلویش زد»؟ [۵۰۶] .

آیة اللّه مظفر (متوفای ۱۳۷۵ ق)

آیةاللّه علّامه شـیخ محمد حسن مظفر می‌گوید: «... خلاصه اینکه روایت شماری از علمای اهل سنت و بلکه روایت یک نفر از آنان در ثبوت قصد آتش زدن خانه فاطمه علیهاالسلام کافی است خصوصاً که نزد شیعه متواتر است و حاجت به روایت بخاری و مسلم و امثال آن دو نیست که عدوات با آل‌محمد صـلی اللّه علیه و آله و ولایت دشمنانشان، آنان را به رعایت احتیاط کشانده و نزدیکی به شاهـان و امیران و حسن شـهرت نزد توده عوام موجب شـده که در این باره سـکوت کننـد». [۵۰۷] . «هرکس سـیره عمر و خشونت قـولی و عملی او را در قبـال رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله بدانـد، آتش زدن خـانه فـاطمه علیهاالسـلام توسـط او را بعیـد نخواهد دانست چه رسـد به فراهم کردنـد مقدمات آن». [۵۰۸] . «به علاـوه اگر آتش زدن واقعاً صورت گرفته باشـد از غصب خلاـفت که بزرگتر نیست». [۵۰۹] . [صفحه ۴۴۰]

سید عبدالحسین شرف الدین (متوفای ۱۳۷۷ ق)

در یکی از فصـلها آوردیم که امام سـید عبدالحسـین شرف‌الدین در احتجاجات خود علیه دیگران به تهدید به آتش زدن که با تواتر قطعی به ثبوت رسیده [۵۱۰] و گشودن خانه فاطمه علیهاالسلام توسط ابوبکر و مانند آن، استدلال کرده است.

شهید سید محمد باقر صدر (متوفای ۱۴۰۰ ق)

متفکر بزرگ اسلامی شهید سید محمّد باقر صدر رحمه‌اللَّه می‌گوید: «... عمر که در خانه‌ات در شهر مکه، که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله آن را مرکز دعوت خود قرار داد، به تو حمله کرد، به آل‌محمد صلی اللَّه علیه و آله نیز در خانه‌شان حمله کرد و آن را آتش زد یا نزدیک بود که آتش بزند». [۵۱۱] . «سیره خلیفه و یاران او با علی علیه‌السلام در خشونت به جایی رسید که عمر تهدید کرد خانه‌اش را حتی اگر فاطمه علیهاالسلام در آن باشد، به آتش خواهد کشید. این بدان معنی است که فاطمه و غیر فاطمه از آل‌محمّد نزدشان حرمتی ندارد که آنان را از اتخاذ همان شیوه‌ای که در برخورد با سعد بن عباده داشت و مردم را فرمان داد که او را بکشند، بازدارد». [۵۱۲] . [صفحه ۴۴۱]

محسن در متون و آثار

اشاره

آیا محسن در کودکی مرد؟ پیروان حاجتمند ذکر محسن بدون بیان سبب مرگش ذکر سقط محسن بدون بیان سبب ذکر سقط محسن با بیان سبب مقدسی و سقط محسن سقط محسن به سبب بی‌تابی در فراق رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله [صفحه ۴۴۳]

آیا محسن در کودکی مرد؟

واضح است که موضوع قتل محسن، علما و اعلام طایفه بزرگی از مسلمانان پایبند به ولایت عاملانِ ماجرای فاطمه را به تنگنا خواهد انداخت. آری قتل محسن این دسته از علما را اولاً با پیروان و طرفدارانشان به تنگنا خواهد انداخت و ثانیاً، در زمینه استدلال و احتجاج با دیگران. بنابراین، باید برای این معضل که در جلوی آنان قرار دارد، راه حلی پیدا کنند. لذا برخی از اینان کوشیده‌اند که از اساس وجود محسن را انکار کنند. عمر ابوالنصر می‌گوید: «همچنان که پیش از این آوردیم، هرچند یعقوبی، مسعودی و دیگران بر وجود محسن تأکید کرده‌اند اما مورخان در وجودش اختلاف دارند». [۵۱۳] . او می‌گوید» مورّخان منکر وجود محسن هستند امّا دیگران مثل مسعودی، و ابوالفداء وجودش را ثابت می‌کنند». [۵۱۴] شاید نشانه‌های کوچک و نادر دیگری هم پیدا شود که ما فعلاً در صدد پیگیری آن نیستیم. از آنجا که این انکار یک گزافه‌گویی بزرگ به شمار می‌رود و توجیهات کافی برای اصرار بر آن وجود ندارد، چنانکه جایی برای انکار هجوم به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام، و بیرون آوردن علی علیه‌السلام به زور از خانه نیست؛ لذا نگاهها متوجه تلاشهای دیگری شد [صفحه ۴۴۴] که به هدف دور کردن اذهان مردم عادی از بکارگیری زور انجام گرفته است. یکی از موارد این موضع‌گیری، سکوت عده‌ای از ذکر محسن است. البته ممکن است از این سکوت چنین عذرتراشی کنند که در صدد بیان آن دسته از فرزند علی و فاطمه علیهاالسلام بوده‌اند که زنده مانده‌اند. اما همه‌ی این تلاشها برای تحقق اهداف مورد نظر کافی نبود. چه وجود محسن در شمار فرزندان زهرا علیهاالسلام همچون آتش بر منار و خورشید در وسط آسمان است. تجاهل و یا انکار محسن چندان ساده نیست. لذا برخی کوشیده‌اند تا مگر از عاملان قتل این جنین مظلوم و جسارت به حریم سرور زنان جهان دفع شبهه کنند اما شیوه‌ای زیرکانه که در لابلای خود بیانگر انکار، و ابطال مقوله‌ی سقط محسن از طریق نفی موضوع آن است. اینان ادعا کرده‌اند که محسن در زمان پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به دنیا آمد و آن حضرت او را «محسن» نامید. در کیفیت این نامگذاری به گونه‌ای سخن می‌گویند که می‌تواند اهانت به علی علیه‌السلام محسوب شود. چه روایت بیانگر آن است که علی علیه‌السلام سه بار اصرار کرد که او را حرب نام گذارند اما رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برخلاف او اصرار ورزید... این روایت می‌خواهد چنین القا کند که علی علیه‌السلام روحیه‌ی جنگجویی داشت و در این فضا زندگی می‌کرد و اندیشه‌ای جز ننگ و خونریزی نداشت. و نتیجه آن با ظاهری طبیعی این می‌شد که علی علیه‌السلام مردم را در جنگها می‌کشت.

زیرا شهوت کشت و کشتار داشت. بنابراین مسأله، مسأله قربانی شدن، فدا نمودن جان، و اقدام دینی بر اساس احساس تکلیف شرعی و الهی نبود. پس کینه و حقد مردم با علی علیه‌السلام بجا و پسندیده است. به هر حال، ابن شهر آشوب مازندرانی، ادعای مرده به دنیا آمدن محسن در زمان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را ادعای مردمان پست می‌داند که عناد و دشمنی، آنان را به طرح آن واداشته است. او می‌گوید: [صفحه ۴۴۵] «عناد و دشمنی گروهی از مردمان پست را واداشته که بگویند: ابوبکر از علی شجاع‌تر بوده و مرحب را محمّد بن مسلمه کشت، و ذوالثدیه (خارجی) در مصر به قتل رسید، و در ابلاغ سوره‌ی برائت، ابوبکر امیر علی بود و حتی گفته‌اند: سوره را انس بن مالک خواند و محسن را فاطمه در زمان پیغمبر سقط کرد... هر که بر باطل سوار شود، پایش بلغزد که: (و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل و کانوا مستبصرین)، [۵۱۵] و گروهی با آنان اعلان دشمنی و عداوت کرده‌اند...» [۵۱۶] . بدین ترتیب روشن می‌شود که اینان تلاش کرده‌اند تا مگر جمع میان سقط محسن و این مطلب کنند که دیگران مافوق هرگونه شبهه‌ای بوده پرهیزگارتر و اجلّ از آن هستند که چنین جنایتی مرتکب شوند. لذا تأیید کردند که بدون شک این مولود، سقط است لیکن در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سقط شده است. سپس یک روایت صحیح‌السند- از نظر آنان- در تأکید این معنا آمد که می‌گوید: امام احمد بن حنبل در مسند خود و دیگران به سند صحیح [۵۱۷] روایت کرده‌اند که گفت: یحیی بن آدم ما را حدیث کرد که اسرائیل، از ابی‌اسحاق، از هانی بن هانی، از علی ما را حدیث کرد و گفت: «وقتی حسن به دنیا آمد، او را حرب نامیدم. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت: فرزندم را به من بدهید، او را چه نام نهاده‌اید؟ گفتم: حرب. گفت: نه او حسن است. پس چون حسین به دنیا آمد، او را حرب نامیدم. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت: فرزندم را به من بدهید. او را چه نام نهاده‌اید؟ گفتم: حرب. گفت: نه، او حسین است. پس چون فرزند سوم به دنیا آمد، او را حرب [صفحه ۴۴۶] نامیدم. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت: فرزندم را به من بدهید. او را چه نامیده‌اید؟ گفتم: حرب. گفت: نه، او محسن است. سپس گفت: آنان را به اسامی فرزندان هارون: شبر، شبیر، و مشبر نامگذاری کردم». [۵۱۸] .

پیروان حاجتمند

سپس دیگران مضمون این روایت را در کتابها و تألیفات خود تقریر کردند و آن را مسلّم گرفتند. ما در اینجا آن دسته از اقوال آنان را که به وجود محسن اعتراف دارند اما می‌پندارند که در کودکی مرد، می‌آوریم و توجه خوانندگان محترم را به این نکته جلب می‌کنیم که ادعای مرگ محسن در کوچکی ضرورتاً با التزام آنان مبنی بر اینکه محسن در زمان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله مرد، ملازمت ندارد و بلکه با سخن دیگر که می‌گوید: محسن مرده سقط شد، منافات ندارد. ۱- طبری و ابن‌اثیر: «.. بیان شده که علی از فاطمه پسر دیگری هم داشت که محسن نامیده می‌شود، و در کودکی مرد». [۵۱۹] . [صفحه ۴۴۷] ۲- یونس: از ابن‌اسحاق شنیدم که گفت: «فاطمه برای علی، حسن و حسین و محسن را به دنیا آورد. محسن در کودکی مرد...». [۵۲۰] . ۳- ابن‌اسحاق: «فاطمه برای علی، حسن و حسین و محسن را که در کودکی مرد، به دنیا آورد». [۵۲۱] . ۴- حسام‌الدین حمید بن احمد محلی: «حسن و حسین علیهم‌السلام و محسن که در کوچکی مرد». [۵۲۲] . ۵- قسطلانی: «فاطمه، حسن و حسین، و محسن را به دنیا آورد. محسن در کودکی مرد». [۵۲۳] . ۶- ابن‌حزم اندلسی: «علی بن ابی‌طالب با فاطمه ازدواج کرد. فاطمه برای او، حسن و حسین و محسن را به دنیا آورد. محسن در کوچکی مرد». [۵۲۴] . گوید: همه‌ی اینان فرزند داشتند مگر محسن که عقب ندارد. او بلافاصله پس از تولد مرد. [۵۲۵] . ۷- بدخشانی حارثی: «اما فرزندان فاطمه، او سه پسر بدنیا آورد: حسن و حسین و محسن. از حسن و حسین یاد خواهیم کرد. اما محسن در شیرخوارگی مرد». [۵۲۶] . ۸- محب طبری: «حسن و حسین که در مناقب ذوی‌القربی به تفصیل از آنان سخن گفته‌ایم و نسل آنان باقی مانده است، و محسن که در کودکی مرد؛ مادرشان [صفحه ۴۴۸] فاطمه علیهاالسلام است». [۵۲۷] . ۹- محب طبری: «دیگران غیر از لیث بن سعد گفته‌اند: فاطمه، حسن و حسین و محسن که در خردی مرد، و ام‌کلثوم... را به دنیا آورد».

[۵۲۸] . ۱۰- ابن‌مرتضی از فاطمه روایت می‌کند که فرمود: «برای علی علیه‌السلام حسن، و حسین و محسن را که در کوچکی مرد، بدنیا آوردم». [۵۲۹] . «فرزندان علی علیه‌السلام: حسن و حسین و محسن از فاطمه علیهاالسلام و محمد بن حنیفه...» [۵۳۰] . ۱۱- مناوی: «لیث گفت: فاطمه برای علی، حسن، و حسین و محسن- که در کوچکی مرد- و ام‌کلثوم... را بدنیا آورد». [۵۳۱] . به نظر می‌رسد که عبارت: در کوچکی مرد، از اضافات مناوی باشد. چه دیگران سخن لیث را بدون این عبارت نقل کرده‌اند. ۱۲- ابن‌فندق در بیان فرزندان علی علیه‌السلام از فاطمه علیهاالسلام: «حسن بن علی و حسین بن علی، و محسن بن علی علیه‌السلام که در خردسالی درگذشت». [۵۳۲] . ۱۳- برّی تلمسانی: «فاطمه علیهاالسلام برای علی علیه‌السلام حسن، حسین و محسن را که در کوچکی مرد، بدنیا آورد». [۵۳۳] . ۱۴- ابن‌اثیر، محسن را در شمار صحابه ذکر کرده، می‌گوید: «محسن بن علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب قرشی هاشمی، مادرش فاطمه دختر [صفحه ۴۴۹] رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله...» پس از ذکر نامگذاری او توسط رسول خدا صلی اللّه علیه و آله می‌گوید: «محسن در کودکی مرد. این روایت را ابوموسی نقل کرده است». [۵۳۴] . ۱۵- ابن‌حجر عسقلانی درباره‌ی محسن می‌گوید: «ابن‌عبدالبر از او یاد نکرده اما ابن‌فتحون ان را استدراک کرده، می‌گوید: به نظرم محسن در خردسالی مرد». [۵۳۵] . نمی‌دانیم چرا نمی‌گوید: به نظرم مرده سقط شد. ۱۶- ابن‌قدامه مقدسی: «محسن بن علی بن ابی‌طالب که او را نمی‌شناسیم مگر از حدیث هانی بن هانی از علی... ظاهراً در نوزادی مرد». [۵۳۶] . او می‌گوید: «فاطمه علیهاالسلام برای علی علیه‌السلام، حسن و حسین و ام‌کلثوم و زینب را به دنیا آورد. روایت شده که پسر سومی هم به دنیا آورد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامید و فرمود: آنان را به نام فرزندان هارون، شبر، و شبیر و مشبّر نامیدم». [۵۳۷] . ۱۷- بیلاوی: «فاطمه از علی علیه‌السلام، آقای ما حسن و آقای ما حسین و بانوی ما زینب و آقای ما محسن را که در کوچکی وفات کرد، بدنیا آورد». [۵۳۸] . ۱۸- ابن‌جوزی: «ابن‌اسحاق، محسن را به فرزندان فاطمه از علی افزوده می‌گوید: در کوچکی مرد». [۵۳۹] . ۱۹- سخاوی: «... دختر چهارم پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از علی که جز او با کسی ازدواج نکرد، حسن و حسین و محسن و ام‌کلثوم و زینب را به دنیا آورد. محسن در [صفحه ۴۵۰] کودکی وفات کرد». [۵۴۰] . ۲۰- عامری: «فصلی در ذکر اولاد فاطمه علیهاالسلام...، فرزندان فاطمه علیهاالسلام عبارتند از: حسن و حسین و محسن و ام‌کلثوم و زینب... پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرزندان فاطمه علیهاالسلام را به نام فرزندان هارون بن عمران، نامید. محسن در خردسالی مرد». [۵۴۱] . ۲۱- شبلنجی: «... فرزندان زهرا علیهاالسلام عبارتند از: حسن و حسین و محسن که در کودکی مرد». [۵۴۲] . ۲۳- ابن‌کثیر «اولین همسر علی علیه‌السلام، فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود که پس از غزوه بدر با او ازدواج کرد. فاطمه علیهاالسلام حسن و حسین را برایش به دنیا آورد. گفته می‌شود: محسن را که در کودکی مرد، نیز برایش زایید». [۵۴۳] . ۲۴- عمادالدین اسماعیل ابوالفدا: «... فاطمه، حسن و حسین که در کوچکی مرد، و زینب و... را برای علی به دنیا آورد». [۵۴۴] . ۲۵- دولابی از احمد بن عبدالجبار از یونس بن بکیر که گفت: «از ابن‌اسحاق شنیدم که می‌گفت: فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله، حسن و حسین و محسن را برای علی بن ابی‌طالب به دنیا آورد. محسن در کوچکی مرد...». [۵۴۵] . ۲۶- ابن‌قتیبه: «فاطمه علیهاالسلام برای علی علیه‌السلام حسن و حسین و محسن و ام‌کلثوم... [صفحه ۴۵۱] را به دنیا آورد». [۵۴۶] . ۲۷- نویری: «گفته شده: فاطمه علیهاالسلام پسری به نام محسن به دنیا آورد که در کوچکی مرد». [۵۴۷] . در جای دیگر می‌گوید: «فاطمه علیهاالسلام، حسن و حسین و محسن را برای علی علیه‌السلام بدنیا آورد. محسن در کوچکی از دنیا رفت». [۵۴۸] «بنابراین فرزندان علی علیه‌السلام پانزده پسرند که عبارتند از: حسن و حسین و محسن که درباره‌اش اختلاف است...». [۵۴۹] . ۲۸- سبط ابن جوزی: «ابن‌اسحاق محسن را که در کوچکی مرد، به فرزندان فاطمه علیهاالسلام از علی علیه‌السلام افزوده است». [۵۵۰] . ۲۹- قسطلانی: «فاطمه علیهاالسلام برای علی علیه‌السلام حسن و حسین و محسن را که در کوچکی مرد، به دنیا آورد». [۵۵۱] . ۳۰- سبط ابن جوزی: «این دلیل بر گفته‌ی زبیر بن بکار است که می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام از علی علیه‌السلام فرزند دیگری به نام محسن به دنیا آورد که در کودکی مرد». [۵۵۲] . ۳۱- قندوزی: «فاطمه علیهاالسلام حسن و

حسین و محسن را بدنیا آورد. محسن در کودکی مرد». [۵۵۳] . ۳۲- ابن‌سید الناس: «فاطمه علیهاالسلام برای علی علیه‌السلام حسن و حسین و محسن که [صفحه ۴۵۲] در کوچکی مرد، و ام‌کلثوم و زینب را بدنیا آورد». [۵۵۴] . ۳۳- خواند میر: «ابن‌اسحاق، و لیث بن سعد روایت کرده‌اند که فاطمه علیهاالسلام دو فرزند دیگر به نام محسن و رقیه داشت که هر دو در کودکی مردند». [۵۵۵] . ۳۴- یعقوبی: «علی علیه‌السلام چهارده فرزند ذکور داشت: حسن و حسین و محسن که در کودکی مرد». [۵۵۶] . ۳۵- مقدسی: «... اما محسن بن علی در کودکی مرد». [۵۵۷] . ۳۶- ابن‌خیراللّه عمری موصلی خطیب: «... در التبیین آمده: فاطمه علیهاالسلام پسر سومی غیر از حسن و حسین بدنیا آورد که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله او را محسن نام گذاشت». [۵۵۸] .

ذکر محسن بدون بیان سبب مرگش

واضح است که بسیاری از علما و مورخان محسن را در شمار فرزندان فاطمه و علی علیه‌السلام نام برده‌اند اما به سرگذشت او اشاره نکرده‌اند. اما این منافات ندارد که پیش از تولد، سقط شده است. همچنان که اگر کسانی محسن را در شمار فرزندان علی علیه‌السلام نام نبرده‌اند. به معنای انکار وجود او نیست. زیرا مقصودشان آن دسته از فرزندان علی و فاطمه علیهاالسلام است که زنده مانده‌اند. اینک به سخن عده‌ای از آنان اشاره می‌کنیم: ۱- فیروزآبادی: «شبّر مانند بقّم و شبیر همانند قمیر و مشبّر چون محدّث [صفحه ۴۵۳] فرزندان هارون علیه‌السلام هستند. گفته شده: پیامبر صلی اللّه علیه و آله حسن و حسین و محسن را به نام آنان نامگذاری کرد». [۵۵۹] . ۲- زبیدی: «گفته شده: پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرزندانش حسن، حسین و محسن را که در برخی از روایات با تشدید آمده، به اسم آنان (فرزندان هارون) نامگذاری کرد. ابن‌بری گفت: دیدم که ابن‌خالویه این اسامی را شرح داده و گفته: شبر و شبیر و مشبر فرزندان هارون علیه‌السلام و در عربی به معنای حسن و حسین و محسن است» [۵۶۰] . ۳- زبیدی: «علی علیه‌السلام فرزندان خود را به همین اسامی: شبر، شبیر و مشبر یعنی: حسن و حسین و محسن نامید». [۵۶۱] . ۴- «ابوعبداللّه محمّد بن اسحاق بن منده اصفهانی در کتاب المعرفه می‌گوید: علی یک سال پس از هجرت، در مدینه با فاطمه ازدواج کرد و حدوداً یک سال بعد او را به خانه برد. فاطمه برای علی، حسن و حسین و محسن و ام‌کلثوم کبری و زینب کبری را بدنیا آورد». [۵۶۲] . ۵- ابن‌اثیر به نقل از ابن‌عباس در یک حدیث: «و فاطمه که همسر علی بود و حسن و حسین و محسن و زینب را برایش بدنیا آورد». [۵۶۳] . ۶- لیث بن سعد: «علی با فاطمه ازدواج کرد. فاطمه برایش حسن و حسین و محسن و زینب و ام‌کلثوم را بدنیا آورد». [۵۶۴] . ۷- ذهبی: «ابن‌عبدالبر گفت: علی فاطمه را پس از جنگ احد به خانه برد. [صفحه ۴۵۴] فاطمه حسن، حسین و محسن و ام‌کلثوم و زینب را برایش به دنیا آورد». [۵۶۵] . ۸- عسقلانی محسن را در شمار صحابه آورده می‌گوید: «محسن، به تشدید سین مهمله (بدون نقطه)، فرزند علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب هاشمی، سبط پیغمبر». [۵۶۶] . ۹- شمس‌الدین محمد بن طولون: «فرزندان علی علیه‌السلام: حسن و حسین و محسن و ام‌کلثوم...». [۵۶۷] . ۱۰- نووی: «فرزندان علی علیه‌السلام: حسن و حسین و محسن و ام‌کلثوم کبری و زینب کبری که همه از فاطمه بودند». [۵۶۸] . ۱۱- دیاربکری: «از لیث بن سعد: علی با فاطمه ازدواج کرد. فاطمه برایش حسن و حسین و محسن و زینب را بدنیا آورد». [۵۶۹] . ۱۲- ابن‌کثیر: «... فاطمه برای علی، حسن که به او مکنّی بود و حسین که در سرزمین کربلا شهید شد، و گفته می‌شود: محسن... را به دنیا آورد». [۵۷۰] . ۱۳- ابن‌حبّان: «علی بن ابی‌طالب پانزده فرزند داشت: حسن و حسین و محسن و ام‌کلثوم...». [۵۷۱] . ۱۴- «فرزندان علی از فاطمه سه پسر به نام حسن و حسین و محسن و دو دختر به نام زینب و ام‌کلثوم بودند. همه‌ی آنان فرزند داشتند مگر محسن». [۵۷۲] . [صفحه ۴۵۵] ۱۵- «علی چهارده فرزند پسر داشت. از جمله: حسن، حسین و محسن از فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله». [۵۷۳] . ۱۶- لیث بن سعد گفت: «علی با فاطمه ازدواج کرد. فاطمه، حسن و حسین و محسن و زینب و ام‌کلثوم و رقیه را به دنیا آورد». [۵۷۴] . ۱۷- در بغیةالطالب آمده: فرزندان علی علیه‌السلام چهارده پسر، و هجده دختر بودند. این مورد اتّفاق است. در فرزندان پسر تا بیست و دختر تا بیست و دو نفر

اختلاف کرده‌انـد. فرزندان پسـر: حسن و حسـین و محسن و...». [۵۷۵] . ۱۸- محمّد بن شـحنه: «... علی چهارده فرزند پسـر و شـمار زیادی دختر داشت. از فاطمه علیهاالسـلام: حسن و حسـین و محسن و زینب». [۵۷۶] . ۱۹- خوارزمی: «فاطمه علیهاالسلام برای علی علیه‌السـلام حسن و حسین و محسن و ام‌کلثوم کبری... را به دنیا آورد». [۵۷۷] . ۲۰- عمر ابونصر: «فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از شوهرش علی بن ابی‌طالب پنج فرزند داشت: حسن و حسـین و محسن و زینب کبری و ام‌کلثوم کبری...». [۵۷۸] . ۲۱- ابـن شـهر آشـوب: «کنیه‌هـای فـاطمه: امالحسـن و امالحسـین و امالمحسـن، و امالائـمه و امابیهـا...». [۵۷۹] . ۲۲- شـیخ عبـاس قمی: «مسـعودی در مروج‌الـذهب، و ابن‌قتیبه در المعارف، و [صـفحه ۴۵۶] نورالـدین عباس موسوی در ازهار بسـتان الناظرین می‌گویند: محسن از فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السـلام به حساب می‌آید». [۵۸۰] . ۲۳- در حـدیثی از امام صادق علیه‌السـلام آمده که ندایی از عرش می‌گوید: «و چه خوب دو سـبطی، دو سـبط تو، آنان حسن و حسین‌اند، و چه خوب جنینی جنین تو؛ او محسن است». [۵۸۱] . ۲۴- در متنی از تـورات آمـده: «ایلیـا، پـدر دو سـبط: حسن و حسـین است و محسن، پسـر سـوم او است همـانگونه که برای برادرت هارون، شبّر و شبیر و مشبّر قرار دادم». [۵۸۲] .

ذکر سقط محسن بدون بیان سبب

۱- کلینی از عده‌ای از: احمد بن محمد از قاسم از جدش از ابوبصـیر از امام صادق علیه‌السـلام از پدرانش: «امیرالمؤمنین علیه‌السـلام فرمود: فرزندان سقط شده‌ی شما وقتی که در قیامت شما را ملاقات می‌کنند، اگر آنان را نامگذاری نکرده باشید، هر یک به پدرش می‌گوید: چرا مرا نامگذاری نکردی در حالی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله محسن را پیش از تولد، نامگذاری کرد؟». [۵۸۳] . ۲- برخی می‌گویند: «فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السـلام از فاطمه: حسن علیه‌السـلام، و [صفحه ۴۵۷] حسین علیه‌السلام، و محسن که سقط شد، و ام‌کلثوم». [۵۸۴] . ۳- کمال‌الدین بن طلحه شافعی: «فصل یازده در ذکر فرزندان علی علیه‌السلام: بدان که خداوند تو را به روح او مؤید بدارد که: اقوال مردم در شمار فرزندان ذکور و اناث او مختلف است. برخی بیشتر گفته‌اند و فرزند سقط شده را هم به حساب آورده و نسـبش را هم نینداخته‌اند. برخی نیز آن را انداخته و در شمار فرزندان وی به حساب نیاورده‌اند. لذا سخن هریک به مقتضای همین امر، با دیگری فرق می‌کند...». [۵۸۵] . ۴- صبان: «فاطمه برای علی شش فرزند آورد: سه پسر، و سه دختر. پسران: حسن و حسـین و محسن و دختران: زینب... حسن و حسـین فرزندان صالح زیادی از خود باقی گذاشتند و به زودی درباره‌ی آن دو سخن خواهیم گفت اما محسن سـقط شد...». [۵۸۶] . ۵- ابن ابی‌ثلج: «فرزندان علی علیه‌السـلام از فاطمه علیهاالسلام: حسن و حسین و محسن، که سـقط شـد». [۵۸۷] . ۶- «گروهی دیگر بیشـتر از آن گفته‌انـد و محسن برادر حسن و حسـین را که سـقط شـد، نیز نـام برده‌اند». [۵۸۸] . ۷- طبرسـی در شمارش فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید: «حسن و حسین علیهم‌السلام و محسن که سقط شد». [۵۸۹] . ۸- مامقانی: «فاطمه علیهاالسـلام برای علی علیه‌السـلام، حسن و حسـین و محسن و زینب [صـفحه ۴۵۸] و ام‌کلثوم را بـدنیا آورد و محسـن را سـقط کرد». [۵۹۰] . ۹- طبرسـی: «فـاطمه علیهاالسـلام را پنـج فرزنـد پسـر و دختـر بـود: حسـن و حسـین علیهم‌السـلام و زینب کبری و زینب صـغری مکنّی به ام‌کلثوم علیهاالسـلام و یک پسـر که فاطمه علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله سـقط کرد و رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله او را در شـکم مـادرش، محسن نامیـد». [۵۹۱] . ۱۰- ابن‌صباغ مالکی: «... محسن برادر حسن و حسـین علیهم‌السـلام را نیز آنان یاد کرده‌اند. این مطلب را شـیعه گفته و بیان داشـته‌اند که محسن سقط شد...». [۵۹۲] . ۱۱- صـفوری شافعی: «حسن در میان پنج فرزند فاطمه، اولین فرزند او بود: حسن و حسـین و محسن که سـقط شد، و زینب کبری، و زینب صغری». [۵۹۳] . ۱۲- شـیخ مفید: «برخی از شـیعیان می‌گویند: فاطمه علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله یک پسـر سـقط کرد که رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله او را در شـکم مادر، محسن نامیـد». [۵۹۴] . ۱۳- فضل بن حسن طبرسـی نزدیک به مطلب شیخ مفید، سخن گفته است. [۵۹۵] . ۱۴- علّامه حلّی رحمه‌اللّه: نیز در خلاصه خود از کتاب الارشاد همین مطلب

را آورده است. [۵۹۶] . ۱۵- ابن‌بطریق هم نزدیک به همین سخن گفته است. [۵۹۷] . ۱۶- جمال‌الدین محدث هروی پس از آنکه محسن را در شمار فرزندان علی آورده می‌گوید: «اما محسن بن علی در کوچکی مرد ولی حقیقت آن است که سقط [صفحه ۴۵۹] شد». [۵۹۸] . ۱۷- ابن‌طلحه: «کسانی که بیشتر گفته‌اند، فرزند سقط شده را هم به حساب آورده‌اند. منظورش از این جنین، محسن است». [۵۹۹] . ۱۸- ابراهیم طرابلسی حنفی در شجره‌نامه‌ای که برای ناصر نوشت و نسخه‌ای از آن برای کتابخانه‌ی صلاح‌الدین ایوبی رونویسی شد: «محسن بن فاطمه علیهاالسلام سقط شد. گفته شده: در کودکی مرد. اما صحیح آن است که فاطمه علیهاالسلام او را سقط کرد». [۶۰۰] . ۱۹- حمراوی مالکی: «اما محسن، سقط شد». [۶۰۱] . ۲۰- سید مهدی سویج این مطلب را از چندین منبع از جمله: مناقب الحسن والحسین نوشته جوهری و صاحب جوهرةالکلام و صاحب الانوار ابوالقاسم نقل کرده است. [۶۰۲] .

ذکر سقط محسن با بیان سبب

۱- آوردیم که مقدسی، سقط محسن را به سبب زدن زهرا علیهاالسلام توسط عمر به شیعه نسبت می‌دهد. ۲- «گوید: و از آن جمله روایت بلاذری است و بین شیعه مشهور که او فاطمه علیهاالسلام را در فشار در گذاشت تا محسن را سقط کرد. در حالی که همه می‌دانند پدرش گفت: فاطمه پاره‌ی تن من است، هر که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده [صفحه ۴۶۰] است». [۶۰۳] . ۳- عمادالدین طبری از علمای قرن هفتم هجری: «و می‌گویند که فاطمه محسن از شکمش بینداخت به سبب آنکه عمر بر شکم او زده بود». [۶۰۴] . ۴- سید تاج‌الدین علی بن احمد حسینی از علمای قرن یازدهم هجری: «سبب مرگ فاطمه ضربه‌ای بود که به او زدند و پس از آن فرزندش را سقط کرد». [۶۰۵] . وی در شمارش فرزندان علی علیه‌السلام می‌گوید: «و فرزندی که سقط شد و پیغمبر صلی اللّه علیه و آله او را در شکم مادرش، محسن نامید». [۶۰۶] . ۵- علی بن محمّد عمری نسابه: «محسن را به حساب نیاورده‌اند. چون مرده به دنیا آمد. شیعه خبر محسن و ضربه‌ای که به شکم مادرش زدند را روایت کرده‌اند. من کتابهای برخی از عالمان انساب را دیده‌ام که از محسن نام برده‌اند اما ضربه را از طریقی که بتوانیم بر آن اعتماد نمایم، نقل نکرده‌اند». [۶۰۷] . ۶- از نظر بعضی «فرزندان فاطمه علیهاالسلام عبارتند از: حسن و حسین و محسن که سقط شد. در معارف ابن‌قتیبه آمده: محسن در اثر ضربه قنفذ عدوی سقط شد». [۶۰۸] . ۷- امام علیه‌السلام فرمود: «در قیامت محسن خضاب کشیده و بر دستان خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت اسد می‌آید... و جبرئیل- یعنی: محسن- فریاد می‌زند و می‌گوید: من ستمدیده‌ام، مرا یاری فرما. پس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله محسن را روی [صفحه ۴۶۱] دستانش به آسمان بلند می‌کند و می‌فرماید:...». [۶۰۹] . ۸- در یک حدیث دیگر فرمود: «... و قاتل فاطمه علیهاالسلام و قاتل محسن». [۶۱۰] . ۹- امام علیه‌السلام: «با پایش به شکم زهرا علیهاالسلام زد که به پسری به نام محسن آبستن بود. در اثر همین لگد محسن سقط شد». [۶۱۱] . ۱۰- امام علیه‌السلام: «علّت مرگ فاطمه علیهاالسلام این بود که قنفذ غلام این مرد، به دستور اربابش با سر غلاف شمشیر به او زد. فاطمه علیهاالسلام در اثر این ضربه، محسن را سقط کرد». [۶۱۲] . ۱۱- در دعای امام رضا علیه‌السلام در سجده‌ی شکر: «و (آن دو) فرزند پیغمبرت را کشتند». [۶۱۳] . ۱۲- ابن‌سعد جزایری: «فاطمه علیهاالسلام را زدند. فاطمه علیهاالسلام در اثر این ضربه، فرزندش را سقط کرد». [۶۱۴] . ۱۳- فتونی عاملی: «... در روایات اهل‌بیت آمده: عمر، در را به داخل فشار داد تا وارد خانه شود. فاطمه علیهاالسلام که پشت در بود، در به شکمش خورد و در اثر آن فرزندش به نام محسن را سقط کرد». [۶۱۵] . ۱۴- خواجویی مازندرانی: «... فاطمه علیهاالسلام را زدند. فاطمه علیهاالسلام در اثر این ضربه [صفحه ۴۶۲] فرزندش را سقط کرد». [۶۱۶] . ۱۵- «مگر فاطمه طاهره در این باره چه تقصیری داشت؟ به چه علّت مستحق ضربتی بود که فرزندش را در اثر آن سقط کرد؟». [۶۱۷] . ۱۶- «پهلویش را شکستند و فرزندش را سقط کردند». [۶۱۸] . ۱۷- شیخ یوسف بحرانی: «... زهرا علیهاالسلام را چنان زد که فرزندش را سقط کرد». [۶۱۹] . ۱۸- سید محمّدقلی موسوی نیز، جریان این واقعه را به تفصیل بیان کرده است. [۶۲۰] . ۱۹- مرجع بزرگ تقلید، سید مهدی قزوینی: «وقتی فاطمه علیهاالسلام در را باز کرد، در

را به او کوبیدند و پهلویش را شکستند و فرزندش را سقط کردند». [۶۲۱] . ۲۰- سید محمّدباقر خونساری: «و چه کسی فرزندش را سقط کرد و چه کسی آه و ناله‌اش را بلند ساخت؟». [۶۲۲] . ۲۱- شیخ طوسی: «مشهور میان شیعه چنانکه احدی درباره‌ی آن اختلاف ندارد، این است که: عمر به شکم فاطمه علیهاالسلام زد تا بچه‌اش را سقط کرد. فرزند سقط شده محسن نامیده شد. روایت این حادثه نزدشان مشهور است». [۶۲۳] . ۲۲- عبدالجلیل قزوینی: «... عمر در به شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم [صفحه ۴۶۳] او کشت که رسول او را محسن نام نهاده بود». [۶۲۴] . ۲۳- فاضل مقداد: «عمر به سوی زهرا علیهاالسلام فرستاده شد. به شکمش زد فرزندی به نام محسن را سقط کرد». [۶۲۵] . ۲۴- بیاضی: «در میان شیعه مشهور است که عمر فاطمه علیهاالسلام را چنان در میان در فشرد که محسن را سقط کرد». [۶۲۶] . ۲۵- ابن ابی‌جمهور: «... و او را چنان به وسیله‌ی در فشار داد که فرزندش را سقط کرد... اما بخشی از حدیث به آتش کشیدن، و زدن و سقط جنین زهرا علیهاالسلام را شما روایت کرده‌اید...». [۶۲۷] . ۲۶- محقق کرکی در اعتراض به آنان می‌گوید: «... و جمع هیزم در کنار در خانه و سقط محسن فاطمه را...». [۶۲۸] . ۲۷- قاضی نورالله شوشتری روایاتی دالّ بر سقط جنین فاطمه علیهاالسلام آورده است. [۶۲۹] . ۲۸- هاشم معروف الحسنی: «... به سوی در حمله کردند و در را به طرف زهرا علیهاالسلام فشار دادند. فاطمه علیهاالسلام که آبستن بود، فرزندش را که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله محسن نامیده بود، سقط کرد». [۶۳۰] . ۲۹- مسعودی: «سرور زنان را چنان در میان در فشردند که محسن را سقط [صفحه ۴۶۴] کرد». [۶۳۱] . ۳۰- نظّام: «عمر در روز بیعت چنان به شکم فاطمه زد که فرزندش محسن را سقط کرد». [۶۳۲] . ۳۱- ابن ابی‌الحدید معتزلی به نقل از شیعه: «عمر، فاطمه را بین در و دیوار چنان فشار داد که فاطمه فریاد کشید: پدر! یا رسول‌اللّه! و فرزندش را مرده سقط کرد». [۶۳۳] . ۳۲- قاضی نعمان: «زهرا علیهاالسلام را در میانشان چنان زدند که فرزندش را سقط کرد». [۶۳۴] . ۳۳- مغامس حلّی: من بعد ما رمت الجنین بضربهٔ فقضت بذاک و حقها مغصوب [۶۳۵] . ۳۴- شیخ حرّ عاملی: اولادها خمس: حسین و حسن و زینب من ام‌کلثوم اسن و محسن اسقط فی یوم عمر من فتحه الباب کما قد اشتهر تا اینکه در علّت مرگ زهرا علیهاالسلام می‌گوید: اذ اسقطت لوقتها جنینها و لم تزل تبدی له انینها [۶۳۶] . ۳۵- محقق اصفهانی: و فی جنین المجد ما یدمی الحشا و هل لهم اخفاء امر قدفشا [صفحه ۴۶۵] والباب والجدار والدماء شهود صدق ما بها خفاء لقد جنی الجانی علی جنینها فاندکت الجبال من حنینها [۶۳۷] . ۳۶- در روایتی از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله: «و پهلویش شکست، و فرزندش سقط شد. و او را که به پهلوی زهرا علیهاالسلام زد که فرزندش را سقط کرد، در آتشت جاودانه ساز». [۶۳۸] . ۳۷- در زیارتنامه آمده: «که بچه‌اش کشته شد». [۶۳۹] . ۳۸- کفعمی: «سبب مرگ زهرا علیهاالسلام این بود که او را زدند و فرزندش را در اثر آن ضربه سقط کرد». [۶۴۰] . ۳۹- سلیم بن قیس: «فاطمه علیهاالسلام را چنان فشار داد که یکی از دنده‌های پهلویش شکست و فرزندش را سقط کرد». [۶۴۱] . ۴۰- گنجی از شیخ مفید: «بر جمهور افزوده است: فاطمه علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله پسری سقط کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامیده بود». [۶۴۲] . ۴۱- مقدّس اردبیلی: «... و عمر در به شکمش زد و غلام تازیانه بر کتفش زد که از آن جهت فرزندش ساقط شد...». [۶۴۳] . ۴۲- در نامه عمر به معاویه: «... درد زایمان بر او سخت شد، و من وارد خانه شدم. جنینی سقط کرد که علی او را محسن نامید». [۶۴۴] . [صفحه ۴۶۶] ۴۳- صدوق از برخی مشایخ در تفسیر: (ان لک کنزاً فی الجنهٔ) نقل کرده: «این گنج، فرزندش محسن است، و او همان است که وقتی فاطمه علیهاالسلام بین در تحت فشار قرار گرفت، او را سقط کرد». [۶۴۵] . ۴۴- در روایتی از امام صادق علیه‌السلام: «... فاطمه را که باردار بود، زدند... و در اثر همان زدن بچه‌اش را سقط کرد. اولین کسی که برای او حکم خواهند کرد، محسن بن علی است که درباره‌ی قاتلش و سپس درباره‌ی قنفذ حکم خواهد شد». [۶۴۶] . ۴۵- در یک روایت دیگر از امام صادق علیه‌السلام: «و زدن به شکم فاطمه علیهاالسلام و سقط کردن محسن او... و لگدی به در کوبید که لنگه‌ی در به فاطمه علیهاالسلام اصابت کرد. فاطمه علیهاالسلام که محسن را شش ماهه باردار بود، او را سقط کرد... و او را می‌زنند و جنین در شکمش کشته می‌شود... از ضربتی که به شکمش زدند، او را درد زایمان گرفت. پس محسن را سقط کرد... محسن

می‌آید. خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت اسد او را می‌آورند... به خدا قسم مؤوده، محسن است». [۶۴۷] . ۴۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام: «و قتل محسن با زدن لگد به شکم مادرش، بزرگتر و تلخ‌تر است». [۶۴۸] . ۴۷- ابوالسعادات، اسعد بن عبدالقاهر: «آن دو فاطمه علیهاالسلام را در میان خانه‌اش چنان فشردند که محسن را سقط کرد». [۶۴۹] . [صفحه ۴۶۷] ۴۸- امام علی علیه‌السلام در قنوت نمازش دعایی می‌خواند که در آن آمده: «و جنینی که سقط کردند و پهلویی که شکستند و سندی که پاره کردند». [۶۵۰] . ۴۹- در روایت دیلمی از زهرا علیهاالسلام: «و با پایش به در کوبید و آن را به طرف من راند. من که باردار بودم به رو افتادم... درد زایمان گرفتم. در نتیجه محسن را کشته‌ی بی‌گناه، سقط کردم». [۶۵۱] . ۵۰- امام حسن علیه‌السلام خطاب به مغیره: «و تویی که فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را چنان زدی که مجروح شد و بچه‌اش را سقط کرد. تو این کار را برای تحقیر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله انجام دادی...». [۶۵۲] . ۵۱- امام باقر علیه‌السلام: «فاطمه به محسن باردار شد. پس هنگامی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله رحلت کرد و حوادثی که در جریان ورود این قوم به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام اتفاق افتاد و پسر عمویش امیرالمؤمنین را بیرون بردند و در اثر آنچه از آن مرد به او رسید، یک بچه‌ی کامل را سقط کرد...». [۶۵۳] . ۵۲- مجلسی اول: «در اثر این ضربت پسری به نام محسن سقط شد». [۶۵۴] . ۵۳- مجلسی دوم: «فاطمه علیهاالسلام را در پشت در فشردند، چنانکه فرزندش را که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله محسن نامیده بود، سقط کرد». [۶۵۵] . «در اثر آن جنینی سقط کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامیده بود». [۶۵۶] . [صفحه ۴۶۸] «در روایات ما و بلکه اهل سنت نیز مستفیض است که چنان فاطمه علیهاالسلام را در فشار قرار داد که بچّه‌اش را سقط کرد». [۶۵۷] . «آن دو تن فاطمه علیهاالسلام را چنان در میان خانه‌اش فشردند که محسن را سقط کرد». [۶۵۸] . ۵۴- کاشانی: «همان ضربت، قوی‌ترین علّت سقط جنین فاطمه بود که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامیده بود». [۶۵۹] . ۵۵- طریحی: «هنگامی که خالد بن ولید فاطمه علیهاالسلام را در فشار در گذاشت، فاطمه علیهاالسلام محسن را سقط کرد». [۶۶۰] . ۵۶- نویسنده‌ی مؤتمر علماء بغداد: «عمر، فاطمه علیهاالسلام را بین در و دیوار چنان با قساوت و شدّت فشار داد که فرزندش را سقط کرد». [۶۶۱] .

مقدسی و سقط محسن

مقدسی می‌گوید: «نوادگان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله عبارتند از: عبداللّه بن عثمان، علی بن ابی‌العاص، و امامهٔ بنت ابی‌العاص، و حسن، و حسین، و محسن، و ام‌کلثوم، و زینب که هشت نفر می‌شوند». [۶۶۲] . «او را بیست و هشت فرزند بود: یازده پسر، و هفده دختر که پنج نفر از فاطمه علیهاالسلام بودند: حسن و حسین و محسن و ام‌کلثوم کبری، و زینب کبری...». [۶۶۳] . [صفحه ۴۶۹] این سخن او را آوردیم که گفت: «اما محسن بن علی، در کودکی مرد». [۶۶۴] . ۵۷- مقدسی: «(فاطمه علیهاالسلام) محسن را به دنیا آورد و هم او است که به زعم شیعه، فاطمه علیهاالسلام او را در اثر ضربه‌ی عمر سقط کرد. ولی بسیاری از ناقلان آثار محسن را نمی‌شناسند». [۶۶۵] . ظاهر سخن مقدسی این است که: ۱- عموم شیعیان معتقدند که عمر فاطمه را چنان زد که محسن را سقط کرد. ۲- او خودش محسن را از نوادگان پیغمبر، و فرزندان فاطمه علیهاالسلام می‌داند. می‌گوید: محسن در کودکی مرد. ۳- گفتیم که این سخن وی که بسیاری از ناقلان آثار محسن را نمی‌شناسند، دقیق نیست. زیرا عنایت ناقلان آثار به ذکر کسانی است که زندگی کرده‌اند نه جنینی که سقط شده است.

سقط محسن به سبب بی‌تابی در فراق رسول خدا

۵۸- عمر ابونصر: «مؤلف کتاب: الاسناد فی معرفهٔ حجج‌اللّه علی العباد، می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام پس از وفات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله محسن را سقط کرد. شاید او را از فرط بی‌تابی و اضطراب ناشی از فراق پدرش سقط کرده باشد». [۶۶۶] . به گمان

ما فقره‌ی پایانی سخن ابونصر است نه سخن مؤلف «الاسناد فی معرفة حجج‌اللّه علی العباد. ظاهراً عنوان صحیح کتاب این باشد: «الارشاد فی معرفة حجج‌اللّه علی العباد. این الارشاد شیخ مفید است. [صفحه ۴۷۰] به هر حال واضح است که این اهانت صریح به زهرا علیهاالسلام است که تا این حدّ از قضایای الهی بی‌تابی کرده است. در حالی که او پرهیزگارتر و فرمانبردارتر از آن است که در حق او توهّم شود که آنقدر ناشکیبایی کرد که به تفریط و قتل جنینش انجامید و حال آنکه او بانوی شکیبا و بردباری است که وقتی زنان بنی‌هاشم دور هم جمع شدند و از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله یاد می‌کردند، به آنان فرمود: یادآوری را رها کنید و به جای آن دعا کنید». [۶۶۷] . رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به فاطمه علیهاالسلام سفارش کرد که: «وقتی مُردم، در فراقم صورتت را خراش مده، و مویت را پریشان مساز و فریاد واویلا سر نده، و برایم مجلس نوحه‌سرایی برپا نکن». [۶۶۸] . پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در همین مناسبت به زهرا علیهاالسلام سفارش کرد: «بر خداوند توکّل کن و بردبار باش چنانکه پدرانت، پیامبران، شکیبایی کردند». [۶۶۹] . زهرا علیهاالسلام کسی نبود که خلاف فرمان پدرش صلی اللّه علیه و آله عمل کند و نه می‌توانیم تصور کنیم که تحت تأثیر عواطف و احساسات خویش، خداوند سبحان را معصیت نماید اما کینه‌توزان تلاش کرده‌اند از فاطمه علیهاالسلام چهره یک زن بی‌تاب و ناشکیبا را ترسیم کنند که آه و واویلا- سر می‌دهد و مجالس نوحه‌سرایی برپا می‌کند و در بی‌تابی به جایی می‌رسد که فرزندش را می‌کشد و جنینش را سقط می‌کند تا آنجا که گفته‌اند: «روایت شده فاطمه علیهاالسلام پس از پدرش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله همواره بخاطر سردرد، سرش را می‌بست نحیف و لاغر اندام بود،... از شدت ضعف نمی‌توانست بایستد،... چشمانی گریان و قلبی سوزان و هر لحظه غش می‌کرد و به [صفحه ۴۷۱] فرزندانش می‌گفت:...». [۶۷۰] . در متن دیگری افزوده: «و هرگاه لباس پدرش را می‌بویید، به حالت غش می‌افتاد». [۶۷۱] . بر پایه‌ی چنین روایاتی فاطمه علیهاالسلام زنی است که با فرمان پدرش که از نوحه‌گری نهی فرموده، مخالفت می‌کرد، آنگاه که گفت: «پدر! بهشت جاودان جایت، پدر! بارگاه خداوند عرش مأوایت، پدر! جبرئیل بر تو وارد می‌شد؛ پدر! از امروز دیگر تو را نمی‌بینم». [۶۷۲] . این علاوه بر روایتی است که از کنیزش فضه نقل می‌کنند و روایات دیگر که در همین مسیر حرکت می‌کند. می‌توانیم در تفسیر آن بگوییم: مقصود این است: توجیه بیرون راندن فاطمه علیهاالسلام از خانه و جوار پدرش، و دلیل‌تراشی برای منع او از اظهار حزن و اندوه که خود بیانگر مظلومیت او است و اضطرار امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای ساخت بیت‌الاحزان برای زهرا علیهاالسلام در بقیع، تا نام «بیت‌الاحزان» برای همیشه به عنوان یک سند قوی برای نابودی این ظلم و ستم جدید و خشن در حق او، باقی بماند.

آیا این یک اشتباه تاریخی است؟

۵۹- ملطی شافعی (متوفای ۳۷۷ ق) در بیان گفته‌های هشام بن حکم رحمه‌اللّه می‌گوید: «... و ابوبکر از کنار فاطمه علیهاالسلام گذشت، لگدی به شکمش زد که بچه‌اش [صفحه ۴۷۲] را سقط کرد، همین علّت بیماری و مرگ او بود...». [۶۷۳] . در حال که معروف است کسی که این جنایت را در حق زهرا علیهاالسلام مرتکب شد، عمر بود نه ابوبکر. شاید این اشتباه ناقلان از هشام، و یا اشتباه خود ملطی باشد. [صفحه ۴۷۳]

حادثه در سخنان محدثان و مورخان

اشاره

زیارتنامه زهرا علیهاالسلام تحریف مروج‌الذهب مسعودی تحریف معارف ابن‌قتیبه [صفحه ۴۷۵]

زیارتنامه زهرا

۱- شیخ مفید رحمه‌اللَّه زیارتنامه‌ای برای فاطمه علیهاالسلام ذکر کرده که می‌گوید: «السلام علیک یا رسول‌اللَّه صلی اللَّه علیه و آله، السلام علی ابنتک الصدیقة الطاهرة، السلام علیک یا فاطمة بنت رسول‌اللَّه صلی اللَّه علیه و آله، یا سیدة نساءالعالمین، ایتها البتول الشهیدة الطاهرة...». [۶۷۴] . ۲- در متن دیگری: «السلام علیک ایتها البتولة الشهیدة، ابنة نبی‌الرحمة». [۶۷۵] . در یک زیارتنامه‌ی دیگر آمده: «السلام علیک ایتها الصدیقة الشهیدة». [۶۷۶] . ۳- یک متن دیگر می‌گوید: «السلام علیک ایتها الصدیقة الشهیدة الممنوعة ارثها المکسور ضلعها، المظلوم بعلها، المقتول ولدها». [۶۷۷] . شیخ صدوق رحمه‌اللَّه در دنباله‌ی زیارتنامه‌ای که می‌گوید: السلام علیک ایتها الصدیقة الشهیدة...، گفته است: «در اخبار و روایات زیارتنامه‌ی محدود معینی ندیدم که دستور داده شده باشد آن را برای زیارت صدیقه علیهاالسلام بخوانند لذا کسی که در این کتابم بنگرد، همین زیارتنامه‌ای را که برای خودم پسندیده‌ام، برای او نیز [صفحه ۴۷۶] می‌پسندم». [۶۷۸] . ۴- شیخ طوسی پس از نقل زیارتنامه مروی: یا ممتحنة امتحنک اللَّه، می‌گوید: «این زیارتنامه را در روایات برای زیارت فاطمه علیهاالسلام دیده‌ام اما آنچه از دانشمندان و عالمان شیعه دیده‌ام که به هنگام زیارت زهرا علیهاالسلام آن می‌خوانند این است که در یکی از دو موضعی که برای قبرش بیان کردیم، می‌ایستی و می‌گویی: السلام علیک یا بنت رسول‌اللَّه صلی اللَّه علیه و آله السلام علیک ایتها الصدیقة الشهیدة...». [۶۷۹] . ۵- در یک متن دیگر آمده: «اللهم صلّ علی السیّدة المفقودة الکریمة المحمودة الشهیدة العالیة». [۶۸۰] . ۶- شیخ کفعمی می‌گوید: «فرزندان فاطمه پنج نفرند و علّت وفاتش این بود که او را زدند و جنینش سقط شد». [۶۸۱] . بخشی از داستان مظلومیت فاطمه علیهاالسلام را در ضمن متون و آثار فراوان در فصول پیشین آوردیم. در این فصل گوشه‌ای از گفته‌های مورّخان و مؤلفان را تقدیم خوانندگان ارجمند می‌کنیم. پیش از هر چیز روایات سلیم بن قیس هلالی را از کتاب ارزشمندش که از اصول قابل اعتماد است، به دلیل بیان تفصیلی ماجرای زهرا علیهاالسلام می‌آوریم. ۷- شیخ‌الاسلام علامه مجلسی: به اسانید معتبر از سلیم بن قیس هلالی، و دیگران، از سلمان و عباس روایت شده: «علی علیه‌السلام چون دید مردم او را خوار کردند و دست از یاری وی برداشتند و با ابوبکر همصدا شدند و او را تعظیم کردند، [صفحه ۴۷۷] خانه‌نشینی اختیار کرد؟! عمر به ابوبکر گفت: چرا کسی را سراغ علی نمی‌فرستی تا او هم بیعت کند؟ غیر از علی و آن چهار نفر همه بیعت کردند!. البته ابوبکر نرم‌تر، سازش‌پذیرتر، مکارتر و دوراندیش‌تر از عمر بود. برعکس عمر خشن‌تر، سخت‌تر و ستمگرتر از او بود. ابوبکر از عمر پرسید: چه کسی را بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را می‌فرستیم، او مردی خشک و خشن است. او از آزادشدگان و یکی از افراد قبیله‌ی «بنی‌عدی بن کعب» است. قنفذ به همراهی عده‌ای به سوی خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به راه افتادند و اجازه خواستند. ولی علی علیه‌السلام به آنها اجازه نداد! قنفذ و همراهانش نزد ابوبکر و عمر بازگشتند و گفتند: به ما اجازه داده نشد. در این حال ابوبکر و عمر هر دو در مسجد نشسته و مردم اطرافشان را گرفته بودند. عمر گفت: برگردید! اگر اجازه داد داخل شوید وگرنه بدون اجازه داخل شوید! دوباره به راه افتادند و در خانه علی علیه‌السلام اجازه ورود خواستند. فاطمه علیهاالسلام جواب داد: نمی‌گذارم بدون اجازه وارد خانه‌ی من شوید. بار دیگر بازگشتند ولی قنفذ ملعون آنجا ماند. آنها به ابوبکر و عمر گفتند: فاطمه علیهاالسلام چنین گفت و نگذاشت بدون اجازه وارد خانه شویم. عمر خشمگین شد و گفت: ما با زنها کاری نداریم!! سپس عمر به عده‌ای که در اطرافش بودند دستور داد تا هیزم آوردند. و به کمک آنها هیزم را اطراف منزل علی و فاطمه و فرزندانش علیهم‌السلام قرار داد. سپس عمر با صدای بلند (بطوری که علی و فاطمه علیهماالسلام بشنوند) فریاد زد: قسم به خدا یا علی! باید خارج شوی و با خلیفه‌ی رسول‌اللَّه صلی اللَّه علیه و آله بیعت کنی وگرنه شما را با آتش [صفحه ۴۷۸] می‌سوزانم! فاطمه علیهاالسلام فرمود: ای عمر! ما را با تو کاری نیست. عمر گفت: در را باز کن وگرنه خانه را با خودتان آتش می‌زنم فاطمه علیهاالسلام فرمود: آیا از خدا نمی‌ترسی و به خانه‌ام داخل می‌شوی؟! عمر از کار خود منصرف نشد و آتشی خواست و با آن درِ خانه را به آتش کشید، و با فشار به در خانه، داخل شد. فاطمه علیهاالسلام جلو آمد و فریاد زد: «یا ابتاه یا رسول‌اللَّه!» عمر شمشیرش را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی فاطمه علیهاالسلام زد. فاطمه ناله‌ای زد: ای پدر...! عمر تازیانه را بلند کرد و به بازوی

فاطمه زد. فاطمه صدا زد: یا رسول‌اللّه! بعد از تو از ابوبکر و عمر چه کشیدیم. با مشاهده‌ی این جریان، ناگهان علی علیه‌السلام از جا بلند شد و یقه‌ی عمر را گرفت و او را محکم کشید و بر زمین زد و به بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد که فرموده‌ی پیامبر صلی اللّه علیه و آله و وصیت او را به یاد آورد و فرمود: قسم به خدایی که محمّد را به پیامبری ارج نهاده است. ای پسر صهاک (ای عمر) اگر نبود کتابی از طرف خدا گذشته و نیز عهدی که با رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله کرده‌ام می‌فهمیدی که تو نمی‌توانی داخل خانه‌ی من شوی! در اینجا عمر کسی را فرستاد و از مردم کمک خواست. مردم رو به خانه‌ی علی علیه‌السلام آوردند و داخل خانه شدند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست به شمشیر برد! قنفذ از ترس اینکه مبادا علی علیه‌السلام با شمشیر خارج شود برگشت، چون صلابت و شدت عمل علی را می‌دانست. ابوبکر به قنفذ دستور داد تا برگردد و گفت: اگر علی بیرون آمد که هیچ و الّا سرسختانه داخل شوید، و اگر مانع شد خانه‌اش را با آنها آتش بزنید. قنفذ ملعون راهی خانه‌ی علی علیه‌السلام شد و با همراهانش با شدت وارد خانه شدند. قنفذ ملعون چنان با تازیانه به فاطمه علیهاالسلام زد که اثر آن تازیانه پس از مرگ فاطمه علیهاالسلام همچون بازوبند در بازوی او باقی بود. لعنت خدا بر قنفذ باد و بر کسی که [صفحه ۴۷۹] او را فرستاد. سپس علی علیه‌السلام را با زور و کشان‌کشان نزد ابوبکر آوردند در حالی که عمر، با شمشیر بالای سرش ایستاده بود و خالد بن ولید و ابوعبیده و سالم غلام ابی‌حذیفه و معاذ و مغیره و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و دیگران اطراف ابوبکر را گرفته بودند و همه مسلح بودند. سلیم گوید: از سلمان پرسیدم: آیا بدون اجازه وارد خانه‌ی فاطمه شدند؟ پاسخ داد: آری، واللّه بدون اجازه در حالی که فاطمه علیهاالسلام پوششی نداشت و با صدای بلند فریاد زد: پدر! یا رسول‌اللّه! ابوبکر و عمر، در حالی که هنوز کفنت خشک نشده با بازماندگانت بدرفتاری کردند. سلمان می‌گوید: ابوبکر و اطرافیانش را دیدم که گریه می‌کنند و جز عمر و خالد و مغیره همه گریان بودند و عمر می‌گفت: ما را با زنها و رأیشان کاری نیست. سلمان می‌گوید: بعد علی علیه‌السلام را به ابوبکر رسانیدند. در این حال، علی علیه‌السلام می‌فرمود: به خدا قسم، اگر شمشیرم به دستم بود، می‌فهمیدید که شما هیچگاه به چنین کاری دست نمی‌یابید. قسم به خدا، از جهاد خود را منع نمی‌کنم. اگر چهل نفر مرا یاری می‌کردند جمعیت شما را پراکنده می‌کردم. لعنت خدا بر کسانی که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار و تنها گذاشتند. وقتی ابوبکر چشمش به علی علیه‌السلام افتاد، فریاد کرد: علی را رها کنید! علی علیه‌السلام فرمود: ابوبکر، چقدر زود بر رسول‌اللّه طغیان کردی! تو به کدام حق و با چه مقامی مردم را به بیعت خود دعوت کردی! آیا تو دیروز به امر خدا و رسول با من دست بیعت ندادی!؟ وقتی که فاطمه علیهاالسلام خود را میان قنفذ و شوهرش قرار داد و قنفذ با تازیانه بر آن حضرت زد، عمر کسی را نزد قنفذ فرستاد و گفت: اگر فاطمه بین تو و [صفحه ۴۸۰] علی فاصله شد او را بزن! قنفذ، فاطمه علیهاالسلام را پشت لنگه‌ی در قرار داد و در را فشار داد و استخوانهای پهلوی فاطمه علیهاالسلام را شکست، و طفلی که در رحم داشت سقط کرد و همواره در بستر بیماری بود تا از همان بیماری شهید شد. سلمان گفت: وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد ابوبکر رسید، عمر با فریاد اهانت‌آمیزی گفت: بیعت کن و از این سخنان باطل درگذر! علی علیه‌السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد؟ گفت: تو را با ذلّت و خواری می‌کشیم!!... علی علیه‌السلام فرمود: با کشتن من، بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید. ابوبکر در جواب گفت: بنده‌ی خدا بودن را قبول داریم و اما اینکه خود را برادر رسول خدا خواندی ما قبول نداریم. علی علیه‌السلام فرمود: آیا انکار می‌کنید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله مرا به برادری خویش برگزید؟ ابوبکر گفت: صحیح است و این را سه مرتبه تکرار کرد! سپس علی علیه‌السلام رو به مردم کرد و فرمود: ای مسلمانان! ای مهاجرین و انصار شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا شنیدید که در روز عید غدیرخم پیامبر صلی اللّه علیه و آله این چنین فرمود و در جنگ تبوک چنین فرمود: (در اینجا علی علیه‌السلام آنچه پیامبر در روز عید غدیر درباره‌ی او نزد عموم مردم به طور علنی فرموده بود، ذکر کرد) همه در جواب علی علیه‌السلام گفتند: بلی، شنیدیم! ابوبکر، از ترس اینکه مبادا علی علیه‌السلام را یاری کنند و او را کنار بزنند، جلوتر از مردم گفت: هرچه فرمودی حق است، با گوشهای خود شنیده و در قلبهایمان جا داده‌ایم، ولی بعد از آن از پیامبر علیه‌السلام شنیدیم

که فرمود: ما خانواده‌ای هستیم که خداوند ما را برگزیده و گرامی داشته و آخرت را برای ما به دنیا ترجیح داده است، و برای ما اهل‌بیت، نبوت و خلافت را جمع نمی‌کند. علی علیه‌السلام فرمود: آیا کسی از اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله با تو بود که شهادت بدهد؟ عمر برخاست و با اشاره به ابوبکر، گفت: خلیفه‌ی رسول‌اللّه راست می‌گوید، من این کلام را همانطور که ابوبکر گفت از پیامبر شنیدم. بعد از عمر، ابوعبیده، سالم غلام [صفحه ۴۸۱] ابی‌حذیفه و معاذ بن جبل گفتند: ما هم این کلام را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نشنیدیم. علی علیه‌السلام فرمود: وفا نمودید به طوماری که در خانه کعبه امضا کرده بودید درباره‌ی اینکه: اگر خداوند محمد را به قتل رساند (!) یا مُرد، خلافت را از ما اهل‌بیت بگیرید. ابوبکر گفت: از کجا می‌دانی؟ ما اطلاعی به تو نداده بودیم؟ امام علیه‌السلام فرمود: ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد! شما را به خدا و به اسلام قسم می‌دهم آیا شما از پیامبر نشنیدید که می‌فرمود: فلانی با فلانی (و همه‌ی این پنج نفر را پیامبر نام برد) در میان خود طوماری نوشته‌اند و در آن همپیمان شده‌اند و بر نقشه‌ی خود معاهده کرده‌اند؟ جواب دادند: آری، ما از پیامبر این کلام را شنیدیم که می‌فرمود: هم‌عهد و هم‌پیمان شده‌اند تا نقشه‌ی خود را پیاده کنند و طوماری نوشته‌اند که اگر کشته شدم یا مُردم خلافت را از تو ای علی بگیرند. تو هم به پیامبر عرض کردی: چه دستور دارید تا هنگام اجرای نقشه، آن را انجام دهم؟ پیامبر فرمود: اگر یارانی پیدا کردی با آنها جنگ کن و آنان را طرد کن و اگر یاری پیدا نکردی بیعت کن و خونت را حفظ کن. علی علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم، اگر آن چهل نفری که با من بیعت کردند به عهدشان وفادار بودند با شما، در راه خدا، به جهاد برمی‌خاستم، این را هم بدانید که به خدا قسم خلافت به هیچ‌یک از نسلهای شما تا روز قیامت نخواهد رسید!! و اما جواب دروغی که به پیامبر صلی اللّه علیه و آله نسبت دادی، کلام خداوند است که می‌فرماید: «آیا بر چیزی که خداوند به آنان از فضل خویش عطا کرده حسادت می‌کنید، ما به آل‌ابراهیم کتاب و حکمت و ریاست عظیمی دادیم». کتاب یعنی: پیامبری، حکمت یعنی: سنت، ریاست یعنی: خلافت، و آل‌ابراهیم ما هستیم. [صفحه ۴۸۲] مقداد از جا برخاست و گفت: یا علی! چه دستور می‌فرمایی؟ به خدا قسم اگر فرمان دهی شمشیر می‌کشم و اگر بفرمایی دست نگه می‌دارم. علی علیه‌السلام فرمود: ای مقداد! دست نگه دار و به یاد عهد پیامبر و وصیت او باش! سلمان می‌گوید: من نیز برخاستم و چنین گفتم: قسم به خدا که جانم به دست اوست اگر می‌دانستم که می‌توانم ظلمی را دفع کنم یا دین خدا را عزت بخشم، شمشیر بر دوش می‌گرفتم و قدم به قدم جنگ می‌کردم. آیا به برادر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و وصی و خلیفه‌ی او در میان امت و پدر فرزندان پیامبر صلی اللّه علیه و آله حمله می‌کنید؟! منتظر بلا باشید و در امید خوشی نباشید! ابوذر از جا بلند شد و گفت: ای امتی که بعد از پیامبر متحیر مانده و به سبب گناهانتان خوار شده‌اید، خداوند می‌فرماید: (ان اللّه اصطفی آدم و نوحا و آل‌ابراهیم و آل‌عمران علی العالمین ذریّهٔ بعضها من بعض واللّه سمیع علیم) (پروردگار، آدم و نوح و آل‌ابراهیم و آل‌عمران را بر عالمیان برگزید. نسلهایی که بعضی از بعضی دیگر هستند، و خداوند شنونده و دانا است). آل‌محمّد از آخرین نسلهای نوح‌اند و آل‌ابراهیم از نسل ابراهیم و نیز اینانند برگزیده‌ی فرزند اسماعیل و عترت پیامبر صلی اللّه علیه و آله یعنی: همان اهل‌بیت او، جایگاه پیامبری و محل رفت و آمد ملائکه هستند. آنان همچون آسمانی بلند و کوههایی استوار و همچون کعبه پوشیده و چشمه‌ی زلال و ستارگان راهنما و درختی مبارک که نورش روشنی می‌دهد و ماده‌ی روشنی‌اش پربرکت است، هستند. محمد خاتم پیامبران و آقای فرزندان آدم، و علی وصیّ اوصیاء امام پرهیزکاران و پیشوای نشانداران نورانی است. اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمّد و وارث علم او. از طرف خدا، ولایت او بر مردم از خود آنان بیشتر است همانگونه که خداوند می‌فرماید: (النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه [صفحه ۴۸۳] امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّه) (پیامبر بر مؤمنین، از خود آنها بیشتر ولایت دارد و همسرانش مادر مؤمنین‌اند و نزدیکان بعضی بر بعض دیگر در کتاب خدا مقدم‌اند) پس (طبق گفته‌ی خداوند) آنکه خدا مقدم کرده مقدم و آنکه خدا مؤخر داشته مؤخر بدارید، و ولایت و وراثت پیامبر را به کسی که خداوند قرار داده واگذار کنید. عمر از جا بلند شد و در حالی که ابوبکر روی منبر نشسته بود به وی گفت: چرا روی منبر نشسته‌ای و این مرد

(علی علیه‌السلام) نشسته و با تو روی مخالفت دارد، برنمی‌خیزد تا با تو بیعت کند؟ آیا دستور نمی‌دهی تا گردنش زده شود؟! امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام هم ایستاده بودند، با شنیدن این سخن شروع به گریه کردند. علی علیه‌السلام آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید این دو (ابوبکر و عمر) نمی‌توانند پدرتان را بکشند. امایمن پرستار پیامبر پیش آمد و گفت: ای ابوبکر! چه زود حسد و دورویی خود را ظاهر کردید! عمر دستور داد تا او را از مسجد خارج کنند و گفت: ما با زنان کاری نداریم! بریده‌ی اسلمی برخاست و گفت: ای عمر! آیا به برادر پیامبر و پدر فرزندانش حمله می‌کنی، در حالی که تو همان کسی هستی که از میان قریش، تو را خوب می‌شناسیم. آیا شما همان دو نفری نیستید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به شما فرمود: خدمت علی بروید و به امیری او بر مؤمنین سر تسلیم فرود آورید، شما در جواب گفتید: آیا دستور خدا و رسول است؟ آن حضرت هم فرمود: آری. پس ابوبکر گفت: این چنین بود اما رسول خدا بعد از این سخن فرمود: نبوت و خلافت در اهل‌بیت من جمع نمی‌شوند. بریده‌ی اسلمی هم گفت: به خدا قسم پیامبر صلی اللّه علیه و آله این را نفرموده است. به خدا [صفحه ۴۸۴] قسم در شهری که تو امیر آن باشی سکونت نمی‌کنم. عمر دستور داد تا او را زدند و بیرون کردند. سپس عمر گفت: برخیز ای پسر ابی‌طالب و بیعت کن، علی علیه‌السلام فرمود: اگر نکنم چه می‌کنید؟ عمر پاسخ داد: به خدا قسم گردنت را می‌زنم! (و علی علیه‌السلام سه بار این سؤال را تکرار کرد تا حجت را بر آنان تمام کند). بعد دستش را- در حالی که کف دست را بسته بود- دراز کرد. ابوبکر هم دستش را به دست او زد و به همین مقدار کفایت کرد. علی علیه‌السلام قبل از اینکه بیعت کند- در حالی که ریسمان به گردنش بود- خطاب به پیامبر، ندا کرد: ای پسر مادرم! این قوم مرا خوار کردند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند. به زبیر گفتند: بیعت کن. ولی او ممانعت کرد! در این هنگام عمر و خالد و مغیره همراه عده‌ای به وی حمله‌ور شدند و شمشیرش را گرفتند و آنقدر بر زمین زدند تا شکست، بعد گریبان او را گرفتند. زبیر، در حالی که عمر بر سینه‌اش نشسته بود گفت: ای پسر صهاک! به خدا اگر شمشیرم در دستم بود تو را از من دور می‌کرد و سپس بیعت نمود. سلمان می‌گوید: سپس مرا گرفتند و چنان بر گردنم زدند که مانند غده‌ای باد کرد. بعد دستم را گرفتند و به اجبار بیعت نمودم. بعد هم ابوذر و مقداد به زور بیعت کردند. و هیچکس جز علی علیه‌السلام و ما چهار نفر به اجبار بیعت نکرد. زبیر از همه‌ی ما شدیدتر صحبت می‌کرد. او بعد از بیعت گفت: ای پسر صهاک! به خدا قسم اگر این طاغیان که به کمک تو آمده‌اند نبودند جرأت نمی‌کردی به من نزدیک شوی در حالی که شمشیر در دستم باشد، زیرا من ترس و پستی تو را خوب [صفحه ۴۸۵] می‌دانم، ولی طاغیانی یافته‌ای که با آنها خود را تقویت کرده و غالب شده‌ای. عمر غضبناک شد و گفت: چرا نام «صهاک» را می‌بری؟ زبیر جواب داد: مگر «صهاک» کیست و چرا نامش را نبرم؟ به تحقیق صهاک زانیه بود آیا این را انکار می‌کنی آیا او کنیز حبشی برای جدم عبدالمطلب نبود. که جدت نفیل با او زنا کرد. پس پدرت خطاب را بدنیا آورد عبدالمطلب این کنیز را به جدت بخشید. در این هنگام، ابوبکر میانجیگری نمود و آنها را از یکدیگر جدا نمود. سلیم بن قیس می‌گوید: از سلمان پرسیدم: آیا با ابوبکر بیعت کردی و چیزی نگفتی؟ سلمان پاسخ داد: بعد از بیعت چنین گفتم: تا آخر روزگار بدبخت شدید. هیچ می‌دانید چه ضرری به خود زده‌اید. کاری انجام دادید و اشتباه کردید. سنت و روش پیشینیان خود را که افتراق و اختلاف بود عملی کردید و از رویه‌ی پیامبر سرپیچی کردید. خلافت را از معدن آن و اهل آن خارج کردید. عمر گفت: ای سلمان! حال که رفیقت علی علیه‌السلام بیعت کرد و تو نیز بیعت کردی هرچه می‌خواهی بگو و آنچه می‌خواهی بکن. رفیقت هم آنچه می‌خواهد بگوید. سلمان می‌گوید: گفتم: از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: گناه امتش تا روز قیامت و عذاب همه‌ی آنها به گردن تو و رفیقت (ابابکر) است که با او بیعت کردم. عمر جواب داد: هرچه می‌خواهی بگو، بالاخره بیعت کردی و خدا چشمت را با به دست گرفتن خلافت توسط علی روشن نساخت. گفتم: شهادت می‌دهم که من در بعضی کتابهای آسمانی خوانده‌ام که تو با اسم و نسب و صفاتت یکی از درهای جهنم هستی. عمر گفت: آنچه می‌خواهی بگو، آیا خداوند خلافت را از اهل‌بیتی که آنان را در مقابل خدا رؤسای خود حساب می‌کردید، نگرفت؟! گفتم: شهادت می‌دهم که من از پیامبر صلی اللّه علیه و

آله درباره‌ی آیه‌ی (یومئذ لا یعذب عذابه [صفحه ۴۸۶] احد و لا یوثق وثاقه احد) سؤال کردم. آن حضرت فرمود: مقصود تو هستی. عمر گفت: ساکت شو! خدا صدایت را کوتاه کند. ای غلام! ای پسر زن بدکردار. در این هنگام علی علیه‌السلام رو به من کرد و گفت: تو را قسم می‌دهم که ساکت باشی. [۶۸۲] . ۸- سلیم بن قیس در یک روایت دیگر می‌گوید:... و کسی جز علی و بنی‌هاشم و ابوذر و مقداد و سلمان و عده کم دیگری باقی نماندند. عمر به ابوبکر گفت: مردم همگی با تو بیعت کردند جز این مرد (علی) و اهل‌بیتش و این عده، کسی را به سراغ آنان بفرستیم. او هم پسر عموی عمر را که قنفذ نام داشت، فرستاد و گفت: نزد علی برو و بگو: خلیفه رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله را اجابت کن. قنفذ آمد و خبر را رسانید. علی علیه‌السلام فرمود: چه زود به پیامبر دروغ بستید و از دین برگشتید. به خدا قسم پیامبر صلی اللّه علیه و آله جز مرا خلیفه‌ی خویش قرار نداده است. ای قنفذ! تو پیام‌آوری برگرد و بگو: علی می‌گوید: به خدا قسم پیامبر جز مرا خلیفه خویش قرار نداده و تو خوب می‌دانی خلیفه‌ی پیامبر کیست. قنفذ نزد ابوبکر بازگشت و پیام را رسانید. ابوبکر گفت: علی راست می‌گوید پیامبر مرا خلیفه‌ی خویش قرار نداده است. عمر غضبناک شد و به سرعت به پا ایستاد. ابوبکر گفت: بنشین. سپس به قنفذ گفت: نزد او برو و بگو: جواب امیرالمؤمنین ابوبکر را بده. قنفذ به راه افتاد تا نزد علی علیه‌السلام رسید و پیام را رسانید. علی علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم دروغ می‌گوید: نزد او برگرد و بگو: بر خود نامی گذاشته‌ای که از آن تو نیست. خودت می‌دانی که امیرالمؤمنین غیر توست. قنفذ بازگشت و خبر را به آن دو رسانید. عمر غضبناک از جا برخاست و گفت: به خدا قسم من کمی عقل و ضعف [صفحه ۴۸۷] رأی او را خوب می‌دانم. هیچ کاری برای ما درست نمی‌شود مگر آنکه او را بکشم. مرا رها کن تا سرش را برایت بیاورم. ابوبکر گفت: بنشین، ولی عمر قبول نکرد تا آنکه او را قسم داد تا نشست!!. سپس گفت: ای قنفذ! برو و بگو: جواب ابوبکر را بده. قنفذ آمد و گفت: یا علی! جواب ابوبکر را بده. علی علیه‌السلام فرمود: من مشغولم و هیچگاه وصیت دوستم و برادرم را رها نمی‌کنم تا نزد ابوبکر و آن ظلمی که بر آن اجتماع کرده‌اند بیایم. قنفذ بازگشت و به ابوبکر خبر داد. عمر به حال غضب از جا برخاست و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد و به آنان دستور داد تا هیزم و آتشی بیاورند و به راه افتاد تا به در خانه علی و فاطمه رسید. فاطمه پشت در نشسته و سرش را بسته و از وفات پیامبر جسمش لاغر شده بود. عمر پیش آمد و در زد و سپس فریاد کرد: ای پسر ابی‌طالب! در را باز کن! فاطمه فرمود: ای عمر! تو را با ما چه کار است؟ چرا ما را با مصیبت خودمان وانمی‌گذاری؟ عمر گفت: در را باز کن و الّا آن را بر سر شما آتش می‌زنیم. فاطمه فرمود: ای عمر! آیا از خداوند عزوجل نمی‌ترسی؟ و بر خانه‌ی من داخل شده هجوم می‌آوری؟ عمر منصرف نشد. سپس آتش خواست و آن را جلوی در شعله‌ور کرد و در آتش گرفت. بعد عمر در را فشار داد، و فاطمه جلوی عمر ایستاد. فریاد زد: یا ابتاه! یا رسول‌اللّه! در این هنگام عمر شمشیر را در حالی که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی او فرود آورد و فاطمه ناله سر داد. بعد تازیانه را بلند کرد و بر بازویش کوبید. فاطمه فریاد زد: یا ابتاه! در اینجا علی بن ابی‌طالب از جا جست و گریبان عمر را گرفته، او را تکان داده، به زمین انداخت و بر بینی و گردن او کوبید و تصمیم به کشتن او گرفته بود، که کلام پیامبر و وصیتی که درباره‌ی صبر و اطاعت به کرده بود را به یاد آورد و فرمود: [صفحه ۴۸۸] قسم به آنکه محمّد را به پیامبری گرامی داشت، ای پسر صهاک! اگر برنامه پیش‌نوشته‌ای از طرف خدا نبود می‌فهمیدی که تو نمی‌توانی داخل خانه من شوی! عمر فرستاد و کمک خواست. مردم هم به راه افتادند تا داخل خانه شدند. خالد بن ولید شمشیر را از غلاف کشید تا فاطمه را بزند. علی با شمشیر به او حمله کرد. علی را قسم دادند تا خودداری کرد. در اینجا مقداد، سلمان و ابوذر و عمار و بریده‌ی اسلمی به یاری علی به راه افتادند و داخل خانه شدند و نزدیک بود فتنه‌ای بپا شود. ولی علی را خارج کردند و مردم پشت سر او خارج شدند و همچنین سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده‌ی اسلمی در حالی که می‌گفتند: چه زود به پیامبر خیانت کردید و کینه‌هایی که در دل داشتید بیرون آوردید، و بریده‌ی اسلمی گفت: ای عمر! نزد برادر پیامبر و جانشین او و نزد دخترش آمده‌ای و او را می‌زنی، تو همان کسی هستی که قریش تو را خوب می‌شناسند. خالد بن ولید شمشیر را در حالی که در غلاف بود بلند کرد تا بر بریده فرود آورد، ولی عمر

شمشیر او را گرفت و او را از این کار بازداشت. علی را در حالی که گریبانش را گرفته بودند کشان‌کشان نزد ابوبکر بردند. وقتی ابوبکر چشمش به علی افتاد فریاد زد: او را رها کنید! علی علیه‌السلام فرمود: چه زود بر اهل‌بیت پیامبرتان حمله بردید. ای ابابکر، به چه حقی و به چه میراثی و به چه سابقه‌ای مردم را به زور به بیعت خود می‌خوانی، آیا تو دیروز به دستور پیامبر صلی اللّه علیه و آله با من بیعت نکردی! عمر گفت: ای علی! این حرفها را کنار بگذار، به خدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می‌کشم. سپس گفت: ای علی! برخیز و بیعت کن. علی علیه‌السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ عمر گفت: به خدا قسم گردنت را می‌زنیم. حضرت فرمود: به خدا قسم! ای پسر صهاک! دروغ گفتی؛ تو قدرت این کار را نداری، تو پست‌تر و ضعیفتر از آن هستی که مرا بکشی. خالد بن ولید برجست و شمشیر [صفحه ۴۸۹] کشید و گفت: به خدا قسم! اگر بیعت نکنی، تو را می‌کشم. علی بپا خاست و گریبانش را گرفت و او را به پشت انداخت چنانکه شمشیر از دستش بر زمین افتاد. عمر گفت: ای علی بن ابی‌طالب! برخیز و بیعت کن. حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفت: به خدا قسم! تو را می‌کشیم. علی علیه‌السلام سه مرتبه این احتجاج را با آنان کرد. سپس دستش را بدون باز کردن کف دست، دراز کرد، ابوبکر هم دستش را به دست او زد و به همین اندازه راضی شد. سپس علی به سوی منزلش به راه افتاد و مردم هم در پی او به راه افتادند. [۶۸۳] . ۹- سلیم بن قیس در یک متن دیگر: «ابن‌عباس گفت: مخالفین علی توطئه و مذاکره کردند و گفتند: مادامی که این مرد (علی) زنده است هیچ کاری برای ما درست پیش نمی‌رود. ابوبکر گفت: چه کسی برای کشتن او صلاحیت دارد. عمر گفت: خالد بن ولید. پس به سراغ او فرستادند... به او گفتند: اگر دستوری به تو دهیم چه خواهی کرد؟ خالد گفت: هرچه می‌خواهید دستور دهید. به خدا قسم اگر دستور کشتن فرزند ابی‌طالب را بدهید انجام خواهم داد. گفتند: به خدا قسم، منظوری جز این نداشتیم. خالد گفت: به راستی من برای این کارم. ابوبکر گفت: وقتی به نماز صبح ایستادیم، تو در حالی که شمشیر همراهت باشد و با این پیمان از یکدیگر جدا شدند. ولی ابوبکر درباره‌ی دستوری که درباره‌ی کشتن علی علیه‌السلام داده بود به فکر فرورفت و فهمید که اگر چنین کاری بکند، جنگ شدید و بلایی طولانی بوجود خواهد آمد. ... و از دستورش پشیمان شد و آن شب را به خواب نرفت، تا به مسجد آمد [صفحه ۴۹۰] در حالی که نماز برپا شده بود، پیش رفت و در حالی نماز خواند که از شدّت فکر نمی‌فهمید چه می‌گوید. خالد بن ولید هم پیش آمد و در حالی که شمشیرش را به کمر بسته بود، کنار علی علیه‌السلام ایستاد. علی علیه‌السلام مقداری از قضیه را متوجه شده بود. ... چون ابوبکر تشهد نماز را تمام کرد قبل از سلام فریاد زد: ای خالد! آنچه گفته بودم مکن و الّا می‌کشمت! و سپس سلام نماز را از راست و چپ داد. علی علیه‌السلام از جا برخاست و یقه‌ی خالد را گرفت و شمشیر را از دستش بیرون آورد، سپس او را بر زمین کوبید و بر سینه‌اش نشست و شمشیر را گرفت تا او را بکشد. اهل مسجد بر او اجتماع کردند، تا خالد را خلاص کنند، ولی نتوانستند. عباس گفت: به حقّ این قبر (پیامبر صلی اللّه علیه و آله) او را قسم دهید تا دست بردارد. او را به قبر قسم دادند، تا او را رها کرد و برخاست و به منزلش رفت. زبیر و عباس و ابوذر و مقداد و بنی‌هاشم آمدند و شمشیرها را کشیدند و گفتند: به خدا قسم! بس نمی‌کنید تا اینکه سخنی بگوید و عملی انجام دهد. مردم اختلاف پیدا کردند و مضطرب شدند. زنان بنی‌هاشم خارج شدند و فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای دشمنان خدا! چه زود دشمنی خود را با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و اهل‌بیت علیه‌السلام او ظاهر کردید، دیر زمانی بود این آرزو را نسبت به پیامبر صلی اللّه علیه و آله داشتید، ولی قدرت انجام آن را نداشتید. پس دخترش را دیروز کشتید، امروز هم می‌خواهید برادر پیامبر و پسرعمو و جانشین و پدر و دو فرزندش را بکشید. به خدای کعبه قسم! دروغ می‌گویید، نمی‌توانید به کشتن او دست یابید. چنانکه مردم ترسیدند فتنه‌ی عظیمی برپا شود». [۶۸۴] . [صفحه ۴۹۱] ۱۰- شیخ مفید: ابوبکر محمّد بن عمر جعابی به من خبر داد و گفت: ابوالحسین عباس بن مغیره را حدیث کرد و گفت: ابوبکر احمد بن منصور مادی ما را حدیث کرد و گفت: سعید بن عفیر ما را حدیث کرد و گفت: ابن‌لهیعه از خالد بن یزید، از ابی‌هلال، از مروان بن عثمان مرا حدیث کرد و گفت: «چون مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی علیه‌السلام و زبیر و مقداد وارد خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام شدند و بیرون

نیامدند. عمر بن خطاب گفت: خانه را به رویشان آتش زنید. زبیر شمشیر به دست بیرون آمد. ابوبکر گفت: سگ را بگیرید. به طرفش هجوم آوردند. پای زبیر لغزید و به زمین خورد و شمشیر از دستش افتاد. ابوبکر گفت: شمشیر را به سنگ بزنید. شمشیر زبیر را به سنگ زدند که شکست. علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به سوی عالیه بیرون رفت. در راه ثابت بن قیس بن شماس به او برخورد، گفت: یا ابالحسن! تو را چه شده؟! گفت: می‌خواستند خانه‌ام را به رویم آتش زنند و ابوبکر بالای منبر بود، با او بیعت می‌کردند در حالی که نه آنان را از این کار بازداشت و نه به این اقدام اعتراض کرد. ثابت به او گفت: دست از تو برنمی‌دارم تا در راهت کشته شوم. با هم به راه افتادند تا به مدینه رسیدند. فاطمه علیهاالسلام دم در ایستاده بود، مهاجمان از خانه‌اش بیرون رفته بودند و او می‌گفت: هیچ مردمی را بد محضرتر از شما ندیدم، جنازه‌ی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را پیش ما رها کردید و بین خودتان به توافق رسیدید، و ما را به امارت برنگزیدید و با ما کردید آنچه کردید و برایمان هیچ حقی در نظر نگرفتید؟!». [۶۸۵] . ۱۱- شیخ مفید رحمه‌اللّه: «چون بنی‌هاشم و دیگران برای گریز از ابوبکر، و اظهار مخالفت با او در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام جمع شدند، عمر بن خطاب قنفذ را فرستاد و به [صفحه ۴۹۲] او دستور داد که آنان را از خانه بیرون کن. اگر خارج شدند که شدند و الّا در کنار در خانه هیزم جمع کن و به آنان اعلام نما که اگر برای بیعت بیرون نیایند، خانه را به رویشان آتش می‌زنیم. سپس خودش همراه جماعتی از جمله مغیرة بن شعبه ثقفی، و سالم غلام ابوحذیفه حرکت کرد تا به در خانه‌ی علی علیه‌السلام رسید، ندا داد: ای فاطمه، دختر رسول خدا! کسانی را که به خانه‌ات پناهنده شده‌اند بیرون کن تا بیایند بیعت کنند و در امری که مسلمانان داخل شده‌اند، داخل شوند و الّا به خدا قسم آنان را آتش می‌زنیم... این حدیث مشهور است». [۶۸۶] . ۱۲- گنجی شافعی به شیخ مفید و ابن‌قتیبه نسبت داده که آن دو معتقد به سقط محسن هستند. درباره‌ی مفید می‌گوید: «... و بر گفته جمهور افزوده: فاطمه علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله پسری سقط کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامیده بود. این مطلب نزد هیچ‌یک از اهل نقل جز ابن‌قتیبه نیست». [۶۸۷] . آنچه در این فصول بیان می‌کنیم دالّ بر عدم صحّت و دقّت جمله اخیر است. چه در دهها منبع و مرجع مهم آمده است. ۱۳- شیخ مفید علیه‌السلام: «بسیاری از مردم به واسطه‌ی مشاجراتی که درباره‌ی خلافت بین مهاجران و انصار صورت گرفت، در دفن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شرکت نکردند و اکثرشان بر پیکرش نماز نخواندند. فاطمه علیهاالسلام فریاد می‌کشید: چه روز بدی! خلیفه دوم که آن را شنید به زهرا علیهاالسلام گفت: روز تو، روز بدی است». [۶۸۸] . ۱۴- شیخ مفید: ابوجعفر محمّد بن علی بن الحسین ما را حدیث کرد و گفت: [صفحه ۴۹۳] پدرم ما را حدیث کرد و گفت: احمد بن ادریس ما را حدیث کرد و گفت: محمّد بن عبدالجبار، از قاسم بن محمد رازی، از علی بن هرمزان، از علی بن الحسین بن علی، از پدرش حسین علیه‌السلام ما را حدیث کرد که آن حضرت علیه‌السلام فرمود: «چون فاطمه دختر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله مریض شد به علی علیه‌السلام وصیت کرد که بیماری‌اش را پوشیده دارد و به احدی خبر ندهد. علی علیه‌السلام چنان کرد و خودش فاطمه را پرستاری می‌کرد. اسماء بنت عمیس رحمه‌اللّه نیز به او کمک می‌کرد و چنانکه فاطمه علیهاالسلام وصیت کرده بود، بیماری‌اش را پنهان می‌داشت. وقتی که مرگش فرارسید به امیرالمؤمنین علیه‌السلام وصیت کرد که خودش امر کفن و دفنش را بر عهده گیرد و او را شب هنگام دفن کند و قبرش را پوشیده دارد. پس امیرالمؤمنین علیه‌السلام فاطمه علیهاالسلام را تجهیز و دفن کرد و جای قبرش را پنهان نمود...». [۶۸۹] . ۱۵- مفید و عیاشی، از عمرو بن ابی‌مقدام، از پدرش، از جدش روایت کرد که گفت: «هیچ روزی بر علی از دو روز سخت‌تر نگذشت: روز اول: روزی است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وفات کرد. اما روز دوم، به خدا قسم من در سقیفه بنی‌ساعده سمت راست ابوبکر نشسته بودم و مردم با او بیعت می‌کردند که عمر به او گفت: آهای تا زمانی که علی با تو بیعت نکرده هیچ کاری نکن. به دنبالش بفرست تا بیاید با تو بیعت کند... عمر گفت: بپا خیز تا به نزد این مرد- علی- برویم. پس ابوبکر، و عمر و عثمان و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه و ابوعبیده جراح و سالم غلام ابوحذیفه بپا خاستند. من هم با آنان حرکت کردم. فاطمه علیهاالسلام گمان می‌کرد که بدون اجازه‌اش وارد خانه نخواهد شد. لذا در را پیش کرد و بست.

چون به در خانه رسیدند، عمر لگدی به در زد. در- که از شاخه درخت خرما بود- شکست. آنان بر علی علیه‌السلام وارد شدند و او را طناب به گردن [صفحه ۴۹۴] آوردند». [۶۹۰] . ۱۶- محمّد بن جریر بن رستم طبری: «واقدی گفت: ابن ابی‌حنیفه از داوود بن ابی‌حصین ما را روایت کرد و گفت: مردانی از مهاجران و انصار در بیعت ابوبکر خشمگین شدند و گفتند: بدون مشورت و رضایت ما چنین کرده‌اند. از جمله علی و زبیر بودند که وارد خانه فاطمه شدند و از بیعت با او تخلّف کردند. عمر همراه جماعتی از جمله اسد بن حصین، و سلمهٔ بن اسلم بن جریش اشهلی به سراغ آنان آمد و فریاد کشید: از خانه بیرون آیید و الّا خانه را به رویتان آتش می‌زنیم. آنان حاضر نشدند از خانه خارج شوند. فاطمه علیهاالسلام فریاد کشید و آنان را به خدا قسم داد. عمر به سلمهٔ بن اسلم دستور داد که بر علی و زبیر وارد شد و شمشیر یکی از آن دو را گرفت و به دیوار زد تا شکست. پس آن دو را کشان‌کشان بیرون آورد تا بیعت کردند». ۱۷- گفت: اسحق بن ابرهیم به من خبر داد و گفت: سلمهٔ بن فضل، از احمد بن اسحق، از عبداللّه بن اعین، از حرب بن ابی‌الاسود دئلی ما را خبر داد که گفت: پدرم مرا به نزد جندب بن عبداللّه بجلی فرستاد تا از او از برخورد ابوبکر و عمر با علی هنگامی که از او برای بیعت دعوت کردند، سؤال نمایم. گفت: از علی بیعت گرفتند. پدرم به او نوشت: نظرت را نخواستم. آنچه دیده و مشاهده کرده‌ای برایم بنویس. نوشت: آن دو به دنبال علی فرستادند. پس او را در حالی که طناب به گردنش بسته بودند، آوردند. چون در مجلس آنان حضور یافت، گفتند: بیعت کن. گفت: اگر نکنم؟ گفتند: کشته می‌شوی. گفت: بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را [صفحه ۴۹۵] می‌کشید. گفتند: بنده‌ی خدا بلی امام برادر رسول خدا نه. سپس به او گفتند: بیعت کن. گفت: اگر بیعت نکنم؟ گفتند: کشته می‌شوی و خواری از آن تست. گفت: بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را می‌کشید. گفتند: بنده‌ی خدا آری، اما برادر رسول خدا نه. گفت: علی آن روز برگشت و بیعت نکرد... [۶۹۱] . ۱۸- عمادالدین طبری (از علمای قرن هفتم هجری): «در این میانه عمر رسید با اصحاب عناد و نفاق گفت: یابن ابی‌طالب! در بگشا و الّا که خانه در سر تو سوزانیم. فاطمه گفت: یا عمر! اتق اللّه. لا تدخل فانه علیک حرام. گفت: ای عمر! از خدای بترس و در حرم رسول خدای داخل مشو که بر تو حرام است. عمر عناد کرد و در خانه رفت با منافقان. فاطمه فریاد برآورد که: یا ابتاه ما لقینا من ابی‌بکر و عمر بعدک. ای پدر من! چیست که به ما رسید از ابی‌بکر و عمر بعد از تو. پس عمر شمشیر برآورد و با غلاف بر پهلوی مبارک فاطمه زد. قنفذ تازیانه بر دوش فاطمه زد. فاطمه فریاد برآورد که: یا ابتاه ما لقی اهل بیتک من ابی‌بکر و عمر من بعدک». [۶۹۲] . ۱۹- عماد طبری در سخن از دفن فاطمه علیهاالسلام بدون اطلاع خلیفه و خشم گرفتن عمر هنگامی که مقداد جریان را به او خبر داد و او مقداد را زد، مقداد به او گفت: «دختر رسول‌اللّه از دنیا برفت و خون از پشت و پهلوی او می‌رفت به سبب ضرب شمشیر و تازیانه‌ای که شما بر او زدید و من پیش شما حقیرترم از علی و فاطمه. ... نزد علی علیه‌السلام آمدند و او بر در خانه نشسته بود و اصحاب او گرد او درآمدند. عمر گفت: یابن ابی‌طالب! این حسد قدیم را ترک نخواهی کرد. رسول صلی اللّه علیه و آله [صفحه ۴۹۶] را بی‌حضور ما غسل دادی و بر جنازه‌ی فاطمه بی‌ما نماز کردی و... عقیل به جواب شروع کرد و گفت: به خدا سوگند شما حسودترین مردمان نسبت به رسول خدا و اهل‌بیت او هستید و کهن‌ترین دشمنی را با آنها دارید. همین دیروز بود که فاطمه علیهاالسلام را کتک زدید او از دنیا رفت در حالی که پشتش مجروح بود و از شما دو تن ناراضی». [۶۹۳] . ۲۰- مقدس اردبیلی (متوفای ۹۹۳ ق) درباره‌ی خلیفه دوم می‌گوید: «از مطاعن او که با همه‌ی طعنها برابر است اینکه چون به حکم او آتش بردند که خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را بسوزانند، دیدند و دانستند که فاطمه علیهاالسلام در پشت در نشسته است حکم به زدن او کرد و عمر در به شکمش زد و غلام تازیانه بر کتفش زد که از آن جهت فرزندش ساقط شد و اثر آن مدتی بماند و به همان سبب بیمار شده رحلت یافت و این همه به حکم او بود و اهل سنت هیچ‌یک منکر مطاعن مذکوره نیستند ولیکن بعضی در صدد جواب شده‌اند مثل ملاعلی قوشجی جوابهای بیمزه‌ی پوچ گفته‌اند. خدا انصافشان دهاد». [۶۹۴] . ۲۱- خواجویی مازندرانی: و در روایت کلبی، از ابن‌عباس و در حدیث زهری، از ابی‌اسحق ابراهیم ثقفی، از زائدهٔ بن قدامه، عمر با حدود شصت مرد بیرون آمد. اجازه‌ی ورود

خواست اما به او اجازه داده نشد. فریاد به راه انداخت و آنان را تهدید کرد. زبیر با شمشیر کشیده و به سویش بیرون آمد. خلیفه دوم طبق عادت همیشگی‌اش فرار کرد که زبیر او را دنبال کرد اما پایش به تخته سنگی گیر کرد و به رو درافتاد. عمر فریاد کشید. سگ را بگیرید. او را احاطه کردند و سلمهٔ بن اسلم شمشیرش را گرفت و به تخته سنگی زد و شکست. زبیر را با [صفحه ۴۹۷] خشونت به نزد ابوبکر کشاندند تا به اجبار بیعت کرد. عمر دوباره به در خانه فاطمه علیهاالسلام برگشت و اجازه ورود خواست. فاطمه علیهاالسلام گفت: تو را به خدا قسم، اگر به او ایمان داری مبادا وارد خانه من شوی که لباس خانه بر تن دارم عمر به سخنش گوش نداد و حمله برد. فاطمه علیهاالسلام فریاد کشید: پدرا! پس از تو از ابوبکر و عمر چه مصائبی کشیدیم. یاران عمر در پی او آمدند. از علی علیه‌السلام خواست که از خانه بیرون رود اما علی علیه‌السلام بنا به وصیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله- که گذشت- و اینکه مسلمین دچار فتنه و آشوب نشوند، سرپیچی نکرد و با آنان بیرون رفت. طاهره هم در پی او بیرون آمد، می گفت: ای پسر زن سیاه! چه زود خواری را به خانه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آوردی. گفت: احدی از زنان بنی‌هاشم نماند مگر اینکه با فاطمه علیهاالسلام بیرون آمد. چون ابوبکر دید که زهرا علیهاالسلام به طرف او می‌آید، وحشت کرد، برخاست و گفت: دختر رسول خدا! چه چیز تو را به بیرون کشاند؟! زهرا علیهاالسلام گفت: تو و این پسر زن سیاه مرا بیرون کشیدید. اولی گفت: دختر رسول خدا! این را نگو، او دوست پدرت بود. زهرا گفت: اگر دوست پدرم بود، خواری را به خانه‌اش نمی‌آورد...». [۶۹۵] . ۲۲- همو: «روایت کرده‌اند: فاطمه علیهاالسلام خانه‌ای داشت که یک درش به مسجد باز می‌شد. پس دستور داد که در را از جا کندند تا خانه را ترک کنند یا در را ببندند. پس از گشودن خانه زهرا علیهاالسلام پشیمان شد و گفت: ای کاش خانه فاطمه را رها می کردم و آن را نمی گشودم...». [۶۹۶] . [صفحه ۴۹۸] می گوییم: این ندامت به واسطه‌ی این نبود بلکه به خاطر ورود ناگهانی روز بیعت به خانه زهرا علیهاالسلام است. سخن وی در پایان همین کلام نیز بدان اشاره دارد. ۲۳- طبرسی حدیث هجوم به خانه زهرا علیهاالسلام را در یک روایت طولانی آورده است. از جمله در این روایت آمده: «عثمان، و عبدالرحمن بن عوف و کسانی که با آنان بودند، بپا خاستند و بیعت کردند. علی و بنی‌هاشم که زبیر هم با آنان بود، به خانه‌ی علی علیه‌السلام رفتند. عمر با گروهی از آنان که بیعت کرده بودند از جمله اسید بن حضیر، و سلمهٔ بن سلامه به سراغ آنان رفتند، عمر گفت: با ابوبکر بیعت کنید که مردم با او بیعت کرده‌اند. زبیر شمشیرش را کشید. عمر به آنان گفت: سگ (گزنده) را بگیرید و شرّش را از سر ما کم کنید. سلمهٔ بن سلامه شمشیر را از دست زبیر گرفت. عمر شمشیر را از او گرفت. آن را به زمین زد و شکست. دور بنی‌هاشم را گرفتند و همه آنان را به نزد ابوبکر بردند. چون نزد او حضور یافتند، گفتند: با ابوبکر بیعت کنید که مردم با او بیعت کرده‌اند...». [۶۹۷] . ۲۴- طبرسی در یک متن دیگر درباره‌ی عمر می گوید: «دانست که جماعتی در خانه‌ها پنهان شده‌اند. با عده‌ای زیاد به سراغ آنان می‌رفت و آنان را می گرفت و به مسجد می‌آورد تا بیعت کنند. چند روزی که گذشت با عده‌ای زیاد به منزل علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام رفت و از او خواست که بیرون آید امّا علی بیرون نیامد. عمر هیزم و آتش خواست و گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست او است، یا بیرون می‌آیند یا خانه را با هر آنچه در آن است آتش می‌زنم. به او گفته شد: فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و حسن و حسین فرزندان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و آثار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در این خانه است. مردم این سخنش را ناشایست دانستند. چون مخالفت مردم را دانست، گفت: شما را چه شده، گمان [صفحه ۴۹۹] می کنید که من این کار را می کنم، فقط می‌خواستم آنان را بترسانم. علی علیه‌السلام کسی را به نزدشان فرستاد که چاره‌ای برای بیرون آمدن ندارم. زیرا سرگرم جمع‌آوری کتاب خداوند عزوجل هستم که آن را پشت سرتان انداخته‌اید، دنیا شما را از آن به خود مشغول کرده است. سوگند خورده‌ام که از خانه بیرون نروم و ردایم را بر دوش نیندازم تا قرآن را جمع کنم. فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بیرون آمد و پشت در ایستاد. سپس گفت: قومی بد محضرتر از شما ندیده‌ام، جنازه‌ی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را روی دستمان گذاشتید و با هم به توافق رسیدید، نه ما را به امارت برگزیدید و نه برایمان حقی قائل شدید. گویا شما نمی‌دانید که پدرم روز

غدیرخم چه گفت...». [۶۹۸] . ۲۵- مجلسی رحمه‌اللّه عهدنامه‌ای از خلیفه‌ی دوم برای معاویه نام برده که ماجرای خود با فاطمه علیهاالسلام را برایش حکایت کرده است. از جمله در این عهدنامه آمده: «به خانه علی آمدم تا مگر او را به زبانی بیرون کشم. کنیزک فضّه که به او گفتم: به علی بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون آید که مسلمانان برخلاف او اجماع کرده‌اند؛ گفت: امیرالمؤمنین مشغول است. گفتم: این را فراموش کن و به او بگو بیرون آید و الّا داخل می‌شویم و او را به اکراه بیرون می‌آوریم. فاطمه بیرون آمد و پشت در ایستاد و گفت: ای گمراهان دروغگو! چه می‌گویید و چه می‌خواهید؟ گفتم: فاطمه! گفت: عمر! چه می‌خواهی؟! گفتم: پسر عمویت را چه شده که تو را برای پاسخ فرستاده و خودش پشت پرده نشسته است؟ گفت: ای شقی! طغیان تو مرا بیرون آورد و حجّت را بر تو و هر گمراهی تمام کرد... گفتم: این اباطیل و افسانه‌های زنانه را از سرت بیرون کن و به علی بگو [صفحه ۵۰۰] بیرون بیاید. گفت: مورد احترام ما نیستی عمر! مرا از حزب شیطان می‌ترسانی و حال آنکه حزب شیطان بس ضعیف است؟ گفتم: اگر علی بیرون نیاید، هیزم می‌آورم و خانه را به روی ساکنانش آش می‌زنم، و آنان را به آتش می‌کشم یا علی را برای بیعت می‌بریم. تازیانه قنفذ را گرفتم و زدم. به خالد بن ولید گفتم: تو با مردان ما هیزم فراهم کنید. خودم خانه را آتش می‌زنم. فاطمه گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیرالمؤمنین. فاطمه دستهای خود را پشت در گذاشت تا مرا از باز کردن در بازدارد خواستم در را باز کنم. نتوانستم. پس با تازیانه به دستهایش زدم چنانکه دردش گرفت و من صدای ناله و گریه‌اش را می‌شنیدم. نزدیک بود که نرم شوم و از دم در بازگردم. اما کینه‌های علی و حرص او به خون دلیران عرب را به یاد آوردم... پس لگدی به در زدم که فاطمه شکمش را به آن چسبانده بود و پشت آن پنهان شده بود. چنان فریاد می‌زد که گمان کردم که فریادش مدینه را زیر و رو کرد شنیدم که گفت: پدر! یا رسول‌اللّه! اینگونه با حبیبه و دخترت رفتار می‌شود؟! آه: فضّه! مرا بگیر که به خدا قسم جنین داخل شکمم کشته شد. و شنیدم که او را درد زایمان گرفته است. او به دیوار تکیه داده بود. در را به داخل راندم و وارد شدم. به گونه‌ای در مقابلم ایستاد که جلوی دیدم را گرفت. از روی مقنعه چنان به گونه‌اش سیلی زدم که گوشواره‌اش کنده شد و روی زمین افتاد. علی بیرون آمد. چون احساس کردم که می‌آید، به سرعت بیرون دویدم و به خالد و قنفذ و کسانی که با آن دو بودند، گفتم: از خطر بزرگی نجات پیدا کردم. در روایت دیگری آمده: جنایت بزرگی مرتکب شدم و اینک بر خودم ایمن [صفحه ۵۰۱] نیستم. این علی است که از خانه بیرون آمده. همه با هم طاقت او را نداریم. علی بیرون آمد. فاطمه دستانش را به سر برد تا آن را باز کند و از آنچه به او رسیده بود، به خدای بزرگ استغاثه کند. علی، پیراهنش را روی فاطمه انداخت و به او گفت: دختر رسول خدا! خداوند پدرت را برای جهانیان رحمت فرستاده است، پس تو نیز، ای سرور زنان! برای این خلق نگون بخت رحمت باش نه عذاب. درد زایمان او سخت شد. وارد خانه شد و جنینی را سقط کرد که علی او را محسن نامید. جمعیتی زیاد فراهم کردم نه برای مقابله با علی بلکه باشد قلبم به آنان محکم شود. آمدم و او را که در محاصره قرار داشت، از خانه‌اش بیرون آوردم... ابوبکر می‌گفت: وای بر تو عمر! چه کاری بود که با فاطمه کردی؟!». [۶۹۹] . ۲۶- اشنانی، از جدّش، از محمّد بن عمار، از موسی بن اسماعیل، از حماد بن سلمه، از محمّد بن اسحق، از محمّد بن ابراهیم تیمی، از سلمه از ابی‌طفیل، از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به او گفت: علی! تو را در بهشت گنجی است و تو ذوالقرنین بهشت... صدوق گوید: از برخی مشایخ شنیدم که می‌گفت: این گنج، فرزندش محسن است که فاطمه وقتی بین در و دیوار در فشار قرار گرفت، او را سقط کرد. وی به این روایت احتجاج کرده که می‌گوید: این جنین سقط شده در کنار در بهشت با حالتی چسبیده به زمین می‌ایستد، به او گفته می‌شود: داخل شو. می‌گوید: نه، داخل نمی‌شوم تا اینکه پدر و مادرم پیش از من وارد شوند». [۷۰۰] . ۲۷- ابن‌طاووس در وصیتنامه خود به فرزندش می‌گوید: «در کتاب طرائف برای بیان کرده‌ام که چگونه می‌خواستند خانه فاطمه را [صفحه ۵۰۲] با کسانی که در آن بودند، آتش بزنند. عباس و جدّت علی و حسن و حسین و عده‌ای از دیگر اخیار در خانه حضور داشتند». [۷۰۱] . در یکی از فصول گذشته بخشی از سخنان سید ابن طاووس را می‌آوردیم. ۲۸- مجلسی اول در شرح

کتاب: من لا یحضره الفقیه، آنگاه که به موضوع شهادت فاطمه علیهاالسلام می‌رسد، می‌گوید: «سبب شهادت زهرا علیهاالسلام این بود که عمر به هنگام درخواست بیعت علی علیه‌السلام با ابوبکر، در را به شکم او زد و قنفذ غلام عمر به اذن او، زهرا علیهاالسلام را با تازیانه زد. داستان این ماجرا نزد عامه و خاصه مشهور است و مفصل آن در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده است. در اثر همین ضربت پسری سقط شد که محسن نام داشت. نام او در کتاب الارشاد مفید مذکور است». [۷۰۲] . ۲۹- مجلسی دوم: «... در یک روایت دیگر آمده که عمر، فاطمه علیهاالسلام را با تازیانه زد. زهرا علیهاالسلام در اثر همین ضربت مرد. وقتی که از دنیا رفت، جای تازیانه، همچون حلقه‌ی بازوبند روی بازویش باقی بود... فاطمه علیهاالسلام اجازه نداد که علی علیه‌السلام را ببرند تا اینکه او را پشت در فشردند. در اثر این فشار فرزندش را که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله محسن نامیده بود، سقط کرد و هم در اثر آن از دنیا رفت. در یک روایت دیگر آمده: مغیرة بن شعبه به دستور عمر در را به شکم زهرا علیهاالسلام زد چنانکه محسن را سقط کرد. پس علی علیه‌السلام را به مسجد بردند». [۷۰۳] . ۳۰- مجلسی دوم در تعلیقه‌ی خود بر حدیث صحیح مروی از امام کاظم علیه‌السلام که می‌گوید: «انّ فاطمة صدیقة شهیدة...» آورده: «این خبر که از متواترات است دلالت [صفحه ۵۰۳] دارد که فاطمه علیهاالسلام با شهادت از دنیا رفت. سبب شهادت او این بود: چون خلافت را غصب کردند و بیشتر مردم با آنان بیعت کردند، به دنبال امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستادند که برای بیعت حاضر شود اما علی امتناع ورزید. عمر آتش فرستاد تا خانه اهل‌بیت را به رویشان آتش زنند. می‌خواستند به زور وارد خانه شوند. فاطمه علیهاالسلام دم در جلویشان را گرفت که وارد نشوند. قنفذ غلام عمر به شکم فاطمه علیهاالسلام زد. چنانکه پهلویش شکست و در اثر آن جنینی سقط کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامیده بود. فاطمه علیهاالسلام در اثر همین ضربت بیمار شد و در این بیماری از دنیا رفت. طبری و واقدی در تاریخ خود روایت کرده‌اند: عمر بن خطاب با گروهی از جمله: اسید بن حضیر، سلمة بن اسلم به سراغ علی آمد و گفت: از خانه بیرون آیید و الّا خانه را به رویتان آتش می‌زنم. ابن‌خزانه روایت کرده...». [۷۰۴] . ۳۱- مجلسی دوم: «روایات ما و بلکه روایت اهل سنت نیز مستفیض است که عمر چنان فاطمه علیهاالسلام را ترساند که بچه‌اش را سقط کرد. در روایات متواتر گذشت و خواهد آمد که اذیت فاطمه علیهاالسلام اذیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است. آن دو علی علیه‌السلام را نیز اذیت کردند. در روایات فریقین به تواتر نقل شده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که علی را اذیت کند همانا مرا اذیت کرده است. خداوند متعال فرموده: (ان الذین یؤذون اللّه و رسوله لعنهم اللّه فی الدنیا والاخرة واعدّ لهم عذاباً مهیناً...). [۷۰۵] . ۳۲- مجلسی در شرح یک دعا می‌گوید: «اشاره است به آنچه اوّلی و دومی در اذیّت علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام انجام دادند. آنان می‌خواستند خانه را به روی [صفحه ۵۰۴] علی علیه‌السلام آتش بزنند و او را همچون شتر مهار کرده کشان‌کشان بردند و فاطمه علیهاالسلام را در میان در چنان فشردند که محسن را سقط کرد و فرمود که شب هنگام او را دفن کنند که اوّلی و دومی بر جنازه‌اش حاضر نباشند و...». [۷۰۶] . ۳۳- یکی از محدّثان و مورّخان از علمای قدمای ما، یکی از القاب فاطمه علیهاالسلام را «شهیده» شمرده است. [۷۰۷] سپس در تفسیر آن گفته: «فاطمه، شهیده است. زیرا در خانه‌اش را به شکمش زدند. چنانکه فرزندش که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامیده بود، در شکم مادر مرد». [۷۰۸] . ۳۴- یکی می‌گوید: چون علی علیه‌السلام را بازداشت کردند، سخن گفت. از جمله فرمود: «ای گروه مکّار بدکار، برای مسأله پاسخی مهیا کنید و برای ظلم و ستم خود در حقّ ما اهل‌بیت حسابی. آیا فاطمه علیهاالسلام در روز روشن زده می‌شود، و حقّ ما به زور و اجبار از ما گرفته؟! برای علی بن ابی‌طالب خیلی سخت است که شکم فاطمه علیهاالسلام در اثر زدن سیاه شود، در حالی که مقامش را می‌شناسند و جنگهایش را شاهد بوده‌اند...». [۷۰۹] . ۳۵- فیض کاشانی: «... پس عمر جماعتی از طلقاء و منافقان را گرد آورد و با آنان به منزل امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد. چون با در بسته مواجه شدند، فریاد کشیدند: علی! بیرون بیا که خلیفه‌ی رسول خدا تو را می‌خواند. در را برایشان باز نکردند. هیزم آوردند و دم در گذاشتند و آتش آوردند که آن را آتش زنند. عمر فریاد کشید: به خدا قسم، اگر در را باز نکنید، آن را آتش [صفحه ۵۰۵]

می‌زنیم. چون فاطمه دانست که خانه‌اش را آتش می‌زنند، برخاست و در را باز کرد. پیش از آنکه از آنان دور شود، او را پرت کردند و فاطمه پشت در پنهان شد. سپس به امیرالمؤمنین علیه‌السلام که روی فرشش نشسته بود، یورش بردند و دورش جمع شدند تا او را که گریبانش را گرفته بودند، به زور بیرون آورند و کشان‌کشان به مسجد بردند. فاطمه بین آنان و شوهرش حائل شد و گفت: به خدا سوگند نمی‌گذارم که پسر عمویم را به ستم بکشید. وای بر شما! چه زود در حق ما اهل‌بیت به خدا و رسول او خیانت کردید و حالی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شما را به پیروی، و محبّت و تمسک به ما سفارش کرد و خداوند متعال فرمود: (قل لا اسئلکم علیه اجراً الّا المودّة فی القربی). [۷۱۰] . بیشتر مردم علی علیه‌السلام را به خاطر فاطمه علیهاالسلام رها کردند. عمر به قنفذ- لع- فرمان داد که او را با تازیانه بزند. قنفذ با تازیانه به پشت و پهلوی فاطمه زد چنانکه او را سخت رنجور ساخت و اثرش در جسم شریفش باقی ماند. همین ضربت قویترین سبب سقط جنین او بود که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامیده بود...». [۷۱۱] . ۳۶- محمّد بن احمد بن حسن دیلمی: «شمشیر زبیر شکسته شد، و سلمان خوار شمرده شد، عمار زده شد و علی مورد اذیت قرار گرفت و به خانه فاطمه یورش برده شد». [۷۱۲] . ۳۷- همو: «بعضی گفته‌اند: علی را ریسمان به گردن آوردند، به او گفتند: [صفحه ۵۰۶] بیعت کن و الّا گردنت را می‌زنیم». [۷۱۳] . ۳۸- همو: «روایت شده که علی علیه‌السلام از خانه‌اش بیرون نیامد تا اینکه درش را آتش زدند و به زور او را برای بیعت کشیدند». [۷۱۴] . ۳۹- روایت شده که عمر به علی گفت: بیعت کن. گفت: اگر بیعت نکنم. گفت: گردنت را می‌زنیم. «و این شرعاً و عقلاً اکراه است». [۷۱۵] . ۴۰- صاحب کتاب الدولتین: «عمر، شعله‌ای آتش برگرفت و به خانه آمد. فاطمه علیهاالسلام بیرون آمد. عمر به او گفت: به علی و عباس بگو بیرون آیند و الّا خانه را آتش می‌زنم. بدون تردید، همین اجبار علی علیه‌السلام، جواز اقدام او بود...». [۷۱۶] . ۴۱- سید تاج‌الدین بن علی بن احمد حسینی عاملی: «چون علی علیه‌السلام در شمار اندک و خذلان یاران خود نگریست، در خانه نشست عمر بن خطاب جماعتی را فراهم آورد و با آنان به خانه‌ی علی علیه‌السلام آمد. با در بسته روبه‌رو شدند کسی به آنان پاسخ نداد. عمر هیزم خواست و گفت: به خدا قسم، اگر در را باز نکنید، آن را آتش می‌زنیم. فاطمه چون این را شنید، بیرون آمد و در را باز کرد. عمر در را به داخل راند و فاطمه پشت آن مخفی شد. پس او را با در فشار داد و همین سبب سقط فرزندش بود. روایت کرده‌اند که سبب وفاتش نیز همین بود. آنان وارد خانه شدند و بر سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام ریختند و او را به زور بیرون [صفحه ۵۰۷] بردند. فاطمه علیهاالسلام بین علی و آنان حائل شد و گفت: به خدا قسم، نمی‌گذارم که پسر عمویم را به ستم ببرید. وای بر شما! چه زود در حق ما اهل‌بیت، به خدا و رسول خیانت کردید. عمر به قنفذ دستور داد. پس قنفذ او را با تازیانه زد چنانکه جایش روی بدن فاطمه علیهاالسلام ماند». [۷۱۷] . ۴۲- طریحی معاصر مجلسی می‌گوید: «... ای برادران من! هرگاه به خود بازگردیم و پرستش هوا و هوس و پیروی از گمراهان را رها کنیم، آیا فکر می‌کنید که فاطمه علیهاالسلام راضی است که خالد بن ولید او را در فشار در قرار دهد تا محسن را سقط کند و قنفذ غلام ابوبکر چنان او را زد که اثر تازیانه روی بدنش بماند؟ آیا گمان می‌کنید راضی است که شوهر و پسر عمویش، پدر دو سبط پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را کشیدند...». [۷۱۸] . ۴۳- کتاب مؤتمر علماء بغداد: «ابوبکر، پس از آنکه با ترساندن و تهدید و زور و شمشیر از مردم برای خود بیعت گرفت و قنفذ، و خالد بن ولید و ابوعبیده جرّاح و گروهی از منافقان را به خانه علی و فاطمه علیهاالسلام فرستاد. عمر، دم در خانه، همان دری که بارها رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در مقابلش ایستاد و گفت: السلام علیکم یا اهل‌بیت النبوة، و هرگز بدون اجازه وارد نشد، هیزم جمع کرد و آن را آتش زد. هنگامی که فاطمه علیهاالسلام پشت در آمد تا عمر و حزبش را برگرداند، عمر فاطمه را بین در و دیوار به شدت و قساوت فشار داد که بچه‌اش را سقط کرد و میخ در به سینه‌اش فرورفت، و فاطمه فریاد کشید: پدر! یا رسول‌اللّه! بنگر که پس از تو، از پسر خطاب و پور ابی‌قحافه چه به ما رسیده است. عمر به اطرافیانش توجهی کرد [صفحه ۵۰۸] و گفت: فاطمه را بزنید. تازیانه‌ها بر حبیبه‌ی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و پاره‌ی تنش فرود آمد چنانکه بدنش را مجروح کرد و آثار آن فشار خشونت‌آمیز و این صدمه تلخ در جسم فاطمه علیهاالسلام باقی ماند و در

اثر آن مریض و رنجور و محزون شد تا اینکه چند روز پس از پدرش از دنیا رفت. فاطمه، پایه و اساس خانه‌ی نبوّت است. فاطمه به سبب عمر بن خطاب کشته شد...». [۷۱۹] . ۴۴- هاشم معروف الحسنی: «در یک روایت دیگر: وقتی خواستند وارد خانه فاطمه شوند و علی را از آن بیرون آورند، فاطمه خواست بین آنان و علی حائل شود، قنفذ او را سیلی زد و چشمانش را مجروح کرد». [۷۲۰] . ۴۵- همو: «... در روایت سوم: فاطمه پشت در ایستاد تا آنان را از ورود به خانه بازدارد، به طرف در حمله بردند و آن را به سوی زهرا علیهاالسلام فشار دادند. او که باردار بود، پسری را سقط کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله محسن نامیده بود». [۷۲۱] . گویی می‌خواهد مهاجمان را از پیامد قتل محسن تبرئه کند. چه به خواننده القا می‌کند که محسن در نتیجه تدافع طرفین بواسطه‌ی در کشته شد. روایات متواتر دالّ بر عمدی بودن قتل محسن به واسطه‌ی فشار وارد بر زهرا علیهاالسلام بین در و دیوار توسط یکی از آنان، این را تکذیب می‌کند. ۴۶- ابن‌حمزه زیدی به سند خود، از محمّد بن اسحق، از عبدالرحمن بن حارث، از محمّد بن رکانه که گفت: «عمر و خالد بن ولید و عیاش بن ربیعه به خانه فاطمه آمدند، گفتند: به خدا قسم، باید برای بیعت بیرون آیید. عمر گفت: به خدا سوگند! خانه را به رویتان آتش می‌زنم. فاطمه فریاد کشید: یا رسول‌اللّه! پس از تو [صفحه ۵۰۹] چه کشیدیم. زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد و به آنان حمله کرد. چون عیاش او را دید به عمر گفت: از این سگ بپرهیز. عیاش پرده‌ای بر او افکند و او را در بغل گرفت و شمشیر را از دستش ربود و به سنگ زد تا شکست». [۷۲۲] . ۴۷- همو به سند خود، از عبداللّه بن عمر عمری، از زید بن اسلم، از پدرش که گفت: «از کسانی بودم که هیزم جمع کردیم به در خانه علی آوردیم. عمر گفت: به خدا قسم، اگر علی بن ابی‌طالب بیرون نیاید، خانه را با ساکنانش آتش می‌زنیم». [۷۲۳] . ۴۸- همو به سند خود، از محمّد بن عبدالرحمن بن سائب بن زید، از پدرش که گفت: «من آن روز شاهد بودم که عمر می‌خواست خانه را به روی فاطمه آتش بزند. گفت: اگر بیرون نیایند که بیعت کنند، خانه را به رویشان آتش می‌زنم. گفتم: فاطمه در خانه است، آیا او را آتش می‌زنی؟ گفت: به هم خواهیم رسید، من و فاطمه!». [۷۲۴] . ۴۹- ابن‌حمزه زیدی که تصریح کرده که خانه فاطمه علیهاالسلام چندین بار مورد هجوم قرار گرفت و بدین ترتیب روایات جمع کرده است. یکی از این روایات می‌گوید: علی از بیعت خودداری کرد و در خانه نشست، طلحه و زبیر هم به او پناه بردند و از خانه بیرون نیامدند تا عمر آمد و بر آن شد که خانه را بر روی آنان آتش بزند. روایت دیگر می‌گوید: ابوبکر برای نماز به مسجد رفت. او خالد بن ولید را دستور داد که در کنارش نماز گزارد و هنگامی که خواست سلام نماز را بر زبان آورد، [صفحه ۵۱۰] علی را بکشد. روایت سوم می‌گوید: علی را طناب به گردن آوردند تا به اکراه بیعت کرد. این حمزه چنین پاسخ داده: «این جریان در اوقات متعدد بوده و روایات نه با هم تناقض دارند و نه همدیگر را دفع می‌کنند». [۷۲۵] . ۵۰- «از ابن‌عبدالرحمن روایت کرده‌اند که گفت: از شریک شنیدم که گفت: مگر با فاطمه چه کار داشتند؟ به خدا سوگند که نه سپاهی تجهیز کرد و نه گروهی فراهم آورد. به خدا قسم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در قبر اذیت کردند». [۷۲۶] . ۵۱- معاویه در نامه‌ای به محمّد بن ابی‌بکر: «چون خداوند برای پیغمبرش آنچه نزد او است، برگزید و وعده‌ای که به او داده بود، تمام کرد، و دعوتش را آشکار ساخت و حجت خویش آشکار کرد و او را به جوار خود برد، پدر تو و فاروقش اولین کسانی بودند که حق وی بگرفتند و با امرش مخالفت کردند، و بر این کار همدل و هم‌سخن بودند و او را به بیعت خویش خواندند، او دریغ ورزید و کوتاهی کرد و با وی سختیها کردند و قصدی عظیم داشتند...». [۷۲۷] . ۵۲- مسعودی: «... علی علیه‌السلام از آنان روی برتافت. امیرالمؤمنین و شیعیانش آنگونه که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از او پیمان گرفته بود، در خانه‌اش نشست. پس راه خانه علی در پیش گرفتند و به او یورش بردند. در خانه‌اش را آتش زدند و او را به زور بیرون کشیدند و سرور زنان را چنان به وسیله‌ی در فشار دادند که محسن را سقط کرد. علی را وادار به بیعت کردند. او امتناع ورزید و گفت: بیعت نمی‌کنم. گفتند: تو را می‌کشیم. گفت: اگر مرا بکشید، بدانید که من بنده خدایم و برادر [صفحه ۵۱۱] رسول خدا صلی اللّه علیه و آله. دستش را کشیدند اما او دستش را بست چنانکه نتوانستند باز کنند. پس دست او را که گره کرده بود، مسح کردند...». [۷۲۸] . ۵۳- نصر بن مزاحم، از محمّد بن عبیداللّه، از

جرجانی که گفت: عمرو بن عاص در صفین به معاویه گفت: «مانع میان آن قوم و آب را برطرف کن. زیرا علی تشنه نمی‌ماند که تو سیراب باشی در حالی که عنان اسبان به دست او است و او به فرات نگاه می‌کند که یا از آن بنوشد و یا بمیرد. تو می‌دانی که علی شجاع کوبنده است. مردم عراق و حجاز با اویند. تو و من شنیدیم که گفت: اگر روز تفتیش خانه چهل مرد داشتم، منظورش خانه فاطمه است». [۷۲۹] . ۵۴- ابوبکر در بستر مرگ بیان کرد که سه کار کرده که کاش نکرده بود. سپس نام برد. از جمله گفت: «کاش خانه فاطمه را حتی اگر به قصد جنگ بر ضد من بسته بودند، تفتیش نمی‌کردم و مردان را وارد آن نمی‌کردم». یا گفت: «کاش خانه را نگشوده بودم و آن را رها می‌کردم...». [۷۳۰] . [صفحه ۵۱۲] علامه مجلسی می‌گوید: «... این سخن بر هجوم وی به خانه فاطمه علیهاالسلام به هنگام اجتماع علی و زبیر و دیگران و نیز بر این دلالت دارد که دیگران را از خود برای خلافت افضل می‌دانسته است». [۷۳۱] . قابل توجه اینکه ابوعبید قاسم بن سلام این قضیه را نقل کرده اما به این خصلت اشاره ننموده و به این بسنده کرده که بگوید: «اما آن سه کار که کردم و کاش نکرده بودم: کاش چنین و چنان نمی‌کردم. برای این علتی یاد کرد که ابوعبید گفت: نمی‌خواهم آن را ذکر کنم و کاش در روز سقیفه‌ی بنی‌ساعده کار خلافت را از گردن خود افکنده بودم...». [۷۳۲] . چرا ابوعبید فقط همین فقره را نمی‌خواهد بیان کند؟ پاسخ این پرسش را آگاهان، از سیاست این مردم و حقیقت مقاصد و گرایشات و مکر و تزویر آنان می‌دانند.

تحریف مروج الذهب مسعودی

۵۵- مسعودی می‌گوید: «عروهٔ بن زبیر برادرش عبداللّه را در محاصره‌ی بنی‌هاشم در دره‌ای در مکه و فراهم کردن هیزم برای آتش زدن آنان، معذور می‌دانست و می گفت: او این کار را برای آن کرد که تفرقه و پراکندگی ایجاد نشود و مسلمانان با هم اختلاف نکنند و بنی‌هاشم نیز به طاعت او درآیند و در نتیجه با هم متحد باشند؛ چنانکه عمر بن خطاب، وقتی بنی‌هاشم از بیعت ابوبکر درنگ [صفحه ۵۱۳] کردند، هیزم جمع کرد تا خانه را به رویشان آتش زند». این مطلب را مسعودی در مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۸۶ چاپ میمنیه آورده است اما در چاپهای دیگر عبارت اخیر: چنانکه عمر بن خطاب، وقتی بنی‌هاشم... حذف شده است. ابن ابی‌الحدید [۷۳۳] نص مسعودی را چنانکه در چاپ میمنیه آمده به صورت صحیح نقل کرده است. این نشان می‌دهد که دست خیانت و تزویر در سایر چاپهای مروج‌الذهب دخل و تصرف کرده است. موارد بسیار دیگری نیز پیدا کرده‌ایم که کتابها را تحریف کرده‌اند. [۷۳۴]

تحریف معارف ابن قتیبه

۵۶- در قضیه‌ی سقط محسن نیز می‌بینیم که کتاب‌المعارف ابن‌قتیبه را تحریف کرده‌اند. بنا به نقل ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ه): «... و در معارف قتیبی آمده: محسن در اثر ضربت قنفذ عدوی سقط شد». [۷۳۵] . گنجی شافعی (متوفای ۶۸۵ ق) از شیخ مفید نقل می‌کند: «او بر جمهور افزوده و گفته: فاطمه علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله پسری سقط کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامیده بود. این چیزی است که نزد هیچ‌یک از اهل نقل جز ابن‌قتیبه نیست». [۷۳۶] . به نظر می‌رسد با توجه به قرینه کلام ابن شهر آشوب منظور گنجی نقل ابن‌قتیبه در کتاب المعارف است. [صفحه ۵۱۴] اما در کتاب المعارف ص ۹۲، چاپ ۱۳۵۳ ه آمده: «اما محسن بن علی، در کودکی مرد». در چاپهای متداول امروزی همین نقل آمده است. به نظر شما چرا کتابها را تحریف و به تاریخ و حقیقت خیانت می‌کنند؟! ۵۷- شهرستانی (متوفای ۵۴۸ ق) در سخن خویش از نظّام (متوفای ۲۳۱ ق) می‌گوید: «و در فریب و دروغ افزوده می‌گوید: عمر در روز بیعت به شکم فاطمه زد چنانکه فرزندش را سقط کرد. او فریاد می‌زد: خانه‌اش را به روی ساکنانش آتش زنید. در حالی که خانه جز علی، و فاطمه و حسن و حسین کسی نبود». [۷۳۷] . بغدادی از نظّام

نقل می‌کند که درباره‌ی عمر گفت: «او فاطمه را زد و میراث عترت (خاندان پیغمبر) را از آنان منع کرد». [۷۳۸] . مقریزی می‌گوید: «... به زعم وی، عمر دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را زد و میراث عترت را از آنان منع کرد». [۷۳۹] . صفدی نقل می‌کند که نظّام گفت: «عمر در روز بیعت به شکم فاطمه زد چنانکه فرزندش را سقط کرد». [۷۴۰] . ملاحظه مهم: جاحظ درباره‌ی نظّام گفته: «او شدیدترین مردم در اعتراض به رافضیان در طعن آنان بر صحابه بود». [۷۴۱] . ۵۸- در شرح حال محمد بن عبداللّه بن عمر بن محمّد بن حسن فارس، ابوالحیاۀ واعظ بلخی گفته‌اند: «علی بن محمود به من خبر داد و گفت: بلخیِ واعظ همواره [صفحه ۵۱۵] در مجالس خود صحابه را سب و ناسزا می‌گفت. روزی در مجلس حاضر شدم، گفت: روزی فاطمه گریست. علی به او گفت: فاطمه! چرا گریه می‌کنی؟ مگر من فیيء (فدك) تو را گرفتم؟ مگر من حق تو را غصب کردم؟ مگر من چنین کردم؟ مگر من چنان کردم؟ و چیزهایی را برشمرد که به زعم رافضیان، شیخین در حق فاطمه انجام داده‌اند. پس مجلس از گریه رافضیان حاضر به ضجّه افتاد. او در صفر سال ۵۹۶ مرد». [۷۴۲] . ۵۹- ابن‌سعد به سند خود از سلمی گفت: «فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نزد ما مریض شد. روی که در آن از دنیا رفت، علی از خانه بیرون رفت. فاطمه به من گفت: مادر! آب بریز تا غسل نمایم. پس من آب ریختم و او به بهترین وجه خودش را غسل داد. سپس گفت: لباسهای نویم را بیاور. لباسهایش را آوردم. پوشید. سپس گفت: رختخوابم را وسط اطاق بینداز. چنان کردم، روی آن به پشت دراز کشید و رو به قبله کرد، سپس گفت: مادر! من هم‌اکنون می‌میرم، خودم را غسل داده‌ام، احدی شانه‌ام را باز نکند. سلمی گفت: فاطمه وفات کرد علی آمد. به او خبر دادم، گفت: نه به خدا قسم. احدی شانه‌اش را باز نخواهد کرد. پس او را برد و با همان غسل، دفن کرد». [۷۴۳] . ۶۰- در یک متن دیگر: وقتی با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر نزد فاطمه می‌آمدند و با او مشورت می‌کردند و سپس به دنبال کار خود می‌رفتند. خبر به گوش عمر رسید، نزد فاطمه آمد؛ گفت: «دختر رسول خدا! به خدا قسم، احدی از خلق از پدرت برایم دوست‌داشتنی‌تر نبود و پس از او هیچکس از تو برایمان [صفحه ۵۱۶] دوست‌داشتنی‌تر نیست. به خدا قسم این مانع من نمی‌شود که اگر این افراد نزد تو گرد آیند، دستور دهم که در را به رویشان آتش زنند. چون عمر بیرون رفت آنان نزد فاطمه آمدند، گفت: می‌دانید که عمر نزد من آمد و به خدا سوگند خورد که اگر برگشتید، در را به رویتان آتش خواهد زد. به خدا قسم، به آنچه سوگند خورد، عمل خواهد کرد. پس با کامیابی پراکنده شوید و خوب بیندیشید. از نزد فاطمه پراکنده شدند و تا بیعت نکردند، نزدش بازنگشتند...». [۷۴۴] . ۶۱- بلاذری از ابن‌عباس: «ابوبکر، وقتی علی از بیعت با او خودداری کرد، عمر بن خطاب را نزد او فرستاد و گفت: او را با خشونت هرچه تمام‌تر نزد من بیاور. عمر نزد علی آمد، بینشان سخنانی گذشت. از جمله گفت: شیری را بدوش که بخشی از آن تراست. به خدا قسم، این شوق وافر تو به امارت او نیست جز اینکه تو را پس از خود برگزیند...». [۷۴۵] . ۶۲- یعقوبی: «ابوبکر و عمر خبر یافتند که گروهی از مهاجران و انصار با علی بن ابی‌طالب در خانه فاطمه دختر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فراهم گشته‌اند. پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آوردند و علی بیرون آمد و شمشیری حمایل داشت. پس عمر به او برخورد و با او گلاویز شد و او را بر زمین زد و شمشیرش را شکست و به خانه ریختند. پس فاطمه بیرون آمد و گفت: به خدا قسم یا بیرون روید یا حجاب از مویم بردارم و نزد خدا ناله و زاری کنم. پس بیرون رفتند و هر که در [صفحه ۵۱۷] خانه بود برفت و چند روی بماندند. سپس یکی از دیگری بیعت می‌کردند لیکن علی جز پس از شش ماه و به قولی پس از چهل روز بیعت نکرد». [۷۴۶] . آنجا که می‌گوید: علی بیرون آمد و شمشیری حمایل داشت... شاید صحیح این باشد که زبیر بیرون آمد... آنطور که از سایر مصادر استفاده می‌شود. ۶۳- زید بن اسلم: «هنگامی که علی و یارانش از بیعت امتناع کردند، از کسانی بودم که با عمر هیزم به در خانه فاطمه می‌آوردیم. عمر به فاطمه گفت: کسانی که در خانه هستند بیرون فرست و الّا خانه را با هرکه در آن است، آتش می‌زنم. گوید: علی و حسن و حسین و جماعتی از اصحاب پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در خانه بودند. فاطمه گفت: پس خانه را به روی فرزندانم آتش می‌زنی؟! گفت: آری به خدا قسم! یا بیرون می‌آیند تا بیعت کنند». [۷۴۷] ابن‌خرداذبه یا ابن‌خرذابه یا ابن‌خیرانه یا ابن‌خذابه نیز آن را روایت کرده است. [۷۴۸] .

واقدی گوید: عمر با جماعتی از جمله اسید بن حضیر، و سلمهٔ بن اسلم اشهلی نزد علی آمدند. عمر گفت: بیرون آیید و الّا خانه را به رویتان آتش می‌زنیم. [۷۴۹] . ۶۴- شیخ حرّ عاملی: «ناقلان اخبار و تدوینگران تواریخ روایت کرده‌اند که عمر چون با رفیقش بیعت شد و علی تخلّف کرد، به خانه فاطمه آمد تا از علی بخواهد که بیعت کند، سخنان خشنی بر زران آورد و دستور داد که هیزم آوردند تا [صفحه ۵۱۸] خانه را به روی کسانی که در آن بودند، آتش زند. امیرالمؤمنین و همسر و دو فرزندش و کسانی که به آنان پناه برده بودند: زبیر و گروهی از بنی‌هاشم، در خانه بودند. واقدی، و ابن‌جبیر، و ابن‌عبدربه از جمله ناقلان این مطلب هستند». [۷۵۰] . ۶۵- موسی بن عقبه از ابن‌شهاب: «مردانی از مهاجران از جمله علی بن ابی‌طالب و زبیر از بیعت ابوبکر خشمگین شدند و به خانه فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله رفتند. عمر با گروهی از مهاجرین و انصار از جمله اسید بن حضیر و سلمهٔ بن سلامه- هر دو از بنی‌عبدالاشهل و ثابت بن قیس بن شماس خزرجی آمدند و با آن دو گفتگو کردند. یکی از این قوم شمشیر زبیر را از او گرفت و به سنگ زد تا شکست». [۷۵۱] . «موسی بن عقبه در مغازی خود، از سعد بن ابراهیم که پدرم مرا حدیث کرد که پدرش عبدالرحمن عوف با عمر بود، محمّد بن مسلمه، شمشیر زبیر را شکست. سپس ابوبکر خطبه خواند و برای مردم عذر آورد». [۷۵۲] . ۶۶- ابن‌شحنه پس از ذکر نام کسانی که از بیعت ابوبکر امتناع کردند و به علی بن ابی‌طالب گراییدند، می‌گوید: «عمر به خانه آمد تا آن را به روی کسانی که در آن هستند، آتش بزند. فاطمه با او روبه‌رو شد، عمر گفت: شما نیز در آنچه امّت در آن داخل شده‌اند، داخل شوید. ابن‌واصل گفت: علی بیرون آمد و با ابوبکر بیعت کرد. عایشه گفت: علی با ابوبکر بیعت نکرد تا فاطمه وفات کرد...». [۷۵۳] . [صفحه ۵۱۹] ۶۷- ابن‌عبدربّه معتزلی- بلاذری و دیگران هم- روایت کرده‌اند: «اما علی، عباس و زبیر، در خانه نشستند تا اینکه ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کشد و به او گفت: اگر سرپیچی کردند، با آنان بجنگ. عمر با شعله‌ای آتش آمد تا خانه را به رویشان آتش زند فاطمه با او روبه‌رو شد، گفت: پسر خطاب آمدی که خانه‌ی ما را آتش بزنی؟! یا گفت: درِ خانه‌ام یا خانه‌ام را به رویم آتش می‌زنی؟! گفت: بلی، یا در آنچه امّت در آن داخل شده‌اند، داخل می‌شوید... یا گفت: بلی، و این بهترین کار برای تقویت دین پدرت می‌باشد. پس علی آمد و بیعت کرد». [۷۵۴] . ۶۸- ابن‌جریر: ابن‌حمید ما را حدیث کرد و گفت: جریر، از مغیره، از زیاد بن کلیب، ما را حدیث کرد و گفت: عمر بن خطاب بن منزل علی آمد که طلحه و زبیر و مردانی از مهاجران در آن بودند. گفت: به خدا قسم، خانه را به رویتان آتش می‌زنم یا برای بیعت بیرون می‌آیید. زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد. پایش لغزید و به زمین خورد. شمشیر از دستش افتاد. بر سرش ریختند و او را گرفتند. [۷۵۵] . ۶۹- در نص دیگری از ابن‌جریر: «علی و زبیر از بیعت تخلّف کردند. زبیر [صفحه ۵۲۰] شمشیرش را صیقل داد و گفت: آن را در نیام نکنم تا اینکه با علی بیعت کنند. این مطلب به ابوبکر و عمر رسید. عمر گفت: شمشیر زبیر را بگیرید و به سنگ بزنید. گفت: عمر به طرف آنان رفت و علی و زبیر را خسته و رنجور آورد. گفت: یا به رضا بیعت می‌کنید یا به اکراه. پس آن دو بیعت کردند». [۷۵۶] . ۷۰- ابن ابی‌الحدید: «ابوبکر گفت: ابوسعید عبدالرحمن بن محمّد ما را حدیث کرد و گفت: علی از بیعت با ابوبکر تخلّف کرد. پس او را ریسمان بر گردن، دوان دوان آوردند. او می‌گفت: ای مسلمانان! به چه جرمی گردن مردی از مسلمانان زده می‌شود که نه به واسطه‌ی مخالفت بلکه به خاطر حاجتی از بیعت تخلّف کرده است؟! علی از مجلسی نمی‌گذشت مگر اینکه به او گفته می‌شد: برو بیعت کن». [۷۵۷] . ۷۱- همو: «جز علی، کسی از بیعت ابوبکر تخلّف نکرد. او به خانه فاطمه متوسل شد. پس کوشیدند تا مگر او را به زور ببرند. فاطمه علیهاالسلام به در خانه آمد و سخنانش را به گوش کسانی که علی را می‌خواستند، رسانید». [۷۵۸] . ۷۲- همو: «گویم: این معنی را برخی از شاعران طالبی اهل حجاز در سروده‌های خود آورده‌اند نقیب جلال‌الدین عبدالحمید بن محمد بن عبدالحمید علوی آن را برایم خواند و گفت: خود شاعر که فعلا اسمش از یادم رفته، شعرش را برایم خواند: یا اباحفص الهوینی و ما کنت ملیّاً بذاک لولا الحمام أتموت البتول غضبی و نرضی ما کذا یصنع البنون الکرام! [صفحه ۵۲۱] شاعر، عمر را مخاطب خود می‌سازد و می‌گوید: عمر! آرام‌تر، با ما مدارا و به ملایمت رفتار کن نه با خشونت. تو نه شایسته آن بودی که چنین

مخاطب قرار گیری و از تو درخواست عطوفت و مهربانی شود و نه قادر بودی به گونه‌ای وارد خانه فاطمه علیهاالسلام شوی که وارد آن شدی، اگر پدرش که به احترام او فاطمه محترم بود، از دنیا نرفته بود. پس چون پدرش وفات کرد، کسانی در او طمع ورزیدند که هرگز در حیات پدرش چنین طمعی نمی‌کردند. سپس می‌گوید: آیا مادرمان غضبناک از دنیا می‌رود و ما خشنود و راضی می‌شویم؟! در این صورت فرزندان شایسته‌ای نیستیم. چه فرزند شایسته کسی است که به رضای پدر و مادرش خشنود می‌شود و به خشم و غضب آنان خشمگین. به نظر من صحیح آن است که فاطمه علیهاالسلام در حالی از دنیا رفت که از ابوبکر و عمر خشمگین بود و وصیت کرد که آن دو بر او نماز نگذارند». [۷۵۹] . ۷۳- همو: «ابوبکر جوهری گفت: ابوبکر باهلی، از اسماعیل بن مجالد، از شعبی که گفت: ابوبکر گفت: عمر! خالد بن ولید کجاست؟ گفت: اینجاست. گفت: نزد این دو مرد- علی و زبیر- بروید و آنان را نزد من بیاورید. عمر و خالد بن ولید راه افتادند تا به خانه فاطمه رسیدند. عمر وارد خانه شد و خالد بیرون در ایستاد. عمر به زبیر گفت: این شمشیر چیست؟ گفت: آن را آماده کرده‌ام تا با علی بیعت کنم. گفت: عده‌ای زیاد در خانه بودند. از جمله: مقداد بن اسود و جمهور بنی‌هاشم. عمر شمشیر را از او ربود و به تخته سنگی که در خانه بود، زد و شکست. پس دست زبیر را گرفت و او را بلند کرد. سپس به جلو راند و از خانه بیرون کرد. به خالد گفت: خالد! این را داشته باش. خالد او را [صفحه ۵۲۲] گرفت. بیرون خانه عده‌ای زیاد از مردم با خالد بودند که ابوبکر در پی آن دو فرستاده بود. عمر وارد خانه شد و به علی گفت: بپا خیز بیعت کن. علی درنگ کرد و پاسخ نداد. عمر دستش را گرفت و گفت: برخیز. علی حاضر نشد بپا خیزد. پس او را نیز همچون زبیر برد. خالد آن دو را گرفت و عمر و دیگران از پشت سر آنان با خشونت به جلو می‌راندند. مردم جمع شده بودند و نظاره می‌کردند، خیابانهای مدینه از مردان پر شده بود. فاطمه که دید عمر با علی چه کرد، فریاد کشید و شیون کرد عده‌ی زیادی از زنان بنی‌هاشم و دیگران با او جمع شدند. به در حجره‌اش آمد و فریاد زد: ابوبکر! چه زود به اهل‌بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله یورش بردید! به خدا قسم، با عمر سخن نگویم تا خدایم را ملاقات کنم». [۷۶۰] . ۷۴- ابن ابی‌الحدید داستان سقیفه را از جوهری روایت می‌کند: «ابوبکر (جوهری) گفت: ابوزید عمر بن شبّه از احمد بن معاویه از نضر بن شمیل از محمد بن عمرو، از سلمهٔ بن عبدالرحمن ما را حدیث کرد و گفت: وقتی ابوبکر بر منبر جلوس کرد، علی و زبیر و گروهی از بنی‌هاشم در خانه فاطمه علیهاالسلام بودند. عمر نزدشان آمد و گفت: قسم به کسی که جان من بدست او است، یا برای بیعت بیرون می‌آیید یا خانه را به رویتان آتش می‌زنم! زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد. مردی از انصار و زیاد بن لبید، او را در برگرفتند. شمشیر از دستش افتاد. ابوبکر از بالای منبر فریاد کشید: آن را به سنگ بزن. شمشیر را به سنگ زد و شکست. ابوعمرو بن حماس گفت: سنگ را دیدم که جای آن ضربت بر آن بود. گفت: [صفحه ۵۲۳] این جای ضربت شمشیر زبیر است. سپس ابوبکر گفت: رهایشان کنید. خداوند آنان را خواهد آورد. پس از آن، بیرون آمدند و با او بیعت کردند». [۷۶۱] . ۷۵- ابوبکر (جوهری) گفته: در یک روایت دیگر آمده که سعد بن ابی‌وقاص و نیز مقداد بن اسود، در خانه فاطمه با آنان بودند. آنان گرد آمده بودند تا با علی بیعت کنند. عمر آمد تا خانه را به رویشان آتش بزند. زبیر شمشیر به دست بیرون آمد. فاطمه گریان و فریادکنان بیرون آمد و بر سر مردم فریاد کشید. آنان که در خانه بودند گفتند: ما نه معصیتی کرده‌ایم و نه با کار نیکی که مردم در آن اجماع کرده‌اند، مخالفتی داریم. ما جمع شده‌ایم تا قرآن را در یک مصحف گرد آوریم. سپس با ابوبکر بیعت کردند. مسأله گذشت و مردم آرام شدند. [۷۶۲] . ۷۶- ابوبکر گفت: «ابوزید عمر بن شبّه از رجال خود مرا حدیث کرد و گفت: عمر همراه عده‌ای از مردان انصار و شمار اندکی از مهاجران به خانه فاطمه آمد و گفت: قسم به کسی که جانم به دست او است، یا برای بیعت بیرون می‌آیید یا خانه را به رویتان آتش می‌زنم. زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد. زیاد بن لبید انصاری، و یک مرد دیگر او را در بر گرفتند. شمشیر از دستش افتاد. عمر آن را به سنگ زد تا شکست. سپس آنان را در حالی که گریبانشان را گرفته بودند، با خشونت بیرون کشیدند تا با ابوبکر بیعت کردند». [۷۶۳] . ۷۷- ابوزید: «نضر بن شمیل گفت: وقتی شمشیر زبیر از دستش فروافتاد، آن را برای ابوبکر که روی منبر خطبه

می‌خواند، بردند، گفت: آن را به سنگ بزنید. [صفحه ۵۲۴] ابوعمرو بن حماس گفت: من آن سنگ را دیدم که اثر آن ضربه بر آن بود. مردم می‌گفتند: این اثر ضربت شمشیر زبیر است». [۷۶۴] . ۷۸- ابن‌عبدالحمید گفت: «وقتی مردم در این باره بر او سخت گرفتند، ام‌مسطح بنت اثاثه بیرون آمد تا در کنار قبر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله ایستاد و گفت: کانت امور انباء و هنبثة لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب انّا فقدناک فقد الارض وابلها و اختلّ قومک فاشهدهم و لا تغب [۷۶۵] . ابوبکر احمد بن عبدالعزیز گفت: ابوزید عمر بن شبّه به ما خبر داد و گفت: ابراهیم بن منذر از ابن‌وهب، از ابن‌لهیعه، از ابوالاسود، ما را حدیث کرد و گفت: شماری از مردان مهاجران در بیعت ابوبکر خشمگین شدند که بدون مشورت صورت گرفته است. علی و زبیر نیز خشمگین شدند و مسلحانه به خانه فاطمه پناه بردند. عمر جماعتی از جمله اسید بن حضیر و سلمة بن سلامة بن وقش- هر دو از بنی عبدالاشهل- آمدند و به خانه یورش بردند. فاطمه علیهاالسلام فریاد کشید و آنان را به خدا قسم داد. آنان شمشیر علی و زبیر را گرفتند و به دیوار زدند تا هر دو شکست. سپس عمر، علی و زبیر را بیرون کشید تا بیعت کردند». [۷۶۶] . ۷۹- ابوبکر به اسناد دیگری که ذکر کرده، روایت می‌کند که ثابت بن قیس بن شمّاس با کسانی بود که همراه عمر در خانه فاطمه علیهاالسلام حضور یافتند. این ثابت، برادر دینی بنی‌الحارث بن خزرج است. ۸۰- همچنین روایت کرده که محمّد بن مسلمه همراه آنان بود و هم او بود که [صفحه ۵۲۵] شمشیر زبیر را شکست. [۷۶۷] . ۸۱- عمر همراه گروهی از جمله اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم به خانه فاطمه آمد و به آنان گفت: راه بیفتید و بیعت کنید. از دستور او سرپیچی کردند. زبیر شمشیر به دست بیرون آمد. عمر گفت: مواظب سگ باشید. سلمة بن اسلم پرید و شمشیر را از دست زبیر گرفت و به دیوار زد. سپس او و علی بنی‌هاشم را بردند. علی می‌گفت: من بنده‌ی خدا، و برادر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هستم. تا اینکه او را به نزد ابوبکر بردند. به او گفته شد: بیعت کن. گفت: من از شما به این امر- خلافت- سزاوارتر هستم. با شما بیعت نمی‌کنم، شما به بیعت با من سزاوارترید. خلافت را با احتجاج به قرابت و نزدیکی خود به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از انصار گرفتید. پس افسار اطاعت را به شما دادند و خلافت را به شما سپردند. من به همان چیز بر شما احتجاج می‌کنم که شما بر انصار احتجاج کردید. پس اگر از خدا می‌ترسید، با ما به انصاف رفتار کنید و مثل آنچه انصار برایتان شناختند، شما برای ما بشناسید و الّا خود را برای ستم آماده کنید، در حالی که می‌دانید. عمر گفت: تو را رها نمی‌کنیم تا بیعت کنی. علی به او گفت: عمر! شیری را بدوش که تو را نیز از آن نصیبی است. امروز خلافتش را محکم کن تا فردا آن را به تو برگرداند. به خدا قسم نه سخن تو را می‌پذیرم و نه با او بیعت می‌کنم. ابوبکر به او گفت... [۷۶۸] . ۸۲- ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید: «اما امور شنیع و زشتی که شیعه نام می‌برد از قبیل فرستادن قنفذ به خانه فاطمه علیهاالسلام و اینکه او را با تازیانه زد، چنانکه همچون بازوبند به دور بازویش حلقه زد و اثرش بود تا از دنیا رفت و اینکه عمر، [صفحه ۵۲۶] فاطمه را بین در و دیوار فشار داد که فریاد کشید: پدر! یا رسول‌اللّه!؛ و فرزندش را سقط کرد؛ همه از نظر علمای ما بی‌اساس است... و فقط شیعه آن را نقل کرده است». [۷۶۹] . در حالی که خودش حدیث سقط محسن را از استادش نقل کرد و درباره‌ی موضع رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از این جریان، طرح پرسش کرد، آنگاه که روایت کرد و پیغمبر صلی اللّه علیه و آله خون هبار بن اسود را مباح اعلام فرمود: زیرا او زینب را ترسانده بود هنگامی که ابن ابی‌الحدید از استادش خواست نظرش را در این باره بیان کند، به او گفت: اخبار این مسأله از نظرش متعارض است و در این باره نظر خاصی ندارد. [۷۷۰] . همانگونه که ملاحظه کردید دهها متن از غیر شیعه آوردیم که این مسأله را اثبات می‌کند. لذا گفته ابن ابی‌الحدید در اینجا بی‌مورد است. ۸۳- ابن ابی‌الحدید: «اما حدیث هجوم به خانه‌ی فاطمه، درباره‌اش سخن گفتیم. از نظر من ظاهراً روایت سید مرتضی و شیعه صحیح است اما نه همه آنچه گمان می‌برند بلکه بعضی از موارد آن. ابوبکر حق دارد که پشیمان شود و از این کار متأسف باشد. این بر قوّت دیانت و ترس وی از خداوند دلالت دارد. این ندامت وی برای اینکه یک منقبت برای او باشد، سزاوارتر است تا یک طعن علیه او». [۷۷۱] . ۸۴- همو: «اما حدیث آتش زدن و کارهای رسوای دیگر از این قبیل و گفته‌ی کسانی که می‌گویند: علی را گرفتند و عمامه‌اش را به گردنش انداختند و بردند و مردم

اطرافش نظاره می‌کردند؛ بعید می‌نماید و فقط شیعه نقل کرده است. علاوه [صفحه ۵۲۷] بر این عده‌ای از اهل حدیث نیز مانند آن روایت کرده‌اند». [۷۷۲] . ما نمی‌دانیم چگونه بین این دو جمله اخیرش جمع کنیم خصوصاً که معتزله از این دسته راویان هستند؟ ملاحظه کردید که هر آنچه وی بعید می‌داند پیروان نحله‌اش- معتزله- روایت کرده‌اند. سید مرتضی گفته: به ردّ نصوص با بعید شمردنها و بدون ذکر دلیل و توجیه قابل توجه و التفات نمی‌شود. ۸۵- ابن‌قتیبه دینوری: اما علی و عباس بن عبدالمطلب و کسانی از بنی‌هاشم که همراه آنان بودند و زبیر بن عوام به خانه‌هایشان رفتند. عمر همراه جماعتی از جمله اسید بن حضیر و سلمهٔ بن اسلم به سراغشان رفت. گفتند: راه بیفتید با ابوبکر بیعت کنید اما آنان سرپیچی کردند. زبیر بن عوام شمشیر به دست بیرون آمد. عمر گفت: مواظب این مرد باشید، او را بگیرید. سلمهٔ بن اسلم پرید و شمشیر را از دست زبیر گرفت و به دیوار زد. او را بردند تا بیعت کرد. بنی‌هاشم نیز رفتند و بیعت کردند. علی- کرّم‌اللّه وجهه- را نزد ابوبکر آوردند. او می‌گفت: من بنده‌ی خدا، و برادر رسول اویم. به او گفته شد: با ابوبکر بیعت کن. گفت: من از شما به این امر- خلافت- سزاوارتر هستم. با شما بیعت نمی‌کنم و شما به بیعت با من سزاوارترید. خلافت را با احتجاج به قرابت و نزدیکی خود به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از انصار گرفتید اما آن را از ما اهل‌بیت غصب می‌کنید؟ مگر شما گمان نمی‌برید که از انصار به خلافت سزاوارترید، چه محمّد از شماست. آنان افسار اطاعت را به شما دادند و خلافت را به شما واگذار کردند. من نیز به همان چیز بر شما احتجاج می‌کنم که شما بر انصار احتجاج کردید: ما به زنده و مرده‌ی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از همگان سزاوارتریم. پس اگر ایمان دارید، با ما به [صفحه ۵۲۸] انصاف رفتار کنید و الّا خود را برای ستم آماده کنید، در حالی که می‌دانید. عمر گفت: تو را رها نمی‌کنیم تا بیعت کنی. علی به او گفت: امروز شیری را بدوش که تو را نیز از آن نصیبی است. امروز خلافتش را محکم کن تا فردا آن را به تو برگرداند. پس گفت: به خدا قسم، عمر! نه سخن تو را می‌پذیرم و نه با او بیعت می‌کنم. [۷۷۳] . ۸۶- همو: ابوبکر قومی را یاد کرد که از بیعت او تخلّف کردند و نزد علی- کرّم‌اللّه وجهه- نشستند. عمر را نزدشان فرستاد. عمر به خانه علی آمد و آنان را صدا زد. از بیرون آمدن، خودداری کردند. هیزم خواست و گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست او است، یا از خانه بیرون می‌آیید یا آن را با هرکه در آن است، آتش می‌زنم. به او گفتند: اباحفص! فاطمه در خانه است؟ گفت: اگر چه... پس بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که به زعم خود گفته بود: سوگند خورده‌ام که از خانه بیرون نیایم و ردایم را بر دوش نیفکنم تا قرآن را جمع کنم. فاطمه علیهاالسلام بر در ایستاد، گفت: قومی از شما بدمحضرتر ندیدم، جنازه‌ی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را روی دست ما رها کردید و بین خود به توافق رسیدید، ما را به امارت برنگزیدید و حق ما را ندادید. عمر نزد ابوبکر آمد، به او گفت: آیا این متخلف از بیعت را نمی‌گیری؟ ابوبکر به قنفذ، غلام خود گفت: برو علی را برایم بخوان. قنفذ نزد علی رفت: علی به او گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: خلیفه رسول خدا تو را می‌خواند. [صفحه ۵۲۹] علی گفت: چه زود بر رسول خدا دروغ بستید. قنفذ برگشت و پیام را ابلاغ کرد. راوی می‌گوید: ابوبکر مدتی دراز گریست. عمر بار دوم گفت: به این متخلف از بیعت مهلت مده. ابوبکر به قنفذ گفت: نزد علی بازگرد، به او بگو: خلیفه رسول خدا تو را می‌خواند تا با او بیعت کنی. قنفذ نزد علی آمد و مأموریتش را ابلاغ کرد. علی صدایش را بلند کرد و گفت: سبحان‌اللّه! مدعی چیزی شده که حقّ او نیست. قنفذ بازگشت و پیامش را ابلاغ کرد. ابوبکر مدتی دراز گریست. عمر بپا خاست و با جماعتی به راه افتاد تا به در خانه فاطمه رسید. در زدند. فاطمه، چون صدایشان را شنید، با صدای بلند گفت: پدر! یا رسول‌اللّه! پس از تو از پسر خطاب و پور ابی‌قحافه چه کشیدیم؟ وقتی مردم صدا و گریه‌اش را شنیدند، گریان پراکنده شدند و نزدیک بود که قلوبشان بشکافد و جگرشان پاره پاره شود. عمر و عده‌ای ماندند. علی را بیرون آوردند و به نزد ابوبکر بردند. به او گفتند: بیعت کن. گفت: اگر بیعت نکنم چه؟ گفتند: در این صورت به خدایی که جز او معبودی نیست، گردنت را می‌زنیم. گفت: در این حال، بنده‌ی خدا و برادر رسول او را می‌کشید. عمر گفت: بنده‌ی خدا بلی برادر رسول خدا نه. ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی‌گفت: عمر به او گفت: آیا او را فرمان نمی‌دهی که بیعت کند؟ گفت: او را تا فاطمه در کنارش باشد بر چیزی اجبار نمی‌کنم. علی نالان و

گریان به قبر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رو کرده و فریاد می‌زد. (یابن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی) [۷۷۴] . ۸۷- عمر به ابوبکر گفت: با فاصله فاطمه بیا که او را خشمگین کرده‌ایم. با هم [صفحه ۵۳۰] به راه افتادند و از فاطمه اجازه‌ی ورود خواستند. فاطمه به آن دو اجازه نداد. نزد علی آمدند و با او صحبت کردند. علی آن دو را نزد فاطمه آورد. چون نزد او نشستند، رویش را به طرف دیوار کرد. به او سلام کردند، پاسخ نداد. ابوبکر صحبت کرد و گفت: ای حبیبه‌ی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله! همانا قرابت رسول خدا برایم دوست‌داشتنی‌تر از قرابت خودم است و تو نزد من از دخترم عایشه، محبوب‌تری، دوست داشتم وقتی پدرت مرد، من هم با او مرده بودم و پس از او زنده نمی‌ماندم. آیا به نظر تو، من تو را می‌شناسم و فضیلت و شرافت تو را می‌دانم و با این وجود حق تو و میراث پدری‌ات را از تو منع می‌کنم جز اینکه از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که گفت: «ما ارث نمی‌گذاریم. آنچه از ما بماند، صدقه است». فاطمه گفت: اگر حدیثی از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برایتان نقل کنم، آن را می‌دانید و بدان عمل می‌کنید؟ گفتند: آری. گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا از رسول خدا نشنیدید که گفت: «رضایت فاطمه رضایت من است و سخط فاطمه، سخط من. پس هرکه فاطمه، دخترم را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هرکه فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود کرده و هرکه فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است؟!». گفتند: آری، آن را از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدیم. گفت: پس من خدا و فرشتگان او را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و مرا خشنود نکردید، و اگر پیغمبر را ملاقات کنم، قطعاً از شما به او شکایت خواهم کرد. ابوبکر گفت: فاطمه! پناه می‌برم به خدا از سخط او و سخط تو. پس به آواز بلند شروع به گریستن کرد چنانکه نزدیک بود، قالب تهی کند و فاطمه گفت: به خدا [صفحه ۵۳۱] قسم که در هر نمازی، او را علیه تو می‌خوانم (تو را نفرین می‌کنم). سپس ابوبکر گریان بیرون شد. مردم دورش را گرفتند. به آنان گفت: هر کدام از شما شب با همسرش دست به گردن می‌خوابد و با خانواده‌اش شاد و مسرور است، اما مرا به حال خود رها کرده‌اید. نیازی به بیعت شما ندارم مرا رها کنید. گفتند: ای خلیفه رسول خدا! این امر (بدون تو) راست نمی‌شود. تو از همه‌ی ما به آن آگاهتری. اگر چنین شود، هیچ‌یک از احکام خدا اقامه نشود. گفت: به خدا قسم، اگر این نبود، و هراس من از اینکه مبادا این ریسمان سست شود، پس از آنچه از فاطمه شنیدم و دیدم، نمی‌گذاشتم که حتی یک شب، بیعتی از مسلمانی بر گردنم باشد. راوی گفت: علی- کرّم‌اللَّه وجهه- بیعت نکرد تا فاطمه وفات کرد. فاطمه فقط ۷۵ شب بعد از پدرش زنده بود. گوید: وقتی فاطمه وفات کرد... [۷۷۵] . ۸۸- عمر رضا کحاله: اخباریون شیعه روایت کرده‌اند که ابوبکر «در مورد فدک نوشته‌ای برای فاطمه نوشت. چون فاطمه از نزد بیرون آمد، عمر او را دید. دستش را دراز کرد تا آن برباید. فاطمه نگذاشت. عمر با دستش به سینه فاطمه زد و نوشته را گرفت و سوزاند». [۷۷۶] . ۸۹- عبدالفتاح عبدالمقصود: اینگونه شایعات از گامهای پسر خطاب در آن روز پیشی گرفت، او با جمعی از یاران و معاونان خود به خانه فاطمه می‌رفت، و در ذهنش این بود که پسر عموی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را- به اختیار یا به اجبار- به اقرار آنچه تا آن لحظه از آن سرپیچی کرده بود، وادارد. ... آیا زبان مردم چفت و بندی دارد که آنان را از نقل داستان هیزم بازدارد، [صفحه ۵۳۲] هیزمی که پسر خطاب دستور داد جمع کردند و دور تا دور خانه فاطمه که علی و یارانش در آن بودند، چید تا ابزار قانع کردن یا ابزار از پا انداختن آنان باشد. این مرد، پرخاش‌کنان و خشمگین و برافروخته به سوی خانه علی روان شد. یاران و همراهانش او را پشتگرمی می‌دادند، به خانه یورش بردند یا نزدیک بود که یورش ببرند که ناگهان سیمایی چون سیمای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از در نمایان شد با دریایی از حزن و اندوه و کوله‌باری از درد و رنج، از چشمانش دانه‌های مروارید اشک روان و بر جبینش چروکهای خشم جوشان و قهر انقلابی نمایان. زهرا رو به مرقد مطهر پدرش، آهی از دل برآورد و از این غایب حاضر کمک خواست که: پدر! یا رسول‌اللَّه! پس از تو پسر خطاب و پور ابی‌قحافه چه کشیدیم! کلمات زهرا جز دلهای مالامال از حزن و اندوه به جای نگذاشت. ۹۰- ابن ابی‌الحدید معتزلی شافعی می‌گوید: وقتی قصه زینب را که هبار بن اسود، او را ترسانیده بود، برای استادش خوانده، ابوجعفر به او گفته است: «اگر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله خون هبار را مباح

کرد که زینب را ترسانـد و در نتیجه زینب بچه‌اش را سـقط کرد؛ ظاهراً اگر زنـده بود، خون کسـی که فاطمه را ترساند تا بچه‌اش را سقط کرد، مباح اعلام می‌کرد. گفتم: اجازه می‌دهی که این گفته‌ی برخی از مردم را از تو روایت کنم که: فاطمه را چنان ترساندند که محسن را سـقط کرد؟! گفت: نه، نه صـحّت این را از من روایت کن و نه بطلان آن را. من در این موضوع متوقف هسـتم. چه از نظر من اخبـار در این بـاره متعارض است». [۷۷۷] . ۹۱- در شـرح حال احمـد بن محمّـد بن محمّد بن سـری بن یحیی بن ابی‌دارم [صفحه ۵۳۳] محـدّث گفته‌انـد: در تمام دوران زنـدگی بر جاده‌ی راستی بود اما در اواخر عمرش، بیشتر معایب بر او خوانده می‌شد. روزی در مجلس او حاضر بودم که مردی بر او خواند: «عمر به شکم فاطمه زد چنانکه محسن را سقط کرد». [۷۷۸] . [صفحه ۵۳۵]

درهای خانه‌های مدینه در عهد رسول خدا

اشاره

فصـل اول- درهـای خانه‌های مـدینه در عهـد رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله فصل دوم- درهای کعبه و خانه‌های مکه فصل سوم- اقدام برای آتش زدن خانه فاطمه علیهاالسلام [صفحه ۵۳۷]

تذکر ضروری

این بخش در پاسخ به یک شبهه در ارتباط با قضیه‌ی زهرا علیهاالسلام نوشته شد تا جداگانه چاپ شود. اما وقتی در پاسخ به شبهات دیگری که به هر دلیـل دربـاره‌ی زهرا علیهاالسـلام مطرح شـد، مطـالبی نوشتیم، و بـا ملاحظه‌ی رابطه‌ی این دو نوشـتار با هم، بر آن شدیم به منظور رفاه حال خواننده ارجمند، آن نوشته را در اینجا بیاوریم. چه اگر جداگانه منتشر می‌شد، می‌بایست خواننده را به آن ارجاع دهیم و بسا که به علت عـدم دسترسـی بدان، نمی‌توانست از آن اسـتفاده کند. یادداشت پیش از هر چیز میل دارم که خواننده ارجمند از نقاط زیر آگاهی کامل داشته باشد: ۱- آنچه در صفحات آینده می‌آید یک بحث علمی و تحلیلی درباره‌ی یک قضیه‌ی حسـاس و حیاتی نیست بلکه صـرفاً عرضه‌ی بخشـی از متون به منظور اقناع برخی از مردم است تا در صـدور حکم شـتاب نورزنـد و عنان تصورات خویش را به گونه‌ای رها نکنند که گمان رود می‌خواهند عقل مردم را به مسـخره گیرند و شعورشان را تحقیر نمایند و مراتب علمی و فرهنگی آنان را به تمسـخر گیرنـد. ۲- من از اینکه روزهـایی از عمرم را صـرف جمع‌آوری این متون کردم، خیلی متأسفم. آرزویم این بود که به جای این به درمان یکی از مسائل حیاتی می‌پرداختم. [صفحه ۵۳۸] که برای مردم مفید باشد اما تنها خوشـی من این است که با این کارم در حفظ پاکیزگانی سـهیم شده‌ام که در بالاترین مراتب طهارت و صـفایند تا عنوانهای فریبنده بزرگ و اسامی پر زرق و برق آنان را خیره نکند و ادعاهای عریض و طویلی که ممکن است یک روشـنفکر و یا صاحب مقامی در اینجا و آنجا بر زبان آورد، بر آنان تأثیر نداشـته باشـد. ۳- علت جمع‌آوری و تـألیف روایـات و متون حاضـر این بود که یک نفر به سهیـل ذکار اسـتاد تاریـخ دانشـگاه دمشق نسـبت می‌دهـد که او گفته: در عهـد پیغمبر صـلی اللّه علیه و آله ورودی خانه‌های مـدینه درهای چوبی که باز و بسـته شود و مراجعان بر آن بکوبند، نداشت بلکه در خانه‌هایشان را با پرده و پارچه‌های پشـمی می‌پوشـیدند. ما نمی‌دانیم این نسـبت تا چه حدّ صحّت دارد و در صورت صحّت، حدود و قیود این ادعا چیست؟! این گوینده در صحّت کلام آن اسـتاد اسـتدلالی کرده که می‌گوینـد: وقتی پیامبر صـلی اللّه علیه و آله از سـفر برگشت و بر در خانه زهرا علیهاالسـلام [۷۷۹] پرده‌ی منقوشی دید، از آن ناراحت شد. دلیل دیگر وی داستان برملا شدن زنای مغیرة بن شعبه است که باد پرده در خانه را به کناری زد و شاهدان او را در حال ارتکاب این عمل زشت دیدند... هدف وی تأکید بر عدم صحّت مسائلی است که در نصوص صحیح تاریخ و حدیث آمده است. یعنی: نادرستی تلاش برای آتش زدن در خانه‌ی فاطمه و شکسـتن در، یا فشار زهرا علیهاالسلام بین در و دیوار و

دیگر حوادث دردآوری که چهره مبانی و ارزشهای اسلامی و انسانی را لکه‌دار کرده است. [صفحه ۵۳۹] ۴- در این بخش دسته‌ای از متون را آورده‌ام که خواننده گرامی ملاحظه خواهد کرد، دلالت دارد که در زمان رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله در مدینه و مکه و کعبه درهای لنگه‌دار وجود داشت. علاوه بر این اشاره‌ای گذرا به روایاتی خواهیم داشت که دلالت دارد در عهد خلفای نخستین، خانه‌ها در داشته است. برخی از متون دالّ بر تلاش و یا تهدید حاکمان پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله برای آتش زدن در خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را نیز از یاد نبرده‌ایم و چنانکه خواهیم دید گوشه‌هایی از این روایات را نیز آورده‌ایم. ۵- مقصود من در این بخش، استقراء تام و استقصای کامل نبوده است. زیرا می‌دانم که در این صورت کتابی پرحجم بالغ بر صدها صفحه پر از نص و روایت خواهد شد و دلیلی بر صرف عمر در چنین مسأله‌ای نمی‌بینم که نه تنها از مسلّمات و بدیهیات است بلکه سخن گفتن از آن تقریباً بیهوده و خسته‌کننده است لذا در بیشتر موارد به منابع و مصادر محدود مثل صحاح سته و مسند احمد و کنزالعمال از مصادر اهل سنت و بحارالانوار و برخی دیگر از مصادر شیعه بسنده کرده‌ام. علاوه بر این مطالبی نیز از منابع دیگر تقدیم خواننده کرده‌ام. بدون اینکه تعمدی در بیان تفصیلی روایات برخی از منابع داشته باشم. احساس می‌کنم که عمرم را در مسأله‌ای صرف کرده‌ام که آن را کم‌فایده یا بی‌فایده می‌دانستم جز اینکه قصد من این بود که کسانی را حفظ نمایم که ممکن است القاب و اسامی آنان را فریب دهد چنانکه پیش از این یادآور شدم. خداوند به ما توفیق گفتار راست، دیدگاه درست، کردار پسندیده و سودمند و هرچه در آن هدایت، صلاح و رشاد است، عنایت فرماید. حمد و سپاس خدای یکتا را و درود و سلامش بر محمّد و خاندان پاکیزه‌اش. ۱/ ربیع‌الثانی/ ۱۴۱۷ ق جعفر مرتضی العاملی [صفحه ۵۴۱]

پیشگفتار

ادعا و توجیهات آن

کسی ادعا می‌کند که به هنگام ظهور اسلام خانه‌های مدینه درهای لنگه‌دار که به وقت نیاز باز و بسته شود، آنگونه که ما می‌شناسیم و با مأنوس هستیم، نداشت بلکه مردم خانه‌های خود را با پرده و پارچه‌های پشمی می‌پوشیدند. [۷۸۰] . شاید دکتر جواد علی هم به این ادعا نزدیک می‌شود، آنگاه که می‌گوید: «... خانه‌های زنان پیغمبر از خشت خام بود با حجره‌هایی از چوب خرما که داخلش گل‌اندود و بر درش پارچه‌های پشمی آویخته... [۷۸۱] این وضع بیشتر خانه‌های مردم یثرب و مدینه جز خانه‌های طبقات ثروتمند بود...». [۷۸۲] . شاید آنچه فهمیده‌اند بخاطر گفته محمد بن هلال باشد «خانه‌های زنان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را دیدم که از چوب خرما بود و با پارچه‌های پشمی پوشیده و در طرف قبله و مشرق و شام اما هیچکدام در ضلع غربی مسجد نبود». [۷۸۳] . عطاء خراسانی گفت: «... من حجره‌های زنان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را دیدم. از [صفحه ۵۴۲] چوب خرما بود و بر درهایش پارچه‌هایی از پشم سیاه». [۷۸۴] . عمران بن ابی‌انس نیز چنین گفته است. [۷۸۵] . شاید از این مطلب نتیجه گرفته‌اند که این به حجره‌های زنان پیغمبر اختصاص نداشت بلکه این صفت همه‌ی درهای مدینه بود مگر خانه‌های ثروتمندان.

مناقشه و رد

این سخن باطل است. زیرا: ۱- گفته محمّد بن هلال و عطاء خراسانی و دیگران بر مطلوبشان دلالت ندارد. زیرا وجود پرده‌های پشمی بر در حجره‌های زنان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بدان معنی نیست که درهایی از چوب عرعر، یا ساج، یا تنه یا شاخه‌های خرما نداشت به دو دلیل: الف: مقصود عبارات منقول از محمد بن هلال و عطاء خراسانی و دیگران این است که سقف این خانه‌ها و حجره‌ها از پارچه‌های پشمی بود تا ساکنان خود را از گرمای خورشید و غیر ذلک محافظت کند. گفته حسن بصری بر این مطلب

دلالت دارد که گفت: «... در آستانه سن تکلیف بودم که وارد خانه‌های رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله می‌شدم و دستم را به سقف آن می‌زدم. هر خانه یک حجره داشت و حجره‌ها از پارچه پشمی بود که به چوب عرعر بسته می‌شد». [۷۸۶] . امیرالمؤمنین علیه‌السلام در توصیف خانه‌های خاندان پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در دوره‌ی آن حضرت می گوید: «... خانه‌های ما اهل‌بیت محمد صلی اللَّه علیه و آله نه سقف داشت و نه در، و نه پوششی [صفحه ۵۴۳] جز از چوبهای خرما و مانند آن. نه زیراندازی داشتیم و نه رواندازی. اکثر ما یک لباس را در نماز دست به دست می کردیم و همه‌ی ما شب و روز گرسنه بودیم. گاهی اوقات چیزی از فیء که خداوند آنان را به ما اختصاص داده، به ما می‌رسید و ما در همان حال بودیم که وصف کردم. اما رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای بدست آوردن دلهای صاحبان نعمت و مال، آن را به آنان می‌داد...». [۷۸۷] . امیرالمؤمنین حالت فقر و فاقه‌ای را توصیف می کند که اهل‌بیت از آن رنج می‌بردند و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله متنعّمان و ثروتمندان را در آنچه داشت، بر آنان ترجیح می‌داد. با ملاحظه اینکه: درهای خانه‌های اهل‌بیت علیه‌السلام از شاخه‌های خرما بود اما خانه‌های دیگران، پرده داشت و درهایش از غیر شاخه‌های خرما، و از جمله از چوبها بود نه آنگونه که برخی ادعا می کنند، فقط پرده و پارچه‌های پشمی. ب. نصوص دالّ بر وجود درهای چوب و لنگه‌دار که بر روی آن پرده نیز می‌زدند. این متون را در همین بخش خواهیم آورد. درهای حجره‌های زنان پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به مسجد باز می‌شد که مردم در اوقات مختلف و نیز اهل صفّه در آن حضور داشتند. از سوی دیگر نمی‌توان زنان را در زمستان و تابستان در منطقه گرمسیری حجاز، در حجره‌هایشان زندانی کرد و اجازه نداد که نسیمی به آنان برسد. حال اگر درها باز باشد و پرده‌ها آویزان، هم ساکنان حجره از چشم ناظران پوشیده خواهند بود و اندکی نسیم خنک‌کننده به داخل حجره‌ها خواهد وزید. ۲- می‌پرسیم: چه کسی گفته: محمّد بن هلال و عطاء خراسانی در حجره‌های زنان پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله دیده‌اند، در زمان رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله همان بوده است؟ از وقتی که آنان دیده‌اند، سالها بر این حجره‌ها گذشته و بارها خرید و فروش شده است. شاید در [صفحه ۵۴۴] این مدّت درها عوض شده یا آن را از جا کنده باشند و غیر ذلک! ۳- شخص محمّد بن هلال در حدیث خود از حجره‌های زنان پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله سخنی گفته که بر وجود درهای یک لنگه یا چند لنگه دلالت دارد. او در تتمه همان سخن خود می گوید: «... و در حجره عایشه به سوی شام بود و یک لنگه از چوب عرعر یا ساج داشت». [۷۸۸] . ابوفدیک از محمّد بن هلال حدیث می کند که گفت: «... از او درباره‌ی خانه عایشه پرسیدم. گفت: درش به سوی شام بود. گفتم: یک لنگه داشت یا دو لنگه؟ گفت: یک در بود. گفتم: جنسش از چه بود؟ گفت: از چوب عرعر یا ساج...». [۷۸۹] . سمهودی می گوید: «این سخن مستند به گفته‌ی ابن‌عساکر است که می گوید: و در خانه، شامی بود و در مدّت زندگانی عایشه قفل نداشت». [۷۹۰] . عرعر، سرو کوهی است و ساج، درخت تنومند و ستبر، چوب آن سیاه و سنگین است و تقریباً زمین آن را نمی‌پوساند. فقط در سرزمین هند می‌روید. [۷۹۱] . رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله حجره‌های زنانش را در منازل حارثة بن نعمان ساخت. [۷۹۲] آیا معقول است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از میان زنانش فقط در خانه‌ی عایشه را از چوب عرعر یا ساج بسازد و دیگران را رها کند؟! با توجه به این نکته که پرسش و پاسخ در خصوص خانه عایشه بود و بس، هدف پرسش‌کننده شناخت ویژگی‌های درها و اینکه یک لنگه داشت یا دو لنگه و از چوب عرعر بود یا ساج، یا از چوب دیگری، نبود. [صفحه ۵۴۵] خلاصه اینکه: گفتار ابن‌هلال و عطا و دیگران دلالت ندارد که درهای خانه‌های زنان پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله لنگه نداشت تا چه رسد به اینکه دلالت کند که خانه‌های مدینه در زمان آن حضرت در نداشت. اگر دلیل دیگری وجود دارد، ذکر کنند و بدان تمسک جویند تا در آن نظر کنیم و سپس له یا علیه آن حکم نماییم. چه حاکم نهایی دلیل است. بس و بدون دلیل با هیچ‌یک از ادعاهای عریض و طویل و نمایشهای پوچ و واهی از هرکه باشد، قانع نمی‌شویم. ما به نوبه‌ی خود در فصول آتی بخشی اندک از متون فراوان و بی‌شمار را می‌آوریم که تصریح یا ظهور دارد که خانه‌های مدینه و مکه درهایی داشت که باز و بسته می‌شد و مراجعان برای ورود، در می‌زدند. این درها لنگه کوچک و کلید و... داشت. همه‌ی متونی که تقدیم می‌داریم فقط در خصوص

درهـای خانه‌هـای مـدینه در عهـد رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله و انـدکی نیز مربوط به دوره خلفـای نخستین است. همچنـان که بخشـی از متـون مربوط به درهـای کعبه و خانه‌هـای مکه در همین دوره، یعنی: عهـد رسول اکرم صـلی اللّه علیه و آله را نیز خواهیم آورد. خواننـده گرانقـدر را به مطالعه این فصـلهای حاوی دهها متن مافوق تواتر دعوت می‌کنیم که خواننـده را به درجه‌ای از قطع و یقین می‌رساند که جای هیچگونه عذری برای معتذران و چاره‌ای برای چاره‌جویان نمی‌گذارد. [صفحه ۵۴۷]

درهای خانه‌های مدینه در عهد رسول خدا

اشاره

اهالی مـدینه بـدون سـلاح شب را به صـبح نمی‌رسانند دری از حصـیر دری از شاخه‌ی خرما در یک لنگه یا دو لنگه در بدون حلقه لنگه‌هـا و پرده‌ها باز کردن در یا کنار زدن پرده بستن در در بـدون قفل در را فراز کردن در بسـته پشت در حرکت در باز کردن در بازکردن قفل و بسـته ماندن در شکستن در در کلیددار شکاف در بلعیدن درها درهای خانه‌های مدینه پس از وفات پیغمبر صلی اللّه علیه و آله [صفحه ۵۴۹]

اهالی مدینه بدون سلاح شب را به صبح نمی‌رسانند

قرنهـای متمـادی پیش از اسـلام یثرب صـحنه جنگهـای داخلی بود و همواره در حالتی از آشوب و تشـنج به سـر می‌برد. پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله زمانی به رسالت مبعوث شد که مردم مدینه در هیچ لحظه‌ای از شـبانه روز سـلاح خود را بر زمین نمی‌گذاشتند. [۷۹۳] . انسـان عرب در قبـال قضایای خونخواهی، جنگ و جـدال و دوستی و دشـمنی حالات، مفاهیم و حساسـیتهای خاص خود را داشت و در همین زمـان بـا قساوت و خشونت طبیعت و نیز گونه‌های دیگری از خطرات مواجه بود. حال چگونه می‌توان تصور کرد که مرد عرب بـا احتمالات ترسـناک فراوانی که از همه طرف او را در بر گرفته، در حالتی از گشایش و آسایش خاطر زنـدگی کند خانه‌اش را بـدون در رها کنـد به این اعتماد که شب هنگام مسلّح است؛ سـلاحی که وقتی عرب مدینه در خواب عمیق فرورفته و از آنچه در اطرافش هست و از اتفاقـاتی که پیرامونش روی می‌دهـد کاملاً بی‌خبر است، نمی‌توانـد از او دفاع کنـد. خصوصاً آنگاه که دشـمنی بین دو قبیله یا دو گروه باشد که در یک شـهر زندگی می‌کنند، مثل اوس و خزرج، یا یکی یا هر دو با یهودیان بنی‌نضـیر و بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه. در این فصل بخشی از متون را می‌آوریم که دال بر وجود درهای قابل باز و بسته شدن و دارای لنگه‌های تک یا متعدد و ساخته شده از چوب عرعر یا ساج، که [صـفحه ۵۵۰] ممکن است بشـکند و در کوچک دارد و کلید و... این متون برغم آنکه انـدکی بی‌شـمار است، جـایی برای شـک بـاقی نمی‌گـذارد که ادعای نبود در برای خانه‌های مـدینه، ادعای گزاف، بی‌دلیل و بی‌منطقی است.

دری از چوب عرعر یا ساج

از ابن‌نجار و محمّد بن هلال آوردیم که: در خانه‌ی عایشه یک لنگه داشت و از چوب عرعر یا ساج بود.

دری از حصیر

معیقب گفت: «رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله زیر گنبدی از شاخ و برگهای خرما که درش از حصیر بود، معتکف شد...». [۷۹۴] . چنین روایتی از ابی‌حازم غلام آزاد شده انصار هم نقل شده جز اینکه در آن آمده: «زیر گنبدی که حصیری بر درش بود». [۷۹۵] .

دری از شاخه خرما

۱- ابوموسی اشعری به دنبال رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بیرون شد تا اینکه وارد چاه اریس شد. او که دربان آن حضرت بود، گفت: «دم در نشستم که از شاخه‌ی خرما بود». [۷۹۶] . ۲- در حدیث هجوم به خانه زهرا علیهاالسلام: «عمر لگدی به در زد و در را که از [صفحه ۵۵۱] شاخه‌ی خرما بود شکست. سپس وارد خانه شدند...». [۷۹۷] . در فصل دوم این بخش به هنگام سخن از آتش زدن در یا تهدید بدان، موارد چندی از این روایات خواهیم آورد. ۳- در حدیث مردی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله را از شکاف در دید، در برخی از مصادر چنین آمده: «مردی از لای شاخه‌ی خرما، پیامبر صلی اللّه علیه و آله را دید». [۷۹۸] .

در یک لنگه یا دو لنگه

گذشت که ابوفدیک از محمّد بن هلال درباره‌ی در خانه عایشه پرسید که «آیا یک لنگه بود یا دو لنگه»؟ و او گفت: یک در بود. [۷۹۹] در یک متن دیگر آمده: یک لنگه داشت. [۸۰۰] .

در بدون حلقه

در روایات آمده که در خانه رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله را با انگشتان می‌زدند یعنی حلقه نداشت. [۸۰۱] .

لنگه‌ها و پرده‌ها

بعضی از متون دلالت دارد که درها، پرده و لنگه‌های چوبی نیز داشت. این اقتضای طبیعت مناطق حاره است که باید درها باز باشد و پرده‌ای بر آن آویخته [صفحه ۵۵۲] تا هم نسیمی به درون اطاق راه یابد و هم زنان از دید مردان بیگانه پنهان بمانند. از این متون به چند مورد زیر اشاره می‌کنیم: ۱- ابوذر از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله: «هرگاه مردی از مقابل در باز بدون پرده بگذرد و در آن نگاه کند، گناهی بر او نیست بلکه اهل خانه خطاکارند». [۸۰۲] . ۲- حسین بن محمّد، از معلی، از احمد بن محمّد، از حارث بن جعفر، از علی بن اسماعیل بن یقطین، از عیسی بن مستفاد، ابوموسی ضریر که گفت: موسی بن جعفر صلی اللّه علیه و آله و سلم در حدیثی به من فرمود: به ابوعبداللّه علیه‌السلام گفتم:... آنگاه حدیث نوشتن وصیت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله پیش از وفاتش، را برایمان نقل کرد تا اینکه گفت: «پیغمبر صلی اللّه علیه و آله دستور داد که هر که در خانه است جز علی علیه‌السلام بیرون رود و فاطمه علیهاالسلام بین پرده و در بود...». [۸۰۳] . ۳- ابوالبختری، از جعفر، از پدرش، از علی علیه‌السلام: او مکروه می‌دانست که مرد در خانه‌ای بخوابد که نه در دارد و نه پرده. [۸۰۴] . الف. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: «از شما مردی است که چون نزد اهلش بیاید، در را ببندد و پرده را بیندازد و به ستر خداوند، خود را بپوشاند». [۸۰۵] . ب. از پیامبر صلی اللّه علیه و آله درباره مردی پرسیدند که همسرش را سه بار طلاق داده سپس مردی دیگر با او ازدواج کرده و در را بر رویش بسته و پرده را انداخته و روپوش زن را برداشته اما پیش از آمیزش او را طلاق داده است، آیا بر شوهر اوّلش حلال است؟... روایات دیگری نیز به همین معنی وارد شده است. [۸۰۶] . [صفحه ۵۵۳]

باز کردن در یا کنار زدن پرده

۱- عایشه در قصه نماز پدرش برای مردم گفت: «رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دری را بین خودم و مردم باز کرد یا پرده‌ای را کنار زد...». [۸۰۷] . ۲- در حدیث امایمن درباره‌ی زفاف فاطمه علیهاالسلام آمده که گفت: «... سپس علی علیه‌السلام از پشت

پرده، یا پشت در سیاهی‌ای دید. گفت: کیست؟ گفت: اسماء...». [۸۰۸] .

استدلال به حدیث «پرده خانه فاطمه» نادرست است

از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از سفری بازگشت به خانه فاطمه علیهاالسلام وارد شد. پرده‌ای بر در خانه و دو النگو در دستانش دید... بیرون آمد. فاطمه، دخترش را خواست و پرده را کند و النگوها را بیرون آورد...». [۸۰۹] . در متن سوم: «و در قدوم پدر و شوهرش پرده‌ای به در خانه زد». [۸۱۰] . برخی می‌پندارند که این حدیث بر عدم وجود درهای چوبی و غیره دلالت دارد و بیانگر آن است که ورودی خانه با پرده و پارچه‌های پشمی پوشیده می‌شد. [صفحه ۵۵۴] می‌گوییم: ۱- پیش از این آمد که پرده و پارچه‌های پشمی در کنار درهای چوبی به ورودی خانه‌ها زده می‌شد. ممکن است کسی بگوید: اگر روایت اعتراض پیامبر صلی اللّه علیه و آله به پرده خانه فاطمه علیهاالسلام صحیح باشد و چنانکه خواهد آمد این قضیه بین پیامبر و هیچیک از همسرانش نبود در این صورت، معقول نمی‌نماید که از دخترش فاطمه علیهاالسلام انتظار داشته باشد که فقط به لنگه‌های در بسنده کند و روی آن پرده و پارچه‌های پشمی نزند... و اگر ورودی خانه بدون در بود، و با این وجود، از فاطمه علیهاالسلام توقّع دارد که به در خانه‌اش پرده نزند، این بدان معنی است که از دخترش بخواهد که چنان زندگی کند که گویی در بیابان است. چه در این صورت دور و نزدیک او را می‌بینند و در خانه‌اش به داخل مسجد باز می‌شود که تقریباً در بیشتر ساعات شبانه روز از آدم خالی نیست. در حالی که شخص پیغمبر صلی اللّه علیه و آله عدم اهتمام به ستر درها را گناه صاحبان خانه دانسته است. در پاسخ گفته می‌شود: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به نوع پرده که چه بسا جالب توجه بوده، اعتراض داشت نه بر اصل پرده که می‌تواند مثلاً از پارچه پشمی باشد. ۲- علی علیه‌السلام می‌فرماید: قضیه‌ی پرده مذکور بین پیامبر صلی اللّه علیه و آله و یکی از همسرانش بود: الف. امام علی علیه‌السلام در وصف پیغمبر صلی اللّه علیه و آله. «پرده‌ای بر در خانه او آویخته بود که تصویرهایی داشت، یکی از زنان خویش را گفت: این پرده را از من پنهان کن که هرگاه بدان می‌نگرم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می‌آورم». [صفحه ۵۵۵] ب. در یک متن دیگر فرمود: «... جبرئیل نزد من آمد و گفت: دیشب به نزد تو می‌آمدم و چیزی مانع من نبود که در خانه‌ای که در آن بودی، بر تو وارد شوم جز اینکه بر درش صورتهایی بود. بر در خانه پرده نازکی آویخته بود که تصویرهایی داشت رفت و پرده را کند و از آن دو بالش درست کرد...». [۸۱۱] .

استدلال به داستان مغیره درست نیست

برخی تلاش می‌کنند که بر عدم وجود درهای لنگه‌دار در آن زمان به قصه زنای مغیرهٔ بن شعبه استدلال کنند. چه گمان می‌برند که باد پرده را بلند کرد و چنان که مشهور است، او را در آن حالت زشت مشاهده کردند و گواهان علیه او شهادت دادند و بود آنچه بود اما این استدلال نادرست است: ۱- طبری و دیگران گفته‌اند: خانه ابوبکره در مقابل خانه مغیرهٔ بن شعبه بود و کوچه‌ای بین آن دو قرار داشت. این دو خانه در دو آبشخور رو به روی هم واقع بود. عده‌ای در آبشخور ابوبکره گرد وی جمع شده بودند و با هم سخن می‌گفتند. بادی وزید و در اطاقک را گشود. ابوبکره برخاست تا آن را ببندد که چشمش به مغیره افتاد که باد در اطاقک او را باز کرده و او بین پاهای زنی بود. ابوبکره به حاضران گفت: بیا خیزید و نظاره کنید. برخاستند و نگاه کردند. سپس گفت: گواه باشید... [۸۱۲] . [صفحه ۵۵۶] ۲- داستان زنای مغیره سالها پس از رحلت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود و در شهری اتفاق افتاد که پس از وفات آن حضرت ساخته شد تا پادگان سپاهیانی باشد که به جنگ ایرانیان می‌رفتند. در این شهر جنگ داخلی روی نمی‌داد تا نیازی به محکم‌کاری در و دیوار باشد چنانکه در مدینه به هنگام پذیرش دعوت اسلامی بود. بنابراین نمی‌توان یکی را با دیگری مقایسه کرد.

بستن در

در موارد فراوان تعابیری همچون در را به روی شما بست، در را به روی خود بست، با دستش در را به روی آندو بست، در را بست، درها را می‌بندیم، و از این قبیل واژه‌ها تکرار شده است. موارد زیر را بیان می کنیم: ۱- روایت شده که امام علی علیه‌السلام در خطبه‌ای فرمود: «نه حجابی شما را از خدا جدا کرده و نه دری بین شما و او بسته شده است». [۸۱۳] . هرچند این حدیث شاید چند سال پس از وفات رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله بیان شده باشد اما آن را آوردیم. زیرا می‌دانیم که در این مدّت کوتاه مسائل فرقی نکرده بود. خصوصاً استدلال‌کننده به قصّه زنای مغیره چنان گذشت، می‌داند که مورد استدلال او نیز سالها پس از وفات رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله اتّفاق افتاده است. ۲- در حدیث ازدواج فاطمه علیهاالسلام آمده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله علی و فاطمه علیهم‌السلام را فرمود که به خانه‌شان بروند. سپس برایشان دعا کرد. آنگاه برخاست و در را به [صفحه ۵۵۷] رویش بست. در متن دیگری آمده: «در را به روی آن دو بست.» [۸۱۴] . ۳- امام کاظم صلی اللَّه علیه و آله از پدرش که فرمود: «رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را جمع کرد و در خانه را بر روی خود و آنان بست و فرمود: ای خانواده‌ی من!... تا جائی که فرمود: آنگاه این آیه نازل شد (و جعلنا بعضکم لبعض فتنهٔ أتصبرون و کان ربک بصیراً).» [۸۱۵] . ۴- رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «هرکس عهده‌دار کاری شود و در خانه‌اش را به روی مسکین و مظلوم و حاجتمند ببندد، خداوند تبارک و تعالی به هنگام نیازمندی‌اش، درهای رحمت خود را به روی او می‌بندد...» [۸۱۶] در متن دیگری آمده: «و درش را به روی مردم نبندد؛ تا اینکه قوی، ضعیف را بخورد...» [۸۱۷] . ۵- پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در سخنی به ابوذر فرمود: «در خانه‌ات بنشین و درت را به روی خودت ببند...» [۸۱۸] . ۶- جابر گفت: «رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دستور داد که در خانه‌ها را ببندیم و در مشکهای آب را محکم نماییم و چراغها را خاموش کنیم.» [۸۱۹] . ۷- جابر گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «شب هنگام، درها را ببندید و چراغها را خاموش کنید.» [۸۲۰] . [صفحه ۵۵۸] ۸- ابوحمید گفت: دستور داد که شب هنگام در مشکهای آب محکم بسته شود و درهای خانه‌ها چفت شود. [۸۲۱] . بستن درهای خانه به هنگام شب برای حفظ اهل خانه است مبادا انسان یا حیوانی وارد خانه شود و زیانی وارد نماید یا آنان را اذیت کند. ۹- عایشه گفت: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در خانه نماز می‌خواند در به رویش بسته بود که من آمدم. آمد، در را برایم باز کرد. و بازگشت. [۸۲۲] . ۱۰- زهرا علیهاالسلام به سلمان گفت: «دیشب در اینجا نشسته بودم و در خانه بسته بود، من در اندیشه انقطاع وحی از ما و انصراف ملائکه از خانه‌مان بودم که ناگهان در خانه خود به خود باز شد...» [۸۲۳] . ۱۱- از امام صادق علیه‌السلام از تفسیر آیه‌ی (من یتّق اللَّه یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب) روایت شده که فرمود: وقتی این آیه نازل شد، عده‌ای از اصحاب پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله درها را بستند و به عبادت پرداختند... [۸۲۴] . ۱۲- رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در شبی که فردای آن رحلت کرد، علی، فاطمه، و حسن و حسین را خواست و در را به رویشان بست و فرمود: فاطمه! سپس او را به خود نزدیک کرد و پاسی از شب را با او نجوا فرمود. چون به درازا کشید، علی، حسن و حسین، بیرون آمدند و بر در ایستادند و مردم پشت در بودند. [۸۲۵] . ۱۳- در حدیث هجوم به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام عمر می گوید که چون به در خانه [صفحه ۵۵۹] رسیدیم، فاطمه ما را دید، در را به رویمان بست. [۸۲۶] . ۱۴- جابر و ابوهریره: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در خانه‌ات را ببند و نام خدا را یاد کن که شیطان در بسته را باز نمی‌کند؛ یا: درها را ببندید و نام خدا کنید... [۸۲۷] . ۱۵- وقتی مغیره و ابوموسی اشعری نزد عمر رفتند، «گفت: برخاست تا در را باز کند که دید همان کسی که به ما اجازه داد به حجره وارد شویم، اجازه‌ی ورود می‌خواهد. گفت: بی‌مادر! از پیش ما برو، او بیرون رفت، و در را از پشتش بست، سپس نشست...» [۸۲۸] . ۱۶- به هنگام وفات رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله، مغیره آمد و مردم را از ماجرای سقیفه خبر داد. «رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را به همان حال رها کردند و درها را به رویش بستند و ابوبکر، عمر، ابوعبیده، به سرعت

خود را به سقیفه رساندند...». [۸۲۹] . ۱۷- در حدیث عیادت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و همراهان از فاطمه علیهاالسلام: «گفت: برخاست و رفت تا به در رسید. در بر روی فاطمه بسته بود. گفت: ندا داد...». [۸۳۰] . متون حاوی این نوع تعابیر فراوان است و مجالی برای استقصای آن نداریم. آنچه بیان کردیم برای قانع کردن کافی است که خداوند هدایتگر به راه راست است. [صفحه ۵۶۰]

در حجره را با دستم پیش کردم

این تعبیر در برخی از متون آمده است. اگر درهای خانه‌ها با پارچه پشمی بسته می‌شد، می‌بایست بگوید: پرده را انداختم. چه برای پرده، باب: در، نمی‌گویند. نص مورد نظر این است: سلمان فارسی روایت کرده که فاطمه علیهاالسلام به او فرمود: «دیشب در صحن حجره با اندوهی شدید در فراق پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نشسته بودم و می‌گریستم. در حجره را با دست خودم پیش کرده بودم که در باز شد و سه کنیز بر من وارد شدند که به زیبایی آنان ندیده بودم...». [۸۳۱] .

در بدون قفل

در حدیثی آمده: عمر با یرفأ به خانه ابودرداء آمد که نه شیر رقیقی در خانه داشت نه چراغی داشت و نه درش چیزی که با آن بسته شود: (قفل)... از او اجازه‌ی ورود خواستند: گفت: داخل شو. در را فشار داد. دیدیم که چیزی که با آن بسته شود، قفل (پشت‌بند) ندارد. پس وارد خانه‌ای تاریک شدیم. [۸۳۲] . هرچند این حدیث از دوره‌ی عمر سخن می‌گوید اما بر وجود فراوان در، در دوره‌ی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دلالت دارد. زیرا به لحاظ زمانی، فقط چند سالی بین این دو دوره فاصله شده است. [صفحه ۵۶۱]

در را فراز کردن

در شماری از متون تعبیر «اجاف الباب: در را فراز کرد» آمده است. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم: ۱- پیامبر صلی اللّه علیه و آله در حدیثی فرمود: «... درها را فراز کنید و نام خدا را یاد نمایید. چه شیطان دری را که با نام خدا فراز شده باشد، باز نمی‌کند...». [۸۳۳] . ۲- ابوهریره در حدیث اسلام مادرش می‌گوید: هنگامی که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله او را دعا کرد، «... دوان دوان بیرون آمدم تا او را به دعای پیغمبر صلی اللّه علیه و آله مژده دهم. چون به در خانه رسیدم، دیدم که بسته است. صدای ریزش آب و نیز صدای پایی را شنیدم. مادرم گفت: ابوهریره: همان جا بایست. در را باز کرد. پیراهنش را پوشیده بود، و رویش را باز کرد و گفت: اشهد ان لا اله الا اللّه، و انّ محمّداً عبده و رسوله...». [۸۳۴] . ۳- عایشه از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که گمان کرد عایشه خوابیده است: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله آرام کفشهایش را پوشید و آرام ردایش را برداشت و آرام در را باز کرد. سپس بیرون رفت و آرام در را فراز کرد... [۸۳۵] . ۴- یکی از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله چیزی درخواست کرد. حضرت فرمود: چیزی نداریم اما فردا بیا و یک شیشه دهان‌گشاد و یک چوب درخت با خودت بیاور. نشان بین من و تو این باشد که من در را فراز می‌کنم. [۸۳۶] . [صفحه ۵۶۲] ۵- در حدیث زفاف فاطمه علیهاالسلام پیامبر صلی اللّه علیه و آله کاسه‌ی آبی آورد. قدری از آب دهانش در آن انداخت. سپس گفت: علی! از این بنوش و وضو ساز. فاطمه! تو هم بنوش و وضو ساز. سپس در را بر روی فاطمه علیهاالسلام فراز کرد. [۸۳۷] . ۶- در فصل دوم زیر عنوان: آتش زدن در یا تهدید بدان، خواهیم آورد که: ابوالمقدام، از پدرش، از جدش، که گفت: «... ابوبکر، عمر، عثمان، خالد بن ولید، مغیرة بن شعبه، ابوعبیده جراح، سالم غلام ابوحذیفه برخاستند. من هم با آنان برخاستم. فاطمه علیهاالسلام گمان برد که بدون اجازه وارد خانه‌اش نخواهیم شد. پس در را فراز کرد و بست. چون به در خانه‌اش رسیدند، عمر لگدی به در زد و در را که از شاخه خرما بود، شکست. [۸۳۸] .

در بسته، مانع ورود و خروج

روایاتی هست که دلالت دارد بسته بودن در، مانع ورود و خروج بود. مثل: ۱- ابن‌عباس گفت: شبی ابوبکر و عمر با هم شب‌نشینی داشتند که مردی بر آنان وارد شد و در خصوص غصب حق زهرا علیهاالسلام با آنان احتجاج کرد. «سپس آن مرد از چشم ما پنهان شد. به خدمتکارانش گفت: او را برگردانید. گفتند: احدی را ندیدیم که وارد و خارج شود و در خانه از سرشب بسته است». [۸۳۹] . ۲- خواهد آمد که وقتی جریح قبطی در را برای علی علیه‌السلام باز نکرد، آن حضرت مجبور شد از دیوار بپرد تا به او برسد. [۸۴۰] . [صفحه ۵۶۳]

در زدن

در موارد فراوانی تعابیر همچون: دقَّ، طرَق، ضَرَب و قَرَعَ البابَ، به معنای در زدن، آمده است. ظاهراً دو واژه‌ی اول و آخر: دقّ و قرع به خود در اختصاص دارد. به مقتضای این می‌بایست در از جنس چیزی باشد که قابل زدن است و پارچه چنین حالتی ندارد. از این احادیث به عنوان مثال به موارد زیر اشاره می‌کنیم: ۱- حدیث آوردن لباس حسن و حسین در روز عید که زهرا علیهاالسلام در را برای خیاط باز کرد. این حدیث می‌گوید: «هوا تاریک می‌شد که کسی در زد». [۸۴۱] . ۲- سلمان: «به خانه فاطمه علیهاالسلام رفتم. در زدم و اجازه‌ی ورود خواستم. به من اجازه داد...». [۸۴۲] . ۳- پس از آنکه علی علیه‌السلام دیناری صدقه داد، و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از فرط گرسنگی، سنگی به شکمش بسته بود او و علی آمدند تا در خانه‌ی فاطمه را زد. چون فاطمه نگریست... [۸۴۳] . ۴- وقتی امیرالمؤمنین، فاطمه علیهاالسلام را به خانه برد، «رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله چهل روز صبح به در خانه زهرا علیهاالسلام می‌رفت، در می‌زد، و می‌گفت: السلام علیکم یا اهل‌بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة! وقت نماز، است خداوند شما را رحمت کند: (انّما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً). سپس در را محکم‌تر می‌زد و می‌گفت: انا سلم لمن سالمکم و حرب لمن [صفحه ۵۶۴] حاربکم». [۸۴۴] . ۵- در حدیث سخن گفتن سوسمار با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آمده که سلمان برای فراهم کردن توشه برای شکارچی، به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام آمد. «در زد. فاطمه از پشت در جواب داد...». تا اینکه می‌گوید: «پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بپا خاست و به حجره‌ی فاطمه آمد. در زد هرگاه پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در می‌زد، فقط فاطمه در را برایش باز می‌کرد. چون فاطمه در را باز کرد،...». [۸۴۵] . ۶- در حدیث نافع غلام عایشه: «وقتی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نزد عایشه بود، کسی آمد و در زد. من بیرون آمدم. دیدم کنیزکی است با ظرفی در پوشیده، برگشتم و به عایشه خبر دادم. گفت: او را وارد کن...». تا اینکه می‌گوید: «سپس کس دیگری آمد. من بیرون آمدم، دیدم علی بن ابی‌طالب است. برگشتم. و به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله خبر دادم. گفت: او را وارد کن. رفتم و در را باز کردم. علی علیه‌السلام وارد شد...». [۸۴۶] . ۷- در حدیث یهودیانی که به مدینه آمدند، دیدند که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله وفات کرده است به سراغ ابوبکر رفتند اما آنچه می‌خواستند نزد او نیافتند. پس به منزل فاطمه علیهاالسلام آمدند و در زدند. [۸۴۷] . ۸- در حدیثی آمده: معاذ بن جبل شب هنگام وارد مدینه شد. به خانه عایشه آمد و در زد. عایشه گفت: کیست که شب در خانه‌ی ما را می‌زند؟ گفت: معاذ بن جبل هستم. عایشه در را باز کرد. [۸۴۸] این جریان پس از وفات رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بود. [صفحه ۵۶۵] ۹- انس در حدیث پرنده، چند بار می‌گوید: «فضرب الباب: پس در زد.» [۸۴۹] . ۱۰- در حدیث پرنده، علی علیه‌السلام می‌فرماید: «من به در خانه عایشه رفتم. در زدم. گفت: کیست؟ گفتم: منم، علی. گفت: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله خوابیده. برگشتم. با خود گفتم: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله خوابیده و عایشه در خانه است؟ پس برگشتم و در زدم. عایشه گفت کیست؟ گفتم: منم، علی. گفت: پیغمبر مشغول کاری است. حیا کردم دوباره در بزنم. نتوانستم در آنچه در سینه‌ام بود، صبر کنم. به سرعت بازگشتم و به شدّت در

زدم. عایشه گفت: کیست؟ گفتم: منم، علی. شنیدم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به او می‌گوید: عایشه! در را برایش باز کن. پس عایشه در را باز کرد و من داخل شدم...» در برخی از متون آمده: «در را به آرامی زد.» در برخی دیگر آمده: «در را به شدت زد.» در یک متن دیگر حدیث آمده که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله گفت: «قدری درنگ کردم ندیدم که کسی در بزند.» در یک متن دیگر آمده که علی علیه‌السلام گفت: «آمدم و در زدم... پس برگشتم و در زدم که شما شنیدید. یا رسول‌اللّه!» [۸۵۰] . ۱۱- در حدیث افک ماریه: «علی در باغ را زد. جریج آمد تا در را باز کند...» [۸۵۱] . ۱۲- سوید بن غفله گفت: «علی را درد سختی گرفت. فاطمه علیهاالسلام شب هنگام نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمد و در زد. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: صدای حبیبه‌ام را بر در می‌شنوم». زرندی افزوده: «پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: این در زدن فاطمه است. امایمن [صفحه ۵۶۶] برخیز، در را برایش باز کن...». [۸۵۲] . ۱۳- رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به انس فرمود: «اولین کسی که امروز بر من وارد می‌شود، امیر مؤمنان و سید مسلمانان است. علی علیه‌السلام آمد و در زد. فرمود: انس! کیست؟ گفتم: علی. فرمود: در را برایش باز کن. علی وارد شد». [۸۵۳] . ۱۴- در حدیث ازدواج فاطمه با علی علیه‌السلام، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: «یا اباالحسن! به خدا قسم! فرشته از نزد من نرفت تا اینکه تو در زدی». [۸۵۴] . ۱۵- در حدیث ازدواج فاطمه علیهاالسلام: «... پیغمبر صلی اللّه علیه و آله آمد تا اینکه به در خانه رسید. امایمن گفت: کیست؟ گفت: منم. رسول خدا. امایمن در را باز کرد...». [۸۵۵] . ۱۶- سلمان در حدیث ناتوانی خلیفه اول از پاسخ به جاثلیق می‌گوید: «... و در حالی که نمی‌دانستم پایم را کجا می‌گذارم به خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدم، در زدم. علی علیه‌السلام بیرون آمد...». [۸۵۶] . ۱۷- در حدیث بیعت ابوبکر: «سپس عمر بپا خاست، گروهی نیز با او راه افتادند تا به در خانه فاطمه رسیدند. در زدند... عمر با عده‌ای باقی ماند. علی را بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند». این جریان پس از آتش زدن خانه بود. [۸۵۷] . ۱۸- در حدیث دیگر: «پس پیغمبر صلی اللّه علیه و آله برجست تا به حجره‌ی فاطمه آمد. در زد. هرگاه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در می‌زد، کسی جز فاطمه در را باز نمی‌کرد. چون در را باز [صفحه ۵۶۷] کرد، پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به زردی صورتش نگاه کرد». [۸۵۸] . ۱۹- در یک حدیث: یک شب پیامبر صلی اللّه علیه و آله نماز عشا را به تأخیر انداخت. عمر آمد و در زد و گفت: یا رسول‌اللّه! زنان و بچه‌ها خوابیدند. [۸۵۹] . ۲۰- در حدیثِ آمدن پیامبر صلی اللّه علیه و آله به خانه‌ی ابوالهیثم بن تیهان: «پس در زدیم. زنی گفت: کیست؟ عمر گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است...». [۸۶۰] . ۲۱- در یک قصّه آمده که زید بن حارثه به خانه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله آمد و «در زد». [۸۶۱] .

پاسخ از پشت در

۱- در معجزات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمده که یک اعرابی، سوسماری شکار کرد. سوسمار با پیامبر صلی اللّه علیه و آله سخن گفت و همین موجب شد تا شکارچی مسلمان شود. سلمان در صدد برآمد تا برایش توشه‌ای فراهم کند. در خانه‌های زنان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله چیزی پیدا نکرد. «سلمان گفت: اگر این کار پسندیده‌ای است، باید از منزل فاطمه دختر محمّد صلی اللّه علیه و آله تهیه کنم. در خانه فاطمه علیهاالسلام را زد. فاطمه علیهاالسلام از پشت در پاسخ داد، چه کسی پشت در است؟ گفت: منم، سلمان فارسی». [۸۶۲] . از این حدیث بدست می‌آید که دری وجود داشته که فاطمه از پشت آن به سلمان جواب داد. ۲- در حدیث مفضل: «و خطاب فاطمه به آنان از پشت در». [۸۶۳] . ۳- در فصلی که از خانه‌های مکه سخن می‌گوییم، حدیث سخن گفتن [صفحه ۵۶۸] خدیجه علیهاالسلام با پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیز خواهد آمد.

پشت در

۱- روایت سلیم بن قیس که در فصل دوم خواهد آمد، می‌گوید: «تا اینکه به در خانه‌ی علی رسید فاطمه پشت در نشسته بود».

[۸۶۴] . ۲- حدیث نجوای پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله با فاطمه علیهاالسلام در شبی که فردای آن وفات کرد، آمد. در این حدیث آمده: «چون نجوای پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله با فاطمه علیهاالسلام به درازا کشید، علی، حسن و حسین بیرون آمدند و بر در ایستادند. مردم پشت در بودند». [۸۶۵] .

حرکت در

۱- در حدیث ابوموسی، وقتی که در راه چاه اریس به دنبال پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به راه افتاد، او که خود را دربان حضرت قرار داده بود، می‌گوید: «... ناگهان دیدم کسی در را حرکت می‌دهد. گفتم: کیست؟ گفت: عمر بن خطاب. گفت: به او اجازه ورود و او را به بهشت بشارت ده... انسان دیگری آمد، در را حرکت می‌داد. گفتم: کیست؟ گفت: عثمان بن عفّان...». [۸۶۶] . ۲- ابوایوب انصاری به یکی از دیدار کنندگانش: «به خدا قسم می‌خورم که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در همین خانه بود که شما دو نفر در آن هستید، و کسی جز رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در خانه نبود مگر علی که در طرف راستش نشسته بود و من که در برابرش ایستاده بودم و انس. کسی در را حرکت داد. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله گفت: انس! [صفحه ۵۶۹] ببین کیست؟ انس بیرون رفت و برگشت. گفت: عمار یاسر است. ابوایوب گفت: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که فرمود: انس! در را برای عمار پاک پاکیزه باز کن. در را باز کرد...». [۸۶۷] .

دستش را روی در گذاشت و آن را به داخل راند

۱- جابر بن عبداللَّه انصاری گفت: «رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای دیدن فاطمه علیهاالسلام بیرون آمد. من همراه او بودم. چون به در خانه‌ی فاطمه رسیدیم، دستش را روی در گذاشت و آن را به داخل راند. سپس فرمود: السلام علیکم. فاطمه گفت: علیک‌السلام یا رسول‌اللَّه! فرمود: داخل شوم؟ گفت: داخل شو، یا رسول‌اللَّه!». [۸۶۸] . ۲- در قصه زینب بنت جحش می‌گویند: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به خانه زید بن حارثه رفت. «زینب وسط حجره‌اش نشسته بود و ماده‌ی خوش‌بویی را روی تخته سنگ کوچکی می‌کوبید. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در را به داخل راند و به زینب نگریست». [۸۶۹] . ۳- ابوموسی اشعری در حدیث دربانی خود برای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در چاه اریس گفت: «... ابوبکر آمد و در را به داخل راند. گفتم: کیست؟ گفت: ابوبکر. گفتم: اجازه ده...». [۸۷۰] .

اگر روایات دروغ باشد

متذکر می‌شویم که حتی اگر روایات دروغ و تحریف شده‌ای وجود داشته [صفحه ۵۷۰] باشد، باز مانع از آن نمی‌شود که در کشف وجود در برای خانه‌های مدینه بدان اعتماد ورزیم. زیرا روایتگری که در زمان رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله زندگی کرده امور را مطابق مشاهدات خود و همانگونه که دیده و با آن مأنوس بوده، توصیف می‌کند. زیرا انگیزه‌ای ندارد که برای درهایی که اصلاً وجود خارجی نداشته، صور خیالی خلق کند. زیرا چنین کاری در اقناع مخاطبان مورد نظر راوی، تأثیر منفی خواهد داشت. علاوه بر این، کسی که دروغ می‌گوید: در یک مضمون خاص که غرض او را برآورده می‌کند، دروغ می‌گوید. بنابراین معقول نیست که در چیزی دست ببرد که آگاهی از آن موجب علم به نادرستی خبر می‌شود، خصوصاً در امور عادی که احدی در آن شک و تردید به خود راه نمی‌دهد.

باز کردن در

تعابیری از قبیل فتح‌الباب: باز کردن در، و مانند آن و نیاز به کسی که در را برای کوبنده باز کند، بیانگر آن است که در از جنس سختی بوده که فرد نمی‌توانسته آن را از سر راه خود بردارد. چه اگر در خانه با پارچه‌ای بسته می‌شد، در این صورت کافی بود که به مراجعه‌کننده گفته شود: وارد شو، تا پرده را به کنار زند و وارد شود. از مطالعه روایات بدست می‌آید که به کسی نیاز بوده که در را برای مراجعان باز کند. چنانکه واژه‌ی فتح: باز کردن، اشاره دارد که از قبیل پرده و پارچه پشمی نبوده و الّا مناسبتر و درست‌تر آن بود که گفته شود: «ازاح الستار عن الباب: پرده را از در به کناری زد». به متون زیر توجه فرمایید: ۱- آوردیم که سوید بن غفله گفت: «علی را درد سختی گرفت. فاطمه علیهاالسلام شب هنگام نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آمد و در زد. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: صدای حبیبه‌ام را [صفحه ۵۷۱] بر در می‌شنوم. امایمن! برخیز در را برای فاطمه باز کرد...» [۸۷۱] . در حدیث دیگری آمده: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به انس فرمود: در را برایش باز کن. پس داخل شد. [۸۷۲] . ۳- حدیث امسلمه درباره‌ی باز کردن در و بسته ماندن آن خواهد آمد. ۴- در حدیثی آمده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نزد عایشه بود که «در زدند. فرمود: برخیز در را برای پدرت باز کن. برخاستم و در را برایش باز کردم. دوباره در زدند. فرمود: برخیز، در را برای عمر باز کن. برخاستم و در را برایش باز کردم. بار سوم در زدند. فرمود: برخیز در را برای عثمان باز کن. برخاستم و در را باز کردم. دوباره در زند. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله برجست و در را باز کرد، دیدیم علی بن ابی‌طالب است... پیامبر صلی اللَّه علیه و آله گفت: عایشه! وقتی پدرت آمد، جبرئیل بر در بود. خواستم برخیزم. جبرئیل مرا نگذاشت. وقتی علی علیه‌السلام آمد، فرشتگان برای باز کردن در با هم به مخاصمه پرداختند. برخاستم و آنان را با هم صلح دادم و در را برای علی باز کردم...». [۸۷۳] . ۵- در حدیث ازدواج فاطمه علیهاالسلام: «پیامبر صلی اللَّه علیه و آله صبح فردا نزدشان آمد و گفت: السلام علیکم! خداوند شما را رحمت کند، وارد شوم؟ اسماء در را باز کرد. علی و فاطمه علیهماالسلام زیر پارچه‌ای خوابیده بودند...». [۸۷۴] . ۶- آوردیم که در روز عید خیاط لباس حسن و حسین علیهماالسلام را آورد، در زد. زهرا علیهاالسلام در را برایش باز کرد. [۸۷۵] . [صفحه ۵۷۲] ۷- ابوموسی و نزدیک به آن از انس، و از زید بن ثابت: مردی آمد و در زد. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در را برایش باز کن و او را به بهشت بشارت ده. ابوبکر بود. در را برایش باز کردم و او را به بهشت مژده دادم. سپس مردی آمد و در زد. فرمود: در را برایش باز کن و او را به بهشت بشارت ده. عمر بود. در را برایش باز کردم و او را به بهشت مژده دادم. سپس مردی آمد و در زد. فرمود: در را برایش باز کن و او را به بهشت بشارت ده و بلوایی که او را خواهد بود. عثمان بود. در را برایش باز کردم و او را به بهشت مژده دادم و از آشوب هم او را خبر کردم. گفت: خداوند مستعان است. [۸۷۶] . هرچند در این حدیث و نظایر آن نظر داریم و معتقدیم که دروغ و ساختگی است اما همین تعابیر وارده نشان می‌دهد که حدیث ساز بر اساس فضایی سخن می‌گوید که در آن زندگی کرده و به عینیت حاکم بر مدینه عهد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله اشاره دارد. ۸- در حدیث ابوطفیل: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به جایی چنین و چنان رفت. ابن‌مسعود و عده‌ای از صحابه با آن حضرت بودند. به خانه‌ای گرد و فراخ رسید. فرمود: این در را باز کنید. در را باز کردند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله وارد خانه شد. من هم با او وارد خانه شدم. دیدیم در وسط خانه قطیفه‌ای است... سپس روایت از پسر بچه کوری نام می‌برد که زیر قطیفه بود و به رسالت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله شهادت نداد. [۸۷۷] . ۹- عایشه گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بین خود و مردم دری باز کرد یا پرده‌ای را به کنار زد. [۸۷۸] . [صفحه ۵۷۳] ۱۰- ابوعبداللَّه جسری در حدیث بیماری پیامبر صلی اللَّه علیه و آله: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به حالت اغما فرورفت. سپس به هوش آمد و فرمود: در را برایش باز کنید. در را باز کردیم. عثمان بود... [۸۷۹] . ۱۱- در حدیث عایشه: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در را آرام باز کرد. سپس بیرون رفت و در را آرام بست. [۸۸۰] . ۱۲- در حدیث سلمان: فاطمه علیهاالسلام گفت: در را به دست خودم پیش کرده بودم، دیدم که در باز شد و سه کنیز بر من وارد شدند. [۸۸۱] . ۱۳- چون یهود نزد پیامبر آمدند، متوجه شدند که وفات کرده و ابوبکر به جایش جلوس کرده است. خواسته‌شان را پیش ابوبکر نیافتند. «از نزد او خارج شدند و به دنبال مردی راه افتادند تا به

خانه زهرا علیهاالسلام رسیدند. در زدند. در باز شد و علی که از فراق رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به شدّت اندوهگین بود، بیرون آمد...» [۸۸۲] . ۱۴- در وصف پیامبر صلی اللّه علیه و آله می‌گویند: آن حضرت «کفش وصله می‌کرد و لباس پینه می‌زد و در خانه را باز می‌کرد...» [۸۸۳] . ۱۵- در حدیث نافع غلام عایشه: «برای پیامبر صلی اللّه علیه و آله غذایی آوردند. فرمود: کاش امیر مؤمنان و سید مسلمانان حاضر بود و با من می‌خورد. عایشه گفت: امیرالمؤمنین کیست؟ پیامبر صلی اللّه علیه و آله سکوت کرد. عایشه دوباره پرسید. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله باز هم سکوت کرد. آنگاه کسی در زد. بیرون رفتم. دیدم که علی بن ابی‌طالب است. برگشتم و به آن حضرت خبر دادم. فرمود: او را داخل فرست. [صفحه ۵۷۴] در را برایش باز کردم و او داخل شد. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: خوش آمدی، آرزوی تو را داشتم...». [۸۸۴] . ۱۶- در حدیث پرنده: «در را محکم زدم. عایشه گفت: کیست؟ گفتم: منم. علی. شنیدم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به او فرمود: عایشه! در را برایش باز کن. عایشه در را باز کرد و من داخل شدم». [۸۸۵] . اگر در خانه صرفاً پرده بود، پیامبر صلی اللّه علیه و آله می‌توانست به علی بگوید: داخل شو. ۱۷- در یک حدیث: ابوایوب صدا زد: مادر! در را باز کن که سرور بشر آمد... او که نابینا بود، بیرون آمد و در را باز کرد. [۸۸۶] . ۱۸- سفینه گفت: زنی از انصار دو پرنده به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله اهدا کرد... روایت می‌گوید: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: در را برایش باز کن. من در را باز کردم. [۸۸۷] . ۱۹- در داستان افک ماریه، پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به علی علیه‌السلام دستور دارد که جریج را بکشد. «علی در باغ را زد. جریج آمد تا در را برایش باز کند. چون دید علی است، در چهره‌اش آثار خشم دید، برگشت و در را باز نکرد. علی از دیوار به داخل باغ پرید...». [۸۸۸] . روشن است که اگر در باغ پرنده‌ای بود نیازی نبود که علی علیه‌السلام از دیوار بپرد. ۲۰- عایشه: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نماز می‌خواند و در بر رویش بسته بود که من آمدم. آمد، در را برایم باز کرد و برگشت. [۸۸۹] . ۲۱- جابر از پیامبر صلی اللّه علیه و آله: در خانه‌ات را ببند و نام خدا را یاد کن که شیطان در [صفحه ۵۷۵] بسته را باز نمی‌کند. [۸۹۰] . ۲۲- در حدیث ازدواج فاطمه علیهاالسلام: «امایمن گفت: کیست؟ فرمود: منم، رسول خدا. امایمن، در را باز کرد». [۸۹۱] . ۲۳- در حدیث آمدن پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، ابوبکر، عمر به خانه ابوالهیثم بن تیهان، «پس در را باز کرد و ما داخل شدیم...». [۸۹۲] . ۲۴- روایت کرده‌اند که وقتی ابوبکر مرد، علی علیه‌السلام گفت: «گفتم: یا رسول‌اللّه! این ابوبکر است، اجازه ورود می‌طلبد. دیدم که در باز شد و صدایی گفت: حبیب را بر حبیبش وارد کنید...». ابن‌عساکر: «دروغ است. ابوطاهر دروغگو است و عبدالجلیل، مجهول...». [۸۹۳] گوییم: هرچند این روایت نادرست است لکن اشاره دارد که آنچه وی از آن سخن می‌گوید، مردم آن زمان به کار می‌برده‌اند. ۲۵- موضوع: «فراز کردن در» حدیث خدیجه با پیامبر صلی اللّه علیه و آله را آوردیم. در همین موضوع مواردی چند هست که می‌توان بدان استشهاد کرد. در همین روایات آمده: علی علیه‌السلام گفت: «هرگاه پیامبر صلی اللّه علیه و آله می‌خواست افطار کند، مرا می‌فرمود که در را برای هر که برای افطار می‌آید، باز کنم». [۸۹۴] . ۲۶- در روایتی از انس: «فاطمه علیهاالسلام عبایی پنبه‌ای پوشید و آمد تا بر در خانه‌ی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ایستاد. سلام کرد و گفت: یا رسول‌اللّه! منم فاطمه. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در سجده گریه می‌کرد. سرش را بلند کرد و گفت: نور دیده‌ام را چه شده؟ فاطمه [صفحه ۵۷۶] از من پنهان است. در را برایش باز کنید. در را باز کردند. فاطمه داخل شد...». [۸۹۵] . ۲۷- پیامبر صلی اللّه علیه و آله در خانه امسلمه بود. علی آمد و به آرامی در زد. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در زدنش را شناخت ولی امسلمه نشناخت. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به او فرمود: برخیز در را برایش باز کن... [۸۹۶] .

در قفل

بیاضی رحمه‌اللّه گوید: «سپس به سکوت علی و دیگران بر عمر احتجاج کردند و دفن ابوبکر در حجره‌ای که قفل بود و بدون اینکه کسی آن را باز کند، باز شد و صدایی از داخل آن شنیدند که گفت: حبیب را حبیبش وارد کنید». [۸۹۷] .

باز کردن قفل و بسته ماندن در

در بعضی از متون به باز شدن در به معنی باز شدن قفل، و بسته ماندن در تا کسی آن را باز کند، تصریح شده است. از امام علی علیه‌السلام روایت شده که درباره‌ی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سخن می گفت: «گویی هم‌اکنون با او هستم و او در خانه‌ی ام‌سلمه به او می گوید: برخیز، در را باز کن. ام‌سلمه گفت: یا رسول‌اللّه! این کیست که کارش به جایی رسیده که من در را برایش باز کنم در حالی که دیشب خداوند در قرآن درباره‌ی ما نازل فرموده: و اذا سألتموهن متاعاً فاسألوهن من وراء حجاب. [۸۹۸] حال این کیست که کارش به جایی رسیده که من بدون پوشش و حجاب به استقبال او بروم؟! [صفحه ۵۷۷] پیامبر صلی اللّه علیه و آله با قیافه‌ای خشم‌آلود گفت: ام‌سلمه! هر که از رسول اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده است. برخیز در را باز کن که مردی بر در است که نه سبک و بی‌ارزش است و نه نادان و سست اندیشه، مردی است که خدا و رسول را دوست دارد و خداوند و رسول او را دوست دارند. ام‌سلمه! او چهارچوب در را می گیرد، نه در را باز می کند و نه وارد خانه می‌شود تا اینکه ام‌سلمه برخاست و به سوی در به راه افتاد ولی نمی‌دانست که چه کسی بر در است. با این حال توصیف مذکور را به یاد داشت و می گفت: آفرین به مردی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند. در را باز کرد. من چهارچوب در را گرفتم و همچنان سر پا ایستادم تا اینکه پنهان شد و ام‌سلمه پشت پرده‌اش رفت». [۸۹۹] . توضیح ضروری این روایت قاطعانه توضیح می‌دهد که ام‌سلمه در باز کردن در، یک مانع قوی را برمی‌دارد نه اینکه پرده‌ای را به کنار می‌زند. چه این باز کردن، علی علیه‌السلام را بی‌نیاز نکرد. چنانکه پیامبر صلی اللّه علیه و آله به ام‌سلمه فرمود که باز کردن در توسط وی بدان معنی نیست که علی در را باز خواهد کرد و او را خواهد دید. بلکه در را بسته نگه خواهد داشت تا مانع برطرف شود. این یعنی: ام‌سلمه فقط قفل در را باز کرد ولی در همچنان بسته بود تا اینکه علی در را باز کرد و وارد شد. [صفحه ۵۷۸]

شکستن در

برخی از متون از شکستن یا بستن در سخن می گوید: ۱- عمر از سخن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله درباره‌ی فتنه‌ای که همچون موج دریا متلاطم خواهد بود، پرسید. حذیفه به او گفت: یا امیرالمؤمنین! تو را چه به این فتنه؟ بین تو و آن در بسته‌ای است. گفت: در شکسته می‌شود یا باز می‌ماند؟ گفت: نه، بلکه شکسته می‌شود. گفت: این شایسته‌تر است تا بسته نشود. به حذیفه گفتیم: مگر عمر از در خبر داشت؟ پاسخ داد: بلی همانگونه که می‌داند امشب جلوی فردا قرار داد. من حدیثی برایش گفتم... [۹۰۰] . ۲- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در توصیف ملک‌الموت: «... بر در می‌ایستد، از هیچ دربانی اجازه نمی گیرد، هیچ پرده‌ای را نمی‌درد و هیچ دری را نمی‌شکند...». [۹۰۱] . ۳- در فصل دوم به هنگام سخن از آتش یا تهدید بدان، خواهد آمد که گفت: «عمر لگدی به در زد و آن را شکست. در از شاخه خرما بود. پس وارد شدند...». [۹۰۲] . ۴- بر حسب یک نص: فاطمه علیهاالسلام در را پیش کرد و آن را بست. چون به در خانه رسیدند، عمر لگدی به در زد و آن را شکست. [۹۰۳] این متن نیز در فصل دوم [صفحه ۵۷۹] خواهد آمد.

در کلیددار

درهای خانه‌های مدینه، کلید نیز داشت. در حالی که پرده نیازی به کلید ندارد. ملاحظه فرمایید: ۱- دکین بن سعید مزنی گفت: نزد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله آمدیم. از او طعام خواستیم. فرمود: عمر! برو آنان را طعام ده. عمر ما را به بالاخانه برد. کلید را از نیفه‌ی شلوارش برداشت و در را باز کرد... [۹۰۴] . ۲- مؤید این مطلب سخن امام علی علیه‌السلام است که در خطبه‌ای فرمود: «برای هر

حقی باطلی دارنـد و برای هر راستی، کجی؛ و برای هر زنـده‌ای، قاتلی؛ و برای هر دری، کلیدی؛ و برای هر شبی، چراغی روشن...». [۹۰۵] . امام علی علیه‌السـلام از چیزهایی سـخن می‌گوید که آن را می‌شناسند و در آن دوره و پیش از آن تا زمان رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله با آن مأنوس بوده‌اند. ۳- مؤیّد دیگر اینکه وقتی علی علیه‌السـلام درباره‌ی عثمان با طلحه و زبیر سخن گفت: به سوی بیت‌المال رفت و دسـتور داد که آن را باز کنند. کلیدش را پیدا نکردند. لذا در را شـکست و موجودی بیت‌المال را بین مردم تقسیم کرد و از نزد طلحه پراکنده شدند و او تنها ماند. عثمان از این کار شادمان شد. [۹۰۶] . [صفحه ۵۸۰]

بستن (رتاج) در

عبـداللَّه حـارث: هنگـامی رسـول خـدا صـلی اللَّه علیـه و آلـه رحلـت کرد، علی علیه‌السـلام برخـاست و در را بسـت. عبـاس همراه بنی‌عبدالمطلب آمد، بر در ایستادند... [۹۰۷] .

شکاف (درز) در

دری که درز یا شـکاف دارد معمولاً از چوب یا شاخه خرما یا چیزی از این قبیل ساخته شده است. واژه‌ی شـکاف در: شق‌الباب، در برخی از متونی که از دوره‌ی رسول اکرم صـلی اللَّه علیه و آله سـخن می‌گویـد: وارد شـده است. مثلِ: ۱- امام صادق علیه‌السلام از علی علیه‌السـلام: «... رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله در حجره‌ی یکی از زنانش بود و شانه‌ای در دست داشت. مردی از شکاف در پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله را نگـاه کرد. رسـول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمـود: اگر نزدیـک تـو بـودم، بـا همین چشـمانت را در می‌آوردم». [۹۰۸] . در روایت کلینی آمـده: «مردی از میـان شـاخه خرمـا پیامبر را نگاه کرد». [۹۰۹] . ۲- عایشه: وقتی خبر شـهادت جعفر و- عبـداللَّه- بن رواحه آمـد، رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله در خـانه نشـست، چنانکه از چهره‌اش آثار حزن و انـدوه دیـده می‌شـد. من از شـکاف در او را نگاه می‌کردم. مردی نزد او آمـد. گفت: یا رسول‌اللَّه... [۹۱۰] . ۳- ام‌ایمن: روزی در خانه سـرور و بانویم فاطمه علیهاالسـلام حاضـر شـدم به در خانه‌اش آمـدم. با در بسته مواجه شـدم. از شـکافهای در نگاه کردم، دیـدم فاطمه در [صفحه ۵۸۱] کنار دستاس خوابیده است و دستاس می‌چرخد و گندم را آرد می‌کند... [۹۱۱] .

بلعیدن درها

در شمار معجزات پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بیان شده که آن حضرت بعضی را از افعی شدن تنه‌های درخت خرما داد که در عمل، صورت گرفت: «چون به آنـان رسـید، از آنان خودداری کرد و به سوی آنچه مار و عقرب و کژدم و... و سـنگ و چوب و نردبان و در بـود رفت و همه را بلعیـد و خورد». [۹۱۲] . در این فصـل به همین انـدازه بسـنده می‌کنیم. این موضوع را در فصل دوم با عرضـه متونی تکمیـل می‌کنیم که دلالت دارد خانه زهرا علیهاالسـلام دری داشت که برخی تلاش کردنـد آنرا آتش زننـد. و بشـکنند. پس توجه خواننـده ارجمنـد را به فصل دوم جلب می‌کنیم که مطالب مهم و حساسـی دارد. خلاصه در اینجا بخشـی از تعابیری را که در متون سابق‌الـذکر آمـده، به منظور تأکیـد مطالب به صورت خلاصه می‌آوریم: - در خانه عابشه از چوب عرعر (سـرو) یا ساج بود. - در خـانه‌اش از چوب خرما بود. - گفتم: یک لنگه داشت یا دو لنگه؟ گفت: یک در بود. - یک لنگه بود. - در خانه‌ی رسول خـدا صلی اللَّه علیه و آله با انگشـتان زده می‌شد، یعنی حلقه نداشت. [صفحه ۵۸۲] - مردی از دری گذشت که نه پرده داشت و نه بسـته بود. - بین پرده و در. - خانه‌ای که نه در دارد و نه پرده. - در خانه را ببنـدد و خود را به ستر الهی بپوشانـد. - در را ببنـدد و پرده را بینـدازد. - رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله بین خود و مردم دری بـاز کرد یـا پرده‌ای را کنار زد. - بر درش پرده‌ای دیـد. - و نه بر روی شـما دری را بسته است. - در را بر روی خود آنان بست. - رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به ما دستور داد که درها را ببندیم.

– و درها که شب هنگام بسته شود. – نماز می‌خواند و در بر رویش بسته بود. راه افتاد تا در را برایم باز کرد. – درها را بستند. – و در خانه‌اش را بر روی مسکین... ببندد، خداوند تبارک و تعالی درهای رحمتش را بر روی او ببندد. – درهایش را بر روی آنان نبندد. – در خانه‌ات را به رویت ببند. – فاطمه علیهاالسلام چون آنان را دید، در خانه را به رویشان بست. – در را به دست خودم پیش کرده بودم. – ناگهان در باز شد. – درها را فراز کنید که شیطان در بسته را باز نمی‌کند. – سپس در را باز کرد. [صفحه ۵۸۳] – وقتی به در خانه رسیدم، دیدم در بسته است. – سپس در را آرام باز کرد. آنگاه بیرون رفت و در را آرام فراز کرد. – نشان بین من و تو این باشد که من در را فراز می‌کنم. – در را فراز کرد و آن را بست. – لگدی به در زد و آن را شکست. – احدی را ندیدیم که داخل و خارج شود، در از سرشب بسته است. – کسی در زد... در را باز کردم. – در زد. – تا اینکه در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام را زدند. – در می‌زند. – در را شدیدتر می‌زند. – در زدند. – آمد و در زد. – در را برایش باز کرد. – حیا کردم که دوباره در بزنم. – در را برایش باز کن. در را باز کرد و من وارد شدم. – در را به شدّت زدم. – در می‌زند. – پس چنان در زدم که شما شنیدید. – در باغ را زد. – در را زد. فاطمه از پشت در جواب داد. – چون به در خانه رسیدیم، دستش را بر در گذاشت و آن را به داخل راند. [صفحه ۵۸۴] – رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در را به داخل راند. – ابوبکر آمد و در را به داخل راند. – در را برایش باز کن، پس برخاستم و در را باز کردم. – فرشتگان برای باز کردن در با هم به مخاصمه پرداختند. – مردی آمد و در زد. فرمود: در را برایش باز کن و او را به بهشت بشارت ده. – رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به خانه گرد و فراخی رسید. فرمود: در را باز کنید. در را باز کردند. – پیغمبر صلی اللّه علیه و آله لباس پینه می‌زد و در خانه را باز می‌کرد. – برخیز و در را باز کن که مردی بر در است... او چهارچوب در را می‌گیرد، نه در را باز می‌کند و نه وارد خانه می‌شود تا اینکه... از دیدگان او پنهان شود. – ام‌سلمه در را باز کرد. – چهارچوب در را گرفتم. همچنان ایستادم تا پنهان شد. – در شکسته می‌شود یا باز می‌ماند؟ گفت: نه، بلکه شکسته می‌شود. – و دری را نمی‌شکنند. – عمر لگدی به در زد و آن را شکست. در از شاخه خرما بود، پس داخل شدند. – در را پیش کرد و آن را بست. چون به در خانه رسیدند، عمر لگدی به در زد و آن را شکست. – دری که قفل دارد شما را از او پنهان نمی‌کند. – و برای هر دری کلیدی. – کلید را از نیفه‌اش برداشت و در را باز کرد. – مردی از شکاف در نگاه کرد. [صفحه ۵۸۵] – به سوی در رفت و همه را بلعید. این بود گوشه‌ای از تعابیری که بر وجود درهای لنگه‌دار برای خانه‌های مدینه دلالت دارد. بخشهای عدیده‌ی دیگری نیز هست که به منظور رعایت اختصار از ذکر آن خودداری کردیم.

درهای خانه‌های مدینه پس از وفات پیغمبر

متون فراوانی بر وجود در برای خانه‌های مدینه پس از وفات پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله دلالت دارد. ما برخی از این روایات را نه برای استدلال بلکه به منظور اطلاع و آگاهی خوانندگان ارجمند می‌آوریم: ۱– روایت حیای عثمان: «اگر به تنهایی در خانه باشد و در بر رویش بسته، در این حال نیز لباسش را درنمی‌آورد...». [۹۱۳] . ۲– حسّان بن ابراهیم، از هشام بن عروه قطع درخت سدر که به قصر عروه تکیه داشت، پرسیدم، گفت: این درها و لنگه‌ها را می‌بینی؟ این از سدر عروه است. عروه آن را از زمین خودش می‌برید. گفت: اشکالی ندارد... [۹۱۴] . ۳– در حدیث شورای شش نفری برای تعیین خلیفه، عمر آنان را فرمان می‌دهد که وارد خانه‌ای شوند و درش را به روی خود ببندند و درباره‌ی خلافت خود مشورت کنند. [۹۱۵] . ۴– در حدیث دفن عثمان می‌گویند: «جنازه‌اش را بر روی دری بردند. صدای خوردن سرش به در شنیده می‌شد، چنان که گویی کدویی است که می‌گوید: [صفحه ۵۸۶] دب دب، یا طق طق تا اینکه او را به جایی معروف به حُش کوکب رساندند». [۹۱۶] . ۵– محمّد بن سعد گفت: سعد آمد و در زد، به عثمان پیغام داد که جهاد با تو حق است... [۹۱۷] . ۶– معتمر بن سلیمان از پدرش: عثمان در را باز کرد و مصحف را برداشت و در مقابلش گذاشت. [۹۱۸] . ۷– در حدیث ماجرای عثمان: وقتی عثمان از مردم شام کمک خواست و مردم از این مسأله

باخبر شدنـد، «به او مهلت ندادنـد و در خانه‌اش را آتش زدنـد. چون در (سوخت و) افتاد، بر او خاک و سـنگ پرت کردند... وقتی عثمان مشاهـده کرد که در خانه‌اش سوخته، بیرون آمد و گفت:...». [۹۱۹] . ۸- در حدیث قتل عثمان: «آنان خود را از شکسـتن در ناچار دیدنـد که ببینند: آیا عثمان جان داده یا نه؟ راوی می‌گوید: آمدند و در را به داخل راندند..» [۹۲۰] . ۹- وقتی در خانه عثمان را آتش زدنـد، مغیره شمشیر به دست بیرون آمـد و گفت: لما تهـدمت الابواب و احترقت یممت منهنّ باباً غیر محترق [۹۲۱] . ۱۰- یک متن تاریخی درباره‌ی قتل عثمان می‌گوید: «... عثمان مصـحفی [صفحه ۵۸۷] خواست. او قرآن می‌خواند که کسی داخل شد. در را آتش زده بودند.» [۹۲۲] . ۱۱- مردم مصر از عثمان اجازه ورود خواستند اما به آنان اجازه نداد. لذا کوشیدند تا در خانه‌اش را آتش بزننـد و آتش خواسـتند. عثمان که حذیفه پیشاپیش او راه می‌رفت، بیرون آمد... حسان بن ثابت سـرود: ان تمس دار بنی‌عفان خاویـهٔ بـاب صـدیع و بـاب محرق خرب فقـد یصادف باغی الخیر حاجته منها یأوی الیها الجود والنسب [۹۲۳] . ۱۲- رافع بن خدیج سفارش کرد که زن فزاری‌اش، آنچه را که در خانه‌اش بر روی آن بسته شده، نگشاید. [۹۲۴] . ۱۳- علی علیه‌السلام سخنی به برخی از اصـحاب خویش گفت که چون منظورش را نفهمیدند، آن را عظیم دانسـتند. برخاسـتند تا از نزدش بروند. علی علیه‌السـلام به در گفت: «ای در! جلویشان را بگیر. در مانع خروجشان شد. سـپس منظورش را برایشان توضـیح داد.» [۹۲۵] . ۱۴- حسن گفت: مردی زنش را با مرد بیگانه‌ای دیـد که در را به درویشان بسـته بودنـد و پرده را انداخته. عمر بن خطاب هرکدام را صد تازیانه زد. [۹۲۶] . ۱۵- علی بن ابراهیم، از پـدرش، از نوفلی، از سـکونی، از امـام صادق علیه‌السـلام: «مردی از مردی دیگر به امیرالمؤمنین علیه‌السـلام شکایت کرد که او را اجیر کرده بود تا درش را تعمیر کنـد. امّا در اثر کوبیـدن میـخ، در شـکاف برداشت. امیرالمؤمنین علیه‌السـلام، اجیر را [صـفحه ۵۸۸] ضـامن دانست.» [۹۲۷] . ۱۶- عمر دو مرد را بـه نزد کـارگزار خـود در مصـر فرسـتاد، از او اجـازه‌ی ورود خواسـتند، گفت: اجازه‌ی ورود ندارید. گفتنـد: یا بیرون می‌آید یا در را به رویش آتش می‌زنیم. یکی از آن دو شـعله آتش آورد. کارگزار عمر که این را دیـد، بیرون آمد... [۹۲۸] . ۱۷- در متون و روایات تعابیری آمده که می‌رساند درها، قفل نیز داشـته است و این به درهـای چوبی و آهنی اختصـاص دارد. علی علیه‌السـلام فرمود: «اعلموا عبـادالله، ان علیکم رصـداً من انفسـکم لاـتستر کم منه ظلمـهٔ لیلٍ داج و لا یکنّکم منه باب ذو رتاج» [۹۲۹] . علی علیه‌السـلام از چیزهایی برای مردم سـخن می‌گوید که می‌شناسند و با آن مأنوس هسـتند. ملاحظه: به چوبی که لنگه، در آن می‌چرخـد، «نجران» گوینـد و به پیشانی در، «رتاج». [۹۳۰] . ۱۸- در تاریخ آمده است: ابوسـیاره به زن ابوجندب دلباخته شد. زن با شوهرش قرار گذاشت که او را به خانه‌اش بکشاند. چون ابوسـیاره وارد خانه شد، ابوجنـدب در را بست و او را محکم زد. او به عمر شـکایت کرد. وقتی از ابوجنـدب در این باره پرسـید، ابوسـیاره را صد تازیانه زد. [۹۳۱] . ۱۹- در حدیث عمر با مغیره و ابوموسـی اشعری آمده: «برخاست تا در را ببندد که دید همان کسی که در حجره از او اجازه گرفته بود، می‌خواهد. گفت: [صفحه ۵۸۹] بی‌مادر! از پیش ما برو. او بیرون رفت. و عمر را از پشتش بست و سپس نشست.» [۹۳۲] . ۲۰- حدیث دیدار عمر و یرفأ با ابودرداء را آوردیم که در را به داخل راند. در چیزی که بدان بسـته شود (پشت‌بند)، نداشت. ۲۱- عمر، محمّـد بن مسلمه را فرستاد تـا در چوبی سـعد بن ابی‌وقـاص را که برای قصـر خود در کوفه، ساخته بود، بسوزانـد. محمّـد بن مسلمه آن را آتش زد. [۹۳۳] . ۲۲- زنی در خانه‌اش در مدح رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله شـعر می‌خواند و عمر، بیرون از خانه می‌شـنید. عمر گریه می‌کرد تا اینکه در خانه زن را زد و گفت: در را باز کن. خداوند تو را رحمت کند. تو را گناهی نیست. زن در را برایش باز کرد. [۹۳۴] . در یک متن دیگر آمـده: عمر در زد. زن بیرون آمـد... خلاصه مطلب درهای مـدینه پس از وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله خلاصه‌ی آنچه گذشت نشان می‌دهد که تعبیرات آنها به وجود درهای لنگه‌دار در آن زمان اشاره دارد. - و در بر رویش بسته بود. - آیا این درها و لنگه‌ها را می‌بینی. همانا اینها از درخت سدر عروه است. که او از زمین خودش قطع کرد. - به خانه‌ای وارد شوند. و در را بر روی خود ببندند. - صدای خوردن سـرش را به در می‌شـنوم که می‌گفت دب دب، طق طق. [صفحه ۵۹۰] - در را زد. - در را بـاز کرد. - در را سوزاندنـد، در عثمـان را. پس هنگـامی که در به زمین افتـاد، بر رویش خـاک و سـنگ

ریختند. - هنگامی که دید سوخت. - مجبور شدند در را بکشند. - در را به داخل راندند. - قصد آتش زدن درش را داشتند. - در شکاف خورده و در سوخته. - در را به رویش بست. - ای در، بر آنان محکم شو (باز نشو). - درش را تعمیر می‌کرد. پس میخی به آن کوبید در شکافته شد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را ضامن داشت. و غیره... [صفحه ۵۹۱]

درهای کعبه و خانه‌های مکه

اشاره

درهای مکه در عصر نبوّت درهای مکه پیش از فتح در کعبه خلاصه [صفحه ۵۹۳]

درهای مکه در عصر نبوت

مکه، حرم امن الهی است. به نظر می‌رسد وقتی که در سال هشتم هجری پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله وارد مکه شد، مردم را از ساختن در برای خانه‌های خود نهی فرمود. مردم به مفاد این نهی عمل کردند تا اینکه معاویه آن را نقض کرد. ۱- امام صادق صلی اللَّه علیه و آله: معاویه نخستین کسی است که در مکه برای خانه‌اش در دو لنگه‌ای ساخت. او نخستین کسی است که برای خانه‌های مکه در ساخت. [۹۳۵] روایات دال بر این مطلب فراوان است. [۹۳۶] . ۲- امام صادق علیه‌السلام: از پدرش، از امام علی علیه‌السلام: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله مردم مکه را نهی فرمود که خانه‌های خود را اجاره دهند و درها را ببندند و گفت: مقیم در آنجا و بادیه‌نشین یکسان هستند. ابوبکر و عمر و عثمان، و علی علیه‌السلام به مفاد اینهی عمل کردند تا اینکه در زمان معاویه نقض شد. [۹۳۷] . [صفحه ۵۹۴]

درهای مکه پیش از فتح

متون منقول دلالت دارد که پیش از فتح مکه در سال هشتم هجری خانه‌های مکه در داشته است. به متون زیر توجه کنید: ۱- امهانی دختر ابوطالب گفت: روز فتح مکه دو مرد از خویشاوندانم را پناه دادم، آن دو را در خانه‌ای کردم و در را به رویشان بستم. [۹۳۸] . ۲- پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در فتح مکه فرمود: هرکس به خانه ابوسفیان پناه برد، در امان است و هر که در خانه‌اش را به روی خود ببندد، در امان است. [۹۳۹] . در حدیث دیگری افزوده: «پس مردم درهای خانه‌های خود را بستند». [۹۴۰] . ۳- وقتی قریش برای قتل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله توطئه کردند، ابوطالب به علی علیه‌السلام گفت: «پسرم! به خانه عمویت ابی‌لهب برو، از او بخواه که در را برایت باز کند. اگر باز کرد، داخل شو و الّا به در حمله کن و آن را بشکن، بر او وارد شو، و بگو: پدرم می‌گوید: مردی که عمویش در میان قوم است. خوار و ذلیل نیست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفت. در بسته بود از او خواست که در را برایش باز کند ولی در را باز نکرد، پس آن را شکست و داخل شد». [۹۴۱] . ۴- ابن‌کواء از علی علیه‌السلام پرسید: آنگاه که خدا، پیغمبر و ابوبکر را یاد کرد: (ثانی اثنین اذهما فی الغار اذ یقول لصاحبه لاتحزن ان اللَّه معنا)، شما کجا بودید؟ [صفحه ۵۹۵] امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: وای بر تو، پسر کوا! من در بستر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله خوابیده بودم. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بُردش را روی من انداخته بود... و مرا در خانه قرار دادند و مطمئن شدند که من در خانه هستم و در خانه قفل است... سپس صدای دیگری شنیدم که می‌گفت: یا علی! ناگهان دیدم آنچه روی در بوده (قفل در) افتاده و در باز شده است. پس برخاستم و بیرون رفتم. [۹۴۲] . ۵- در احتجاج امیرالمؤمنین علیه‌السلام با یهودیان، حضرت بیان کرد که مشرکان مکه به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله گفتند: «محمّد! تا ظهر صبر می‌کنیم. اگر از گفته‌ات برگشتی که برگشتی و الّا تو را می‌کشیم. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله وارد خانه‌اش شد و در را

به روی خود بست و...». [۹۴۳] . ۶- در حدیث هجرت: «رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در را باز کرد و بیرون رفت». [۹۴۴] . ۷- قصّه‌ی سواد بن قارب وقتی که رو به مکه کرد و به خانه خدیجه رفت؛ می‌گوید: «به در خانه‌اش رسید، شترم را عقال کردم. سپس در زدم، پاسخ داد... شنیدم که می‌گوید: خدیجه! در را باز کن. پس در را باز کرد و من داخل شدم. دیدم که نوری از چهره‌اش می‌درخشید». [۹۴۵] . ۸- هنگامی که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از سفر تجارتی شام که برای خدیجه بود. برگشت، «در خانه را زد. کنیزکی گفت: کیست؟ فرمود: منم محمّد». [۹۴۶] . ۹- در حدیث آبستنی خدیجه به فاطمه علیهاالسلام، هنگامی که خداوند متعال پیامبرش را فرمان داد که چهل شبانه روز از خدیجه دوری کند و در خانه فاطمه بنت [صفحه ۵۹۶] اسد بماند، و چون مدّت مذکور به پایان رسید، عمار بن یاسر را به نزد خدیجه فرستاد تا به او بگوید: «خدیجه! گمان مبر که دوری من از تو... پس چون شب فرارسید، در را فراز کن... خدیجه گفت: به تنهایی عادت کرده بودم. شب که می‌شد، سرم را می‌پوشاندم و پرده‌ای می‌انداختم و در را می‌بستم... پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمد، در زد.، گفتم: کیست که حلقه‌ای را می‌زند که جز محمّد نمی‌زند؟ پیغمبر صلی اللّه علیه و آله با کلام رسا و سخن شیرینش گفت: خدیجه! در را باز کن. محمد هستم. خدیجه گفت: شاد و مسرور از آمدن پیامبر، برخاستم و در را باز کردم...». [۹۴۷] . ۱۰- در حدیث اسلام عمر و رفتن وی به خانه خواهرش آمده که گفت: «غضبناک رفتم، در زدم... کسی گفت: کیست؟ چون خواهرم در را برایم باز کرد، گفتم: ای دشمن خودت...». سپس به این سخن که خود تعابیر فراوانی از این قبیل دارد، ادامه می‌دهد. [۹۴۸] .

در کعبه

بدون تردید در این دوره کعبه دری داشته که آن را به موقع لزوم باز می‌کردند و می‌بستند. روایات زیر بر این مطلب دلالت دارد: ۱- داستان ولادت علی علیه‌السلام در کعبه؛ پس از آنکه فاطمه بنت اسد از شکافی که در دیوار کعبه برایش باز شد، وارد خانه خدا شد، گفتند: «خواستیم در کعبه را [صفحه ۵۹۷] باز کنیم تا یکی از زنان ما به فاطمه برسد اما در باز نشد...». [۹۴۹] . ۲- در فتح مکه به دنبال عثمان بن طلحه فرستاد، عثمان کلید کعبه را آورد و درش را باز کرد.. راوی گفت: پس پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و بلال و اسامهٔ بن زید و عثمان بن طلحه، وارد کعبه شدند. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود که در را بستند. اندکی در آن درنگ کردند. سپس در را باز کردند. [۹۵۰] . در یک متن دیگر که از ورود پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و گروهی به داخل کعبه سخن می‌گوید، آمده: «در کعبه را به روی آنان بستند. پس آن را گشود...». [۹۵۱] . ۳- یک متن دیگر با تفصیل بیشتری از آن سخن می‌گوید: «چون روز فتح مکه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله وارد مکه شد، عثمان بن ابی‌طلحه در کعبه را بست و پشت بام رفت. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله کلید را از او خواست. گفت: اگر می‌دانستم که او رسول خداست، مانع او نمی‌شدم. علی بن ابی‌طالب پشت بام رفت و دست او را پیچید و کلید را از او گرفت و در را باز کرد. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله وارد خانه شد و دو رکعت نماز در آن گزارد. چون بیرون آمد، عباس کلید را طلبید این آیه نازل شد: (ان اللّه یأمرکم أن تؤدوا الامانات الی اهلها...) [۹۵۲] . پس پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود که کلید را به عثمان دادند». [۹۵۳] . در یک حدیث دیگر، پیغمبر صلی اللّه علیه و آله گفت: «کلید کعبه نزد کیست؟ گفتند: نزد [صفحه ۵۹۸] مادر شیبه. پیامبر صلی اللّه علیه و آله به او فرمود: نزد مادرت برو، و بگو کلید را بفرست... آن را در دست پسرش گذاشت. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله آن را برداشت و عمر را خواست و فرمود: این تأویل خواب من است. پس در کعبه را باز کرد و پرده‌ای روی آن کشید. از آن روز، بر روی کعبه، پرده‌ای می‌اندازند. سپس پسر را خواست، لباسش را باز کرد و کلید را در آن گذاشت و گفت: کلید را به مادرت برگردان...». [۹۵۴] . ۴- در کعبه، حلقه‌ای نیز داشت. روایت شده که وقتی پیامبر صلی اللّه علیه و آله از کعبه بیرون آمد، حلقه‌ی در را گرفت. پس گفت... [۹۵۵] . ۵- اسامهٔ بن زید می‌گوید که با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وارد خانه کعبه شدم. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بلال را فرمود که در را فراز کند.

کعبه آن موقع شش ستون داشت... [۹۵۶] .

خلاصه

بنابراین پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مردم مکه را نهی فرمود که برای خانه‌هایشان در بسازند. مردم می‌دانستند که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از آنان چه خواسته است. لذا به مفاد نهی آن حضرت عمل کردند تا اینکه در دوره‌ی معاویه این دستور نقض شد و اولین کسی بود که با نهی پیغمبر در این باره مخالفت کرد. ظاهراً پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله پس از فتح مکه، در اواخر زندگی‌اش مردم مکه را از این کار نهی فرموده است اما پیش از آن خانه‌های مکه، به تصریح روایات در داشته است. تعابیر زیر که در روایات آمده بر این امر دلالت دارد: - پس آن دو را وارد خانه‌ای کردم و در را به رویشان بستم. [صفحه ۵۹۹] - از من و از قفل بودن در مطمئن شدند. - ناگهان دیدم که قفل در افتاده است. - و در را باز کرد. - پس در را به روی او بست. - سپس در زد. - در را باز کن. پس در را باز کرد. - در زد. - از او بخواه که در را برای تو باز کند، اگر باز کرد، داخل شو. - در بسته بود. از او خواست که در را برایش باز کند اما کسی در را باز نکرد. - در را فراز کن. - هرکس در خانه‌اش را ببندد، در امان است. - و در خانه‌ام را بستم. - کیست که حلقه‌ای را می‌زند که کسی جز محمّد نمی‌زند. - خدیجه! در را باز کن. - در را باز کردم. از سوی دیگر کعبه نیز در کلیددار داشت. تعابیر زیر بر این مطلب دلالت دارد: - خواستیم در کعبه را باز کنیم... اما در باز نشد. - کلید کعبه را آورد و در را باز کرد. - دستور داد که در کعبه را بستند. - سپس در کعبه را باز کرد. [صفحه ۶۰۰] - عثمان بن ابی‌طلحه در خانه کعبه را بست. - پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله کلید کعبه را از او خواست و در را باز کرد. - علی علیه‌السلام دستش را پیچید و کلید را از او گرفت و در کعبه را باز کرد. - عباس کلید را طلبید. - پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله دستور داد که کلید کعبه را به عثمان بن ابی‌طلحه بازگردانند. - پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله حلقه در کعبه را گرفت. [صفحه ۶۰۱]

اقدام برای آتش زدن در خانه فاطمه

اشاره

سرآغاز آتش زدن در یا تهدید بدان خلاصه [صفحه ۶۰۳]

سرآغاز

آنچه در فصل اوّل این بخش گذشت سیمایی روشن از درهای خانه‌های مدینه در عهد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله برای ما ترسیم کرد اما از آنجا که برخی با ادعای عدم وجود در برای خانه‌های مدینه تلاش کرده تا حوادثی را که پس از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بر زهرا علیهاالسلام گذشت از قبیل هجوم به در خانه‌اش و تلاش برای آتش زدن آن و در پی آن زدن دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله توسط چند نفر چنانکه پهلویش شکست و فرزندش را سقط کرد، و صدیقه شهیده و صابر محتسب وفات کرد؛ انکار نماید. وی با این ادعا می‌خواهد ابزار جنایت و در نهایت جنایت را از دامن مرتکبان پاک نماید. بدین منظور، مناسب دیدیم در این فصل بخشی از متون را تقدیم خواننده ارجمند کنیم که از در داشتن خانه فاطمه علیهاالسلام به طور خاص سخن گفته است. این را می‌گوییم و بر خداوند توکل می‌کنیم و از او قوت و توانایی استمداد می‌جوییم.

در این فصل چه می‌خواهیم؟

در این فصل نمی‌خواهیم اهانتها و مصائبی را که به دست غاصبان خلافت پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نسبت به زهرا علیهاالسلام انجام گرفت، بیان داریم. چه پیش از این تا حدودی از آن سخن گفتیم. در اینجا فقط می‌خواهیم برخی از نصوص مروی از طریق شیعه و سنی را بیان کنیم که از جمع هیزم توسط مهاجمان و انباشت آن در [صفحه ۶۰۴] کنار در خانه‌ی زهرا علیهاالسلام به منظور آتش زدن در و بلکه آتش زدن خانه در عمل یا تهدید بدان، سخن می گوید. ابتدا روایاتی را خواهیم آورد که واژه‌ی باب: در، در آن آمده و در پی آن احادیثی را که به ذکر آتش زدن یا تهدید بدان بسنده کرده و از واژه‌ی در، سخن نگفته است. آنگاه متونی را تقدیم خواهیم کرد که از سقط محسن به سبب فشار فاطمه علیهاالسلام بین در و دیوار، سخن می گوید، اگر چه این روایات را با احادیث دیگری در فصول قبل تقدیم کرده‌ایم.

آتش زدن در یا تهدید بدان

۱- بلاذری و دیگران و شیعه از طرق فراوان روایت کرده‌اند که ابوبکر به دنبال علی علیه‌السلام فرستاد که بیاید بیعت کند. علی بیعت نکرد. عمر با شعله‌ای آتش آمد. فاطمه علیهاالسلام دم در خانه‌اش به او برخورد. فاطمه علیهاالسلام گفت: پسر خطاب! می‌بینم که می‌خواهی خانه‌ام را به رویم آتش بزنی؟! گفت: بلی، و این بهترین کار برای تقویت دین پدرت می‌باشد. پس علی آمد و بیعت کرد. [۹۵۷] . ۲- مفضل از امام صادق علیه‌السلام پرسید: مولای من، اشک چقدر ثواب دارد؟ فرمود: آنقدر که قابل شمارش نیست... امام صادق علیه‌السلام در ادامه این روایت به مفضل فرمود: هیچ روزی همچون مصیبت ما در کربلا نیست. اگر چه روز سقیفه، و آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین، حسن، حسین، فاطمه، زینب، ام‌کلثوم علیهم‌السلام، فضّه، قتل محسن، در اثر لگدی که به شکم مادرش زدند؛ بزرگتر و وحشتناکتر و تلخ‌تر [صفحه ۶۰۵] است. چه آن روز، اصل روز عذاب است». [۹۵۸] . امام علیه‌السلام فرمود: محسن با خون خضاب شده می‌آید، او را خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌آورند. [۹۵۹] . ۳- مفضّل حدیثی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که از امام حجّت- عجل‌اللّه تعالی فرجه الشریف- و رجعت برخی مردگان سخن می گوید. از جمله در این روایت آمده: «زدن سلمان فارسی، آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام بر رویشان و تازیانه زدن به دستان صدیقه‌ی کبری فاطمه علیهاالسلام و شکم او و سقط محسن... و جمع هیزم، انباشت آن کنار در برای آتش زدن خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و زینب، ام‌کلثوم، فضّه، آتش زدن در، و خروج فاطمه و خطاب او به آنان از پشت در، و سخن او گفت: وای بر تو عمر! این چه جسارتی است که به خدا و رسول می کنی؟ می‌خواهی نسل رسول خدا را از دنیا قطع کنی و از بین ببری، و نور خدا را خاموش کنی... عمر گفت: خودت انتخاب کن یا بیرون آمدن علی برای بیعت با ابوبکر را و یا آتش زدن همه‌ی شما؟!». در این روایت آمده: «قنفذ دستش را وارد خانه کرد تا در را باز کند و عمر با تازیانه چنان به بازوی زهرا علیهاالسلام زد که همچون بازوبند روی بازویش حلقه زد و لگدی به در کوبید که به شکم فاطمه علیهاالسلام خورد در حالی محسن را شش ماهه در شکم داشت، و سقط شدن محسن و هجوم عمر، قنفذ، خالد بن ولید، سیلی زدن به زهرا علیهاالسلام چنانکه گوشواره‌اش شکست، فاطمه علیهاالسلام بلند بلند می گریست، می گفت: پدر! وا رسول‌اللّه! دخترت فاطمه را تکذیب می کنند، او را می‌زنند و فرزندش را [صفحه ۶۰۶] در شکمش می کشند». ... در اثر لگدی که به شکم او زدند و راندن در، درد زایمان گرفت و محسن را سقط کرد. [۹۶۰] . ۴- سلیم بن قیس این قضیه را از سلمان و عبداللّه بن عباس روایت می کند که گفتند: «پس از بیعت با ابوبکر، بارها به دنبال علی فرستادند اما علی حاضر نشد نزدشان بیاید. عمر غضبناک برجست و خالد بن ولید، و قنفذ را صدا زد و دستور داد که هیزم و آتش بیاورند. سپس راه افتاد تا به در خانه علی رسید. فاطمه علیهاالسلام پشت در نشسته بود. پس از وفات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سرش را می‌بست و جسمش نحیف و لاغر شده بود. عمر در زد، سپس ندا داد: پسر ابی‌طالب! در را باز کن. فاطمه علیهاالسلام گفت: عمر! تو را با ما چه کار، ما را به حال خودمان رها نمی کنی؟!

گفت: در را باز کن و الّا خانه را به رویتان آتش می‌زنیم. فاطمه گفت: عمر! از خداوند عزوجل پروا نداری، در خانه‌ام بر من وارد می‌شوی و بر من هجوم می‌آوری؟! عمر حاضر نشد برگردد. آتش خواست و در را آتش زد. در سوخت. پس عمر آن را به داخل راند. فاطمه به سوی او آمد و فریاد کشید: پدر! یا رسول‌اللّه...». [۹۶۱] . تفصیلات دقیق‌تری نیز از این ماجرا روایت شده است. [۹۶۲] . ۵- در روایت شیخ مفید آمده: عمر بن خطاب، قنفذ را فرستاد و به او گفت: آنان را از خانه بیرون کن. اگر خارج شدند که شدند و الّا هیزمها را بر در خانه‌اش [صفحه ۶۰۷] جمع کن و به آنان بگو: اگر بیرون نیایند، خانه را به رویشان آتش خواهی زد. سپس خودش همراه جماعتی از جمله مغیرة بن شعبه ثقفی و سالم غلام ابوحذیفه راه افتاد تا به در خانه‌ی علی علیه‌السلام رسیدند، ندا داد: فاطمه دختر رسول خدا! کسانی را که به خانه‌ات متوسل شده‌اند، بیرون کن تا در آنچه مسلمانان در آن داخل شده‌اند، داخل شوند و الّا- به خدا قسم- آنان را آتش می‌زنم. این حدیث مشهور است. [۹۶۳] . در یک متن دیگر آمده: وقتی با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر نزد فاطمه می‌آمدند و با او مشورت می‌کردند. سپس به دنبال کارشان می‌رفتند. این خبر به گوش عمر رسید. نزد فاطمه آمد و گفت: «دختر رسول خدا! به خدا قسم، احدی از خلق از پدرت برایم دوست داشتنی‌تر نیست. به خدا قسم این مانع من نمی‌شود که اگر این افراد نزد تو گرد آیند، دستور دهم که در را به رویشان آتش زنند. چون عمر بیرون رفت، آنان نزد فاطمه آمدند. گفت: می‌دانید که عمر نزد من آمد و به خدا سوگند خورد که اگر بازگشتید، در را به رویتان آتش خواهد زد. به خدا قسم که او به آنچه سوگند یاد کرده، عمل خواهد کرد. پس با کامیابی پراکنده شوید و خوب بیندیشید... از نزدش پراکنده شدند و تا بیعت نکردند، نزدش بازنگشتند. [۹۶۴] . ملاحظه: وی از آتش زدن در سخن می‌گوید نه خانه و این چیزی است که بدان عمل شد. [صفحه ۶۰۸] ۶- عمر: «چون به در خانه رسیدیم و فاطمه علیهاالسلام آنها را دید، در را به رویشان بست. او شک نداشت که بدون اجازه‌اش کسی وارد نخواهد شد. عمر لگدی به در زد و آن را که از شاخه خرما بود، شکست. سپس وارد خانه شدند و علی را ریسمان به گردن بیرون بردند». [۹۶۵] . ۷- پیامبر صلی اللّه علیه و آله در وصیت خود به علی علیه‌السلام درباره‌ی فاطمه علیهاالسلام فرمود: «... وای بر کسی که حرمت او را هتک کند، وای بر کسی که خانه‌اش را آتش بزند، وای بر کسی که خلیل او را اذیت کند، و وای بر کسی که او را به زحمت اندازد و با او بجنگد...». [۹۶۶] . ۸- زهرا علیهاالسلام: «هیزم زیادی بر در خانه‌ی ما جمع کردند و آتش آوردند که خانه‌ی ما را آتش بزنند. پشت در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند و منصرف شوند. عمر تازیانه را از دست قنفذ غلام ابوبکر گرفت، و به بازویم زد چنانکه همچون بازوبند به دور بازویم حلقه زد. پس لگدی به در زد و آن را به طرف من راند. من که آبستن بودم، به رویم درافتادم. آتش شعله می‌کشید و صورتم را می‌گداخت. سپس چنان مرا سیلی زد که گوشواره‌ام از گوشم کنده شد و مرا درد زایمان گرفت و محسن بی‌گناه را کشته سقط کردم». [۹۶۷] . ۹- یکی از زیدیه سخنی دارد که ابوجعفر نقیب آن را در پاسخ به جوینی کافی دانسته است: «... پس چگونه هتک ستر عایشه از گناهان کبیره‌ی موجب خلود در آتش است و بیزاری از عامل آن، از مؤکدترین پایه‌های ایمان، اما گشودن خانه فاطمه و وارد شدن بر او در خانه‌اش و جمع هیزم بر در خانه و تهدید فاطمه به [صفحه ۶۰۹] آتش زدن از مؤکدترین پایه‌های ایمان؟!». [۹۶۸] . ۱۰- مسعودی: پس راه خانه علی در پیش گرفتند و به او یورش بردند. در خانه‌اش را آتش زدند، و او را به زور بیرون کشیدند. [۹۶۹] . ۱۱- به نظر ابن ابی‌الحدید معتزلی شافعی، روایاتی را که می‌گوید: «عمر، فاطمه را چنان بین در و دیوار فشرد که جنینش را سقط کرد». فقط شیعه روایت کرده‌اند. [۹۷۰] اما این نظر وی نادرست است. چه همانگونه که در بخش متون و آثار آوردیم، این جریان را محدّثان و مورّخان فراوانی از طوایف دیگر اسلامی غیر از شیعه نیز روایت کرده‌اند. ۱۲- علامه مجلسی عهدنامه‌ای از خلیفه دوم برای معاویه در بحارالاوار آورده که ماجرای خود را با زهرا علیهاالسلام در آن حکایت کرده است. [۹۷۱] از جمله در آن آمده: «به خانه علی آمدم تا مگر او را به زبانی بیرون کشم. کنیزک فضّه که به او گفتم: به علی بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون آید که مسلمانان بر خلافت او اجماع کرده‌اند؛ گفت: امیرالمؤمنین مشغول است. گفتم: این را فراموش کن و به او بگو بیرون آید و الّا

داخل می‌شویم و او را به اکراه بیرون می‌آوریم. فاطمه بیرون آمد. پشت در ایستاد و گفت: این گمراهان دروغگو؛ چه می‌گویید؟ و چه می‌خواهید؟ گفتم: فاطمه! گفت: عمر! چه می‌خواهی؟! گفتم پسر عمویت را چه شده که تو را برای پاسخ فرستاده و خودش پشت پرده نشسته است؟ گفت: ای شقی! طغیان تو مرا بیرون آورد و حجت را بر تو تمام کرد... گفتم: این اباطیل و افسانه‌های زنانه را از سرت بیرون کن و به علی بگو بیرون [صفحه ۶۱۰] بیاید. گفت مورد احترام ما نیستی، عمر! مرا از حزب شیطان می‌ترسانی؟ در حالی که حزب شیطان بس ضعیف است. گفتم: اگر علی نیاید، هیزم می‌آورم و خانه را به روی ساکنانش آتش می‌زنم، و آنان را به آتش می‌کشم یا علی را برای بیعت می‌بریم. تازیانه قنفذ را گرفتم و زدم. به خالد بن ولید گفتم: تو با مردان هیزم فراهم کنید. خودم خانه را آتش می‌زنم. فاطمه گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیرالمؤمنین. فاطمه دستهای خود را پشت در گذاشت تا مرا از باز کردن در بازدارد خواستم در را باز کنم. نتوانستم. پس با تازیانه به دستهایش زدم چنانکه دردش گرفت و من صدای ناله و گریه‌اش را می‌شنیدم. نزدیک بود که نرم شوم و از دم در بازگردم، اما کینه‌های علی و حرص او به خون دلیران عرب را به یاد آوردم... پس لگدی به در زدم که فاطمه شکمش را به آن چسبانده بود و پشت آن پنهان شده بود. چنان فریاد زد که گمان کردم که فریادش مدینه را زیر و رو کرد شنیدم که گفت: پدرا! یا رسول‌اللّه! اینگونه با حبیبه و دخترت رفتار می‌شود؟ آه: فضّه! مرا بگیر که به خدا قسم جنین داخل شکمم کشته شد. و شنیدم که او را درد زایمان گرفته است. او به دیوار تکیه داده بود. در را به داخل راندم و داخل شدم. به گونه‌ای در مقابلم ایستاد که جلوی دیدم را گرفت. از روی مقنعه چنان به گونه‌اش سیلی زدم که گوشواره‌اش کنده شد و روی زمین افتاد. علی بیرون آمد. چون احساس کردم که می‌آید، به سرعت بیرون دویدم و به خالد و قنفذ و کسانی که با آن دو بودند، گفتم: از خطر بزرگی نجات پیدا کردم». در روایت دیگری آمده: «جنایت بزرگی مرتکب شدم و اینک بر خودم ایمن نیستم. این علی است که از خانه بیرون آمده. همه با هم طاقت او را نداریم. علی [صفحه ۶۱۱] بیرون آمد. فاطمه دستانش را به سر برد تا آن را باز کند و از آنچه به او رسیده بود، از خدای بزرگ استغاثه کند. علی، پیراهنش را روی فاطمه انداخت و به او گفت: دختر رسول خدا! خداوند پدرت را برای جهانیان رحمت فرستاده است، پس تو نیز، ای سرور زنان! برای این خلق نگون‌بخت رحمت باش نه عذاب. درد زایمانش سخت شد. وارد خانه شد و جنینی را سقط کرد که علی او را محسن نامید. جمعیتی زیاد فراهم کردم نه برای مقابله با علی بلکه قلبم به آنان محکم شود. آمدم و او را که در محاصره قرار داشت، از خانه‌اش بیرون آوردم... ابوبکر می‌گفت: وای بر تو عمر! چه کاری بود که با فاطمه کردی؟!». [۹۷۲] . ۱۳- عبدالجلیل قزوینی رازی: «عمر در بر شکم فاطمه زد و فاطمه را منع کردند که بر پدر خود بگرید...». [۹۷۳] . ۱۴- فیض کاشانی: «... سپس عمر جماعتی از طلقاء و منافقان را گرد آورد و با آنان به منزل امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد. چون با در بسته مواجه شد، فریاد کشیدند: علی! بیرون بیا که خلیفه‌ی رسول خدا تو را می‌خواند. در را برایشان باز نکردند. هیزم آوردند و دم در گذاشتند و آتش آوردند که آن را آتش زنند. عمر فریاد کشید: به خدا قسم، اگر در را باز نکنید، آن را آتش می‌زنیم. چون فاطمه دانست که خانه‌اش را آتش می‌زنند، برخاست و در را باز کرد. پیش از آنکه با آنان روبه‌رو شود، او را پرت کردند و فاطمه پشت در پنهان شد. سپس به امیرالمؤمنین علیه‌السلام که روی فرشش نشسته بود، یورش بردند و دورش جمع شدند و گریبانش را گرفته به زور بیرون آوردند، و کشان‌کشان به مسجد بردند. [صفحه ۶۱۲] فاطمه بین آنان و شوهرش حائل شد و گفت: به خدا سوگند، نمی‌گذارم که پسر عمویم را به ستم بکشید. وای بر شما! چه زود در حق ما اهل‌بیت به خدا و رسول او خیانت کردید. و حالی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شما را به پیروی، محبّت و تمسّک به ما سفارش کرد و خداوند متعال فرمود: (قل لا اسئلکم علیه اجراً الّا المودّة فی القربی). [۹۷۴] . بیشتر مردم علی علیه‌السلام را به خاطر فاطمه علیهاالسلام رها کردند. عمر به قنفذ- لع- فرمان داد که او را با تازیانه بزند. قنفذ با تازیانه به پشت و پهلوی فاطمه زد چنانکه او را سخت رنجور ساخت و اثر آن در جسم شریفش باقی ماند. همین ضربت قویترین سبب سقط او بود که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را محسن نامیده بود...». [۹۷۵] . «و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به مسجد بردند و در برابر

ابوبکر نگه داشتند. فاطمه خود را به او رساند تا مگر او را از دستشان رها سازد ولی نتوانست. پس به سوی قبر پدرش رفت و به آن اشاره کرد...». [۹۷۶] . در تأیید آنچه گذشت به موارد زیر اشاره می‌کنیم: ۱- می‌گویند: «فاطمه علیهاالسلام دم در خانه بین شوهرش و آنان حائل شد. قنفذ با تازیانه او را زد... ابوبکر قنفذ را فرستاد که فاطمه را بزند. قنفذ فاطمه را وادار کرد که به لنگه‌ی در خانه‌اش پناه برد. آنگاه در را به طرف او راند که یک دنده از پهلویش شکست و فرزندش را سقط کرد». [۹۷۷] . ۲- پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: «آگاه باشید! در فاطمه، در من است و خانه‌ی او خانه‌ی من. [صفحه ۶۱۳] هر که حرکت آن را هتک کند، حرمت حجاب خداوند را هتک کرده است». [۹۷۸] . ۳- محقق کرکی: «و طلبیدن اهانت‌آمیز علی برای بیعت، تهدید به آتش زدن خانه و جمع هیزم در کنار در و سقط جنین فاطمه به نام محسن و لذا همانگونه که علمای ما روایت کرده‌اند، این مسائل را به زبان آوردند تا دیگران را به ارتکاب ظلم و انتقامگیری (از ساکنان خانه) تحریک نمایند». [۹۷۹] . ۴- ابن‌خیزرانه در غرر خود می‌گوید: «زید بن اسلم گفت: من از کسانی بودم که هنگام امتناع علی و یارانش از بیعت، همراه عمر هیزم به در خانه فاطمه آوردیم. عمر به فاطمه گفت: کسانی را که در خانه هستند بیرون کن و الّا خانه را با ساکنانش آتش می‌زنم. گفت: علی، فاطمه، حسن، حسین و گروهی از اصحاب پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در خانه بودند. فاطمه گفت: فرزندانم را آتش می‌زنی؟! گفت: آری به خدا قسم، یا بیرون می‌آیند و بیعت می‌کنند». [۹۸۰] . از آنچه گذشت، روشن شد که علت انکار وجود در برای خانه‌های زنان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و دیگر خانه‌های مدینه، تشکیک در روایات فراوانی است که اهل سنت و شیعه روایت کرده‌اند و اثبات می‌کند که برخی از صحابه تلاش کردند در و خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را به روی ساکنانش زهرا، علی، حسن، حسین و عده‌ای دیگر در آن بودند، [صفحه ۶۱۴] آتش بزنند. اگر اثبات شود که خانه‌های مدینه در نداشت، در این صورت روایات محدّثان و مورّخان که می‌گوید: علّت سقط محسن بن علی، زدن زهرا علیهاالسلام و فشردن او بین در و دیوار بود، بی‌اثر خواهد شد. کسی که از نیرنگ علمی و فرهنگی، تاریخی و مذهبی دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام در رویارویی با آنان آگاه شود، در چاره‌جویی برای این امر، و یا دست کم عنایت بدان با جمع‌آوری شواهد و قرائن مؤید، چندان تردیدی به خود راه نخواهد داد. با ملاحظه متون و روایاتی که در این زمینه آورده‌ایم، حوادثی که بر زهرا علیهاالسلام گذشت، چنان واضح و آشکار می‌شود که جای هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن باقی نمی‌ماند. خصوصاً که کسانی این حوادث را روایت کرده‌اند که تبرئه این گروه که هنوز هم آنان را دوست دارند و در گذر روزگاران و اعصار متمادی آنان را گرامی داشته‌اند؛ برایشان خیلی مهم است.

خلاصه

در این فصل مجموعه‌ای از تعابیر مفید در تأکید بر وجود در برای خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام آمده که می‌رساند خانه آن بانو درِ قابل باز و بسته شدن، شکستن و سوختن داشت. اینک خلاصه‌ای از این تعابیر را ملاحظه فرمایید: - آیا در خانه‌ام را به رویم آتش می‌زنی؟ - و خطاب فاطمه علیهاالسلام به آنان از پشت در. - آتش در چوب در افتاد. - قنفذ دستش را داخل کرد تا در را باز کند. - لگدی به در زد. [صفحه ۶۱۵] - در را به طرف من که آبستن بودم، راند. - در را به داخل راند. - به در خانه علی رسید، فاطمه پشت در نشسته بود. - در زد. - فاطمه در را باز کن و الّا آن را به رویتان آتش می‌زنیم. - سپس آتش خواست و در را آتش زد. در سوخت. - فاطمه، در را به رویشان بست. - لگدی به در زد و آن را شکست. در از شاخه خرما بود. - وای بر کسی که در خانه‌اش را آتش بزند. - هیزم زیادی بر در خانه‌ی ما جمع کردند و آتش آوردند تا ما و آن را آتش زنند. - گشودن خانه فاطمه و وارد شدن بر او در خانه‌اش و جمع کردن هیزم بر در خانه‌اش. - لگدی به در زدم. فاطمه شکمش را به در چسبانده بود. - در را به داخل راندم و وارد شدم. - اگر خارج شدند که شدند و الّا هیزمها را بر در خانه‌اش جمع کن. - و در خانه‌اش را آتش زدند و علی را به زور بیرون آوردند. - او را بین در و دیوار فشار داد. - در فاطمه، در من است و خانه‌اش، خانه من. احادیث آتش زدن خانه

علی علیه‌السلام را به دلیل ارتباط آن با آتش زدن همین در آوردیم. لذا نیازی به آوردن خلاصه آن نمی‌بینیم. در خصوص اشعاری که در این باره آوردیم، نیز همینگونه است.

پاورقی

[۱] جریدهٔ السفیر، ۲۷/ ۶/ ۱۹۹۶ م. [۲] بقره/ ۱۵۹. [۳] زخرف، ۱۲. [۴] ر. ک: ضیاءالعالمین، ج ۲ ص ۳؛ جامع الاصول ابن‌اثیر، ج ۱۲، ص ۹- ۱۰. [۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۱، به نقل از: کافی به سند صحیح، و از: المصباح الکبیر، دلائل الامامه، مصباح کفعمی، روضه، مناقب آل ابی‌طالب و کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۷۵ و اثبات الوصیه؛ ر. ک: ذخائرالعقبی، ص ۵۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸ به نقل از: تاریخ موالید اهل‌البیت؛ مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۲۸۹. [۶] ر. ک: البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۶؛ المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۱۹۶؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۲. [۷] این روایات در کتب زیر آمده است: الف: کتب شیعه مثل: بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۴- ۶ به نقل از: امالی صدوق، و عیون اخبارالرضا، معانی‌الاخبار، علل‌الشرایع، تفسیر قمی، الاحتجاج؛ ر. ک: الانوار النعمانیه، ج ۱، ص ۸۰؛ احقاق‌الحق، ج ۱۰، صص ۱- ۱۰ به نقل از منابع فراوان و هر کتب تاریخی یا روایی که از تاریخ زهرا علیهاالسلام سخن گفته است. ب: کتب اهل سنت: المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۶؛ تلخیص المستدرک در پاورقی مستدرک؛ نزل الابرار، ص ۸۸، الدرالمنثور، ج ۴، ص ۱۵۳؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۸۷؛ مناقب الامام علی بن ابی‌طالب، ص ۳۵۷؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۷؛ ذخائرالعقبی، ص ۳۶؛ لسان‌المیزان، ج ۱، ص ۱۳۴؛ اللالی المصنوعهٔ، ج ۱، ص ۳۹۲؛ الدرهٔ الیتیمهٔ، ص ۳۱. [۸] ر. ک: الصحیح من سیرهٔ‌النبی الاعظم، ج ۳، صص ۸- ۱۴. [۹] ر. ک: خصائص امیرالمؤمنین علی، ص ۲۲۸؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۳، ص ۳۹۳؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۳۰۶- ۳۰۷؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ص ۴۶. [۱۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲. [۱۱] ر. ک: ینابیع المودّهٔ، کنزالعمال، ج ۶، ص ۲۱۹؛ مناقب الامام علی بن ابی‌طالب، صص ۲۲۱، ۲۲۹؛ ضیاءالعالمین، ج ۴، صص ۶- ۹؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳، به نقل از علل‌الشرایع، ج ۱ ص ۱۷۸؛ ر. ک: ذخائرالعقبی، ص ۲۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۰۰؛ ج ۳، ص ۴۳۹؛ لسان‌المیزان، ج ۳، ص ۲۶۷؛ طوالع الانوار، صص ۱۱۲- ۱۱۳؛ معرفهٔ ما یجب لال البیت، ص ۵۱؛ البتول الطاهره، صص ۱۱- ۱۵. [۱۲] ر. ک: ذخائرالعقبی، ص ۴۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۶ الجوهره، ص ۱۷؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۷۶؛ تاریخ دمشق، ج ۱، صص ۲۴۷- ۲۴۸؛ المجالس السنیه، ج ۵، ص ۶۳ به نقل از امالی صدوق، والاستیعاب؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۵۶؛ مقتل الحسن، ج ۱، ص ۷۹؛ نظم دررالسمطین، صص ۱۷۸- ۱۷۹؛ معانی الاخبار، ص ۱۰۷؛ علل‌الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۲، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۷؛ ج ۳۷؛ ص ۲۶۸؛ ج ۳۹، ص ۲۷۸؛ مناقب آل‌ابی‌طالب. [۱۳] ر. ک: الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۵۹؛ به نقل از صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۶؛ الطرائف، ص ۲۶۲ به نقل از: الجمع بین الصحاح الستهٔ، مرآهٔ‌الجنان، ج ۱، ص ۶۱؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، صص ۱۹- ۲۱. [۱۴] ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ص ۱۱؛ عیون المعجزات، ص ۴۸. [۱۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳ به نقل از: علل‌الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۸. [۱۶] ذخائرالعقبی، ص ۳۱؛ ر. ک: کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۹۸؛ کنوز الحقائق در پاورقی الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۷۵؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۴۱، ۱۴۵. [۱۷] فاطمهٔ الزهراء من المهد الی اللحد، ص ۳۹؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲؛ نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۲۷- ۲۸. [۱۸] ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۹؛ الغیبهٔ نعمانی، ص ۱۳۸- ۱۳۹؛ بصائر الدرجات، ص ۴۸۸- ۴۸۹؛ الصحیح من سیرهٔ النبی الاعظم، ج ۸، ص ۳۵۹. [۱۹] بقره ۲۶. [۲۰] حشر، ۷. [۲۱] احزاب، ۲۱. [۲۲] شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۸. [۲۳] شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۳. [۲۴] این حدیث بدون تردید متواتر و صحیح است. کاشف‌الغطا در کتاب خود، کشف‌الغطاء، ص ۱۲ به تواتر آن در میان شیعه و سنی تصریح کرده است. از آنجا که این حدیث در منابع مختلفی که از حضرت زهرا علیهاالسلام سخن گفته، آمده است استقصای همه منابع در اینجا برای ما مشکل است و از سوی دیگر نیازی بدان نمی‌بینیم. لذا به ذکر بخشی از این منابع بسنده

خواهیم کرد: فرائد السمطین؛ ج ۲، ص ۴۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۵۲- ۵۳؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲۲؛ صحیح بخاری؛ صحیح مسلم؛ ینابیع الموده، صص ۱۵۳ - ۱۵۴ ، ۱۷۶ ، ۱۹۸؛ نظم دررالسمطین، صص ۱۷۶ - ۱۷۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۱۵۴، ۱۵۸- ۱۵۹؛ تلخیص المستدرک ذهبی در همانجا؛ کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۱۳، ۹۶ و ج ۶، ص ۲۱۹، و ج ۷، ص ۱۱؛ الغدیر، ج ۷، صص ۲۳۱- ۲۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۲؛ الصواعق المحرقه، صص ۱۸۶، ۱۸۸؛ شرح المواهب زرقانی، ج ۴، ص ۳۳۵ و سایر منابع. [۲۵] البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۲۰. [۲۶] مائده، ۳۲. [۲۷] کتاب الندوه، ص ۵۸. [۲۸] این پرسش از علمای ما از قائلین قدرت معصوم در ارتکاب معاصی کرده‌اند. ر. ک: اللوامع الالهیه، ص ۱۶۹. [۲۹] این پرسش از علمای ما از قائلین قدرت معصوم در ارتکاب معاصی کرده‌اند. ر. ک: اللوامع الالهیه، ص ۱۶۹. [۳۰] عصمت پیامبران و اوصیاء به دلیل عقل ثابت شده است. چه عصمت اقتضای مقام نبوّت و امامت است. نقل نیز آن را تأیید کرده و به بیان حدود و افقها، و دیگر خصوصیات آن پرداخته است... عصمت زهرا علیهاالسلام به نص قرآن کریم، و نقل صحیح ثابت از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله ثابت شده و یکی از ضروریات و اصول ثابت مذهب است. بدیهی است که عصمت جز از راه نقل شناخته نشود. زیرا اوامر و نواهی الهی به اعمال ظهاری جوارح منحصر نیست بلکه به قلب، و نفس، و روح، و نیز به ساخت خصلتهای انسان، و احساسات و عواطف او همچون شجاعت، کرامت، حسادت، حب و بغض، ایمان و نفاق، و اهداف و آرزوها و دیگر مسائلی کشیده می‌شد که برای آگاهی یافتن از آن راهی جز نقل از معصوم نداریم. [۳۱] مریم، ۲۰- ۲۲. [۳۲] تحریم، ۱۰- ۱۲. [۳۳] ر. ک: بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۰۰. [۳۴] کافی، ابوالصلاح حلبی، صص ۱۰۲- ۱۰۳ که معجزات غیر پیامبران را آورده است. حلبی بیان کرده که معجزات به مبارزه‌طلبی پیامبران محدود نمی‌شود، چنان که برخی می‌خواهند چنین ادعا کنند. او در این باره داستان آصف بن برخیا و آوردن تخت بلقیس پیش از یک چشم برهم زدن، معجزات مریم شاگردان عیسی و غیره را مثال زده است. [۳۵] شرح عقاید نسفی، ص ۱۷۷. [۳۶] بقره، ۱- ۳. [۳۷] بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳؛ ج ۴۶، ص ۱۳۵. [۳۸] بحارالانوار، ج ۴، صص ۲۷، ۳۲، ۴۴، ۵۲، ۳۰۴؛ ج ۱۰، ص ۱۱۸؛ ج ۳۶، ص ۴۰۶. [۳۹] اعراف، ۱۸۰. [۴۰] علق، ۱. [۴۱] کشف‌الغمه: ج ۲، ص ۹۴؛ دلائل الامامه، ص ۵۶؛ علل‌الشرایع: ج ۱، صص ۱۸۲، ۱۸۳؛ روضة‌المتقین، ج ۵، ص ۳۴۵. [۴۲] بقره، ۲۲۲. [۴۳] ینابیع‌الموده، ص ۲۶۰؛ احقاق‌الحق (بخش ملحقات) ج ۱۰، ص ۲۵، بنقل از آن و از: مودّة‌القربی، ص ۱۰۳. [۴۴] ذخائرالعقبی، ص ۲۶؛ شرح بهجة‌المحافل، ج ۲، ص ۱۳۸؛ ر.ک: عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۵۴، به نقل از تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۳۱، و کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۱۰۹، ح ۳۴۲۶؛ اسعاف الراغبین در پاورقی نورالابصار، ص ۱۷۳. [۴۵] معانی الاخبار، ص ۶۴، مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۳۰، به نقل از ابوصالح مؤذن در الاربعین، و تاج الموالید، ص ۲۰؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۹۰؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۵- ۱۶؛ ر. ک: ج ۷۸، ص ۱۱۲ به نقل از آن دو؛ ینابیع‌الموده، ص ۲۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۷؛ علل‌الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۱؛ و به نقل از: مصباح‌الانوار، ص ۲۲۳؛ مصباح کفعمی، ص ۶۵۹؛ روضة الواعظین، ص ۱۴۹؛ دلائل الامامه، ص ۵۵؛ الروضة الفیحاء فی تواریخ النسا، ص ۲۵۲؛ حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۳۳؛ ضیاء العالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۷؛ احقاق‌الحق، ج ۱۰، صص ۲۵، ۳۱۰؛ ج ۱۹، ص ۱۱ به نقل از منابع دیگری، عوالم‌العلوم، ج ۱، ص ۶۴۱؛ اعلام الوری، ص ۱۴۸. [۴۶] امالی صدوق، ص ۱۵۴؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱؛ ر. ک: عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۱۵۳ به نقل از چندین منبع. [۴۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹؛ به نقل از مصباح‌الانوار، و عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۶۶. [۴۸] مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۳۰؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۶. [۴۹] مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۳۰؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۶. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۲؛ اعلام الوری، ص ۱۴۸؛ مرأة العقول، ج ۵، ص ۳۴۵؛ الطرائف، ص ۱۱۱؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۶۴؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۷. [۵۰] ر. ک: مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۴؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۳۰؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۶، به نقل از: امالی طوسی، ج ۱، ص ۴۲؛ مستدرک الوسائل. [۵۱] اخبارالرسول، ص ۸۷، به نقل احقاق‌الحق، ج ۱۰، ص ۲۴۴؛ ر. ک: عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۶۰. [۵۲] دلائل الامامه، صص ۵۳، ۵۵؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۲؛

مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۷. [۵۳] دلائل الامامه، ص ۵۲؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۷. [۵۴] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۳، به نقل از مصباح‌الانوار و کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۸۹؛ علل‌الشرایع، ص ۱۷۹؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۵۵؛ به نقل از این منابع: کافی، ج ۱، ص ۴۶، المحتضر، ص ۱۳۲، ۱۳۸؛ المختصر، ص ۱۷۲، ۲۱۸. [۵۵] روضهٔ‌المتقین، ج ۵، ص ۳۴۹. [۵۶] علل‌الشرایع، ج ۱، ص ۲۹۰، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۷؛ ج ۸۱، ص ۸۱؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۱۵۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۸. [۵۷] الخرائج الجرائح، ج ۲، ص ۵۲۷. [۵۸] احقاق‌الحق، ج ۱۰، ص ۳۰۹. ر. ک: عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۶۳. [۵۹] ر. ک: اسعاف الراغبین، پاورقی نورالابصار، ص ۱۷۲؛ این را به محب طبری، و صاحب الفتاوی الظهیریهٔ نیز نسبت داده است. [۶۰] احقاق‌الحق، ج ۱۰، ص ۲۵؛ المناقب المرتضویه، ص ۷۸؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۶۴. [۶۱] ر. ک: عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۶۶، ۱۵۳؛ به نقل از: صحیفهٔ‌الرضا ۷ و ذخائرالعقبی، ص ۴۴؛ اتحاف السائل، ص ۹۰، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۱۷؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۱۸۳؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۷. [۶۲] عوالم‌العلوم، ص ۶۶، به نقل از عمدهٔ‌الاخبار، ص ۳۴۹. [۶۳] ذخائرالعقبی، ص ۲۶ به نقل از نسایی؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۰۸؛ ر. ک: تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۳۱. [۶۴] روضهٔ‌المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲؛ کافی، ج ۱، ص ۴۵۸. [۶۵] اعلام‌الوری، ص ۱۴۸. [۶۶] تاج الموالید، ص ۲۰. [۶۷] من لایحضره الفقیه، کتاب الطهارهٔ، باب غسل الحیض. [۶۸] الرسائل الاعتقادیه، ص ۱۱۵. [۶۹] کافی، ج ۱ ص ۲۴۰؛ بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۷؛ بصائر الدرجات، ص ۱۵۰. [۷۰] بصائر الدرجات، صص ۱۵۴- ۱۵۶؛ بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۴۲- ۴۵؛ ج ۴۷، ص ۲۷۱. [۷۱] کافی، ص ۲۴۰؛ بصائر الدرجات، ص ۱۵۷؛ بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۴؛ ج ۴۳، ص ۸۰؛ ج ۲۲، ص ۴۵؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، بخش مربوط به زهرا علیهاالسلام. [۷۲] عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۵۸۳ به نقل از: المحتضر، ص ۱۳۲. [۷۳] کافی، ج ۱، صص ۲۴۰- ۲۴۱، ۴۵۷- ۴۵۸؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۵؛ ر. ک: مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ۳۳۷، چاپ علمیه‌ی قم. [۷۴] روضهٔ‌المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲؛ مرآة العقول، ج ۳، ص ۵۹؛ ج ۵، ص ۳۱۴. [۷۵] ر. ک: مجمع رجال الحدیث، ج ۲۱، صص ۲۳۳- ۲۳۶. [۷۶] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۲۷، باب ۷، ح ۱۷. [۷۷] کافی، ج ۱، ص ۲۴۲. [۷۸] کافی، ج ۲، ص ۶۶۷؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۱۸۷؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۱؛ وسائل‌الشیعه، ج ۸، ص ۴۸۷؛ الجنة الواقیه، ص ۵۰۸. [۷۹] دلائل الامامه، ص ۱؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۱۸۸، ۶۲۰، ۶۲۱؛ در پاورقی از: مسند فاطمه، ص ۱۱۳؛ ر. ک: مستدرک الوسائل، ج ۱۸، سفینهٔ‌البحار، ج ۱، صص ۲۲۹- ۲۳۱؛ المعجم‌الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۱۳ با اندکی تفاوت. [۸۰] عیون اخبارالرضا علیه‌السلام ج ۱، صص ۴۰، ۴۴، ۴۶؛ الاختصاص، ص ۲۱۰؛ امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۹۷؛ خصال، ج ۲، صص ۴۷۷- ۴۷۸؛ کمال‌الدین، صص ۳۰۵- ۳۱۳. [۸۱] ر. ک: بصائر الدرجات، صص ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱؛ بحارالانوار، ج ۴۶؛ صص ۴۱- ۴۲، ۴۷- ۴۹، ۲۷۱. [۸۲] کافی، ج ۱، صص ۴۱، ۲۴۰، ۴۵۷- ۴۵۸؛ بصائر الدرجات، ص ۱۵۷- ۱۵۹؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۲۶؛ بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۱، ۲۴۰؛ ج ۴۳، ص ۷۹- ۸۰؛ ج ۲۲، صص ۵۴۵- ۵۴۶؛ ج ۴۷، ص ۶۵؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۵۸۳، به نقل از المحتضر، ص ۱۳۲، ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۳۸- ۳۹. [۸۳] بصائر الدرجات، صص ۱۵۷- ۱۵۸؛ بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۳؛ کافی، ج ۱، ص ۲۴۱. [۸۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۹؛ ج ۲۶، ص ۴۱؛ بصائر الدرجات، ص ۱۵۳؛ کافی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۲۶. [۸۵] ر. ک: روضهٔ‌المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲؛ مرآة‌العقول، ج ۳، ص ۵۹؛ جلاءالعیون، ج ۱، ص ۱۸۳. [۸۶] تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲، صص ۲۸۴- ۲۸۶. [۸۷] الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۴. [۸۸] محاضرات فی التاریخ الاسلامی، ج ۱، ص ۱۶۷. [۸۹] المحلی، ج ۱، ص ۴۸۴؛ الجوهر النقی (در پاورقی سنن بیهقی)، ج ۸، ص ۵۸. [۹۰] الفصل فی ملل و الاهواء والنحل، ج ۴، ص ۱۶۱. [۹۱] وفیات الاعیان، ج ۱۶؛ ص ۱۵؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۱ ص ۱۵۸، روضهٔ المناظر در پاورقی الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۶۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۹؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۱۴۱۰. [۹۲] ر. ک: مسند احمد، ج ۴، صص ۱۹۸، ۲۰۴؛ ج ۲، ص ۱۸۷؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۱؛ صحیح مسلم، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۱۳۴۲، سنن ابی‌داوود، ج ۳، ص ۲۹۹؛ الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۶۱۵، المحلی، ج ۱، ص ۶۹- ۷۰. [۹۳] ر. ک: التراتیب

الاداریه، ج ۲، صص ۳۶۴- ۳۶۶. [۹۴] ر. ک: فواتح الرحموت، ج ۲، صص ۱۵۶- ۱۵۸؛ سلم الوصول، ج ۳، صص ۱۷۶- ۱۷۷؛ السنة قبل التدوین، صص ۳۹۶، ۴۰۴- ۴۰۵؛ اختصار علوم الحدیث، ص ۱۸۲ ارشاد الفحول، ص ۶۹. [۹۵] اصول سرخسی، ج ۲، صص ۱۳۴- ۱۳۵. وی سپس آن را نقد و رد می‌کند. [۹۶] بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۸۶؛ کافی، ج ۲، ص ۲۲۳. [۹۷] بحارالانوار، ج ۲، صص ۱۸۶- ۱۸۸؛ المحاسن، صص ۲۳۰- ۲۳۱. [۹۸] الغیبه، صص ۱۰۱- ۱۰۲؛ ر. ک: الذریعه، ج ۲، ص ۱۵۲. [۹۹] بحارالانوار، ج ۳۰؛ صص ۱۳۳، ۱۳۵. [۱۰۰] الذریعه، ج ۲، ص ۱۵۲. [۱۰۱] الذریعه، ج ۲، ص ۱۵۳. [۱۰۲] الذریعه، ج ۲، ص ۱۵۳؛ ر. ک: اختیار معرفةالرجال، صص ۱۰۴- ۱۰۵. [۱۰۳] مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۲. [۱۰۴] الفهرست، ص ۲۷۵؛ الذریعه، ج ۲، ص ۱۵۳. [۱۰۵] الذریعه، ج ۲، ص ۱۵۳. [۱۰۶] الذریعه، ج ۲، ص ۱۵۳ به نقل از: محاسن الوسائل فی معرفة الاوائل. [۱۰۷] ر. ک: الذریعه، ج ۲، صص ۱۵۴- ۱۵۵. [۱۰۸] رجال نجاشی، ص ۶. [۱۰۹] الفهرست، ص ۱۶۲. [۱۱۰] معالم العلما، ص ۵۸. [۱۱۱] التنبیه والاشراف، ص ۱۹۸. [۱۱۲] التحریر الطاووسی/، ص ۱۳۶. [۱۱۳] روضةالمتقین، ج ۱۴، ص ۳۷۲. [۱۱۴] ر. ک: وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، صص ۳۶ و ۴۲. [۱۱۵] المجالس السنیه، ج ۵، ص ۷۶۲. [۱۱۶] اعیان‌الشیعه، ج ۱، ص ۱۷۳. [۱۱۷] کتاب سلیم، ج ۱، صص ۱۸۷- ۱۸۸؛ ج ۲، صص ۸۱۶- ۸۲۴. [۱۱۸] کتاب سلیم، ج ۲، صص ۸۲۱- ۸۲۳. [۱۱۹] بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۱۳۳ - ۱۳۴. [۱۲۰] رک: بصائرالدرجات، ص ۳۷۲؛ علل‌الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۲؛ الاختصاص، ص ۳۲۴؛ بحارالانوار، چ قدیم، ج ۸، ص ۱۹۹؛ به نقل از الکافیه مفید؛ الغارات، ج ۱، ص ۳۲۶. [۱۲۱] کتاب سلیم، ج ۱، صص ۱۹۱- ۱۹۲. [۱۲۲] کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۹۲. [۱۲۳] ر. ک: کتاب سلیم، ج ۱، ص ۱۹۴؛ در پاورقی از: استقصاء الافهام، ج ۱، ص ۵۱۴؛ کشف‌الحجب، ص ۴۴۵؛ تذکرةالخواص، ص ۶۲. [۱۲۴] ر. ک: کتاب سلیم، ج ۱، صص ۱۹۱- ۱۹۶. [۱۲۵] ر. ک: کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۵۷. [۱۲۶] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۰؛ کتاب سلیم، ج ۱، ص ۱۸۱. [۱۲۷] ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۰. [۱۲۸] ر. ک: کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۸۶. [۱۲۹] ر. ک: کتاب سلیم، ج ۱، صص ۱۷۲- ۱۸۰. [۱۳۰] مجمع رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۲۵؛ کتاب سلیم، ج ۱، ص ۱۷۰. [۱۳۱] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۰؛ کتاب سلیم، ج ۱، ص ۱۷۰. [۱۳۲] التنبیه والاشراف، ص ۱۹۸. [۱۳۳] کتاب سلیم، ج ۱، ص ۱۷۲. [۱۳۴] کتاب سلیم، ج ۱، ص ۱۸۳، به نقل از محقق شوشتری. [۱۳۵] کافی، ج ۱، ص ۵۳۴؛ ح ۱۷. [۱۳۶] کافی، ج ۱، ص ۵۳۴؛ ح ۱۸. [۱۳۷] اصل ابوسعید عصفری، ص ۱. [۱۳۸] کافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۹. [۱۳۹] اکمال‌الدین، ص ۳۱۱، ح ۳؛ عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۱۳۷؛ خصال، ب ۱۲، ح ۴۲. [۱۴۰] کافی، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۴. [۱۴۱] عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۴۶، ح ۲۴؛ خصال، ب ۱۲، ح ۴۹. [۱۴۲] کافی، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۸. [۱۴۳] الغیبه، ص ۶۷. [۱۴۴] قاموس‌الرجال، ج ۴، ص ۴۵۲. [۱۴۵] تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶. [۱۴۶] جنةالمأوی، صص ۷۸- ۸۱. [۱۴۷] البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۲۰. [۱۴۸] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۶۰. [۱۴۹] دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۱. [۱۵۰] الارشاد، ج ۱، ص ۳۵۵؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۹۰؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۶۷. [۱۵۱] تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶. [۱۵۲] الرسائل الاعتقادیه، ص ۲۷. [۱۵۳] الرسائل الاعتقادیه، ص ۲۷. [۱۵۴] این کتاب با نام: آزادی بیان در عصر شیخ مفید بوسیله‌ی همین مترجم به فارسی ترجمه شده است. [۱۵۵] ر. ک: الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۹. [۱۵۶] الاختصاص، ص ۱۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲. [۱۵۷] ر. ک: الاختصاص، ص ۳۴۴؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲؛ ج ۲۸، ص ۲۲۷؛ ج ۷، ص ۲۷۰. [۱۵۸] الاختصاص، ص ۳۴۴؛ کامل الزیارات، ص ۳۲۷؛ بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۷۰؛ ج ۸، ص ۲۱۳. [۱۵۹] کفایة الطالب، ص ۴۱۳. [۱۶۰] المقنعه، ص ۴۵۹؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۵؛ البلدالامین، ص ۱۹۸. [۱۶۱] امالی، صص ۵۹- ۶۰. [۱۶۲] ر. ک: دراسات و بحوث فی التاریخ والاسلام، ج ۱، ص ۱۶۹. [۱۶۳] الجمل، چ جدید، صص ۱۱۷- ۱۱۸. [۱۶۴] این نسخه در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی موجود است. سال کتابت: ۱۰۸۵ ه یا ۱۰۸۷ ه. [۱۶۵] نهج‌البلاغه، نامه ۱۴، (شرح عبده) ج ۳، ص ۱۶. [۱۶۶] ر. ک: جنةالمأوی، ص ۸۱. [۱۶۷] ر. ک: جنةالمأوی، ص ۸۱. [۱۶۸] ر. ک: مقتل الحسین مقرم، ص ۳۸۹. [۱۶۹] ر. ک: جنةالمأوی، صص ۷۸- ۸۴. [۱۷۰] الکامل فی التاریخ، ج ۶، صص ۱۰۰- ۹۹؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۸، ص ۲۰۵. [۱۷۱] تکویر/ ۸. [۱۷۲]

جنـةالمأوی، ص ۸۲. [۱۷۳] الانسـان والحیـاة، ص ۲۷۱. [۱۷۴] ر. ک: الاستیعـاب (در پـاورقی الاصابـة)، ج ۴، صـص ۳۳۰- ۳۳۳؛ الاصابه، ج ۴، صص ۳۳۴- ۳۳۵؛ السیرة النبویه (ابن‌کثیر)، ج ۱، ص ۴۹۵؛ اسدالغابه، ج ۵؛ ص ۴۸۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸. [۱۷۵] السیرة النبـویه (ابن‌هشـام)، ج ۱، ص ۳۴۱؛ السیرة الحلبیه، ج ۱، ص ۳۰۰. [۱۷۶] مسـند احمـد، ج ۱، صـص ۲۳۷- ۳۳۵؛ مسـتدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۰؛ ذهبی آن را صـحیح خوانـده و گفته: سـند آن خوب است: تلخیص المسـتدرک در پـاورقی آن. [۱۷۷] شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۱. [۱۷۸] الغدیر، ج ۶، ص ۱۶۱، به نقل از: کنزالعمال، ج ۸، ص ۱۹۱؛ الاصابه، ج ۳، ص ۶۰۶. [۱۷۹] الغدیر، ج ۶، ص ۱۶۱، به نقـل از: کنزالعمال، ج ۸، ص ۱۱۸. [۱۸۰] ر. ک: قـاموس الرجال، ج ۷، صص ۳۹۳- ۳۹۴. [۱۸۱] جنـةالمأوی، ص ۸۴؛ بحارالانـوار، ج ۳۰، صص ۳۰۲- ۳۰۳؛ کتاب سـلیم، ج ۲، صص ۲۷۴- ۲۷۵؛ عوالم‌العلـوم، ج ۱۱، ص ۴۱۳. [۱۸۲] اعراف/ ۱۹۹. [۱۸۳] نور، ۲۱. [۱۸۴] حجر، ۸۵. [۱۸۵] بحارالانوار، چ سنگی، ج ۸، ص ۲۳۱. [۱۸۶] امالی صدوق، ص ۱۱۸؛ بحارالانـوار، ج ۲۸، ص ۵۱. [۱۸۷] امـالی مفیـد، صـص ۴۹- ۵۰. [۱۸۸] نحـل، ۱۲۴. [۱۸۹] المراجعـات، ص ۳۴۶. [۱۹۰] النص والاجتهاد، ص ۷۹. [۱۹۱] النص والاجتهـاد، ص ۷۹؛ المراجعات، ص ۳۴۶. [۱۹۲] النص والاجتهاد، ص ۸۲ (پاورقی). [۱۹۳] النص والاجتهـاد، ص ۸۲؛ شـرح نهـج‌البلاغه، ج ۶، ص ۵۰، به نقـل از السـقیفه ابـوبکر جـوهری. [۱۹۴] النص والاجتهـاد، ص ۸۲؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۵۰، به نقل از السـقیفه ابوبکر جوهری. [۱۹۵] ر. ک: ابطال الباطل، (در دلائل الصـدق)، ج ۳، ق ۱، ص ۴۷. [۱۹۶] شـرح نهج‌البلاغه. ج ۶، ص ۵۰. [۱۹۷] کنزالعمـال، ج ۵، ص ۵۹۷؛ مسـتدرک حاکم، ج ۳، ص ۶۶، گفته: به شـرط شیخین صحیـح است. ذهبی آن را تأیید کرده است. حیاة الصـحابه، ج ۲، ص ۱۸؛ الشـافی ابن حمزه، ج ۴، صص ۱۷۱- ۱۷۳؛ الاختصاص، ص ۱۸۶؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، صص ۶۶- ۶۷؛ الریاض النضـره، ج ۲، ص ۲۴۱. منـابع بیشـتر را در بخش دوم خواهیم آورد. [۱۹۸] منـابع این جمله را به زودی خـواهیم آورد. [۱۹۹] ر. ک: بحارالانـوار، ج ۲۷، ص ۳۲۴؛ الاستغاثه، ص ۲۱؛ شـرح نهج‌البلاغه، ج ۶، صص ۱۱، ۵۰، ۵۲؛ منارالهـدی، ص ۴۳۳؛ مفتـاح الباب الحادی عشـر، ص ۱۹۷؛ حق‌الیقین، صـص ۱۷۸، ۱۸۲؛ اثبات الهـداة، ج ۲، صص ۳۴۳- ۳۴۶؛ الملـل والنحـل، ج ۱، ص ۲۳؛ شـرح مواقف، ج ۸، ص ۳۷۶؛ مجمـوع الغرایب، ص ۲۸۸. [۲۰۰] ر. ک: مجمع الرجال قهپائی، ج ۲، ص ۲۶۴؛ الشافی ابن‌حمزه، ج ۴، صص ۱۷۳، ۲۰۲؛ بیان کرده که جاحظ آن را در الزیدیـة الکبری از گروهی از جمله زهری آورده است. الایضـاح، ص ۱۵۵، ۱۵۸؛ جلاءالعیون، ج ۱، ص ۲۰۱؛ کتاب سلیم، ج ۲، اثبات الهداة، ج ۲، ص ۳۶۰؛ مرآة العقـول، ج ۵، ص ۳۳۹- ۳۴۰؛ الرسائـل الاعتقـادیه، ص ۴۵۵؛ شـرح نهـج‌البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۲۲؛ المسترشـد، ص ۴۵۱؛ بحارالانوار، ج ۲۹، صص ۱۲۶، ۱۳۳؛ الاحتجـاج، ص ۲۳۴؛ علل‌الشـرایع، ج ۱، ص ۱۸۲؛ رجال‌کشـی، ص ۶۹۵؛ شـرح حال سفیان ثوری. [۲۰۱] ر. ک: شـرح نهـج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۲. [۲۰۲] المسترشـد فی امامـة علی علیه‌السـلام، الایضـاح، ص ۱۹۰. [۲۰۳] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵؛ ج ۷۵، ص ۱۱۷. [۲۰۴] تهـذیب الحکام، ج ۴، ص ۱۴۹؛ معـادن الحکمه، ج ۲، صص ۱۲۲- ۱۲۳ از تهـذیب و از: من لاـ یحضـره الفقیه، ط نجف، ج ۲، ص ۳۶۶. [۲۰۵] الایضاح، ص ۳۵۹؛ تذکرةالخواص، ص ۶۲؛ سرّالعالمین، ص ۲۱؛ صـحیح بخاری، ج ۳، ص ۶۰، ج ۴، ص ۵، ۱۷۳، ج ۱، صص ۲۱- ۲۲، ج ۲، ص ۱۱۵؛ المصنف، ج ۶، ص ۵۷؛ ج ۱۰، ص ۳۶۱، الارشـاد ص ۱۰۷ (چ نجـف)، بحارالانـوار، ج ۲۲، ص ۴۹۸؛ ر. ک: الغیبـة نعمانی، صـص ۸۱- ۸۲؛ عمـدةالقاری، ج ۲۲، ص ۱۷۰- ۱۷۱؛ ج ۱۴، ص ۲۹۸؛ ج ۲۵، ص ۷۶؛ فتح‌الباری، ج ۸، صص ۱۰۰- ۱۰۲، ۱۸۶- ۱۸۷؛ البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۲۷، ۲۵۱؛ البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۵۹؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۲؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۱۹۲- ۱۹۳؛ الکامـل فی التاریـخ، ج ۲، ص ۳۲۰؛ انساب الاشـراف، ج ۱، ص ۵۶۲؛ شـرح نهج‌البلاغه ج ۶، ص ۵۱؛ ج ۲، ص ۵۵؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۶۴، ۱۸۲؛ صـحیح مسـلم، ج..، ص ۷۵، مسـند احمـد، ج ۱، ص ۳۲۲- ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۶۲؛ السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۳۴۴؛ نهج‌الحق، ص ۲۷۳، تاریخ ابن‌خلدون، ج ۲، ق ۲، ص ۶۲، اثبات الهداة، ج ۲، ص ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۹۹، ج ۱، ص ۶۵۷؛ الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۵۵، نهایةالارب، ج ۱۸، ص ۳۷۵؛ روضةالمناظر، ج ۱، ص ۱۸۱- ۱۸۲؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق

۱، ص ۶۳- ۷۰؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۷؛ المراجعات، ص ۳۵۳، النص والاجتهاد، ص ۱۴۹، ۱۶۳، المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۱؛ مجموع الغرائب، ص ۲۸۹، منهاج‌السنهٔ، ج ۳، ص ۱۳۵؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۹۲؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۳۸۳- ۳۸۴؛ کشف‌المحجّه، ص ۶۴، الطرائف، ص ۴۳۲- ۴۳۳؛ التراتیب الاداریه، ج ۲،: ص ۲۴۱، کنزالعمال چاپ هند، ج ۷، ص ۱۷۰؛ دلائل النبوهٔ، ج ۷، ص ۱۸۱- ۱۸۴؛ مسند ابویعلی، ج ۵، ص ۳۹۳؛ ج ۳، ص ۳۹۳- ۳۹۴؛ ج ۴، ص ۲۹۹، مجمع الزوائد ج ۴، ص ۲۱۴. [۲۰۶] ر. ک: مسند ابی‌عوانه، ج ۴، صص ۳۹۴- ۴۰۰؛ مسند احمد، ج ۵، صص ۹۰- ۱۰۱؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الغیبهٔ نعمانی، صص ۱۲۱- ۱۲۴؛ ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۲۷۳؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴؛ الغیبهٔ طوسی، ص ۸۸- ۸۹؛ فتح‌الباری، ج ۱۳، صص ۱۸۱- ۱۸۴؛ اعلام الوری، ص ۳۸؛ بحارالانوار، ج ۳۶، صص ۲۳۵- ۲۴۰؛ ج ۶۳، ص ۲۳۶؛ منتخب الاثر، ص ۲۰؛ اکمال‌الدین، ج ۱، صص ۲۷۲- ۲۷۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۰- ۱۱؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۸؛ ینابیع الموده، صص ۴۴۴- ۴۴۵؛ خصال، ج ۲، صص ۴۷۰- ۴۷۴ از عیون اخبارالرضا و مودهٔ القربی؛ احقاق‌الحق، ج ۱۳، ص ۱؛ العمده، ص ۴۲۱؛ النهایهٔ فی اللغه، ج ۳، ص ۵۴؛ لسان‌العرب، ج ۱۲، ص ۳۴۳؛ و از: القرب فی محبهٔ العرب، ص ۱۲۹. [۲۰۷] درباره‌ی «همه‌ی آنان از قریش هستند» یا «از بنی‌هاشم» ر. ک: صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳؛ مسند احمد، ج ۵، صص ۸۹- ۱۰۸؛ مسند ابی‌عوانه، ج ۴، ص ۳۹۴؛ حیلهٔالاولیاء، ج ۴، ص ۳۳۳؛ اعلام الوری، ص ۳۸۲؛ العمده، صص ۴۱۶- ۴۲۲؛ اکمال‌الدین، ج ۱، صص ۲۷۲- ۲۷۳؛ خصال، ج ۲، صص ۴۶۹، ۲۷۵؛ فتح‌الباری، ج ۱۳، صص ۱۸۱- ۱۸۵؛ الغیبه نعمانی، ص ۱۱۹- ۱۲۵، صحیح بخاری، ص ۴، ص ۱۵۹؛ ینابیع الموده، صص ۴۴۴- ۴۴۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۲۶؛ ج ۱۴، ص ۳۵۳؛ المستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱۸؛ منتخب الاثر، صص ۱۰- ۲۳ به نقل از منابع فراوان؛ الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۵۰۱؛ سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۱۱۶؛ کفایهٔالاثر، ص ۴۹؛ آخر کتاب؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۳۱؛ احقاق‌الحق، ج ۱۳، صص ۱- ۵۰؛ به نقل از منابع فراوان. [۲۰۸] اندکی پیش منابع این سخن را آوردیم. [۲۰۹] ر. ک: المسترشد امامهٔ علی علیه‌السلام، ص ۱۴۶، الفرق بین الفرق، ص ۱۴۷. [۲۱۰] ر. ک: شرح میمهٔ ابی‌فراس، صص ۷۳- ۷۴؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۱؛ عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۹۱؛ ینابیع المودهٔ، ص ۳۸۳؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۵۳؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۰۸؛ طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۷؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۸، ص ۳۱۶؛ تتمهٔ المنتهی، ص ۱۸۵؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۷۰. [۲۱۱] ر. ک: دلائل النبوه، ج ۷، ص ۲۸۱؛ الریاض النضره، ج ۱، ص ۱۷۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۱؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۴؛ به نقل از: وفاءالوفاء، والموافقهٔ؛ السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۰۱؛ السیرهٔ الحلبیه، ج ۳، ص ۳۶۱، طبقات ابن‌سعد، ج ۸، ص ۲۷؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۵، ص ۲۸۹؛ حیاهٔ الصحابه، ج ۲؛ ص ۴۷۳؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، صص ۱۹- ۴۹؛ ج ۲، ص ۵۷؛ فتح‌الباری، ج ۶، ص ۱۳۹؛ نزههٔ المجالس، ج ۲، ص ۱۸۳. [۲۱۲] ر. ک: کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۵۱۵۴ ج ۱۳، ص ۶۸۷. [۲۱۳] کنزالعمال، ج ۵، ص ۶۰۵؛ به نقل از بیهقی؛ طبقات ابن‌سعد، ج ۸، ص ۲۹. [۲۱۴] الامامهٔ والسیاسهٔ، ج ۱، صص ۱۴- ۱۵؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۸؛ ج ۷۱، ص ۲۵۴؛ ج ۴۳، صص ۱۷۰- ۱۷۱؛ دلائل الامامه، ص ۴۵، عوالم‌العلوم، ج ۱، صص ۴۱۱، ۴۶۵، ۴۹۱- ۴۹۹؛ کفایهٔالاثر، صص ۶۴- ۶۵؛ البرهان، ج ۳، ص ۶۵؛ علل‌الشرایع، ج ۱، صص ۱۸۶- ۱۸۹؛ مرآهٔالعقول، ج ۵، صص ۳۲۲- ۳۲۳؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۸۵- ۸۷؛ الجامع الصغیر، ص ۱۲۲؛ الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۴۸. [۲۱۵] ر. ک: عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۵۰۰؛ علل‌الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۷؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۸۷. [۲۱۶] کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۶۹؛ جلاءالعیون، ج ۱، صص ۲۱۲- ۲۱۳؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۹۷- ۲۰۳؛ ج ۲۸، ص ۳۵۷؛ علل‌الشرایع، ج ۱، صص ۱۸۶- ۱۸۷. [۲۱۷] ر. ک: بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۳۴۵- ۳۴۹، ۲۸۶؛ ج ۲۹، ص ۱۹۳؛ وصیت فاطمه علیهاالسلام در پاورقی بحارالانوار، ج ۴۳؛ ص ۱۷۱، به نقل از منابع زیر آمده: حلیهٔالاولیاء، ج ۲، ص ۴۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲۴؛ الاصابه، ج ۴، صص ۳۷۹- ۳۸۰؛ الامامهٔ والسیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۴؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۴؛ ر. ک: شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۵۰؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۲۱؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۳، دلائل الامامه، ص ۴۴. [۲۱۸] البدایهٔ والنهایهٔ،

ج ۵، صص ۲۵۰، ۲۸۵ - ۲۸۷؛ به نقل از بخاری، مسلم و عبدالرزاق، شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، صص ۴۹- ۵۰؛ ج ۱۶، صص ۲۱۸، ۲۳۲؛ ر. ک: صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسیر؛ الشافی ابن‌حمزه، ج ۴، صص ۲۱۱، ۲۰۵؛ الثقاة، ج ۲، صص ۱۶۴- ۱۶۵؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۲۰۸؛ اهل‌البیت ابوعلم، ص ۱۷۲؛ مشکل‌الاثار، ج ۱، ص ۴۸؛ العمده ابن‌بطریق، صص ۳۹۰- ۳۹۱؛ السنن الکبری، ج ۶، صص ۳۰۰- ۳۰۱؛ التنبیه والاشراف، ص ۲۵۰؛ تاریخ الاسلام ذهبی (ق سیره)، ص ۵۹۱ طبقات ابن‌سعد، ج ۸، صص ۲۸- ۲۹؛ روضة‌المتقین، ج ۵، ص ۳۴۹؛ الطرائف، صص ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۵۷- ۲۵۸؛ تحریر الافکار، ص ۲۲۸، القاب الرسول و عترته، ص ۴۴، کفایة الطالب، ص ۳۷۰، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲؛ اثبات الهداة، ج ۲، ص ۳۶۶؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۶- ۹؛ الریاض المستطابه، ص ۲۹۱، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۷۴؛ مرآة‌العقول، ج ۵، صص ۳۲۲- ۳۲۳؛ المصنف صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۲، ج ۴، ص ۱۴۱، ص ۵۲۱؛ تیسیر الوصول، ج ۱، ص ۲۰۹، ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۶۵- ۶۶، ۹۱. [۲۱۹] القاب الرسول و عترته، ص ۴۴، الطرائف، ص ۲۵۲. [۲۲۰] شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۲؛ ج ۶، ص ۴۹. [۲۲۱] المغنی قاضی عبدالجبار، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۵. [۲۲۲] ر. ک: الاستغاثه، صص ۱۰- ۱۱؛ عوالم‌العلوم، ح ۱۱، ص ۱۲۲، ۴۱۱، ۴۶۷، ۴۹۳، ۵۰۱- ۵۱۵؛ ۵۲۳، ۵۳۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۳؛ ج ۲۹، ص ۱۹۳، ج ۳۰، صص ۲۸۶، ۳۴۸- ۳۴۹؛ ج ۴۳، صص ۱۸۱- ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۱۸؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، صص ۳۶۲- ۳۶۳؛ روضة‌الواعظین، صص ۱۵۱- ۱۵۳؛ علل‌الشرایع، ج ۱، صص ۱۸۵- ۱۸۹؛ الشافی ابن‌حمزه، ج ۴، صص ۲۱۰، ۲۱۱؛ اتمام الوفاء، ص ۱۶؛ الثقات، ج ۲، ص ۱۷۰؛ روضة‌المتقین، ج ۵، ص ۳۵۷؛ تقریب المعارف، صص ۲۵۱- ۵۲۴؛ بشارة المصطفی، ص ۲۵۸؛ اللوامع الالهیه، ص ۳۰۰، المجالس السنیه، ج ۵، ص ۳۴۷، شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، صص ۴۹- ۵۰؛ ج ۱۶، صص ۵۲- ۵۳، ۲۱۴- ۲۱۷؛ کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۴۹۴؛ ج ۲، ص ۱۳۰؛ تلخیص الشافی، ج ۳، صص ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۲؛ شرح الاخبار، ج ۳، صص ۳۱، ۶۹؛ جلاءالعیون، ج ۱، ص ۲۱۴- ۲۲۰؛ امالی طوسی، ص ۱۰۷، کافی، ج ۱، ص ۴۵۸؛ معانی‌الاخبار، ص ۳۶۵؛ اعلام‌الوری، ص ۱۵۲؛ اثبات الهداه، ج ۲، ص ۳۳۴؛ تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۹۷؛ تاریخ الائمه، ابن ابی‌ثلج، ص ۳۱؛ امالی مفید، ص ۲۸۱؛ تاریخ الصحابه، ص ۲۰۸؛ مرآة‌العقول، ج ۵، صص ۳۲۲ - ۳۲۳؛ الرسائل الاعتقادیه، صص ۴۴۹ - ۴۵، ۴۵۹؛ الاختصاص، ص ۱۸۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۳۲؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۶۵- ۶۷، ۹۲- ۹۵، ۱۴۰؛ دلائل الامامه، ص ۴۴؛ انوار الملکوت، ص ۲۲۸. [۲۲۳] بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۱۰. [۲۲۴] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲؛ تهذیب الاسماء، ج ۲، ص ۳۵۳؛ صفة‌الصفوه، ج ۲، ص ۱۴؛ تاریخ المدینة، ج ۱، ص ۱۹۷؛ تاریخ الصحابه، ص ۲۰۸؛ العمده، صص ۳۹۰- ۳۹۱؛ به نقل از: صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴؛ صحیح بخاری، باب غزوه‌ی خیبر، الروضة الفیحاء، ص ۲۵۲؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۱۲۸؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۳؛ جامع الاصول، ج ۲، صص ۹- ۱۰. [۲۲۵] ر. ک: الفصول المهمه، ص ۱۳۱؛ جواهر الاخبار والآثار، ج ۳، ص ۱۱۸، کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۱۲۸. [۲۲۶] ر. ک: الریاض النضره، ج ۱، ص ۱۷۶؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۷۹؛ تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۲۵۲؛ المغنی، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۵. [۲۲۷] ر. ک: تقریب المعارف، ص ۲۵۱؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۹۷. [۲۲۸] مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۹۷. [۲۲۹] دلائل الامامة، ص ۴۶، ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۹۳- ۹۴؛ به نقل از مناقب آل‌ابی‌طالب. [۲۳۰] ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۹۵؛ الهدایة الکبری، ص ۱۷۹. [۲۳۱] شرح بهجة المحافل، ج ۱، ص ۱۳۱؛ به نقل از ذهبی؛ فتح‌الباری، ج ۶، ص ۱۳۹؛ السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۳۶۱. [۲۳۲] فتح‌الباری، ج ۶، ص ۱۳۹. [۲۳۳] تاریخ الاسلام ذهبی، (عهد الخلفاء الراشدین)، ص ۴۷؛ فتح‌الباری، ج ۶، ص ۱۳۹. [۲۳۴] فتح‌الباری، ج ۶، ص ۱۳۹. [۲۳۵] کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۱۳۱. [۲۳۶] المجالس السنیه، ج ۵، ص ۱۲۰. [۲۳۷] ر. ک: شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۴؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۲. [۲۳۸] تلخیص الشافی، ج ۳، صص ۱۵۲- ۱۵۳؛ به نقل از العباسیه جاحظ، در پاورقی ص ۱۵۱ می‌گوید: کتاب العباسیه در ضمن رسائلی که استاد حسن سندوبی جمع، تحقیق و شرح کرده، و در «رسائل جاحظ» نامیده، تحت شماره ۱۲ آمده است. رسائل جاحظ در سال ۱۳۵۲ ه. در مطبعه رحمانیه چاپ شده است. این بخشها در کتاب: فاطمة الزهرا علیهاالسلام من المهد الی اللحد، ص ۴۲۰ به نقل از

رسائل جاحظ، صص ۳۰۰- ۳۰۳ آمده است. [۲۳۹] ر. ک: الغدیر، ج ۱، ص ۳۹۰، به نقل از: شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۵؛ کنزالفوائد کراجکی، ص ۱۵۱؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۰۴؛ جمع الزوائد، ج ۵، صص ۲۱۸- ۲۱۹؛ ۲۲۴- ۲۲۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶؛ ج ۳، ص ۴۴۶؛ بحارالانوار ۷ ج ۲۳، ص ۸۰، ۸۸- ۸۹، ۹۲؛ در پاورقی از: الاختصاص، ص ۲۶۹؛ اکمال‌الدین، صص ۲۳۰- ۲۳۱؛ منتخب الاثر، ص ۱۵؛ به نقل از: الجمع بین الصحیحین، مستدرک حاکم؛ کشف‌الغطاء، ص ۸؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۴۲؛ از اسکافی در نقض العثمانیه، و منارالهدی، صص ۸۲- ۸۳؛ المحلی، ج ۱، ص ۴۶؛ صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب: سترون بعدی امور تنکرونها؛ صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب: الامر بلزوم الجماعه، ج ۴، ص ۵۱۷؛ چ دارالشعب. [۲۴۰] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۰۳. [۲۴۱] این حدیث از پیامبر صلی اللّه علیه و آله، امام علی علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام روایت شده است. ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۲۰، صص ۶۷، ۲۳۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۸۳، ۲۸۹؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۵۴، ۴۸؛ ج، ۱۰۰، ص ۲۳۹؛ ج ۱۰۱، ص ۳۶؛ احقاق‌الحق، ج ۹، ص ۲۰۲ - ۲۰۳؛ فضائل الخمسه، ج ۳، صص ۱۵۳- ۱۵۴؛ به نقل از: کنزالعمال، ج ۸، ص ۳۱۵. ر. ک: الکبائر ذهبی، ص ۱۷۶؛ دعائم الاسلام، ج ۲، صص ۲۱۴- ۲۱۵؛ اسعاف الراغبین (در پاورقی نورالابصار)، ص ۱۷۱ - ۱۷۲، ۱۹۱؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۹۲؛ مکارم‌الاخلاق، ص ۲۳۳؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۱۹؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۱۹۷؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۲؛ حیلةالاولیا، ج ۲، ص ۴۱؛ مناقب الامام علی، ابن‌مغازلی، ص ۳۸۱؛ مناقب امیرالمؤمنین، قاضی محمد کوفی، ج ۲، صص ۲۱۰- ۲۱۱؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۱۴؛ الدرة الیتیمة فی بعض فضائل السیدة العظیمه، ص ۳۱. [۲۴۲] الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۴؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، صص ۲۱۱، ۲۵۰؛ بلاغات النساء، ص ۲۴؛ اعلام انساء ج ۴، ص ۱۱۶؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۱۰۶؛ احقاق‌الحق، ج ۱۰، ص ۲۹۹؛ الشافی فی الامامه، ج ۴، صص ۶۹ - ۷۱؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۶۹؛ ر. ک: عوالم‌العلوم، ج ۱۱، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۴؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۷۷؛ شرح نهج‌البلاغه ابن‌میثم، ج ۵، ص ۱۰۵. [۲۴۳] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۳۲؛ کافی، ج ۵، ص ۵۳۴. [۲۴۴] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۳۲؛ در پاورقی از: مکارم‌الاخلاق، ص ۲۳۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۶؛ الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۱۰۲؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۶۳؛ کبائر ذهبی، ص ۱۷۷. [۲۴۵] ر. ک: الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی اللّه علیه و آله؛ عبس و تولی فیمن نزلت. [۲۴۶] مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۸۹؛ الجعفریات، ص ۹۵؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۱۲۳؛ در پاورقی از: نوادر راوندی، ص ۱۳؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۱؛ مناقب ابن‌المغازلی، صص ۳۸۰- ۳۸۱. [۲۴۷] مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۸۲، در پاورقی از: الجعفریات، ص ۹۵؛ نوادر راوندی، ص ۱۴؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲؛ ج ۱۰۰، ص ۲۵۰؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص/ ۱۲۳. [۲۴۸] ر. ک: الاحتجاج، صص ۴۷۰- ۴۷۱؛ کشف‌الیقین، صص ۲۶۰، ۳۰۵؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۴۷؛ ج ۳۹، ص ۲۶۷؛ ج ۹۰، ص ۲۷۲؛ ج ۳۷، ص ۳۱۳؛ ج ۳۸، صص ۳۴۹- ۳۵۰؛ ۱۲۱- ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۵۲؟، ۳۰۵، ۳۵۶- ۳۵۷؛ الطرائف، ص ۷۲؛ مناقب ابن‌مغازلی، دعوات راوندی، ص ۴۷؛ مشارق انوار الیقین؛ کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۹۱، مناقب خوارزمی، صص ۸۶- ۸۷؛ ترجمة الامام علی، ج ۳، ص ۱۶۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۳۱؛ کفایة الطالب، ص ۳۱۲. [۲۴۹] ابطال نهج‌الباطل (در ضمن دلائل الصدق)، ج ۳، ق ۱، ص ۴۷. [۲۵۰] الشافی، ج ۴، صص ۱۸۸. [۲۵۱] الشافی، ج ۴، صص ۲۰- ۲۰۱. [۲۵۲] شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص ۱۰. [۲۵۳] کافی، ج ۵، ص ۳۴۶. [۲۵۴] بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۲۹۳- ۲۹۵. [۲۵۵] الملل والنحل، ج ۱، ص ۸۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۱؛ ر. ک: نهج‌البلاغه، ج ۵، ص ۱۵؛ بیت‌الاحزان، ص ۱۲۴. [۲۵۶] امالی مفید، صص ۴۹- ۵۰. [۲۵۷] الجمل، صص ۱۱۷- ۱۱۸. [۲۵۸] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳، (ترجمه آیتی، ج ۱، ص ۵۲۲- ۵۲۳). [۲۵۹] بحارالانوار، ح ۳۰، صص ۲۹۲- ۲۹۴. [۲۶۰] شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶؛ ص ۲۱۵؛ احقاق‌الحق، ج ۲، صص ۳۵۴- ۳۵۵، بنقل از تحفة الاحباب دشتکی. [۲۶۱] تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۲۰۲. [۲۶۲] احقاق‌الحق، ج ۲، صص ۳۴۷- ۳۴۸. [۲۶۳] ابطال نهج‌الباطل، (در ضمن دلائل الصدق)، ج ۳، ص ۴۶. [۲۶۴] الاختصاص، صص ۱۸۶- ۱۸۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۹. [۲۶۵] تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص

۲۰۲. [۲۶۶] تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۲۹۱؛ الفائق، ج ۲، ص ۱۱. [۲۶۷] شیخ مفید بیان کرده که علی از پیغمبر نقل کرد که فرمود: اگر بیست نفر شدید، با آنان جهاد کن. الاختصاص، ص ۱۸۷؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۲۹، ۲۷۰، ۳۱۳. در این روایت آمده: اگر چهل مرد با اراده پیدا می‌کردم، با آنان می‌جنگیدیم. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۹۳؛ ر. ک: الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۲؛ الاحتجاج، ج ۱، صص ۱۸۸، ۲۱۳؛ المسترشد، ص ۶۳؛ کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۶؛ شرح نهج‌البلاغه ابن‌میثم، ج ۲، ص ۲۷. [۲۶۸] ر. ک: ربیع‌الابرار، ج ۱، صص ۳۱۵- ۳۱۶؛ الطرائف، ص ۲۵۲؛ کافی، ج ۱، ص ۵۴۳؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۴. [۲۶۹] ر. ک: تذکرةالخواص، صص ۳۰۷- ۳۰۸؛ طبقات ابن‌سعد، ج ۸، صص ۲۲- ۲۳. [۲۷۰] الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲. [۲۷۱] بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۳۹۳- ۳۹۵. [۲۷۲] وی او را دکتر سهیل زکار می‌نامد. [۲۷۳] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۲۰؛ ج ۸۵، ص ۹۴؛ مکارم‌الاخلاق، ص ۹۵؛ امالی صدوق، ص ۱۹۴؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۷۶؛ نهایةالارب، ج ۵، ص ۲۶۴؛ ذخائرالعقبی، ص ۵۱، به نقل از احمد، ینابیع الموده، ج ۲، ص ۵۲؛ نظم دررالسمطین، ص ۱۷۷، مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۵؛ مختصر سنن ابی‌داوود، ج ۶، ص ۱۰۸؛ احقاق‌الحق، (ملحقات)، ج ۱۰، صص ۲۹۱- ۲۹۳، ۲۳۴؛ ج ۱۹، صص ۱۰۶- ۱۰۷؛ از برخی منابع مذکور و از منابع فراوان دیگر. [۲۷۴] مسند احمد، ج ۵، ص ۱۵۳. [۲۷۵] بحارالانوار، ج ۲۲، صص ۴۷۶- ۴۸۰؛ کافی، ج ۱، صص ۲۸۱- ۲۸۲. [۲۷۶] قرب الاسناد، ص ۱۴۶؛ کافی، ج ۶، ص ۵۳۳؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۷؛ وسائل الشیعه، ج ۵ ص ۳۲۵. [۲۷۷] سنن ابی‌داوود، ج ۱، صص ۲۳۴- ۲۳۵. [۲۷۸] مسند احمد، ج ۲، ص ۶۲؛ ر. ک: سنن نسایی، ج ۶، ص ۱۴۹. [۲۷۹] سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۵۱۰. [۲۸۰] تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۷۰؛ بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۶۴۰؛ ر. ک: فتوح البلدان، ج ۳، ص ۳۵۲؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۳۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، صص ۵۴۰- ۵۴۱؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۵۵؛ البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۸۱؛ عمدةالقاری، ج ۶، ص ۳۴۰؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲، صص ۲۳۴- ۲۳۷؛ الاغانی، ج ۱۶، صص ۳۳۱- ۳۳۲؛ و کنزالعمال. [۲۸۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۳، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۲۳؛ اثبات الهداة، ج ۲، ص ۳۶۰؛ ۳۳۷- ۳۳۸. [۲۸۲] شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۸. [۲۸۳] میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹، لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸، شماره‌ی ۸۲۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷- ۵۸. [۲۸۴] الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷. [۲۸۵] مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۴۰۷؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۳. [۲۸۶] کفایةالطالب، ص ۴۱۳. [۲۸۷] الشافی ابن‌حمزه، ج ۴، ص ۱۸۸. [۲۸۸] شافی ابن‌حمزه، ج ۴، ص ۲۰۲. [۲۸۹] علم‌الیقین فی اصول‌الدین، صص ۶۸۶- ۶۸۷. [۲۹۰] الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲، فاطمه بهجة قلب المصطفی، ص ۵۲۹؛ به نقل از: مرآة العقول، ج ۵، ص ۳۲۰. [۲۹۱] کتاب سلیم، ص ۱۳۴. [۲۹۲] ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۸۹ و ۴۱۱؛ پاورقی ۲۶۸؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۴۱؛ العقد الفرید، ج ۴، صص ۲۵۹- ۲۶۰؛ کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۴۹؛ الریاض النضره، ج ۱، ص ۱۶۷؛ الطرائف، ص ۲۳۹؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۷۸؛ ص ۲۷۱؛ نفحات اللاهوت، ص ۷۶؛ تاریخ ابوالفدا، ج ۱، ص ۱۵۶. [۲۹۳] بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۴، ۱۷، ۱۹. [۲۹۴] بحارالانوار، ج ۴۳؛ صص ۱۹۷- ۱۹۸؛ ج ۲۸، ص ۲۹۹؛ کتاب سلیم، ص ۲۵۰ (چ اعلمی). [۲۹۵] بحارالانوار، ج ۴۳؛ صص ۱۹۷- ۱۹۸؛ ج ۲۸، ص ۲۹۹؛ کتاب سلیم، ص ۲۵۰ (چ سنگی)، ج ۸، صص ۲۲۰، ۲۲۷؛ به نقل از دلائل الامامه. [۲۹۶] تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷؛ الاختصاص، صص ۱۸۵- ۱۸۶؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۹۳. [۲۹۷] بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۵. [۲۹۸] بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۲۹۳- ۲۹۵. [۲۹۹] الجمل، صص ۱۱۷- ۱۱۸؛ ر. ک: نهج‌الحق، ص ۲۷۱؛ الامامة والسیاسه، ج ۱، ص ۱۲، تاریخ ابن‌شحنه، ج ۷، ص ۱۶۴؛ تاریخ ابی‌الفدا، ج ۱، ص ۱۵۶، العقدالفرید، ج ۴، ص ۲۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶. [۳۰۰] ر. ک: منتخب کنزالعمال، (در پاورقی مسند احمد)، ج ۲، ص ۱۷۴؛ به نقل از ابن ابی‌شیبه؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۴۵، از جوهری؛ المغنی عبدالجبار، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۵؛ الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۱۱۰. [۳۰۱] تاریخ بغداد، ج ۱۳، صص ۳۸۷- ۳۸۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۱۳۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۳۰. [۳۰۲] ر. ک: الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۱۰۴. [۳۰۳] دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۵۳.

[۳۰۴] الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲؛ مرآةالعقول، ج ۵، ص ۳۲۰. [۳۰۵] الاحتجاج، ج ۱، ص ۴. [۳۰۶] اقبال الاعمال، ص ۶۲۵؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۰. [۳۰۷] کافی، ج ۱، ص ۴۵۸؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۲۶۰. [۳۰۸] امالی صدوق، صص ۱۰۰- ۱۰۱؛ ارشاد القلوب دیلمی، ص ۲۹۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸؛ صص ۳۷- ۳۹؛ ج ۴۳، صص ۱۷۲- ۱۷۳؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۳۹۱. [۳۰۹] ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۲۹۵. [۳۱۰] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۵. [۳۱۱] کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۸. [۳۱۲] الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳. [۳۱۳] درباره‌ی اذیت مردم مدینه از گریه‌ی زهرا علیهاالسلام ر. ک: خصال، ج ۱، ص ۲۷۲؛ املی صدوق، ص ۱۲۱؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۴۹؛ در پاورقی از: بحارالانوار، ج ۴۳؛ صص ۱۵۵، ۱۷۷؛ ج ۴۶، ص ۱۰۹؛ ج ۱۱، ص ۳۱۱، ۲۰۴؛ ج ۱۲، ص ۲۶۴؛ ج ۸۲، ص ۸۶؛ ارشادالقلوب، ص ۹۵؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ روضةالواعظین، ص ۵۲۰، مکارم الاخلاق، ص ۳۳۵، مناقب آل‌ابی‌طالب (چ علمیه)، ج ۳، ص ۳۲۲؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۱۲۴. [۳۱۴] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۷۴- ۱۸۰ [۳۱۵] اهل‌بیت ابوعلم، صص ۱۶۷ - ۱۶۸؛ ر. ک: وفاءالوفا، ج ۳، ص ۹۱۸؛ و پاورقی ص ۴۸۹؛ از: عوالم‌العلوم، ج ۱۱، احقاق‌الحق، (ملحقات)، ج ۱۰، ص ۴۷۶؛ فاطمة الزهرا فی احادیث القدسیه، صص ۱۸۴- ۱۸۵. [۳۱۶] ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۱۴۰. [۳۱۷] ر. ک: الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی اللّه علیه و آله، ج ۹. [۳۱۸] ر. ک: الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی اللّه علیه و آله، ج ۹. [۳۱۹] ر. ک: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۶؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۴؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۷؛ التراتیب الاداریة، ج ۲، صص ۲۵۱- ۲۵۲؛ ج ۱، صص ۲۲۰- ۲۲۳؛ المصنف ابن ابی‌شیبه، ج ۱۵، ص ۶۹. [۳۲۰] اعلام الوری، ص ۵۵؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۸- ۱۰. [۳۲۱] عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۲۹۸، ۳۴۰؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۹۴، ۱۱۴؛ امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۹. [۳۲۲] دلائل الامامه، ص ۲۱؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۳۴۵. [۳۲۳] نهج‌البلاغه، خ ۲۶. [۳۲۴] السیرة الحلبیه، ج ۲، ص ۲۵۴؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۴۴؛ از المنقی. ر. ک: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۷؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۲۱۰؛ العقد الفرید؛ البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۴۸؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۴۰، ۸۴، ۹۲؛ الاستیعاب شرح حال حمزه؛ مسند ابویعلی، ج ۶، صص ۲۷۲، ۲۹۳- ۲۹۴؛ در پاورقی از: مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۲۰؛ طبقات الکبری، ج ۳، ق ۱، ص ۱۰؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۳، ص ۹۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۵؛ سیرة ابن‌هشام، صص ۹۵، ۹۹. [۳۲۵] تاریخ المدینه، ابن‌شبه، ج ۱، ص ۱۰۳؛ الاصابه، شرح حال رقیه. [۳۲۶] ر. ک: النص والاجتهاد، ص ۲۳۰- ۲۳۴؛ الغدیر، ج ۶، صص ۱۵۹ - ۱۶۷؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، صص ۱۳۴- ۱۳۶، به نقل از: دهها منبع موثق؛ الاستیعاب، شرح حال جعفر، ج ۱، ص ۲۱۱؛ منحةالمعبود، ج ۱، ص ۱۵۹؛ کشف الاستار، ج ۱، صص ۳۸۱- ۳۸۳؛ الاصابه، ج ۲، ص ۴۶۴؛ المجروحون، ج ۲، ص ۹۲؛ السیرة الحلبیه، ج ۲، ص ۸۹؛ ر. ک: ص ۲۵۱؛ وفاء الوفاء، ج ۳، صص ۸۹۴- ۸۹۵؛ ر. ک: صص ۹۳۲- ۹۳۳؛ حیاةالصحابه، ج ۱، ص ۵۷۱؛ طبقات ابن‌سعد، ص ۳۹۶؛ ج ۲، ص ۳۱۳. [۳۲۷] ر. ک: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۴ و غیره. [۳۲۸] علاوه بر منابع پیش گفته ر. ک: منحة المعبود، ج ۱، ص ۱۵۸؛ ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۶۱، از ابن‌موسی؛ طبقات ابن‌سعد، ج ۳، صص ۲۰۹، ۳۴۶، ۳۶۲؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۴۵. [۳۲۹] التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۷۵؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۱۵؛ صفةالصفوة، ج ۱، ص ۶۵۵؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۹۶؛ حیاةالصحابه، ج ۱، ص ۴۶۵؛ المصنف، ج ۳، ص ۵۵۹؛ از بخاری، ابن‌سعد و ابن ابی‌شیبة؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۴۷؛ فتح‌الباری، ج ۷، ص ۷۹؛ الفائق، ج ۴، ص ۱۹؛ ربیع‌الابرار، ج ۳، ص ۳۳۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۸۸، لسان‌العرب، ج ۸، ص ۳۶۳. [۳۳۰] منحةالمعبود، ج ۱، ص ۱۵۹. [۳۳۱] ربیع‌الابرار، ج ۲، ص ۵۸۶؛ طبقات ابن‌سعد، ج ۳، (چ صادر)، ۸۱. [۳۳۲] ر. ک: طبقات ابن‌سعد، ج ۳، ص ۳۶۲؛ منحةالمعبود، ج ۱، ص ۱۵۹. [۳۳۳] الغدیر، ج ۱، صص ۱۵۴- ۱۵۵، ۱۶۴؛ به نقل از استیعاب، شرح حال نعمان بن مقرن؛ الریاض النضرة، مجلد ۲، ج ۲، صص ۳۲۸- ۳۲۹؛ درباره‌ی گریه‌ی عمر برای فرزند یک اعرابی چنانکه ریشش خیس شد. [۳۳۴] ر. ک: الغدیر از منابع زیر: مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۵- ۲۳۷؛ ج ۲، صص ۳۳۳- ۴۰۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۱۹۰، ۳۸۱؛ حاکم و ذهبی در تلخیص المستدرک آن را صحیح دانسته‌اند؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۷، الاستیعاب، شرح حال

عثمان بن مظعون، مسند طیالسی، ص ۳۵۱؛ سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۰، کنزالعمال، ج ۱، ص ۱۱۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵۷؛ طبقات ابن‌سعد، ج ۳، ص ۳۹۹، ۴۲۹؛ منحةالمعبود، ج ۱، ص ۱۵۹. [۳۳۵] ر. ک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴۶ (چ ۱۰۳۹)؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۸۱؛ اختلاف الحدیث، در پاورقی الام، ج ۷، ص ۲۶۶؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۰۵؛ منحةالمعبود، ج ۱، ص ۱۵۸؛ طبقات ابن‌سعد، ج ۳، ص ۳۴۶؛ مختصر مزنی، در پاورقی الام، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الغدیر، ج ۶، ص ۱۶۳؛ از منابع قبل و از صحیح مسلم، ج ۱، صص ۳۴۲- ۳۴۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۱؛ سنن نسائی، ج ۴، صص ۱۷- ۱۸؛ سنن بیهقی، ج ۴، صص ۷۲- ۷۳؛ سنن ابی‌داوود، ج ۲، ص ۵۹؛ موطأ مالک، ج ۱، ص ۹۶. [۳۳۶] صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴۷. [۳۳۷] ر. ک: الغدیر، دلائل الصدق، النص والاجتهاد، و غیر ذلک. [۳۳۸] حزقیال، اصحاح ۲۴، فقره ۱۶- ۱۸. [۳۳۹] النص والاجتهاد، ص ۲۳۴. [۳۴۰] مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۳۵. [۳۴۱] مؤتمر علماء، بغداد، ص ۲۵. [۳۴۲] مؤتمر علماء بغداد، ص ۲۷. [۳۴۳] ر. ک: الکامل فی التاریخ، ج ۱، صص ۲۰۴- ۲۰۵ و ۲۱۰. [۳۴۴] مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۰۹. [۳۴۵] مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۷. [۳۴۶] مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۱. [۳۴۷] مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۰۰. [۳۴۸] مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۱۱. [۳۴۹] مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۰۶. [۳۵۰] مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۰۶. [۳۵۱] مؤتمر علماء بغداد، ص ۶۱. [۳۵۲] مؤتمر علماء بغداد، ص ۴۸. [۳۵۳] مؤتمر علماء بغداد، ص ۴۸. [۳۵۴] مؤتمر علماء بغداد، ص ۸۲. [۳۵۵] مؤتمر علماء بغداد، ص ۴۸. [۳۵۶] ر. ک: حقایق هامّهٔ حول القرآن، ص ۵۹- ۱۳۸؛ و ترجمه‌ی آن: پژوهشی نو درباره‌ی قرآن کریم، ص ۵۹- ۱۲۸. [۳۵۷] مؤتمر علماء بغداد، صص ۴۷- ۴۸. [۳۵۸] مؤتمر علماء بغداد، صص ۵۱- ۵۲. ر. ک: ص ۹۲. [۳۵۹] مؤتمر علماء بغداد، ص ۷۲. ر. ک: ص ۷۶. [۳۶۰] مؤتمر علماء بغداد، ص ۹۷. [۳۶۱] مؤتمر علماء بغداد، ص ۹۸- ۹۹. [۳۶۲] ر. ک: بنات النبی امربائبه. [۳۶۳] مؤتمر علماء بغداد، ص ۹۹. [۳۶۴] مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۰۰. [۳۶۵] مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۰۳. [۳۶۶] احزاب، ۵۳. [۳۶۷] احزاب، ص ۱۰۷. [۳۶۸] احزاب، ص ۱۲۴. [۳۶۹] احزاب، ص ۱۱۹. [۳۷۰] اعیان‌الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۷۳. [۳۷۱] اعیان‌الشیعه، ج ۱، ص ۳۴۳. [۳۷۲] الصراط المستقیم: ج ۳، ص ۱۳. [۳۷۳] الصراط المستقیم: ج ۳، ص ۱۳. [۳۷۴] الارجوزة المختارة، صص ۸۸- ۹۲. [۳۷۵] دیوان مهیار، ج ۲، صص ۳۶۷- ۳۶۸؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، صص ۲۳۵- ۲۳۶. [۳۷۶] ادب الطف، ج ۴، ص ۳۲، به نقل از اثبات الهداة. [۳۷۷] المنتخب طریحی، ص ۱۶۱. [۳۷۸] الغدیر، ج ۶، ص ۳۹۱. [۳۷۹] المنتخب طریحی، ص ۲۹۳. [۳۸۰] المنتخب طریحی، ص ۱۳۷. [۳۸۱] ارجوزة فی تواریخ النبی والائمه، صص ۱۳- ۱۴. ر. ک: تراجم أعلام النساء، ج ۲، صص ۳۱۶- ۳۱۷. [۳۸۲] ادب الطف، ج ۵، صص ۳۲۹- ۳۳۰، به نقل از المجموع الرائق، ج ۲، ص ۳۲۳. [۳۸۳] ادب الطف، ج ۸، ص ۲۶؛ دیوان سید حیدر حلی. [۳۸۴] ریاض المدح والرثاء، صص ۹۷- ۹۸. [۳۸۵] ریاض المدح والرثاء، ص ۶. [۳۸۶] دیوان حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۷۵. [۳۸۷] دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۵۴. [۳۸۸] الانوار القدسیه، ص ۴۲- ۴۴. [۳۸۹] مقتل الحسین مقرم، ص ۳۸۹. [۳۹۰] امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۲۲، طبقات ابن‌سعد، ج ۸، ص ۲۷۸؛ ر. ک: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۵۱؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۳۹؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۳۵؛ امالی مفید، ص ۲۱۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۴۰. [۳۹۱] بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۴۵، ح ۱۱۲، به نقل از مناقب آل‌ابی‌طالب. [۳۹۲] کتاب سلیم، ج ۲، ص ۹۰۷. [۳۹۳] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۴- ۳۵؛ امالی صدوق، صص ۹۹- ۱۰۱؛ اثباة الهداة، ج ۱، صص ۲۸۰، ۲۸۱؛ ارشادالقلوب، ص ۲۹۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۳۷- ۳۹؛ ج ۴۳، ص ۱۷۲- ۱۷۳؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۳۹۱- ۳۹۲؛ و در پاورقی از: غایة المرام، ص ۴۸؛ المحتضر، ص ۱۰۶. ر. ک: جلاءالعیون، ج ۱، صص ۱۸۶- ۱۸۸؛ بشارة المصطفی، صص ۱۹۷- ۲۰۰؛ الایضاح، صص ۸- ۱۱. [۳۹۴] جلاءالعیون، ج ۲، صص ۱۸۶- ۱۸۸. [۳۹۵] ر. ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۴۲. [۳۹۶] بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۴۴. [۳۹۷] بدء الاسلام و شرایع السلام اباضی، ص ۱۰۷، صحیح بخاری، ج ۱، صص ۶۷، ۱۶۴، ۲۱۲ (چ ۱۳۰۹ ق)؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۶، دلائل النبوة، ج ۶، ص ۳۸۶. [۳۹۸] بدء الاسلام و شرایع السلام اباضی، ص ۱۰۷، صحیح بخاری، ج ۱، صص ۶۷، ۱۶۴، ۲۱۲ (چ ۱۳۰۹ ق)؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۶، دلائل‌النبوة، ج ۶، ص ۳۸۶. [۳۹۹] بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۳۰۲- ۳۰۳؛ کتاب

سلیم، ج ۲، ص ۶۷۴؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۳. [۴۰۰] بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۳۰۲- ۳۰۳؛ کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۷۴؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۳. [۴۰۱] کتاب سلیم، ج ۲، ص ۹۱۵؛ فضائل ابن‌شاذان، ص ۱۴۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸. [۴۰۲] کافی، ج ۱، ص ۴۵۹؛ مرآة‌العقول، ج ۵، ص ۳۲۹؛ نهج‌البلاغه، خ ۲۰۲. [۴۰۳] مصباح، ص ۴. [۴۰۴] ر. ک: بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۱؛ مصباح کفعمی، ص ۵۵۳؛ البلدالامین، صص ۵۵۱- ۵۵۲؛ علم‌الیقین، ص ۷۰۱. [۴۰۵] مصباح کفعمی، ص ۵۵۳؛ بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۱. [۴۰۶] مصباح کفعمی، ص ۵۵۵؛ بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۱. [۴۰۷] امالی صدوق، ص ۱۱۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۵۱؛ ر. ک: ج ۴۴، ص ۱۴۹؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۸۱؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۳۹۷؛ ضیاءالعیون، ج ۱، ص ۱۸۹؛ وفاة الصدیقة الزهرا علیهاالسلام، ص ۶۰، مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۰۹. [۴۰۸] جلاءالعیون، ج ۱، ص ۱۸۹. [۴۰۹] الهدایة الکبری، ص ۱۶۳. [۴۱۰] فتوح ابن‌اعثم، ج ۳، ص ۴۷۴. [۴۱۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۸۶؛ احقاق‌الحق، ج ۲، صص ۳۶۸- ۳۶۹. [۴۱۲] نهج‌البلاغه، نامه ۲۸، احقاق‌الحق، ج ۲، ص ۳۶۹. [۴۱۳] این کار نزد عرب کنایه از این است که سخنان طرف مقابل مورد قبول آنان نیست. [۴۱۴] بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۳۴۸- ۳۵۰، به نقل از ارشاد القلوب دیلمی. [۴۱۵] مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۹۹. [۴۱۶] الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۱۴؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷؛ مرآة‌العقول، ج ۵، ص ۳۲۱؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۶۴. [۴۱۷] الاحتجاج، ج ۱، ص ۴. [۴۱۸] الذریعه، ج ۱، ص ۲۸۲. [۴۱۹] المسترشد فی امامة علی بن ابی‌طالب، صص ۶۵- ۶۶. [۴۲۰] تفسیر عیاشی، ج ۲، صص ۳۰۷- ۳۰۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۲۴. [۴۲۱] کافی، ص ۴۶۰. [۴۲۲] مرآة العقول، ج ۵، ص ۳۴۲. [۴۲۳] دلائل الامامه، صص ۲۶- ۲۷؛ ر.ک: عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۵۰۴. [۴۲۴] المسترشد فی امامة علی بن ابی‌طالب، صص ۶۴- ۶۵. [۴۲۵] دلائل الامامه، ص ۲۴۲. [۴۲۶] کامل الزیارات، صص ۳۳۲- ۳۳۵؛ بحارالانوار، صص ۶۲- ۶۴؛ ر. ک: ج ۵۳: ص ۲۳، عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۳۹۸؛ جلاءالعیون، ج ۱، ص ۱۸۴- ۱۸۶. [۴۲۷] کنزالفوائد، ج ۱، صص ۱۴۹- ۱۵۰؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۲. [۴۲۸] کافی، ج ۶، ص ۱۸، عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۱، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵؛ ج ۱۰۱، ص ۱۲۸، ج ۱۰، ص ۱۱۲، خصال، ج ۲، ص ۴۳۴؛ علل‌الشرایع، ج ۲، ص ۴۶۴؛ جلاءالعیون، ج ۱، ص ۲۲۲. [۴۲۹] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۹، ۳۹۰، ۴۱۱، ر. ک: الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۴۱؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶. [۴۳۰] بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۳؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۴۴۱، ۴۴۳؛ الهدایة‌الکبری، صص ۳۹۲، ۴۰۷- ۴۱۷؛ حلیة‌الابرار، ج ۲، ص ۶۵۲. ر. ک: فاطمة بهجة قلب المصطفی، ج ۲، ص ۵۳۲؛ نوائب الدهور، ص ۱۹۲. [۴۳۱] فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفی، ج ۲، ص ۵۳۲؛ به نقل از نوائب‌الدهور، ص ۱۹۴؛ الهدایة‌الکبری، ص ۴۱۷. [۴۳۲] الاختصاص، صص ۳۴۳- ۳۴۴؛ کامل الزیارات، صص ۳۲۶- ۳۲۷؛ بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۱۳. [۴۳۳] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۸؛ بحارالانوار، ج ۷، صص ۳۲۸- ۳۲۹؛ صص ۱۳۰- ۱۳۱؛ ج ۱۲، صص ۶- ۷؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۳۲۸- ۳۲۹. [۴۳۴] الاختصاص، صص ۱۸۴- ۱۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲؛ وفاة الصدیقة الزهرا علیهاالسلام، ص ۷۵. [۴۳۵] دلائل الامامه، ص ۴۵، ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۴۰۵- ۴۱۱. [۴۳۶] الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۲؛ المسترشد فی امامة علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۶۷. [۴۳۷] المغنی، ج ۲۰، ص ۳۳۵؛ الشافی فی الامامه، ج ۴، صص ۱۱۰- ۱۱۹؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۱. [۴۳۸] بحارالانوار، ج ۲۲، صص ۴۷۶- ۴۷۷. در پاورقی از الطُرف، صص ۱۸- ۲۰. [۴۳۹] بحارالانوار، ج ۱، صص ۴۸۴- ۴۸۵؛ به نقل از: خصائص الائمه، ص ۷۲، عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۰۰. الطرائف، صص ۲۹- ۳۴؛ مصباح‌الانوار. [۴۴۰] کافی، ج ۱، ص ۴۱۸؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۲۶۰؛ الرسائل الاعتقادیه، صص ۳۰۱- ۳۰۲. [۴۴۱] مرآة‌العقول، ص ۳۱۵؛ روضة‌المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲. [۴۴۲] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۳. [۴۴۳] مهج‌الدعوات، صص ۲۵۷- ۲۵۸؛ مصباح کفعمی، صص ۵۵۳- ۵۵۴؛ بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۹۳؛ ج ۸۳، ص ۲۲۳؛ مسند امام رضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۶۵. [۴۴۴] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۹، به نقل از دلائل الامامه. [۴۴۵] بحارالانوار، ج ۹۵، صص ۳۵۱- ۳۵۴؛ ج ۳۱، ص ۱۲۶؛ و از: المحتضر، صص ۴۴- ۵۵. در پاورقی بیان کرده

که طبری نیز این روایت را در دلائل الامامه در فصل مربوط به امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده و هاشم بن محمّد از علمای قرن ششم در مصباح الانوار، و جزایری در انوار نعمانیه با سند دیگری آورده است. [۴۴۶] المغنی، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۵. ر. ک: الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۱۱۰، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۱. [۴۴۷] المغنی، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۷؛ الشافی فی الامامه، ج ۴، صص ۱۱۲، ۱۱۹. [۴۴۸] الشافی فی الامامه، ج ۴، صص ۱۱۹- ۱۲۰. [۴۴۹] الشافی فی الامامه، ج ۴، صص ۱۱۰- ۱۱۳. به سید مرتضی رحمه‌اللَّه می‌گوییم: چقدر امروز به دیروز شباهت دارد... [۴۵۰] الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۱۱۷. [۴۵۱] الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۱۲. [۴۵۲] تلخیص الشافی، ج ۳، صص ۱۵۶- ۱۵۷. [۴۵۳] تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۴۱. ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۸۹، ۴۱۱؛ و پاورقی ص ۲۶۸؛ انساب‌الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ العقدالفرید، ج ۴، ص ۲۵۹- ۲۶۰؛ کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۴۹؛ الریاض النضرة، ج ۱، ص ۱۶۷؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶؛ الطرائف، ص ۲۳۹؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۷۸؛ نهج‌الحق، ص ۲۷۱، نفحات اللاهوت، ص ۷۹؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۴۰۸، ۶۰۲، الشافی ابن‌حمزه، ج ۴، ص ۱۷۴. [۴۵۴] تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶. [۴۵۵] تقریب المعارف، ص ۲۳۳. [۴۵۶] النقض، ص ۲۹۸. [۴۵۷] النقض، ص ۳۰۲. [۴۵۸] احیاء علوم‌الدین، (چ دارالمعرفه)، ج ۳، ص ۱۲۵. [۴۵۹] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، صص ۱۶- ۱۷. [۴۶۰] الطرائف، ص ۲۷۴. [۴۶۱] الطرائف، ص ۲۷۵. [۴۶۲] الطرائف، ص ۲۴۵- ۲۴۶. [۴۶۳] الطرائف، ص ۱۹۷. [۴۶۴] مخاطب ابن‌طاووس در اینجا فرزندش می‌باشد. [۴۶۵] کشف‌المهجه، صص ۱۲۰- ۱۲۱. [۴۶۶] الطرائف، صص ۲۳۸- ۲۳۹؛ احقاق‌الحق، ج ۲، ص ۳۷۰. [۴۶۷] کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۰۲، نهج‌الحق، صص ۲۷۱- ۲۷۲. [۴۶۸] کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۰۲- ۴۰۳، نهج‌الحق، صص ۲۷۱- ۲۷۲. [۴۶۹] شرح تجرید، قوشجی، (چ سنگی)، صص ۴۸۲- ۴۸۳. [۴۷۰] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۰۹. [۴۷۱] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۱۲. [۴۷۲] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۷۱- ۴۷۳. [۴۷۳] اللوامع الالهیة فی المباحث الکلامیه، ص ۳۰۲. [۴۷۴] الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۲. [۴۷۵] الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳. [۴۷۶] الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۳۰۱. [۴۷۷] الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۳۰۱. [۴۷۸] ر. ک: الذریعه، ج ۲۲، صص ۲۸۵- ۲۸۶؛ روضات الجنّات، ج ۷، ص ۲۷؛ لؤلؤة البحرین، ص ۱۶۶. [۴۷۹] مناظرة الغروی والهروی، صص ۴۷- ۴۸. [۴۸۰] نفحات اللاهوت، ص ۱۳۰. [۴۸۱] نفحات اللاهوت، ص ۶۵. [۴۸۲] نفحات اللاهوت، ص ۷۸. [۴۸۳] نفحات اللاهوت، ص ۷۸. [۴۸۴] مفتاح‌الباب، ص ۱۹۹. [۴۸۵] احقاق‌الحق، ج ۲، ص ۳۷۴. [۴۸۶] الامامه، ص ۸۱. [۴۸۷] الامامه، ص ۸۱. [۴۸۸] اثبات الهداة، ج ۲، ص ۳۶۸. [۴۸۹] ر. ک: اثبات الهداة، ج ۲، صص ۳۳۴، ۳۶۱، ۳۷۶- ۳۷۷. [۴۹۰] بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۵۹. [۴۹۱] بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۴۰۸- ۴۰۹. [۴۹۲] مرآة‌الانوار، در مقدمه تفسیر برهان؛ لؤلؤة البحرین، ص ۱۰۷. [۴۹۳] ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۶۰- ۶۴. [۴۹۴] ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۹۶- ۹۷. [۴۹۵] ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۱۰۷- ۱۰۸. [۴۹۶] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۴۴. [۴۹۷] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۴۶. [۴۹۸] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۴۵. [۴۹۹] الرسائل الاعتقادیه، ص ۳۰۱. [۵۰۰] الحدائق الناظرة، ج ۵، ص ۱۸۰. [۵۰۱] کشف‌الغطاء، ص ۱۸. [۵۰۲] کشف‌الغطاء، ص ۱۸. [۵۰۳] حق‌الیقین، صص ۱۸۷- ۱۸۸. [۵۰۴] تشییدالمطاعن، ج ۱، صص ۴۳۳- ۴۳۴. [۵۰۵] الصوارم الماضیه، ص ۵۶. [۵۰۶] روضات‌الجنات، ج ۱، ص ۳۵۸. [۵۰۷] دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۹۱. [۵۰۸] دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، صص ۸۹- ۹۰. [۵۰۹] دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، صص ۸۹- ۹۰. [۵۱۰] المراجعات، ص ۳۵۷. [۵۱۱] فدک فی التاریخ، ص ۲۶. [۵۱۲] فدک فی التاریخ، ص ۲۶. [۵۱۳] فاطمه بنت رسول‌اللَّه محمّد صلی اللَّه علیه و آله، ص ۹۴. [۵۱۴] فاطمه بنت رسول‌اللَّه محمّد صلی اللَّه علیه و آله، پاورقی ص ۹۳. [۵۱۵] عنکبوت، ۳۸. [۵۱۶] مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۱۶. [۵۱۷] یعنی بر پایه معیارهای اهل سنت صحیح است. ر. ک: شرح المواهب زرقانی، ج ۴، ص ۲۳۹. [۵۱۸] مسند احمد، ج ۱، ص ۹۸، ۱۱۸؛ تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسین)، ص ۱۸، السنن الکبری، ج ۶، ص ۶۳؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۴؛ به نقل احمد، طبرانی، ابن ابی‌شیبه، ابن‌جریر، ابن‌حبان، حاکم، و دولابی، ادب المفرد، ص ۱۲۱؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۸، ج ۴، ص ۳۰۸،

الاصابه، ج ۳، ص ۴۷۱؛ المعجم الکبیر، ج ۳، صص ۲۸، ۹۶- ۹۷؛ الذریهٔ الطاهرهٔ، ص ۹۷؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۶۹؛ نهایهٔالارب، ج ۱۸، ص ۲۱۳، الریاض المستطابه، ص ۲۹۳، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۱۸؛ منتخب کنزالعمال، ج ۵، ص ۱۰۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۱۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۱۶۵- ۱۶۶؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۵۲، به نقل از بزار، طبرانی و احمد گوید: رجال احمد و بزار صحیح است جز هانی بن هانی که ثقه است. تلخیص المستدرک؛ ذخایرالعقبی، ص ۱۱۹، به نقل از احمد و ابوحاتم؛ انساب‌الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۴؛ التبیین فی انساب القرشین، ص ۱۳۳، ۱۹۲؛ شرح المواهب، ج ۴، ص ۳۳۹؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۷، ص ۳۳۲؛ تاج‌العروس، ج ۳، ص ۳۸۹؛ ترجمهٔ الامام الحسن از طبقات الکبری، ص ۳۴؛ الاحسان فی تقریب صحیح بن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۰؛ کشف‌الاستار، ج ۲، ص ۲۱۶؛ موارد الظمان، ص ۵۵۱؛ به نقل از: سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۹۲. [۵۱۹] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۹۱؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۵۳. [۵۲۰] دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۶۱. [۵۲۱] البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۳، ص ۳۴۶. [۵۲۲] الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۵۲. [۵۲۳] المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۱۹۸. [۵۲۴] جمهرهٔ انساب العرب، ص ۱۶. ر. ک: ص ۳۷. [۵۲۵] جمهرهٔ انساب العرب، ص ۳۷. [۵۲۶] نزل الابرار، ص ۱۳۴. [۵۲۷] ذخائرالعقبی، صص ۱۱۶- ۱۱۷؛ الریاض النضره، مج ۲، ج ۴، ص ۲۳۹. [۵۲۸] ذخائرالعقبی، ص ۵۵، ارشادالساری، ج ۶، ص ۱۴۱. [۵۲۹] البحرالزخار، ج ۱، ص ۲۰۸. [۵۳۰] البحرالزخار، ج ۱، ص ۲۰۸. [۵۳۱] اتحاف السائل، ص ۳۳. [۵۳۲] لباب الانساب والالقاب والاعقاب، ج ۱، ص ۳۳۷. [۵۳۳] الجوهره فی نسب الامام علی علیه‌السلام، ص ۱۹. [۵۳۴] اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۰۸. [۵۳۵] الاصابه، ج ۴، ص ۴۷۱. [۵۳۶] التبیین فی انساب القرشیین، ص ۱۳۳. [۵۳۷] التبیین فی انساب القرشیین، ص ۹۱- ۹۲. [۵۳۸] تاریخ الهجرهٔ النبویهٔ، ص ۵۸. [۵۳۹] صفوهٔ الصفوه، ج ۲، ص ۹. [۵۴۰] التحفهٔ اللطیفه، ج ۱، ص ۱۹. [۵۴۱] ر. ک: الریاض المستطابه، صص ۲۹۲- ۲۹۳. [۵۴۲] نورالابصار، ص ۱۴۷. [۵۴۳] البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۷، ص ۳۳۲. [۵۴۴] المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۸۱. [۵۴۵] الذریهٔ الطاهره، صص ۹۰، ۱۵۵. [۵۴۶] المعارف، صص ۱۴۳، ۲۱۰. [۵۴۷] نهایهٔالارب، ج ۲۰، ص ۲۲۱. [۵۴۸] نهایهٔالارب، ج ۱۸، ص ۲۱۳. [۵۴۹] نهایهٔالارب، ج ۲۰، ص ۲۲۳. [۵۵۰] تذکرهٔ الخواص، ص ۳۲۲. [۵۵۱] ر. ک: شرح المواهب، ج ۴، ص ۳۳۹. [۵۵۲] تذکرهٔ الخواص، ص ۱۹۳. [۵۵۳] ینابیع‌المودهٔ، ص ۲۰۱، عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۵۳۹. [۵۵۴] عیون‌الاثر، ج ۲، ص ۳۹۰. [۵۵۵] حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۳۶. [۵۵۶] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳. [۵۵۷] البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۷۵. [۵۵۸] الروضهٔ الفیحا فی تواریخ النساء، ص ۲۵۲. [۵۵۹] القاموس المحیط، ج ۲، ص ۵۵؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۸؛ به نقل از قاموس. [۵۶۰] تاج‌العروس، ج ۳، ص ۳۸۹. لسان‌العرب، ج ۴، ص ۳۹۳. [۵۶۱] تاج‌العروس، ج ۳، ص ۳۸۹. لسان‌العرب، ج ۴، ص ۳۹۳. [۵۶۲] دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۶۲؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۸۰. [۵۶۳] جامع‌الاصول، ج ۱۲، ص ۹ - ۱۰؛ ضیاءالعالمین، ج ۴، ق ۳، ص ۲. [۵۶۴] ذخائرالعقبی، ص ۵۵، ارشادالساری، ج ۶، ص ۱۴۱؛ عوالم‌العلوم، ص ۵۳۶. [۵۶۵] سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۹. [۵۶۶] الاصابه، ج ۳، ص ۴۷۱. [۵۶۷] الائمهٔ الاثنی عشر، ص ۵۸. [۵۶۸] تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۳۴۹. [۵۶۹] تاریخ الخمیس، ج ۱، صص ۲۷۸- ۲۷۹. [۵۷۰] البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۵، ص ۲۹۳. [۵۷۱] الثقات، ج ۲، ص ۳۰۴. [۵۷۲] شرح بهجهٔ المحافل، ج ۲، ص ۱۳۸. [۵۷۳] مآثر الانافه، ج ۱، ص ۱۰۰. [۵۷۴] ذخائرالعقبی، عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۵۳۹. [۵۷۵] نورالابصار، ص ۱۰۳. [۵۷۶] روضهٔالمناظر، ج ۷، ص ۱۹۵ (در پاورقی الکامل فی التاریخ). [۵۷۷] عوالم‌العلوم، ج ۱، ص ۲۷۲، به نقل از: مقتل الحسین، ص ۸۳. [۵۷۸] فاطمه بنت رسول‌اللّه محمد صلی اللّه علیه و آله، ص ۹۳. [۵۷۹] مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۳۲؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۶- ۱۷؛ به نقل از: الهدایهٔ الکبری، ص ۱۷۶؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۱۱، به نقل از مناقب آل‌ابی‌طالب و عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۶۹. [۵۸۰] منتهی‌الآمال، ج ۱، ص ۲۶۳. [۵۸۱] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۸؛ بحارالانوار، ج ۷، صص ۳۲۶- ۳۲۸؛ ج ۲۳، صص ۱۳۰- ۱۳۱؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸؛ البرهان، ج ۱، صص ۳۲۸- ۳۲۹. [۵۸۲] بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۴۵؛ به نقل از مناقب آل‌ابی‌طالب. [۵۸۳] کافی، ج ۶، ص ۱۸، عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۱؛ بحارالانوار؛ ج ۴۳، ص ۱۹۵؛ ج ۱۰، ص ۱۱۲؛ ج ۱۰۱، ص ۱۱۸؛ ر. ک:

خصال، ج ۲، ص ۶۳۴؛ علل‌الشرایع، ج ۲، ص ۴۶۴؛ جلاءالعیون، ج ۱، ص ۲۲۲. [۵۸۴] تاریخ اهل‌بیت، ص ۹۳. [۵۸۵] کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۶۷. [۵۸۶] اسعاف الراغبین، ص ۸۶. [۵۸۷] تاریخ الائمه، ص ۱۶. [۵۸۸] کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۶۷. [۵۸۹] تاج‌المواليد، ص ۱۸. [۵۹۰] تنقیح المقال، ج ۳، ص ۸۲. [۵۹۱] تاج‌المواليد، صص ۲۳- ۲۴. [۵۹۲] الفصول المهمه، ص ۱۲۶؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۹۰. [۵۹۳] نزهةالمجالس، ج ۲، صص ۱۸۴، ۱۹۴. [۵۹۴] الارشاد، ج ۱، ص ۳۵۵؛ کشف‌الغمه، ج ۶۷؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۹۰. [۵۹۵] اعلام‌الوری، ص ۲۰۳. [۵۹۶] المستجاد من کتاب الارشاد، ص ۱۴۰. [۵۹۷] العمده، ص ۳۰. [۵۹۸] کتاب الاربعین، ص ۶۸، ر. ک: ص ۶۷. [۵۹۹] مطالب‌السؤل، ص ۴۵. [۶۰۰] اولاد الامام علی، ص ۴۶؛ به نقل از شجره‌نامه مذکور، ص ۶. [۶۰۱] اولاد الامام علی، ص ۴۶؛ به نقل از مشارق‌الانوار، ص ۱۳۲. [۶۰۲] اولاد الامام علی، ص ۴۶؛ به نقل از مشارق‌الانوار، ص ۴۶. [۶۰۳] اثبات‌الهداة، ج ۲، ص ۳۷۰. [۶۰۴] کامل بهایی، ص ۳۰۹. [۶۰۵] التتمه فی تواریخ الائمه، ص ۲۸. [۶۰۶] التتمه فی تواریخ الائمه، ص ۳۹. [۶۰۷] المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۲. [۶۰۸] مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۴۰۷؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۲۳۷- ۲۳۳؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۵۳۹. [۶۰۹] فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفی، ج ۲، ص ۵۳۲؛ نوائب‌الدهور، ص ۱۹۲. [۶۱۰] الاختصاص، صص ۲۴۳- ۲۴۴؛ کامل الزیارات، صص ۳۲۶- ۳۲۷؛ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۷۳؛ به نقل از بصائرالدرجات. [۶۱۱] الاختصاص، صص ۱۸۴- ۱۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲؛ وفاة الصدیقة الزهرا، ص ۷۸. [۶۱۲] دلائل الامامه، ص ۴۵؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۵۰۴. [۶۱۳] مهج‌الدعوات، ص ۲۵۷- ۲۵۸؛ مصباح کفعمی، ص ۵۵۳- ۵۵۴؛ بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۹۳؛ ج ۸۳؛ صص ۲۲۳؛ مسند الامام الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۶۵. [۶۱۴] الامامه، ص ۸۱. [۶۱۵] ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۶۲- ۶۴. [۶۱۶] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۴۴. [۶۱۷] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۴۶. [۶۱۸] الرسائل الاعتقادیه، ص ۳۰۱؛ طریق الارث، ص ۴۶۵. [۶۱۹] الحدائق الناظره، ج ۵، ص ۱۸۰. [۶۲۰] تشیید المطاعن، ج ۱. [۶۲۱] السوارم الماضیه، ص ۵۶. [۶۲۲] روضات‌الجنات، ج ۱، ص ۳۵۸. [۶۲۳] تلخیص الشافی، ج ۳، صص ۱۵۶- ۱۵۷. [۶۲۴] النقض، ص ۲۹۸. [۶۲۵] اللوامع الالهیة،...، ص ۳۰۲. [۶۲۶] الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۲. [۶۲۷] مناظرة الغروی والهروی، صص ۴۷- ۴۸. [۶۲۸] نفحات اللاهوت، ص ۱۳۰. [۶۲۹] احقاق‌الحق، ج ۲، ص ۳۷۴. [۶۳۰] سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۲. [۶۳۱] اثبات الوصیه، ص ۱۴۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۳۰۸- ۳۰۹. [۶۳۲] الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۷۱، ۲۸۱ (پاورقی)؛ بهج‌الصباغه، ج ۵، ص ۱۵؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷؛ بیت‌الاحزن، ص ۱۲۴. [۶۳۳] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۶۰. [۶۳۴] الارجوزة المختاره، صص ۸۸- ۹۲. [۶۳۵] المنتخب طریحی، ص ۲۹۳. [۶۳۶] ارجوزة فی تواریخ النبی والائمه، صص ۱۳ - ۱۴؛ تراجم اعلام‌النساء، ج ۲، صص ۳۱۶ - ۳۱۷. [۶۳۷] الانوار القدسیه، صص ۴۲ - ۴۴. [۶۳۸] فرائدالسمطین، ج ۲، صص ۳۴- ۳۵؛ امالی صدوق، صص ۹۹- ۱۰۰؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۸۰- ۲۸۱؛ ارشادالقلوب دیلمی، ص ۲۹۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۳۷- ۳۹؛ ج ۴۳، صص ۱۷۲- ۱۷۳؛ عوالم‌العلوم؛ ج ۱۱، صص ۳۹۱- ۳۹۲؛ جلاءالعیون، ج ۱، صص ۱۸۶ - ۱۸۸؛ بشارة المصطفی، صص ۱۹۷ - ۲۰۰؛ الایضاح ۷ صص ۸ - ۱۱؛ غایةالمرام، ص ۴۸؛ المختصر، ص ۱۰۹. [۶۳۹] اقبال‌الاعمال، ص ۶۲۵؛ بحارالانوار، ج ۹۷، صص ۱۹۹- ۲۰۰. [۶۴۰] مصباح، ص ۵۲۲. [۶۴۱] کتاب سلیم بن قیس، صص ۵۹- ۵۹۷؛ الاحتجاج، ج ۱، صص ۲۱۰- ۲۱۶. [۶۴۲] کفایة الطالب، ص ۴۱۳. [۶۴۳] حدیقةالشیعه، صص ۲۶۵- ۲۶۶. [۶۴۴] بحارالانوار، ج ۳، صص ۲۹۴- ۱۹۵. [۶۴۵] معانی الاخبار، صص ۲۰۵- ۲۰۷؛ بحارالانوار، ج ۳۹، صص ۴۱- ۴۲. [۶۴۶] کامل الزیارات، صص ۳۳۲- ۳۳۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۶۲- ۶۴. ر. ک: ج ۵۳، ص ۲۳؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۳۹۸؛ جلاءالعیون مجلسی، ج ۱، صص ۱۸۴ - ۱۸۶. [۶۴۷] بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۴ - ۲۳؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۴۴۱- ۴۴۳؛ الهدایةالکبری، ص ۳۹۲؛ حلیةالابرار، ج ۲، ص ۶۵۲. [۶۴۸] فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفی، ج ۳، ص ۵۳۲؛ به نقل از: نوائب‌الدهور، ص ۱۹۴؛ الهدایةالکبری، ص ۴۱۷. [۶۴۹] مصباح کفعمی، ص ۵۵۳؛ بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۱؛ البلدالامین، ص ۵۵۱- ۵۵۲، علم‌الیقین، ص

۷۰۱. [۶۵۰] بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۳۴۸- ۳۵۰. [۶۵۱] بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۴۸- ۳۵۰. [۶۵۲] الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۱۴؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷؛ مرآةالعقول، ج ۵، ص ۳۲۱؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۳۲۱. [۶۵۳] دلائل الامامه، صص ۲۶- ۲۷. ر. ک: عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۵۰۴. [۶۵۴] روضةالمتقین، ج ۵، ص ۳۴۲. [۶۵۵] جلاءالعیون، ج ۱، ص ۱۹۳. [۶۵۶] مرآةالعقول، ج ۵، ص ۳۱۸؛ تراجم اعلام‌النساء، ج ۲، ص ۳۸. [۶۵۷] بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۰۹- ۲۱۰. [۶۵۸] بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۴. [۶۵۹] نوادرالاخبار، ص ۱۸۳؛ علم‌الیقین، صص ۶۸۶- ۶۸۸؛ ر. ک: عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۴. [۶۶۰] منتخب طریحی، ص ۱۳۶. [۶۶۱] مؤتمر علماء بغداد، صص ۱۳۵- ۱۳۷. [۶۶۲] البدء والتاریخ، ج ۵، صص ۲۰- ۲۱. [۶۶۳] البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۷۳. [۶۶۴] البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۷۵. [۶۶۵] البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۲۰. [۶۶۶] فاطمة بنت رسول‌اللّه محمّد صلی اللّه علیه و آله، ص ۹۴. [۶۶۷] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۲؛ از کافی، مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۹۴. [۶۶۸] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۶؛ از کافی، ج ۲، ص ۶۹. [۶۶۹] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۰۲، با امالی طوسی، صص ۳۲- ۳۳. [۶۷۰] البتول الطاهره، ص ۱۲۸؛ به نقل از مناقب آل‌ابی‌طالب. [۶۷۱] ر. ک: فاطمة الزهرا فی الاحادیث النبویه، صص ۱۸۳ - ۱۸۴؛ النفحات القدسیه، ص ۸۷؛ به نقل از روضةالواعظین. [۶۷۲] ر. ک: البتول الطاهره، ص ۱۲۶؛ به نقل از سندی؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۳، ص ۴۳؛ بحارالانوار، ج ۲۲، صص ۵۲۷- ۵۲۸؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۹۴؛ النفحات القدسیه، ص ۸۵؛ به نقل از سنن نسایی، ج ۱، ص ۳۱۲؛ و منابع دیگر. [۶۷۳] التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع، صص ۲۵ - ۲۶. [۶۷۴] کتاب المزار، ص ۱۵۶؛ المقنعه، ص ۴۵۹؛ ر. ک: البلدالامین، صص ۱۹۸ ، ۲۷۸؛ بحارالانوار، ج ۹۷، صص ۱۹۷ - ۱۹۸. [۶۷۵] ر. ک: بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۸؛ به نقل از مصباح‌الزائر، ص ۲۵- ۲۶. [۶۷۶] مصبح المتهجد، ص ۶۵۴؛ اقبال الاعمال، ص ۶۲۴؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۵. [۶۷۷] اقبال الاعمال، ص ۶۲۵؛ بحارالانوار، ج ۹۷، صص ۱۹۹ - ۲۰۰. [۶۷۸] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، صص ۵۷۳- ۵۷۴. [۶۷۹] تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰؛ ملاذالاخیار، ج ۹، ص ۲۵؛ وافی، ج ۱۴، صص ۳۷۰- ۳۷۱؛ روضةالمتقین، ج ۵، ص ۳۴۵؛ ر. ک: جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۶۴. [۶۸۰] بحارالانوار، ج ۹۹، صص ۲۲۰. [۶۸۱] مصباح، ص ۵۲۲. [۶۸۲] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۴- ۵۹۴. ر. ک: الاحتجاج، ج ۱، صص ۲۱۰- ۲۱۶؛ جلاءالعیون؛ مرآةالعقول، ج ۵، صص ۳۱۹- ۳۲۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۶۸- ۲۷۰، ۲۹۹؛ ج ۴۳، صص ۱۹۷- ۲۰۰. [۶۸۳] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۸۶۲- ۸۶۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۹۷- ۲۹۹؛ ج ۴۳، ص ۱۹۷؛ ر. ک: عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۴۰۰- ۴۰۴. [۶۸۴] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۷۱- ۸۷۳؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰۶؛ ر. ک: کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۴؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۰۰- ۴۰۴. [۶۸۵] امالی مفید، صص ۴۹- ۵۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۳۱- ۲۳۲. [۶۸۶] الجمل، صص ۱۱۷- ۱۱۸. [۶۸۷] کفایةالطالب، ص ۴۱۳. [۶۸۸] الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۹. [۶۸۹] امالی مفید، صص ۱۷۲- ۱۷۳. [۶۹۰] الاختصاص، ص ۱۸۵- ۱۸۶؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، صص ۶۶- ۶۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۲۷- ۲۲۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۳. ر. ک: مرآةالعقول، ج ۵، ص ۳۲۰. [۶۹۱] المسترشد فی امامة علی علیه‌السلام، ص ۶۶؛ اثبات الهداة، ج ۲، ص ۳۸۳. [۶۹۲] کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۰۶. [۶۹۳] کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۲- ۳۱۳. [۶۹۴] حدیقةالشیعه، صص ۲۶۵ - ۲۶۶. [۶۹۵] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۴۷. [۶۹۶] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۷۰ - ۴۷۱. [۶۹۷] الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۱. [۶۹۸] الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۲؛ مرآةالعقول، ۵۴۰، ص ۳۱۹؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۴- ۲۰۵. [۶۹۹] بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳- ۲۹۵؛ الهدایةالکبری، ص ۴۱۷. [۷۰۰] بحارالانوار، ج ۳۹، صص ۴۱- ۴۲؛ معانی‌الاخبار، صص ۲۰۵- ۲۰۷. [۷۰۱] کشف‌المحجّه، ص ۱۱۵. [۷۰۲] روضةالمتقین، ج ۵، ص ۳۴۲. [۷۰۳] جلاءالعیون، ج ۱، صص ۱۹۳ - ۱۹۴. [۷۰۴] مرآةالعقول، ج ۵، ص ۳۱۸؛ ر. ک: تراجم اعلام‌النساء، ج ۲، ص ۳۲۱. [۷۰۵] بحارالانوار، ج ۸۲، صص ۲۰۹ - ۲۱۰. [۷۰۶] بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۴. [۷۰۷] القاب الرسول و عترته. ص ۳۹. [۷۰۸] القاب الرسول و عترته. ص ۳۹. [۷۰۹] الزهرا بهجة قلبی المصطفی صلی اللّه علیه و آله از السوارم الحاسمه فی تاریخ احوالات الزهرا علیهاالسلام، به نقل از آن در: نوائب‌الدهور، ج ۳، ص

۱۵۷. [۷۱۰] شوری، ۲۳. [۷۱۱] نوادر الاخبار، ص ۱۸۳؛ علم‌الیقین، صص ۶۸۶- ۶۸۸؛ ر. ک: عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۴. [۷۱۲] قواعد عقائد آل‌محمّد صلی اللّه علیه و آله، ص ۲۶۸. [۷۱۳] قواعد عقائد آل‌محمّد صلی اللّه علیه و آله، صص ۲۶۹- ۲۷۰. [۷۱۴] قواعد و عقائد آل‌محمّد صلی اللّه علیه و آله، ص ۲۷۰. [۷۱۵] قواعد و عقائد آل‌محمّد صلی اللّه علیه و آله، ص ۲۷۰. [۷۱۶] قواعد و عقائد آل‌محمّد صلی اللّه علیه و آله، ص ۲۷۰. [۷۱۷] التتمه فی تواریخ الائمه، ص ۳۵. [۷۱۸] المنتخب، ص ۱۳۶. [۷۱۹] مؤتمر علماء بغداد، صص ۱۳۵- ۱۳۷. [۷۲۰] سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۲. [۷۲۱] سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۳. [۷۲۲] الشافی، ج ۴، ص ۱۷۱. [۷۲۳] الشافی، ج ۴، ص ۱۷۳. [۷۲۴] الشافی، ج ۴، ر. ک: صص ۲۰۲- ۲۰۳. [۷۲۵] الشافی، ج ۴، ر. ک: ص ۲۰۲. [۷۲۶] تقریب‌المعارف، ص ۲۵۶. [۷۲۷] مروج‌الذهب، ج ۳، صص ۱۲- ۱۳. [۷۲۸] اثبات‌الوصیه، ص ۱۴۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۸- ۳۰۹. [۷۲۹] صفین، ص ۱۶۳. [۷۳۰] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، صص ۱۱۷- ۱۱۸؛ اثبات‌الهداه، ج ۲، صص ۳۵۹، ۳۶۷- ۳۶۸؛ العقدالفرید، ج ۴، ص ۲۶۸؛ الایضاح، ص ۱۶۱؛ الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۸؛ سیر اعلام النبلاء (سیر خلفای راشدین) ص ۱۷؛ مجموع الغرائب، ص ۲۸۸، مروج‌الذهب، ج ۱، ص ۴۱۴؛ ج ۲، ص ۳۰۱، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۰؛ ج ۱۷، صص ۱۶۴- ۱۶۸؛ ج ۶، ص ۵۱؛ ج ۲، صص ۴۶- ۴۷؛ ج ۲۰، صص ۱۷، ۲۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۹؛ ج ۲، ص ۲۱۵؛ الامامة، ص ۸۲؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۴۳۰؛ کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۲۵؛ ج ۵، صص ۶۳۱- ۶۳۲؛ الرسائل الاعتقادیه، صص ۴۷۰- ۴۷۱؛ منتخب کنزالعمال، ج ۲، ص ۱۷۱؛ المجمع الکبیر، ج ۱، ص ۶۲؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۹۰، ۱۰۸. النص والاجتهاد، ص ۹۱؛ السبعة من السلف، صص ۱۶- ۱۷؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۷۰؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۷۹؛ ر. ک: زهرالربیع، ج ۲، ص ۱۲۴؛ انوار الملکوت، ص ۲۲۷؛ ج ۳۰، صص ۱۲۳، ۱۳۶- ۱۴۱، ۳۵۲؛ نفحات اللاهوت، ص ۷۹؛ حدیقة الشیعة، ج ۲۷ ص ۲۵۲؛ تشیید المطاعن، ج ۱، ص ۳۴۰؛ دلائل‌الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۳۲؛ خصال، ج ۱، صص ۱۷۱- ۱۷۳؛ حیاة‌الصحابه، ج ۲، ص ۲۴؛ الشافی فی الامامة، ج ۴، صص ۱۳۷- ۱۳۸؛ المغنی، ج ۲۰، ق ۱، صص ۳۴۰- ۳۴۱؛ نهج‌الحق، ص ۲۶۵؛ الاموال، ص ۱۹۴، مجمع‌الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۷۰؛ تجرید الاعتقاد، ص ۴۰۲؛ کشف‌المراد، ص ۴۰۳، مفتاح‌الباب، ص ۱۹۹؛ تقریب‌المعارف، صص ۳۶۶- ۳۶۷؛ اللوامع الالهیه، ص ۳۰۲، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۱۲۲؛ منال‌الطالب، ص ۲۸۰. [۷۳۱] بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۱۳۸- ۱۳۹. [۷۳۲] الاموال، ص ۱۹۴. [۷۳۳] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۴۷. ر. ک: احقاق‌الحق، ج ۲، ص ۳۷۳. [۷۳۴] ر. ک: دراسات و بحوث فی التاریخ والاسلام، ج ۱، صص ۱۱- ۳۲. [۷۳۵] مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۴۰۷؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۳. [۷۳۶] کفایة‌الطالب، ص ۴۱۳. [۷۳۷] الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۷۱- ۲۷۸ (پاورقی) بهج‌الصباغه، ج ۵، ص ۱۵؛ بیت‌الاحزان، ص ۱۲۴؛ ر. ک: احقاق‌الحق، ج ۲، ص ۳۷۴، و پاورقی ص ۳۷۲. [۷۳۸] الفرق بین الفرق، ص ۱۴۸. [۷۳۹] الخطط، ج ۲، ص ۳۴۶. [۷۴۰] الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷. [۷۴۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۳۲. [۷۴۲] ر. ک: لسان‌المیزان، ج ۵، ص ۲۱۸؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۳۴۴. [۷۴۳] طبقات ابن‌سعد، ج ۸، ص ۲۷، الاصابه، ج ۴، ص ۳۷۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۹. [۷۴۴] منتخب کنزالعمال، ج ۲، ص ۱۱۷۴؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۴۵؛ الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۱۱۰؛ المغنی، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۵. قرة‌العین، ص ۷۸؛ الشافی ابن‌حمزه، ج ۴، ص ۱۷۴؛ نهایة‌الأرب، ج ۱۹، ص ۴۰؛ الاستیعاب، ج ۲، صص ۲۵۴- ۲۵۵؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۳۱۱؛ افحام الاعداء والخصوم، ص ۷۲؛ کنزالعمال، ج ۵، ص ۶۵۱؛ المصنف، ج ۱۴، ص ۵۶۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۳. [۷۴۵] انساب‌الاشراف، ج ۱، ص ۵۷۸. تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۵؛ از او. [۷۴۶] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶. [۷۴۷] اثبات‌الهداة، ج ۲، ص ۳۸۳، ۳۳۴؛ نهج‌الحق، صص ۲۷۱- ۲۷۲؛ الطرائف، ص ۲۳۹؛ احقاق‌الحق، ج ۲، ص ۳۷۳؛ مرآة‌العقول، ج ۵، صص ۳۱۸- ۳۱۹؛ ر. ک: دلائل الصدق، ج ۳، ص ۷۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۳۹، ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۶۴. [۷۴۸] ابن‌خردادبه (متوفای ۳۰۰ ق) صاحب المسالک والممالک، ابن‌خیرانه، محمّد بن خیرانه غربی محدث مشهور از

علمای قرن چهارم؛ ابن‌خذابه، عبداللّه بن محمّد بن خذابه؛ و ابن‌خرذابه، فضل بن جعفر بن فرات بغدادی وزیر (متوفای ۳۹۱ ق) است. [۷۴۹] ابن‌خردادبه (متوفای ۳۰۰ ق) صاحب المسالک والممالک، ابن‌خیرانه، محمّد بن خیرانه غربی محدث مشهور از علمای قرن چهارم؛ ابن‌خذابه، عبداللّه بن محمّد بن خذابه؛ و ابن‌خرذابه، فضل بن جعفر بن فرات بغدادی وزیر (متوفای ۳۹۱ ق) است. احقاق‌الحق، ج ۲، صص ۳۷۰- ۳۷۱. [۷۵۰] اثباة‌الهداة، ص ۳۷۶. [۷۵۱] ر. ک: الریاض النضرة، ج ۱، ص ۲۴۱؛ تاریخ‌الخمیس، ج ۲، ص ۱۶۹؛ المسترشد، صص ۳۷۸- ۳۷۹؛ اثبات‌الهداة، ج ۲، ص ۳۸۳. [۷۵۲] البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۵۰؛ سیر اعلام النبلاء (سیره‌ی خلفای راشدین)، ص ۲۶؛ الریاض النضرة، ج ۱، ص ۲۴۱. [۷۵۳] روضة‌المناظر، ج ۷، صص ۱۶۴- ۱۶۵. [۷۵۴] ر. ک: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۸۶، ۴۱۱، ۳۳۶ و پاورقی ۲۶۸؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۴۱؛ الریاض النضرة، ج ۱، ص ۱۶۷؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۷۸؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۶۰۲، ۴۰۸؛ الشافی ابن‌حمزه، ج ۴، ص ۱۷۴؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۳۶؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۴۷؛ العقدالفرید، ج ۴، صص ۲۵۹- ۲۶۰، ۲۴۷؛ نفحات اللاهوت، ص ۷۹، الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۳۵۲؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶؛ اعلام انساء، ج ۳، ص ۱۲۷، الطرائف، ص ۲۳۹؛ نهج‌الحق، صص ۲۷۱- ۲۷۲؛ الغدیر، ج ۷، ص ۷۷؛ و ج ۵، ص ۳۶۹. [۷۵۵] تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۲۰۲؛ صص ۲۳۸- ۲۳۹؛ ر. ک: اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴؛ نهج‌الحق، ج ۱۱، ص ۴۰۷؛ اثبات‌الهداة؛ ج ۲، صص ۳۳۳- ۳۳۴. [۷۵۶] تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۲۰۳. [۷۵۷] شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۴۵. [۷۵۸] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۱. ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۱۱۰- ۳۱۱. [۷۵۹] شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، صص ۴۹- ۵۰. [۷۶۰] شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، صص ۴۸- ۴۹؛ ج ۲، ص ۵۷. ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۴. [۷۶۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، صص ۴۶- ۴۸. [۷۶۲] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، صص ۴۶- ۴۸. [۷۶۳] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، صص ۴۶- ۴۸. [۷۶۴] شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۴۸. [۷۶۵] لسان‌العرب، ج ۳، ص ۲۰، وی می‌گوید: این دو بیت را فاطمه علیهاالسلام پس از رحلت پدرش سرود. بر پایه‌ی یک حدیث دیگر این دو بیت را صفیه خواند. [۷۶۶] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۵۰؛ ج ۳، ص ۴۹؛ ج ۶، ۴۷؛ طبقات ابن‌سعد، ج ۸، ص ۲۲۸. [۷۶۷] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، صص ۵۰- ۵۱؛ ج ۶، ص ۴۸. [۷۶۸] شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۱. [۷۶۹] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۶۰. [۷۷۰] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۶۰. [۷۷۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۶۸. [۷۷۲] شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۶۸. [۷۷۳] الامامة والسیاسة، ج ۱، صص ۲۸ - ۲۹؛ احقاق‌الحق، ج ۲، ص ۳۵۱. [۷۷۴] الامامة والسیاسة، ج ۱، ص؛ ر. ک: تلخیص الشافی، ج ۲، صص ۱۴۴- ۱۴۵؛ اعلام‌النساء، ج ۴، صص ۱۱۴. [۷۷۵] منابع آن را در یکی از فصول گذشته آوردیم. [۷۷۶] اعلام‌النساء، ج ۴، ص ۱۲۴. [۷۷۷] شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۳، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۲۳؛ اثبات‌الهداة، ج ۲، صص ۳۶۰، ۳۳۷- ۳۳۸. [۷۷۸] میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸؛ لسان‌المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸. [۷۷۹] در عموم روایات و اگر نگوییم همه، لااقل بیشتر متون تاریخی و نیز سخنان صحابه و دیگران، خانه زهرا علیهاالسلام یا در خانه‌ی زهرا علیهاالسلام آمده است. خیلی کم می‌بینید که تعبیر خانه علی علیه‌السلام آمده باشد. این مسأله قابل توجه است و جا دارد که اسباب و انگیزه‌های دوستداران و دشمنان در این باره، به یک اندازه مطالعه و بررسی شود. [۷۸۰] وی این مطلب را از دکتر سهیل ذکار نقل کرده است. [۷۸۱] طبقات ابن‌سعد، ج ۱، ص ۴۹۹. [۷۸۲] المفصل فی التاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۸، ص ۳۱. [۷۸۳] وفاءالوفاء، ج ۲، صص ۴۵۹- ۴۶۰. ر. ک: ص ۵۴۰. [۷۸۴] وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۴۶۱. [۷۸۵] وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۴۶۱. [۷۸۶] وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۵۴۱. ر. ک: ص ۴۶۳. [۷۸۷] بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۷۵؛ خصال، ج ۲، صص ۳۷۳- ۳۷۴. [۷۸۸] وفاءالوفاء، ج ۲، صص ۵۴۲، ۴۶۰. [۷۸۹] ر. ک: وفاءالوفاء، ج ۲، صص ۴۵۹- ۴۶۰؛ ۵۴۲. [۷۹۰] ر. ک: وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۵۴۲. [۷۹۱] ر. ک: اقرب الموارد، ج ۱، ص ۵۴۴؛ ج ۲، ص ۲۶۲. [۷۹۲] ر. ک: وفاءالوفاء، ج ۲، صص ۴۶۲- ۴۶۳. [۷۹۳] بحارالانوار، ج ۱۹، صص ۸- ۱۰؛ اعلام‌الوری، ص ۵۵. [۷۹۴] وفاءالوفاء، ج ۲، صص ۴۵۸- ۴۶۰. [۷۹۵] وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۴۵۲؛ به نقل از طبرانی در المعجم الکبیر و المعجم الاوسط. [۷۹۶] صحیح مسلم،

ج ۷، ص ۱۱۸؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۸۷؛ وفاءالوفاء، ج ۳، ص ۹۴۲. [۷۹۷] تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷، از آن. [۷۹۸] کافی، ج ۷، ص ۲۹۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۰۸. [۷۹۹] ر. ک: وفاءالوفاء، ج ۲، صص ۵۴۲، ۴۵۹، ۴۶۰. [۸۰۰] ر. ک: وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۴۶۰. [۸۰۱] ر. ک: وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۴۶۴. [۸۰۲] مسند احمد، ج ۵، ص ۱۵۳. [۸۰۳] بحارالانوار، ج ۲۲، صص ۴۷۹- ۴۸۰. [۸۰۴] قرب‌الاسناد، ص ۱۴۶؛ وسائل‌الشیعه، ج ۵، ص ۳۲۵؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۷؛ کافی، ج ۶، ص ۵۳۳. [۸۰۵] سنن ابی‌داوود، ج ۱، ص ۲۳۴. [۸۰۶] مسند احمد، ج ۲، ص ۶۲. ر. ک: سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۴۴. [۸۰۷] سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۵۱۰؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۵، ص ۲۷۶. [۸۰۸] مجمع‌الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۰؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۱۷؛ المصنف، ج ۵، ص ۴۸۵. [۸۰۹] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۸۳- ۸۹؛ ج ۸۵، ص ۹۴؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۴۳؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۴۳؛ مکارم‌الاخلاق، ص ۹۵؛ امالی صدوق، ص ۱۹۴؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۷۷؛ نهایهٔ‌الارب، ج ۵، ص ۲۶۴؛ ذخائرالعقبی، مرآهٔ؛ ینابیع‌الموده، ج ۲، ص ۵۲؛ احقاق‌الحق، ج ۱۰، صص ۲۹۱- ۲۹۳؛ ج ۱۹، صص ۱۰۶- ۱۰۷؛ نظم دررالسمطین، ص ۱۷۷؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۵؛ مختصر سنن ابی‌داوود، ج ۶، ص ۱۰۸؛ فضائل فاطمه، ص ۵۳- ۵۴؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۴۸۹؛ ج ۳، صص ۱۵۵- ۱۵۶؛ حلیهٔ‌الاولیاء، ج ۲، ص ۳۰۰؛ مجمع‌الزوائد، ج ۸، ص ۲۶۸؛ الصواعق‌المحرقه، ص ۱۰۹؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۱۳۰، ۱۷۷- ۱۷۸، ۲۶۳- ۲۶۶. [۸۱۰] ر. ک: وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۴۶۷؛ ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۴۳، از مسند احمد، مناقب ابن‌شاهین. [۸۱۱] کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۴۰۴؛ به نقل از احمد و ابوداوود و بیهقی و نسایی. [۸۱۲] بحارالانوار، ج ۳، ص ۶۴۰؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۷۰؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۸۷؛ شرح‌الاخبار، ج ۳، ۵۷؛ ر. ک: فتوح‌البلدان، ج ۳، ص ۳۵۲؛ کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۸؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۳۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، صص ۵۴۰- ۵۴۱؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۵۵؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۷، ص ۸۱؛ عمدهٔ‌القاری، ج ۶، ص ۳۴۰؛ الاغانی، ج ۱۶، صص ۳۳۱- ۳۳۲؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲، صص ۲۳۴- ۲۳۷. [۸۱۳] نهج‌البلاغه، خ ۱۹۳، بحارالانوار، ج ۷۴، صص ۳۱۴- ۳۱۵. [۸۱۴] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۲۲؛ ۱۴۳؛ ج ۱۰۱، ص ۸۹؛ ر. ک: کشف‌الغمه، ج ۱، صص ۳۵۲، ۳۷۲، ج ۲، ص ۹۸، آیهٔ التطهیر، ج ۱، ص ۱۲۲؛ احقاق‌الحق، ج ۱۰، ص ۴۰۹؛ نظم درر السمطین، ص ۱۸۸؛ عوالم‌العلوم، ج ۱، ص ۳۰۸؛ حلیهٔ‌الاولیاء، ج ۲، ص ۷۵؛ المصنف، ج ۵، ص ۴۸۹. [۸۱۵] بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۴۰۶؛ ج ۳۸، ص ۸۱؛ کنزالفوائد، ص ۱۹۰. [۸۱۶] مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۱؛ به همین معنا در بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۴۶. [۸۱۷] بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۲، ج ۴۹۵؛ کافی، ج ۱، ص ۴۰۶؛ قرب الاسناد، ص ۱۰۰. [۸۱۸] مسند احمد، ج ۵، ص ۱۴۹. [۸۱۹] ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶۳؛ ج ۵، صص ۸۲، ۴۲۵؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ۱۷۷؛ مکارم‌الاخلاق، ص ۱۲۸. [۸۲۰] ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶۳؛ ج ۵، صص ۸۲، ۴۲۵؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ۱۷۷؛ مکارم‌الاخلاق، ص ۱۲۸. [۸۲۱] صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۹۳. [۸۲۲] مسند احمد، ج ۶، ص ۳۱. [۸۲۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۶. [۸۲۴] بحارالانوار، ج ۲۲، صص ۱۳۱- ۱۳۲؛ ج ۶۷، ص ۲۸۱؛ کافی، ج ۵، ص ۸۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۰۱. [۸۲۵] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۰. [۸۲۶] بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۲۷؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶. [۸۲۷] سنن ابی‌داوود، ج ۲، ص ۳۳۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، صص ۳۸۶- ۳۹۵؛ بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۰۴؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۱۲۹؛ موطأ، ص ۶۶۵، ۱۶۸۳؛ کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۳۸؛ ج ۱۵، صص ۳۵۲، ۳۳۵- ۳۳۶؛ از بخاری، مسلم، نسائی، ابوداوود، ابن‌خزیمه، ابن‌جنان، بیهقی، و ابن‌نجار. [۸۲۸] بحارالانوار، ج ۶۰: ص ۴۵۲؛ الشافی، ج ۴، صص ۱۲۶، ۱۳۵۸؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، صص ۲۹- ۳۵؛ ایضاح، ص ۱۴۷. [۸۲۹] البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۶۵. [۸۳۰] حلیهٔ‌الاولیاء، ج ۲، صص ۴۲. [۸۳۱] بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۲۷؛ ج ۴۲، ص ۶۶؛ ج ۹۲، ص ۳۷؛ مهج‌الدعوات، ص ۵- ۹؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۳۳؛ دلائل الامامه، ص ۲۸، عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۸۱. [۸۳۲] کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۵۵۲. [۸۳۳] مسند احمد، ج ۳، ص ۳۰۶، ر. ک: علل‌الشرایع، ج ۲، ص ۵۸۲؛ بحارالانوار، ج ۷۳، صص ۱۷۴، ۱۷۷، امالی مفید، ص ۱۹۰؛ وسائل‌الشیعه، کتاب الصلاهٔ ابواب احکام المساکن، باب ۱۶، ج ۶. [۸۳۴] مسند احمد، ج ۲،

ص ۳۲۰. [۸۳۵] تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۸۸؛ از عمدةالاخبار، ص ۱۲۳- ۱۲۴؛ ر. ک: وفاءالوفاء، ج ۳، ص ۸۸۳؛ به نقل از مسلم و نسایی. [۸۳۶] بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۹۲. [۸۳۷] فرائد السمطین، ج ۱، ص ۹۲؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۲۹۰. در پاورقی از منابع فراوان. [۸۳۸] الاختصاص، صص ۱۸۵- ۱۸۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷. [۸۳۹] الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۵۷. [۸۴۰] عنوان بعدی حدیث ۱۱. [۸۴۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۹؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۹۰. [۸۴۲] بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۲۷؛ ج ۹۲، ص ۳۷؛ ج ۴۳، صص ۶- ۶۸؛ نهج‌الدعوات، صص ۷- ۹؛ دلائل‌الامامه، ص ۲۸. [۸۴۳] بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۵۱. [۸۴۴] تفسیر فرات، ج ۱، ص ۳۳۹؛ بحارالانوار، ج ۳۵، صص ۲۱۵- ۲۱۶. [۸۴۵] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۷۴؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۲. [۸۴۶] کشف‌الیقین، ص ۲۹۲؛ کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۳۴۳ از: مناقب ابن‌مردویه؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۸۲، ج ۳۸، ص ۳۵۱؛ الیقین صص ۱۴، ۴۱، ۶۱. [۸۴۷] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۷۰؛ فضائل ابن‌شاذان، صص ۱۳۰- ۱۳۱. [۸۴۸] الثقات، ج ۲، ص ۱۶۳. [۸۴۹] الاتحاف بحب الاشراف، ص ۸. [۸۵۰] ر. ک: الاحتجاج، ج ۱، صص ۴۷۰ - ۴۷۱؛ کشف‌الیقین، ص ۳۰۵، بحارالانوار، ج ۳۸، صص ۳۰۵، ۳۴۹- ۳۵۶؛ الطرائف، ص ۷۲؛ از ابن‌مغازلی. [۸۵۱] تفسیر قمی، ج ۲، صص ۹۹- ۱۰۰؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۵؛ تفسیر البرهان، ج ۳، صص ۱۲۶- ۱۲۷؛ ج ۴، ص ۲۰۵؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳: صص ۵۸۱- ۵۸۲. [۸۵۲] بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۲۷۲؛ ص ۱۵۲، از: دعوات راوندی، ص ۴۷؛ نظم درر السمطین، ص ۱۹۰. [۸۵۳] کشف‌الیقین، ص ۳۰۵، کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۳۴۲؛ بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۹۶؛ الیقین، ص ۱۶۲؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین، ج ۱، صص ۳۶۰، ۳۹۴؛ حلیةالاولیاء، ج ۱، ص ۶۳. [۸۵۴] منابع این حدیث را پیش از این آوردیم. [۸۵۵] کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۳۷۱، ر. ک: مجمع‌الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۰؛ شرح‌الاخبار، صص ۵۶- ۵۷. [۸۵۶] ارشاد القلوب، ص ۳۰۲. [۸۵۷] ر. ک: الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۰، در برخی از چاپها این صفحه عمداً یا سهواً در ج ۲ قرار گرفته است. [۸۵۸] بحارالانوار، ج ۳، ص ۷۳؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۱۶۹. [۸۵۹] بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۲۶۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۸. [۸۶۰] کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۹۴. [۸۶۱] کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۵۷۰. [۸۶۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۲. [۸۶۳] در فصل دوم خواهد آمد. [۸۶۴] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۹۷- ۱۹۸؛ ج ۲۸، ص ۲۹۹؛ کتاب سلیم، ص ۲۵۰ (اعلمی). [۸۶۵] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۰؛ به نقل از: طرف، صص ۳۸- ۴۱. [۸۶۶] صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۸۷، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۸- ۱۱۹؛ وفاءالوفاء، ج ۳، صص ۹۴۲- ۹۴۳ از مسلم. [۸۶۷] طرائف، ص ۱۰۲؛ در پاورقی از: بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۷، و مناقب خوارزمی، ص ۱۲۴. [۸۶۸] کافی، ج ۵، ص ۵۲۸، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۲؛ وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۱۶. [۸۶۹] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵. [۸۷۰] صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۸۷؛ وفاءالوفاء، ج ۳، ص ۶۵؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۸؛ دلائل النبوه، ج ۶، ص ۳۸۸. [۸۷۱] حدیث شماره‌ی ۱۲، موضوع: «در زدن». [۸۷۲] حدیث شماره‌ی ۱۰، موضوع: «در زدن». [۸۷۳] بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۳۳۱۳، به نقل از مشارق انوارالیقین. [۸۷۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۵۶. [۸۷۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۹؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۹۰ (چ دارالاضواء). [۸۷۶] مسند احمد، ج ۴، ص ۴۰۶؛ کنزالعمال، ج ۱۳، صص ۶۵- ۶۶، ۹۳- ۹۵؛ ج ۲، ص ۵۳۷. [۸۷۷] مسند احمد، ج ۵، ص ۴۵۲. [۸۷۸] سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۵۱۰. [۸۷۹] مسند احمد، ج ۶، ص ۲۶۳. [۸۸۰] تاریخ مدینه، ج ۱، صص ۸۸- ۸۹. [۸۸۱] ر. ک: عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۱۶۲؛ مهج‌الدعوات، ص ۵؛ بحارالانوار، ج ۱۱، صص ۱۳۰- ۱۳۱. [۸۸۲] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۷۰؛ فضائل ابن‌شاذان، صص ۱۳۰- ۱۳۱. [۸۸۳] بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۷، به نقل از مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۱۴۶. [۸۸۴] کشف‌الیقین، ص ۲۹۲؛ کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۳۴۳. [۸۸۵] الاحتجاج، ج ۱، صص ۴۷۰- ۴۷۱؛ کشف‌الیقین، ص ۳۰۵. [۸۸۶] مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۱۳۳. [۸۸۷] بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۵۵. [۸۸۸] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۹- ۱۰۰؛ بحارالانوار ج ۱۲۲، ص ۱۵۵. [۸۸۹] مسند احمد، ج ۶، ص ۳۱. [۸۹۰] سنن ابی‌داوود، ج ۲، ص ۳۳۹، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۹۳؛ مسند احمد، ج ۳، صص ۳۸۶- ۳۹۵. [۸۹۱] کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۳۷۱؛ شرح‌الاخبار، ج ۳، صص ۵۶- ۵۷. [۸۹۲] کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۹۴. [۸۹۳]

کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۵۳۸- ۵۳۹. [۸۹۴] عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱. [۸۹۵] عوالم‌العلوم ج ۱۱، ص ۲۶۵. به نقل از: تنبیه الغافلین، ص ۲۲؛ احقاق‌الحق، ج ۱۰، ص ۱۸۲. [۸۹۶] مناقب الامام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۳۸. [۸۹۷] الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۱۳. [۸۹۸] احزاب، ۵۳. [۸۹۹] ر. ک: بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۲۱؛ ج ۳۲، ص ۳۴۷؛ ج ۳۹، ص ۲۶۷؛ ج ۴۳، ص ۱۲۶؛ تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۳۳۲؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۶۱؛ کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۹۱؛ کشف‌الیقین، ص ۲۶۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۵۴؛ مناقب خوارزمی، صص ۸۶- ۸۷؛ ترجمه‌ی الامام علی تاریخ دمشق، ج ۳، صص ۱۶۴- ۱۶۵؛ فرائد السمطین، ج ۱، صص ۳۳۱؛ کفایهٔ‌الطالب، ص ۳۱۲؛ احقاق‌الحق، ج ۴، صص ۲۴۴- ۲۴۵؛ علل‌الشرایع، ج ۱، ص ۵۴. [۹۰۰] سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۶؛ صحیح بخاری، ج ۱، صص ۶۷، ۱۶۴، ۲۱۲؛ دلائل النبوه، ج ۶، ص ۳۸۶. [۹۰۱] الاختصاص، ص ۳۴۵؛ بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۰۷. [۹۰۲] تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۹۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷. [۹۰۳] الاختصاص، صص ۱۸۵- ۱۸۶. [۹۰۴] سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۳۶۱، ح ۵۳۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۴. [۹۰۵] نهج‌البلاغه، خ ۱۹۴؛ بحارالانوار، ج ۶۹، صص ۱۷۶- ۱۷۷. [۹۰۶] تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۳۱؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵۷، از آن. [۹۰۷] کنزالعمال، ج ۷، ص ۲۵۵. [۹۰۸] قرب الاسناد، ص ۱۸؛ بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۲۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۴. [۹۰۹] کافی، ج ۷، ص ۲۹۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۰۸. [۹۱۰] کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۷۳۲. [۹۱۱] طوالع الانوار، ص ۱۱۲. [۹۱۲] تفسیر امام حسن عسکری، ص ۴۱۲؛ بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۶۶. [۹۱۳] مسند احمد، ج ۱، صص ۷۳- ۷۴. [۹۱۴] سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۳۶۳. [۹۱۵] ر. ک: آیهٔ التطهیر، ج ۱، صص ۲۲۳- ۲۲۴؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۳۷۲؛ ارشادالقلوب، ص ۲۵۹؛ از غایهٔ‌المرام، ص ۲۹۶؛ امالی صدوق، ص ۲۶۰. [۹۱۶] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۱۳. ر. ک: وفاءالوفاء، ج ۳، ص ۱۱۳؛ مجمع‌الزوائد، ج ۹، ص ۹۵؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۶۵؛ المعجم‌الکبیر، ج ۱، ص ۷۹. [۹۱۷] تاریخ المدینه، ج ۴، ص ۵- ۱۲۷۴. [۹۱۸] تاریخ المدینه، ۱۲۸۵، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۳۸۳. [۹۱۹] تاریخ المدینه، ص ۱۳۸۶- ۱۳۸۷؛ ر. ک: العقدالفرید، ج ۴، ص ۳۱۰؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۳۸۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۷۵؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۷، ص ۱۸۸. [۹۲۰] تاریخ مدینه، ج ۴، ص ۱۲۸۴. [۹۲۱] تاریخ مدینه، ج ۴، ص ۱۲۹۳، نهایهٔ‌الارب، ص ۱۹، ص ۴۹۴؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۸۷. [۹۲۲] تاریخ المدینهٔ، ج ۴، ص ۱۳۰۲. ر. ک: تاریخ الامم والملوک؛ ج ۴، ص ۳۸۴؛ الکامل فی تاریخ، ج ۳، ص ۱۷۵. [۹۲۳] تاریخ المدینه، ج ۴، ص ۱۳۱۵؛ شعر در: العقدالفرید، ج ۴، ص ۱۱۵؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۲۴. [۹۲۴] صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۲. [۹۲۵] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۸۹؛ الاختصاص، ص ۱۶۳. [۹۲۶] کنزالعمال، ج ۵، ص ۴۱۵. [۹۲۷] کافی، ج ۵، ص ۲۴۳؛ ر. ک: تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۱۹- ۲۲۰؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۱۳۲؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۹، ج ۱۴۴. [۹۲۸] تاریخ عمر بن خطاب، ص ۱۴۰. [۹۲۹] نهج‌البلاغه، خ ۱۵۷؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۳۱. [۹۳۰] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۷، ص ۴۳۱. [۹۳۱] کنزالعمال، ج ۵، ص ۴۵۳. [۹۳۲] بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۴۵۲؛ الشافی، ج ۴، ص ۱۳۲؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۳۲. [۹۳۳] کنزالعمال، ج ۱۲، صص ۶۶۱؛ ج ۵، ص ۷۶۸. [۹۳۴] کنزالعمال، ج ۲، ص ۷۷۸؛ ج ۱۲، ص ۵۶۲. [۹۳۵] کافی، ج ۴، صص ۲۴۳- ۲۴۴؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، صص ۲۶۷- ۲۶۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۲۰. [۹۳۶] ر. ک: وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، صص ۲۶۸- ۲۶۹؛ کافی، ج ۴، ص ۲۴۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۶؛ علل‌الشرایع، ص ۳۹۶. [۹۳۷] بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۸۷؛ قرب الاسناد، ص ۱۰۸. [۹۳۸] مسند احمد، ج ۶، ص ۳۴۳؛ کنزالعمال، ج ۸، ص ۴۰۳. [۹۳۹] منابع این مطلب فراوان است. به عنوان نمونه: مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۱؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۶؛ ج ۶، ص ۱۳۷؛ کافی، ج ۵، ص ۱۲؛ خصال، ج ۱، ص ۲۷۶؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۰۸؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۹؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۰۷. [۹۴۰] مسند احمد، ج ۲، ص ۵۳۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۰۶. [۹۴۱] کافی، ج ۸، ص ۲۷۶- ۲۷۷؛ بحارالانوار، ج ۲۲، صص ۲۶۵- ۲۶۶. [۹۴۲] خصائص الائمه، ص ۵۸؛ الخرایج والجرایح، ج ۱، ص ۲۱۵؛ به نقل از: حلیهٔ‌الابرار، ج ۱، ص ۲۷۸؛ و مدینهٔ‌المعاجز، ص

۷۶؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۷۶؛ ج ۳۶؛ صص ۴۳- ۴۴. [۹۴۳] بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۵۶؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۱۳، به نقل از خصال. [۹۴۴] بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۷۳؛ الخرایج والجرایح، ج ۱، ص ۱۴۴. [۹۴۵] بحارالانوار، ج ۱۸، صص ۹۸- ۱۰۰؛ الاختصاص، ص ۱۸۲. [۹۴۶] بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۹. [۹۴۷] بحارالانوار، صص ۷۸- ۷۹؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱. [۹۴۸] ر. ک: کنزالعمال، ج ۱۲، صص ۵۴۷- ۵۵۳، ۵۵۸. [۹۴۹] بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۶؛ امالی طوسی، ص ۳۱۸. [۹۵۰] صحیح مسلم، ج ۲، صص ۹۶۶- ۹۶۷؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳. [۹۵۱] سنن نسایی، ج ۲، صص ۳۳- ۳۴، مسند احمد، ج ۶، ص ۱۵؛ ج ۲، صص ۳۳، ۱۲۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۶۷. [۹۵۲] بحارالانوار، ج ۲۱، صص ۱۱۶- ۱۱۷؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۲، ص ۱۴۳. [۹۵۳] اسباب النزول، ص ۱۳۰؛ بحارالانوار، ج ۲۱، صص ۱۱۶ - ۱۱۷ به نقل از آن و مناقب آل‌ابی‌طالب، و تفسیر ثعلبی و قشیری و قزوینی، و معانی زجاج و مسند موصلی. [۹۵۴] مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۰۹. [۹۵۵] بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۸۷؛ مشکاةالانوار، ص ۵۹. [۹۵۶] کنزالعمال، ج ۵، ص ۲۹۹، به نقل از: نسایی، احمد و رویانی. [۹۵۷] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۸۹، ۴۱۱، به نقل از بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ ر. ک: الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۴۱؛ العقدالفرید، ج ۴، صص ۲۵۹- ۲۶۰؛ ج ۲، ص ۲۵۰؛ ج ۳، ص ۶۳؛ کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۴۹؛ الریاض النضره، ج ۱، ص ۱۶۷؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶؛ الطرائف، ص ۲۳۹؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۷۸؛ نهج‌الحق، ص ۲۷۱؛ نفحات اللاهوت، ص ۷۹؛ عوالم‌العلوم، ج ۱، صص ۴۰۸، ۶۰۲؛ الشافی ابن‌حمزه، ج ۴، ص ۱۷۴؛ تلخیص الشافی، ج ۷۶، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۷. [۹۵۸] فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفی، ص ۵۳۲؛ به نقل از نوائب‌الدهور، ص ۱۹۴. [۹۵۹] فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفی، ص ۵۳۲؛ به نقل از نوائب‌الدهور، ص ۱۹۴. [۹۶۰] بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۴- ۱۹. [۹۶۱] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۹۷- ۱۹۸؛ ج ۲۸، ص ۲۹۹؛ کتاب سلیم (اعلمی) ج ۲، ص ۲۵۰. [۹۶۲] بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۶۱، ۲۶۸- ۲۷۰. [۹۶۳] الجمل، صص ۷۷- ۱۸. [۹۶۴] منتخب کنزالعمال، ص ۱۷۴؛ ج ۵، ص ۶۵۱؛ الاستیعاب، ج ۲، صص ۲۵۴- ۲۵۵؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۳۱۱، کنزالعمال، ج ۵، ص ۶۵۱؛ اقتحام الاعداء والخصوم، ص ۷۲؛ المصنف، ج ۱۴، ص ۵۶۷؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۴۵؛ الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۱۱۰؛ المغنی، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۵؛ قرةالعین، ص ۷۸؛ الشافی ابن‌حمزه، ج ۴، ص ۱۷۴؛ نهایةالارب، ج ۱۹، ص ۴۰. [۹۶۵] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷؛ ر. ک: الاختصاص، صص ۱۸۵- ۱۸۶؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۹۳. [۹۶۶] بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۴۵۸؛ خصائص الائمه، ص ۷۲. [۹۶۷] بحارالانوار، (چ قدیم)، ج ۲، ص ۲۳۱؛ (چ جدید) ج ۳، ص ۳۴۸. [۹۶۸] ر. ک: شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، صص ۱۶- ۱۷. [۹۶۹] اثبات الوصیه، ص ۱۴۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۳۰۸- ۳۰۹. [۹۷۰] ر. ک: شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۶۰. [۹۷۱] بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۲۹۳- ۲۹۵؛ الهدایةالکبری، ص ۴۱۷. [۹۷۲] بحارالانوار، ج ۳۹، صص ۴۱- ۴۲؛ معانی‌الاخبار، صص ۲۰۵- ۲۰۷. [۹۷۳] النقص، ص ۳۰۲. [۹۷۴] شوری، ۲۳. [۹۷۵] التتمه فی تواریخ الائمه، ص ۳۵. [۹۷۶] علم‌الیقین، صص ۶۸۶- ۶۸۸. [۹۷۷] الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲. [۹۷۸] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۷. [۹۷۹] نفحات اللاهوت، ص ۱۳۰. [۹۸۰] نهج‌الحق، ص ۲۷۱؛ نزدیک به این در: الامامة والسیاسة، ص ۱۲؛ تاریخ ابن‌شحنه، ص ۱۶۴؛ تاریخ ابوالفدا، ج ۱، ص ۵۶؛ العقدالفرید، ج ۲، ص ۲۵۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد

بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم.

فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».